



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

The background of the cover is a deep green color. On the left side, there is a photograph of a plant with large, broad, light green leaves. A vertical beam of light, appearing as a bright green-yellow streak, runs down the center of the page, passing behind the text. The text is written in white, with a slight shadow effect, making it stand out against the green background.

فاطمه زهرا سلام الله عليها از ولادت تا شهادت

محمد کاظم قزوینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فاطمه زهرا سلام الله عليها از ولادت تا شهادت

نویسنده:

سید محمد کاظم قزوینی

ناشر چاپی:

مرتضی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۳	فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها از ولادت تا شهادت
۲۳	مشخصات کتاب
۲۳	سخن ناشر
۲۳	اسوه‌ی بانوان
۲۴	کتاب حاضر
۲۵	تقدیم به تو
۲۶	سخن مترجم
۲۶	اشاره
۲۸	اما این کتاب
۲۹	اما در مورد مولف
۲۹	اشاره
۲۹	پیمایش راه کمال
۲۹	اشاره
۳۰	مرد سخن
۳۰	مرد قلم
۳۰	مرد هجرت
۳۱	مرد ولایت راستین
۳۱	مرد جهاد
۳۱	تقدیم به او
۳۱	سرآغاز
۳۲	در رواق سخن
۳۲	اشاره

- شاهکار بدیع آفرینش و نشان قدرت خدا ۳۲
- گرانیهاترین درسها ۳۳
- نگرشی بر موقعیت و جایگاه زن ۳۴
- کدامیک بهتر است؟ ۳۴
- اشاره ۳۴
- فرجام دردناک راه دوم ۳۴
- بهترین طرح ۳۵
- قلم‌های زهرآگین ۳۵
- انگیزه‌های این حملات ناجوانمردانه ۳۶
- اشاره ۳۶
- برای نمونه ۳۷
- پاسخ علامه امینی ۳۸
- درایت و هوشمندی وصف‌ناپذیر ۳۸
- سیمای پرشکوه امیر مومنان در قرآن ۳۹
- در آئینه‌ی محمد ۳۹
- تبلور ارزشها و والایی‌ها ۴۰
- رویشگاه پاک و پاکیزه‌ی این درخت تناور و پرثمر ۴۲
- اشاره ۴۲
- اصل وراثت ۴۲
- اشاره ۴۲
- اصل وراثت در شخصیت فاطمه ۴۳
- سالار پیامبران ۴۳
- مام گرانمایه‌ی او ۴۳
- نام بلند آوازه‌ی او ۴۴

- پیامبر و پیمان زندگی مشترک ۴۴
- خردمندترین بانوی عرب در آستانه‌ی نیک‌بختی ۴۵
- نگرشی سریع بر امور غیر حسی ۴۶
- اشاره ۴۶
- پرتویی از این حقایق ۴۷
- دوری از یار مهربان ۴۸
- غذای بهشت ۴۸
- روایات دیگر ۴۹
- اشاره ۴۹
- یک سوال و ۵۰
- پاسخ ۵۰
- امتیازی شگرف ۵۱
- در آستانه‌ی ولادت ۵۱
- اشاره ۵۱
- دیدگاه نخست در روایات ۵۱
- دیدگاه اهل سنت و انگیزه‌های آن ۵۲
- در آستانه طلوع ۵۲
- نام‌ها و نشانه‌ها ۵۴
- اشاره ۵۴
- نامگذاری ۵۴
- اشاره ۵۴
- نامها ۵۴
- اشاره ۵۴
- نامهای نهگانه‌ی بانوی بانوان ۵۵

۵۵ اشاره
۵۵ فاطمه
۵۵ اشاره
۵۵ پیروان او از آتش در امان داشته شده‌اند
۵۶ خدا، او و پیروانش را از آتش در امان داشته است
۵۶ او را از هر ناپسندی در امان داشت
۵۶ برکت شناخت او
۵۶ امتیاز او بر دیگران
۵۷ شکوه و عظمت این نام مقدس
۵۷ واژه‌ی «میثاق» یا عالم «ذر»
۵۷ اشاره
۵۸ در روایات
۵۸ چکیده‌ی سخن
۵۹ صدیقه
۵۹ اشاره
۵۹ قرآن و مقام والای صدیقین
۶۰ مراحل تصدیق
۶۰ فاطمه در پرفراز‌ترین مرحله‌ی تصدیق
۶۱ مبارکه
۶۱ اشاره
۶۱ چشمه‌سار برکات الهی
۶۲ واژه‌ی «کوثر» از دیدگاه مفسران
۶۳ از شگفتی‌های روزگار
۶۳ اشاره

۶۴ مناظره‌های شنیدنی
۶۴ نگرشی بر روایات در این مورد
۶۵ انکار این واقعیت
۶۶ طاهره
۶۶ اشاره
۶۶ بیست سند از اسناد مهم اهل سنت
۶۸ پیرامون این نام مقدس
۶۸ اشاره
۶۹ گوشه‌ای از مناظره
۶۹ حدیث شریف کساء
۶۹ اشاره
۷۱ شیعه و حدیث کساء
۷۱ حدیث کساء به زبان شعر
۷۱ زکیه
۷۲ مرضیه
۷۲ راضیه
۷۳ محدثه
۷۳ اشاره
۷۴ منزلت والای فاطمه
۷۵ منظور از وحی
۷۵ اشاره
۷۵ به آسمانها
۷۵ به حوارین
۷۵ وحی به فرشتگان

۷۶	به زنبور عسل
۷۶	به مادر موسی
۷۶	مصحف فاطمه
۷۶	زهراء
۷۷	بتول
۷۷	اشاره
۷۸	پیامبران و پدیده‌ی اعجاز
۷۸	اشاره
۷۸	یک جریان طبیعی
۷۹	اما بانوی بانوان..
۷۹	عذراء
۸۰	زندگی و مراحل رشد
۸۰	اشاره
۸۰	زندگی و مراحل رشد بانوی بانوان
۸۰	اشاره
۸۱	در میان امکانات معنوی و رنجها
۸۱	مایه‌ی آرامش دل
۸۲	ایمان «ابوطالب» حمایت از پیامبر
۸۳	رحلت بزرگ بانوی جهان عرب
۸۴	اشاره
۸۴	ضربه‌ی هولناک مرگ خدیجه
۸۵	سوگ بزرگ مدافع اسلام و پیامبر
۸۵	در آستانه‌ی هجرت
۸۵	اشاره

- ۸۶ در راه مدینه
- ۸۶ و اینک پس از آن همه رنجها
- ۸۷ فاطمه در روز «احد»
- ۸۷ اشاره
- ۸۸ دو یار پرشور پیامبر
- ۸۸ یک دروغ رسوا
- ۸۹ مشکلات در خانه‌ی پدر
- ۹۰ دخت گرانمایه‌ی پیامبر در آستانه‌ی ازدواج
- ۹۰ اشاره
- ۹۰ آغاز زندگی مشترک
- ۹۰ اشاره
- ۹۰ از دانشگاه وحی و رسالت
- ۹۲ راز دل
- ۹۲ احیاء حقوق زن
- ۹۳ تصمیم تاریخساز فاطمه
- ۹۳ یک ازدواج نمونه
- ۹۳ صفا و راستی خالص و صدها درس دیگر
- ۹۴ در آسمانها
- ۹۶ وه چقدر زیبا و پرشکوه!!
- ۹۶ بسوی بازار برای خرید
- ۹۷ سند آسمانی یا «مهریه» حقیقی فاطمه
- ۹۸ مراسم عروسی و مقدمات آن
- ۹۸ اشاره
- ۹۹ اطاق برترین دختر دنیا

- ۱۰۰ ایثاری بی نظیر
- ۱۰۰ درود بر آن دست پربرکت
- ۱۰۱ انگیزه‌ی این همه احترام
- ۱۰۱ کاروان عروسی دخت بهشت
- ۱۰۱ اشاره
- ۱۰۲ برای نمونه
- ۱۰۳ این امانت من نزد توست
- ۱۰۳ سال ازدواج و دیدگاه‌ها
- ۱۰۳ چگونه؟
- ۱۰۳ اشاره
- ۱۰۴ بهترین راه حل
- ۱۰۵ نکته‌ی تاریخی دیگر
- ۱۰۵ یک پرسش دیگر
- ۱۰۶ پاسخ این «چگونه؟»
- ۱۰۶ سرای پرشکوه و پرمعنویت فاطمه (س)
- ۱۰۶ اشاره
- ۱۰۶ سرای فاطمه
- ۱۰۶ اشاره
- ۱۰۷ حرمت آن خانه‌ی پرمعنویت
- ۱۰۷ زندگی خانوادگی
- ۱۰۷ اشاره
- ۱۰۸ عشق و شناخت متقابل
- ۱۰۹ تاریخ و دورغ پردازیهای رسوا
- ۱۱۱ طلوع دومین امام نور

- ۱۱۱ اشاره
- ۱۱۱ پیام شادباش..
- ۱۱۲ ولادت سومین امام نور
- ۱۱۲ اشاره
- ۱۱۲ آفرین خدا بر این کودک نورسیده
- ۱۱۳ ولادت دخت ایمان و عفاف
- ۱۱۳ اشاره
- ۱۱۳ ستم و بیداد تاریخ
- ۱۱۴ هدیه آسمان
- ۱۱۴ سمبل پایداری
- ۱۱۵ ولادت دومین دختر امیر مومنان
- ۱۱۵ سیمای فاطمه (س) در قرآن
- ۱۱۵ اشاره
- ۱۱۵ در آیهی قریبی
- ۱۱۵ اشاره
- ۱۱۶ قریبی در سخنان امامان اهل بیت
- ۱۱۷ فاطمه‌ی زهرا در آیهی مباحله
- ۱۱۷ اشاره
- ۱۱۷ بامداد فردا پس از نماز
- ۱۱۸ به خدا سوگند او پیامبر است
- ۱۱۸ اشاره به نکته‌ی مهم بحث
- ۱۱۹ در سوره‌ی هل اتی
- ۱۱۹ اشاره
- ۱۲۰ فشرده‌ای از پیام آیات

- ۱۲۰ اما در بهشت زیبای خدا
- ۱۲۱ در آیه‌ی نور
- ۱۲۱ موقعیت شکوهار فاطمه در آینه‌ی رسالت
- ۱۲۱ اشاره
- ۱۲۱ مهر و احترام تفکرانگیز
- ۱۲۲ انگیزه‌ی آن مهر و تکریم وصفناپذیر
- ۱۲۶ پدرش به قربانش!
- ۱۲۷ ویژگی‌های اخلاقی و انسانی بانوی بانوان
- ۱۲۷ اشاره
- ۱۲۷ پارسایی و انفاق
- ۱۲۷ اشاره
- ۱۲۸ تبلور زهد و پارسایی
- ۱۳۱ فاطمه و عبادت خالصانه
- ۱۳۱ اشاره
- ۱۳۱ تبلور عبادت و بندگی
- ۱۳۲ نگرش بر روایات در این مورد
- ۱۳۵ ارمغان معنوی
- ۱۳۵ اشاره
- ۱۳۶ دو نکته‌ی جالب
- ۱۳۷ فاطمه و دانش گسترده
- ۱۴۰ حدیث لوح
- ۱۴۰ اشاره
- ۱۴۱ خیانت تاریخ
- ۱۴۲ فاطمه و پوشش بانوان

- ۱۴۳ فاطمه و نیایش با خدا
- ۱۴۷ روند تاریخ و آینده‌ی امت
- ۱۴۷ اشاره
- ۱۴۷ پیامبر، فاطمه را از رویدادهای آینده آگاه می‌سازد
- ۱۴۷ اشاره
- ۱۵۰ آیا با من سخن نمی‌گویی؟
- ۱۵۱ پس از رحلت پیامبر
- ۱۵۵ فاطمه در مسیر تندبادها
- ۱۵۵ اشاره
- ۱۵۵ آخرین سخن پیش از ورود به بحث
- ۱۵۶ یورش به فرودگاه وحی پس از رحلت پیامبر
- ۱۵۸ دریافت‌ها
- ۱۵۹ دریغ و درد
- ۱۶۱ ترسیم آن صحنه‌ی غمبار از زبان شعر
- ۱۶۱ آن لحظات سخت و بحرانی
- ۱۶۲ وا جعفر! اه!
- ۱۶۲ به خدای سوگند! با او بیعت نخواهم کرد
- ۱۶۳ شهامت و ایمان وصف‌ناپذیر
- ۱۶۵ فدک
- ۱۶۵ اشاره
- ۱۶۵ ماجری غم‌انگیز فدک
- ۱۶۵ اشاره
- ۱۶۵ محدثان اهل سنت
- ۱۶۶ فدک چیست؟

- ۱۶۶ اشاره
- ۱۶۶ واژه‌ی فدک
- ۱۶۶ آیا فدک ویژه‌ی پیامبر است؟
- ۱۶۷ آیا پیامبر فدک را به فاطمه بخشید؟
- ۱۶۷ آیا پیامبر چیزی به عنوان ارث بر جای می‌گذارد؟
- ۱۶۸ فدک در دست او
- ۱۶۸ دلایل سه‌گانه در پرونده فدک
- ۱۶۸ اشاره
- ۱۶۸ اصل ید یا در اختیار داشتن
- ۱۶۹ هدیه و بخشش پیامبر
- ۱۶۹ از راه ارث
- ۱۷۰ مناظره‌ای تند میان امیر مومنان و ابوبکر
- ۱۷۲ و اینک باید طرحی دیگر افکند
- ۱۷۲ راز مطالبه‌ی فدک
- ۱۷۲ اشاره
- ۱۷۵ تدابیر شایسته برای آغاز کار
- ۱۷۵ دانشمندترین بانوی جهان هستی
- ۱۷۶ راویان و منابع این سند جاودانه
- ۱۷۷ نکات اساسی و حساس خطبه
- ۱۷۷ سخنان تاریخی و جاودانه‌ی آن حضرت
- ۱۷۷ اشاره
- ۱۷۷ خطبه‌ی جاودانه
- ۱۷۷ اشاره
- ۱۷۹ نگرشی بر خطبه‌ی تاریخی فاطمه

- ۱۸۶ ادامه‌ی سخنان جاودانه‌ی دخت گرانمایه‌ی پیامبر
- ۱۸۶ اشاره
- ۱۸۷ هان ای بندگان خدا
- ۱۸۹ پرتویی از فلسفه‌ی احکام
- ۱۹۷ ادامه‌ی سخنان آن حضرت
- ۱۹۷ اشاره
- ۱۹۸ حقوق پایمال شده‌ی خویش را می‌طلبید
- ۲۰۱ نگرشی بر زندگی اجتماعی عصر جاهلیت
- ۲۰۴ ادامه‌ی خطبه در مسجد
- ۲۰۵ اشاره
- ۲۰۶ سخن از دگرگونی نامطلوب
- ۲۱۰ ادامه‌ی سخنان پرشور فاطمه
- ۲۱۰ اشاره
- ۲۱۱ محاکمه‌ی سردمدار سقیفه
- ۲۱۶ یاری‌خواهی از انصار
- ۲۱۹ ادامه‌ی خطبه
- ۲۱۹ اشاره
- ۲۲۰ هشدار به مردم
- ۲۲۴ پاسخ ابوبکر
- ۲۲۴ اشاره
- ۲۲۵ اعتراف به برتری‌های امیر مومنان
- ۲۲۸ پاسخ فاطمه
- ۲۲۸ اشاره
- ۲۲۸ هماهنگی گفتار و رفتار پیامبر با قرآن

- ۲۳۰ دفاع ابوبکر
- ۲۳۰ اشاره
- ۲۳۰ فروریختن بنیاد باطل در برابر حق
- ۲۳۱ اینک روی سخن با مردم
- ۲۳۱ اشاره
- ۲۳۲ نکوهش و هشدار به حاضران
- ۲۳۴ جسارت و اهانت به خاندان پیامبر
- ۲۳۵ ام‌سلمه رئیس دولت غاصب را به شدت محکوم کرد
- ۲۳۶ با همتای گرانمایه‌اش
- ۲۳۶ اشاره
- ۲۳۶ بازگشت به خانه
- ۲۳۶ اشاره
- ۲۳۷ امیر مومنان در انتظار فاطمه
- ۲۳۸ شکایت به امیر مومنان
- ۲۴۱ هان ای آزادزن!
- ۲۴۲ با زنان مهاجر و انصار
- ۲۴۲ اشاره
- ۲۴۲ سخنی ژرف و روشنگرانه
- ۲۴۵ عیادت زنان از دخت فرزانه‌ی پیامبر
- ۲۴۶ طرح مسایل اساسی و بیان حقایق
- ۲۴۶ اشاره
- ۲۴۹ راز این حق‌کشی
- ۲۵۱ آیا اینگونه نیست؟
- ۲۵۱ اشاره

- ۲۵۴ پیش از تفسیر این فراز
- ۲۵۴ اشاره
- ۲۵۵ یک پرسش
- ۲۵۶ پاسخ این «چرا؟»
- ۲۵۶ کشتار خالد بن ولید
- ۲۵۷ رهبری از هم گسیخته
- ۲۵۷ ادامه تفسیر سخنان فاطمه
- ۲۵۷ اشاره
- ۲۶۴ از میان صدها فاجعه
- ۲۶۵ نکته‌ای روشنگر
- ۲۶۵ تجاوز به فرودگاه وحی و رسالت
- ۲۶۷ شگفت از این آینده‌نگری!!
- ۲۶۸ با بهانه‌جویان و عذرترشان
- ۲۶۸ اما چگونه؟
- ۲۷۰ منابع این خطبه‌ی تاریخی و انسانساز
- ۲۷۰ اتمام حجت بر دو گروه مهاجر و انصار
- ۲۷۰ اشاره
- ۲۷۰ حرکت هدفدار و خداپسندانه
- ۲۷۲ دیگر با تو سخن نخواهم گفت
- ۲۷۲ باران اشک روشنگرانه و هدفدار
- ۲۷۲ اشاره
- ۲۷۲ در بیت‌الاحزان
- ۲۷۳ اشاره
- ۲۷۳ بدترین چهره‌ی ستم

- ۲۷۴ فاطمه در بستر شهادت
- ۲۷۷ علل بیماری و شهادت بانوی بانوان
- ۲۷۷ عیادت آن دو از دخت گرانمایه‌ی پیامبر
- ۲۷۷ اشاره
- ۲۷۹ عیادت به گونه‌ای دیگر
- ۲۸۰ نگرشی بر این بازیگری
- ۲۸۱ یک سخن گفتنی دیگر در این مورد
- ۲۸۱ عیادت ام‌سلمه
- ۲۸۲ عیادت عایشه، دختر طلحه
- ۲۸۳ عباس و اندیشه‌ی عیادت فاطمه
- ۲۸۳ در آستانه‌ی شهادت
- ۲۸۳ اشاره
- ۲۸۴ در آخرین روز
- ۲۸۴ اشاره
- ۲۸۵ درست در این هنگام بود
- ۲۸۵ وصیتهای او
- ۲۸۶ وصیت به صورت دیگر
- ۲۸۷ حنوط بهشت
- ۲۸۷ اشاره
- ۲۸۸ حنوط چیست؟
- ۲۸۸ و دیگر فاطمه جهان را بدرود گفت
- ۲۸۸ اشاره
- ۲۸۹ دریغ و درد
- ۲۹۰ پس از شهادت

- ۲۹۰ اشاره
- ۲۹۱ عمل به وصیت
- ۲۹۱ در آن لحظات جانسوز
- ۲۹۲ یک یادآوری
- ۲۹۲ بی‌نظیرترین لحظه‌ی تاریخ
- ۲۹۳ و اینک نماز..
- ۲۹۴ چرا امیر مومنان؟
- ۲۹۵ آرامگاه ناشناخته
- ۲۹۵ اشاره
- ۲۹۵ گامی دیگر در جهت تدبیر حکیمانه‌ی او
- ۲۹۶ در آن شب غمبار
- ۲۹۶ ای دریغ و درد
- ۲۹۷ شکایت به پیامبر خدا
- ۲۹۹ تلاشهای مذبوحانه و بی‌ثمر
- ۲۹۹ اشاره
- ۳۰۰ هشدار جدی امیر مومنان
- ۳۰۱ امیر مومنان در سوگ فاطمه
- ۳۰۲ تاریخ شهادت بانوی بانوان
- ۳۰۲ اشاره
- ۳۰۳ در روایات
- ۳۰۳ موقوفات و صدقات او
- ۳۰۳ اشاره
- ۳۰۳ موقوفات و صدقات جاریه
- ۳۰۳ اشاره

- ۳۰۴ این بوستانها از کجا؟
- ۳۰۴ شکوه فاطمه در روز رستاخیز
- ۳۰۴ اشاره
- ۳۰۵ نگرشی بر روایات در این مورد
- ۳۰۶ فاطمه و شفاعت
- ۳۰۶ اشاره
- ۳۰۸ با شما خواننده‌ی گرمی
- ۳۰۹ قرآن و شفاعت
- ۳۰۹ شفاعت در این جهان
- ۳۱۰ توسل به فاطمه برای تقرب به خدا
- ۳۱۰ زیارت فاطمه
- ۳۱۱ خیل سرایندگان در رثای فاطمه
- ۳۱۱ اشاره
- ۳۱۷ و دیگر پایان بحث و..
- ۳۱۸ پاورقی
- ۳۲۲ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها از ولادت تا شهادت

مشخصات کتاب

سرشناسه: قزوینی محمد کاظم ۱۳۰۸-۱۳۷۳. عنوان قراردادی: فاطمه‌الزهرا علیه‌السلام من المهد الی اللحد. فارسی. عنوان و نام پدیدآور: فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها از ولادت تا شهادت / محمد کاظم قزوینی؛ ترجمه و نگارش علی کرمی فریدنی. وضعیت ویراست: [ویراست؟]. مشخصات نشر: قم: نشر مرتضی ۱۳۸۴. مشخصات ظاهری: ۸۷۲ ص. شابک: ۵۰۰۰۰ ریال یادداشت: چاپ پنجم. یادداشت: چاپ هشتم: ۱۳۸۶ (در انتظار فهرست‌نویسی). یادداشت: کتابنامه: ص. ۸۶۷ - ۸۷۰؛ همچنین به صورت زیرنویس. موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۸؛ قبل از هجرت - ۱۱ق -- سرگذشتنامه شناسه افزوده: کرمی علی ۱۳۳۴ -، مترجم رده بندی کنگره: BP۲۷/۲ ق۴ ۲۰۴۱ ۱۳۸۴ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۳ شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۷۴۲۲۳

سخن ناشر

اسوهی بانوان

زندگی سراسر افتخار صدیقه‌ی طاهره سلام‌الله‌علیها سرمشق جامعی برای همه‌ی بانوان با فضیلت است، که در وجود او عفت و فضیلت و پرهیزکاری مافوق‌تصوری ترکیب یافته، یک بانوی ملکوتی و آسمانی با عالیترین سجایای انسانی پدید آمده است. او بانوی نمونه، دختر نمونه، همسر نمونه، مادر نمونه، و بالاخره انسان نمونه است که باید همه‌ی بانوان فضیلت طلب، درس انسانیت، آئین همسررداری و شیوه‌ی تربیت اولاد را در مکتب وی بیاموزند. او فکر بلند، ایمان راسخ، تقوا و شجاعت بی‌نظیری را که از پدر عالیقدرش به ارث برده بود، همه را به صورت سرمایه‌های نفیس و پرارجی به فرزندان منتقل نمود. او شخصیت و عظمت زن را در تجملات زندگی و جامه‌های رنگارنگ نمی‌دانست، بلکه او برترین زینت زن را در عفت، عصمت و تربیت فرزندان شایسته جستجو می‌کرد. او صفای خانه را در فرشهای گران قیمت و کاخهای سر به فلک کشیده جستجو نمی‌کرد، که از تجملات و تشریفات پر زرق و برق به شدت برحذر بود. او با زندگی ساده و سراسر فضیلتش ثابت کرد که یک زن می‌تواند تمام افتخارات انسانی را به دست آورد و در عین حال شیوه‌ی زندگی‌اش سرمشق همه‌ی مادران و همسران جهان باشد. نام پرافتخار او با خطوط زرین بر تارک صفحات طلائی ثبت شده و برای همیشه زینت بخش آن خواهد بود. [صفحه ۶] فضائل و مناقب حضرت زهرا علیهاالسلام در این صفحات نمی‌گنجد و هدف ما در این نوشتار اظهار عجز و ناتوانی خود از ترسیم زندگی سراسر افتخار اوست. سیمای تابناک صدیقه‌ی طاهره، با قلم وحی در سوره‌های کوثر، قدر، الرحمن، هل‌اتی، و آیه‌های تطهیر و مباحله، آنچنان زیبا و پرفروغ ترسیم شده که شاهباز اندیشه بشری هرگز به دامنه‌ی قله‌ی رفیعش نخواهد رسید. خدای فاطمه در یک جمله‌ی کوتاه از احادیث قدسی، او را راز آفرینش و علت نهایی خلقت معرفی کرده می‌فرماید: «یا احمد لولاک لما خلقت الافلاک، و لولا علی لما خلقتک، و لولا فاطمه لما خلقتکما.» (ای احمد! صلی الله علیه و آله اگر تو نبودی جهان را نمی‌آفریدم، و اگر علی نبود ترا نمی‌آفریدم، و اگر فاطمه نبود شما را نمی‌آفریدم) [۱]. احادیث وارده از خاندان عصمت و طهارت در فضائل و مناقب حضرت فاطمه علیهاالسلام بسیار فراوان است، ما در اینجا به نقل ۱۴ حدیث از ۱۴ نور پاک تبرک می‌جوئیم: ۱- رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به جناب سلمان فرمود: «یا سلمان! حب فاطمه ینفع فی مائه من المواطن، ایسر تلک المواطن: الموت و القبر و المیزان و المحشر و الصراط و المحاسبه.» (ای سلمان محبت فاطمه در صد مورد پرمخاطره سود می‌بخشد، که آسانترین آنها: دم مرگ، قبر، میزان، محشر، صراط، و به هنگام حساب و کتاب است) [۲]. ۲- امیر مومنان علیه‌السلام در واپسین لحظات زندگی حضرت زهرا

علیها السلام چون او را مشاهده نمود که قطرات اشک در اطراف دیدگان مبارکش حلقه زده، فرمود: «یا سیدتی ما بیکیک» [صفحه ۷] (ای بانوی من! چرا گریه می کنی؟ فرمود: «ابکی لما تلقی من بعدی»). (به حال تو گریه می کنم که بعد از من با چه حوادثی مواجه خواهی شد). امیر مومنان علیه‌السلام فرمود: «لا تبکی، فوالله ان ذلک لصغیر عندی فی ذات الله تعالی». (گریه مکن، به خدا سوگند این مصائب در راه خداوند متعال در نزد من بسیار ناچیز است). آنگاه حضرت فاطمه علیها السلام وصیت فرمود که به شیخین اجازه ندهد در مراسم تجهیزش حضور پیدا کنند، امیرالمومنان علیه‌السلام نیز به وصیتش عمل کرد. [۳]. ۳- حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها در فرازی از خطبه معروف خود می فرماید: «ایها الناس اعملوا انی فاطمه، و ابی محمد صلی الله علیه و آله، اقول عوداً و بدءاً، و لا اقول ما اقول غلطاً، و لا اقول شططاً» (هان ای مردم، من فاطمه‌ام، پدرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، در آغاز و فرجام سخنانم می گویم، هرگز سخن ناراست نگویم و هرگز راه خطا نپویم) [۴]. ۴- امام حسن مجتبی علیه‌السلام می فرماید: شب جمعه‌ای مادرم فاطمه را دیدم که در محراب عبادتش تا صبح مشغول عبادت بود، در این مدت افراد بسیاری را یاد کرد و در حقشان دعا کرد ولی چیزی در مورد خودش نگفت. گفتم: مادر جان در حق همه دعا کردی جز خودت! فرمود: «یا بنی الجار ثم الدار» [صفحه ۸] (فرزندان اول همسایه سپس داخل خانه) [۵]. ۵- امام حسین علیه‌السلام می فرماید: «زوج النبی صلی الله علیه و آله فاطمه علیاربعمائئ و ثمانین درهماً» (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه را در برابر ۴۸۰ درهم به همسری علی علیه السلام درآورد) [۶]. ۶- امام سجاد علیه‌السلام می فرماید: هنگامی که حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها به سوی بهشت رهسپار می شود، فرشته‌ای از جانب پروردگار می آید و می گوید: ای فاطمه حاجتت را بخواه) می فرماید: «یا رب حاجتی ان تغفر لی و لمن نصر ولدی» (پروردگارا حاجت من این است که مرا و هر کسی را که به فرزندانم یاری رساندند مورد مغفرت خود قرار دهی) [۷]. ۷- باقر علیه‌السلام فرمود: «ولقد کانت- علیها السلام- مفروضه الطاعة علی جمیع من خلق الله من الجن و الانس و الطیر و الوحش و الانبیاء و الملائکة» (حضرت فاطمه علیه‌السلام بر همه مخلوقات خداوند، از جن و انس و پرنده و درنده و پیامبران و فرشتگان واجب‌الاطاعه بود). [۸]. ۸- امام صادق علیه‌السلام فرمود: «و هی الصدیقة الکبری و علی معرفتها دارت القرون الاولی» (او صدیقه‌ی کبری است و همه‌ی قرنهای پیشین بر محور معرفت او دور زده است) [۹]. [صفحه ۹] ۹- امام کاظم علیه‌السلام فرمود: «ان فاطمه- علیها السلام- صدیقه شهیده» (حضرت فاطمه علیه‌السلام صدیقه و شهیده است) [۱۰]. ۱۰- امام رضا علیه‌السلام فرمود: «کانت فاطمه صلوات الله علیها اذا طلع شهر رمضان یغلب نورها الهلال و یخفی، فاذا غابت عنه ظهر» (هنگامی که حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها در شب اول ماه رمضان استهلال می نمود، نور جمالش بر نور هلال غلبه می کرد و هلال دیده نمی شد، هنگامی که حضرتش از آن غائب میشد، آنگاه هلال ظاهر می گشت) [۱۱]. ۱۱- امام جواد علیه‌السلام مدتی بس طولانی در دریای تفکر غوطه‌ور بود، امام رضا علیه‌السلام پرسید: جانم به فدایت در چه موضوعی این قدر می اندیشی؟! در پاسخ فرمود: «در مصائب مادرم فاطمه- سلام‌الله‌علیها- این چنین اندیشناکم، به خداوند سوگند پیکر آن دو پلید را بیرون می آورم، آتش میزنم و خاکسترشان را به باد می دهم و بازمانده‌شان را به دریا می ریزم) [۱۲]. ۱۲- امام هادی علیه‌السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «انما سمیت ابنتی فاطمه لان الله عزوجل فطمها و فطم من احبها من النار» (دخترم از این جهت فاطمه نامیده شد که خداوند او و دوستدارانش را از آتش جهنم جدا کرد) [۱۳]. ۱۳- امام حسن عسگری علیه‌السلام فرمود: «نحن حجة الله علی الخلق و فاطمة حجة علینا» [صفحه ۱۰] (ما امامان حجت خدا بر مردمان هستیم و فاطمه علیها السلام حجت خدا بر ما می باشند) [۱۴]. ۱۴- حضرت بقیة الله ارواحنا فداه در ضمن توفیق شریفی مرقوم فرمود: «و فی ابنة رسول الله صلی الله علیه و آله لی اسوة حسنة» (در دختر رسول خدا برای من الگوی خوبی است) [۱۵] اینها نمونه‌های اندک، نمی از یم و قطره‌ای ناچیز از اقیانوس بیکران فضائل و مناقب بی‌شمار شفیعه‌ی محشر صدیقه‌ی اطهر حضرت زهرا‌ی مرضیه سلام‌الله‌علیها می باشد که برای تبرک در طلّیعه‌ی این کتاب ارزشمند آوردیم.

آنچه در پیش رو دارید ترجمه‌ی کتاب ارزشمند: «فاطمه الزهرا من المهد الی اللحد» می‌باشد. این کتاب ۲۵ سال پیش توسط فقید منبر و قلم، خطیب توانا، نویسنده‌ی گرانمایه: علامه‌ی قزوینی قدس سره به رشته تحریر درآمد. در مدت ربع قرن که از تالیف این کتاب می‌گذرد، دهها بار در ایران، عراق و لبنان تجدید طبع شده، در سطح وسیعی انتشار یافت و در میان شیفتگان اهل بیت از مقبولیت خاصی برخوردار گردید. ۱۲ سال پیش نخستین برگردان فارسی این کتاب در ایران چاپ و منتشر شد و به دنبال آن ترجمه‌ی اردوی آن در (لاهور) به زیور طبع آراست، آنگاه ترجمه‌های دیگری توسط نویسندگان ارزشمندی انجام یافته به مولف گرانقدر عرضه گردید. علیرغم زحمتهای طاقت فرسای مترجمان، هیچکدام از این ترجمه‌ها مورد اعجاب مولف قرار نگرفت. این کمترین خدمتگزار اهل قلم از محضر مولف بزرگوار تقاضا نمودم که به اینجانب [صفحه ۱۱] اجازه فرمایند از مترجمان زبردستی تقاضای ترجمه‌ی دیگری بر معیارها و نقطه نظرهای آن مولف نکته‌سنج بنمایم. مولف بزرگوار با سماحت خاصی پذیرا شدند و کتب این اجازه را به این کمترین مرحمت فرمودند. این جانب از نویسنده‌ی فرزانه استاد کرمی خواستم که این اثر نفیس را مطابق ذوق سرشار و سلیقه‌ی شیوای خود به فارسی روان ترجمه نموده، نقطه نظرهای مولف گرانقدر را منظور فرمایند. هزاران اندوه که دست تقدیر مولف بزرگوار را پیش از انجام این مهم از دست ما ربود و ما را در فقدان آن عزیز بر سوک نشانده. از فرزندان برومند مولف خواستم که این ترجمه را بررسی نموده، نقطه نظرهای خود را بیان فرمایند. بسیار خوشوقتم که فرزند دانشمند و ارزشمند ایشان حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید محمد علی قزوینی بر ما منت نهاده، این ترجمه را از آغاز تا فرجام با دقت زایدالوصفی بررسی نمودند و نقطه نظرهای خود را بیان داشتند. مترجم محترم نظرات ایشان را منظور داشته، این ترجمه را به بهترین شکل ممکن آماده‌ی چاپ نمودند. خدای را سپاس میگویم که توفیق نشر این اثر ارزشمند را به اینجانب عنایت فرمود. از خداوند منان خواهانم که این تلاش ناچیز را ذخیره‌ی آخرت قرار دهد و پاداش نشر این کتاب را به روح مطهر پدر بزرگوارم: (حضرت آیت الله حاج شیخ حسین صبوری قدس سره) عاید و واصل فرماید. غره محرم الحرام ۱۴۱۷ هـ مدیر موسسه نشر مرتضی احمد صبوری [صفحه ۱۲]

تقدیم به تو

آری به تو ای بانوی بانوان سالار پرشکوه اندیشمندان و شایستگان ای محبوبه‌ی خدا و پیامبر ای مام گرانمایه‌ی پدر ای مادر والای امامت راستین ای قامت برافراشته‌ی شهادت ای سنبلیله زیبای شرافت ای نمونه‌ی جاودانه انسانیت ای آئینه‌ی تمام نمای حقیقت ای تجسم راستین شریعت ای راز و رمز آفرینش ای الگوی همیشه جاوید راه‌هایی ای تجلیگاه ارزشهای والای انسانی آری به تو تقدیم می‌دارم. به تو که چشمه‌ساران دانش و بینش از شاخسار وجودت جاری بود. به تو که گوهر ایمان و مروارید عفاف و هنر عملکرد شایسته و بایسته [صفحه ۱۳] در زندگی‌ات موج می‌زد. به تو که کفهی شخصیت زن را در ترازوی تاریخ وزن و قدر و شکوه و منزلت بخشیدی. به تو که یکتاپرستی و عشق به خدا و مردم خواهی و بشردوستی و آرامش و امنیت انسانها برنامه‌ی زندگی‌ات بود. آری به تو تقدیم می‌دارم. به تو که همچون چشمه‌ی جوشان می‌جوشیدی. بسان اقیانوس موج می‌خروشیدی. همانند آبشارهای ریزان نیرو و حرکت پدید می‌آوردی. همانند آفتاب بلند می‌تاییدی و کوه آسا استوار و سرافراز سر بر آسمان فضیلتها و ارزشها می‌سائیدی. و چون خورشید فروزان همه را از انوار درخشان و طلایی بهره‌ور می‌ساختی و همانند ماه نظاره‌گر و نگران روند جامعه و تاریخ بودی. آری به تو تقدیم می‌دارم. به تو که بیدادگران شقاوت‌مندانه در حقت ستم روا داشته و حرمت حریمت را که نگهبانش، فرشتگان خدا بودند، رعایت نکردند و درب خانه‌ای را به آتش کینه‌ها و عقده‌ها و حقارت‌هایشان سوزاندند که فرشته‌ی وحی و دریافت دارنده‌ی آن، برای ورود، اجازه می‌گرفتند. به تو که دنیاطلبان، حق همتا و همسنگر و همراز

زندگی‌ات، سرور ایمان آوردگان و حقوق تو را، ای مادر فضیلت‌ها و ای تبلور شایستگی‌ها و ای تجسم کرامت‌ها! ناجوانمردانه پامال ساختند و کوشیدند تا چشمه‌ی وجودت را از [صفحه ۱۴] درخشش و جوشش بازدارند. به تو که دزخیمان بی‌هیچ ذره‌ای شرم و حیا از پدرت پیامبر، تو را میان در و دیوار فشردند و مشعل پرفروغ زندگی‌ات را در اوج درخشش و نورانیت جوانی و طراوت و شکوفایی فسرده‌اند. به تو که بازیگران با به فراموشی سپردن آن همه سفارشات پیامبر و آن همه روشنگری در شکوه و عظمت و قداستت، با ادعاهای پوچ حقوق را پامال ساختند و آنگاه برای اثبات دروغ رسوای خویش و ناروا نشان دادن حقیقتی که تو بر لب داشتی، گواهان دروغین تراشیدند. فاطمه جان! اگر آنروز تو و همتای گرانقدر و فرزندان ارجمندت را کنار پیکر سرد و پاک پیامبر تنها نهادند و برای حق‌کشی و تجاوز به حقوق شما و جامعه‌ی نو بنیادی که شما خاندان پرشکوه محمد صلی الله علیه و آله معمار آن بودید، بنام دیانت و خلافت به سقیفه رفتند و آنچه را نمی‌بایست به آن دست یازیدند، اینک بنگر که چگونه دیدگان میلیون‌ها زن و مرد در اندوه رحلت جانکاه پدرت باران اشک می‌بارند و در غم تنهایی شما سرشک تلخ به دامن می‌ریزند و زانوی ماتم به سینه می‌فشرند. اگر آن روز آن بیدادگاه فرمایشی ریاکاران، سخنان حق‌طلبانه و قانع‌کننده و لبریز از حقانیت تو را به دروغ، توجیه و تاویل و تفسیر کرد، اینک بنگر چگونه آوای سخنان جانبخشات همه‌جا طنین افکنده و درستی گفتار و آینده‌نگری دقیق تو را، به حق‌طلبان نمایانده است. اگر آن روز در مسجد مدینه تنهای تنها از حقوق پامال‌شده‌ی خود و شوی گرانقدر و امت پدرت دفاع کردی و از آینده‌ی وخامت‌بار و بحرانهای ویرانگر و هستی‌سوزی که راه خویش را از اسلام واقعی جدا می‌ساخت و در ستار دین [صفحه ۱۵] خود کامگی و قدرت‌طلبی را می‌جست، هشدار دادی، اینک بنگر قلمها و خامه‌ها به پاسداری از حقایقی که تو راهگشا و پیشاهنگ آن بودی، چگونه برخاسته و چگونه بسان ناوکی بر قلب غاصبان و خودکامگان قرون و اعصار نشانه می‌روند. اگر آنروز با تو چنان کردند اینک بنگر که حتی قلمهایی بظاهر از پیروان همانان حق را یافته و به نام تو و به یاد تو کتابها می‌نویسند. آری، ترجمه و نگارش این اثر ارزشمند را که از نام بلند، یاد انسانساز، سخنان درس‌آموز، پیامهای تاریخساز و خاطره‌ی معنویت پرداز و راه و رسم افتخار آفرین تو سخن دارد، به خودت و آخرین فرزند معصوم و برگزیده‌ات، امام مهدی برافزنده‌ی پرچم عدالت و آزادی بر بام بلند گیتی، آن بزرگ اصلاحگر عصرها و نسلها تقدیم می‌دارم. بدان امید که قبول افتد و توشه‌ای معنوی باشد برای واپسین لحظات و پرخطرترین سفر و نیازمندترین حالات و سخت‌ترین شرایط و سرنوشت‌سازترین موقعیتهای حساس‌ترین مراحل و هراس‌انگیزترین منزلگاهها. مترجم [صفحه ۱۶]

سخن مترجم

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم از کرانه‌های دور تاریخ انسان تا جهان معاصر، هرگز نمی‌توان جامعه و تمدنی را جدا و بریده از سیمای تاریخساز زن، مورد مطالعه قرار داد و هرگز نباید نقش سازنده و آفریننده‌ی این موجود شگرف و ناشناخته‌ی دستگاه آفرینش را نادیده انگاشت و یا در ارزیابی و معادله، سهم و نقش تاریخساز او را کمتر از مرد نگریست. چرا که اگر منصفانه و بدور از بافته‌های ذهنی ناصواب و افراط و تفریطهای ویرانگر، بیندیشیم و بنگریم، به این حقیقت می‌رسیم که کران تا کران تاریخ نشانگر رویدادهای شورانگیز، رخدادهای شعور آفرین، حوادث مطلوب و نامطلوب، اوج‌ها و حسیضها صعودها و سقوطها و فرازاها و نشیب‌های تماشایی و درس‌آموز و عبرت‌انگیز و غرور آفرین و یا تاسف‌انگیز و اندوه‌باری است که همه و همه ساخته و پرداخته‌ی انسانهایی از جنس زنان و مردان است و اینان هستند که دست در دست هم با اندیشه و خلاقیت و ابتکار و اقتدار خویش، واژه‌ها، سطر به سطر، صفحه به صفحه و بخش بخش این کتاب پر حجم و قطور را پدید آوردند. از این میان نقش کارساز

و تحول آفرین و اوج بخش زن در نهضت‌های توحیدی و بعثت‌های آسمانی، نقشی والاتر و سازنده‌تر و ممتازتر است. چرا که زن در تاریخ [صفحه ۱۷] نهضت‌های توحیدی همواره دوشادوش مرد و شانه به شانه‌ی آن، در جهت برانداختن موانع رشد و تعالی، تاریکی و ظلمت، جهل و اسارت، نگونسازی و خودکامگی، فقر و بلاهت، پرستش‌های ذلت‌بار و خرافات و اوهام، به جهادی پی‌گیر، بی‌امان، همه‌جانبه و خستگی‌ناپذیر برخاسته و از میدان خودسازی گرفته تا ساختن نسل شایسته و بایسته و پدید آوردن جامعه و تمدن مطلوب و شرایط و اوضاع محبوب و دنیای زیبا و دوست‌داشتنی و لبریز از امکانات رشد و تعالی و به منظور رسیدن به آرمانهای والا- و هدف‌های انسانی و الهی، همواره همشان و همتای مرد و در کنار او، و گاه در این راه از مرد هم پیشتر و چابکتر، گام سپرده است. قرآن، نشانگر این حقیقت افتخارآمیز و غرورآفرین است که هر کجا پیام‌آور گرانقدری با بعثت تحول‌آفرین و اوج‌دهنده‌اش، برای برانداختن ستم و بیداد و خودسری و خودکامگی بپاخواسته است، تا کند و زنجیرها را از اندیشه و افکار و مغزها برگرد و فطرت‌ها و وجدانها را آزاد و شکوفا سازد و بشر را از بیداد نوع و نفس سرکش آزاد کند، و به او امکان دهد تا بیندیشد و بیاندیشاند و بشناسد و مقایسه کند و بهترین‌ها را برگزیند، در کنارش بانویی فداکار و شجاع و از خود گذشته و هوشمند و کارآمده بوده است که شانه به شانه‌ی او، بار سنگین مشکلات را به دوش کشیده و او را در راه سرفرازی و آزادگی و رهایی و نجات انسان، با همه‌ی وجود یاری رسانده و موفقیت او را چندین و چند برابر ساخته و گاه تضمین و تامین کرده است. در حلقه‌های زرین بعثت‌ها «هاجر» و «ساره» آن دو بانوی روشنفکر و فداکار را در کنار «ابراهیم» پدر و پیشوای یکتاپرستان گیتی می‌نگریم. مادر هوشمند و خواهر پراویشه و همسر بادرایت «موسی» و «آسیه»، ملکه‌ی خداجو و آزادی‌خواه مصر را، پیش از آن پیام‌آور رهایی و در کنار او می‌یابیم. «مریم» آن سمبل عفاف و قداست را، پرونده‌ی «مسیح» و دوشادوش و همسنگر او در پیام‌رسانی و نجات انسانها از کمند زر و زور و تزویر تماشا می‌کنیم. [صفحه ۱۸] «حدیجه» خردمندترین و فداکارترین و روشن‌ترین بانوی جهان عرب را پشتیبان و مشاوره و معاون دورانیش «محمدصلی الله علیه و آله»، کاروانسالار انسانیت نظاره می‌کنیم. «فاطمه» برترین زن عصرها و الگوی برجسته‌ی نسلها را دوشادوش پدرش «محمدصلی الله علیه و آله» و همتا و همسنگر و مشاور شوی قهرمانش امیر مومنان می‌بینیم. «زینب» فخر زنان و قهرمانان ستم‌ستیز و روشنفکر و ژرف‌نگر، را همسنگر و همراه دو سالار جوانان بهشت، حسن و حسین، و نیز همسفر قهرمان و روشنفکر و تاریخساز سیدالسادین، چهارمین امام نور مشاهده می‌کنیم، و بانو «حدیث»، این زن ارزشمند و متفکر، «حکیمه»، این بانوی فرزانه و «نرجس»، مام گرانمایه‌ی قبله‌ی موعود و کعبه‌ی مقصود... را، دوشادوش امامان نور. آری اینان همه بزرگ‌زنان و بزرگ‌مردانی هستند که شانه به شانه، بار سنگین مرزبانی حق و عدالت و آزادی و ارزشها را به دوش توانمند خویش دارند و تاریخ را می‌سازند. اما از این میان، بانوی بانوان و برترین و برجسته‌ترین الگوی زن فاطمه علیهاالسلام دخت گرانمایه‌ی پیامبر است که در میان تمامی زنان برجسته و نامدار و پرشکوه تاریخ بشر، در همه‌ی ابعاد فردی، اجتماعی، فرهنگی، فکری، عبادی، اخلاقی، انسانی، خانوادگی، معنوی و دیگر میدانها و ابعاد، براستی تک، بی‌نظیر و بی‌همانند است. او مظهر جامعیت و کمال، اوج اندیشه و عرفان، بلندای معرفت و آگاهی، سمبل اخلاص و ایمان، ستیغ مقاومت و پایداری، کوه سر به آسمان ساییده‌ی شکیبایی و بردباری، سینه‌ی سینای اسرار الهی، گنجینه‌ی دانش و اقیانوس بینش، [صفحه ۱۹] مرکز هدایت و مهر، پایه دین و ستون آیین، یادگار و باقیمانده‌ی رسالت، نفس نفیس محمدصلی الله علیه و آله، سرچشمه‌ی دلیل و حجت، برگزیده‌ی نجیبان گیتی، سرور بانوان امت، برترین زن تاریخ بشر، تک درخت پاک و بارور بوستان رسالت، پرورش یافته‌ی فرودگاه وحی، کوثر پرهای قرآن، همراه و همسنگر برترین مرزبان وحی، بانوی شهسوار اسلام، مادر گرانمایه‌ی حسن و حسین، آموزگار سرفراز زینب و کلثوم، مام پیشوایان نور، دختر شریف‌ترین شریفان، محبوب خدا و پیامبر، در درخشنده‌ی رسالت، لؤلؤ نورانی نبوت، جلوه‌ی خدا، یادگار رسول، و شبیه‌ترین انسانها در سیما و سیرت به پیامبر خدا و در همان حال مام شکوہبار پدر است. در چشمان حق‌بین و نافذش، اقیانوس بی‌کرانه‌ی دانش و بینش، به گستره‌ی تاریخ فرهنگها و بعثت‌ها موج می‌زند و در

سراسر سازمان وجودش روح یقین و جان ایمان جاری است. [صفحه ۲۰] ناگواریهای زندگی و مشکلات آن را با موهبت آگاهی و دانایی و با سلاح خردورزی و دانشوری و اندیشه‌ی ژرف، از سر راه کنار می‌زند و یا هضم و نرم و هنجار می‌نماید و رفعت دانش و اوج والایی و شکوه همه جانبه را با سعه‌ی وجودی و سلاح تواضع و فروتنی در خویشتن و در کنار هم جای می‌دهد. جان شیفته و شیدایش، تنها با یاد خدا و عبادت خدا و نیایش با او، آرام می‌گیرد و روح تشنه‌اش با زلال وحی که بر قلب مصفای پدرش فرود می‌آید سیراب می‌گردد و بزرگ آموزگار ارزشها می‌شود. فاطمه برآستی چنان است که جسمش همبند و هم‌نشین و همراه خاکیان و خاکنشینان است، اما روح بلند و تابناکش در عالم قدس. او تبلور اندیشه‌های والا و ارزشهای جاری در وجود حضرت محمد(ص) و کتاب جاودانه‌ی او، قرآن است که روزگاری چند در این خراب آباد گیتی می‌درخشد. بانویی است که تشعشع راستی و درستی در لحظه لحظه‌ی زندگی و کران تا کران عمرش جلوه‌گر است. آزاد زنی است که دیدگان حق‌بین، گوشهای حق شنو، دل‌های حق‌پذیر، وجدانهای زنده و جانها و روانهایی که در تاریکی جهالت و عناد و تحجر و جمود و خودپرستی و خودباختگی و زشتکاری و تعصبات... مسخ نشده باشند، همان صداقت و صفا، شور و شعور، شکوه و قداست، پاکی و شهامت، دلسوزی و مردم خواهی، توحیدگرایی و ارزش دوستی «حضرت محمد(ص)»، کاروانسالار انسانیت را در گفتار و کردارش می‌نگرند و همان ملاک‌ها و معیارهای والا- را که در «حضرت محمد(ص)» سراغ دارند، در او می‌یابند. او در چشم خداجویان آگاه «حضرت محمد(ص)» است، و در بیان آزادمردان و آزادزان راستین، اسطوره‌ی آزادگی و در چشم‌انداز پارسایان، سمبل پارسایی و وارستگی و در زبان حق‌طلبان تبلور حق و حق‌خواهی و حق‌پرستی، و در کران تا کران تاریخ پرچم همواره برافراشته‌ی دفاع از حقوق انسانها. [صفحه ۲۱] بگونه‌ای که محمدیان خاطره‌ی صدای محمد را در جوهر صدای او می‌نگرند و پیروان مسیح، سیرت او را در آیینی رفتار و کردار وی، و طهارت و قداست «مریم» را در زندگی او... نظاره می‌کنند.

اما این کتاب

کتابی که در دست شما خواننده‌ی گرامی است، برگردان و نگارش ارزشمند «فاطمه‌الزهرا من المهد الی اللحد» اثر مرحوم آیت‌الله قزوینی است. نگارنده از دیرباز با این مرد دانش و قلم و آثار ارزنده‌اش در مورد خاندان وحی و رسالت آشنا شده و به پیشنهاد برخی از دوستان، پاره‌ای از آثار او را نیز ترجمه نموده است. [۱۶]. دوستی، نسخه‌ای از آخرین چاپ این کتاب را به همراه نامه‌ای از مولف بزرگوار برایم آورد و گفت: مرحوم آیت‌الله قزوینی در واپسین ماههای زندگی، این اثر ارزشمند را مورد بررسی و تحقیق دگرباره و تجدیدنظر قرار داد و ضمن تغییرات و اصلاحات بسیار و گاه حذف برخی از مطالب، فراتر از یکصد صفحه مطلب ارزشمند و تازه، بر چاپهای پیشین آن افزوده است. و آنگاه خواستار ترجمه و نگارش آن، با این قلم گردید. از خدای پرمهر یاری و توفیق خواستم که در پرتو لطف خویش این افتخار را نصیب سازد و توفیق ارزانی‌ام دارد تا این کار بزرگ را به انجام رسانم، بدان امید که از خدمتگذاران فرهنگی و فکری دخت فرزانه‌ی پیامبر بشمار آیم، و خدای را سپاس که به انجام آن توفیق یافتم؛ و پس از پایان کار، فرزند ارجمند مرحوم آیت‌الله قزوینی، جناب حجة‌الاسلام والمسلین این ترجمه را با دقت تحسین برانگیزی از آغاز تا پایان با متن [صفحه ۲۲] عربی آن تطبیق نموده و ما را از نظرات خویش بهره‌مند ساختند که بدین وسیله با سپاس فراوان از بزرگواران ایشان، اینک این اثر ارزنده، بصورتی که می‌نگرید تقدیم می‌گردد. گفتنی است که در این ترجمه، افزون بر ظرافت‌ها و ریزه کاریها و نکته پردازیهایی که شما خواننده‌ی نکته‌سنج، ضمن مطالعه‌ی کتاب، آنها را به روشنی دریافت خواهید داشت، این چند کار اساسی نیز بر روی این اثر ارزنده انجام گرفته است. ۱- برگردان محتوا به محتوای کتاب، با قلمی روان و گویا که می‌توان گفت برگردان و نگارشی انجام پذیرفته است. ۲- تنظیم آن به صورت شانزده بخش، تا بهره‌وری از آن برای پژوهندگان و مطالعه‌کنندگان آسان گردد. ۳- انتخاب عناوین جالب در جاهای مناسب، تا کتاب را از یکنواختی خارج و جاذبه‌ی بیشتری به آن

بدهد. و اینک این برگ سبز را با قلبی آکنده از مهر و ارادت، به پیشگاه ریحانه‌ی پیامبر، مام فضیلتها و الگوی سرفراز، بزرگ اصلاحگر زمین و زمان، امام مهدی تقدیم می‌دارم. و در این اندیشه‌ام که آیا مترجم را این سعادت و توفیق خواهد بود که اثرش مورد قبول افتد؟ در این فرصت بجاست که از فرزندان ارجمندم «محسن» و «سعیده» که ضمن سخت کوشی در فراگرفتن دانش و بینش، تابستان ۷۴ و تعطیلات دانشگاه و دبیرستان را، برای خدمت در آستان مام گرانمایه‌ی فضیلتها، فاطمه علیهاالسلام اختصاص دادند و کار تایپ، مقابله و صفحه‌آرایی این کتاب را به پاس عشق به امیره‌ی ارزشها و والاینها، با شور و شوقی تحسین برانگیز، در کمترین فرصت ممکن به انجام رساندند، صمیمانه قدردانی می‌کنم و از آن ارزانی دارنده‌ی نعمت‌ها و موهبت‌ها، برایشان سرافرازی و موفقیت روزافزون، آرزو نمایم. [صفحه ۲۳]

اما در مورد مولف

اشاره

این کتاب اثر ارزشمند دیگری از علامه‌ی فقید سید محمد کاظم قزوینی است. از همو که نویسنده‌ای بنام، سخنوری گزیده‌گوی، خطیبی نکته‌پرداز، استادی فرزانه، دانشوری پروا پیشه، مبلغی دلسوز، فقیهی بزرگوار مفسری ارزشمند و مرد ایمان و هجرت و جهان بود. مرحوم آیت‌الله سید محمد کاظم قزوینی به سال ۱۳۴۸ هجری قمری در شهر مقدس کربلا- در خانواده‌ی علمی و روحانی «قزوینی» که از خاندانهای اصیل و ریشه‌دار آن خطه‌ی قهرمان خیز بشمار می‌آمد، دیده به جهان گشود. نسب این مرد دانش و جهاد و خاندانش به سالار پروا پیشگان و ستم ستیزان، امام کاظم علیه‌السلام می‌رسد و از این خاندان شناخته شده، دانشوران بزرگ، سخنوران اندیشمندان، شاعران هدفدار و دلسوخته، نویسندگان و مفسران دانشمند و فقیهان و مجتهدان نامداری قامت برافراشته و هر کدام خدمات ارزنده‌ی علمی، فکری، فرهنگی، عقیدتی، اخلاقی و اجتماعی به جهان اسلام نمودند و ضمن تلاش در رسانیدن پیام قرآن پیشوایان نور به مردم، از راه و رسم افتخار آفرین خاندان وحی و رسالت بسان سربازانی آگاه و فداکار، پاس داشتند. که از جمله‌ی آنان می‌توان آیت‌الله العظمی سید هاشم قزوینی آیت‌الله سید محمد ابراهیم قزوینی آیت‌الله محمد حسن قزوینی... و دیگر، آیت‌الله سید محمد کاظم قزوینی را برشمرد. [صفحه ۲۴]

پیمایش راه کمال

اشاره

مرحوم آیت‌الله قزوینی در دوران کودکی زیر سایه‌ی پدر گرانقدرش، مرحوم آیت‌الله سید ابراهیم قزوینی، پرورش یافت و از همان آغازین مراحل زندگی با رهنمود پدر تلاش در راه کسب دانش و آراستگی به ارزشهای انسانی را آغاز کرد. و در پرتو هوش سرشار و کوشش خستگی‌ناپذیر خویش به پیمایش راه زندگی پرداخت و پله‌های ترقی را یکی پس از دیگری پشت سر نهاد. علامه‌ی قزوینی در بهاران زندگی، نعمت وجود پدر و مادر پرمهر خویش را از دست داد و اندوه جانکاه فراق دو پشتوانه‌ی مهم زندگی‌اش، قلب جوان و پرمهر او را به سختی فشرد. خود در تشییع پیکر آنان شرکت جست و با یاد و نام سالارش حسین علیه‌السلام و خواندن اشعاری در رسای آن حضرت، کشتی طوفان‌زده‌ی دل را به ساحل شکیبایی و آرامش سوق داد. او با وجود غروب پدر و مادر، از آسمان زندگی‌اش و هجوم سختی‌ها و فشار تنگدستی و محرومیت، راه کسب دانش و کمال را که به رهنمود پدر و تحت نظارت او در پیش گرفته بود، رها نساخت بلکه با تلاشی بسیار به راه خویش ادامه داد و پس از تکمیل سطح در حوزه‌ی علمیه کربلا، سالها در دروس خارج فقه و اصول علمای بزرگ آن سامان شرکت جست. و آنگاه خود بسان ستاره‌ی

درخشانی به نورافشانی پرداخت و علاوه‌ی بر پیام‌رسانی، از راه خطابه و منبر به تدریس فقه و اصول و تفسیر پرداخت و شاگردان بسیاری بویژه در هنر سخنوری و پیام‌رسانی بدست با کفایت خویش پروراند که گروهی از آنان اینک از سخنوران دانشمند و بنام به شمار می‌روند و در کشورهای مختلف به پیام‌رسانی و خدمت به فرهنگ قرآن و اهل بیت مفتخرند. مرحوم آیت‌الله قزوینی از چهره‌های موفق بود که در ابعاد گوناگون درخشید. که اینک برای نمونه به برخی اشاره می‌رود: [صفحه ۲۵]

مرد سخن

او خطیب و سخنور دانشمند و توانایی بود. با اینکه در منبر آرام و دلنشین سخن می‌گفت، قدرت عجیبی در پیام‌رسانی داشت و شنونده را مجذوب سخن خویش می‌ساخت. به هنگام وعظ و خطابه، آگاهی می‌بخشید و آنگاه که یاد و نام حسین را می‌برد به گونه‌ای رویداد غمبار عاشورا را مجسم می‌ساخت که شوری بیا می‌کرد. در همه‌ی سخنرانی‌هایش از قرآن و نهج‌البلاغه و روایات الهام می‌گرفت و بهترین درسها را از برترین کتاب و شایسته‌ترین انسانها باز می‌گفت و چون خود فردی بااخلاص و با معنویت بود سخنانش اثر سازنده‌ای بجای می‌نهاد و دلها را نرم می‌کرد. چه بسیار گنهکارانی که بر اثر سخنان او راه توبه در پیش گرفته‌اند و چه بسیار گمراهانی که راه درست را برگزیدند. چه گسستگان از حق که دگر باره به حق پیوستند و چه پایمال کنندگان حقوقی که به ادای حقوق دیگران همت گماشتند. که پرهیز از طولانی شدن سخن اجازه ارائه‌ی نمونه نمی‌دهد.

مرد قلم

از نعمت‌های ارجدار خدا به انسان، نعمت قلم و نگارش است قرآن از این نعمت گرانبها با شکوه و عظمت بسیاری یاد می‌کند و آن را از موهبت‌های خدا به انسان و از شاهکارهای آفرینش می‌شمارد. الذی علم بالقلم. [۱۷]. [صفحه ۲۶] و به آن سوگند یاد می‌کند. ن والقلم و ما یسطرون. [۱۸]. و پیامبر قلم، مرکب قلم دانشمندان را از قطره‌های خون شهیدان راستین برتر و بالاتر ارزیابی می‌کند. مدادالعلماء افضل من دماء الشهداء. [۱۹]. روشن است که منظور از قلم، قلمی است که در دست انسان آگاه و پروا پیشه و آزادمنش باشد و نگهبان ارزشها و در خدمت حق و فضیلت به چرخش درآید، نه قلمی که نگهبان ستم و بیداد گردد و به بزرگ کردن چهره‌ی کریه بیدادگران و فریبکاران به حرکت درآید. و از موهبت‌های خدا به آیت‌الله قزوینی این بود که مرد قلم بود و قلمش در خدمت فرهنگ قرآن و خاندان وحی و رسالت می‌چرخید، که برخی از آثار فکری و قلمی آن بزرگوار عبارت‌اند از: ۱- سیره الرسول الاعظم ۲- علی من المهد الی اللحد ۳- شرح نهج‌البلاغه (در سه جلد) ۴- فاطمه الزهرا من المهد الی اللحد ۵- الامام الحسین من المهد الی اللحد ۶- فاجعة الطف او مقتل الحسین ۷- زینب الکبری من المهد الی اللحد ۸- موسوعة الامام الصادق علیه‌السلام (در شصت جلد) ۹- الامام الجواد من المهد الی اللحد [صفحه ۲۷] ۱۰- الامام الهادی من المهد الی اللحد ۱۱- الامام العسکری من المهد الی اللحد ۱۲- الامام المهدي من المهد الی الظهور ۱۳- الاسلام الصحيح يتجلی فی مذهب اهل البيت ۱۴- الفقه الواضح ۱۵- الاسلام و التعالیم التربویه و کتاب‌های ارزشمند دیگری که برخی به زبانهای مختلف ترجمه شده‌اند.

مرد هجرت

او مرد هجرت بود و برای رساندن پیام قرآن و خاندان وحی و رسالت به سفرهای تبلیغی مهمی دست زد که ره‌آوردی درخشان داشت. او سفرهایی به مراکش، استرالیا، مصر، کویت، حجاز، هندوستان، پاکستان، سوریه، لبنان، تایلند و برخی کشورهای آفریقایی نمود و همه‌جا هدفش این بود که پیام قرآن و عترت را به گوشها برساند و چون به دانش و بینش و ایمان و عمل مسلح بود در این

سفرها اثرات سازنده‌ای از خود به یادگار نهاد که یک نمونه‌ی آنها این بود که: «در مراکش به استناد یک روایت جعلی، دایر بر اینکه کشتی حضرت نوح روز عاشورا بر ساحل نشست، توبه‌ی حضرت آدم روز عاشورا پذیرفته شد، و...»، روز عاشورا را به طور رسمی عید می‌گرفتند و صدها مجلس ازدواج به راه می‌انداختند و شیرینی‌ها پخش می‌کردند اما پس از تلاش‌های علمی و فکری و قلمی ایشان، این سنت سیاه اموی ریشه‌کن شد و بجای آن مجالس وعظ و سوگواری برای سالار شهیدان جایگزین آنها گردید. [صفحه ۲۸]

مرد ولایت راستین

او شیفته و شیدای خاندان وحی و رسالت بود و دل در گرو عشق آنان داشت. در فراز و نشیبهای سخت زندگی به آنان توسل می‌جست و به برکت نام و یاد آنان بارها در سخت‌ترین شرایط مورد مهر قرار گرفت و از خطرات سهمگینی نجات یافت.

مرد جهاد

او همانگونه که مرد دانش و بینش و ایمان بود، مرد جهاد و امر به معروف و نهی از منکر نیز بود. موضع‌گیریهای شجاعانه‌ی در برابر استبداد حاکم بر عراق از فراز منبر حسینی، تحسین برانگیز بود. او بخاطر حق‌گویی و ایستادگی در برابر خودکامگی‌ها بارها طعم تلخ زندان و اسارت و تبعید و فشار را چشید و تا مرز شهادت پیش رفت و آخرین بار به اعدام محکوم گردید که پس از ماه‌ها زندگی مخفی به یاری خدا از عراق خارج شد و از آنجا به کویت و لبنان و آنگاه ایران دست به هجرت زد. و سرانجام پس از عمری تلاش و جهاد و فداکاری در ابعاد گوناگون علمی و دینی و اجتماعی، در روز سیزدهم جمادی‌الثانی به سال ۱۴۱۵ هجری قمری جهان را بدرود گفت. [۲۰]. خداوند او و ما را با نیاکان پاک و سرفرازش محشور بفرماید. آمین یا رب العالمین قم حوزه‌ی علمیه، علی‌رضا کرمی فریدنی [صفحه ۲۹]

تقدیم به او

به سرور و سالارمان، امام مهدی علیه‌السلام، یادگار و بازمانده‌ی گرانمایه‌ی خاندان پاک وحی و رسالت، که بزرگ اصلاحگر عصرها و نسلها، همو که جهان در انتظار اوست، تقدیم میگردد. آری این صفحات درخشان و تابناک را که ترسیم‌کننده‌ی پرتویی از زندگی درس‌آموز و تاریخساز و سراسر افتخار «صدیقه‌ی طاهره»، ملکه‌ی ارجمند اسلام، «فاطمه‌ی زهراء» علیهاالسلام، مام گرانمایه‌ی اوست، به همان خورشید رخ برکشیده‌ی در پس ابرها، هدیه می‌گردد. نگارنده بر این امید است که این خدمت ناچیز به خواست خدا مورد قبول آن فرزانه‌ی روزگاران قرار گرفته و خوشنودی خاطر خطیر و شریفش را فراهم خواهد ساخت. عراق- کربلا سید محمد کاظم قزوینی [صفحه ۳۱]

سر آغاز

بسم الله الرحمن الرحيم ستایش بسیار و بی‌شمار از آن آفریدگار توانای هستی است آنگونه ستایش شایسته و بایسته‌ای که خشنودیش را فراهم آورد. و درود خدا بر سالارمان «محمد»، آن پیامبر برگزیده و بر خاندان پاک و پاکیزه‌اش باد که برترین آفریدگان آفریدگارند. واقعیت این است که نگارنده، سالها بر این اندیشه بود که به اندازه‌ی توان و امکانات ناچیز خویش کتابی در مورد بانوی بانوان «فاطمه زهرا» که بر او و پدر گرانمایه و شوی ارجمند و فرزندان شکوهبارش درود و سلام خدا باد

بنگارم. کتابی که هم ترسیم کننده‌ی زندگی درس آموز و تاریخ‌ساز او باشد و هم نیاز جویندگان آب حیات از کوثر همیشه جوشان وجود او را پاسخ گوید. نگارنده ضرورت این کار ارزشمند را از دیرباز احساس می‌نمودم و برای انجام آن نیز در خویشتن شور و شوق وصف‌ناپذیری می‌یافتم، چرا که می‌دیدم در فرهنگ و آثار نویسندگان و نیز کتابخانه‌های عربی و اسلامی اثر جامع و شایسته‌ای که درخور مقام والا و پرشکوه برترین بانوی جهان هستی باشد، به چشم نمی‌خورد و برآستی نوعی خلاء احساس می‌شود. روشن است که با این بیان نمی‌خواهم کتابهایی را که در مورد بانوی بانوان نگارش یافته است کوچک و ناچیز شمارم، بلکه نظر این است که همه‌ی اینها، چه نوشته‌های [صفحه ۳۲] قدیم یا جدید در این مورد، نیاز خوانندگان را برطرف نمی‌کند و خلاء مورد اشاره را که هر پژوهنده و جستجوگری که در زندگی سراسر افتخار آن حضرت احساس می‌کند، آنگونه که شایسته و بایسته است پر نمی‌کند و آگاهی کامل از زندگی و ویژگی‌های شخصیت نمونه‌ی او را ارائه نمی‌دهد. آری این نوشته‌ها نه تنها هدف مورد نظر را تامین نمی‌کند که گاه برخی از آنها ناچیزتر از آن است که بتواند ترسیم کننده‌ی تاریخ ساز برترین بانوی جهان باشد و شخصیت ارجدار و افتخارآفرین دخت پرشکوه پیامبر و محبوب‌ترین انسانها به آن حضرت را به گونه‌ای شایسته در چشم‌انداز جویندگان حق قرار دهد، چرا که ابعاد گوناگون شخصیت ارجدار و زندگی درس آموز و ویژگی‌های او به عنوان برجسته‌ترین آموزگار و الگوی زندگی، بیش از اینها درخور شناخت و ستایش و شناساندن است. اینجانب هم، هرگز بر این اندیشه نیستم که می‌توانم به این رسالت بزرگ و مسئولیت سنگین قیام کنم و به گونه‌ای شایسته و بایسته به این هدف بلند و آرزوی دیرین، جامه‌ی عمل بیوشانم، بلکه اینجانب نیز به ناتوانی و نارسایی اندیشه و قلم و بیان خویش در این مورد اعتراف دارم. به هر حال میان این آرزوی بزرگ و تحقق آن، روزها و سالها به سرعت سپری شد و رخدادهای رخ داد و حوادثی برایم پیش آمد که مانع تحقق آرزوی نگارش کتاب مورد نظرم گردید تا سرانجام طوفانی از حوادث بر من وزیدن گرفت و ابرهای تیره و تاری از غم و اندوه بر زندگی ام سایه گسترد. اینجا بود که با خدای خویش پیمان بستم که اگر آن بنده‌نواز، موج‌اندوه و پریشانی را از این بنده‌ی ناچیزش برطرف ساخت، به یاری او به نگارش کتابی در مورد زندگی افتخارآفرین بانوی بانوان دست خواهم زد. به عهد خویش وفادار بودم که خدای دانا به مهر و لطف خویش، گرفتاریم را برطرف ساخت و ابرهای تیره و تاری را از آسمان زندگی ام زدود و من نیز با ستایش و سپاس به بارگاه او [صفحه ۳۳] هم اکنون نگارش این سطور و صفحات را آغاز نمودم. نمی‌دانم به کجا خواهم رسید و سخن به کجا خواهد انجامید و سرانجام کارم در نگارش این کتاب چه خواهد شد؟ از خدای بزرگ که بهترین یار و یاری‌دهنده است کمک می‌جویم. او مرا بسنده است و در این سرا و سرای آخرت بهترین کارساز و بهترین توفیق‌دهنده و یار و یاور است. سید محمد کاظم قزوینی، کربلا- عراق ۲۶ جمادی‌الثانی ۱۳۹۲ هـ [صفحه ۳۵]

در رواق سخن

اشاره

شاهکار بدیع آفرینش و نشان قدرت خدا گرانبهاترین درسها نگرشی بر موقعیت و جایگاه زن فرجام دردناک راه دوم قلم‌های زهر آگین انگیزه‌های این حملات ناجوانمردانه پاسخ علامه امینی درایت و هوشمندی وصف‌ناپذیر سیمای پرشکوه امیر مومنان در قرآن در آئینه‌ی محمد تبلور ارزشها و الای‌ها [صفحه ۳۶]

شاهکار بدیع آفرینش و نشان قدرت خدا

«فاطمه»، و شما خواننده‌ی گرامی چه میدانی که «فاطمه» کیست؟ فاطمه شخصیت فرزانه و انسان والایی است که نشان و ویژگی زن

بودن را به همراه دارد تا هم نشان قدرت‌رسا و بی‌همانند خدا و توانایی شگرف او در کران تا کران هستی باشد و هم شاهکار بدیع آفرینش بر تارک تاریخ بشر، چرا که خدای توانا بنده‌ی برگزیده‌اش «محمد» (ص) را آفرید تا نشان اقتدار و توان بی‌همانند او در میان همه‌ی پیامبران باشد و آنگاه دخت فرزانه و پاره‌ی تن او، فاطمه علیهاالسلام را از او پدید آورد تا نشان اقتدارش، در آفرینش انسانی بی‌نظیر از جنس زن باشد، انسان والایی که عصاره‌ای از فضیلت‌ها و مجموعه‌ای از موهبت‌ها و فرهنگی از ارزشها را تجسم بخشید. و راستی را که خدای توانا کامل‌ترین بهره از شکوه و بزرگی و بزرگمنشی را به او ارزانی داشت، به گونه‌ای که از آغاز تا فرجام آفرینش برای هیچ بانویی جز او، اوج گرفتن به بلندای این قله‌ی شکوه و پرکشیدن به این مقام و منزلت والا-امکان‌پذیر نیست. چرا که او در حقیقت از آن گروه از بندگان برگزیده و دوستان پاک و محبوب خداست که پیش از آنکه زمینیان آنان را بشناسند، آسمانیان به شکوه و مقام والایشان زبان به اعتراف گشوده و آیات روشنی از قرآن شریف در مورد منزلت شکوهمبار آنان در بارگاه خدا فرود آمده است. آیاتی که از هنگامه‌ی فرود بر قلب شفاف «محمد» تا به امروز [صفحه ۳۷] و تا هنگامه‌ی رستاخیز، همواره در بامدادان و شامگاهان و شب و روز تلاوت می‌گردد. او شخصیت شکوهمباری است که انسان به هر اندازه بیشتر و افزونتر بسوی کمال و معنویت اوج گیرد و حقایق جهان هستی را بهتر دریابد و از راز و رمز آفرینش و صعودها و سقوطها آگاهی افزونتری کسب کند، شکوه و شخصیت این برترین بانوی گیتی برای او بصورت گسترده‌تری از افق آشکار می‌گردد و امتیازات و ویژگی‌هایش به صورت درخشنده‌تری جلوه‌گر می‌شود، چرا که فاطمه علیهاالسلام همان بانوی گرانمایه‌ای است که خدای بزرگ او را می‌ستاید، به خوشنودی او خوشنود می‌گردد و با غضب و خشم او، خشمگین می‌شود. پیامبر بزرگ خدا او را به شکوه و بزرگی مقام و منزلت یاد می‌کند و امیر مومنان به دیده احترام و بزرگی به او می‌نگرد و از او سخت تجلیل می‌نماید و همینگونه همه‌ی امامان نور از حضرت مجتبی علیه‌السلام گرفته تا آخرین آنان امام مهدی علیه‌السلام، همگی به صورت وصف ناپذیری به او احترام می‌کنند و به دیده تقدیس و تکریم به این مام فضیلت‌ها و والایی‌ها می‌نگرند بانوی بزرگی که در قرون و اعصار به نام بلند آوازه‌ی او نظام‌ها برپا گشته و قدرت‌ها تاسیس شده و نیز به نام ستم سوزش قدرت‌ها و حکومت‌ها در هم‌نوردیده شده است. انسان برتری که بخاطر دوستی او در روز رستاخیز خواهی دید که چگونه فوج فوج از مردم، وارد بهشت می‌گردند و به خاطر انحراف از مهر و دوستی و راه و رسم انسانساز او، چگونه آنان که کیفر ورزیده‌اند، انبوه انبوه به سوی دوزخ سوق داده می‌شود.

گرانبهارترین درسها

نگارنده بر این باور است که این کتاب با این محتوا، و در مورد این شخصیت والا، بسیار سودمند و مفید خواهد بود. سخن شنیدنی و شیرینی خواهد داشت که جان حقیجوی انسان با آن پیوند برقرار می‌کند و روح جویای معنویت، آن را گوارا می‌یابد و از آن حیات و نشاط می‌گیرد، و نیز ویژگی‌های وصف ناپذیر دیگری خواهد داشت که [صفحه ۳۸] خواننده‌ی گرامی با مطالعه‌ی دقیق آن، آنها را به تدریج دریافت می‌نماید. آری سخن از زندگی سالار بانوان، در برگیرنده‌ی رخدادها و حوادثی است که تمامی آنها عبرت‌انگیز و حکمت‌آموز و در بردارنده‌ی گرانبهارترین و کارسازترین درسهای زندگی و تعالی است و انسان ترقی‌خواه بدین وسیله می‌تواند از زندگی سراسر افتخار بندگان برگزیده و دوستان خدا، و از دیدگاه آنان در مورد زندگی و چند و چون آن آگاهی یابد. با گوشه‌ای از تاریخ پر فراز و نشیب اسلام که به زندگی فاطمه علیهاالسلام، این شخصیت پرشکوه و تاریخ‌ساز گره می‌خورد، آشنا گردد. گرچه زندگی افتخار آفرین او کوتاه بود و آن هم در بیت رفیع امامت و سرپرده‌ی خویش و اداره‌ی خانه و زندگی و تربیت نسلی سرفراز، بدون ذره‌ای تظاهر، سپری شد و کسی جز خاندان و همنشینان و بستگانش از شیوه و روش انسانساز و رفتارش در خانه، آگاهی نیافتند و تاریخ نیز در حق او ستم و بیداد روا داشت و آنگونه که شایسته و بایسته‌ی شخصیت گرانمایه و فرزانه‌ای چون او بود، به زندگی و اندیشه و سرگذشت وی و ترسیم آن زندگی پر بار برای آیندگان بهاء نداد.

نگرشی بر موقعیت و جایگاه زن

۱- سخن از شخصیت پر شکوه فاطمه علیهاالسلام و نبوغ و ویژگی‌های او، در حقیقت سخن از موقعیت و جایگاه زن، این نیمی از پیکر جامعه را سخت گرامی داشته، و او را به جایگاه شایسته و حقیقی‌اش اوج بخشیده است. ۲- در این بحث بطور طبیعی، نمونه‌ای از زن آگاه و مترقی که در خانه‌ی پدر، دختری شایسته و در زندگی مشترک، همسر و همراهی مورد اعتماد و امین و در قلمرو جامعه‌ی کوچک خانواده، یک مادر نمونه و یک مربی با ایمان و پاکدامن و لایق برای نسل سرفراز است، نیز در چشم‌انداز جستجوگران قرار می‌گیرد. [صفحه ۳۹] ۳- و نیز در این بحث از «زن» به عنوان یک انسان به مفهوم واقعی‌اش که در جامعه و محیط زندگی‌اش در چارچوب مقررات انسان‌ساز دین خدا و در قلمرو پاکدامنی و شرافت و صیانت از موجودیت و هویت و شخصیت‌اش به او امکان کار و تلاش و پیمایش پله‌های نردبان ترقی و تکامل داده میشود نیز، سخن خواهد رفت. ۴- و نیز ضمن بحث در این روند، روشن خواهد شد که: اسلام زن را بر خلاف پندار بداندیشان نه تنها از دانش و فرهنگ، ادب و شناخت، کسب معرفت و پیمایش مدارج کمال علنی و معنوی باز نمی‌دارد، که سخت او را در این راه تشویق می‌کند و تنها از او می‌خواهد که از خودنمایی و جلف بازی، بی‌پروایی و هرزگی، نشست و برخاست ناصواب با بیگانه و اموری از این قماش که سرانجام زن را به نگونساری و تباهی می‌کشد و شخصیت و حقوق و هویت و هستی او را به نابودی سوق می‌دهد، پرهیزد.

کدامیک بهتر است؟

اشاره

نگارنده بر این باور است که هیچ نظام و مقررات و سازمان و تشکیلاتی در جهان نخواهد توانست همانند اسلام واقعی، از شخصیت و هویت و شرافت حقیقی زن پاس دارد از این رو انجمن‌ها و سازمانهای مربوط به بانوان در کشورهای اسلامی تا آنگاه که دنباله‌رو اندیشه‌های استعماری و یا ابزار سلطه‌ی استبدادگران باشند، نه تنها برای زنان ثمربخش نخواهند بود، که نگونساری و عقب ماندگی و بدبختی را نیز به صورت زشت و فاجعه باری برای آنان فراهم خواهند ساخت و دردی بر دردها خواهند افزود. من در برخی از روزنامه‌ها خواندم که یکی از سازمان زنان از دولت خود تقاضا کرده بود که قانونی برای بازداري مردان از داشتن بیش از یک همسر وضع نماید و اجازه ندهد که مردی بیش از یک زن بگیرد، چرا که این سازمان، تعدد زوجات را ستم و تجاوز به کرامت و حقوق زن می‌نگرد. از این رو از دولت می‌خواهد که مرد را در مرز [صفحه ۴۰] خویش نگاه دارد و قانونی فراهم آورد که او گرچه به صورت عادلانه و انسانی نتواند با بیش از یک زن ازدواج نماید. این سازمان آگاهانه و یا ناآگاهانه با چنین کاری دروازه‌های تباهی و بدبختی را به روی زن می‌گشاید و در همان حال درهای نیکبختی همسررداری و لذت معنوی و روحی و صف ناپذیر مادر شدن را بر روی او مسدود می‌سازد. اگر برآستی زن بر سر دوراهی قرار گیرد که یا با یک مرد دارای همسر بصورت عادلانه و انسانی پیمان زندگی مشترک ببندد و یا خانه‌نشین گردد تا گیسوانش بسان دندان‌هایش سفید شود و به واپسین لحظات زندگی و مرگ برسد، کدامیک را برمی‌گزیند و کدام یک از این دو بهتر و بر صلاح اوست؟!

فرجام دردناک راه دوم

واقعیت این است که اگر زن راه دوم را برگزید و ازدواج نکرد، به یکی از دو سرنوشت غمبار گرفتار خواهد شد: ۱- یا بخش مهمی از زندگی خویش را که دوران جوانی و شادابی و طراوت او نیز در آن قرار دارد، همه را در فشار و کنترل و سرکوب سخت خواسته‌های طبیعی خویش و تحمل ضربه‌های روحی و روانی برخاسته از آن و محرومیت از لذت‌ها و خوشی‌های پسندیده و

مشروع زندگی، سپری می‌کند که سخت غم‌انگیز و طاقت فرساست. ۲- و یا اینکه راه را برای خویش باز نموده و به خود اجازه می‌دهد تا رها از هر قید و بند شرافتمندانه در محافل بزم و شب‌نشینی آنچنانی شرکت جسته و با مردنمایان بر قصد و... و آنگاه دیده بگشاید و ببیند که شرافتش لکه‌دار گشته، بر دامان پاکش گرد بی‌عفتی نشسته، شخصیت و هویت‌اش در هم شکسته و رسوایی و بد نامی بار آورده است. و روشن است که مردنمایان هرزه و بی‌بند و بار نیز تا هنگامی که او تر و تازه [صفحه ۴۱] و پرتراوت و لذت‌بخش است به او روی می‌آورند، و آنگاه که زیبایی و طراوت و دلربایی و طنزیش بر اثر گذشت زمان و بی‌بند و باری، رو به افول نهاد، او را به دور می‌افکنند و به سوی دیگری می‌روند. برآستی اگر زن خردمندی بر سر این دو راهی قرار گیرد که، یا زندگی به صورت تنهایی و ازدواج نکردن را برگزیند که به یکی از دو سرنوشت دردناک و فرجام فاجعه بار خواهد انجامید یا ازدواج و زندگی با مرد همسر دار و شرافتمندی را برگزیند که برآستی خواهان اوست، کدامیک را بر خواهد گزید؟ آن زندگی سخت و فاجعه‌بار را؟ یا این زندگی انسانی و شرافتمندانه‌ای را که به هر حال در پرتو مقررات عادلانه‌ی اسلامی و اخلاق انسانی آن، بتواند از نیکبختی همسر داری بهره‌مند گردد و خانواده تشکیل دهد و عفاف و نجابت خویش را پاس دارد و خوشنام و پاکدامن جلوه کند و فرزندان شایسته و اعضاء موثر و مفیدی برای جامعه و تمدن خویش پیروند؟ راستی کدام یک از این دو راه را بر خواهد گزید؟ آن یا این را؟ و کدامیک برای او و جامعه‌اش بهتر خواهد بود؟

بهترین طرح

آری راه، تنها همین دو راه مورد اشاره است و بس، راه سومی برای زن وجود ندارد، چرا که: ۱- از سویی طبق آمارهای موجود، شمار زنان در جهان بیش از مردان است. ۲- آمار تلفات بیشتر مردان، در رخدادهایی نظیر جنگ‌ها و کارهای پرخطر و توانفرسا را نیز باید در نظر گرفت که با دقت بر این دو واقعیت، اگر هر مردی به زندگی با یک زن بسنده کند، میلیونها زن در سراسر جهان بی‌شوهر خواهند ماند. [صفحه ۴۲] ۳- افزون بر آنچه آمد، برخی از مردان جامعه، بطور طبیعی به گونه‌ای هستند که یک زن نمی‌تواند پاسخگوی نیاز جسمی و روحی آنان باشد و نیاز به همسر دیگری دارند. ۴- و نیز برخی از زنان نمی‌توانند خواسته‌های طبیعی خود را با خواسته‌ی طبیعی همسرشان و در پاسخگویی به میل و نیاز فراوان او سازگاری و هماهنگی بخشند. ۵- علاوه بر همه‌ی اینها، زن در مسیر زندگی با عوارضی چون نازایی، بیماری، از کار افتادگی جسمی، مسافرت و دیگر مشکلات روبروست و با دقت و تعمق منصفانه به این نکات دقیق پنجگانه، بهترین و شرافتمندانه‌ترین راه برای سامان بخشیدن به جامعه در این مورد، همان طرحی است که اسلام ارائه می‌کند. روشن است که بحث در این موضوع فرصت بیشتری می‌طلبد اما نگارنده اینک در مقام بحث گسترده در این مورد نیست، چرا که سخن طولانی می‌شود و از هدف اصلی کتاب باز می‌مانیم. به همین جهت به بحث اصلی باز می‌گردیم.

قلم‌های زهر آگین

یکی از شگفت آورترین رخدادهای روزگار و عجیب‌ترین آنها این است که شخصیت پرشکوه و والایی چون دخت فرزانه‌ی پیامبر، که در اوج شرافت و در پرفرازترین قله‌ی آراستگی و ارزشهای انسانی و فضایل اخلاقی است، از سوی برخی از مسلمان نمایان و بیگانگان، و هدف حملات سخت و ناجوانمردانه‌ای قرار گرفته و قلم‌های زهر آگینی بر ضد او به کار افتاده است. اگر شما پژوهشگر حقیقو به فرهنگ‌های روایی که از فضایل این شخصیت گرانمایه موج می‌زند مراجعه نمایی، در کنار انبوه روایات در ترسیم شکوه و عظمت والای فاطمه علیها السلام به چند روایت ساختگی و بی‌اساس نیز برخورد خواهی نمود که دست خیانت و تعصب آنها را ساخته و زبان‌های کینه و دشمنی کور بازرگانان حدیث و دروغ سازان و دروغ بافان که همواره بوقهای تبلیغاتی

سلطه گران پیشین بوده و از [صفحه ۴۳] شیطانهای خویش الهام گرفته و خشنودی مخلوق را به خشم و ناخشنودی آفریدگار هستی خریدار بوده‌اند، این روایات دروغ و بی‌اساس را ساخته و پرداخته‌اند. این دین فروشان بدین جهت که به خریداران دین و عقیده‌ی متزلزل و وجدانهای مرده‌ی خویش پاسخ مثبت دهند و آنان را از خود خوشنود سازد، با قلم‌های زهر آگین کینه و دشمنی خویش، به نوشتن این روایات دروغ و ساختگی پرداختند و در راه دین فروشی خود نه به این موضوع اهمیت دادند که این دروغ پردازی‌ها باعث اهانت به صاحب شریعت، پیامبر بزرگ خداست و نه به این نکته بهاء دادند که این دروغ سازی‌هایشان با انبوه روایاتی که در کتاب‌های معتبر خودشان پیرامون شخصیت پرشکوه فاطمه علیهاالسلام آمده است، تناقض آشکار دارد. گویی آنان بخاطر پاسخگویی به درون و وجدانهای آلوده‌ی خویش از اهانت به شخصیت والای دخت سرفراز پیامبر شادمان می‌شدند در حالی که خوب می‌دانستند که آن گوهر گرانمایه‌ی جهان هستی از خاندان پیامبر و محبوب‌ترین انسانها در نزد اوست. به نظر می‌رسد که این بدانندیشان از آنجایی که نمی‌توانستند بطور صریح و بی‌واسته به ساحت پاک پیشوای گرانقدر توحید، اهانت روا دارند آمدند و این راه پیچیده و انحرافی را برای راضی ساختن وجدان پلید و پاسخگویی به انگیزه‌های دوزخی خویش برگزیدند. من نمی‌دانم انگیزه‌های این یورش سخت و بی‌رحمانه بر شخصیت والای فاطمه علیهاالسلام چیست؟ نمی‌دانم دلایل این کینه عمیق و دشمنی دیرینه و عجیب کدامست؟ آیا نه اینکه این بانوی فرزانه دخت سرفراز، پاره‌ی تن، نور دیده، میوه‌ی دل و روح و روان پیامبر خداست؟ مگر فاطمه علیهاالسلام جانشین پیامبر گرامی بود که مقام والای او دشمن حسود و کینه‌توز را بر آن وادارد که شخصیت فرزانه او را مورد یورش قرار دهد همانگونه که با شوی [صفحه ۴۴] گرانقدرش بر اساس همین انگیزه‌های شیطانی، بنای بدانندیشی و بدرفتاری را نهادند؟! راستی این همه اصرار بر جنگ با شخصیت پرشکوه آن بانوی گرانمایه چرا؟!

انگیزه‌های این حملات ناجوانمردانه

اشاره

آیا بدین جهت است که آن بانوی نمونه، دخت سرفراز پیامبر است؟ اگر چنین است پس چرا چنین پدیده و روش شومی را در مورد دیگر دختران پیامبر نمی‌نگریم؟ یا بدین دلیل است که آن بانوی گرانقدر همسر امیر مومنان است؟ آن حضرت پس از شهادت فاطمه علیهاالسلام با چهار بانوی دیگر نیز پیمان زندگی مشترک بست، پس چرا این دروغ پردازی و شایعه سازی را در مورد آنان نمی‌بینیم؟! نگارنده بر این اندیشه است که فاطمه علیهاالسلام تنها یک گناه داشت و آن هم این بود که محبوب‌ترین انسانها در پیشگاه پیامبر بود و بر دیگر دختران پیامبر برتری داشت. او مانع حقوق غضب شده‌ی شوی گرانقدرش، امیر مومنان بود و پشتیبان پراقتدار و با عظمت او، و دارای امتیازات و ویژگی‌ها و برتری‌های بسیار دیگری که خداوند همه را تنها به او ارزانی داشته و او را از میان همه‌ی زنان عصرها و نسلها برگزیده بود. گناه او این بود که در مسجد غضب شده‌ی پدر گرانمایه‌اش با شهامتی وصف‌ناپذیر حضور یافت و حقوق پایمال شده و مصادره گشته‌ی خویش را که خدا و پیام‌آورش برای او مقرر نموده بودند قهرمانانه و با باران منطقی و استدلال مطالبه کرد و در برابر سردمدار حکومت خود کامه کودتا که جامه دین کرده بود، ایستاد و بحث و مناظره کرد و حقانیت و مظلومیت خویش را برای عصرها و نسلها، و زورمداری و خودسری و حق‌کشی حکومت را اثبات فرمود. آری فاطمه علیهاالسلام جز این مواضع حق‌طلبانه و گامهای شجاعانه گناهی نداشت. اما برآستی آیا اینها گناهایی است که به برخی از مدعیان اسلام اجازه می‌دهند که آن حضرت را به گونه‌ای که هیچ تناسبی با قداست و پاکی او ندارد نام برند و شخصیت [صفحه ۴۵] شکوهبار معنوی او را زیر رگبار دروغ دجالگری بگیرند؟ علاوه بر این مسلمان‌نماها، خاورشناسان مغرض و بداندیشی یهودی و مسیحی و... نیز در این مورد نقش گمراه‌گرانه و ویرانگری دارند. آنان با این انگیزه‌ی شوم که مقدسات اسلام و پیروان

آن را مورد هجوم و بدگویی قرار دهند، بافته‌های بی‌اساس دروغپردازان را گرفته و از آنها افسانه‌ها ساخته و در مجامع خود منتشر نموده‌اند؛ و با کمال تاسف برخی از مسلمانان نوشته‌های زهر آگین آنان را بدون هیچ نقد و تصحیح و حاشیه‌ی روشنگرانه‌ای برگردان نموده و به دست چاپ سپرده و در کشورهای اسلامی منتشر ساخته‌اند، به گونه‌ای که گویی اینان نیز با آن مستشرقین مغرض و بداندیش همفکر و همداستان بوده‌اند.

برای نمونه

بهتر است که در این مورد نمونه‌ای به طور فشرده و کوتاه از کتاب ارزشمند «الغدیر» [۲۱] نوشته‌ی علامه‌ی امینی «قدس سره» ترسیم گردد، تا عمق این فاجعه روشن گردد. «امیل دور منگام» خاورشناس مسیحی مسلک، کتابی به نام «زندگی محمد» نوشته است که سراسر آن لبریز از دروغ و تهمت، مطالب گمراه کننده و توطئه آمیز، دجالگری و یورش ناجوانمردانه و سخت به اسلام و قرآن و پیامبر گرامی است. این کتاب را یک استاد فلسطینی به نام «محمد عادل زعیترا» به عربی برگردان نموده و با اندیشه‌ی پوچ «رعایت امانت در ترجمه»، همه‌ی دروغ‌ها و افسانه‌ها و خرافات او را بی‌آنکه نقد و تصحیح کند، و یا حاشیه‌ای روشنگرانه و برحق بر آنها بنویسد، همه را ترجمه کرده است. آیا به راستی این امانتداری است؟ و ای کاش من می‌دانستم که به راستی پاسخ گفتن به [صفحه ۴۶] باطل و دروغ و دجالگری با رعایت امانت در ترجمه، ناسازگار است؟ از جمله‌ی مطالب پوچ و گمراه کننده‌ی کتاب مورد اشاره اینگونه است: «فاطمه بانویی تندخو و ترشرو بود و در زیبایی چهره، «رقیه» خواهرش از او زیباتر و «زینب» در ذکاوت و هوش از او باهوشتر می‌نمود. و هنگامی که پدرش پیامبر، از پشت پرده به او گفت که «علی» به خواستگاری او آمده است بی‌درنگ و بی‌هیچ تامل و اندیشه‌ای پاسخ مثبت داد. او علی را با آن شجاعت شکوهارش، فردی محروم ارزیابی می‌کرد و مورد نکوهش قرار می‌داد و با این وصف آن اندازه که «فاطمه» نسبت به علی علاقه داشت، علی به او تمایل نشان نمی‌داد. علی چهره‌ی زیبایی نداشت، چرا که چشمانش درشت و کم‌سو بود و استخوان بینی‌اش فرونشسته و پهن، شکمش بزرگ بود و سرش طاس و با این ظاهر و چهره، مردی پرشهامت و پروا پیشه و راست گو و با وفا و پرخلاص و شایسته کردار بود، گو اینکه در هنگامه‌های تصمیم‌گیری سستی و تردید در او دیده می‌شد. او به دلیل فشار روزگار به نخلستان یک نفر یهودی می‌رفت و آن را در برابر مشتی خرما آبیاری می‌کرد!! و هنگامی که به خانه بازمی‌گشت با رویی ترش به همسرش می‌گفت: هان! این خرما را بگیر و بخور و به فرزندان نیز بخوران!! او پس از هر برخوردی در خانه خشمگین می‌شد و به حالت قهر به مسجد می‌رفت و آنجا می‌خوابید و پدر همسرش بر شانه‌ی او دست می‌نهاد و اندرزش می‌داد و برای مدتی میان او و «فاطمه» طرح آشتی می‌افکند و او را روانه‌ی خانه می‌ساخت. از رخدادهای زندگی مشترک آنان از جمله این بود که؛ روزی پیامبر دخترش را دید که در خانه نشسته است و به خاطر مشتی که «علی» به او نواخته است گریه می‌کند!! «محمد» با اینکه برای خشنود ساختن دخترش، «علی» را در پیشتازی و پیشگامی در اسلام ستایش می‌کرد. با این وصف به او کمتر توجه و احترام می‌نمود. [صفحه ۴۷] دو داماد دیگر پیامبر، «عثمان» بزرگوار و «ابوالعاص» که اموی نژاد بودند، بیش از «علی» با پیامبر سازش و مدارا می‌کردند. «علی» از این موضوع که پیامبر برای نیکبختی دخترش کاری نمی‌کرد و از اینکه او را به کارهای حساس نمی‌گماشت و گویی لایقش نمی‌دید، سخت رنج می‌برد!! پیامبر گرچه کار زدن گردنها را به «علی» وا می‌نهاد اما از سپردن هر گونه رهبری و فرماندهی و تنظیم امور و تدبیر شئون به او، خودداری می‌ورزید و نقش حساسی به او نمی‌سپرد. بدتر از اینها، درگیری و دشمنی ورزیدن علی و فاطمه با همسران پیامبر بود که فاطمه همواره با حسرت و تاسف بسیا از پدرش گله می‌کرد، چرا که به نظر او پدرش هرگز از دخترانش دفاع نمی‌کرد... و جنایات تاریخی سیاه و رسوای دیگری که این مردک خیانتکار، خود ساخته و پرداخته و سراسر کتاب خویش را با آنها سیاه کرده است...

پاسخ علامه امینی

مرحوم علامه‌ی امینی، به بافته‌ها و ساخته‌های دروغین و بی‌اساس این مسیحی بداندیش، اینگونه پاسخ می‌دهد: من نویسنده را که خدای او را نابود و از رحمت خویش دور سازد نکوهش نمی‌کنم. گرچه بسیار دروغ پردازی‌ها نموده است، چرا که او از گروه و ملتی است که نسبت به اسلام کینه دارند و ما را بر خیر آنان امیدی نیست و خود نوشته‌ی او از عیوب و زشتی‌هایش پرده برمی‌دارد، پس او را نکوهش نمی‌کنم بلکه همه‌ی نکوهش‌ها و سرزنش‌ها درخور آن مترجم زشت کردار و جنایتکاری است که با برگرداندن این انبوه اراجیف و افسانه‌ها و دروغهای رسوا، به اسلام و شرق و جهان عرب که خویشان را به پندار خود از آنها می‌شمارد خیانت ورزیده است. آری درست گفته‌اند که: [صفحه ۴۸] قحطی شوم بسوی دهکده و سرزمین شوم می‌رود، و هر پدیده‌ای به جنس خود تمایل پیدا می‌کند و روی می‌آورد. کبوتر با کبوتر باز با باز کند همجنس با همجنس پرواز آری، تمامی این سخنان گوناگون و نسبت‌های رسوا و ساختگی که این کتاب شوم از آنها آکنده است چیزی جز سخنان عنصر بی‌خردی نیست که با تاریخ درست و حقایق و واقعیات تاریخی مخالف است و با همه‌ی آنچه که امت اسلام بر آن اتفاق و اتحاد دارند بطور کامل در تضاد است و با روایات و سخنان پیامبر گرامی که در معتبرترین منابع اسلامی پس از قرآن موجود است، تناقض آشکار و کامل دارد. آیا این دروغ پردازی‌ها با سخن جاودانه‌ی پیامبر در مورد دخت فرزانه‌اش هماهنگ است که می‌فرمود: فاطمه حوریه‌ای است در چهره‌ی انسان، هرگاه من در خود شور و شوق بهشت احساس می‌کنم او را بوسه باران می‌سازم. فاطمه حوراء انسیه کلمه اشتقت الی الجنة قبلتها. [۲۲]. و یا با این بیان او که: دخترم، «فاطمه» حوریه‌ای است در چهره‌ی آدمیان. ابنتی فاطمه حوراء آدمیه. [۲۳]. و با این سخن آن حضرت که: «فاطمه» همان زهره‌ی درخشانده است. فاطمه هی الزهره [۲۴]. آیا این دروغ سازی‌ها با سخن مادر «انس بن مالک» سازگار است که در وصف آن [صفحه ۴۹] بانوی گرانمایه می‌گوید: «فاطمه همچون ماه شب چهارده بود و یا بسان خورشید نورافشانی که ابر او را پیوشاند و از پشت ابرها بتابد و سر برآورد و نور بپراکند. او چهره‌ای سپید داشت که سپیدی آن آمیخته با سرخی بود گیسوانی مشکی و سیاه داشت و شبیه‌ترین انسانها به پیامبر خدا بود». به خدای سوگند، فاطمه علیهاالسلام در زیبایی صورت و سیرت همانگونه بود که شاعر سروده است: بیضاء تسحب من قیام شعرها و تغیب فیه و هو جثل و اسحم فکانها فیه نهار مشرق و کانه لیل علیها مظلم [۲۵]. سپید چهره‌ای که به هنگام ایستادن گیسوانش بر زمین کشیده می‌شود و در میان موهای انبوه و پیچیده و مشکی و زیبای خود پنهان می‌گردد. تو گویی آن فرشته‌ی زیبا در میان گیسوانش بسان خورشید می‌درخشد و موهای سیاهش همانند شب تار، آن خورشید درخشان را می‌پوشاند. و واژه ارزشمند «زهراء» که به مفهوم درخشندگی است و به اتفاق همه‌ی مورخان و محدثان یکی از القاب بانوی بانوان است، نشانگر پرتویی از زیبایی و شکوه بی‌نظیر دخت سرفراز پیامبر است.

درایت و هوشمندی وصف ناپذیر

راستی آیا بافته‌های دروغین و سخنان پوچ و بی‌اساس این مسیحی مسلک دروغ پرداز، در مورد ذکاوت و شیوه‌ی اخلاقی فاطمه علیهاالسلام با سخن بلند «خدیجه» مادر مومنان گیتی، هماهنگی دارد که می‌فرمود: [صفحه ۵۰] «فاطمه در سازمان وجودم سخن می‌گفت و آنگاه که جهان را با ولادتش نور باران ساخت به حالت سجده فرود آمد و انگشت خویش را بلند نموده بود؟» [۲۶]. و آیا دروغ بافی‌های این خاور شناس بداندیش در مورد بانوی بانوان با سخن «عایشه» سازگار است که گفت: «هیچ انسانی را در راه رفتن، عملکرد و سخن گفتن، نشست و برخاست و راه و رسم زندگی به پیامبر خدا شبیه‌تر از دخت گرانمایه‌اش، «فاطمه» ندیدم؟ او هرگاه به حضور پیامبر وارد می‌شد، پیامبر به احترام او با همه‌ی قامت می‌ایستاد و او را بوسه باران می‌ساخت و خوش آمد می‌گفت

دست او را می‌گرفت و در جای خویش می‌نشانید.» ما رایت احدا شبه سمتا و دلا و هدیا و حدیثا برسول‌الله فی قیامه و قعوده من فاطمه... [۲۷]. من هیچ انسانی را در سخن گفتن، شبیه‌تر از «فاطمه» به پیامبر ندیدم... آیا... آیا برآستی دروغ پردازی‌های این خاور شناس کینه توز در مورد امیر مومنان که گویی آن آن حضرت چهره‌ای زیبا و پرشکوه نداشت، یا ترشرو و تندخو بود، و یا بانوی بانوان او را خوش نداشت و به او اهانت و سرزنش روا می‌داشت و سخنان پوچ و تهمت‌هایی از این دست، با آنچه در مورد شکوه و زیبایی چهره‌ی امیر فضیلت‌ها آمده است تناسب دارد؟ [صفحه ۵۱] همه‌ی محدثان و مورخان بر این واقعیت گواهی می‌دهند که آن حضرت در جمال و زیبایی به گونه‌ای بود که گویی ماه شب چهارده است. زیبایی سر و گردنش وصف‌ناپذیر، و سپیدی گلو و گردن او به تنگ زرین و نقره‌فام می‌ماند. [۲۸]. او همواره تبسم دلنشین و نمکینی بر لب داشت و به گاه تبسم، دندانهای سپید و مرتب و زیبایش بسان دانه‌های مرواریدی که در رشته‌ای ردیف شده باشند، نمایان می‌گشت. [۲۹]. انه کان حسن الوجه، کانه قمر لیله البدر... راستی را که بافته‌های این عنصر بداندیش کجا و اشعار مرد دانش و تقوا «ابوالاسود» کجا که می‌سراید: اذ استقبلت وجهه ابی‌تراب رایت البدر حار الناظرینا حسدوا الفتی اذ لم ینالوا فضله فالناس اعداء له و خصوم کضرائر الحسناء قلن لوجهها حسدا و بغضا: انه لدمیم [۳۰]. هنگامی که با سیمای شکوه‌بار امیر مومنان روبرو گردی، درست همانند آن است که ماه نورافشان شب چهارده را می‌نگری که شگفتی و بهت تماشاگران را برانگیخته است. بداندیشان و حسودان به آن جوانمرد عصرها و نسلها حسادت ورزیدند، چرا که نتوانستند به مقام والا و برتری جایگاه معنوی او دست یابند و از این رو دشمن او شدند. [صفحه ۵۲] درست بسان زن زیبا چهره و صاحب جمال و کمالی که هووهایش از روی حسد و به انگیزه‌ی کینه‌جویی، او را زشت و نازیبا بخوانند.

سیمای پرشکوه امیر مومنان در قرآن

برآستی آیا وجدان بیدار و آزاد شما، بدزبانی این مردک پلید را باور می‌کند و می‌پذیرد که به امیر مومنان نسبت سستی و تزلزل در کارها می‌دهد؟ با اینکه آن سمبل شهامت و درایت، همان قهرمان و شهسواری است که در تمامی صحنه‌های هول‌انگیز و وحشت‌بار، با شجاعتی وصف‌ناپذیر گام می‌سپرد و در میدانهای گوناگون جهاد و دفاع، رزم‌آوری پرتوان بود. او همان رادمردی است که از نخستین روز دعوت نجاتبخش پیامبر تا روزی که با ایمان و اخلاص و شجاعتی شگرف در بستر پیامبر خوابید تا جان گرامی او را از خطر مصون دارد و بدینوسیله خویشتن را در راه او آماده‌ی فداکاری بی‌نظیری کرد همواره و در هر رخداد ناگوار و سختی، پیامبر گرامی را تا آخرین لحظات توقف پیامبر در این جهان و تا شتافتن به جایگاه جاودانه‌اش، با همه‌ی وجود یاری کرد. آیا او همان یکتا مجاهد گرانمایه‌ای نیست که این آیه‌ی شریفه در ترسیم شخصیت والای او فرود آمد؟ اجعلتم سقایه‌ الحاج و عماره‌ المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الاخر و جاهد فی سبیل‌الله لا یستون عندالله و الله لا یهدی القوم الظالین. [۳۱]. آیا آب دادن به حاجیان و عمارت و آبادانی مسجدالحرام را، با ایمان به خدا و روز رستاخیز و جهاد در راه خدا برابر می‌دانید؟ اینها نزد خدا برابر نیستند و خدا بیدادگران را راه نمی‌نماید. [صفحه ۵۳] و نیز این آیه در مورد او فرود آمد که: و من الناس من یشری ابتغاء مرضات الله و الله رءوف بالعباد. [۳۲]. برخی از مردم برای بدست آوردن خشنودی خدا جان خویش را فدا می‌کنند و خدا بر این بندگان مهربان است. با این بیان چه زمانی امیر فضیلت‌ها از پیکار و درهم کوبیدن شرارت‌ها و رذالت‌ها و دفاع جانانه از ساحت پاک و شکوه‌بار پیامبر عقب نشست تا بتوان این نسبت سراپا دروغ را به او داد که آن حضرت در کاری از کارهای دینی، سستی و تردید ورزید؟ آری جز این نیست که باطل‌گرایی و باطل‌گویی نه اندازه‌ای دارد و نه مرز و پایانی؟

در آئینه‌ی محمد

راستی آیا می‌توان در شخصیت گرانمایه‌ای چون امیر مومنان آن شیوه‌ی ناپسند و نکوهیده‌ای را- که این دروغ پرداز می‌باقد- با

همسر پاک و شکوه‌مندش فاطمه، تصور کرد؟ آن هم با توجه به این واقعیت که پیامبر به او می‌فرماید: علی جان! تو در آفرینش و شیوه‌ی اخلاقی و عملی بسان من هستی و از همان درخت مقدس و تناوری می‌باشی، که من از آن هستم. شبهت خلقی و خلقی، و انت من شجرتی التی انا منها. [۳۳]. و چگونه پیامبر خدا، آن حضرت را برترین شخصیت امت خویش و شکوه‌مندترین آنان، در بردباری و زیبارتیش در آفرینش می‌نگرد و می‌فرماید: «علی» بهترین و دانشمندترین و بردبارترین چهره‌ی امت من می‌باشد. علی خیر امتی، و اعمالهم علما، و افضلهم حلما. [۳۴]. [صفحه ۵۴] و به بانوی بانوان می‌فرماید: فاطمه جان! من تو را به عقد پیشتازترین فرد امتم از نظر گرایش به اسلام، و به پرده‌اندیش‌ترین و بردبارترین و خوش اخلاق‌ترین آنان، در آورم. انی زوجتک اقدم امتی سلما، و اکثرهم علما، و اعظمهم حلما. [۳۵]. و نیز به او می‌فرماید: فاطمه جان! من تو را به ازدواج پیشگام‌ترین انسانها در پذیرش حق و خوش خوترین و خوش خلق‌ترین آنان، در آوردم. براستی آیا ممکن است که پیامبر، امیر مومنان را اینگونه وصف کند و اینگونه رفتار و کردار شایسته و اخلاق انسانی و ارزشهای والایش را در زندگی بستاید و آنگاه او در رفتار خانوادگی و سیستم اخلاقی، آنگونه که آن مرد پلید و دروغ‌پرداز نشان می‌دهد در برابر دیدگان پیامبر و همسایگی او - عمل کند، و آنچنان باشد؟ آیا می‌توان چنین چیزی را تصور کرد؟ خدای گواه است که هرگز...، واقعیت این است که دجالان و دروغ‌پردازان، دروغ می‌بافند و تهمت می‌زنند و شایعه می‌پراکنند. آری او همان انسان والایی است که پیامبر راستگو و امین او را معرفی می‌کند. براستی آیا وجدان شما خواننده‌ی گرامی آن دروغ‌سوایی را که این مردک رذل - که خدای دهانش را درهم شکند - به امیر مومنان نسبت می‌دهد که گویی او دخت سرفراز پیامبر و پاره‌ی تن او را مشت می‌زد، آیا این نسبت ناروا را وجدانت می‌پذیرد؟ در حالی که امیر مومنان همان انسان والایی است که همواره در اندیشه و رفتار و گفتار گام بر جای پای پیامبر می‌نهد و گوش او از سخنان جاودانه‌ی پیامبر سرشار و لبریز بود که خطاب به [صفحه ۵۵] بانوی بانوان می‌فرمود: ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک. فاطمه جان! خدای به خشم تو خشمگین می‌گردد و به خشنودی تو خشنود. و نیز این بیان روح‌بخش آن حضرت در گوش جان امیر مومنان طنین افکن بود که پیامبر دست «فاطمه» را می‌گرفت و می‌فرمود: من عرف هذه فقد عرفها و من لم یعرفها، فهی بضعة منی، هی قلبی روحی التی بین جنبی فمن آذاها فقد آذانی. [۳۶]. هان! هر کس این بانوی سرفراز را می‌شناسد که می‌شناسد و هر کس نمی‌شناسد بداند که او، پاره‌ی تن، و روح من است. از این رو هر که او را بیازارد مرا آزرده است. و می‌فرمود: فاطمة بضعة منی یرینی مارابها و یوذینی ما آذاها. [۳۷]. فاطمه پاره‌ی تن من است، آنچه او را ناراحت کند، مرا ناراحت می‌سازد و آنکه او را بیازارد، مرا آزرده است. و می‌فرمود که: فاطمة بضعة منی، فمن اغضبها فقد اغضبنی. [۳۸]. فاطمه پاره‌ی تن من است، از این رو هر کس او را به خشم آورد مرا خشمگین ساخته است. [صفحه ۵۶] و می‌فرمود: فاطمة بضعة منی، یقبضنی ما یقبضها و یسطنی ما یسطها. [۳۹]. فاطمه پاره‌ی تن من است، آنچه او را افسرده سازد مرا افسرده می‌سازد و آنچه او را شادمان گرداند، مرا شادمان ساخته است.

تبلور ارزشها و والایی‌ها

آیا پیامبر گرامی امیر مومنان را تنها بخاطر پیشگامی و پیشتازی در اسلام می‌ستود تا آن خاورشناس مغرض و پلید به دروغ و دجالگری به فلسفه بافی و دلیل تراشی پردازد که: «آری این ستایش‌های پیامبر از علی تنها برای خشنود ساختن دخترش، «فاطمه» بود و نه آراستگی وصف‌ناپذیر آن حضرت به ارزشهای اخلاقی و انسانی و اسلامی، و نه به دلیل هزاران ویژگی و امتیاز و برتری بر همگان بود که پیامبر او را می‌ستود و او را الگو و سبیل شایستگان و محور و مرکز حق و عدالت معرفی می‌کرد». اگر براستی این پندار صحیح باشد که آن حضرت، امیر مومنان را بخاطر پیشتاز بودنش در اسلام و در جهت خشنود ساختن دخت سرفرازش مورد ستایش قرار می‌داد، چرا آن نکته را تنها برای فاطمه علیها السلام طرح نمی‌کرد؟ مگر نه اینکه به هدف خویش می‌رسید؟ چرا، گاه در میان انبوه یاران دست علی علیه‌السلام را می‌گرفت و می‌فرمود: ان هذا اول من آمن بی. این بزرگمرد، نخستین ایمان آورنده‌ی به

من است؟ [صفحه ۵۷] و چرا می‌فرمود، هذا اول من یصافحنی یوم القیامه. هان! بدانید که این جوانمرد نخستین کسی است که در روز رستاخیز با من مصافحه خواهد کرد؟ و چرا گاهی خطاب به یارانش می‌فرمود: نخستین کس که از شما یاران در کنار حوض کوثر بر من وارد می‌گردد، همان کسی است که پیش از همگان اسلام آورده، و او کسی جز «علی» نیست؟ و چگونه این راز ساختگی و انگیزه‌ی دروغین، که کشف بزرگ این نویسنده‌ی تیره‌بخت و پلید است، بر همه‌ی یاران پیامبر و نسل دوم از آنان پنهان و ناشناخته ماند؟ به گونه‌ای که بسیاری از آنان همچون: سلمان، انس بن مالک، زید بن ارقم، عبدالله بن عباس، عبدالله بن حجل، هاشم بن عتبّه، مالک اشتر، عبدالله بن هاشم، محمد بن ابی‌ابوبکر، عمر بن حمق، ابوغمره، عدی بن حاتم، ابورافع بریده، جندب بن زهیر و ام‌الخیر... آن حضرت را به خاطر پیشتازیش در اسلام و ویژگی‌های بسیار و امتیازات بی‌شمارش ستودند؟ آیا پندار ساختگی کم‌توجهی پیامبر به ساحت مقدس امیر مومنان با منطق قرآن شریف سازگاری نشان می‌دهد که آن گرانمایه را «نفس نفیس پیامبر پاک» عنوان می‌دهد؟ و یا پاداش پرشکوه رسالت پیامبر را، محبت و مهر ورزیدن به امیر مومنان قرار می‌دهد؟ آیا این دروغ ساخته و پرداخته‌ی این خاورشناس با بیان پیامبر گرامی در روایت «مرغ بریان» که در معتبرترین منابع دینی اهل سنت پس از قرآن آمده است تطبیق می‌نماید که پیامبر دست‌ها را به آسمان گرفت و نیایشگرانه فرمود: اللهم ائنی باحب خلقک الیک لیاکل معی. [صفحه ۵۸] بار خدایا! محبوب‌ترین آفریده‌ی خویش را به سویم گسیل دار تا با من هم غذا شود! و آنگاه به گواهی مورخان و محدثان، خدایش علی علیه‌السلام را فرستاد و با او از آن غذای آسمانی و بهشتی خورد؟ آیا با این بیان پیامبر هماهنگ است که به عایشه فرمود: ان علیا احب الرجال الی و اکرمهم علی، فاعرفی له حقه، و اکرمی مثواه. [۴۰]. «علی» محبوب‌ترین مردان و گرامی‌ترین آنان در نزد من است. از این رو حرمت والای او را نیک بشناس و او را گرامی‌بدار؟ آیا با این سخن پیامبر می‌سازد که فرمود: احب الناس الی من الرجال علی. [۴۱]. محبوب‌ترین مردان نزد من علی است؟ یا با این بیان آن حضرت که فرمود: علی خیر من اترکه بعدی. [۴۲]. علی بهترین چهره‌ای است که پس از خود بر جای می‌گذارم؟ یا با این روایت پیامبر که فرمود: خیر رجالکم علی بن ابی‌طالب و خیر نسائکم فاطمه بنت محمد. [۴۳]. بهترین مردان شما «علی» است و بهترین زنان شما «فاطمه»، دخت «محمد» است؟ و یا با این سخن پیامبر که: علی خیر البشر، فمن ابی‌فقد کفر. [۴۴]. [صفحه ۵۹] «علی» بهترین انسان است و هر کس این واقعیت را نپذیرد، بی‌گمان کفر ورزیده است؟ و یا با این روایت که: من لم یقل علی خیر الناس فقد کفر. [۴۵]. هر کس نگوید علی بهترین مردم است، بی‌تردید کفر ورزیده است؟ و یا با این بیان پیامبر که در روایت «پرچم» که مورد قبول همه‌ی مسلمانان است فرمود: لاعطین الرایه غدا رجلا یحبه الله و رسوله، و یحب الله و رسوله. [۴۶]. فردا پرچم جهاد را به دست مردی خواهم سپرد که خدا و پیامبرش او را دوست می‌دارند و او نیز خدا و پیامبر او را دوست می‌دارد؟ و یا با این سخن جاودانه‌ی پیامبر که فرمود: علی منی بمنزله راسی من بدنی. [۴۷]. علی نسبت به من، بمنزله‌ی سر در پیکرم می‌باشد؟ و یا با این بیان پیامبر که: علی منی بمنزله من ربی. [۴۸]. مقام والای علی نزد من بسان مقام من نزد پروردگار من است؟ و یا با این حدیث نبوی که: علی احبهم الی، و احبهم الی الله. [۴۹]. محبوب‌ترین انسانها نزد من و دوست داشتنی‌ترین‌ها در نزد خدا، «علی» است؟ [صفحه ۶۰] و یا با این بیان پیامبر که به علی علیه‌السلام فرمود: انا منک و انت منی،...! [۵۰]. من از تو هستم و تو از من...؟ و یا با این سخن پیامبر که فرمود: علی از من است و من از او، و او پس از من سرپرست و سررشته‌دار امور هر انسان با ایمان است؟ [۵۱]. و یا با این بیان آن حضرت که به هنگامه‌ی فرستادن سوره‌ی «برائت» بوسیله‌ی امیر مومنان و تلاوت آن در مکه برای مشرکان فرمود: لا یدهب بها الا رجل منی و انا منه. [۵۲]. هیچ کس جز مردی که از من است و من از او هستم، نمی‌تواند این سوره‌ی مبارکه را ببرد و تلاوت کند؟ و یا با این بیان که علی علیه‌السلام را مخاطب ساخت و فرمود: لحمک لحمی و دمک دمی و الحق معک. [۵۳]. گوشت تو، گوشت من است و خون تو، خون من و حق همواره به همراه توست؟. و یا با این روایت که «حاکم نیشابوری» آن را صحیح شمرده و «طبرانی» آن را از بانوی بزرگوار «ام‌سلمه» آورده است که: [صفحه ۶۱] پیامبر خدا هنگامی که خشمگین می‌شد هیچ کس جز علی

علیه‌السلام جرئت سخن گفتن با آن حضرت را نداشت؟ [۵۴]. و یا با این حدیث از «عایشه» که می‌گوید: به خدای سوگند، هیچ کس را در پیشگاه پیامبر محبوب‌تر از «علی» ندیدم و در روی زمین هیچ بانویی محبوب‌تر از همسر او در نظر پیامبر نبود؟ [۵۵]. و یا با روایت «بریده» و «ابی» که گفتند: محبوب‌ترین انسانها در پیشگاه پیامبر از میان زنان، فاطمه بود و از مردان «علی». [۵۶]. و یا با روایت «جمیع بن عمیر» که می‌گوید: به همراه عمه ام بر «عایشه» وارد شدم و پرسیدم: ای الناس احب الی رسول‌الله؟ [۵۷]. محبوب‌ترین انسانها در نظر پیامبر کیست؟ عایشه پاسخ داد: «فاطمه». پرسیدم: از میان مردان چه کسی محبوب‌تر است؟ پاسخ داد: همسر گرانمایه‌ی «فاطمه» که پیوسته روزها را روزه می‌گیرد و شب‌ها را به عبادت و راز و نیاز با خدا می‌گذراند. آیا دروغ پردازی‌های خاورشناس مغرض با این بیانات پیامبر سازگار است؟ روشن است که هرگز! [صفحه ۶۲] چگونه؟ با توجه به آنچه گذشت، چگونه پیامبر به دیگران بیش از علی علیه‌السلام توجه داشت و به او بیش از همه بهاء نمی‌داد، در حالی که او نخستین کسی است که خدا او را پس از پیامبر در میان همه‌ی مردم روی زمین، برگزیده است؟ همانگونه که به دخت سرفرازش «فاطمه» در این مورد فرمود: فاطمه جان! خداوند به مردم روی زمین نگرست و پدرت را از میان همه‌ی آنان برگزید و او را به پیامبری برانگیخت. پس از آن دگرباره به مردم روی زمین نگرست و شوی گرانقدرت را برگزید و به من وحی فرمود تا تو را به ازدواج او درآورده و او را جانشین خویشتن قرار دهم. [۵۸]. و نیز فرمود: ان الله اختار من اهل الارض رجلین احدهما ابوک و الاخر زوجک. [۵۹]. خداوند از مردم روی زمین دو مرد را برگزید: یکی پدرت، و دیگری همسرت. و نیز انبوه روایات صحیح و معتبر دیگری که مرحوم علامه‌ی امینی «قدس سره» در رد و انکار دروغپردازی‌ها و اباطیل و افسانه‌های کتاب مورد اشاره، آورده است. و شاید گفتنی باشد که حملات تند و یورش‌های ناجوانمردانه، بر ضد خاندان وحی و رسالت برآستی بسیار است که ما در بحث‌های سلام‌الله‌علیها آینده به مناسبت‌های گوناگون به خواست خدا به برخی از آنها اشاره خواهیم داشت. اما اینک پیش از طرح اصل بحث، مناسب است مقدمه‌ای کوتاه به عنوان سرآغاز [صفحه ۶۳] و ورود به بحث طرح نماییم، چرا که شخصیت مورد بحث و قهرمان نمونه‌ی این کتاب، برآستی شخصیتی برتر و والاتر و شکوهارتر از همه‌ی قهرمانان و شخصیت‌های شناخته شده و برجسته تاریخ انسان است. از این رو بناگزیار پیش از اصل بحث نکاتی طرح می‌گردد که در حقیقت از نکات و مسائل فوق عادی و فوق طبیعی است، چرا که شخصیت و قهرمان بحث ما نیز خود از شخصیتی برتر و والاتر و فوق همه‌ی شخصیت‌های عالی بشری، برخوردار است و یک شخصیت شکوهار و ماوراء بشری است که در آینده‌ی نزدیک درستی این سخن بر شما خواننده‌ی گرامی روشن خواهد شد و حقیقت مقام والای او را با همه‌ی وجود خواهی یافت. انشاءالله. [صفحه ۶۵]

رویشگاه پاک و پاکیزه‌ی این درخت تناور و پرثمر

اشاره

اصل وراثت در شخصیت فاطمه علیها‌السلام سالار پیامبران مام گرانمایه‌ی او نام بلند آوازه‌ی او پرتویی از این حقایق دوری از یار مهربان غذای بهشت روایات دیگر امتیازی شگرف دیدگاه نخست در روایات دیدگاه اهل سنت و انگیزه‌های آن در آستانه‌ی طلوع [صفحه ۶۶]

اصل وراثت

اشاره

از مسائل شگفت‌انگیزی که در روزگاران گذشته و جهان امروز پذیرفته شده و مورد قبول دانش و تجربه‌ی دقیق بشری است، قانون

وراثت است. این واقعیت بدین مفهوم است که بسیاری از صفات و ویژگی‌های پدر و مادر، از آغاز پیدایش نخستین سلول حیات فرزند در سازمان وجود پدر و مادر، تا انتقال آن به جهان رحم و مراحل رشد و نمو، به کودک به ارث می‌رسد و آنگاه این صفات و خصوصیات انتقال یافته به فرزند، پس از ورود کودک به این جهان، آرام آرام و پا به پای رشد و ترقی او آشکار و شکوفا می‌گردند. نه تنها اصل وراثت یک واقعیت علمی و دینی است، که شیرخوارگی و چگونگی تغذیه‌ی کودک نیز می‌تواند در شخصیت او اثری شگرف بر جای نهد و نقش و اثر شیر مادر و شرایط مطلوب جسمی و روحی و اخلاقی او نیز واقعیتی است مورد گواهی روایات و آیات و دانش نوین. در بیان ارزشمندی از امیر مومنان آمده است که: زن کودن و کم‌خرد را به عنوان دایه و برای شیردادن به کودک، برگزینید، چرا که شیر او در کودک اثر می‌گذارد و کم‌خردی از راه شیر، سرایت می‌کند. و بسیاری از نویسندگان در این مورد بطور گسترده بحث کرده و ضمن بحث و بررسی آن را به عنوان یک اصل قطعی اعلان کرده‌اند. [صفحه ۶۷]

اصل وراثت در شخصیت فاطمه

در پرتو این اصل اساسی و این قانون قطعی آفرینش، بجاست که پرتویی از زندگی پرافتخار، پدر و مادر سرفراز فاطمه علیهاالسلام مورد بررسی قرار گیرد تا بدینوسیله برخی از ابعاد عظمت و شکوه شخصیت بانوی بانوان، از نظر اصل وراثت دریافت گردد. اما بخاطر پرهیز از گستردگی بحث و خارج نشدن کتاب از روند موضوع، چکیده‌ی مطلب بدینصورت ترسیم می‌گردد.

سالار پیامبران

پدر گرانمایه‌ی فاطمه علیهاالسلام پیام‌آوران خدا و فرستادگان او، حضرت محمد، فرزند ارجمند «عبدالله» است. همو که پاک‌ترین و پرشرافت‌ترین آفریده‌ی آفریدگار و برترین پدیده‌ها در کران تا کران جهان هستی است. همان انسان برتری که آفریدگار هستی تمامی موجودات را بخاطر او آفرید و در سراسر جهان آفرینش هیچ شرافت و برتری و شکوه و کرامتی نیست، جز اینکه این پیامبر بزرگ داراست. این عصاره و چکیده‌ای است از آنچه می‌توان در مورد آن پیامبر پرشکوه آورد و باید دانست که در این جملات نه تنها ذره‌ای مبالغه و گزافه‌گویی نیست بلکه درست به این می‌ماند که بگوییم؛ «خورشد جهان افروز، درخشنده است.» و یا بگوییم؛ «عسل، شیرین و دلنشین می‌باشد.» آری این پرتویی از شخصیت والای پیامبری است که بانوی سرفراز گیتی از خانه‌ی او و از وجود گرانمایه‌ی او قامت برافراشته است. [صفحه ۶۸]

مام گرانمایه‌ی او

مام گرانمایه‌ی فاطمه علیهاالسلام بانوی ارجمندی است به نام خدیجه. بانویی سپید چهره و نورانی و بلند قامت و زیبا، که در میان جامعه و مردمش پرشرافت و سخت محترم بود و در کارهایش اندیشور و بسیار خردمند. از هوشمندی و درایت بهره‌ای بسیار داشت و در امور و شئون، از بینشی ژرف و فراوان برخوردار بود. در پرتو استقلال فکر و عمل و اعتماد به نفس خویش می‌زیست و به برکت مغز متفکر و هوشمند خود چرخهای امور اقتصادی و تجاری گسترده‌ی خویشتن را به حرکت می‌آورد و به اصول و مبانی و مقررات صادرات و واردات و مدیریت اقتصادی آگاه بود. اینها همه از صفات شایسته و ویژگی‌های آن بانوی بزرگ به عنوان یک انسان شریف و یک زن با شخصیت بود. اما صفات برجسته‌ی او به عنوان یک همسر و برای زندگی مشترک. بانویی بود که هزاران هزار، از ثروت و دارایی خویش را به شوی گرانقدرش بخشید تا به هر صورتی که می‌خواهد و می‌پسندد در آن تصرف نماید و بی‌هیچ تردیدی دارایی هنگفت و سرمایه‌ی عظیم تجاری و اقتصادی این بانوی هوشمند و فداکار در پیشرفت و استواری اسلام نقش

اساسی داشت. چرا که اسلام در آن مرحله از حیاتش در حال شکل گرفتن و قدرت یافتن بود و نیاز شدیدی به ثروت و امکانات اقتصادی و زندگی داشت و خداوند بر اثر درست اندیشی و اخلاص آن بانو، این افتخار را به او داد که دارایی و امکانات تجاری و مالی‌اش را برای اسلام مهیا ساخت و با تامین نیاز اقتصادی اسلام، در آن مرحله حساس، هدف پیامبر نیز که پیشرفت اسلام بود بطور عملی تحقق یافت و پایه‌های آن، استوار گردید. به همین جهت است که پیامبر فرمود: هیچ ثروتی همانند ثروت «خدیجه» برای [صفحه ۶۹] اهداف بلند من سودبخش و مفید نیافتاد. ما نفعی مال قط مثل مانعنی مال خدیجه. پیامبر گرامی با بهره‌گیری از ثروت «خدیجه»، وام‌مداران را می‌پرداخت و بردگان را آزاد می‌نمود و به درماندگان کمک می‌کرد و بار بار از دوش آنان برمی‌داشت و در رخدادهای ناگوار زندگی از آن به هر اندازه لازم بود مصرف می‌کرد و زیر بال محرومان را می‌گرفت، و هنگامی که در مکه بود به یاران بینوای خویش کمک می‌کرد و پول و امکانات لازم برای هجرت مهاجران را می‌پرداخت. پیامبر در زمان حیات این بانوی فداکار آنچه صلاح می‌دانست از دارایی او هزینه می‌کرد و پس از رحلت او نیز باقیمانده‌ی ثروتش را، او و فرزندان‌ش به ارث بردند. [۶۰]. و درست به همین جهت است که سخن جاودانه پیامبر مفهوم روشن خویش را پیدا می‌کند که فرمود: اسلام پس از جاذبه و معنویت خود، تنها با شجاعت و شهامت و شمشیر عدالت علی و دارایی خدیجه بر پای ایستاد و استواری یافت. ما قام و لا استقام الدین الا بسیف علی و مال خدیجه.

نام بلند آوازی او

زندگی و همگامی و همراهی این بانوی بزرگ و فداکار با پیامبر در طول همه‌ی زندگی مشترک درخور هر گونه تحسین و تکریم است. به همین دلیل است که پیشوای بزرگ توحید، هرگاه پس از رحلت او نیز از وی و نام بلند آوازه‌اش یاد می‌کرد، یا نامش به میان می‌آمد با همه‌ی وجود برای او طلب آمرزش می‌کرد و قلب مصفایش به یاد او می‌شکست و چه بسا که قطرات اشک دیدگانش [صفحه ۷۰] در اندوه فقدان آن یار مهربان و همسنگر و پشتیبان فداکار و هوشمند، بر گونه‌هایش می‌غلطید و فرومی‌ریخت. روزی آن گرانمایه‌ی عصرها و نسلها از خدیجه، همانند همیشه با عظمت و احترام بسیار یاد کرد که عایشه گفت: ای پیامبر خدا! او بانویی سالخورده و از کار افتاده بود... و خداوند بهتر از او را به شما داده است! پیامبر فرمود: «هرگز اینگونه که تو می‌پنداری نیست. خدا بهتر از او را به من نداده است، چرا که او هنگامی به من ایمان آورد که مردم به من کفر ورزیدند و زمانی مرا تصدیق کرد که مردم دروغگویم شمردند و آنگاه او مرا در ثروت و دارایی هنگفت خویش شریک ساخت که مردم مرا از ثروت خویش محروم ساختند. و خدا فرزندان‌ی از آن بانوی پاک و فداکار به من ارزانی داشت و از دیگر زنان، فرزندی به من ارزانی نداشت و یا طبق خواست حکیمانه‌اش باقی نهاد.»

پیامبر و پیمان زندگی مشترک

درست ۲۵ بهار از عمر گرانبها و پربرکت پیامبر می‌گذشت که با بانوی چهل ساله‌ای به نام «خدیجه» که برترین بانوی روزگار خویش بود، پیمان زندگی مشترک را امضاء کرد و فصل جدیدی در زندگی‌اش آغاز شد. برخی سن و سال خدیجه، آن بانوی هوشمند و پاک را ۲۶ و ۲۸ سال نیز نوشته‌اند اما مشهرترین دیدگاه، همان است که او به هنگام ازدواج با پیامبر ۴۰ بهار از عمرش می‌گذشت. برخی بر آنند که «خدیجه» پیش از پیمان زندگی مشترک با پیامبر دوبار ازدواج کرده و همسرانش یکی پس از دیگری از دنیا رفته بودند و برخی نیز بر این اندیشه‌اند که او تا هنگامه‌ی ازدواج با پیامبر دختر و ازدواج نکرده بود. [صفحه ۷۱] ازدواج پیامبر با «خدیجه» شباهتی به ازدواج‌های شناخته شده نداشت، بلکه در نوع خود بی‌نظیر و دارای ویژگی‌هایی بود، چرا که این پیوند مبارک و مقدس نه ثمره‌ی زودگذر و دوستی بی‌پایه و اساس بود، و نه برخاسته از انگیزه‌های مادی یا دیگر امور و

اغراض و اهداف رایج که در ازدواج چهره‌های مشهور و سرشناس دنیا وجود دارد. و نیز هدف‌های سیاسی نیز در امضاء و تشکیل این زندگی مشترک و ساختار آن، نقشی نداشت. افزون بر اینها، زندگی و شرایط اقتصادی پیامبر و «خدیجه» نیز با یکدیگر تناسبی نداشت و میان آنها فاصله‌ی بسیاری بود، چرا که پیامبر خود دارای ارزشهای مادی و امکانات اقتصادی نبود و همانگونه که دوران کودکی را تحت سرپرستی و کفالت عمومی گرانقدر خویش زندگی کرده بود، باز هم با او می‌زیست اما «خدیجه» ثروت‌مندترین و بی‌نیازترین زن در مکه و جهان عرب بود. به همین جهت فاصله‌ی زیادی میان سطح زندگی پیامبر و ثروتمندترین بانوی عرب می‌نگریم، اما آن بانوی خردمند شنیده بود و خوب می‌دانست که آینده‌ی درخشان و بسیار امیدبخشی در انتظار پیامبر است. شاید این واقعیت را از غلام هوشمند خویش «میسره» دریافته بود که در سفر اقتصادی پیامبر با کاروان تجارتي «خدیجه» بسوی دمشق، همسفر پیامبر بود و نشانه‌های بسیاری از شکوه و عظمت و درایت و امانت و اقتدار را در او دیده و همه را ضمن تقدیم گزارش کار به بانوی خردمند حجاز، گزارش نموده بود، یا اینکه پیشگویی آن راهب و عابد دیر «بصری» در منطقه شام، در مورد آینده‌ی شکوه‌بار «محمد» به گونه‌ای به گوش «خدیجه» رسیده بود و او نیز در پرتو ژرف‌نگری و الهام قلبی خویش به آن آینده‌ی درخشان دل بسته بود. بر این اساس بود که بانوی پرشرافت حجاز، برنامه‌ی پیوند با پیامبر را تهیه نمود و خود [صفحه ۷۲] با قداست و هوشمندی ویژه‌اش سخن را در مورد آن مطلب با پیامبر آغاز کرد و از آن حضرت تقاضا نمود که گام به پیش نهد و از راه پدرش «خویلد» یا عمویش از او خواستگاری نماید، اما پیامبر با وجود پیشگامی بهترین و ثروتمندترین بانوی جهان عرب برای پیوند با او، بهتر می‌دید که با بانوی که از نظر اقتصادی و مادی با او هماهنگ باشد زندگی مشترک را آغاز کند و به همین دلیل هم از «خدیجه» پوزش خواست و به او پاسخ مثبت نداد. اما از آنجایی که «خدیجه» بانویی خردمند و دوراندیش و آگاه و بافضیلت بود، در برابر دلیل پاسخ منفی پیامبر به ازدواج با او گفت: «آیا کسی که تصمیم گرفته است خویشتن را به پیامبر ببخشد و جان ناقابل را فدای او کند، برای او مشکل است که ثروت و دارایی خویش را نیز بر او ببخشد و هر آنچه دارد همه را نثار قدم دوست کند؟» و با این دیدگاه بد که از پیامبر تقاضا نمود تا عموهای خویش را به خانه‌ی پدرش «خویلد» گسیل دارد و بطور رسمی از او خواستگاری کند. عموهای پیامبر پس از شنیدن این خبر شادی‌بخش که در نوع خود بی‌نظیر بود، شگفت‌زده شدند و عمه‌های آن حضرت نیز با شنیدن خبر این پیشنهاد از سوی بانوی حجاز، در بهت و حیرت فرورفتند، چرا که برآستی هم، رخداد شگرفی بود!! بانویی که هزاران هزار دینار ثروت و امکانات در اختیارش بود و ده‌ها و صدها کارگزار و کارمند از برکت سود سرشار کاروانهای تجاری او که در فصل‌های گوناگون سال، میان «یمن» و «مکه» از یکسو، و «مکه» و «دمشق» از سوی دیگر در حرکت بود زندگی می‌کردند، بانویی که دارایی و امکانات گسترده‌اش لحظه به لحظه در حال پیشرفت و توسعه بود، بانویی که بزرگان و سرشناسان و قدرتمندان روزگار از او خواستگاری نموده و به همه پاسخ منفی داده بود، اینک چگونه دل در گرو مهر مقدس و عشق پاک و پرمعنویت جوانی نهاده است که از ارزشهای مادی و زرق و برق روزگار چیزی ندارد و در کنار عمومی گرانقدر خویش ابوطالب زندگی می‌کند؟ [صفحه ۷۳] راستی بانوی حجاز چگونه از او تقاضای ازدواج نموده و از آن خواسته است که این افتخار را به او بدهد و بپذیرد؟ چگونه؟ آیا این گزارش درست است و برآستی حقیقت دارد؟ عمه‌ی پیامبر «صفیه»، دخت بزرگوار «عبدالطلب» برخاست و بسوی اقامتگاه «خدیجه» رفت تا در این مورد تحقیق و بررسی نماید و آنگاه که با بانوی حجاز دیدار کرد و با او روبرو شد و آمادگی او را با همه‌ی وجودش دریافت و دید، آری بهترین و هوشمندترین و ثروتمندترین بانوی عرب آماده امضاء پیمان زندگی مشترک با والاترین جوان عرب می‌باشد.

خردمندترین بانوی عرب در آستانه‌ی نیک‌بختی

«صفیه» پس از دیدار با بانوی حجاز و اطمینان از درستی خبر بسوی برادرانش بازگشت و حقیقت را با آنان در میان نهاد. عموهای

پیامبر پس از دریافت صحت گزارش شادمان شدند، اما شادمانی آنان با نوعی بهت و حیرت همراه بود. چرا که «خدیجه» بانوی بزرگی بود که قدرتمندان و اشراف و امیران عرب به خواستگاریش شتافته بودند و او آنان را همشان و همتای خویش ندیده و دست رد بر سینه‌ی همه‌ی آنان زده بود اینک چه انگیزه‌ای او را بر آن داشته است که دل در گرو عشق مقدس جوانمردی نهد که از زرق و برق و ارزش و امکانات مادی و مالی، نه زر و سیمی دارد و نه از زمین پهناور خدا یک وجب خاک را، مالک است؟! عموهای پیامبر برخاستند و به اقامتگاه بانوی حجاز شتافتند و او را از پدرش «خویند» یا عمویش، برای پیامبر خواستگاری کردند. پدرش در برخورد نخست، پاسخ مثبت نداد اما به اشاره‌ی دخترش با آن پیوند موافقت کرد. [صفحه ۷۴] موضوع مهریه پیش آمد و اینک باید مهریه‌ای درخور مقام و موقعیت بانوی بزرگ حجاز از سوی پیامبر تقدیم گردد اما از کجا و چگونه؟ و چه کسی می‌تواند این مبلغ سنگین و درخور شخصیت و موقعیت «خدیجه» را تقدیم دارد؟ درست در این لحظات بود که دگرباره بانوی حجاز به کار جالب و شگرفی دست زد و با هدیه نمودن چهار هزار دینار به پیامبر، از آن گرانمایه‌ی جهان هستی تقاضا کرد که آن را به عنوان مهریه به پدرش «خویند» بپردازد، گرچه در یک روایت آمده است که جناب «ابوطالب» مهریه را با سرفرازی و شادمانی از اموال خویش تقدیم داشت و پیمان زندگی مشترک به امضاء رسید. آری، با اینکه بانوی خردمند حجاز به ارزشهای والای اخلاقی و انسانی بهاء می‌دهد و در راه بدست آوردن شرافت و کرامت، ارزشهای مادی را فدا می‌کند با این وصف پدرش «خویند» از این اندیشه‌ی بلند بی‌بهره است و این اختلاف دیدگاه را تنها میان این پدر و دختر نمی‌نگریم بلکه این ناهماهنگی در اندیشه و این دو طرز تفکر میان پدران و فرزندان و میان دو برادر و دو همسر و پدر و فرزند نیز، هم در روزگاران گذشته و هم در جهان معاصر بسیار فراوان است. به هر حال جریان به خوبی پیش رفت اما رخدادی بی‌سابقه و بی‌نظیر و بهت‌آور بود. در میان عرب کسی بخاطر نداشتن مهریه‌اش را به همتای زندگی‌اش هدیه کند. به همین جهت جای شگفت ندارد که حس حسادت‌ورزی ابو جهل فوران کند و آتش حسد در دل او زبانه کشد و فریاد زند که: هان ای مردم! ما دیده بودیم که مردان مهریه زنان را می‌پردازند اما ندیده بودیم که زنان مهریه‌ی خویش را به مردان زندگی آینده خویش هدیه کنند. و ابوطالب، فرزانه‌ی عرب پرخاشگرانه به او پاسخ داد که: «مردک کم‌خرد و پست چه می‌گویی؟ به جوانمردی همانند «محمد»، هم دختر می‌دهند و هم مهریه‌اش را خود هدیه می‌کنند، اما مردک کم‌خردی چون تو، اگر هدیه [صفحه ۷۵] هم تقدیم داری، پذیرفته نمی‌شود و پاسخ مثبت نخواهی شنید.» و بنا به روایتی او را اینگونه سرزنش کرد: «اگر خواستگار همانند برادرزاده‌ی سرفراز من باشد، او را به بالاترین و گرانبهارترین قیمت‌ها می‌برند و پرشکوه‌ترین مهریه‌ها را به او هدیه می‌دهند. اما اگر بسان تو باشد، با مهریه سنگین هم نمی‌تواند با زنی شایسته ازدواج کند.» این پیوند مبارک به بهترین صورت تحقق پذیرفت و پیامبر به تقاضای «خدیجه» به اقامتگاه او گام نهاد. از آن لحظات بیادماندنی بود که دیگر «خدیجه» همواره احساس می‌نمود که نیکبختی در کامل‌ترین شکل ممکن به او روی آورده و خورشید خوشبختی‌اش طلوع نموده است، چرا که او به بزرگترین آرزوی خویش یعنی ازدواج با پیامبر رسیده بود. بانوی بزرگ حجاز در این زندگی مشترک پسرانی بدنیآ آورد که همگی آنان در کودکی از دنیا رفتند و دخترانی به نامهای «زینب» و «ام‌کلثوم» و «رقیه» و «فاطمه» به او و پیامبر ارزانی شد که کوچکترین، اما برترین و پرشکوه‌ترین آنان فاطمه علیهاالسلام بود. مورخان در مورد دو دختر او، «زینب» و «ام‌کلثوم» دیدگاه متفاوتی دارند برخی بر این اندیشه‌اند که آن دو، از ثمرات شیرین این پیوند مقدس نیستند. اما درست این است که این دو تن نیز، فرزندان پیامبرند. [۶۱] و ما در بحث‌های آینده خویش در این مورد سخن خواهیم گفت.

نگرشی سریع بر امور غیر حسی

بحث پیرامون شخصیت بانوی خردمند جهان عرب و برخی ویژگیها و امتیازات و ارزشهای انسانی او دور می‌زد. ارزشهای والایی که هر کدام از آنها می‌تواند برای [صفحه ۷۶] هر انسان تعالی خواه و کمال‌جو، نمونه‌ای جالب و زیبا باشد و درسهای انسانسازی بیاموزد. این بانوی ارجمند و دارنده‌ی این ارزشهای اخلاقی است که به اراده‌ی خدا، سالار بانوان گیتی فاطمه علیهاالسلام را دنیا می‌آورد و از شیر سرشار از مواهب و فضایل خویش به او می‌نوشاند و او را تغذیه می‌نماید. فاطمه علیهاالسلام فرزند پدر گرانقدری چون پیامبر و مادر بزرگواری همانند این بانوی بزرگ است که در صفحات گذشته به برخی از ویژگیها و ارزشهای برجسته‌ی اخلاقی و انسانی آن پدر و مادر نمونه، اشاره رفت. با این نگرش سریع و با ترسیم این تصویر کوچک، از شخصیت آن دو بزرگوار، هم به میزانی اندک با شخصیت باعظمت فاطمه علیهاالسلام که از این رویشگاه پاک پاکیزه و از این درخت تناور و مقدس سر برآورده است، آشنا می‌گردیم و هم می‌توانیم به گوشه‌ای از زندگی سراسر افتخار او در پرتو اصل وراثت نظری بیافکنیم. در این مورد حقایق ثابت و تردیدناپذیری هست که انبوه روایات رسیده از پیامبر و خاندان وحی و رسالت آنها را ترسیم می‌کند. حقایق ارزشمندی که کشفیات و دانش نوین با همه‌ی وسعت و گستردگی‌اش و با وجود دسترسی به اتم و درون آن و به ستارگان و کهکشانها و فراتر و فراتر از آنها، هنوز از دسترسی به این حقایق انکارناپذیر ناتوان است. اینها واقعه‌هایی هستند که نه با عدسی‌های دقیق و پیشرفته‌ی میکروسکوپیها و ابزارهای پیچیده و منظم صنعتی می‌توان به آنها دست یافت و نه با دوربین‌ها و ماهواره‌های عکس برداری و اطلاعاتی و اشعه‌ی نیرومند بنفش و ماورای بنفش، چرا که اصولاً مقیاس‌های طبیعی و تجربی از درک و دریافت آنها ناتوانند. این حقایق فراتر از درک و شناخت و دریافت با مقیاس‌های تجربی می‌باشند و به همین دلیل هم حواس چندگانه؛ بینایی، شنوایی، چشایی، بویایی، و حس لامسه [صفحه ۷۷] نمی‌تواند آنها را دریابد، این حقایق از اسرار خدا در جهان آفرینشند و در صورت تمایل می‌توان آنها را «امور فوق حسی و ماورایی»، نام نهاد.

پرتویی از این حقایق

پیش از طرح پرتویی از این حقایق ناگزیر از ترسیم مقدمه‌ای کوتاه خواهیم بود و آن این است که: ۱- نطفه‌ای که در رحم جایگزین می‌گردد و آنگاه جنین از همان نطفه، طبق اراده‌ی آفریدگارش، لباس هستی می‌پوشد، از خون پدید می‌آید و خون نیز عصاره‌ی خوردنیها و نوشیدنیهایی است که پس از عملیات گوناگون هضم و طبخ در آزمایشگاه‌های مجهز و شگفت‌انگیز بدن انسان، بوجود آمده و در رگها جریان می‌یابد. از این رو هیچ تردیدی نمی‌ماند که نطفه و خون پدید آمده از غذاهایی همچون: گوشت خوک یا نوشیدنیهایی نظیر مشروبات مست‌کننده، با نطفه و خون ساخته شده از غذاهایی نظیر گوشت گوسفند و مانند آن متفاوتند، چرا که نوع آن گوشت با این گوشت تفاوتی بسیار دارد و بطور طبیعی خون و نطفه‌ی پدید آمده از این دو گونه گوشت نیز با هم تفاوت آشکاری خواهند داشت. ۲- نکته دوم اینکه، غذاها همانگونه که در جسم اثر می‌گذارند در روح نیز موثرند و هر کدام اثر خاص خود را بر جای می‌نهند، برخی از آنها قلب انسان را شادی می‌بخشند و اعصاب او را آرامش می‌دهند و از ناراحتی اعصاب او می‌کاهند و برخی دیگر به عکس آنها اثر می‌گذارند. از سوی دیگر غذاهای پاک و حلال در روح و روان انسان اثر ویژه خود را می‌نهند و غذاهای نامشروع و نجس و آلوده همچون شراب یا غذای تهیه شده از راه دزدی و تجاوز به حقوق دیگران نیز به عکس گروه غذاهای حلال و پاک، اثر خاص خود را می‌گذارند. [صفحه ۷۸] و درست همان اثر نیک یا بد و سازنده یا ویرانگری را که غذا در روح و روان انسان می‌نهد در نطفه او نیز همان اثر را می‌گذارد. همانگونه که حلال و حرام بودن و پاک و ناپاک بودن آن موثر است. اگر بخواهیم بر این واقعیت دلیل و برهان و شاهد و گواه ارائه کنیم بحث طولانی می‌شود و کتاب از سبک و اسلوب خویش خارج می‌گردد. ۳- با عنایت به آنچه گذشت، در نوع غذاهای مصرف شده بوسیله‌ی پدر و مادر در حق‌گرایی و حق‌پذیری و روی آوردن به نیکی‌ها و شایستگی‌ها از سوی کودک، یا حق‌ستیزی و انحراف او بسوی شرارت و

شقاوت، اثرات سرنوشت‌سازی است، چرا که از همین غذاهاست که نطفه پدید می‌آید و آنگاه همان نطفه از مسیر طبیعی خویش به قرارگاه مشخص خود می‌رسد و آنجا با چسبیدن به دیواره‌ی رحم و رشد تدریجی خویش، به صورت جنین کامل نمودار می‌گردد. با این بیان غذاها، هم از جهت نوع و چگونگی در سرنوشت کودک و در اندیشه و طرز تفکر او و در گزینش دین و روی آوردن به راه هدایت و اعتدال یا انحراف و کجروی و سقوط او، اثر بهت‌آوری دارد و هم از نظر حلال و حرام و پاک و ناپاک بودن آن. نکته دیگر اینکه حالت روانی و شرایط روحی زن و مرد به هنگام عمل جنسی نیز، در سرنوشت کودک و حالات روانی و حیات معنوی و تمایلات و گرایشهای او سخت موثر است. بر این باور است که ترس و اضطراب پدر و مادر به هنگام انعقاد نطفه‌ی کودک بیچاره، بدترین اثر ویرانگر را بر جای می‌نهد، همانگونه که آرامش خاطر و اطمینان روحی آنان می‌تواند بهترین اثر را در کودک و روحيات او در آینده، داشته باشد. و نیز رغبت کامل و میل نیرومند جنسی دو همسر به هنگامه‌ی عمل زناشویی در زیبایی و شایستگی و هوشمندی کودک اثر سرنوشت‌سازی می‌نهد در حالی که بی‌میلی و سستی و ناتوانی جنسی آنان، اثری عکس آنچه اشاره شد بجای می‌گذارد. با عنایت به این دو نکته، یعنی اثرگذاری شدید غذا در نطفه و جنین و نیز اثرگذاری [صفحه ۷۹] حالات و شرایط روحی و روانی پدر و مادر در آنها، با توجه به دو عامل غذا و حالات روحی و روانی پدر و مادر، اینک توجه شما خواننده‌ی گرامی را به روایات بسیاری جلب می‌کنیم که مرحوم علامه‌ی مجلسی در جلد شانزدهم از کتاب خویش آورده است.

دوری از یار مهربان

در روایات آمده است که: فرشته‌ی وحی بر پیشوای بزرگ توحید فرود آمد و گفت: ای «محمد!» خداوند بلند مرتبه درودت می‌فرستد و به تو دستور می‌دهد که به مدت چهل شبانه روز از همسرت «خدیجه» دوری گزینی. این فرمان بر پیامبر خدا گران آمد، چرا که او آن بانوی خردمند و باایمان را بسیار دوست می‌داشت. آن حضرت با وجود عشق و علاقه‌ی فراوان به «خدیجه»، فرمان خدا را به جان خرید و این مدت چهل شبانه روز را، شب‌ها به نیایش و عبادت و روزها به روزه‌داری، کمر بست و به «خدیجه» نیز بوسیله‌ی عمار پیام فرستاد که: «هرگز چنین پنداری که دوری گزیدن از تو، بخاطر بی‌توجهی و یا کدورت و ناراحتی است، بلکه حقیقت این است که پروردگرم مرا به این کار فرمان داده است و من تنها به انجام دستور می‌اندیشم. از این رو این دوری گزیدن را جز به نیکی و خیر نسبت به من گمان نداشته باش، چرا که خداوند هر روز چندین مرتبه به وجود شایسته‌ی تو بر فرشتگان گرانمایه‌اش مباحثات می‌کند». از این رو هنگامی که شب فرامی‌رسد در را ببند و برای استراحت به بستر خویش درآی و آگاه باش که من نیز در خانه‌ی «فاطمه بنت اسد» هستم. هنگامی که پایان چهلمین روز فرارسید، فرشته‌ی وحی بر پیامبر فرود آمد و گفت: هان ای «محمد!» خدای بلند مرتبه درودت می‌فرستد و فرمان می‌دهد که خویشتن را برای دریافت تحیت و ارمغان او آماده سازی. [صفحه ۸۰]

غذای بهشت

پیامبر از فرشته‌ی وحی پرسید: ارمغان پروردگار جهانیان چیست؟ «جبرئیل» گفت: من نمی‌دانم. پیامبر آماده بود که «میکائیل» فرود آمد و طبقی را که بر روی آن روپوشی از دیبا بود، در برابر او، به زمین نهاد. فرشته‌ی وحی پیش آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت به تو فرمان می‌دهد که امشب با این غذا افطار نمایی. امیر مومنان در این مورد آورده است که: «روش همیشگی پیامبر این بود که هرگاه می‌خواست افطار نماید به من دستور می‌داد که درب خانه را باز بگذارم تا هر کس از راه می‌رسد وارد شود و اگر میل به غذا دارد، بتواند غذا بخورد. اما آن شب مرا بر درب خانه نشاند تا مانع ورود مردم گردد و فرمود: علی جان! این غذایی است که جز بر من، حرام است.» امیر مومنان می‌افزاید: من به دستور پیامبر کنار درب خانه نشستم و پیامبر با ارمغان آسمان تنها

ماند. هنگامی که سرپوش را از روی طبق برداشتند، دیدم خوشه‌ای خرماي تازه، و خوشه‌ای انگور در آن سینی نهاده شده است. پیامبر از آن ارمغان آسمانی سیر خوردند و آب گوارا نیز نوشیدند. آنگاه دست مبارک را برای شستشو دراز کردند، فرشته‌ی وحی بر دست آن حضرت آب ریخت و «میکائیل» آن را شست و «اسرافیل» آن را با دستمال خشک کرد و باقیمانده‌ی غذا نیز با همان سینی به آسمان بالا-رفت. پیامبر برخاست تا نماز آغاز کند که «جبرئیل» پیش آمد و گفت: اینک نماز بر شما ممنوع است تا به سرای «خدیجه» برید، چرا که خدا به ذات پاکش سوگند یاد کرده است که امشب از شما، فرزند پاک و پاکیزه و نسل سرفرازی را پدید آورد. [صفحه ۸۱] پیامبر شتابان به سرای «خدیجه» آمد. آن بانوی بزرگ می‌گوید: من دیگر با تنهایی خو گرفته بودم. از این رو هنگامی که شب فرامی‌رسید، سرم را می‌پوشانیدم و پرده‌ها را می‌انداختم و پس از نماز و بستن درب خانه، چراغ را خاموش می‌کردم و در بستر خویش می‌آرمیدم. آن شب درست میان خواب و بیداری بودم که بناگاه پیامبر محبوب، در خانه را به صدا درآورد. صدا زدم چه کسی حلقه‌ی در خانه‌ای را می‌کوبد، که جز «محمد» نباید دیگری باشد؟ پیامبر با نوای دلنشین و لحن آرام‌بخش و زیبایی فرمود: خدیجه! منم «محمد»، درب را باز کن، منم، من! خدیجه می‌گوید: در اوج شادمانی از آمدن پیامبر، برخاستم و درب خانه را گشودم و پیامبر وارد خانه شد. آن حضرت اینگونه بود که پس از ورود به خانه، ظرف آبی می‌طلبید و وضو می‌ساخت و دو رکعت نماز می‌خواند و پس از نماز به بستر می‌رفت. اما آن شب آب نخواست و آماده‌ی نماز نشد بلکه میان من و او، آنچه میان دو همسر انجام می‌شود، انجام شد. آنگاه «خدیجه» سوگند یاد می‌کند که: به خدایی که آسمان بلند را برافراشت و آب را از زمین جوشانید و جاری ساخت که آن شب هنوز پیامبر خدا از کنار من دور نشده بود که سنگینی وجود و حضور گرانبمایه‌ی دخت سرفرازم «فاطمه» را در سازمان وجود خود حس کردم... [۶۲]. از این روایت نکاتی چند دریافت می‌گردد: ۱- خدا به پیامبرش دستور می‌دهد که از بانوی خردمند حجاز برای مدتی جدا شود تا بر اثر دوری از او شور و شوق پیامبر به او بسیار گردد. [صفحه ۸۲] ۲- پیامبر در این چهل شبانه روز بیش از همیشه به عبادت و راز و نیاز پرداخته و بر اثر ارتباط همیشه و پیوسته با عالم بالا- از روحانیت و معنویت و شرایط روانی و روحی ویژه‌ای بهره‌ور می‌گردد. ۳- آن حضرت با ارمغان آسمان افطار می‌نماید، با موهبتی که به خاطر لطافت ویژه‌ای به سرعت به نطفه تبدیل می‌شود. ۴- نطفه از آن ارمغان آسمانی و بهشتی که هیچ شباهتی به غذاهای جهان ماده ندارد، فراهم می‌آید. ۵- و دیگر حرکت فوری پیامبر به اقامتگاه «خدیجه» به منظور انتقال دادن نطفه با آن مقدمات و تدابیر شگرف و هدف خاص. لازم به یادآوری است که این روایات را دانشمندان اهل سنت نیز با اندک تغییر آورده‌اند. [۶۳].

روایات دیگر

اشاره

و نیز گفتنی است که در این مورد روایات بسیاری با اندک تفاوت در لفظ آمده است که همه‌ی آنها در ترسیم این مطلب که؛ «انعقاد نطفه‌ی سالار بانوان گیتی از غذای بهشتی و ارمغان آسمانی است.» با هم همصدا هستند و یک پیام دارند. برای نمونه: ۱- حضرت رضا آورده‌اند که پیامبر گرامی فرمود: [صفحه ۸۳] هنگامی که مرا در سفر معراج به آسمانها بردند، فرشته‌ی وحی دستم را گرفت و مرا به بهشت پرتراوت و زیبا وارد نمود و از خرماي آن به من داد و من آن را خوردم و آن خرماي تازه در سازمان وجودم، تبدیل به نطفه شد. هنگامی که فرود آمدم، با «خدیجه» همبستر شدم و وی به دخت گرانبمایه‌ام «فاطمه» باردار شد. به همین جهت است که «فاطمه» حوریه‌ای است در چهره‌ی انسان و من هرگاه در شوق رایحه‌ی دل‌انگیز بهشت می‌شوم، بوی عطر آگین «فاطمه» را استشمام می‌کنم. ... فاطمة حوراء انسیة، فکلما اشتقت الی رائحة الجنة شممت رائحة ابنتی فاطمة. [۶۴]. ۲- از پنجمین

امام نور، حضرت باقر است که: جابرین عبدالله آورده است که به پیامبر عرض شد: ای پیامبر خدا! شما فاطمه را بسیار بوسه باران می‌کنی و بسیار مورد محبت قرار داده و در آغوشش می‌گیری و با او به گونه‌ای جز سایر دخترانت رفتار می‌کنی، چرا؟ پیامبر فرمود: فرشته‌ی وحی «سیبی» از سیب‌های بهشت را برای من آورد و آن را خوردم و در وجود من به نطفه تبدیل گشت، سپس با خدیجه نزدیک شدم و او به فاطمه باردار شد و من بوی بهشت رت از او استشمام می‌کنم. و انا اشم منها رائحة الجنة. [۶۵]. ۳- از ابن عباس آورده‌اند که: «عایشه» بر پیامبر وارد شد در حالی که آن حضرت دخترش فاطمه را می‌بوسید. او به پیامبر گفت: آیا فاطمه را خیلی دوست می‌دارید؟ [صفحه ۸۴] اتحبها یا رسول‌الله؟ پیامبر فرمود: بهوش باش! به خدای سوگند اگر می‌دانستی من چه اندازه او را دوست می‌دارم، محبت تو نیز به او بیشتر می‌گشت، چرا که شب معراج که مرا به آسمانها بردند... در بهشت زیبا و پرطراوت خدا خرمای تازه‌ای برایم آوردند که نرم‌تر از کره و عطر آگین‌تر از مشک و شیرین‌تر از عسل بود. آن خرمای تازه را خوردم و به سرعت به نطفه تبدیل گشت و پس از بازگشت به زمین به «خدیجه» نزدیک شدم و او به دخترم فاطمه باردار گردید. به همین جهت فاطمه حوریه‌ای است در سیمای انسان، و من هرگاه در شور و شوق بهشت می‌شوم، بوی او را استشمام می‌کنم. این روایت را با اندک تفاوت در عبادت، همه‌ی این دانشمندان در کتابهای خویش آورده‌اند: ۱- خطیب بغداد در تاریخ خود، ج ۵، ص ۸۷-۲ خوارزمی در مقتل الحسین، ص ۶۳-۳ ذهبی در میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۸-۴ زرنندی در نظم در السمطین ۵- عسقلانی در لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۶۰-۶ قندوزی در ینایع الموده ۷- طبری در ذخائر العقبی ص ۴۳. یادآوری می‌گردد که این روایات را کتابهای نامبرده از عایشه و ابن عباس و سعید بن مالک و عمر بن خطاب روایت کرده‌اند. ۸- و نیز شیخ شعیب مصری این روایت را در کتاب خویش (الروض الفائق)، ص ۲۱۴، بدینصورت آورده است: روزی «خدیجه» از پیامبر خواست تا برخی از میوه‌های بهشت را به او نشان دهد. فرشته‌ی وحی فرود آمد و برای آن حضرت دو سیب بهشتی آورد و گفت: ای محمد آن خدایی که برای هر چیزی اندازه‌ای مقرر فرموده است به تو دستور می‌دهد که یکی [صفحه ۸۵] از این سیبها را خودت بخور و دیگری را «خدیجه» و سپس با او بیامیز، چرا که خداوند بر آن است که «فاطمه» را از شما پدید آورد. و پیامبر دستور خدا را به انجام رسانید... از این رو پیامبر هرگاه در شور و شوق بهشت و نعمت‌های آن می‌شد «فاطمه» را بوسه باران می‌ساخت و بوی عطر آگین او را استشمام می‌کرد... و می‌فرمود: فاطمه حوریه‌ای است در چهره‌ی انسان.

یک سوال ..

لازم به یادآوری است که جز آنچه آمد، روایات انبوهی به همین مفهوم و محتوا آمده است که ما از آنها می‌گذریم. تنها در اینجا لازم است به نکته‌ای اشاره شود که: روایات بر آنند که «خدیجه» پس از سیر آسمانی پیامبر، به فاطمه باردار شد و این بیان بر اساس آنچه در کتابهای حدیثی آمده در سالهای دوم یا سوم بعثت رخ داده است، گرچه برخی سالهای دیگر را گفته‌اند. با این بیان نتیجه این می‌شود که فاطمه علیهاالسلام افزون بر دو سال در شکم مادر بوده است که این بطور قطع نادرست است و این پرسش طرح می‌شود که راه جمع میان این دو سخن چیست؟

پاسخ

ممکن است این مشکل را به یکی از دو صورت زیر حل نمود. ۱- ممکن است گفته شود که سیر آسمانی پیامبر بیش از یک بار بوده است و این به نظر نگارنده بهترین پاسخ است. همانگونه که در «کافی» نیز همین پاسخ آمده است. [۶۶]. ۲- این دیدگاه را بپذیریم که فاطمه علیهاالسلام در سال دوم یا سوم بعثت جهان را به نور ولادتش نور باران ساخت... و این دیدگاه با این نظریه‌ای

که معراج در یکی از ماه‌های همین دو سال رخ داده است سازگار است. [صفحه ۸۶]

امتیازی شگرف

از امتیازات شگرف فاطمه علیهاالسلام که نه تنها دانشمندان شیعه، که علمای بسیاری از جمله علمای اهل سنت نیز بدان تصریح می‌کنند، این است که آن بزرگوار به اراده‌ی خدا به هنگامی که مادرش بر او باردار بود سخن می‌گفت. برای نمونه: ۱- عبدالرحمن شافعی از بزرگان سرشناس اهل سنت در کتاب خویش به روایت از مادرش خدیجه، در این مورد آورده است: هنگامی که به فاطمه باردار شدم، باری سبک بود و در شکم با من سخن می‌گفت. [۶۷]. ۲- «دهلوی» دانشمند دیگر اهل سنت در کتاب خویش «تجهیز الجیش» از کتاب «مدح الخلفاء الراشدين» آورده است که: هنگامی که خدیجه به «فاطمه» باردار شد، فاطمه در شکمش با وی سخن می‌گفت و «خدیجه» این رخداد شگرف را مدتی از پیامبر نهان می‌داشت. روزی پیامبر وارد خانه شد و خدیجه را در حالی دید که بی‌آنکه کسی در خانه باشد سخن می‌گفت. از او پرسید: با که سخن می‌گفتی؟ پاسخ داد: کودکی که در شکم دارم با من سخن می‌گفت. پیامبر فرمود: «خدیجه» مژدهات باد! خداوند این دختری را که خواهی آورد مادر یازده تن از جانشینان من قرار داده است که همه پس از من و پدرشان، یکی بعد از دیگری خواهند آمد. ۳- و نیز در این مورد «شعیب بن سعد مصری» [۶۸] می‌نویسد: هنگامی که کفرگرایان از پیامبر خواستند که ماه شکافته شود، «خدیجه» در حالی که [صفحه ۸۷] به فاطمه باردار بود... گفت: نومید و سرافکنده باد آنکه «محمد» را که برترین پیامبر پروردگار من است تکذیب نماید. درست در همین هنگام بود که فاطمه از اعماق جان مادر ندا داد که: هان ای مادر! نگران مباش و نترس که خدا با پدر من است. و هنگامی که دوران بارداری به پایان رسید و خورشید وجودش از افق سرای محمد صلی الله علیه و آله درخشیدن آغاز کرد، با طلوع و به دنیا گام نهادنش، نور چهره‌اش فضا را نورباران ساخت.

در آستانه‌ی ولادت

اشاره

یکی از مسائل شگفت‌انگیز در این مورد دو دیدگاه متفاوت در تاریخ ولادت فاطمه علیهاالسلام است. آیا بانوی بانوان پیش از بعثت پیامبر دیده به جهان گشود، یا پس از بعثت آن بزرگوار جهان را به نور وجودش نورباران ساخت؟ انبوهی از روایات بیانگر این است که آن حضرت به سال سوم یا پنجم بعثت از افق خانه‌ی رسالت و نبوت درخشیدن آغاز کرد و برخی نیز نشانگر آن است که تاریخ ولادت آن بانوی گرانمایه‌ی به پنج سال پیش از بعثت پیامبر باز می‌گردد. دیدگاه نخست، دیدگاه شیعه و پیروان خاندان وحی و رسالت است که از پیشوایان معصوم روایت شده و گورهی از محدثان و مورخان اهل سنت نیز بر آن پایبندند. و قول دوم، دیدگاه دانشمندان و محدثان اهل سنت است. اینک به برخی از روایات که بیانگر دیدگاه نخست است نظر می‌افکنیم. [صفحه ۸۸]

دیدگاه نخست در روایات

۱- مرحوم «کلینی» در کتاب ارزشمندش «کافی»: بانوی بانوان، به سال پنجم بعثت و درست سه سال پیش از سفر آسمانی معراج پیامبر ولادت یافت. با این بیان آن حضرت به هنگامه‌ی رحلت پیشوای بزرگ توحید هیجده بهار از زندگی را پشت سر نهاده بود...
 ۲- ابن شهر آشوب در «کتاب مناقب»: دخت سرفراز پیامبر روز بیستم جمادی الثانی به سال پنجم بعثت که درست سه سال از سیر آسمانی پیامبر می‌گذشت جهان را به نور وجودش نورباران ساخت. هشت سال از زندگی را به همراه پدر گرانقدرش در «مکه»

اقامت داشت و آنگاه هجرت پیامبر پیش آمد و او نیز بسوی مدینه هجرت کرد... ۳- در «بحارالانوار» از پنجمین امام نور روایت شده است که: دخت فرزانه‌ی پیامبر فاطمه علیهاالسلام به سال پنجم بعثت ولادت یافت و به هنگامه‌ی شهادت ۱۸ سال و ۷۵ روز از عمر شریفش می‌گذشت. ۴- نیشابوری در «روضه‌الواعظین»: فاطمه به سال پنجم بعثت دیده به جهان گشود... ۵- «سیدبن طاووس» در «اقبال الاعمال» به نقل از مفید در «حدائق الریاض»، تاریخ طلوع خورشید جهان افروز وجود فاطمه را، بیستم جمادی‌الثانی به سال دوم بعثت اعلان می‌کند. ۶- «مصباح کفعمی»: سال‌بر بانوان فاطمه در سال دوم بعثت به روز بیستم جمادی‌الثانی که روز جمعه بود ولادت یافت. و برخی نیز ولادت آن حضرت را به سال پنجم دانسته‌اند. ۷- «مصباح کفعمی و طوسی»: [صفحه ۸۹] برخی از روایات بیانگر آن است که بانوی نمونه‌ی اسلام فاطمه، روز جمعه بیستم جمادی‌الثانی به سال دوم بعثت دیده به جهان گشود اما روایت دیگری نشانگر آن است که این رخداد بزرگ به سال پنجم بعثت بود و بیشتر اهل سنت ولادت آن حضرت را پنج سال پیش از بعثت پیامبر می‌دانند. ۸- «دلایل الامامه» با ترسیم بیانی از ششمین امام نور حضرت صادق ولادت فاطمه را بیستم جمادی‌الثانی برابر چهل و پنجمین سال ولادت پیامبر عنوان می‌کند. [۶۹]. اینها نمونه‌هایی از بیانات پیشوایان اهل بیت و دانشمندان پیشین شیعه، پیرامون ولادت بانوی بانوان بود.

دیدگاه اهل سنت و انگیزه‌های آن

«ابونعیم اصفهانی» در کتاب «معرفة الصحابة» می‌نویسد: دخت فرزانه‌ی پیامبر فاطمه علیهاالسلام، کوچکترین دخت آن حضرت بود و ولادتش به هنگامی بود که قریش «کعبه» را تجدید بنا می‌کرد. ۲- «ابوالفرج اصفهانی» در «مقاتل الطالبین»: ولادت فاطمه پیش از بعثت پیامبر، همان سالی بود که قریش کعبه را می‌ساختند. ۳- «ابن اثیر» در کتاب «المختار من مناقب الاخیار» ۴- و «طبری» در کتاب «ذخائر العقبی» ۵- و نیز «سیوطی» در کتاب «الثور الباسمه»، همین مطلب را آورده‌اند. و شما خواننده‌ی گرامی در پژوهش خویش همین دیدگاه را در بیشتر کتابهای اهل سنت خواهی یافت، اما بخاطر سپرده‌ای که ما در صفحات گذشته روایاتی از منابع مهم اهل سنت آوردیم که همه نشانگر این حقیقت بود که نطفه‌ی پاک بانوی بانوان فاطمه، [صفحه ۹۰] از عصاره‌ی غذاها و میوه‌های بهشت بود که بصورت ارمغانی برای پیامبر آمد. و با آگاهی به این روایات روشن می‌شود که ولادت آن حضرت، پس از بعثت شکوهار پیامبر بوده است، چرا که پیش از آن نه معراج و سیر آسمانی برای پیامبر بود، و نه «جبرئیل» و «میکائیل» بر آن بزرگوار وارد می‌شدند، و نه وحی و رسالتی در کار بود، و دیدگاه دوم بی‌اساس است. و نیز واقعیت دیگری روشن می‌شود و آن این است که کسانی که ولادت آن حضرت را سالها پیش از بعثت پیامبر عنوان می‌کنند، این را از خود ساخته و پرداخته‌اند و انگیزه‌ی آنان این بوده است که روایات بیانگر فرود غذاها و میوه‌های بهشتی به پیامبر و آمدن ارمغان آسمانی به آن حضرت را که عصاره‌ی نطفه‌ی فاطمه گردید، همه را نادیده بگیرند و بوسیله‌ی این تاریخ ساختگی خویش بر ولادت بانوی بانوان، این امتیاز بزرگ او را انکار و بدست فراموشی سپارند. انگیزه‌ی دیگر آنان این است که در این پندارند که با این تاریخ ساختگی خویش ثابت کنند که دخت فرزانه‌ی پیامبر فاطمه علیهاالسلام آنگونه که انبوه روایات نشان می‌دهد، شخصیت والا و شناخته شده و گرانقدر مورد توجهی نبود و به همین جهت با اینکه هیجده بهار از عمر او می‌گذشت در همه‌ی این مدت هیچ کس خواستار ازدواج با او نگردید. که ما در بحث از ازدواج فاطمه علیهاالسلام در این مورد سخن خواهیم گفت و حقیقت را ترسیم خواهیم نمود.

در آستانه طلوع

به هر حال محدثان و مورخان از جمله: «طبری» در «ذخائر العقبی»، و «صفوری» در «نزهة المجالس»، و قندوزی در «ینایع المودة»، در

مورد چگونگی ولادت مبارک و طلوع خورشید [صفحه ۹۱] جهان‌افروز دخت سرفراز پیامبر از امام گرانقدرش «خدیجه» آورده‌اند که: «هنگامی که از لحظات ولادت فرزندم نزدیک می‌شد، پیکی بسوی قابله‌های قریش گسیل داشتم تا بیایند و در آن لحظات دشوار مرا یاری کنند، اما آنان بدان دلیل که من همسر محمد صلی الله علیه و آله بودم، از آمدن به یاری من سرباز زدند. درست در همان شرایط بود که چهار بانوی بزرگوار که زیبایی و درخشندگی چهره‌هایشان وصف‌ناپذیر می‌نمود به خانه‌ی من آمدند و پس از ورودشان یکی از آنان گفت: «خدیجه!» غم مدار! من مادر تو «حوا» هستم، و دیگری گفت: من هم «آسیه» می‌باشم، و سومی گفت: من «کلثوم» خواهر موسی هستم، و چهارمی نیز خود را «مریم» دختر عمران معرفی کرد. و افزودند، ما آمده‌ایم تا به هنگامه‌ی ولادت فرزند شکوهمندت تو را یاری کنیم. این روایت با اندک تفاوت بدینصورت نیز آمده است: آنگاه که لحظات ولادت فرزند گرانمایه‌ی خدیجه نزدیک شد او پیکی بسوی زنان قریش گسیل داشت و از آنان خواست تا به اقامتگاه او بیایند و به هنگامه‌ی نیاز او را یاری رسانند اما آنان گفتند: بدان جهت که تو همسری محمد (ص) را برگزیده‌ای، به یاری‌ات نخواهیم آمد. درست در همین هنگام بود که چهار بانوی بزرگوار که زیبایی چهره و نور جمالشان وصف‌ناپذیر می‌نمود به سرای «خدیجه» وارد شدند. یکی از آنان خطاب به او گفت: «خدیجه!» من مادرت «حوا» هستم. دومی گفت: من «آسیه» می‌باشم. سومی خود را «کلثوم» خواهر «موسی» معرفی کرد و چهارمی می‌گفت: من مادر «عیسی» هستم، «مریم» دختر «عمران». ما آمده‌ایم تا تو را در کار زایمان و ولادت فرزندت یاری کنیم و آنگاه بود که فاطمه جهان را به نور وجودش نورباران ساخت. هنگامی که بانوی بانوان گیتی به دنیا آمد در حالی که انگشت خود را به جانب [صفحه ۹۲] آسمان بالا برده بود به سجده افتاد و پیشانی بندگی در بارگاه خدا به زمین نهاد. مفضل در این مورد آورده است که: به ششمین امام نور گفتم: سرورم! ولادت دخت فرزانه‌ی پیامبر چگونه بود؟ آن حضرت فرمود: هنگامی که مادرش به او باردار گردید، فاطمه از درون جان مادر با وی سخن می‌گفت و در فراز و نشیب‌ها، او را به پایداری و شکیبایی فرامی‌خواند و مادرش این رویداد شگرف را از پیامبر نهان می‌داشت که روزی آن حضرت وارد خانه شد و دید، خدیجه با کسی سخن می‌گوید از او پرسید با چه کسی سخن می‌گویی؟ پاسخ داد: کودکی که در شکم دارم، با من سخن می‌گوید و مونس تنهایی من است. پیامبر گرامی فرمود: خدیجه! این فرشته‌ی وحی است. به من خبر آورده است که آن کودک پرشکوه، دختر است و امام فرزندان پاک و مبارک. خدا نسل مرا از او قرار خواهد داد و پس از فرود قرآن و وحی، از نسل او، پیشوایانی که برگزیدگان بارگاه او در زمین هستند برخوردار گزید. آنگاه امام صادق پس از اشاره به آمدن بانوان چهارگانه‌ای که برای یاری رسانی به خدیجه به هنگامه‌ی ولادت فاطمه آمدند، فرمود: بدینسان خدیجه فرزندش، فاطمه را پاک و پاکیزه به دنیا آورد. هنگام طلوع خورشید جهان‌افروز وجودش، فروغی پرتو افکند که همه‌ی خانه‌های مکه را نورباران ساخت و آنگاه شماری از حوریان بهشت که هر کدام طشت و ظرفی لبریز از آب کوثر با خود داشتند، وارد خانه‌ی پیامبر شدند و آن دختر بهشت را که پاک و پاکیزه بود با آب کوثر شستشو دادند و دو پوشش سپید و عطر آگین بر او پوشاندند و از او خواستند تا سخن گوید و آن کودک نورسیده به خواسته‌ی خدا لب به سخن گشود و گفت: اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی رسول الله سید الانبیاء، و ان بعلی سید الاوصیاء، و ولدی ساده‌الاسباط. گواهی می‌دهم خدایی جز خدای یکتا نیست و پدرم پیامبر، سالار پیام‌آوران [صفحه ۹۳] است، و همتای زندگی‌ام، سرور پیشوایان آسمانی است، و فرزندانم سالار نوادگان پیامبرانند. آنگاه رو به زنان و حوریان نمود و به هر کدام با نام و نشان سلام گفت... آسمانیان ولادت دخت فرزانه‌ی پیامبر را به یکدیگر تبریک گفتند و در کران تا کران آسمانها فروغی پرتو افکند که فرشتگان تا آن روز آن را ندیده بودند. زنان برگزیده‌ی بهشت کودک نورسیده را به مادرش دادند و گفتند: خدیجه یا خدیجه طاهره مطهره زکیه میمونیه، بورک فیها و فی نسلها. هان ای خدیجه! کودک گرانمایه‌ات را برگیر که پاک و پاکیزه است و خدا او و نسل سرفرازش پربرکت ساخته است. و آن مادر سرفراز با شادمانی وصف‌ناپذیری کودک خویش را در آغوش گرفت و به شیر دادن او پرداخت. [۷۰]. «ابن عساکر» در کتاب خود «تاریخ کبیر» می‌نویسد: بانوی بزرگ حجاز «خدیجه» اینگونه بود که هرگاه

خدا به او فرزندی روزی می‌کرد او را به دایه‌ای شایسته می‌سپرد تا شیر دهد، اما هنگامی که دخت ارجمندش «فاطمه» ولادت یافت، خودش به او شیر داد و پرستاری از او را به عهده گرفت. این موضوع را «ابن اثیر» نیز در کتاب «البدایة و النهایة» ترسیم کرده است. [صفحه ۹۵]

نام‌ها و نشانه‌ها

اشاره

نامگذاری نامهای نهگانه‌ی بانوی بانوان قرآن و مقام والای صدیقین مراحل تصدیق «فاطمه» در پرفرازترین مرحله‌ی تصدیق واژه‌ی «کوثر» از دیدگاه مفسران از شگفتی‌های روزگار مناظره‌ای شنیدنی بیست سند از اسناد مهم اهل سنت گوشه‌ای از مناظره حدیث شریف کساء شیعه و حدیث کساء منزلت والای «فاطمه» منظور از وحی مصحف فاطمه علیهاالسلام پیامبران و پدیده‌ی اعجاز یک جریان طبیعی... اما بانوی بانوان [صفحه ۹۶]

نامگذاری

اشاره

نامگذاری نوزاد و نورسیده، و نیز اصل نامگذاری از سنت‌های دیرین آفریدگار هستی است. از همین دیدگاه است که آفریدگار انسان پس از آفرینش «آدم» و «حوا» برای آنان نام و نشان برگزید و نیز همه‌ی نامها را به «آدم» آموخت. انسانها نیز در این مورد از این روش دیرین خدا پیروی کردند و بر این اساس است که نامگذاری از دیدگاه جامعه‌ها پیشرفته و مردم متمدن کاری بایسته شناخته شده است. گرچه انسانهای وحشی بخاطر دور بودن از فرهنگ و تمدن، نه از اهمیت نامگذاری و اثر نام نیکو آگاهند و نه برای پدیده‌ها و انسانها نام نیکو و شایسته بر می‌گزینند.

نامها

اشاره

در طول قرون و اعصار نامهای انسانها، بخاطر تفاوت لغت و زبانشان با یکدیگر متفاوت شده است. گاهی میان نام و آنچه که آن نام بر آن برگزیده شده است تناسب و سازگاری وجود دارد و گاه وجود ندارد. گاهی نام در فرهنگ واژه‌ها دارای مفهوم است و گاه نامفهوم و بی‌معناست و بدون توجه به ریشه لغوی ساخته و پرداخته شده است. از دیدگاه دوستان خدا و بندگان شایسته‌ی او، نام و نامگذاری از اهمیت ویژه‌ای [صفحه ۹۷] برخوردار است و این اهمیت و بهاء دادن کاری است درست و بجای، چرا که هر انسانی به نام و نشان خود خوانده می‌شود. با این بیان میان نام شایسته و نیکو، با نام زشت و ناهنجار تفاوت روشنی خواهد بود همانگونه که واکنش دارنده‌ی نام خوب و زیبا با دارنده‌ی نام زشت، و نیز واکنش شنونده‌ی این دو گونه نام و نشان، با یکدیگر قابل مقایسه نیست. بر این اساس است که همسر «عمران» هنگامی که دختری شایسته بدنیا می‌آورد، می‌گوید: من نام او را «مریم» برگزیدم. «و انی سمیتها مریم». [۷۱]. و خدا برای پیامبرش حضرت «یحیی» پیش از آنکه نطفه‌اش در قرارگاه خود قرار گیرد این نام نیکو را برمی‌گزیند، چرا که حضرت «زکریا» از پروردگارش فرزند شایسته و نیکو می‌خواهد و نیایشگرانه به بارگاه خدا روی می‌آورد که: پروردگارا! تو در پرتو قدرت و از نزد خود فرزند و جانشینی به من ارزانی دار که از من و خاندان یعقوب ارث برد و او را،

پروردگارا! پسندیده و مورد رضایت خویش قرار ده. (ما به او وحی فرستادیم که) ای ذکریا! ما تو را به داشتن پسری مژده می‌دهیم که نامش «یحیی» است و پیش از این همنامی برای او قرار نداده‌ایم. ... فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب و اجعله رب رضیا، یا زکریا انا نبشرك بغلام اسمه یحیی لم نجعل له، من قبل سمیا. [۷۲]. آری اگر شما خواننده‌ی گرامی به این آیه‌ی شریفه، نیک بیاندیشی که می‌فرماید: ... لم نجعل له من قبل سمیا [۷۳]. [صفحه ۹۸] ما پیش از این، همنامی برای او قرار نداده‌ایم، آنگاه برایت روشن خواهد شد که گزینش نامهای دوستان و برگزیدگان بارگاه خدا از جانب خود اوست و هموست که گزینش نام برای آنان را خود به عهده می‌گیرد و این کار خطیر را به پدر و مادر آنان وانمی‌گذارد. پس از دریافت این واقعیت از قرآن کریم، اینک به همراه من بیا تا انبوه روایاتی را که بیانگر نام «مقدس» فاطمه علیهاالسلام هستند و نیز دلیل گزینش این نام جاودانه برای دخت سرفراز پیامبر را بیان می‌کنند، با هم بنگریم تا این حقیقت روشن شود که اگر دخت فرزانه‌ی پیامبر «فاطمه» نامگذاری گردید. این گزینش نام، به دلائل و تناسب‌هایی بوده است و نه بدون برنامه، یا تنها بخاطر خوشایند و زیبا بودن این نام پرشکوه و پرمعنا. واقعیت این است که در این نامگذاری تناسب و هماهنگی کامل میان نام و صاحب آن در نظر گرفته شده است و نام بطور کامل نشانگر و ترسیم‌کننده‌ی دارنده‌ی آن است. امام صادق علیه‌السلام در این مورد می‌فرماید: فاطمه علیهاالسلام در بارگاه خدا دارای نه نام است که عبارتند از: «فاطمه»، «صدیقه»، «مبارکه»، «طاهره»، «زکیه»، «راضیه»، «مرضیه»، «محدثه»، و «زهراء». لفاظه تسعة اسماء عندالله عزوجل: ۱- فاطمة ۲- والصدیقه ۳- والمباركة ۴- والطاهرة ۵- والزکیة ۶- والراضیة ۷- والمرضیة [صفحه ۹۹] ۸- والمحدثة ۹- والزهراء... [۷۴]. و اینک نگرشی کوتاه به این نامهای مقدس.

نامهای نهگانه‌ی بانوی بانوان

اشاره

بانوی بانوان به تناسب شخصیت والا- و ابعاد گوناگون شخصیت شکوهارش، نامهای مختلفی دارد. و روشن است که هر کدام، اشاره به بعدی از ابعاد شخصیت او می‌نماید.

فاطمه

اشاره

روایات گوناگونی در مورد نامگذاری آن حضرت به این نام مبارک رسیده است که ما پیش از ترسیم این روایات خاطر نشان می‌سازیم که؛ نام مقدس فاطمه از واژه‌ی «فطم» که به معنای بریدن و جدا کردن است، برگرفته شده است. بر این اساس هنگامی که گفته می‌شود: «فطمت الام طفلها» و یا «فطمت الحبل» به این معناست که مادر کودک خویش را از شیر برگرفت و یا ریمان بریده شد. علامه مجلسی در این مورد می‌گوید: چه بسیار که اسم فاعل به مفهوم اسم مفعول می‌آید. برای نمونه: «سر کاتم» و «مکان عامر» که به مفهوم مکتوم و معمور، یعنی پوشیده داشته شده و آباد شده آمده است. همانگونه که در قرآن شریف نیز: «فی عیشه راضیه» به معنای «فی عیشه مرضیه» آمده است. [صفحه ۱۰۰] و اینک این شما و این هم برخی از روایات پیرامون این نام مقدس.

پیروان او از آتش در امان داشته شده‌اند

ششمین امام نور از پدران گرانمایه‌اش و آنان از پیامبر گرامی آورده‌اند که فرمود: «این جبرئیل قال له: ... سمیت فاطمه، فی الارض، (لأنها) فطمت شیعتها من النهار. [۷۵]. فرشته‌ی وحی به او پیام آورد که: این دخت گرانمایه در زمین «فاطمه» نامگذاری شد، چرا که پیروان راستین او از آتش دوزخ در امان داشته شده‌اند.

خدا، او و پیروانش را از آتش در امان داشته است

هشتمین امام نور از پدران گرانقدرش و آنان از پیامبر آورده‌اند که فرمود: «یا فاطمه ادرین لم سمیت فاطمه؟ قال علی علیه‌السلام: لم سمیت؟ قال: لأنها فطمت هی و شیعتها من النار. [۷۶]. فاطمه جان! می دانی چرا به این نام، نامگذاری شده‌ای؟ امیر مومنان پرسید: چرا؟ فرمود: بدان دلیل که او و پیروان راستین‌اش از آتش دوزخ در امان داشته شده‌اند. و نیز فرمود: سمیت فاطمه لان الله فطمها و ذریتها من النار، لقی الله منهم بالتوحید و الایمان بما جئت به. [۷۷]. [صفحه ۱۰۱] او فاطمه نامیده شده چرا که خدای جهان‌آفرین او و هر کدام از نسل پاکش که خدای را با توحید گرایی و ایمان به آنچه من آورده‌ام، دیدار کند، همه را از آتش در امان داشته است. و نیز از پیامبر آورده‌اند که فرمود: «انما سمیت ابنتی فاطمه، لان الله فطمها و ذریتها و محببها عن النار. [۷۸]. دخترم فاطمه تنها بدین جهت به این نام مقدس نامیده شد که خدا او و نسل پاک و دوستداران واقعی‌اش را از آتش دوزخ در امان داشت. و نیز از پنجمین امام نور آورده‌اند که فرمود: در روز رستاخیز فاطمه علیها‌السلام بر نزدیک درب دوزخ می‌ایستد و نیایشگرانه رو به آسمان می‌گوید: الهی و سیدی، سمیتنی فاطمه،... [۷۹]. خدای من! سالار من! شما نام مرا فاطمه برگزیدی و به مهر خویش مرا و دوستداران نسل مرا از آتش در امان داشتی. بار خدایا! وعده‌ی تو حق است و تویی که در وعده‌هایت تخلف نمی‌ورزی. از جانب خدا ندا می‌رسد که: هان ای فاطمه! درست گفتی، من تو را بدین نام نامگذاری کردم و تو و دوستداران تو و نسل تو را که ولایت تو و نسل تو را داشته باشند همه را از آتش دوزخ در امان داشته‌ام. درست می‌گویی، وعده‌ام حق است و من در وعده‌های خویش تخلف نمی‌ورزم... [صفحه ۱۰۲]

او را از هر ناپسندی در امان داشت

از امام صادق است که فرمود: آیا می‌دانید مفهوم واژه‌ی «فاطمه» چیست؟ یکی از شاگردان آن حضرت می‌گوید، گفتم: سرورم بفرمایید چیست؟ فرمود: یعنی او از بدیها و ناپسندیها جدا شده است. آنگاه فرمود: اگر امیر مومنان با او پیمان زندگی مشترک امضاء نمی‌کرد، از آدم گرفته تا روز رستاخیز، در کران تا کران زمین همتا و همشانی برای او پیدا نمی‌شد. گفتنی است که این روایت را گروهی از دانشمندان و محدثان اهل سنت از جمله: «ابن شیرویه دیلمی» از «ام‌سلمه»، آن بانوی با شخصیت آورده است که می‌گوید: «پیامبر فرمود: اگر خدا علی را نیافریده بود، برای «فاطمه» همشانی نبود.» این مطلب را خوارزمی در کتاب «مقتل الحسین» ترمذی در کتاب «مناقب» مناوی در «کنوز الحقایق» و قندوزی در «ینایع الموده» از «ام‌سلمه» و از «عباس» عموی پیامبر روایت کرده‌اند.

برکت شناخت او

از ششمین امام نور آورده‌اند که: دخت فرزانه‌ی پیامبر فاطمه علیها‌السلام، بدان دلیل به این نام مبارک نامیده شد که آفرینش از شناخت و معرفت او برگرفته شده است. [۸۰]. [صفحه ۱۰۳] و انما سمیت فاطمه لان الخلق فطموا عن معرفتها. [۸۱].

امتیاز او بر دیگران

از پنجمین امام نور حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: آنگاه که فاطمه علیها‌السلام ولادت یافت، خداوند به فرشته‌ای وحی فرمود که نام «فاطمه» را بر زبان پیامبر جاری سازد. از این رو پیامبر گرامی به خواست خدا نام گرانمایه‌ی او را «فاطمه» نهاد. سپس خدا به آن بانوی بافضیلت فرمود: من به وسیله‌ی دانش و بینش، تو را از دیگر بندگان جدا ساخته و بر همه‌ی آنان برتری بخشیدم و تو را پاک و پاکیزه ساختم. آنگاه امام باقر علیه‌السلام فرمود: به خدای سوگند که خدا این بانوی گرانمایه را بوسیله دانش و بینش از دیگران ممتاز ساخت و از همان عالم «ذر» او را پاک و پاکیزه قرار داد.

شکوه و عظمت این نام مقدس

آری این نام پرشکوه نزد خاندان وحی و رسالت دوست داشتنی بود. آنان به این نام و به این بانو سخت احترام می‌کردند و هر کس نیز بدین نام، نامیده می‌شد به او احترام می‌نمودند. برای نمونه: ۱- ششمین امام نور از یکی از یارانش که خدا دختری به او داده بود، پرسید: نام او را چه برگزیده‌ای؟ او گفت: «فاطمه» حضرت فرمود: «فاطمه؟! درود خدا بر «فاطمه» باد. و آنگاه افزود: اینک که نام او را «فاطمه» نهاده‌ای، هرگز او را سیلی مزین و ناسزا نگو بلکه او را گرامی دار. [صفحه ۱۰۴] ۲- در «وسایل الشیعه» از «سکونی» نقل شده است که گفت: بر امام صادق علیه‌السلام وارد شدم در حالی که افسرده و اندوهگین بودم. آن حضرت پرسید: سکونی! چرا پریشانی و اندوه زده‌ای؟ گفتم: دختری برایم متولد شده است... فرمود: نامش را چه نهاده‌ای؟ پاسخ دادم: «فاطمه» فرمود: آه! آه! آه! سپس فرمود: اینک که نام او را «فاطمه» برگزیده‌ای به او ناسزا نگو و نفرینش منما و او را کتک مزین. [۸۲]. ۳- در «سفینه‌البحار» از امام کاظم علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: فقر و تنگدستی به خانه‌ای که در آن نام «محمد» و «فاطمه» باشد، وارد نمی‌گردد.

واژه‌ی «میثاق» یا عالم «ذر»

اشاره

در پنجمین روایتی که در مورد نام «فاطمه» و دلیل این نامگذاری از امام باقر علیه‌السلام آوردیم، فرمود: «به خدای سوگند خدا در عالم «میثاق»، او را پاک و پاکیزه آفرید و از ناپاکیها، پاک ساخت.» خاطر نشان می‌گردد که منظور از واژه «میثاق» در روایت، همان عالم «ذر» می‌باشد که قرآن شریف بدان اشاره دارد و می‌فرماید: «و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بریکم قالو بلی...» [۸۳]. [صفحه ۱۰۵] «و به یاد آور هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، نسل آنها را برگرفت و آنان را گواه بر خود ساخت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان گفتند: چرا! گواهی می‌دهیم...» چکیده‌ی سخن در این مورد این است که خداوند نسل انسان را از صلب او، در حالی که به صورت ذره بودند خارج ساخت، آنگاه آنان را به آدم نشان داد و فرمود: من از نسل تو پیمانی استوار می‌گیرم که تنها مرا پرستند و شرک نورزند و من نیز روزی آنان را به عهده می‌گیرم. سپس به آنان فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا گواهی می‌دهیم که تو پروردگار ما هستی. و پس از آن به فرشتگان فرمود: گواهی بدهید! آنان نیز گفتند: گواهی می‌دهیم. و نیز در این مورد آمده است که: خدا نسل آدم را در جهان «ذر» به گونه‌ای پدید آورد که سخن خدا را بشنوند و بیندیشند و آنگاه آنان را به صلب آدم باز گردانید و مردم همگی محبوس خواهند بود تا خداوند هر کس را که در آن زمان خارج ساخته است بار دیگر خارج سازد و به دنیا آورد، پس هر کس بر ایمان به خدای یکتا ثابت قدم ماند بر فطرت نخستین خویش باقی مانده و هر کس کفر ورزد، آفرینش و فطرت انسانی و توحید‌گرای خویش را دگرگون ساخته و درخور کیفر است. این اندیشه و باور چکیده‌ی مطلبی است که از بسیاری از روایات صحیح دریافت شده است و این عالم را، عالم «ذر» یا عالم «میثاق» نامیده‌اند. و امام باقر در بیان خویش بدین واقعیت اشاره می‌کند که: دخت سرفراز پیامبر، از

همان هنگام و از همان عالم «ذر»، از عادت ماهانه، پاک و پاکیزه آفریده شده است. [صفحه ۱۰۶]

در روایات

روایاتی که از عالم «ذر» سخن دارند بسیارند که به برخی از آنها نظر می‌افکنیم: ۱- از امام صادق علیه‌السلام است که فرمود: از پیامبر پرسیدند؛ شما به چه امتیازی بر فرزندان آدم پیشی گرفتید و ممتاز شدید؟ در پاسخ فرمود: من نخستین کسی بودم که به پروردگارم اقرار کردم زیرا آنگاه که خدا از پیامبران پیمان گرفت و آنان را بر سخنان و پیمانهای خود گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ و آنان پاسخ دادند: چرا، من نخستین آنان بودم. ۲- «ابوبصیر» آورده است که از حضرت صادق پرسیدم: سرورم! با اینکه انسانها در عالم «ذر» بصورت ذره بودند، چگونه پاسخ خدا را دادند؟ فرمود: خداوند در آنها قدرت و توانی قرار داد که هم سوال را دریافتند و هم توان پاسخ داشتند. ۳- «زراره» از امام باقر علیه‌السلام در مورد این آیه شریفه پرسید که: «و اذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم.» یعنی چه؟ و چگونه؟ آن حضرت فرمود: خداوند نسل آدم را تا روز رستاخیز از پشت وی در حالی که به اندازه‌ی ذره بودند خارج ساخت و خود را به آنان شناساند. و اگر چنین نبود، هیچ کس پروردگار خویش را نمی‌شناخت. ۴- هنگامی که «عمر بن خطاب» پس از حج به «حجرالاسود» نزدیک شد و آن را لمس نمود، گفت: هان! به خدای سوگند! می‌دانم که تو سنگ هستی و نه سودی توانی رسانید و نه زبانی. اگر پیامبر تو را لمس نکرده بود من نیز چنین نمی‌کردم. امیر مومنان به او فرمود: هان ای «اباحفص»! این سخن را مگو، چرا که پیامبر این سنگ را تنها به خاطر حقیقتی [صفحه ۱۰۷] که می‌دانست، لمس می‌نمود. اگر تو قرآن را نیک می‌خواندی و تفسیر و تاویل آن را خوب می‌دانستی، درمی‌یافتی که این سنگ، هم سود رسان است و هم زیان زننده و دارای دو چشم و دو لب و زبانی گویا و روان می‌باشد که برای هر کسی که بر پیمانش با او وفا کند، گواهی خواهد داد. «عمر» گفت: یا «ابالحسن» این سخن را از کتاب خدا برایم بیان کن. امیر مومنان این آیه را تلاوت فرمود: «و اذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم.» آنگاه افزود: زمانی که فرزندان آدم با آزادی و شوق به پروردگاری خدای خویش زبان به اقرار گشودند، خداوند در مورد زیارت «کعبه» نیز از آنان پیمان گرفت. سپس کاغذی رقیق‌تر از آب آفرید و به قلم فرمان داد که: هان! آمدن بندگانم به زیارت کعبه را بنویس؟ و قلم نوشت. آنگاه به این سنگ فرمان داده شد که دهانت را بگشا و سنگ چنین کرد و به دستور آفریدگار هستی آن نامه را بلعید و دستور یافت که آن را حفظ نما و بر آن بندگان شایسته کرداری که به زیارت کعبه خواهند آمد، گواه باش و شهادت ده، و «حجرالاسود» در کمال فرمان برداری فرود آمد و در اینجا استقرار یافت. و تو هان ای «عمر»! هنگامی که آن را لمس می‌کنی، نمی‌گویی: امانتی ادیتها و میثاقی تعاهدته... امانتم را ادا کردم و به پیمان خویش وفا نمودم تا این سنگ به زیارت من گواهی دهد؟ «عمر» عرض کرد: چرا! به خدای سوگند. امیر مومنان فرمود: این دلیل همان، پیمان فطرت است. و نیز شما خواننده‌ی عزیز اگر به کتاب ارزشمند «کافی» و «بحار» و دیگر کتاب‌ها و فرهنگ‌های روایی مراجعه نمایی، با روایات فراوانی در مورد عالم «ذر» روبرو خواهی شد، گرچه با همه‌ی اینها این واقعیت بر برخی از دانشمندان ما پوشیده مانده و پیام آیه‌ی [صفحه ۱۰۸] شریفه را نفهمیده‌اند و در نتیجه در مورد روایات مورد اشاره- با اینکه هم شمارشان بسیار است و هم به این حقیقت صراحت دارند- دچار تردید شده‌اند. (که خدای از آنان درگذرد).

چکیده‌ی سخن

چکیده‌ی سخن در این مورد این است که عالم «ذر» همان عالم میثاق است و از همانجا و بلکه بیشتر از آنجا برتری و امتیاز و شکوه خاصی برای پیامبر و خاندان پاک و برگزیده‌ی او، دخت فرزانه‌اش فاطمه بوده است. شما خواننده‌ی گرامی این کتاب، نباید پذیرش این واقعیت برایت گران آید، چرا که در این مورد روایات بسیاری بوسیله‌ی دانشمندان شیعه و سنی رسیده است که همه‌ی

آنها درستی و حقیقت و صحت آن را نشانگر است. روایات رسیده از پیامبر و پیشوایان نور که در کتاب‌های دانشمندان شیعه موجود است، بسیار زیادند و آوردن آنها دشوار، به همین جهت تنها به دو نمونه از منابع اهل سنت نظر می‌افکنیم: ۱- «صفوری شافعی» در کتاب خویش «نزهةالمجالس» آورده است که: هنگامی که خدا آدم را آفرید... چشم آدم در بهشت زیبای خدا به بانویی افتاد که در زیبایی و درخشندگی، وصف ناپذیر بود و تاجی از طلا که به جواهر و زیورآلات آراسته شده بود، بر سر داشت. بانویی که آدم زیباتر و پرشکوتر از او ندیده بود. او رو به بارگاه خدا آورد که پروردگارا یان بانوی شکوهار کیست؟ پاسخ آمد: که ای آدم! این دخت فرزانه‌ی محمد (ص) است. گفت: همتا و همشأن او کیست؟ خداوند به فرشته‌ی وحی دستور داد دروازه‌ی قصری شکوهمند از یاقوت را بر روی آدم بگشاید. هنگامی که «جبرئیل» درب را گشود، آدم قبه‌ای خوشبو و عطرآگین در آنجا [صفحه ۱۰۹] نگریست و تختی از طلا تماشا کرد که بر روی آن جوانی زیبا و پرشکوه که زیباتر از یوسف است، نشسته است. آدم پرسید: خدایا! این جوان پرشکوه کیست؟ پیام آمد که: این همتا و شوی گرانمایه‌ی «فاطمه»، «علی» است... [۸۴]. ۲- «عسقلانی» در کتاب «لسان‌المیزان» از امام عسکری، و او نیز از پدران گرانقدرش آورده است که پیامبر خدا فرمود: هنگامی که خدا آدم و حوا را پدید آورد، آن دو در بهشت پرطراوت و زیبا می‌خرامیدند و می‌گفتند: آیا کسی زیباتر از ما خواهد بود؟ در همان حال سیمای درخشان و پرشکوه بانویی وصف‌ناپذیر بر آنان آشکار گردید. سیمایی که همانندش را ندیده بودند، سیمایی که درخشش نورش دیدگان را خیره می‌ساخت. آن دو رو به بارگاه خدا آوردند و گفتند: پروردگارا این سیمای شکوهار و درخشنده از آن کیست؟ پیام آمد: این سیمای درخشنده سالار بانوان «فاطمه» است. آدم پرسید: خدایا! آن تاج زیبایی که بر سر دارد چیست؟ پیام آمد: همتای زندگی‌اش «علی» است. پرسید: آن دو گوشواره‌ی زیبا چه می‌باشند؟ پیام آمد: دو فرزند سرفراز او حسن و حسین علیهما‌السلام هان ای آدم دو هزار سال پیش از آفرینش تو این سیمای پرشکوه در دانش نهان من، موجود بود. [۸۵]. [صفحه ۱۱۰]

صدیقه

اشاره

خاطر نشان گردید که یکی از نامهای بلند آوازه‌ی بانوی بانوان، «صدیقه» است و این واژه‌ی مقدس به مفهوم بسیار راستگو می‌باشد. این واژه به کسر «صاد» و تشدید «دال» از صیغه‌های مبالغه است و در معنا رساتر از «صدوق» می‌باشد. در تفسیر این واژه‌ی مقدس برخی از واژه‌شناسان گفته‌اند که: ۱- واژه «صدیق» به معنای کسی است که همواره راست می‌گوید. ۲- برخی گفته‌اند: کسی است که هرگز دروغ نمی‌گوید. ۳- به باور برخی «صدیق» به مفهوم کسی است که در راستگویی در اوج کمال است و گفتارش را با رفتار و عملکردش تصدیق می‌کند و همواره نیکوکار است. ۴- و برخی گفته‌اند: «صدیق» کسی است که بر اثر عادت به راستگویی از او دروغ سر نمی‌زند. ۵- برخی «صدیق» را به کسی تفسیر کرده‌اند که گفتار و عقیده و اندیشه‌اش راست است و راستگویی خویش را با عملکرد درست ثابت می‌نماید. [۸۶]. ۶- برخی بر آنند که «صدیق» کسی است که آنچه را حق و عدالت بپسندد گواهی می‌کند. ۷- و برخی دیگر گفته‌اند صدیق کسی است که راستی و راستگویی سیره‌ی همیشگی اوست. ۸- و سرانجام اینکه گفته‌اند «صدیق» کسی است که آنچه را خدا فرمان داده است بپذیرد و به خدا و پیامبرانش و آنچه به آنان فرود آمده است، ایمان بیاورد و قرآن این [صفحه ۱۱۱] برداشت را تایید نماید. والذین آمنوا بالله و رسوله اولئک هم الصدیقون. [۸۷]. و کسانی که به خدا و پیامبران او ایمان آورده‌اند، اینان همان راستگویانند.

قرآن و مقام والای صدیقین

آنچه از نظر شما خواننده‌ی عزیز گذشت، معنای واژه «صدیق» در فرهنگ واژه‌شناسان بود. اما از انبوه آیات و روایات چنین دریافت می‌گردد که مقام «صدیق» و «صدیقین» آنچنان پرفراز است که هم‌ردیف پیام‌آوران و شهیدان راه حق است و آنان منزلت و حساب ویژه‌ای دارند، که برای نمونه به برخی از آیات نظر می‌افکنیم. ۱- قرآن در این مورد می‌فرماید: و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً. [۸۸]. و هر که از خدا و پیامبرش فرمان برد، همراه کسانی خواهد بود که خدا به آنان نعمت‌ها ارزانی داشته است، همچون پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان. و اینان چه نیکو رفیقانند. ۲- و می‌فرماید: و اذکر فی الکتاب ابراهیم انه کان صدیقاً نبیاً. [۸۹]. و در این کتاب ابراهیم را یاد کن، چرا که او پیامبری راستگو بود. ۳- و می‌فرماید: و اذکر فی الکتاب ادریس انه کان صدیقاً نبیاً. [۹۰]. [صفحه ۱۱۲] و در این کتاب ادریس را یاد کن، چرا که او پیامبری راست گفتار بود. ۴- و می‌فرماید: ما المسیح بن مریم الا- رسول قد خلت من قبله الرسل و امه صدیقه... [۹۱]. مسیح فرزند مریم، جز پیامبری نبود که پیش از او نیز پیامبرانی آمدند و رفتند و مادرش بانویی بسیار راستگو (صدیقه) بود. برخی از مفسران در تفسیر «و امه صدیقه» می‌گویند: او را بدان جهت «صدیقه» نامیده‌اند که آیات پروردگار خویش، مقام والای فرزندش «مسیح» و نیز آنچه را که او از جانب خدا دریافت داشته بود، همه را، با همه‌ی وجود گواهی می‌کرد و بدانها باوری عمیق داشت. به همین جهت است که خدای جهان‌آفرین در آیه‌ی دیگری این واقعت را ترسیم می‌کند که: «و صدقت بکلمات ربها». [۹۲]. او سخنان پروردگارش را گواهی می‌کرد.

مراحل تصدیق

از تعمق در آیات، این واقعت دریافت می‌گردد که تصدیق دارای دو مرحله است: ۱- گاه تصدیق گواهی نمودن خدا و پیامبران و کتابهای آسمانی و مقررات دینی، به گفتار و بیان و قلم می‌باشد، که مرحله‌ی زبانی تصدیق است، بی‌آنکه عملکرد انسان گفتارش را گواهی کند. برای نمونه انسانی که در زندگی خویش بر این باور است که خدا در همه‌ی مراحل و در هر حال او را می‌بیند. با این وصف خدای را نافرمانی می‌نماید. یا می‌داند که خدای [صفحه ۱۱۳] هستی بر او حقوق مالی یا دیگر وظایف و تعهدات مقرر فرموده است اما در میدان عمل وظیفه‌ی خویش را انجام نمی‌دهد. یا آگاه است که آفریدگارش، شرابخواری و بدمستی، رباخواری و بی‌عفتی را ممنوع و ظالمانه شمرده است اما باز هم به این جنایت‌ها دست و دامان آلوده می‌سازد و... چنین فرد و جامعه‌ای آفریدگار هستی را در مرحله‌ی زبانی تصدیق‌گر است و حلال و حرام و ارزشها و ضدازشها، پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ را گواهی می‌کند اما رفتار و عملکردش با گفتارش بیگانه است و با هم هماهنگی و سازگاری نشان نمی‌دهد. این فرد و جامعه، تصدیق‌کننده‌ی با زبان است نه عملکرد. ایمان آورده و باوردارنده‌ی زبانی است نه عملی و حقیقی. ۲- اما «صدیق»، انسان والای و شکوهمندی است که از این مرحله اوج گرفته و به پرفرازترین مرحله‌ی باور و تصدیق پرکشیده است و «صدیقان»، مردمی هستند که هم با آگاهی و گفتار، حق و عدالت و خدا و پیامبر و مقررات او را گواهی می‌کند و هم عملکردشان این اندیشه و گفتار و باورشان را گواهی می‌کند. دریغا که چنین شایستگان و راستگویانی در شمار بسیار اندک هستند و شاید در برخی شهرها یک نفر هم پیدا نشود.

فاطمه در پرفرازترین مرحله‌ی تصدیق

و اینک شما خواننده‌ی عزیز با دقت در آنچه گذشت می‌توانی به مقام والای بانوی بانوان گیتی پیبری که به پرفرازترین مرحله‌ی باور و تصدیق اوج گرفته و به مقام والای «صدیقین» پرکشیده است. به جایی رسیده است که پیامبر به فرمان خدا نام گرانمایه‌ی او را «صدیقه» برگزیده است. برای نمونه به این دو روایت بیندیشید: [صفحه ۱۱۴] ۱- از پیامبر خدا روایت کرده‌اند که خطاب به امیر

مومنان فرمود: علی جان! سه نعمت گرانبها به تو ارزانی شده که به هیچ کس ارزانی نشده است، حتی به من. این سه نعمت عبارت‌اند از: الف) پدرزنی همانند من به تو ارزانی شده است، در حالی که من پدرزنی چون پدرزن تو که پیامبر خداست، ندارم (ب) به تو همسر گرانقدری چون دخت فرزانه‌ام «صدیقه» ارزانی شده است که به من چنین موهبتی ارزانی نشده است. ج) فرزندان بسان «حسن» و «حسین» به تو داده شده است و من فرزندان همانند آن دو ندارم. [۹۳]. ۲- و نیز «مفضل» آورده است که از حضرت صادق علیه‌السلام پرسیدم سرورم! چه کسی پیکر مطهر فاطمه علیها‌السلام را غسل داد؟ امام صادق علیه‌السلام فرمود: امیر مومنان... گویی این مطلب بر من گران آمد، به همین جهت آن بزرگوار فرمود: گویی این واقعیت بر تو گران آمد، آری؟! گفتم: آری فدایت گردم. فرمود: نباید این مطلب بر تو گران آید، چرا که فاطمه «صدیقه» بود و جز «صدیق» کسی را نشاید که او را غسل دهد. آیا نمی‌دانی که «مریم» را کسی جز پسرش «عیسی» غسل نداد؟ از ششمین امام نور در این مورد آورده‌اند که: آن بانوی شکوهبار و پرمعنویت براستی بزرگترین تصدیق‌کننده‌ی حق بود و عصرها و نسلهای پیشین بر محور شناخت و معرفت او چرخیده است. [صفحه ۱۱۵]

مبارکه

اشاره

واژه‌ی «برکت» را «تاج العروس» به مفهوم نمو و نیکبختی و افزایش معنا کرده است. و «مفردات» آن را به مفهوم سرچشمه و جایی معنا کرده است که خیر و رحمت الهی به گونه‌ای از آنجا می‌جوشد و جریان می‌یابد که نه می‌توان از آن جلوگیری کرد و آن را محدود ساخت و نه می‌توان شمارش کرد و اندازه‌گیری نمود. با این بیان هر چیزی که فراوانی و افزایش و زیادی محسوسی در آن دیده شود، «مبارک» است و در آن برکت وجود دارد.

چشمه‌سار برکات الهی

خدای جهان‌آفرین در وجود گرانبهای بانوی بانوان، انواع برکات را قرار داد و نسل پرافتخار پیامبر را از او آفرید و خیر بسیاری در نسل او قرار داد. می‌دانیم که آن بانوی فرزانه، هنگامی که سر در بستر شهادت نهاد، تنها دو پسر به نام «حسن» و «حسین» از او به یادگار ماند و دو دختر به نام «زینب» و «ام‌کلثوم»، و پس از مدتی هم رخداد غمبار عاشورا رخ داد و همه‌ی فرزندان حسین علیه‌السلام، جز چهارمین امام نور، به شهادت نایل آمدند، و از فرزندان امام «حسن» نیز طبق برخی روایات هفت تن به شهادت رسیدند و از دخت سرفرازش «زینب» نیز دو فرزند به بارگاه دوست هدیه شد و از دختر دیگر آن حضرت هم فرزندی به یادگار نماند. و نیز می‌دانیم که پس از رخداد غمبار و تکانه‌دهنده‌ی عاشورا، رخدادهای ناگوار دیگری پدید آمد و کشتارها و خونریزی‌ها، از نسل پاک پیامبر ادامه یافت. رخداد سهمگین «حره» تا شهادت «زید شهید» و یارانش، و حادثه‌ی «فخ» تا تار و مار و آواره ساختن «علویان» یکی از پی‌گیری‌ها به وقوع پیوست، اما با همه‌ی این جنایت‌ها و سفاکی‌های سیاهکاران اموی، نسل پاک و سرفراز پیامبر به حیات افتخارآفرین خویش ادامه داد. [صفحه ۱۱۶] پس از امویان نوبت به عباسیان رسید. آنان نیز در بیداد و شقاوت و پیکار بی‌رحمانه با علویان و تلاش در ریشه‌کن ساختن آنان، رکورد را شکستند... مبارزه‌ی آنان با خاندان وحی و رسالت به ظالمانه‌ترین ابعاد و بدترین و بی‌رحمانه‌ترین اشکال، به مدت دو قرن ادامه یافت که آخرین جنایات هولناک آنان بشهادت رساندن حضرت عسکری بود. اما با همه‌ی شقاوت‌های عباسیان نسل پاک «فاطمه» و پیامبر رو به فرونی نهاد و بسان مشعل درخشانی نورافشانی کرد. پس از عباسیان «صلاح‌الدین ایوبی» و دار و دسته‌اش آمدند و آنان نیز در کشتار خاندان پیامبر و نابود ساختن راه و رسم شیعیان

آنان، سیاست شوم امویان و عباسیان را پی گرفتند. برای نمونه: در مغرب عربی به چنان کشتارهای دسته جمعی دست یازدیدند که انسان از شنیدن گزارش آن جنایت‌ها در حق پیروان اهل بیت به خود می‌لرزد، اما با همه‌ی این کشتارها خداوند در نسل پاک و سرفرازش بانوی برکت قرار داد و او را چشمه‌ی جوشان خیر فراوان و برکات بسیار ساخت.

واژه‌ی «کوثر» از دیدگاه مفسران

مفسران در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی «انا اعطیناک الکوثر» دیدگاه‌ها و سخنانی دارند. گرچه مشهور آن است که «کوثر» حوضی معروف در رستاخیز، یا سرای آخرت، و یا نهر مشهوری در بهشت زیبا و پرطراوت خداست، اما «کوثر» بر وزن «فوعِل» به مفهوم یک سرمایه‌ی ارزشمند و پایان‌ناپذیر، یا خیر و برکت بسیار می‌باشد. «سیوطی» دانشمند اهل سنت در تفسیر خویش «الدرالمنثور» در تفسیر واژه‌ی «کوثر» به نقل «ابوبشر» و «سعید بن جبیر» آورده است که «ابن عباس» می‌گفت: «کوثر» به مفهوم خیر فراوانی است که خداوند آن را به پیامبر گرامی ارزانی داشت. «ابوبشر» آورده است که به «سعید بن جبیر» گفتم: برخی از مردم می‌پندارند که [صفحه ۱۱۷] «کوثر» نهری در بهشت پرطراوت است. «سعید» گفت: آن نهر هم جزئی از همان خیر کثیر و برکات بسیاری است که به پیامبر ارزانی گردید. اما آنچه مناسب‌ترین معنا در این آیه شریفه است، این است که بگوییم: منظور از «کوثر» همانگونه که در تفسیر «فخر رازی» آمده است، وجود گرانمایه‌ی بانوی بانوان «صدیقه‌ی طاهره» است. مرحوم «طبرسی» در «مجمع‌البیان» در مورد واژه‌ی «کوثر» می‌نویسد: «برخی بر آنند که کوثر به مفهوم خیر و نیکی بسیار است و برخی دیگر بر این باورند که به معنای زیادی و فراوانی نسل و فرزند است. این معنا در نسل پاک پیامبر و از فرزندان «فاطمه» آشکار گشته، به گونه‌ای که شمارش آنان امکان‌پذیر نیست و این برکت تا روز رستاخیز خواهد بود.» فخر رازی در تفسیرش در این مورد: «دیدگاه سوم این است که منظور از واژه‌ی «کوثر» فرزندان پیامبر می‌باشد. چرا که مفسران بر آنند که این سوره‌ی مبارکه هنگامی بر قلب مصفای پیامبر فرود آمد که برخی از شرک‌گرایان آن حضرت را بخاطر نداشتن پسر سرزنش نمودند و خدا پاسخ آنان را در این سوره داد.» با این بیان پیام و مفهوم آیه‌ی شریفه این خواهد بود که: خداوند به پیامبرش نسل سرفرازی ارزانی خواهد فرمود که در طول قرون و اعصار به یادگار بماند و شما خواننده‌ی گرامی! خوب بیندیش که چقدر از خاندان وحی و رسالت را بخاطر دفاع از ارزشهای انسانی و اسلام به خاک و خون کشیدند و با این وصف جهان از نسل پیامبر آکنده است در حالی که از دشمنان کینه‌توز و بداندیش پیامبر همچون «امویان» کسی که شایسته‌ی نام بردن باشد، باقی نمانده است. افزون بر آنچه آمد، اینک بنگرید که چگونه از نسل جاودانه و پرافتخار او [صفحه ۱۱۸] دانشمندان بی‌ظنیر و فرزانه‌ای، همانند حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت کاظم و حضرت رضا و همچون نفس زکیه و... پدیدار شدند و در آسمان اسلام و جهان درخشیدن آغاز کردند. آری دیدگاه مناسب این تفسیر این گونه است که یکی از کافران، پیامبر گرامی را پس از مرگ یکی از پسرانش مورد سرزنش قرار داد و گفت: «محمد» از ادامه‌ی نسل محروم گشت و اگر خود جهان را بدرود بگوید نام او نیز به همراه دین و آیین او به دست فراموشی سپرده خواهد شد و اینجا بود که خداوند برای آرامش خاطر بخشیدن به پیامبرش این سوره‌ی مبارکه را بر قلب پاک او فرود فرستاد و گویی خدا به پیامبرش فرمود که: «هان! ای پیامبر برگزیده‌ی من! اگر امروز پسرت از دنیا رفت و عیبجویان تو را بدین بهانه نکوهش کردند، خاطر آسوده دار که ما «فاطمه» را به تو ارزانی داشتیم و او گرچه در شمار یک تن است اما در حقیقت بسیار است و بزودی از همین یک انسان والا، نسلی سرفراز پدیدار خواهیم ساخت.» و بر این اساس و نوید است که اینک با یک نگرشی کوتاه خواهیم دید که، آری نسل پاک بانوی بانوان که همان نسل جاودانه‌ی پیامبر است در سراسر جهان حضور دارد و همه جا منتشر شده است. شمار این نسل سرفراز در عراق به یک میلیون نفر، در ایران به سه میلیون نفر، در مصر به حدود پنج میلیون، در مراکش و مغرب عربی به پنج میلیون نفر، در الجزایر و تونس و لیبی نیز همینگونه، در اردن، سوریه، لبنان، سودان، کشورهای خلیج و عربستان به میلیونها نفر، و در یمن، هند، پاکستان،

افغانستان، و جزائر اندونزی، به حدود ۲۰ میلیون انسان می‌رسد. [صفحه ۱۱۹] و کمتر کشورهای اسلامی است که در آن از این نسل سرفراز حضور نداشته باشد. و شمار آنان سر از ۳۵ میلیون و بیشتر درمی‌آورد. و اگر سرشماری دقیق و آمارگیری صحیحی انجام پذیرد، بی‌تردید شمار آنان از این هم افزونتر خواهد بود. آری این شمار عظیم همه از نسل سرفراز پیامبر، از طرف امیر مومنان و دخت فرزانه‌ی پیامبر فاطمه علیهاالسلام است که در میان آنان، شخصیت‌های برجسته‌ای از دانشمندان، و نویسندگان، زمامداران و وزیران، نوابغ و چهره‌های برجسته در میدانهای گوناگون، وجود دارد. گفتنی است که برخی از این نسل جاودانه، به این پیوند و خویشاوندی و ارج آن، هم آگاهی کامل دارند و هم بر آن می‌بالند و برخی نیز توجهی به این راز شرافت و عظمت ندارند. و نیز برخی از آنان راه و رسم افتخارآفرین نیاکان گرانمایه‌ی خویش را گام سپرده و می‌سپارند و برخی نیز بدبختانه به راه ضلالت و گمراهی درغلطیده‌اند. تا آنجایی که شنیده شده است که برخی از علویان در «اندونزی» از بقایای فرقه‌های بداندیش و گمراه خوارج و نواصب هستند!!

از شگفتی‌های روزگار

اشاره

و نیز از مسائل بسیار تعجب‌انگیز در تاریخ پرفراز و نشیب اسلام این است که برخی از مسلمان‌نماها، حاضر به پذیرش و اعتراف به این واقعیت نبودند که نسل امیر مومنان و فاطمه، همان نسل پرافتخار پیامبر است. آنان این حقیقت روشن را بخاطر انگیزه‌های جاهلی و جاه‌طلبانه‌ی سیاسی و اجتماعی انکار می‌کردند و پیکار بی‌امان و شرارت‌باری در برابر این اندیشه در پیش گرفته و خونهای بسیاری را به ناحق بر زمین ریختند. شما خواننده‌ی عزیز با تعمقی شایسته، موضع‌گیریهای ظالمانه و خشونت‌بار عناصر [صفحه ۱۲۰] خودکامه‌ای چون: «حجاج» خونخوار و هتاک، «منصور دوانیقی»، «هارون» و استبدادگرانی نظیر آنها را که گام بر جای گام آنان نهادند همه را، مورد مطالعه قرار ده تا این مطلب روشن شود. ۱- مرحوم مجلسی در «بحارالانوار» از «عامر شعبی» آورده است که: شبی «حجاج» پیکری شوم را بسوی من گسیل داشت و مرا فراخواند. من از ترس شرارت او، وضو ساختم و پس از وصیت بسوی دربار رفتم. هنگامی که بر او وارد شدم با سفره‌ی چرمی و شمشیر برهنه‌ای روبرو شدم. سلام گفتم و او جواب مرا داد و گفت: نگران مباش، تا فردا ظهر در امان هستی. آنگاه مرا نزدیک خود جای داد و دستور داد مرد سالخورده‌ای که در غل و زنجیر بود آوردند و در برابر او نشانندند. «حجاج» رو به من نمود و گفت: این مرد بر این اندیشه است که «حسن» و «حسین» فرزندان پیامبرند. اینک باید دلیل قانع‌کننده‌ای از قرآن بیاورد، در غیر این صورت گردنش را طعمه‌ی این شمشیر خواهم ساخت. من گفتم: شایسته است نخست این کند و زنجیر را از دست و پای او بگیرند. یا دلیل خواهد آورد و یا دلیل نخواهد آورد، چرا که شمشیر تو این غل و زنجیر را نمی‌تواند ببرد. باید به هر صورت این کند و زنجیر برداشته شود. «حجاج» پذیرفت و دستور داد که کند و زنجیرها را گشودند و من خوب نگاه کردم، دیدم شگفتنا! «سعید بن جبیر» آن بزرگمرد فرزانه است. بر خود لرزیدم و گفتم: خدایا! اینک چگونه می‌تواند از قرآن دلیل بیاورد؟ که حجاج گفت: هان «سعید»! دلیل خویش را بیاور در غیر این صورت آماده‌ی مرگ باش. «سعید» گفت: شکبیا باش... و پس از دقایقی سخن را آغاز کرد. اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحیم. و وهبنا له اسحاق و یعقوب... [صفحه ۱۲۱] و ساکت شد و به حجاج گفت بقیه‌ی آیه را بخوان. حجاج خواند: و ذکر یا و یحیی و عیسی و الیاس... سعید پرسید: چرا خدا در اینجا نام عیسی را می‌برد؟ به چه مناسبت؟ حجاج پاسخ داد: چون او از نسل ابراهیم است. سعید گفت: اگر عیسی آن پیامبر خدا، در حالی که پدر ندارد و با فاصله‌ی بسیاری فرزند دختری ابراهیم است، از نسل او بشمار می‌رود، پس چرا «حسن» و «حسین» با اینکه به پیامبر نزدیکترند، فرزندان گرانمایه‌ی او به حساب نیایند؟ حجاج که کشتی دجالگری و فریبش به گل نشسته بود، دستور داد ضمن آزاد ساختن او ده هزار دینار هم، به عنوان جایزه به خانه‌اش ببرند. «شعبی»

می‌افزاید: بامداد فردا با خود گفتم: بر من لازم است نزد این پیر فرزانه بروم و قرآن را از او بیاموزم. اینک خوب دریافتم که فرهنگ و مفاهیم بلند و گسترده و عمیق این کتاب خدا را نمی‌دانم. با این فکر بسوی خانه‌ی او شتافتم اما وی در مسجد بود. به آنجا رفتم و دیدم دینارهای شب گذشته را به مسجد آورده و آنها را در بسته‌های ده دیناری قرار می‌دهد و به محرومان انفاق می‌کند و هر بسته را که بدست کسی می‌دهد خاطر نشان می‌سازد که اینها همه به برکت دو سالار جوانان بهشت، «حسن» و «حسین» است که اگر یک نوبت و یک نفر چون من در دفاع از آن دو گرانمایه‌ی جهان هستی اندوهگین گردد به برکت آن دو در برابر یک هزار نفر شادمان می‌شوند. [۹۴]. آری آیاتی که جناب «سعید» بدانها تمسک جست اینها هستند: و هبنا له اسحاق و یعقوب کلا هدینا و نوحا هدینا من قبل زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین. [۹۵]. [صفحه ۱۲۲] و به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همگی را راه نمودیم... و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از شایستگان بودند.

مناظره‌ای شنیدنی

در این مورد مناظره‌ای میان هفتمین امام نور، حضرت کاظم با «هارون»، دیکتاتور رژیم «عباسی» روی داده است که جالب و شنیدنی است و آن را، عیون اخبار الرضا این گونه آورده است: «هارون» به حضرت «کاظم» گفت: چگونه شما به مردم اجازه می‌دهید که شما را فرزندان پیامبر بخوانند در صورتی که شما فرزندان علی هستید و انسان به پدرش منسوب می‌شود و فاطمه جز ظرفی برای پرورش فرزند نبوده و پیامبر هم نیای مادر شماست نه پدری؟ حضرت فرمود: هارون! اگر پیامبر خدا به این جهان باز گردد و از دختر شما خواستگاری نماید به آن حضرت پاسخ مثبت خواهی داد؟ هارون گفت: سبحان الله! چرا پاسخ مثبت ندهم؟ نه تنها پاسخ مثبت می‌دهم که بر همه‌ی جهانیان هم فخر و مباهات می‌کنم. امام کاظم فرمود: اما نه پیامبر از دختر من خواستگاری می‌کند و نه من به آن بزرگوار پاسخ مثبت می‌دهم. هارون گفت: چرا؟ امام فرمود: بدان جهت که من فرزند او هستم، و تو فرزند او نیستی. هارون گفت: احسنت! خوب گفتی ای موسی. آنگاه از حضرت کاظم پرسید که: چگونه شما خویشان را از نسل پیامبر می‌شمارید در حالی که آن حضرت از خود پسری بر جای ننهاده و نسل انسان از فرزندان پسر تداوم می‌یابد و شما فرزندان دختر پیامبرید؟ [صفحه ۱۲۳] حضرت کاظم در اینجا دیگر از پاسخ باز ایستاد و از هارون خواست که عذر آن گرامی را در ندادن پاسخ بپذیرد. اما او نپذیرفت و اصرار کرد که باید پاسخ پرشش مرا بدهید و افزود: شما ای فرزند «علی» که امام و پیشوای علویان و دوستداران خاندان خویش هستی، باید دلیل و برهان خویش را در این مورد از قرآن اقامه کنید، چرا که شما ادعا دارید که فرزندان پیامبر هستید و نیز مدعی هستید که بر همه‌ی مفاهیم و علوم و رموز کتاب خدا آگاهید و تاویل آیات قرآن همه و همه نزد شماست و نیز به کتاب خدا تمسک می‌جوئید که می‌فرماید: «و ما فرطنا فی الكتاب من شیء». [۹۶]. و بدینوسیله خود را از رای و قیاس دانشمندان بی‌نیاز می‌داند. حضرت کاظم فرمود: اجازه پاسخ می‌دهید؟ هارون گفت: بفرمایید امام فرمود: اعوذ بالله شیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحیم. و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون... و یحیی و عیسی... [۹۷]. امام پس از تلاوت آیه پرسید: اینک بگو پدر عیسی که بود؟ هارون گفت: عیسی پدر نداشت. امام فرمود: چرا قرآن شریف «عیسی» را از طریق مادرش «مریم» به نسل پیامبران خدا پیوند می‌دهد؟! همانگونه که ما با الهام از قرآن شریف عیسی را از مادر به پیامبران و نسل آنان [صفحه ۱۲۴] ملحق می‌سازیم، ما فرزندان «فاطمه» و «علی» نیز به پیامبر پیوند خورده و نسل او هستیم. [۹۸].

نگرشی بر روایات در این مورد

آنچه از نظر شما خواننده‌ی گرامی گذشت، آیاتی بود که امامان نور بر انتساب خویشان به پیامبر، از طریق مام گرانقدرشان فاطمه علیهاالسلام، بدانها استدلال نمودند. اما از آیات که بگذریم روایات بیانگر این واقعیت بسیار است که ما به چند نمونه بسنده

می‌نماییم: ۱- «ابن عباس» در این مورد آورده است که: من و پدرم «عباس» نزد پیامبر نشستیم بودیم که امیر مومنان وارد شد و سلام کرد. پیامبر جواب او را داد و از آمدن او شادمان گردید و برخاست و ضمن استقبال از او، وی را در آغوش فشرد و میان دو چشمانش را بوسه باران ساخت و او را در سمت راست خویش جای داد. پدرم «عباس» گفت: ای پیامبر خدا! آیا «علی» را دوست دارید؟ پیامبر فرمود: عمو جان! به خدای سوگند، خدا بیشتر از آنکه من وی را دوست می‌دارم، او را دوست دارد. خداوند نسل هر پیامبری را در صلب خود قرار داد و مرا در صلب «علی». [۹۹]. ۲- و نیز «خوارزمی» آورده است که: پیامبر فرمود: خدای بزرگ نسل هر پیامبری را در صلب خود قرار داد اما نسل مرا از صلب «علی» آورد. [۱۰۰]. خاطر نشان می‌گردد که این روایت را: [صفحه ۱۲۵] «محب‌الدین طبری» در «ذخایر العقبی»، «جوینی» در «فرائد السمطین»، «ذهبی» در «میزان الاعتدال»، «ابن حجر مکی» در «الصواعق» ص ۷۴، «متقی هندی» در «منتخب کنز العمال»، «زرقانی» در شرح «المواهب اللدینه»، و «قندوزی» در «ینایع الموده» ص ۱۸۳، روایت کرده‌اند. ۳- و نیز «نسائی» در «خصائص امیر مومنان» از «محمد بن اسامه» و او از پدرش آورده است که پیامبر به امیر مومنان فرمود: «اما تو ای «علی»! داماد من و پدر فرزندانم هستی! تو از من هستی و من از تو». ۴- و نیز از «اسامه» آورده است که: شبی بخاطر کاری که پیش آمد در خانه‌ی پیامبر را زدم. پیامبر بیرون آمد در حالی که گویی در آغوش و زیر لباس خویش چیزی داشت که من نفهمیدم چیست. هنگامی که کارم تمام شد گفتم: ای پیامبر خدا! زیر لباست چیست؟ آن حضرت لباس خویش را کنار زد و من دیدم که «حسن» و «حسین» هستند. آنگاه رو به من کرد و فرمود: اسامه! این دو تن پسران من و پسران دخترم «فاطمه» هستند. و رو به آسمان نمود و گفت: بار خدایا! تو می‌دانی که من این دو را دوست می‌دارم، تو هم دوست داشته باش.

انکار این واقعیت

به هر حال روایاتی که به صراحت بیانگر این حقیقت‌اند که امام حسن و حسین دو فرزند گرانمایه‌ی پیامبرند، بسیار است. با این وصف برخی عناصر نادان در انکار این [صفحه ۱۲۶] واقعیت به فلسفه‌بافی احمقانه‌ای پرداخته و به آیه‌ی شریفه‌ای چنگ انداخته‌اند که می‌فرماید: «ما کان محمد ابا احد من رجالکم...» و بدینوسیله پنداشته‌اند که پیامبر پدر هیچ کس نیست. با اینکه می‌دانیم این آیه‌ی شریفه در مقام نفی فرزند «زید» نسبت به پیامبر فرود آمده است، چرا که پیامبر نخست او را به فرزندگی خویش گرفت، آنگاه «زینب دختر جحش» را به ازدواج او درآورد. سپس هنگامی که زید همسرش را طلاق گفت: پیامبر به فرمان خدا و برای شکستن یک سنت جاهلی با او ازدواج کرد، تا به همگان نشان دهد که نه پسر خوانده، فرزند حقیقی است و نه همسر او عروس انسان می‌باشد. قرآن در این مورد می‌فرماید: فلما قضی زید منها و طرا زوجها کما لکی لا یكون علی المومنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضاوا منهن وطرا... [۱۰۱]. پس هنگامی که «زید» از آن زن کام گرفت و طلاق او را داد، وی را به ازدواج تو درآوردیم تا پس از این مومنان در ازدواج با زنان طلاق داده شده بوسیله‌ی پسرخواندگان خویش، گناهی نپندارند... با این بیان آیه‌ی شریفه بر این واقعیت رهنمون است که پیامبر پدر «زید» نیست تا همسر طلاق داده شده‌ی وی بر او حرام باشد، چرا که حرام بودن این ازدواج فرع بر این است که پسرخوانده‌ی انسان پسر حقیقی او باشد، در حالی که اینگونه نیست. به همین جهت قرآن هم تعبیر به «من رجالکم» می‌نماید تا نشان دهد، که پیامبر پدر هیچ یک از مردان شما نیست، در حالی که آن حضرت چهار پسر داشت و پدر گرانقدر پسرانش - «ابراهیم» و «قاسم» و «طیب» و «مطهر» بود. [صفحه ۱۲۷] و نیز در روایات صحیحی آمده است که پیامبر به امام حسن علیه‌السلام فرمود: «این پسر من، سالار و سرور من است». و نیز فرمود: دو پسر «حسن» و «حسین» دو امام هستند چه بنشینند و قیام کنند. و نیز فرمود: پسران هر دختری به پدرشان منسوب می‌شوند، مگر فرزندان «فاطمه» که من پدر آنان هستم... و نیز گفته شده است: «من رجالکم» اشاره‌ی به رشدیافتگان از جنس مردان در آن زمان است، در حالی که هیچ یک از پسران

پیامبر در آن هنگام به حالت رشد و بلوغ نرسیده بودند. در پایان این بخش یادآوری می‌نماییم که آنچه در مورد پدری پیامبر خدا درباره‌ی فرزندان پسرش می‌گوییم، همه‌ی اینها در مورد پدری او درباره‌ی دو فرزند دختری‌اش «حسن» و «حسین» نیز ثابت است و سخن در اینجا همان است که در آنجاست.

طاهره

اشاره

از نظر شما خواننده‌ی گرامی که یکی از نامهای دخت پیامبر «طاهره» است. از امام باقر آورده‌اند که به نقل از پدرانش فرمود: فاطمه دخت گرانمایه‌ی پیامبر، بخاطر پاکی و پاکیزگی‌اش از هر پلیدی و هر عارضه و عادت زنانه، «طاهره» نامیده شده است. و بهترین نکته‌ای که در این مورد می‌تواند محور بحث قرار گیرد، آیه‌ی شریفه‌ی «تطهیر» است که می‌فرماید: «انما یرید الله لیزهیب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا». [۱۰۲]. [صفحه ۱۲۸] (هان ای خاندان پیامبر!) خداوند می‌خواهد هر گونه پلیدی را از شما بزداید و شما را آنگونه که می‌باید، پاک و پاکیزه سازد. این آیه شریفه به دلیل شکوه و معنویت بسیارش، در طلعه‌ی آیات قرآنی است و از اهمیت بسیاری برخوردار است، چرا که سرچشمه‌ی شکوه و عظمت و ارزشهای خاندان وحی و رسالت، و دربردارنده‌ی نکات دقیق و عمیقی است. در مورد این آیه‌ی شریفه از سوی دانشوران و دانشمندان بحث‌ها شده و قلم‌ها به نگارش پرداخته و اندیشه‌ها به تکاپو افتاده است و اگر بگوییم آیه‌ی تطهیر جولانگاه افکار و معرکه‌ی آراء گوناگون و دیدگاه‌های متفاوت است، و بویژه در این مورد که «اهل بیت» کیانند و قلمرو این عنوان و حدود آن چیست و تا کجاست، بحث‌های بسیار گسترده‌ای صورت گرفته است، چیزی جز واقعیت نگفته‌ایم. نکته‌ای که در آیه‌ی «تطهیر» یک واقعیت تردیدناپذیر است، این است که به اتفاق همه‌ی محدثان و مفسران شیعه و سنی جز شمار ناچیزی از آنها این آیه‌ی شریفه، فاطمه علیها السلام دخت سرفراز پیامبر را شامل می‌شود، چرا که همه‌ی روایات رسیده در پیرامون آیه‌ی شریفه، بیانگر آن است که امیر مومنان و «فاطمه» و دو فرزند گرانمایه‌ی آنان، از قهرمانان آیه‌ی تطهیرند و این کمترین و محدودترین دایره‌ی شمول آیه‌ی مبارکه است. اما پندار برخی که آیه‌ی مبارکه بخاطر ظاهر لفظ «اهل بیت» و یا بدلیل سیاق و قبل و بعد آن، متوجه همسران پیامبر است، چنین پنداری بسیار سست و بی‌اساس است، چرا که انبوه روایات رسیده در این مورد به روشنی نشانگر این واقعیت است که پیامبر پیش از فرود آیه شریفه به هیچ یک از همسران خویش، حتی «ام سلمه» نیز اجازه نداد که زیر «کساء» شریف وارد شده و جزء «اهل بیت» گردد. ما در کتاب «علی از ولادت تا شهادت» در این مورد بحث نمودیم و اینجا نیز بخاطر رعایت اسلوب کتاب و نتیجه‌گیری کامل بحث، به انبوه روایات و منابع آنها در کتاب‌های اهل سنت اشاره خواهیم داشت. [صفحه ۱۲۹]

بیست سند از اسناد مهم اهل سنت

گفتنی است که علماء و دانشمندانی که فرود آیه‌ی شریفه‌ی «تطهیر» را در مورد امیر مومنان و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام نقل نموده و بدان واقعیت تصریح دارند، برآستی شمارش همه‌ی آنها مشکل است، چرا که شمارش آنان از صدها نفر می‌گذرد و اگر بخواهیم دیدگاه مفسران و محدثان را نیز در این مورد بیاوریم بحث به درازا می‌کشد و کتاب از اسلوب خویش خارج می‌شود. به همین جهت ما در این مورد تنها به بیست منبع از منابع مهم و شناخته شده‌ی دانشمندان اهل سنت که برای هر انسان بااندیشه و باانصافی حقیقت را آشکار می‌سازد، بسنده می‌نماییم. ۱- «خطیب بغدادی» در کتاب خویش به نقل از «ابوسعید خدری» در مورد آیه‌ی شریفه «انما یرید الله لیزهیب عنکم الرجس اهل البیت...» آورده است که: «آنگاه که پیامبر، علی و فاطمه و

حسن و حسین را در یک جا گرد آورد، «کساء» و عباى مخصوص خویش را بر روی آنان افکند و فرمود: اینان خاندان من هستند. بار خدایا! پلیدی را از آنان دور ساز و آنان را آنگونه که بایسته است پاک و پاکیزه ساز. بانو «ام‌سلمه» که کنار درب ایستاده بود، گفت: آیا من هم می‌توانم از آنان باشم؟ پیامبر فرمود: تو بر راه خوب و هدایت هستی، اما از خاندانم نیستی. انک لعلى خیر. [۱۰۳]

۲- «زمخشری» در تفسیر خویش به نقل از «عایشه» آورده است که: پیامبر خدا با عباىی که از موی سیاه بافته شده و رنگارنگ و دارای نقش خاصی بود، بیرون آمد. درست در این هنگام نور دیده‌اش، حسن از راه رسید و پیامبر او را داخل عبا در آغوش گرفت. پس از او فرزند دلبنش حین وارد شد، او را نیز در آغوش گرفت. [صفحه ۱۳۰] آنگاه دخت فرزانه‌اش «فاطمه» آمد و پیامبر او را نیز به نزد خویش و زیر کساء دعوت کرد. و سرانجام «علی» آمد و او را نیز نزد خویش فراخواند و آنگاه به تلاوت این آیه‌ی شریفه پرداخت که: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا». [۱۰۴]. ۳- «فخر رازی» در تفسیر خود آورده است که: هنگامی که پیامبر با عباى پشمی و سیاهرنگ خود بیرون آمد، فرزندش «حسن» در رسید و پیامبر او را به زیر «عبا» فراخواند. از پی او نور دیده‌اش «حسین» آمد و آن حضرت او را هم در آغوش گرفت. آنگاه «فاطمه» از راه رسید و از پی او «علی» وارد شد و آن دو را نیز به زیر آن عبا دعوت کرد و پس از گرد آمدن آن پنج وجود پاک به تلاوت این آیه پرداخت. «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا». [۱۰۵]. ۴- و نیز «ابن اثیر» در کتاب خویش از «عمر بن ابی سلمه»- ناپسری پیامبر- آورده است که: هنگامی که آیه‌ی شریفه «انما یرید الله...» در خانه‌ی «ام‌سلمه» بر پیامبر فرود آمد، آن حضرت دخت گرانقدرش «فاطمه» و دو نور دیده‌اش «حسن» و «حسین» را فراخواند و در حالی که «علی» پشت سرش بود، همه را با «کساء» پوشانید. آنگاه فرمود: (هان! بدانید که) اینان خاندان من هستند و خدا پلیدی را از آنان دور ساخته و آنگونه که شایسته و بایسته است، پاکشان گردانیده است. [۱۰۶]. بانو «ام‌سلمه» می‌افزاید از پیامبر پرسیدم: آیا اجازه می‌دهید من هم در کنار آنان باشم؟ [صفحه ۱۳۱] پیامبر فرمود: تو در جای خویش باش، تو عنصر شایسته‌ای هستی اما جزء اینان نیستی. انت علی مکانک، انت فی خیر. ۵- سبط «ابن جوزی» در کتاب خویش به نقل از «وائله» آورده است که: من برای انجام کاری به سوی «علی» رفتم و از فاطمه علیها السلام سراغ او را گرفتم، فرمود: نزد پیامبر خداست. در انتظارش بودم که پیامبر خدا آمد و «علی» و «حسن» و «حسین» به همراه او آمدند. پیامبر دست آن سه تن را گرفت و وارد اتاق شد. آنگاه «حسن» را بر زانوی راست و «حسین» را بر زانوی چپ خویش نشانید و «علی» و «فاطمه» را پیشاروی خویش قرار داد و همه را زیر عباى خود گرفت و به تلاوت آیه‌ی شریفه‌ی پرداخت که: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس...» [۱۰۷] سپس دست‌ها را به آسمان گشود و فرمود: «بار خدایا! اینان خاندان من هستند». ۶- «واحدی» در کتاب خویش از «ام‌سلمه» همسر پیامبر آورده است که: پیامبر در خانه‌ی من بود که «فاطمه» وارد شد و ظرفی پر از «حریره» آورد. پیامبر به او فرمود: «فاطمه» جان! شوی گرانقدر و دو فرزندت را دعوت کن تا نزد من بیایند و خود نیز بیا. هنگامی که «علی» و «فاطمه» و «حسن» و «حسین» وارد شدند، نشستند و همگی از آن «حریره» خوردند. پیامبر بر روی سکویی نشسته و زیرش یک کسای خبیری افتاده بود. «ام‌سلمه» می‌گوید: من در اتاق نماز می‌خواندم که این آیه بر پیامبر فرود آمد: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس...» در این هنگام پیامبر کساء را بر روی آنان افکند و دست‌ها را بسوی آسمان گشود و فرمود: بار خدایا! اینان خاندان من هستند، پلیدی را از آنان دور، و آنان را پاکیزه گران. [صفحه ۱۳۲] بانو «ام‌سلمه» می‌افزاید: من خودم را به آنان نزدیک ساختم و گفتم: ای پیامبر خدا! اجازه می‌دهید من هم با شما باشم؟ فرمود: تو بر خیر و خوبی هستی اما جزء این خاندان نخواهی بود. «ترمذی» در صحیح خویش در این مورد می‌نویسد: پیامبر از هنگامه‌ی فرود این آیه‌ی شریفه تا شش ماه، هر گاه برای نماز حرکت می‌کرد در برابر خانه‌ی «فاطمه» توقف می‌کرد و می‌فرمود: نماز، نماز، هان ای خاندان من! و آنگاه به تلاوت این آیه‌ی شریفه می‌پرداخت که: «انما یرید الله لیذهب...» [۱۰۸]. ۷- «ابن صباغ مالکی» در کتاب خویش روایتی با همین مفهوم و محتوا از «واحدی» آورده است و در ذیل آن خاطر نشان نموده است که برخی این شعر را در همین مورد سروده‌اند: ان النبی محمدا و وصیه و ابنیه و ابنته البتول الطاهره

اهل العباء فانی بولائهم ارجو السلامة و النجا فی الاخرة [۱۰۹]. پیامبر خدا و جانشین او امیر مومنان و دو فرزند آن حضرت و دخت پاک و پاکیزه‌ی او «فاطمه»، همان خاندان و «اهل کساء» می‌باشند که من با ولایت آنان به سلامت و نجات در سرای آخرت امید می‌بندم. ۸- «سیوطی» در سه کتاب خویش، روایت ذیل را از راههای گوناگون و سندهای متعددی آورده است که اسناد به این شخصیت‌ها برمی‌گردد. ۱- «ام سلمه» ۲- «عایشه» ۳- «ابوسعید» ۴- «زید بن ارقم» [صفحه ۱۳۳] ۵- «ابن عباس» ۶- «ضحاک بن مزاحم» ۷- «ابوالحمراء» ۸- «عمر بن ابی سلمه» و دیگران... روایت این است که: آنگاه که آیه‌ی شریفه‌ی «انما یرید الله لیذهب...» بر قلب پاک پیامبر فرود آمد، آن حضرت «فاطمه» و «علی» و «حسن» و «حسین» را فراخواند و آنان را با آن عبا‌ی مخصوص پوشانید و فرمود: بار خدایا! پلیدی را از آنان دور ساخته و آنگونه که شایسته است پاکشان گردان. [۱۱۰]. ۹- «طبری» در کتاب خویش به نقل از «عمر بن ابی سلمه» می‌نویسد: آیه‌ی شریفه «انما یرید الله...» در مورد پنج نور مقدس نازل شده است و از «ام سلمه» آورده است که پیامبر جامه‌ی خاصی را در جا گرد آورده و پوشاند و آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: [۱۱۱] «انما یرید الله عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا». و نیز از آن بانوی بزرگوار آورده است که: پیامبر خدا به «فاطمه» فرمود: «فاطمه» جان! همسر و دو فرزندت را در اینجا حاضر ساز! هنگامی که «فاطمه» آنان را دعوت کرد، پیامبر عبا‌ی بزرگی روی خود و همه‌ی آنان کشید و فرمود: «بار خدایا! اینان خاندان «محمد» هستند. پس درود و برکات خویش را بر خاندان محمد فرورست که تو ستوده و درخور ستایش هستی.» «ام سلمه» می‌گوید: من عبا را برگرفتم تا در کنار آنان قرار گیرم که پیامبر اجازه نداد [صفحه ۱۳۴] و فرمود: تو بر راه هدایت هستی، اما اینان خاندان «محمد» می‌باشند. علاوه بر دانشمندان و منابعی که از نظر شما خواننده‌ی گرامی گذشت، دانشوران و منابع زیر نیز، فرود این آیه‌ی شریفه را درباره‌ی خاندان رسالت، روایت کرده‌اند: ۱۰- «محمد بن احمد قرطبی» در کتاب «الجامع لاحکام القرآن»، ج ۱۴، ص ۱۸۲ ۱۱- «ابن عبدالبر اندلسی» در کتاب «الاستیعاب»، ج ۲، ص ۴۶۰ ۱۲ «بیهقی» در کتاب «السنن الکبری»، ج ۲، ص ۱۴۹ ۱۳- «ابن عربی» در کتاب «احکام القرآن»، ج ۲، ص ۱۶۶ ۱۴- «حاکم نیشابوری» در کتاب «المستدرک علی الصحیحین»، ج ۲، ص ۴۱۶ ۱۵- «احمد بن حنبل» در «مسند»، ج ۱، ص ۳۱۳ ۱۶- «نسایی» در کتاب «الخصائص»، ص ۴ ۱۷- «محمد بن جریر طبری» در تفسیر خود، ج ۲۲، ص ۵ ۱۸- «خوارزمی» در «المناقب»، ص ۳۵ ۱۹- «هیشمی» در «مجمع الزوائد»، ج ۹، ص ۱۶۶ ۲۰- «ابن حجر» در «الصواعق المحرقة»، ص ۸۵ اینها تازه برخی از انبوه مفسران و محدثانی هستند که این واقعیت را در کتابهای خویش آورده‌اند و ما به همین‌ها بسنده می‌کنیم، چرا که اگر بخواهیم همه‌ی منابع این روایت را بیاوریم باعث خستگی شما خواننده‌ی گرامی و طولانی شدن بحث می‌شود و همین اندازه برای کسانی که گوش شنوا و اندیشه و وجدان بیدار و خرد حق‌پذیر داشته باشند، بسنده است.

پیرامون این نام مقدس

اشاره

اینک به تناسب این نام شکوهمند بانوی بانوان، نکاتی را مورد بحث قرار می‌دهیم. [صفحه ۱۳۵] ۱- خدای جهان‌آفرین فاطمه علیهاالسلام را از عادت ماهانه و از هر پلیدی و ناپسندی و هر ناپاکی و زشتی و از آنچه طبیعت انسانی آن را از ناپاک و ناپسند می‌شمارد، پاک و پیراسته ساخت. همچنانکه آن حضرت را از هر آنچه شیطان بدان فرمان می‌دهد و انسان بخاطر انجام آن درخور عذاب و کیفر می‌گردد و بدنامی و زشتی به بار می‌آورد و باعث ارتکاب گناه می‌شود و بافطرت و وجدان بشری ناهماهنگ است و آزادگی و جوانمردی انسانی را به مسلخ می‌برد، پاک و پاکیزه فرمود. ۲- «ابن عربی» در کتاب خویش [۱۱۲] در تفسیر واژه‌ی «رجس» می‌نویسد: «رجس» در آیه‌ی مبارکه، عبارت از هر چیزی است که برای انسان بدنامی به بار می‌آورد، و این همان مفهوم «عصمت» است که شیعه آن را از ویژگیهای پیامبران و امامان دوازدهگانه و فاطمه علیهاالسلام می‌نگرد، و این مقام پرشکوه و

والایی است که خداوند برخی از بندگان خود را بدان اختصاص داده است. لازم به یادآوری است که بیان مقررات خدا و احکام او از لوازم «عصمت» نیست و اگر می‌گوییم که پیامبر و امام راستین بخاطر بدوش کشیدن بار سنگین مسوولیت بیان و رسانیدن مقررات دین خدا به بندگانش، باید از این ویژگی «عصمت» بهره‌ور باشد. به همین جهت است که امیر مومنان در مناظره‌ای با «ابوبکر»، برای اثبات «عصمت» بانوی بانوان به آیه‌ی «تطهیر» تمسک می‌جوید که ما به فرازهایی از آن نظر می‌افکنیم.

گوشه‌ای از مناظره

علی علیه‌السلام در مناظره‌ی خویش با «ابی‌بکر» فرمود: یا ابابکر! اتقرء کتاب الله؟ آیا کتاب خدا را می‌خوانی؟ [صفحه ۱۳۶] پاسخ داد: آری فرمود: بگو ببینم! آیه‌ی شریفه‌ی «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس...» در مورد چه کسانی فرود آمده است؟ درباره‌ی ما یا دیگران؟ ابوبکر گفت: در مورد شما (خاندان وحی و رسالت). فرمود: اگر چند نفر گواهی دهند که دخت فرزانه‌ی پیامبر کار ناپسندی مرتکب شده است، شما با گواهی قرآن بر «عصمت» او، چه خواهی کرد؟ گفت: با او بسان دیگر زنان برخورد خواهم نمود. امیر مومنان فرمود: در این صورت در بارگاه خدا در زمره‌ی کافران حق‌ستیز خواهی شد. ابوبکر پرسید: چرا؟ فرمود: بدان جهت که گواهی خدا در مورد عصمت و پاکی «فاطمه» را نادیده گرفته و گواهی مردم را پذیرا گشته‌ای... [۱۱۳]. ۳- از آثار این طهارت و پاکی از هر گونه پلیدی و «رجس»، این است که دارنده‌ی این ویژگی، با مرگ نجس نمی‌شود. با اینکه می‌دانیم هر انسانی - گرچه در اوج تقوا و ایمان و بندگی خدا باشد - پس از مرگ جسدش به گونه‌ای نجس می‌شود که اگر کسی به آن دست زد، باید غسل مس میت کند و خود مرده را نیز جز بوسیله‌ی غسل میت نمی‌توان پاک پنداشت. اما کسانی که از ویژگی «عصمت» برخوردارند، هم در زمان حیات خویش پاک و پاکیزه‌اند و هم پس از مرگ. در «وسائل الشیعه» از «حسن بن عبید» روایت است که: به حضرت صادق علیه‌السلام نوشتم: سرورم! آیا امیر مومنان پس از غسل دادن پیکر پاک پیامبر، خود غسل کردند؟ آن حضرت پاسخ داد: با اینکه پیکر پاک پیامبر پاکیزه و مطهر بود، امیر مومنان غسل [صفحه ۱۳۷] کردند، چرا که خواستند به قانون خدا که سنت عمومی است، احترام شود. [۱۱۴]. ما در بخش آخر این کتاب به مناسبت «غسل» دادن امیر مومنان بر پیکر پاک فاطمه علیها‌السلام در این مورد بیشتر بحث خواهیم نمود.

حدیث شریف کساء

اشاره

علامه بر آنچه آمد، در منابع معتبر شیعه پیرامون فرود آیه‌ی مبارکه‌ی «تطهیر»، یک روایت طولانی موجود است که به «حدیث کساء» شهرت دارد. و نویسنده‌ی کتاب «عوامل العلوم» آن را به نقل از «جابر بن عبدالله انصاری» بدینگونه روایت کرده است: [۱۱۵] . دخت سرفراز پیامبر، فاطمه علیها‌السلام فرمود: روزی پدر گرانقدرم به خانه‌ی ما وارد شد و فرمود: درود بر تو ای «فاطمه»! پاسخ آن حضرت را دادم و بر او درود گفتم. آن حضرت فرمود: «فاطمه» جان! در خود احساس ضعف می‌کنم. گفتم: پدر جان! شما را در این مورد به خدای می‌سپارم، او شما را نگهدار باد. فرمود: «فاطمه» جان! آن «عبای یمانی» را بیاور و مرا با آن بپوشان. من عبا‌ی آن حضرت را آوردم و او را بوسیله‌ی آن پوشانیدم. بر چهره‌ی نورافشانش نگریستم، گویی ماه شب چهارده بود که می‌درخشید. ساعتی نگذشته بود که فرزندم «حسن» از راه رسید و سلام کرد. در پاسخ او گفتم: سلام بر تو باد گرامی فرزندم! نور دیده و ای میوه‌ی قلب مادر! پسرم! گفت: مادر جان! بوی خوش و عطر آگینی در خانه استشمام می‌کنم. گویی نیای گرانقدرم، پیامبر آمده است! گفتم: آری پسرم، نیای بزرگوارت در زیر «کساء» خوابیده است. پسرم «حسن» به جانب «کساء» رفت و گفت: سلام بر تو ای نیای گرانقدر، ای پیامبر [صفحه ۱۳۸] خدا! آیا اجازه می‌دهید در کنار شما باشم؟ پیامبر فرمود: سلام بر تو گرامی فرزندم! سلام بر

تو ای صاحب «حوض» من در روز رستاخیز! بیا... و فرزندم بر زیر کساء وارد شد. هنوز چیزی نگذشته بود که فرزندم «حسین» آمد و سلام گفت. گفتم: سلام بر تو باد ای نور دیده و میوه‌ی قلب مادر! فرزندم گفت: مادر جان! بوی خوشی نزد شما استشمام می‌کنم. تو گویی بوی نیای گرانقدرم، پامبر خداست، آری مادر جان؟! پاسخ دادم: آری پسر! نیای بزرگوارت به همراه برادرت «حسن» زیر «کساء» هستند. پسر حسین، بسوی «کساء» رفت و پس از درود بر پیامبر گفت: آیا اجازه می‌دهید که زیر «کساء» به همراه شما باشم؟ پیامبر فرمود: سلام بر تو ای فرزند گرانمایه و ای شفاعت کننده‌ی امت من در روز رستاخیز! آری بیا... پسر حسین نیز بر زیر «کساء» وارد شد. در این هنگام امیر مومنان از راه رسید و سلام کرد. من پاسخ او را دادم. او فرمود: «فاطمه» جان! دخت سرفراز پیامبر! بوی خوشی نزد شما استشمام می‌کنم، گویی بوی برادر و پسر عمویم پیامبر خداست؟ گفتم: آری، آن حضرت با دو فرزندت زیر «کساء» هستند. امیر مومنان بسوی «کساء» رفت و گفت: سلام بر شما ای پیامبر خدا! آیا اجازه می‌دهید در کنار شما باشم؟ پیامبر فرمود: سلام بر تو باد ای برادر و جانشین و پرچمدار من! آری بیا... و امیر مومنان نیز وارد شد. و آنگاه خودم نزدیک رفتم و گفتم: سلام بر تو ای پدر گرانمایه‌ام، ای پیامبر خدا! آیا اجازه دارم با شما باشم؟ پیامبر فرمود: درود بر تو ای دخت سرفراز و ای پاره‌ی تن من! آری بیا... و من نیز با [صفحه ۱۳۹] افتخار زیر «کساء» رفتم و در کنار پدر و شوی گرانقدر و دو فرزندم قرار گرفتم. آری بدینسان هنگامی که ما پنج تن در کنار هم و در زیر «کساء» قرار گرفتیم، پیامبر دو طرف «کساء» را گرفت و با دست راست خویش اشاره به آسمان نمود و فرمود: بار خدایا! اینان خاندان و خاصان و نزدیکان من هستند. اینانند که گوشت‌شان، گوشت من است و خونشان، خون من. خداوند! هر که اینان را بیازارد مرا آزرده است و هر که آنان را به رنج افکند، مرا به رنج افکند است و هر که با آنان بجنگد، با من سر جنگ داشته است. بار خدایا! من با هر کس که با آنان پیکار کند، در پیکارم و با هر کس که با آنان در صلح و صفا باشد، در صلح و صفا هستم. من دشمن دشمنان اینان هستم و دوستدار دوستانشان خواهم بود، چرا که اینان از من هستند و من از اینان. خداوند! درود و رحمت و برکت و آمرزش و خشنودی خویش را بر من و بر اینان قرار ده و پلیدی و زشتی را از وجودشان آنگونه که خود می‌پسندی بزدای و آنان را پاک و پاکیزه ساز. در این لحظات بود که خدای جهان آفرین به فرشتگان فرمود: «هان ای فرشتگان! و ای آسمانیان! من هرگز آسمانی را برافراشته و زمینی را گسترده و ماهی را درخشنده و خورشیدی را نورافشان و فلکی را گردان و دریایی را جاری و کشتی را سیر کننده، پدید نیاوردم و نیافریدم، مگر بخاطر مهر این پنج شخصیت والا و گرانمایه‌ای که در زیر «کساء» هستند.» فرشته‌ی وحی گفت: پروردگارا! اینان چه کسانی هستند که در زیر «عباء» قرار دارند؟ خدا فرمود: اینان خاندان نبوت و گنجینه‌ی رسالت هستند. «فاطمه» و پدرش، «فاطمه» و شویش، «فاطمه» و دو پسرش. جبرئیل گفت: پروردگارا! آیا به من اجازه می‌دهید به زمین فرود آیم و ششمین آنان باشم؟ [صفحه ۱۴۰] خدا فرمود: آری اجازه دارم. جبرئیل فرود آمد و گفت: سلام بر تو ای پیامبر خدا! پروردگار بلند مرتبه و والا به شما سلام می‌رساند و به درود و احترام ویژه‌ای شما را گرامی می‌دارد و می‌فرماید: «به شکوه و اقتدارم سوگند که من هرگز آسمانی را برافراشته و زمینی را در گردش و دریایی را خروشان و کشتی را شناکنان نیافریده و پدیدار نساختم، مگر بخاطر شما پنج تن.» و اینک ای پیامبر خدا! پروردگارم به من اجازه داده است تا با شما زیر این «کساء» باشم. آیا شما نیز اجازه می‌دهید؟ پیامبر فرمود: سلام بر تو ای امین و وحی الهی، به تو اجازه دارم بیا... فرشته‌ی امین نیز وارد شد و آنگاه این آیه‌ی شریفه را که ارمغان خدا بود بر قلب مصفای پیامبر خدا خواند: «انما یرید الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا.» در این هنگام امیر مومنان گفت: ای پیامبر خدا! این نشست ما بر زیر «کساء» در بارگاه خدا دارای امتیازی است؟ پیامبر فرمود: سوگند به آن قدرتی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت! داستان این نشست ما در زیر این «کساء»، در هیچ مجلس و محفلی از محافل زمینیان - که گروهی از پیروان و دوستداران ما در آن باشند - یاد نشود جز اینکه باران مهر خدا بر آنان باریدن کند و فرشتگان گرد آنان بگردند و تا پایان مجلس آنان، برایشان آمرزش بخواهند. علی علیه‌السلام فرمود: با این بیان، به خدای سوگند که ما پیروز و رستگار شدیم و به پروردگار

کعبه سوگند که شیعیان ما نیز پیروز و رستگار شدند. پیامبر فرمود: سوگند به آنکه مرا به حق به نبوت برانگیخت و به رسالت برگزید! اگر این رخداد، در محفلی از محافل زمینیان که گروهی از شیعیان و دوستان ما در آن گرد آمده باشند یاد شود، اگر اندوه زده‌ای در میان آنان باشد، خداوند اندوه او را برطرف می‌کند و اگر غم‌زده‌ای باشد، غم او را می‌زداید و اگر صاحب حاجتی [صفحه ۱۴۱] در میانشان باشد، خدا خواسته‌ی او را برآورده می‌سازد. امیر مومنان گفت: پس به خدای سوگند که ما و شیعیان ما در دنیا و آخرت نیکبخت و رستگار شدیم.

شیعه و حدیث کساء

خواندن حدیث شریف «کساء» در محافل و مجالس به منظور طلب خیر و برکت و به هدف اجابت رسیدن دعاها و نزول مهر و رحمت خدا، همواره در طول قرون و اعصار در میان پیروان مذهب خاندان وحی و رسالت جریان داشته است تا آنجایی که جلب رحمت الهی بوسیله‌ی خواندن آن در میان شیعه بصورت یک سیره‌ی شایسته درآمده و آثار شگفت‌انگیزی نیز همچون: شفا یافتن بیماران، برآمدن خواسته‌ها و رفع سختی‌ها و ناگواریها نیز به برکت تلاوت آن، در میان آنان ظاهر شده است. این حدیث شریف در منابع ذیل آمده است: ۱- «غرر الاخبار»، «دیلمی» از علمای قرن هشتم هجری ۲- «المنتخب»، «طریحی» صاحب «مجمع البحرین» ۳- «نهج‌المحجّه فی فضائل الائمة»، «علی نقی احسایی» از علمای قرن دوازده هجری ۴- «عوامل العلوم»، «بحرانی»، که آن را با سندهای عالی و به هم پیوسته از سلسله‌ای از علمای بزرگ روایت کرده است که از جمله‌ی آنان عبارتند از: ۱- علامه‌ی حلی ۲- شیخ طوسی ۳- شیخ مفید ۴- ابن قولویه ۵- علی بن ابراهیم [صفحه ۱۴۲] ۶- کلینی و چهره‌هایی از این گونه... همچنان که برخی از دانشمندان بزرگ، کتاب مستقلی پیرامون این حدیث شریف نوشته و به شرح آن پرداخته و راه‌های رسیدن آن را بروشنی آورده‌اند. علاقمندان برای توضیح بیشتر در این مورد می‌توانند به کتاب «احقاق الحق»، ج ۲، ص ۵۵۸، مراجعه نمایند.

حدیث کساء به زبان شعر

شاعران هدفدار و درست‌اندیش نیز نقش بزرگی در به نظم درآوردن این حدیث شریف داشته‌اند. آنان این حدیث را در قالب‌های زیبا و پرجاذبه‌ی شعر ریخته و به زبانهای عربی، فارسی، هندی، اردو و... درآورده و به دوستان و خاندان پیامبران هدیه کرده‌اند. از جمله‌ی آنان عالم گرانمایه سید محمد قزوینی، فرزند سید مهدی قزوینی است که آن را بصورت جالب و تحسین برانگیزی به زبان عربی به نظم درآورده است که اینگونه آغاز می‌شود: روت لنا فاطمه خیر النساء حدیث اهل الفضل اصحاب الکساء و آنگاه پس از به قالب شعر ریختن کامل حدیث شریف کساء با این بیت قصیده‌ی خویش را به پایان می‌برد: فاسطقت بنت الهدی و احزنا جنینها ذاک المسمی محسنا

زکيه

واژه‌ی تزکیه و مشتقات آن در آیات متعددی از قرآن شریف به کار رفته است. برای نمونه: [صفحه ۱۴۳] ۱- قرآن می‌فرماید: «قد افلح من زکيها» [۱۱۶]. هر کس جان را پاکیزه ساخت، رستگار گردید. ۲- و می‌فرماید: «اقتلت نفسا زکيه» [۱۱۷]. آیا کسی را که از گناه پاک و پاکیزه است، کشتی؟ ۳- و می‌افزاید: «لاهب لك غلاما زکيا» [۱۱۸]. برای اینکه پسری پاکیزه به تو ارزانی دارم. ۴- و می‌فرماید: «ذلک خه ازکی لکم و اطهر» [۱۱۹]. این برای شما پربرکت‌تر و پاک‌تر است. این واژه‌ی مقدس در فرهنگ عرب در مورد پاکیزگی و رشد و نمو به کار می‌رود. از این رو معنای آیه نخست این می‌شود که: هر کس جان خویش را از ضد ارزشها و

صفات نکوهیده‌ای که از شر شکم و زبان و سخن نسنجیده، خشم و حسد، بخل و دوستی جاه و مقام، دنیا دوستی و خود بزرگ بینی و خودپسندی سرچشمه می‌گیرد، پاک و پاکیزه ساخت، رستگار گردید. آری تزکیه‌ی جان از این صفات نکوهیده در گرو پیراستگی از این آفت‌ها و آراستگی به ویژگیهای اخلاقی و انجام کارهای شایسته‌ای است که ضد صفات نکوهیده‌ای چون بخل و خودکامگی و این گونه کارهای ناپسند باشد. و معنای آیه‌ی دوم نیز با توجه به معنای واژه‌ی تزکیه این می‌شود که: آیا کسی را کشته‌ای که از هر گناه و جنایتی که مجوز کشتن او باشد، پاک و پاکیزه است؟ و معنای آیه‌ی سوم این می‌شود که: من پسری پاک و پاکیزه از هر گناه و لغزش و آراسته‌ی به ارزشهای والای انسانی و عمل شایسته به تو ارزانی خواهم داشت. [صفحه ۱۴۴] با این بیان هنگامی که یکی از نامهای مقدس «فاطمه»، «زکیه» است نشانگر این حقیقت است که وجود گرانمایه از سویی به تمام این معانی و مفاهیم پاک و پاکیزه و دیگر ارزشهای اخلاقی آراسته و از دگر سو از همه‌ی نقاط منفی پیراسته است. در مورد قداست و طهارت آن حضرت به هنگام طرح آیه‌ی تطهیر به اندازه‌ی کافی بحث شد و به روشنی ثابت گردید که دخت فرزانه‌ی پیامبر از هر ناپسندی و پلیدی ظاهری و باطنی پاک و پاکیزه است. و معنای چهارمین آیه که این واژه در آن به مفهوم رشد و نمو است، باید خاطر نشان گردد که «فاطمه» به این معنا نیز «زکیه» است. در این مورد به هنگام بحث از واژه‌ی «مبارک» که یکی از نامهای مبارک اوست، بحث شد.

راضیه

مقام والا و درجه‌ی بندگان شایسته و وارسته‌ای که خدا از آنان راضی و خشنود است، براستی مقامی بلندمرتبه و بسیار والاست. و چقدر شمار بندگان آگاه و پروا پیشه‌ای که بخاطر درستکاری و عدالت خواهی و پایمردی و پایداری در انجام کارهای شایسته، مورد رضایت خدا قرار می‌گیرند، اندک است. از جمله‌ی بندگان شایسته و شکوهاری که به این مقام والا و مرتبه‌ی پرفراز و رفیع اوج گرفته است، دخت سرفراز پیامبر است، چرا که او به گونه‌ای زیست که خدا به بهترین صورت از او خشنود گشت. او از نظر عبادت و فرمانبرداری خدا، از نظر پارسایی و انفاق، از نظر شکیبایی و پایداری در حق و عدالت و از نظر رفتار و گفتار، همواره پسندیده و مورد خشنودی آفریدگارش بود. درود خدا و پیامبران و فرشتگان و شایستگان بر او باد که راز آفرینش «زن» بود. «حافظ عسقلانی» از پیامبر گرامی آورده است که فرمود: [صفحه ۱۴۵] «اتانی جبرئیل فقال: یا محمد ان ربک یحب فاطمه فاسجد، فسجدت... [۱۲۰]. فرشته‌ی وحی بر من فرود آمد و پیام آورد که: ای محمد! براستی که پروردگارت فاطمه را دوست می‌دارد، از این رو سجده‌ی شکر بجای آور که من سجده کردم...» و نیز «ذهبی» آورده است که: فرشته‌ی وحی به هنگامه‌ی ولادت فاطمه بر پیامبر فرود آمد و ضمن عرض تبریک، پیام آورد که خداوند به تو و به نورسیده‌ات سلام می‌رساند. «الله یقرؤک السلام و یقرؤء مولودک السلام».

راضیه

از والاترین درجات ایمان به آفریدگار هستی، این است که انسان در اوج آگاهی و عشق، از تدبیر و تقدیر حکیمانه‌ی خدا خشنود بوده و به آنچه او برای بنده‌ی خویش اندازه‌گیری و تدبیر فرموده است راضی و دلگرم باشد. و این نشان بزرگی و مدال افتخار آفرین ایمان، از ویژگی‌های بانوی بانوان، فاطمه در همه‌ی زندگی تاریخسازش بود. او بانوی گرانمایه‌ای بود که به همه‌ی فراز و نشیب‌ها و ناگواریهای زندگی که بر اساس تقدیر حکیمانه‌ی الهی برایش پیش آمد، خشنود بود و این کتاب که در دست

شما خواننده‌ی گرامی است از آغاز تا انجام از رخدادهای غمبار و مصائب جانگداز و ناخوشایندی سخن دارد که از نخستین مرحله‌ی زندگی و دوران کودکی «فاطمه» تا لحظات شهادتش در اوج جوانی، بر او فروبارید. آن حضرت در همه‌ی مراحل زندگی سراسر درس آموز و پرافتخارش، به آنچه خدا برایش مقرر فرموده بود، رضایت داشت و در راه انجام وظایف و بدوش کشیدن بار مسوولیت خویش، انواع شکنجه و آزار، ترس و ناراحتی، رنج و محرومیت، فقر [صفحه ۱۴۶] و گرفتاری و هر غم و مشکلی را به جان خرید و توانمند و پرصلابت، افتخار آفرید و تاریخ ساخت و نور پاشید. در این کتاب شما خواننده‌ی گرامی با برخی از این رنجها و مصیبت‌هایی که با زندگی آن بانوی پرشکوه آمیخته بود، آشنا خواهید شد. راستی که آن امیره‌ی ارزشها و فضیلت‌ها، شخصیت والایی بود که این آیه‌ی شریفه باید شامل او شود و او مصداق بارز کسانی است که با این سخن شکوهار مورد خطاب قرار می‌گیرند که: «یا ایها النفس المطمئنه، ارجعی الی ربک راضیه المرضیه». [۱۲۱]. چرا که او به پاداش خدا و به آنچه آفریدگارش در این سرا برای او مقرر فرمود، خشنود بود و در همه‌ی زندگی، به گونه‌ای سخن گفت و عمل کرد که خدا از او خشنود و راضی باشد.

محدثه

اشاره

پیش از هر چیز باید بنگریم که آیا فرشتگان با کسی جز پیام‌آوران خدا نیز سخن می‌گویند و آیا جز پیامبران، دیگری هم می‌تواند فرشته را بنگرد؟ و آیا جز پیامبران خدا کسی می‌تواند صدای آنان را بشنود؟ برای پاسخ فراهم آوردن به این پرسشها باید به قرآن شریف بازگردیم. ۱- خدا در قرآن: و اذ قالت الملائکه یا مریم ان الله اصطفاک و طهرک و... یا مریم اقتنی لربک... [۱۲۲]. و فرشتگان گفتند: ای مریم خداوند تو را برگزید و پاکیزه ساخت و بر زنان جهان برتری داد. ای مریم از پروردگارت فرمان بر و در برابر او سجده کن و با نمازگزاران نماز گزار. [صفحه ۱۴۷] به صراحت این آیه‌ی شریفه، فرشتگان «مریم» را مخاطب ساخته و با وی سخن گفتند. آن هم ستایش‌آمیز و دربردارنده‌ی دستورات خدا، و بی‌تردید «مریم» نیز ندای آنان را می‌شنید و سخنانشان را دریافت می‌داشت، در غیر این صورت کاری بیهوده و بی‌فایده بنظر می‌رسید... ۲- و نیز: و اذ کر فی الکتاب مریم اذ انتبذت من اهلها مکانا شرقیا... فارسلنا الیها روحنا فتمثل لها بشرا سويا قال: انما انا رسول ربک لاهب لک غلاما زکیا... [۱۲۳]. در این کتاب «مریم» را یاد کن، آنگاه که از خاندان خویش به مکانی رو بسوی برآمدن آفتاب دوری گزید و میان خود و آنان حجابی افکند (تا جایگاه عبادت و نیایشش آماده باشد). در این هنگام ما «روح» خود را بسوی او فرستادیم؛ و او در سیمای انسانی بی‌عیب و نقص، بر مریم پدیدار گشت. او (سخت ترسید و) گفت: من از شر تو به خدای بخشنده پناه می‌برم اگر پروا پیشه‌ای! (وی) گفت: من فرستاده‌ی پروردگار تو هستم؛ (آمده‌ام) تا پسر پاکیزه‌ای به تو ارزانی دارم! (مریم) گفت: چگونه برای من فرزندی ممکن است؟! در حالی که تا کنون انسانی با من تماس نداشته و هرگز زن آلوده‌ای هم نبوده‌ام؟! گفت: مطلب همین است! پروردگارت فرمود: این کار برای من آسان است! (ما او را می‌آفرینیم تا قدرت خویش را نشان دهیم). و او را برای مردم نشانه‌ای می‌سازیم. مفسران همه بر آنند که منظور از «روحنا» در این آیه‌ی شریفه «جبرئیل» است که در چهره‌ی یک انسان کامل و خوش سیمای در برابر دیدگان «مریم» پدیدار گشته و با او سخن را آغاز نمود. ۳- و نیز: [صفحه ۱۴۸] و امراته قائمه فضحک فبشرناها باسحاق و من وراء اسحاق یعقوب... [۱۲۴]. و زن ابراهیم که ایستاده بود خندید. فرشتگان او را به اسحاق بشارت دادند و پس از اسحاق به یعقوب. این آیات نیز نشانگر آمدن فرشتگان به خانه‌ی ابراهیم پیامبر و آوردن بشارت و مژده‌ی فرزند به آن بزرگوار است. و نشانگر این حقیقت که همسر او «ساره»، با این پندار که آنان میهمان هستند از آنان پذیرایی کرد و غذا برایشان فراهم آورد و با آنان سخن گفت، همانگونه که

فرشتگان با او گفتگو نمودند. ۴- و نیز: و او حینا الی ام موسی ان ارضیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم. [۱۲۵]. به مادر موسی وحی نمودیم که کودک خود را شیر بده و آنگاه که بر جان او بیمناک شدی او را به دریا بیفکن. با بیان مفسران منظور از وحی در اینجا الهام است... و معنای آن چنین می‌شود که: «ما بر دل او چنین افکندیم.» و برخی نیز گفته‌اند: او را «اینگونه ندا دادیم». «مناوی» در کتاب خویش از «قرطبی» آورده است که: واژه‌ی «محدثون» به فتح «دال» اسم مفعول، و جمع «محدث» به مفهوم دریافت دارنده‌ی الهام و یا به معنای کسی است که در گمان و پندار خویش به راه ثواب می‌رود. چنین فردی از سوی خدا بصورت الهام و یا مکاشفه، چیزی در دلش افکنده می‌شود و یا اینکه بدون آنکه اندیشیده باشد سخن درستی بر زبانش جاری می‌گردد و یا فرشتگان بی‌آنکه او پیامبر خدا باشد با او سخن می‌گویند و یا در گمان و پندار خویش به راه درست می‌رود، به گونه‌ای می‌پندارد که گویی از عالم ملکوت به او الهام گشته است، به همین جهت دیدگاهش درست از کار در می‌آید... و این گرامیداشت خدا از [صفحه ۱۴۹] بندگان شایسته‌ی خویش است که کرامتی است از جانب او که به آنان ارزانی می‌دارد و در حقیقت از مقامات رفیع و پرفراز دوستان خداست. [۱۲۶].

منزلت والای فاطمه

پس از نگرش بر نکاتی که گذشت دیگر برای شما خواننده‌ی گرامی پذیرش این واقعیت که بانوی گرانمایه‌ی اسلام، فاطمه علیهاالسلام «محدثه» و دریافت دارنده‌ی حقایق از بارگاه خدا بود، چندان دشوار نیست، چرا که مقام ارجمند دخت سرفراز پیامبر نه کمتر از «مریم» بود و نه کمتر از «ساره» و یا مادر حضرت موسی. و روشن است که «مریم» مادر «عیسی» یا «ساره» همسر ابراهیم و یا مادر موسی، پیامبر خدا نبودند و باز روشن است که «فاطمه» علیهاالسلام نیز پیامبر برگزیده‌ی خدا نبود. مرحوم «صدوق» در کتاب خویش روایتی از «زید بن علی» آورده است که می‌گوید: امام صادق علیه‌السلام می‌فرمود: «فاطمه» را بدان جهت «محدثه» نامیده‌اند که فرشتگان از آسمان فرود آمده و با او گفتگو می‌کردند، همانگونه که با «مریم». و همانگونه که او را ندا می‌داند، به فاطمه علیهاالسلام نیز ندا دادند که: یا فاطمه! ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین. [۱۲۷]. ای فاطمه! خدا تو را برگزید و پاک و پاکیزه ساخت و تو را بر همه‌ی زنان گیتی برتری بخشید. و نیز از امام صادق علیه‌السلام است که به «ابابصیر» فرمود: «... مصحف «فاطمه» نزد ماست.» مردم چه می‌دانند مصحف «فاطمه» چیست؟ آنگاه فرمود: مصحف «فاطمه» سه برابر قرآن است. به خدای سوگند که یک واژه از قرآن کریم در آن نیست بلکه کران تا کران آن حقایقی است که خدا آنها را بر مادرمان [صفحه ۱۵۰] فاطمه املاء و وحی فرمود. [۱۲۸]. این روایت بیانگر نکاتی است که درخور بحث و تحقیق به نظر می‌رسد: ۱- بیان ششمین امام نور که: مصحف «فاطمه» سه برابر قرآن شریف است، منظور حجم مصحف و مطالب موجود در آن می‌باشد. ۲- از آنجایی که قرآن شریف در نظر پیروانش از شمار آیات و سوره‌ها گرفته تا حجم و اندازه، کتابی شناخته شده است، به همین جهت امام صادق کتاب خدا را مقیاس قرار داده و مصحف را از نظر حجم و اندازه با آن سنجیده است. با این مقیاس اگر قرآنی با حروف و صفحات متوسط در پانصد صفحه چاپ شود، مصحف فاطمه یک هزار و پانصد صفحه می‌گردد، درست سه برابر آن. و منظور امام همین است، نه اینکه کسی تصور نماید که کتاب خدا ناقص است و مصحف فاطمه علیهاالسلام در مقام کامل ساختن آن می‌باشد. هرگز! نه هرگز! همچنانکه منظور این نیست که خدا قرآن دیگری بر «فاطمه» فرود فرستاده است. هرگز! چرا که مدعی چنین چیزی از دیدگاه ما از دو حال خارج نیست: یا دوست نادان است و به آفت جهل گرفتار آمده و یا دروغپرداز و دشمن است و در اندیشه‌ی دشمنی با قرآن و عترت است. ۳- اما واژه‌ی «مصحف»، این واژه گرچه در روزگار ما در مورد قرآن شریف بکار می‌رود اما در فرهنگ واژه‌شناسان به هر کتابی می‌توان «مصحف» گفت و با توجه به لغت، کتاب فاطمه علیهاالسلام را «مصحف» نامیده‌اند. برای نمونه «مختار الصحاح» در مورد واژه‌ی «مصحف» می‌گوید: «مصحف» بضم میم و کسر آن به مفهوم چیزی است که

صفحاتی را در برداشته باشد. المنجد می‌نویسد: «مصحف» و «مصحف» که جمع آن مصاحف می‌باشد، صحفاتی [صفحه ۱۵۱] است که دارای دو جلد دوخته شده باشد. «صراح اللغه»: «مصحف» به کسر و ضم میم، به مفهوم کتابچه می‌باشد. و «فراء» تصریح می‌کند که «ضمه» را در برخی از حرفها سنگین دانسته‌اند و به همین دلیل «میم» را کسره می‌دهند... به هر حال «مصحف» از «اصحف» گرفته شده و به چیزی که جامع صفحات است گفته می‌شود. مصباح المنیر: «صحیفه» قطعه پوست یا کاغذی را می‌گویند که در آن چیزی نوشته شده است و جمع آن «صحف» بضم صاد و حاء و نیز صحائف آمده است. و «مصحف» بضم میم مشهورتر از کسر است. اقرب الموارد: «مصحف» اسم مفعول می‌باشد و به چیزی گفته می‌شود که دارای صحفاتی است و میان دو جلد قرار دارد. این واژه به دو نوع دیگر آمده است. به کسر میم و به فتح میم که جمع آن «مصاحف» است. لسان العرب: «مصحف» و «مصحف» چیزی است که صفحات نوشته شده‌ای که میان دو جلد را در بر می‌گیرد و به کسر و فتح میم نیز آمده است. و اینک به روایتی که معنا و مفهوم واژه «مصحف» و حقیقت آن را بطور روشنی بیان می‌کند، نظر می‌افکنیم: مرحوم مجلسی در کتاب خویش آورده است که: یکی از یاران امام صادق از او در مورد مصحف «فاطمه» سوال کرد... آن حضرت پس از سکوتی عمیق فرمود: شما هرچه می‌خواهید و نمی‌خواهید می‌پرسید و جستجوگرانه همه چیز را می‌جوئید. آنگاه افزود: دخت گرانمایه‌ی پیامبر پس از رحلت پیامبر هفتاد و پنج روز در این جهان زیست و در این مدت در سوگ پدر سخت اندوه‌زده بود. فرشته‌ی امین در راه آرامش بخشیدن به آن حضرت در سوگ پدرش فرود می‌آمد و ضمن تسلیت به او از مقام والای پیامبر و رویدادهای پس از او پرده برمی‌داشت و امیر مومنان آنچه فرشته‌ی وحی [صفحه ۱۵۲] بر «فاطمه» حدیث می‌نمود، همه را می‌نوشت و اینها بود که «مصحف «فاطمه»» را تشکیل داد. [۱۲۹]. «حسین بن ابی‌علاء» از حضرت صادق علیه‌السلام آورده است که فرمود: «مصحف «فاطمه»» هرگز همانند قرآن نیست اما در آن، آنچه که مردم را به ما و دانش ما نیازمند می‌کند و ما را از مردم بی‌نیاز می‌سازد، وجود دارد حتی حکم یک تازیانه یا ۱/۲ و یا ۱/۴ آن و دیه‌ی خراش... [۱۳۰]. و در روایت دیگری فرمود: اما «مصحف «فاطمه»» کتابی است که همه‌ی رویدادها و نام تمام کسانی که تا روز رستاخیز زمام امور مردم را بدست می‌گیرند، همه و همه در آن مانده است.

منظور از وحی

اشاره

اینک باید دید منظور از پدیده‌ی وحی در مورد بانوی بانوان چیست؟ آنچه از قرآن دریافت می‌گردد این است که: «وحی» الهی ویژه‌ی پیامبران نیست و خدا به غیر آنان نیز وحی فرموده است. برای نمونه:

به آسمانها

گاه وحی به معنای فرمان تکوینی است: فقضیهن سبع سموات فی یومین و اوحی فی کل سماء امرها. [۱۳۱]. «پس آفریدگار هستی، هفت آسمان را در دو روز مرحله پدید آورد و بر هر آسمانی کار و فرمان ویژه‌ی او را وحی فرمود.» [صفحه ۱۵۳]

به حوارین

گاه وحی در قرآن شریف به مفهوم دستور و فرمان تشریحی آمده است: و اذا وحیت الی الحواریین ان آمنو بی و برسولی. [۱۳۲]. و به یاد آر هنگامی که به حواریون دستور دادیم که به من و پیامبرم ایمان بیاورید.

وحی به فرشتگان

گاه وحی در مورد فرشتگان آمده است: اذ یوحى ربك الملائكۀ انى معکم فثبتوا الذین آمنوا. [۱۳۳]. بیاد آور آنگاه را که پروردگارت به فرشتگان وحی فرمود: که من با شما هستم، پس مومنان را استواری و ثبات قدم بخشید.

به زنبور عسل

وحی در مورد زنبور عسل نیز بکار رفته است: و اوحى ربك الى النحل ان اتخذى من الجبال بیوتا. [۱۳۴] و پروردگارت به زنبور عسل وحی فرمود که: از کوهها خانه‌هایی برای خویش بساز.

به مادر موسی

در قرآن وحی به یک بانوی بافضیلت نیز بکار رفته است که به مفهوم الهام قلبی است: و اوحینا الى ام موسی ان ارضعیه. [۱۳۵]. [صفحه ۱۵۴] به مادر موسی وحی کردیم که: به او شیر بده... و می‌فرماید: اذ اوحینا الى امک ما یوحى. [۱۳۶]. هنگامی که به مادرت آنچه را که می‌بایست وحی کردیم. این آیات نشانگر این واقعیت است که پدیده‌ی وحی، اختصاص به پیامبران و انسانها ندارد بلکه به آسمانها، حواریون، فرشتگان، زنبورعسل، و مادر موسی نیز وحی شده است. با این بیان پذیرش این حقیقت که؛ خدای جهان آفرین به «فاطمه» دخت سرفراز پیامبر و سالار زنان گیتی، وحی فرموده است، کار دشواری نیست، چرا که وحی را همانگونه که در مورد مادر موسی معنا کردیم در مورد سالار زنان نیز می‌توانیم معنا کنیم.

مصحف فاطمه

و در پایان این بحث خاطر نشان می‌گردد که «مصحف «فاطمه»» کتاب بزرگی است که همه‌ی احکام و مقررات دینی در آن بصورت گسترده‌ای ترسیم شده است. همه‌ی مقررات از جمله قوانین کیفری در آن آمده است. حتی گناہانی که کیفر آنها یک تازیانه یا ۱/۲ یا ۱/۴ تازیانه است و نیز کیفر خراش وارد آوردن بر پیکر دیگری. و نیز نام و نشان زمامدارانی که از زمان فاطمه علیها السلام تا همیشه در کشورها، زمام امور را بدست می‌گیرند و نیز حوادث و رخدادها و کشتارهایی که در جهان رخ خواهد گشود. روشن است که همه‌ی اینها از علم الهی سرچشمه گرفته است، که به هر حال هر کدام از بندگان خویش آگاه است و بر همه چیز بیناست و احاطه دارد. [صفحه ۱۵۵] با این بیان در «مصحف «فاطمه»» چیزی از آیات قرآن نیست. گفتنی است که طولانی شدن سخن در این مورد بدان خاطر بود که برخی از کوردلان و بیماران روحی این روایات را ابزار و میدان مناسبی برای سمپاشی و بدگویی و هرزه‌درانی بر ضد شیعه و پیروان مذهب خاندان رسالت یافته‌اند چنانکه گویی به قرآن ننگریسته و آیاتی را که گذشت ندیده و یا نفهمیده‌اند که؛ وحی تنها از آن پیامبران نیست و به زنبور عسل نیز وحی شده است و نباید با این بهانه از در هوچی‌گری و فریب وارد شوند و شیعه را مورد تاخت و تاز قرار دهند که چرا از «مصحف «فاطمه»» سخن گفته است. به هر حال این حقیقت مطلب است و حساب بداندیشان و بدگویان نیز در روز حساب با خداست.

زهراء

پیامبر گرامی در مورد آفرینش نوری فاطمه از جمله فرمود: آفریدگار هستی نور فاطمه را بسان مشعلی فروزان آفرید و آن را بر کنگره‌های عرش آویخت و آنگاه بود که آسمانها و زمین‌های هفتگانه به نور فاطمه نورباران گردید و به همین جهت او «زهراء» نامیده شد. [۱۳۷]. «ابن عباس» آورده است که پیامبر گرامی فرمود: و اما ابنتی «فاطمه» فانها سیده نساء العالمین من الاولین و

الاخرین و هی بضعه منی و هی نور عینی و هی ثمره فوادی و هی روحی... و هی الحورا الانسیه... [۱۳۸]. «اما دخت ارجمندم «فاطمه»، سالار زنان گیتی در همه‌ی عصرها و نسلهاست. او پاره‌ی تن من، نور دیده، میوه‌ی دل و روح من است که در سازمان وجودم قرار دارد. او حوریه‌ای است در سیمای انسان که هرگاه در محراب عبادت در برابر پروردگارش قرار می‌گیرد، [صفحه ۱۵۶] نور وجودش برای فرشتگان می‌درخشد، درست همانگونه که ستارگان برای زمینیان نورافشانی می‌کنند.» با دقت در این روایت ضمن آگاهی از شکوه و عظمت بانوی بانوان، با دلیل نامگذاری او به نام مقدس «زهراء» نیز آشنا می‌شویم. در این مورد روایت دیگری نیز رسیده است که دلیل این نام مقدس او را چهره‌ی نورانی و درخشنده و پرتاللو او عنوان می‌کند که برای پرهیز از گستردگی بحث به همین اندازه بسنده می‌شود. فاطمه علیهاالسلام نامهای مقدس دیگری نیز جز آنچه گذشت دارد که هر کدام از آنها نمایشگر بعدی از ابعاد معنوی و علمی و اجتماعی اوست. نامهایی چون: «بتول»، «عذرا» و «حانیه» که به مفهوم پرمهر و دلسوز به فرزندان خویش است و دارای کنیه‌های متعددی است که معروف‌ترین آنها «ام‌ایبها» می‌باشد.

بتول

اشاره

آفریدگار توانای هستی برای آفریده‌های خویش، از جماد و نبات و گیاه گرفته تا حیوان و انسان، قوانین و سنت‌ها و مقررات ویژه‌ای، مقرر ساخته و همه‌ی پدیده‌های آفرینش را در برابر آن قوانین فرمانبردار و خاضع قرار داده است. برای نمونه: ۱- طبیعت آتش به خواست آفریدگارش سوزانیدن است و تحت آن شرایط و مقررات می‌سوزاند و این سنت خدا در آتش است. ۲- نبات و گیاه برای رشد و میوه دادن و به ثمر نشستن نیاز به شرایط و مکان و موقعیت ویژه‌ای دارند که در آن شرایط به میوه می‌نشینند. شما دانه‌ای را که در دل زمین می‌افشانید و نیز عواملی را که در رویش و رشد و تکامل آن موثرند و همچنین عنصر زمان را که برای رشد آن لازم است در نظر بگیرید، [صفحه ۱۵۷] همه‌ی اینها قوانین و مقررات خدا در جهان نبات و گیاه است. ۳- حیوانات نیز به اراده‌ی آفریدگارش در برابر قوانین و مقررات خاصی از حجم و رنگ گرفته تا همانند آنها، خاضع و فرمانبردارند. ۴- و انسان نیز از این سنت الهی فراتر نیست به همین جهت در برابر قوانین و مقررات جهان آفرینش و طبیعت و سرشت جسمی و روحی و روانی خویش خاضع و فرمانبردار است. اما خدای توانا دوستان خاص و برگزیده‌ی خویش را در پرتو فرزاندگی و حکمت رسای خود در شرایط ویژه‌ای برتر و والاتر از آن قوانین و سنتها قرار داده و همه‌ی پدیده‌ها را به اراده‌ی خویش فرمانبردار و مطیع آنان می‌سازد. به نوان مثال: شما آتش را می‌نگرید که در شرایط خاص خویش به هرچه برسد آن را می‌سوزاند اما همین آتش در برابر «ابراهیم خلیل» فرمانبردار است و نه تنها او را طعمه‌ی خویش نمی‌سازد که بر او سرد و آرامش‌بخش نیز می‌شود و سلامت او را هم تضمین می‌نماید. یا در رویداد بهت‌آور و فوق‌طبیعی «یونس» پیامبر می‌نگریم که پس از آنکه او از دهان نهنگ به بیابان پرتاب می‌گردد، خداوند بوته‌ی کدویی در کنارش می‌رویاند. و با اینکه می‌دانیم دانه‌ی کدو برای روئیدن و برگ نمودن به گونه‌ای که برگهایش بیکر انسان را ببوشاند، نیاز به زمان طولانی دارد و این سنت خدا در جهان نبات است. اما این گیاه در برابر دوست خدا و پیامبرش «یونس» خاضع است و به اراده‌ی آفریدگارش به میل پیامبر او عمل می‌کند. و نیز می‌دانیم که تولید مثل، جز از راه ازدواج و آمیزش زن و مرد و انتقال نطفه از مرد به رحم زن، نشاید و تازه پس از انتقال آن نیز باید بتدریج و بر اساس ده‌ها و صدها ریزه‌کاری و سنن و مقررات شگرف، «نطفه» به «علقه» تبدیل گردد و «علقه» به «مضغه» و آنگاه استخوانها پدید آیند و جنین بطور عادی از شش ماه تا نه ماه راه کمال پوید. [صفحه ۱۵۸] آری این سنت حکیمانه‌ی خدا در تولیدمثل است اما همین سنت در برابر «مریم»، آن دخت پاک و سرفراز خاضع می‌گردد و او بدون تماس با انسانی به فرزندش «مسیح» باردار می‌شود، به سرعت درد

زایمانش از راه می‌رسد و به شاخه‌ی درخت خرما پناه می‌برد و پس از ساعاتی چند، کودک خویش را به دنیا می‌آورد. [۱۳۹].

پیامبران و پدیده‌ی اعجاز

اشاره

معجزاتی که از راه فوق‌عادی بدست پیامبران خدا و به اراده‌ی آنان پدیدار می‌گشت نیز به همین صورت بود، که نمونه‌های آن کران تا کران قرآن موجود است و شما خواننده‌ی گرامی می‌توانید به بسیاری از سرگذشت‌های پیامبران و جانشینان آنان که سنت‌ها و مقررات طبیعی را، خداوند رام و فرمانبردار آنان ساخته است، در آیات شریفه‌ی قرآن بنگرید. که ما برای نمونه به چند مورد به صورت فشرده می‌نگریم: ۱- هبوط «آدم» از بهشت به زمین ۲- فوران و جوشیدن آب از تنور در داستان «نوح» ۳- باردار شدن بانو «ساره» همسر «ابراهیم خلیل» به فرزندش «اسحاق» در حالی که زنی پیر و نازا و از کار افتاده بود. ۴- تبدیل عصا به مار بزرگ در بعثت حضرت «موسی». ۵- شفا یافتن کور و نابینای مادر زاد و بیماری پیس و زنده شدن مردگان در داستان حضرت «مسیح» ۶- سیر آسمانی پیامبر یا داستان معراج. و دیگر رخدادها و ماجراهای بسیاری که در قرآن موجود است و نمایشگر این واقعیت که خداوند سنت‌ها و قوانین طبیعی خویش را به هنگامی که بخواهد رام و مسخر و منقاد دوستان خویش می‌سازد و آنان بطور فوق‌طبیعی عمل می‌کنند... [صفحه ۱۵۹]

یک جریان طبیعی

آنچه در سطور گذشته آمد، مقدمه‌ای برای بیان این مطلب بود که: همانگونه که می‌دانیم عادت ماهانه‌ای که زن از آغاز بلوغ تا پنجاه یا شصت سالگی بطور مرتب در هر ماه با آن روبرو می‌گردد، یک جریان طبیعی و عادی است. این پدیده در زنان بدینصورت است که هر ماه مقداری خون تیره که در مخازن و قسمت‌های مختلف بدن زن به عنوان غذا برای جنین قرار داده شده است، هنگامی که جنین نباشد و در نتیجه نیازی هم به آن خون به عنوان غذای جنین احساس نگردد، بصورت همان خون تیره از بدن زن خارج می‌گردد و چه بسا که به هنگامه‌ی شیردهی زن باز هم همین خون طبق سازمانده‌ی دستگاه حکیمانه‌ی آفرینش به شیر تبدیل گردد. خدا در قرآن شریف در این مورد و در پاسخ از این عادت ماهانه: و یسئلونک عن الحیض قل هو اذی... [۱۴۰]. «ای پیامبر! از تو درباره‌ی عادت زنان می‌پرسند، بگو آن ماده‌ای است زیانبار.» منظور این است که خون «حیض» ماده‌ای زیان‌بار است و جسم زن را می‌آزارد. از این رو بناگزر باید از جسم او خارج شود تا زن دچار عوارض و عواقب زیان‌آور آن و انواع بیماری‌ها نگردد. در دوران عادت ماهانه «زن» در مسیر یک سلسله تغییرات و دگرگونیهای جسمی و روحی قرار می‌گیرد که از جمله‌ی آنها؛ دگرگونی رنگ چهره، دگرگونی در خلق و خو و روحیات و رفتار و کردار است، به گونه‌ای که می‌توان او را در دوران عادت ماهانه از تغییر چهره و رنگ و چشمها و حتی از نگاه و حرکاتش شناخت، چرا که این خونریزی در زن همانند یک خونریزی طبیعی و عادی نیست که گاهی انسان بدان دچار می‌شود [صفحه ۱۶۰] بلکه از جهات گوناگونی با خونریزی عادی از بدن انسان متفاوت است. زن در دوران عادت ماهانه در خویشتن به نوعی احساس انفعال و شرمندگی و حیاء و افتادگی می‌نماید و اگرچه این شرایط از اراده و خواست او خارج است اما از به زبان آوردن و بروز آن رنج می‌برد و گفتن آن را بویژه به مردان ناپسند می‌داند. این خونریزی و حالت خاص روحی در زن نوعی ضعف و شکست جسمی و روحی را برای او به بار می‌آورد و گویی به همین دلیل است که برخی احکام و مقررات همچون نماز و روزه در آن دوره از او برداشته شده و ایستادن در مسجد، ورود به مسجدالحرام و مسجد پیامبر، خواندن سوره‌های چهارگانه‌ی قرآن شریف که دارای سجده می‌باشند و نیز دیگر اعمال و کارهایی که در کتابهای فقهی آمده است، همه و همه بر زن در آن دوران خاص تحریم شده است... همانگونه که این مقررات در دوران

«نفاس» زن نیز به همان دلایلی که اشاره رفت، بر او جاری می‌گردد.

اما بانوی بانوان..

آری این جریان طبیعی و عادی در عادت ماهانه در همه‌ی زنان است اما آفریدگار فرزانه‌ی هستی اراده‌اش بر این قرار گرفت که بانوی بانوان و سالار زنان فاطمه علیهاالسلام به این عوارض و آفتها و گرفتاری‌ها و مشکلات جسمی و روحی آن آلوده نباشد. به همین جهت هم او را آنگونه که می‌خواست پاک و پاکیزه ساخت و این عوارض را از وجود او دور نمود. اینکه به نمونه‌هایی از روایت صحیح که در این مورد رسیده است نظر می‌افکنیم. ۱- قندوزی در کتاب خویش در این مورد از پیامبر گرامی آورده است که فرمود: «فاطمه» بدان جهت «بتول» نامگذاری گردید که خدای جهان آفرین عارضه‌ی ماهانه‌ی [صفحه ۱۶۱] زنان و نیز «نفاس» را از وجود مقدس او دور فرمود. [۱۴۱]. ۲- «محمد صالح کشفی حنفی» در کتاب خویش «مناقب» از پیامبر گرامی آورده است که: دخترم «فاطمه» از آن روی «بتول» نامیده شده است که عادت ماهانه‌ی زنان به خواست خدا، از او دور داشته شده است. ۳- نویسنده‌ی «ارجح المطالب» در این مورد آورده است که: از پیامبر خدا در مورد واژه‌ی «بتول» سوال شد و گفته شد: ای پیامبر خدا! شما مریم را «بتول» می‌نامید و «فاطمه» را نیز «بتول» می‌خوانید، چرا و به چه جهت؟ پیامبر گرامی فرمود: بتول به آن بانویی گفته می‌شود که هرگز خون ندیده است چرا که عادت ماهانه در دختران پیامبران ناپسند است... ۴- «ابوبکر شافعی» در «تاریخ بغداد» از «ابن عباس» آورده است که پیامبر گرامی فرمود: دخترم «فاطمه» حوریه‌ای است در چهره‌ی انسان که هرگز خون ندیده است... [۱۴۲]. ۵- «ابن عساکر» در کتاب خویش «التاریخ الکبیر» از «ام سلمه» آورده است که گفت: بانوی بانوان «فاطمه» هرگز خون «حیض» و «نفاس» ندید. [۱۴۳]. ۶- «حافظ سیوطی» در این مورد آورده است که: از ویژگیهای «فاطمه» دخت سرفراز پیامبر آن است که همواره از عادت ماهانه پاک بود و پس از ساعتی از بدنیا آوردن کودک خویش نیز پاک و پاکیزه بود تا آنجایی که یک نماز هم از او از بین نمی‌رفت. ۷- رافعی در کتاب «التدوین» به نقل از بانوی شایسته «ام سلمه» آورده است که: «فاطمه» هرگز خون ماهانه‌ی زنان و یا «نفاس» ندید و خدا او را از اینها پاک و پاکیزه ساخته بود. ۸- «طبری» در «ذخائر العقبی» به نقل از «اسماء» آن زن شایسته کردار آورده است [صفحه ۱۶۲] که: هنگامی که فاطمه علیهاالسلام فرزند ارجمندش «حسن» را به دنیا آورد، من هیچ خون و عوارض زنانه در او ندیدم. و پیامبر فرمود: «اسماء! مگر نمی‌دانی که دخترم «فاطمه» پاک و پاکیزه است...؟ این روایت را «صفوری» نیز در کتاب خویش «نزهة المجالس» آورده است. [۱۴۴]. ۹- مرحوم «مجلسی» در «بحارالانوار» به نقل از «ابوبصیر»، از امام صادق علیه‌السلام آورده است که: خداوند تا هنگامی که «فاطمه» در این جهان می‌زیست دیگر زنان را بر امیر مومنان تحریم فرمود. «ابوبصیر» می‌گوید به امام صادق علیه‌السلام گفتم: چگونه؟ چرا؟ فرمود بدان جهت که او پاک و پاکیزه بود و از عوارض زنان به دور آفریده شده بود. مرحوم علامه‌ی مجلسی در تفسیر روایت می‌گوید: این تعلیل ممکن است به یکی از دو معنا برگردد: الف: نخست اینکه بگوییم از آنجایی که دخت سرفراز پیامبر همواره پاک و پاکیزه بود و امیر مومنان نیاز به زن دیگری نداشت، بدین دلیل خداوند زنان دیگر را به احترام «فاطمه» بر امیر مومنان تحریم کرد. ب: دیگر اینکه شکوه و عظمت بانوی بانوان و ویژگیهای او ایجاب می‌کرد که امیر مومنان با زن دیگری پیمان مشترک زندگی نبندد. [۱۴۵]. در پایان، گفتنی است که پاک و پاکیزه بودن «فاطمه» از این عوارض و خونها نشانگر آن است که او از مصادیق بارز آیه‌ی «تطهیر» بود. همان آیه شریفه‌ای که به صراحت او و دیگر اعضاء خاندان وحی و رسالت را از هر آلودگی و پلیدی، پاک و پاکیزه اعلان می‌کند، از آلودگیهای جسمی و ظاهری گرفته تا باطنی و روحی. [صفحه ۱۶۳]

در صفحات گذشته خاطرنشان گردید که یکی از نامهای گرانمایه‌ی فاطمه علیهاالسلام «عذراء» می‌باشد. او بدین جهت به این نام خوانده می‌شد که همیشه «باکره» بود. در گذشته، روایات فراوانی آوردیم که بیانگر این حقیقت بود که آفرینش و نطفه‌ی پاک و پاکیزه فاطمه علیهاالسلام از عصاره و خلاصه‌ی ارمغان آسمانی و غذای بهشتی بود و پیامبر نیز بارها فرمود که: «او حوریه‌ای است در چهره‌ی انسان.» روشن است که بیان پیامبر نه ذره‌ای اغراق‌آمیز است و نه دور از حقیقت بلکه عین واقعیت است. افزون بر روایات، باید به این آیه‌ی قرآن اندیشید که حوریان بهشت را که فاطمه علیهاالسلام سالار آنان می‌باشد اینگونه وصف می‌کند: انا انشاءنا هن انشاء فجعلنا هن ابکارا» [۱۴۶]. ما حوریان بهشتی را آنگونه که می‌بایست پدید آوردیم و آنان را دوشیزگان قرار دادیم. مفهوم این بیان این است که؛ آنان همیشه باکره‌اند. در تفسیر مجمع البیان ذیل این آیه‌ی شریفه می‌نویسد: هرگاه شوهرانشان با آنان آمیزش نمایند آنها را «باکره» خواهند یافت. در این مورد روایتی است که از امام صادق علیه‌السلام می‌پرسند: ای پسر پیامبر! چگونه حوریه در هر مرتبه‌ای که شوی وی با او آمیزش نماید او را «باکره» خواهد یافت؟ حضرت فرمود: بدان جهت است که حوریه از ماده و واقعیت پاک و پاکیزه پدید آمده است و هیچ گونه نقص و عیبی به او وارد نمی‌گردد. پیکرش با آفتی آمیخته [صفحه ۱۶۴] نمی‌شود و هرگز دچار «حیض» نمی‌شود و رحم او همواره چسبیده است. و بانوی بانوان گیتی نیز که نطفه‌اش از ارمغان آسمانی و غذا و میوه‌ی بهشتی است. هم از عادت ماهانه‌ی زنان پاک و پاکیزه است و هم همواره سالم و پاک و پاکیزه. و این مفهوم نام مبارک «عذراء» می‌باشد که یکی از نامهای اوست. [صفحه ۱۶۵]

زندگی و مراحل رشد

اشاره

در میان امکانات معنوی و رنجه‌ها ۱- زندگی و مراحل رشد بانوی بانوان مایه‌ی آرامش دل ایمان «ابوطالب» و حمایت از پیامبر ۲- رحلت بزرگ بانوی عرب ضربه‌ی هولناک مرگ خدیجه سوگ بزرگ مدافع اسلام و پیامبر ۳- در آستانه‌ی هجرت در راه مدینه و اینک پس از آن همه رنجه‌ها ۴- فاطمه علیهاالسلام در روز «احد» دو یار پرشور پیامبر یک دروغ رسوا ۵- مشکلات در خانه‌ی پدر [صفحه ۱۶۶]

زندگی و مراحل رشد بانوی بانوان

اشاره

سرانجام با آن تدابیر شگرف دستگاه حکیمانه‌ی آفرینش، دخت سرفراز پیامبر فاطمه دیده به روی زندگی و پدر گرانمایه‌اش گشود و جهان را به نور وجودش نورباران ساخت. او از مادر گرانقدری بسان «خدیجه»، شیری آمیخته با ارزشها و فضیلتها و کمالات نوشید و در خانه‌ی وحی و فرودگاه قرآن راه رشد و کمال را آغاز کرد و آن را با سرعتی شگرف تا پرفرازترین قله و نقطه‌اش، پیمود. پدر گرانقدرش علوم الهی و دانش‌های آسمانی را به او می‌آموخت و او را از مفاهیم و معارف ربانی سرشار می‌ساخت و شایسته‌ترین درسهای توحید گرایی و برترین دانش‌های ایمان و یقین و تقوا و زیباترین و پرجاذبه‌ترین واقعیت‌ها را که از وحی و رسالت سرچشمه می‌گرفت به دخت فرزانه‌اش می‌آموخت و او را با بهترین و بایسته‌ترین شیوه‌ی تربیتی می‌پروراند، چرا که پیامبر گرمی دخت نمونه و فرزانه‌ی خویش را برای پذیرش دانش‌ها آماده می‌دید و در کران تا کران جان پاک او روشنی و نورانیت وصف‌ناپذیری احساس می‌کرد و آن وجود گرانمایه را در پیمودن پله‌های صعود و درجات تکامل و ترقیات معنوی و انسانی در

اوج آمادگی می‌یافت. [صفحه ۱۶۷]

در میان امکانات معنوی و رنجها

در کنار این همه امکانات رشد و عوامل شخصیت ساز و اوج دهنده، حکمت الهی نیز بر آن قرار گرفت که زندگی بانوی بانوان از آغاز کودکی آمیخته به سختی‌ها و رنجها و مشکلات فراوان باشد. به همین جهت هنگامی که دیده به روی زندگی گشود، پدر گرانمایه‌اش را ترسان یافت. در حالی پدر را دید که نزدیکان و بیگانگان به جنگ او برخاسته و بیدادگران و شرک گرایان با او سر ستیز داشتند. چه بسیار می‌شد که این دخت سرفراز در دوران کودکی‌اش وارد کعبه و مسجدالحرام می‌شد و پدر پرمهر خویش را می‌دید که در «حجر اسماعیل» نشسته و قرآن را تلاوت می‌کند اما برخی شقاوت پیشگان بجای شنیدن حق و گزینش عدل، به دشمنی با او برخاسته و به جنگ روانی با او دست می‌زدند و او را آماج اذیت و آزار می‌نمایند. روزی وارد مسجد گردید و دید که یکی از شرک گرایان به هنگامی که پدر گرانقدرش در حال سجده بود بچه‌دان شتری را بر پشت و لباس آن حضرت خالی کرد، آن فرزانه‌ی روزگار با تماشای این صحنه تاسفبار قهرمانانه پیش رفت و با دستان کوچک خویش لباس پدر را پاک کرد و به آن گستاخان گمراه، شجاعانه پرخاش کرد و عمل زشت و ناجوانمردانه‌ی آنان را محکوم ساخت و آنان را به باد نکوهش گرفت اما آن فرومایگان بر او و سخنان آتشین و شجاعانه‌اش خندیدند، تا روحیه او را نیز در هم شکنند. از «ابن عباس» آورده‌اند که: روزی «قریش» در کنار «حجرالاسود» گرد آمده و در کنار بتهای خویش «لات» و «عزی» دست پیمان فشرده‌اند که اگر محمد را دیدند همگی دست در دست هم او را مورد یورش قرار داده و آن گرانمایه‌ی جهان هستی را از میان بردارند. این پیمان ظالمانه و تصمیم شربار به گوش دخت فرزانه‌ی پیامبر رسید و او به [صفحه ۱۶۸] سرعت با چشمان گریان بر پیامبر وارد شد و جریان را با آن حضرت در میان نهاد... سرانجام بحران بالا گرفت و گرفتاری‌ها و مشکلات افزون گشت تا جایی که پیامبر گرامی ناگزیر گردید به همراه یاران و بستگان خویش در «شعب ابی‌طالب» پناه گیرد. آن حضرت به همراه دوستان و بستگان در آن دره‌ی خشک و سوزان در جوی آکنده از بیم و وحشت زندگی را شروع کردند و در هر شب تاری آماده‌ی هجوم دشمن خیره‌سر بدانجا بودند بویژه آنگاه که شرک گرایان تجاوزکار آن قطعنامه‌ی ضد بشری را تنظیم نمودند و «بنی‌هاشم» را در محاصره‌ی اقتصادی قرار دادند و دیگر نه به آنان کالایی می‌فروختند و نه مواد حیاتی. و نه اجازه می‌داند که مواد غذایی و حیاتی و مورد نیاز، به آن منطقه برسد. در آن شرایط سخت بود که گرسنگی همه جا سایه افکنده و همه‌ی ساکنان آنجا بویژه کودکان را بیشتر زیر فشار خود گرفت به گونه‌ای که صدای ضجه‌ی کودکان از فشار گرسنگی به گوش مردم مکه می‌رسید، برخی اندوهگین می‌شدند اما تجاوزکاران و ظالمان شادمانی می‌نمودند و بدانها ناسزا نثار می‌کردند و بر شقاوت و بی‌رحمی خویش می‌بالیدند. آری این محاصره‌ی اقتصادی سه سال و چند ماه ادامه یافت و دخت سرفراز پیامبر در کودکی خویش از قهرمانی از قهرمانانی بود که طعم این فشارها را چشید و روح جهاد و تلاش و ایمان و پایداری و مقاومت و ایستادگی در راه حق و عدالت را در کران تا کران وجودش زنده‌تر و پرطراوت‌تر ساخت، تو گویی این دوران محاصره و سختی، دوران تمرین و دانشگاه آمادگی و آزمون روزگار برای آینده‌ی زندگی پرفراز و نشیب او بشمار می‌آید.

مایه‌ی آرامش دل

در اوج آن فشارها از جمله چیزهایی که فاطمه علیهاالسلام را آرامش خاطر می‌بخشید و روشنی دیدگان او را فراهم می‌آورد این بود که دخت سرفراز پیامبر، قهرمان بزرگ [صفحه ۱۶۹] و نستوهی چون، «ابوطالب» را تماشا می‌کرد از پدرش پیامبر با همه‌ی وجود حمایت می‌کند و به یاری او برخاسته است و می‌دید که او گاه به همراه برادر دلیرش «حمزه» با شمشیر آخته‌ی خویش بسان

دو سرباز آماده و فداکار پیامبر را تنها نمی‌گذارند و گام به گام به همراه او به مسجدالحرام می‌روند تا پشتیبانی خویشان از او را، به گوش همگان برسانند و گاه او را می‌دید که با گردآوردن جوانان و غلامان خویش و مسلح ساختن آنان، با یک گروه نظامی به فرماندهی خویش پشت سر پیامبر حرکت می‌کنند و او را تنها نمی‌گذارد تا دشمن خیره‌سر، گستاخ گردد. «فاطمه» می‌نگریست که عمومی قهرمانش «ابوطالب» گاه با اعلان اسلام و اظهار عشق و علاقه به راه و رسم پیامبر و خود آن بزرگوار به دعوت او پاسخ مثبت می‌داد و به او می‌پیوست و گاه به خاطر اظهار حق و حقیقت، اسلام و دین خویش را آشکار می‌ساخت و سرنوشت خویش را به سرنوشت اسلام و پیامبر گره می‌زد و قصیده‌هایی شنیدنی و پرمحتوا در آن شرایط سخت و وحشت و ترور، در حمایت از پیامبر و راه و رسم او می‌سرود. و روشن بود که اینگونه حمایت‌ها و اظهار حقیقت‌ها و سرودن قصیده‌ها، چه اثر شگرفی در تقویت جبهه‌ی حق و تضعیف جبهه‌ی باطل و بیداد بر جای می‌نهاد. «طبری» در این مورد می‌نویسد: قریش هنگامی که دیدند جناب «ابوطالب» قهرمانانه و پرشور از پیامبر و راه و رسم او، دفاع می‌کند همگی نزد او آمدند و گفتند: هان ای بزرگ «بنی‌هاشم»! ما آمدیم تا زیباترین و بخشنده‌ترین و پرشهامت‌ترین جوان قریش «عماره بن ولید» را به تو تقدیم داریم تا در برابر تو برادرزاده‌ات «محمد» را که جامعه‌ی ما را پراکنده ساخته و خردمندان ما را بی‌خرد شمرده است، به ما تسلیم داری تا او را نابود سازیم و انتقام خود و خدایان خویش را از او بگیریم. فرزانه‌ی بنی‌هاشم «ابوطالب» رو به آنان کرد و با درایت و شهامت گفت: [صفحه ۱۷۰] برآستی که چقدر باانصاف هستید؟! شما می‌خواهید فرزندان را به من بدهید تا او را نگهداری کنم و احترام و اطعام نمایم اما من پسر را تسلیم شما دارم تا او را به جرم حقگویی و عدالتخواهی و آزادگی بکشید؟ آیا این خواسته‌ی شما جوانمردانه و منصفانه است؟ اگر راست می‌گویید شما نیز هر کدام فرزندان را بیاورید تا من او را به قتل برسانم. و آنگاه اینگونه درس آموز و شهامت‌مندان سرود: منعنا الرسول رسول الملیک بیض تلالا- کلمع البروق اذود و احمی رسول الملیک حمایه حمیه شفیق هان بهوش باشید که ما با شمشیرهای آخته‌ای که بسان آذرخش می‌درخشند، از پیام‌آور خدا قهرمانانه حمایت می‌کنیم و از حقوق و آزادگی او دفاع می‌نماییم. از او آنگونه جانانه دفاع می‌کنیم که حمایتگر پرمهر و دلسوز، دفاع خواهد کرد.

ایمان «ابوطالب» حمایت از پیامبر

بهر حال سخنان ارزنده و پرمحتوای جناب «ابوطالب» در دفاع از اسلام و پیامبر در غالب نثر و نظم بسیار است که همه نمایشگر اسلام و ایمان استوار و تزلزل ناپذیر او به خدا و پیامبر است، که برای نمونه برخی ترسیم می‌گردد: الم تعلموا انا وجدنا محمدا نبیا کموسی خط فی اول الکتب؟ الیس ابونا هاشم شد از ره و اوصی بنیه بالطعان و بالحرب؟ آیا برآستی نمی‌دانید که ما محمد را پیامبری بسان موسی یافته‌ایم؟ که نام بلند آوازه‌اش در آغاز همه‌ی کتابهای آسمانی آمده است؟ مگر پدر والای ما «هاشم» نبود که کمر همت خویش را محکم و استوار بست، و فرزندان خویش را به پیکار با نیزه و شمشیر در راه حق و عدالت سفارش کرد؟ ۲- در قصیده‌ی دیگری چنین می‌سراید: [صفحه ۱۷۱] وقالوا لاحمد: انت امر و خلوف اللسان ضعیف السبب... کفرپیشگان به «احمد» گفتند: تو مردی دروغگو هستی و در انجام خواسته‌های ناتوان خواهی بود و موفق نخواهی گشت. اما هان! بهوش باشید که «احمد»، حق و عدالت را برای بشریت آورده و دروغ و ناروایی نیآورده است. ۳- و نیز آن شخصیت مدافع اسلام و حمایت‌کننده از آورنده‌ی قرآن در مورد «صحیفه» که یکی از معجزات پیامبر است چنین می‌سراید: و قد کان من امر الصحیفه عبیره متی ما یخبر غائب القوم یعجب... در مورد صحیفه درسی عبرت‌انگیز و پندآموز است که اگر مردم غائب بشوند، شگفت‌زده می‌شوند. خداوند کفر و ناسپاسی آن بداندیشان را که از آن سخنگوی به حق و عدالت، کینه به دل گرفته بودند، محو و نابود ساخت و سرانجام فرزند رشید «عبدالله» در میان ما مورد تصدیق قرار گرفت... حق‌طلبان به او ایمان آوردند در حالی که بداندیشان قوم به او خشم گرفته و به ناروا او را سرزنش می‌کردند. ۴- در سوره‌ی دیگری آن بزرگوار برادر قهرمانش «حمزه» را به پیروی از پیامبر و

شکیبایی و پایداری در فرمانبرداری از او توصیه و تشویق می‌کند: صبرا ابا یعلی علی دین احمد و کن مظهر اللدین وفقت صابرا فقد سرنی اذ قلت انک مومن فکن لرسول الله فی الله ناصران ای «حمزه» در راه دین «احمد» آنگونه که می‌باید شکیبایی پیشه ساز و با پایداری، دین حق را آشکار ساز که موفق خواهی شد. من غرق در شادمانی شدم، آنگاه که به ایمان خویش اعتراف کردی. پس در راه خشنودی خدا یار و یاور پیامبر او باش. [صفحه ۱۷۲] ۵- و نیز این سروده از آن بزرگمرد حق طلب است که پادشاه خردمند «حبشه» را به یاری پیامبر و یاران او تشویق می‌نماید و چنین می‌سراید: تعلم ملیک الحبش ان محمدا نبی کموسی و المسیح بن مریم هان ای پادشاه «حبشه» آگاه باش که محمد صلی الله علیه و آله و سلم همانند موسی و مسیح پیامبری است و برنامه‌ی او همچون برنامه‌ی آنان آسمانی است و هدایت و رهبریش بسان آن دو پیامبر خداست. همه‌ی این پیام‌آوران خدا مردم را به فرمان او راه نموده و از آفتها نگاه می‌دارند. شما در کتاب آسمانی خویش او را به راستگویی می‌خوانید و می‌شناسید، نه کسی که بر اساس پندار سخن می‌گوید. از این رو برای خدا همتا نگیرید و خالصانه اسلام بیاورید که راه حق روشن است و تیره و تاریک نخواهد بود. ۶- و نیز آن مدافع بزرگ اسلام و قرآن و پیامبر اینگونه می‌سراید: لقد اکرم الله النبی محمدا فاکرم خلق الله فی الناس احمد... براستی که خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را گرامی داشت از این رو گرامی‌ترین و پرشکوه‌ترین بنده‌ی خدا در میان مردم «احمد» خواهد بود. برای تجلیل او نام او را از نام خودش برگرفت و فرمود: صاحب عرش و آفریدگار هستی «محمود» است و این پیام‌آورش «محمد». ۷- و نیز این سروده‌ی پرمحتوا و سازنده از آن بزرگوار است که چنین می‌سراید: کذبتم و بیت الله نبزی محمدا و لما نطاعن دونه و نناضل به خانه‌ی خدا سوگند شما دروغ می‌گویید. آیا رواست که «محمد» مورد هجوم ظالمانه و بی‌رحمانه قرار گیرد و ما در دفاع از او با نیزه‌ها و شمشیرها به پیکار برنخیزیم؟ آیا زیننده است زنان و کودکان خویش را فراموش نساخته و او را یاری نکنیم. [صفحه ۱۷۳] تا در کنار او و اهداف الهی او به خون خویش در غلظیم و کشته شویم؟ سفید چهره‌ای که به برکت چهره‌ی پرشکوه و پرمعنویت‌اش از ابرها باران خواسته می‌شود. همان فریادرس یتیمان و پناهگاه بیوه زنان. همو که بینویان و ناامیدان «بنی‌هاشم» به او پناه و امید می‌جویند و از رحمت و فزون‌بخشی او بهره‌ور می‌گردند. هان ای کافر حق ستیز! مگر نمی‌دانید که فرزند قهرمان ما نزد ما راستگو و درست‌کردار است و ما به او ایمان داریم و به سخنان بیهوده‌ی شماییان بهاء نمی‌دهیم؟ سپاس پروردگار، بندگان را که به یاری خویش او را مورد پشتیبانی قرار داد و این دین حق را پیروزی و سرفرازی ارزانی داشت. من برای یاری رساندن بر پیامبر و پیروزی او بپا خواهم خواست و به کمک سواران و نیزه‌ها از او دفاع خواهم نمود. علاوه بر آنچه از نظر شما خواننده‌ی گرامی گذشت، جناب «ابوطالب» در موارد دیگری نیز حمایت بی‌دریغ و پشتیبانی خلل‌ناپذیر خویش را از اسلام و آوردنده‌ی آن پیامبر گرامی با شهامت و اقتدار اعلان کرد و بر موضع حق‌طلبانه و شجاعانه‌ی خویش تصریح نمود و بارها ایمان استوار خویش را در گفتار و کردار به اثبات رسانید. پر واضح است که اگر آن مرد بزرگ به اسلام و خدای یکتا و پیامبرش ایمان عمیق نداشت، نمی‌بایست چنین موضعگیری‌هایی در زندگی داشته باشد و نمی‌بایست جان و ثروت و فرزندان و هستی خویش را در راه اسلام و پیامبر و یاری دین خا به خطر افکند. و این پندار که حمایت بی‌دریغ و قهرمانانه‌ی «ابوطالب» از پیامبر و راه و رسم توحیدی او ممکن است به انگیزه‌ی خویشاوندی باشد، پنداری بی‌اساس است، چرا که آن حضرت جز «ابوطالب» هشت عموی دیگر نیز داشت، پس چرا تاریخ این حمایت‌ها و موضعگیری‌ها و موفقیت‌های درخشان و افتخارآمیز را از آنان نشان نمی‌دهد؟ بلکه گاه به عکس نمایشگر موضعگیری‌های ننگبار و تلاشهای خفت‌انگیز برخی از آنان همچون [صفحه ۱۷۴] «ابولهب»، بر ضد حق و عدالت و پیامبر خداست...؟ آری، رازش این است که «ابوطالب» مرد ایمان و اسلام و مدافع حق بود اما «ابولهب» در برابر پیامبر و دین او قرار داشت.

اشاره

چرخ روزگار به گردش خویش ادامه می‌داد و سالها یکی پس از دیگری می‌گذشت در حالی که زندگی دخت فرزانه‌ی پیامبر همچنان با رویدادهای تکانه‌دهنده و حوادث حزن‌انگیز آمیخته می‌گشت و او کودکی را پشت سر می‌نهاد و به سوی بهاران نوجوانی و جوانی گام می‌سپرد. او در هشتمین بهار زندگی بود که ناگهان با فاجعه‌ای بزرگ روبرو شد. فاجعه‌ای که غم آن بر زندگی اش سایه افکند و اندوه جانکاه آن، بر قلب پرمهرش خیمه زد و حزن آن، دلش را آکنده ساخت. این فاجعه‌ی غمبار، فاجعه‌ی رحلت جانسوز مام گرانمایه‌اش خدیجه بود. همان مام اندیشمند و شایسته کرداری که با نگاهی سرشار از حزن و اندوه به دخت عزیز و کوچک خویش می‌نگریست، چرا که می‌دانست «زهرا» او بزودی به سوک مام پرمهر خویش خواهد نشست. بانوی بزرگ حجاز در بستر رحلت افتاده و شبیح مرگ بر او سایه افکنده بود، آخرین لحظات زندگی را می‌گذرانید که پیامبر بر او وارد شد و با مهر و بزرگواری همیشه فرمود: «خدیجه» رحلت تو بر ما گران است اما هنگامی که بر بانوان برگزیده‌ی جهان هستی و دوستان هم‌ردیف خویش وارد شدی، سلام مرا به آنان برسان. بانوی بزرگ حجاز پرسید: ای پیامبر خدا! آنان کیانند؟ پیامبر فرمود: «مریم» دختر عمران، «کلثوم» خواهر موسی، و «آسیه». «خدیجه» گفت: به خوشی و مبارکباد، ای پیامبر خدا! [۱۴۷]. [صفحه ۱۷۵] پیامبر گرامی خطاب به او فرمود: من دستور یافته‌ام که «خدیجه» را به اقامتگاهی پرشکوه در بهشت پطرأوت و زیبا که از مروارید ساخته شده است، مزده دهم. اقامتگاهی که نه در آن سر و صدا و هیاهوی دنیا است و نه رنج و فرسودگی آن. زمان به سرعت می‌گذشت، بانوی خردمند جهان عرب گریه می‌کرد و آه می‌کشید. «اسماء» به او گفت: شما که سالار زنان هستی و همسر پرمهر و با وفای پیامبر، و از آن حضرت مزده‌ی بهشت دریافت داشته‌ای، چرا گریه می‌کنی؟ او پاسخ داد: گریه‌ام برای آن است که دخت گرانمایه‌ام را ترک می‌کنم و شب عروسی اش در کنارش نیستم تا او را یاری کنم. دخترم نوجوان است، نگران آنم که در شب عروسی اش یار پرمهر و مشاور و مددکار دلسوزی نداشته باشد. «اسماء» گفت: سرورم! من اینک با تو پیمان می‌بندم که اگر تا آن زمان زنده بودم بجای تو او را مادری کنم و آنگاه بود که بزرگ بانوی جهان عرب «خدیجه» آرام و مطمئن، چشم بر هم نهاد و در سن شصت و سه سالگی جهان را بدرود گفت.

ضربه‌ی هولناک مرگ خدیجه

مرگ غمبار این بانوی بزرگ، ضربه‌ای هولناک بر پیکر پیامبر فرود آورد و قلب مقدس او را آکنده از حزن و اندوه ساخت بویژه که آن پیشوای بزرگ چندی پیش از مرگ خدیجه به سوگ عمومی گرانقدر و مدافع بزرگ و نستوه خویش نشسته بود که این مصیبت نیز بر غم و اندوه او افزون گشت. به گونه‌ای که آن سال را، سال اندوه نامید، چرا که دو یار پرمهر و دو پشتیبان پراقتدار خود را در آن سال از دست داده بود. [صفحه ۱۷۶] آن حضرت از سویی به سوگ «خدیجه» نشست، به سوگ بانویی که نه تنها همسر وفادار و پرمهرش بود بلکه نخستین ایمان آورنده‌ی به خدا نیز بود. بانویی بود که پشتیبان پراقتدار پیامبر در فراز و نشیب زندگی به حساب می‌آمد و شخصیت بزرگی بود که ثروت و دارایی بسیار خویش را برای پیشرفت اهداف اسلام و پیامبر به او هدیه کرد و نه تنها در میان زنان مکه، که در همه‌ی جهان عرب بی‌نظیر بود. آری خدیجه، جهان را بدرود گفت و پیکر او را در نقطه‌ای بنام «حجون» به خاک سپردند. پیامبر کنار قبرش آمد و پیش از به خاک سپاری او به قبرش فرود آمد در حالی که «فاطمه» دخت ارجمندش دامان پدرش، پیامبر را گرفته بود و دور پدر می‌گشت و می‌پرسید: پدر جان! مادرم کجاست؟ و پیامبر پرسش او را بی‌پاسخ می‌گذاشت. او به سوی دیگران می‌رفت و از آنان سراغ مادر پرمهر خویش را می‌گرفت که در این هنگام «جبرئیل» فرود آمد و به پیامبر خبر داد که: «پروردگارت به شما فرمان می‌دهد که سلام ما را به «فاطمه» برسان و به او بگو: مادرش «خدیجه» اینک در بهشت زیبا و پطرأوت خداست. در کاخی از مروارید که غرفه‌هایش از طلا و ستونهایش از یاقوت سرخ است و او در کنار

«آسیه» و «مریم» دختر «عمران» و مادر «مسیح» است. پیامبر، «فاطمه» را در آغوش گرفت و مورد محبت قرار داد و پیام خدا را به او رسانید. او گفت: پروردگرم سرچشمه‌ی سلام و برکت و نعمت و آرامش است. سلام از اوست و سلام به او بازمی‌گردد.

سوگ بزرگ مدافع اسلام و پیامبر

آری مصیبت دیگری که بر قلب پیامبر فشار می‌آورد مرگ بزرگ مدافع اسلام و پیامبر، جناب «ابوطالب» بود. [صفحه ۱۷۷] همان مرد بزرگی که پس از رحلت نیای پیامبر، «عبدالمطلب» کفالت و سرپرستی آن حضرت را، که هشت ساله بود به عهده گرفت و تا پنجاه و سه سالگی - یعنی درست همان سالی که پیامبر را به سوگ خود نشانید - لحظه‌ای حمایت خویش را از آن حضرت دریغ نداشت. این مرد بزرگ در طول زندگی، خدمات شایانی به پیامبر نمود. خدماتی که هر کدام نشانگر ایمان و عظمت و فضیلت و شخصیت والای اوست و راستی که اگر خدا او را در آغاز بعثت پیامبر و دعوت او به یاری اسلام و پیامبر برنیانگیخته بود، بی‌تردید اسلام در آغاز حیات خویش از میان می‌رفت. و لولا ابوطالب و ابنه لما مثل الدین شخصا فقاما فهذا بمکه آوی و حاما و هذا یشرب جس الحماما... اگر ابوطالب و فرزند رشید او نبودند، هرگز قامت برافراشته‌ی دین برپا نمی‌شد. او در مکه به آورنده‌ی اسلام پناه داد و از او شایسته و بایسته حمایت کرد. و این در مدینه با آغوش باز به استقبال مرگ و شهادت شتافت تا خطرات سهمگین را از اسلام و پیامبر برطرف سازد. خدا باران خیرش را بر او بباراند که هدایت را در آغاز راه کمک کرد و به این خیر فراوان دهد که پایان شرف‌ها و عظمت‌ها بود. آری این دو حادثه‌ی تکاندنده در زندگی پیشوای بزرگ توحید و دگرگونی روند آن، اثری شرنوشت ساز نهاد، چرا که اگر رحلت «ابوطالب» پیش نمی‌آمد و پیامبر مدافع پراقتداری چون او را از دست نمی‌داد بسوی «مدینه» هجرت نمی‌فرمود و این پس از مرگ «ابوطالب» بود که آن حضرت به خوبی احساس کرد که دیگر یار و پشتیبان پراقتداری در مکه ندارد و در میان عموها و بستگانش نیز کسی نیست که بتواند جای او را پر کند و نقش حساس وی را به عهده بگیرد. درست است که عموی شجاع پیامبر «حمزه» نیز قهرمانی بزرگ بود و از حق و عدالت حمایت می‌فرمود اما او نیز از موقعیت [صفحه ۱۷۸] و اقتدار «ابوطالب» در مکه بهره‌مند نبود و نمی‌توانست جای خالی او را برای حمایت از اسلام و پیامبر پر کند. امیر مومنان در سوگ پدرش اینگونه سرود: اباطالب عصمه‌ المستجیر و غیث المحول و نور الظلم لقد هد فقدك اهل الحفاظ فصلی علیک ولی النعم... هان ای پدر! ای ابوطالب! که پناهگاه پناهندگان و پناهجویان بودی و باران رحمت در خشکسالی‌ها و نور در تاریکی‌ها... مرگ تو مدافعان حق و عدالت را تکان داد و سست کرد. پس درود خدا و صاحب نعمت بر تو باد و خشنودی پروردگار ارزانی‌ات باد که برای پیامبر بهترین عمو بودی. [۱۴۸].

در آستانه‌ی هجرت

اشاره

پیامبر پس از رحلت غمبار بانوی بزرگ حجاز «خدیجه» و عموی غیرتمند و باایمانش «ابوطالب» که دو یار پراقتدار و پشتیبان موثر خویش را از دست داد، به فرمان خدا تصمیم گرفت، شبانه مکه را ترک گوید و با هجرتی تاریخی و تاریخساز، صفحه‌ی جدیدی را بگشاید. شب حرکت از مکه که به «لیله‌ المبیته» شهرت یافت، پیامبر گرامی به شهبسوار بزرگ اسلام، علی علیه‌السلام دستور داد تا به فرمان خدا در بستر او بخوابد و خود را آماده‌ی هجرت از مکه شد. علی علیه‌السلام آن شب تاریخی را که حدود چهل یا چهارده تن از سفاک‌ترین جنگاوران جبهه‌ی شرک، بر گرد خانه‌ی پیامبر حلقه زده بودند و تصمیم داشتند با هجوم بموقع به اقامتگاه آن حضرت او را با شمشیرهای کینه و تعصب جاهلی از پا در آورند، در جایگاه [صفحه ۱۷۹] پیامبر خوابید و پیشوای

بزرگ اسلام پس از خروج موفقیت آمیز از خانه و حلقه‌ی محاصره‌ی دشمن، بسوی غار «حرا» رفت تا از آنجا بسوی مدینه حرکت نماید و دخت گرانمایه‌اش «فاطمه» در این بحران پیچیده در خانه ماند و هر لحظه در انتظار هجوم ناجوانمردانه‌ی دشمن بسر می‌برد و در همان حال شاهد هیاهو و جنجال و بافته‌های شرک آمیز و کفرآلود آن تیره بختان بر ضد پدرش، پیامبر بود. خدا می‌داند که در آن شب سخت و بیادماندنی چه وحشت و دلهره‌ای بر وجود گرانمایه‌اش سایه افکنده بود، چرا که او گرچه نوجوان بود اما از درایت و هوش سرشاری بهره‌ور بود، هم آن موقعیت حساس و پرخطر را به خوبی درک می‌کرد و هم از خشونت و سنگدلی شرک گرایان کوردل به خوبی آگاه بود و بدین جهت بدترین احتمالات در نظرش نزدیکترین آنها بشمار می‌رفت و خطرات سهمگین هر لحظه در برابر چشمانش رژه می‌رفت.

در راه مدینه

آن شب را دخت سرفراز پیامبر با اعتماد به خدا به سحر آورد و درست نزدیک سپیده‌دم بود که آن دژخیمان سیاهکار بسان گرگ‌های گرسنه و سگ‌های درنده با شمشیرهای آخته به خانه‌ی پدرش هجوم آوردند و یک راست به بستری که پیامبر در آنجا استراحت می‌کرد، یورش بردند اما ناگهان با قهرمان جوانمرد عرب و اسلام، امیر مومنان روبرو شدند که عبای پیامبر را بر چهره کشیده و بر جایگاه او خفته بود. اینجا بود که بافته‌های ذهنی آنان غلط از کار درآمد و با حال ناامیدی و احساس شکست خفت‌بار، خشمگین از خانه خارج شدند، به گونه‌ای که چیزی نبود که از شدت کینه و خشم منفجر گردند. آری، آن ساعات در حقیقت سخت‌ترین و هراس‌انگیزترین ساعات و لحظاتی بود که بر فاطمه علیهاالسلام گذشت و ای کاش که جریان به همانجا پایان می‌پذیرفت. اما چنین [صفحه ۱۸۰] نشد بلکه کینه‌ها و دشمنی‌های کور کافران و مشرکان خودکامه و استبدادگر بسان آتش‌های زیر خاکستر در اندرون سینه‌ها انباشته ماند و آنگاه که امیر مومنان بر آن شد تا به دستور پیامبر و پیام او، «فاطمه» دخت سرفراز او و چند بانوی «فاطمه» نام دیگر را، که هم از خاندان بنی‌هاشم و هم از نزدیکان پیامبر بودند، از مکه خارج ساخته و بسوی مدینه حرکت دهد، دشمن بداندیش آن کاروان کوچک را پی گرفت و در پهن‌دشت خشک و سوزان حجاز آن را محاصره کرد و راه را مسدود ساخت و از هجرت آنان بی‌هیچ دلیل و برهانی جلوگیری نمود. دگرباره شرایطی سخت پیش آمده، و ترس و وحشت بانوان را فرا گرفته بود و چیزی به پدید آمدن حوادث ناگوار و سخت نمانده بود که الطاف خدا بر بندگان شایسته کردارش فرود آمد و شهادت وصف‌ناپذیر علی علیه‌السلام از رخدادهای تلخ و مصیبت‌بار مانع شد. او در برابر دشمن، قهرمانانه قامت برافراشت و به یاری خدا همه را از شرارت دشمن نجات داد... سرانجام بانوان «فاطمه» نام و دخت سرفراز پیامبر به مدینه رسیدند. [۱۴۹] پیامبر پیش از رسیدن آنان، به آن شهر وارد شده، و در انتظار آنان در دروازه‌ی شهر توقف فرموده بود تا آنان به او بیوندند. با رسیدن آنان، پیامبر گرامی نیز حرکت کرد و همگی وارد مدینه شدند. هر کس در نقطه‌ای مکان گزید و پیشوای بزرگ توحید به خانه‌ی «ابویوب» انصاری وارد گردید و دخت گرانمایه‌اش «فاطمه» نیز دست در دست پدر پرمهر و پراقتدارش در آنجا فرود آمد و از سوی مادر «ابویوب» که زنی با محبت و با تجربه بود مورد استقبال قرار گرفت. [صفحه ۱۸۱]

و اینک پس از آن همه رنجها

فاطمه علیهاالسلام پس از تحمل سختی‌ها و رنجها و مشاهده‌ی رخدادهای دردناکی چون: مرگ جانسوز مادر، هجرت پرخطر و سرنوشت‌ساز پدر، یورش بی‌رحمانه و وحشیانه‌ی دشمن کینه‌توز به خانه‌ی پیامبر، هجرت خطر خیز و پرفراز و نشیب خودش بسوی مدینه، تعقیب کاروان کوچک او و محاصره‌اش بوسیله‌ی دشمن و دیگر رنجها و مشکلات، سرانجام زندگی آرامی را زیر سایه‌ی پدر آغاز کرد اما آیا برآستی دردها و رنجها و حوادث تکانه‌دهنده به پایان رسیده بود؟ پاسخ این بود که هرگز! بلکه مدینه نیز

آرامش پیش از طوفان را می‌گذرانید و زمان، آستن حوادث پیاپی و مشکلات شکننده دیگری بود، چرا که هنوز یک سال از هجرت پیامبر نگذشته بود که شرک گرایان مکه گرد آمدند و تصمیم گرفتند برای پیکار با توحید و پیشوای بزرگ آن، بسوی مدینه حرکت کنند. در آن شرایط حساس بود که فرشته‌ی وحی فرود آمد و پیامبر را از نقشه‌ی شوم دشمن خیره‌سر و تجاوزکار آگاه ساخت. به همین جهت پیامبر به همراه یاران توحید‌گرای خویش و مهاجران از بند رسته‌ی مکه که به او پیوسته بودند، از مدینه، پایگاه توحید و تقوا حرکت کرد تا پیش از رسیدن نیروی شرک به دروازه‌های شهر با آنان روبرو شود. سپاه توحید در میان راه مدینه و مکه در منطقه‌ای به نام «بدر» اردو زد و خود را برای جهاد در راه خدا و دین و دفتر او آماده ساخت و با اینکه نیروهای تجاوزکار شرک و کفر، سه برابر بود، خداوند پیروزی درخشانی نصیب مومنان فرمود و آنان با تحمیل شکست خفتباری به مشرکان به فرماندهی پیامبر خدا، با پیروزی وصف‌ناپذیری به مدینه باز آمدند. [صفحه ۱۸۲]

فاطمه در روز «احد»

اشاره

پس از گذشت سیزده ماه از پیکار عقیدتی و پیروزمندانه‌ی «بدر»، نبرد «احد» رخ داد و در این صحنه‌ی خونبار بود که بیش از هفتاد نفر از یاران شایسته و برگزیده‌ی پیشوای بزرگ توحید که جناب «حمزه» در صدر آنان قرار داشت، در بستر شهادت آرمیدند و همه را در سوک خود نشانند. درین جنگ بود که پیشانی مقدس پیامبر گرامی شکست و دندانه‌های هدف سنگ اندازی‌های دشمن حق‌ستیز قرار گرفت. خون چهره‌ی مبارک و دهان و محاسن شریف او را فراگرفت بطوری که خون بسان رنگ، در محاسن آن حضرت لخته بست. درست در آن شرایط حساس و لحظات دشوار بود که شیطان با رساترین صدای خویش به گونه‌ای که در گوش مسلمانان مبارز و مردم مدینه طنین افکند، نعره‌ای دروغین سر داد که: «هان ای مردم! محمد کشته شد و کار اسلام به پایان رسید.» اینجا بود که دلها در میدان نبرد مضطرب گردید و اراده‌ها متزلزل شد. گروهی پا به فرار نهادند و تنها ایمان آورندگان راستین بودند که تا پای جان ماندند و از شرف و آزادگی اسلام دفاع کردند. امواج این تزلزل و اضطراب از میدان گذشت و دامنه‌ی آن به مدینه، فرودگاه وحی و پایگاه عدل و آزادی رسید و آنجا نیز دلهره و تزلزل کمتر از خط مقدم نبود. «صفیه» دخت آزاده‌ی بنی‌هاشم و عمه‌ی پیامبر و خواهر «حمزه» به همراه محبوبه‌ی خدا و پیامبر فاطمه علیهاالسلام به سوی میدان خونین «احد» حرکت کردند. دختر پیامبر در حالی حرکت می‌کرد که دست‌ها را روی سر نهاده بود و از ژرفای جان فریاد می‌زد و بانوان هاشمی نیز هماهنگ با او راه میدان «احد» را پیش گرفتند. هنگامی که «فاطمه» و «صفیه» به میدان «احد» رسیدند شعله‌های آتش جنگ فروکش کرده بود، گروهی از یاران به خون خفته بودند و گروهی زخمی گشته و پیامبر مهر [صفحه ۱۸۳] و عدالت در تلاش برای گردآوری پیکرهای به خون خفته‌ی یاران و در جستجوی گمشدگان بود که در مسیر خویش ناگهان به قربانگاه «حمزه» رسید و با پیکر به خون خفته و مثله شده و شرایط وصف‌ناپذیر او روبرو گردید. سپاه شرک و استبداد، زشت‌ترین و ناجوانمردانه‌ترین «مثله» را در مورد او مرتکب شده بود، از سوئی انگشت دستها و پاهای آن یکه تاز میدان نبرد را بریده بودند و از دگر سو استخوانهایش را شکسته بودند. هم بینی و گوشها و اعضاء تناسلی آن قهرمان شکست‌ناپذیر را از پیکرش، با قساوتی باور نکردنی جدا کرده بودند، و هم شکمش را دریده و جگرش را بیرون آورده و او را در شرایطی تکانه‌دهنده رها کرده بودند. این منظره‌ی رقت‌انگیز و دردآور، قلب پرمهر پیامبر را سخت جریحه‌دار ساخت، چرا که نشانگر شدت کینه و شکنجه و انتقامکشی مشرکان از عموی دلاور پیامبر بود. از همان قهرمانی که همواره یار و پشتیبان پیامبر و اهداف بلند و عادلانه‌ی او بحساب می‌آمد. خشم و اندوه عمیق، سراسر قلب پیامبر را پوشاند و آن حضرت را با آن همه‌ی شکیبایی و پایداری و گذشت، دگرگون ساخت. در همان شرایط سخت بود که بناگاه

عمه‌اش «صفیه» و دخت سرفراز و پرشهامتش فاطمه علیهاالسلام از راه رسیدند. پیامبر به سرعت با عباى خویش پیکر غرق در خون حمزه‌ی شهید را پوشانید و کوشید تا مواضع مثله شده، نمایان نباشد و چشم بانوان هاشمی به آن منظره‌ی رقت‌انگیز و دردناک نیافتند. «صفیه» و فاطمه علیهاالسلام دوان خود را به پیامبر و جسد به خون خفته‌ی «حمزه» رساندند و به گریه و ناله پرداختند و خود پیامبر مهر نیز با آنان همکاری و همیاری نمود و در سوک حمزه گریه سر داد و اشک‌ها ریخت. پس از گریه‌ای طولانی در کنار پیکر «حمزه»، «فاطمه» سر بلند کرد و بر چهره‌ی پدر نگریست اما دریغ و درد که پیشانی پیامبر را مجروح دید و خونها را که بر چهره‌ی نورافشان و محاسن شریف آن حضرت لخته شده بود، نظاره کرد. گویی توجه به پیکر [صفحه ۱۸۴] غرقه به خون «عموی گرانقدرش» او را فرصت نداده بود تا بر چهره‌ی پدر بنگرد. به همین جهت با دیدن آن منظره‌ی غمبار، فریادی دردآلود سر داد و به شستشوی چهره‌ی پدر و پاک کردن خونها از آن سیمای نورافشان پرداخت و در حالی که خونها را می‌زدود، می‌فرمود: خشم خدا بر کسانی که چهره‌ی نورافشان پیامبر خدا را خون‌آلود نموده‌اند، هر لحظه افزون باد.

دو یار پرشور پیامبر

آری بانوی بانوان، خونها را از رخسار نورافشان پدر، پاک می‌نمود و امیر مومنان با سپر خویش آب می‌ریخت و «فاطمه» را یاری می‌کرد. آن گوهر بی‌همتای جهان هستی دید جریان آب و شستشو، خونریزی را بیشتر می‌کند به همین جهت در پی چاره‌اندیشی خویش تکه حصیری آورد و آن را با شرایط خاصی سوزانید و خاکسترش را بر روی زخمها نهاد تا خون باز ایستد و چنین شد که خون بند آمد. شما خواننده‌ی گرامی با مطالعه‌ی این سطور و به یاد آوردن آن منظره‌ی غمبار آیا می‌اندیشی که بر دخت سرفراز پیامبر چه گذشت؟ روشن است که اندوهی عمیق و ترس و دلهره‌ای شدید گستره‌ی قلب پرمهر و آگاه او را که از همگان نسبت به مقام والای پیامبر آگاه، عارف، حق شناس و پرمهرتر بود، فراگرفته بود. جریان تکاندننده‌ی «احد» به پایان رسید و امیر مومنان به خانه بازگشت و شمشیر ظلم‌ستیز و ستم‌سوز خود را به «فاطمه» داد و فرمود: بانوی من! این شمشیر را بگیر که امروز مرا یاری کرد و مورد تصدیق قرار داد. و آنگاه به سرودن این اشعار شورانگیز و حماسی و درس آموز پرداخت: افاطم هاک السیف غیر ذمیم فلست بر عدید و لا بلئیم هان «فاطمه» جان! بیا و این شمشیر ستم‌سوز را که درخور سرزنش نیست بگیر و بدان که من قهرمان متزلزل و یا کوتاه‌نظر و پستی نخواهم بود. [صفحه ۱۸۵] بانوی من! به جان خودم سوگند که در یاری پیامبر خدا و در راه فرمانبرداری از پروردگار آگاه به امور بندگان، وظیفه‌ی خویش را آنگونه که شایسته بود، انجام دادم. و جز پاداش پرشکوه خدا و خشنودی و نعمت بی‌کران او در بهشت، در اندیشه‌ی چیزی نیستم. فاطمه جان! من مردی بودم که هرگاه آتش جنگ شعله‌ور می‌گشت و اوج می‌گرفت به پا می‌خاستم بی‌آنکه ذره‌ای سزاوار نکوهش باشم. من بودم که فرزند شرارت پیشه‌ی «عبدالدار» را هدف گرفتم و او را با شمشیری آبدیده و آخته که مغز استخوانها را می‌شکافت، زخمی و زمین‌گیر ساختم. آنگاه او را بر روی شنه‌ای بیابان بجای نهادم و یاران و نزدیکانش که همگی غرق در یاس و ناامیدی گشته و زخم برداشته بودند، پراکنده و تار و مار شدند. من بودم که شمشیر آخته و ستم‌سوز خویش را در دستم بسان شعله‌ی آتش یا صاعقه‌ای مرگبار تکان می‌دادم و گردنها و استخوانها و کمرها را بوسیله‌ی آن قطع می‌نمودم. من همچنان به پیکار خویش ادامه دادم تا خدای عادل گروه تجاوزکاران را پراکنده ساخت و سینه‌ی بردباران و قهرمانان شکیبایی را شفا بخشید. و اینک بانوی من! خونهای مشرکان تجاوزکار را از شمشیر ستم‌ستیز من بزدای، چرا که این همان شمشیری است که به دودمان «عبدالدار» حرارت و سوزاندگی دوزخ را نوشاند. در این لحظات بود که پیامبر از راه رسید و فرمود: «فاطمه» جان! شمشیر شوی گرانمایه‌ات را بگیر که راستی در میان نبرد وظیفه‌ی بزرگ خویش را به عالی‌ترین صورت به انجام رسانید و خداوند به دست توانای او سردمداران شرارت پیشه‌ی قریش را نابود ساخت. [صفحه ۱۸۶]

در سطور گذشته این بحث از نظر شما خواننده‌ی گرامی گذشت که فاطمه علیهاالسلام پس از فروکش نمودن آتش جنگ به میدان «احد» رسید و هنگامی که دید گانش به چهره‌ی نورافشان پدر افتاد و زخمها و خونها را نظاره کرد، با قلبی اندوهگین اما درایت و توانمندی بسیار به شستشوی خونها از چهره‌ی پدر پرداخت و تکه حصیری را سوزانید و خاکسترش را بر روی زخمها نهاد. این نکته حقیقتی است که آن مورخان نوشته‌اند و درست هم بنظر می‌رسد اما در روزگار ما برخی این واقعیت را گرفته و بهانه‌ای برای اهداف شوم و سوژه‌ای برای نمایشنامه‌های زشت خویش ساخته و باوقاحت و اصرار بسیار نوشته‌اند که: «فاطمه در میدان پیکار حاضر می‌شد و به پانسمان و درمان مجروحان جنگ می‌پرداخت.» راستی من نمی‌دانم هدف این بداندیشان یا اشتباه‌کاران از ترویج این نارواها و پخش و نشر این بهتان‌ها چیست؟ آیا برآند تا شکوه معنوی و قداست و پاکی دخت سرفراز پیامبر فاطمه علیهاالسلام را لکه‌دار سازند؟ یا بر این اندیشه‌اند که با این بافته‌ها و ساخته‌ها، راهی برای اختلاط زن و مرد بیابند؟ اگر بپذیریم که «نسیبه» دختر «کعب» در پیکار «احد» در گوشه‌ای حضور یافت و زخمهای مجروحان پیکار را پانسمان نمود. این بدان مفهوم نخواهد بود که ما به خود اجازه دهیم تا دخت پیامبر فاطمه علیهاالسلام را که در عفاف و حیاء و پاکی و قداست سرآمد عصرها و نسلها و سالار زنان گیتی بود، همانند کارمندان بیمارستان و پرستاران درمانگاه‌ها و زنانی بشمار آوریم که در موسسات درمانی خدمت می‌کنند. به هر حال هدف از ساختن و پرداختن و پراکندن چنین دروغها چیست؟ و دلیل این گونه نویسندگان و گویندگان کدامست؟ من نمی‌دانم! شاید آنان برای دروغ خویش توجیهی نیز تراشیده باشند که ما از آن بی‌خبریم! [صفحه ۱۸۷]

مشکلات در خانه‌ی پدر

از مشکلات و گرفتاریهایی که چهره‌ی زیبا و روشن زندگی را بر دخت سرفراز پیامبر تیره می‌ساخت، این بود که آن گرانمایه‌ی عصرها و نسلها به برخی از زن پدرهایی گرفتار آمده بود که دچار ضعف شخصیت و عقده‌ی حقارت بودند. به همین جهت نسبت به موهبت‌ها و برتری‌ها و شکوه و عظمت فاطمه علیهاالسلام حسد می‌ورزیدند، بویژه که با چشم خود نظاره می‌کردند که چگونه پیشوای بزرگ توحید و عدالت، دخت بی‌همتای خویش را زیر باران عواطف و احساسات و الطاف بی‌همانند خود می‌گیرد و بی‌نظیرترین مهرها و محبت‌ها را نثار او می‌کند. درست اینجا بود که شعله‌های حسد آنان زبانه می‌کشید و آن بحران درونی و روانی خویش را بگونه‌ای بروز و ظهور می‌دادند. علامه‌ی «مجلسی» از امام صادق علیه‌السلام در این مورد آورده است که: روزی پیامبر وارد خانه شد و دید که «عایشه» پرخاشگرانه به دخت گرانمایه‌اش فریاد می‌کشد که، «ای دختر خدیجه! به خدا قسم تو می‌پنداری که مادرت بر ما برتری داشته است!» او چه برتری بر ما داشته است؟ او هم همانند ما زن بود و همسر پیامبر!! پیامبر گرامی سخن «عایشه» را شنید. هنگامی که چشم فاطمه علیهاالسلام به چهره‌ی نورافشان پدر افتاد، باران اشک از دیدگان فروبارید اما لب نگشود. پیامبر پیشتر رفت و فرمود: دختر گرانمایه‌ی محمد! چرا گریه می‌کنی؟ او در پاسخ پدر گفت: «عایشه» از مادرم سخن به میان آورد و او را تحقیر کرد... پیامبر گرامی خشمگین شد و فرمود: هان ای «حمیرا» بس کن، بس، و از روش خویش دست بردار که خداوند در بانوی پرمهر و محبتی که فرزند آورد، خیر و برکت قرار داده است و خدیجه که درود و مهر خدا بر او باد، برای من چنین بانویی بود. خدا از او به من فرزندان چون «طاهره»، «قاسم»، «رقیه»، «ام کلثوم» و «زینب» را ارزانی داشت و تو کسی هستی که خدا تو را نازا خواسته و فرزندی برای من نزاده‌ای. [صفحه ۱۸۸] آری متأسفانه «عایشه» موضعگیریهایی ناپسند و نادرستی در برابر بانوی بانوان «فاطمه» علیهاالسلام از خود به نمایش نهاد و این رویارویی‌ها نشانگر حسادت و کینه‌توزی ژرف و ریشه‌دار اوست. به گونه‌ای که از دیگران همسران پیامبر هرگز نه چنین رویارویی‌ها و موضعگیریهایی در برابر دخت سرفراز پیامبر، دیده شد و نه چنین سخنانی شنیده شد. از آن جمله: ۱- به هنگامه‌ی مطالعه‌ی ماجرای غمبار «فدک» خواهی خواند که: همین بانو در برابر پدرش

«ابی‌بکر» بنا روا گواهی داد که پیامبران از خود چیزی به ارث نمی‌گذارند تا بدینوسیله دخت گرانمایه‌ی پیامبر را از ارث پدرش محروم سازد. ۲- و نیز از لغزش‌های نابخشودنی او این است که هنگامی که خبر جانسوز شهادت فاطمه به او رسید، تبسم کرد. ۳- و در بخش‌های آینده کتاب خواهد آمد که دخت ارجمند پیامبر به «اسماء» سفارش کرد که به «عایشه» اجازه ندهد تا در واپسین ساعات زندگی‌اش در این سرا در کنار بستر حضور یابد و نیز اجازه ندهد تا در کنار پیکر مطهرش حاضر گردد. و این نشانگر ناخشنودی و خشم آن حضرت از رفتار و کردار ناهنجار نامبرده است. و می‌دانیم که پیامبر فرمود: «ان الله یغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاها.» «خداوند با خشم فاطمه خشمگین می‌گردد و با خشنودی او خشنود.» یادآوری می‌گردد که در روایتی که گذشت تصریح شده است که همه‌ی دختران بانوی بزرگ حجاز «خدیجه»، از پیامبر گرامی بودند و نه از شوهر دیگر، و تنها این روایت نیست که این نکته را بیان می‌کند بلکه دلائل بسیار دیگری نیز هست که همه‌ی آنان دختران حقیقی پیامبر گرامی بودند. [صفحه ۱۸۹]

دخت گرانمایه‌ی پیامبر در آستانه‌ی ازدواج

اشاره

۱- آغاز زندگی مشترک از دانشگاه وحی و رسالت راز دل احیاء حقوق زن تصمیم تاریخساز فاطمه علیهاالسلام یک ازدواج نمونه صفا و راستی خالص و صدها درس دیگر در آسمانها و چقدر زیبا و پرشکوه!! بسوی بازار برای خرید ۲- سند آسمانی یا «مهریه» حقیقی فاطمه علیهاالسلام ۳- مراسم عروسی و مقدمات آن اطاق برترین دختر دنیا ایشاری بی‌نظیر درود بر آن دست پربرکت انگیزه‌ی این همه احترام کاروان عروسی دخت بهشت این امانت من نزد توست ۴- سال ازدواج و دیدگاه‌ها ۵- چگونه؟ نکته‌ی تاریخی دیگر [صفحه ۱۹۰]

آغاز زندگی مشترک

اشاره

دخت سرفراز پیامبر، تنها نه بهار از بهاران زندگی را پشت سر نهاده بود اما هم از رشد و کمال و شکوه و وقار و وصف‌ناپذیر جسمی برخوردار بود و هم از همان آغاز کودکی از نظر فکری و هوشمندی و خرد، امتیازات بسیاری داشت. آفریدگار هستی هم خرد کامل و هوش سرشار و درایت وصف‌ناپذیری به او ارزانی داشته بود و هم کامل‌ترین بهره و نصیب از زیبایی و جمال را از نظر آفرینش و وراثت، به او عنایت فرموده بود، به همین دلیل موهبت‌های خدا به او فراوان بود و برتریها و ویژگیهای وصف‌ناپذیر موروثی و اکتسابی او بی‌شمار. و همین امتیازات فراوان او را از هر زن و دختری در جهان هستی، برتر می‌ساخت.

از دانشگاه وحی و رسالت

از فرهنگ مذهبی و دینی و ادبی دخت فرزانه‌ی پیامبر هرچه گفته شد یا به قلم آید اندک خواهد بود و قطره‌ای از اقیانوس بی‌کرانه. در آینده‌ی نزدیک روشن خواهد شد که آن گرانمایه‌ی عصرها و نسلها، داناترین و برترین بانوی جهان هستی است. تاریخ جهان بانویی بسان «فاطمه» که در فرهنگ و ادب و دانش و بینش ژرف، به آن اوج و منزلت پرکشیده باشد، به خود ندیده است. و این در حالی است که می‌دانیم آن [صفحه ۱۹۱] فخر زنان عصرها و نسلها نه به آموزشگاهی گام نهاد و نه از دانشکده‌ای فارغ‌التحصیل گشته بود، بلکه تنها در آموزشگاه شخصیت ساز رسالت درس خوانده و از دانشگاه وحی و نبوت فارغ‌التحصیل

گشته است. با این بیان جای شکفت ندارد که بسیاری از بزرگان و یاران پیامبر به خواستگاری او شتابند و از پیامبر خدا بخواهند که افتخار پیوند با خاندان وحی و رسالت و دخت فرزانه‌ی او را به آنان بدهد و پیامبر خدا نیز از همه‌ی آنان عذرخواهی کند و بگوید: «کار ازدواج دخترم «فاطمه» با خداست، نه دیگری، اگر او بخواهد و صلاح بداند که او را به ازدواج کسی درآورد، چنین خواهد کرد و من به انتظار پیام خدا خواهم بود.» در این رابطه «شعیب بن سعد مصری» در کتاب خویش «الروض الفائق» می‌نویسد: هنگامی که خورشید جهان‌افروز سیمای فاطمه علیهاالسلام در آسمان صاف پاک رسالت درخشیدن آغاز کرد و ماه کمال او در افق شکوه و عظمت به نورافشانی «بدر» رسید، همه‌ی اندیشه‌ها به سوی آن گرانیامیه، جذب شد و دیدگان خوبان و شایستگان آرزوی تماشای جمال جهان‌آرای او را کرد. بزرگمردان مهاجر و انصار هر کدام به خواستگاری او شتافتند اما پیامبر که دل در گرو فرمان خدا و خشنودی او داشت به آنان «نه»، گفت و فرمود: بدانید که من در این مورد نیز در انتظار فرمان خدا خواهم بود. «انی انتظر بها القضاء.» از جمله‌ی خواستگاران «عمر» و «ابوبکر» بودند که پیامبر به آنان فرمود: «دخترم «فاطمه» هنوز کوچک است.» «عبدالرحمن بن عوف» نیز از جمله‌ی خواستگاران بود که پیامبر با بی‌اعتنایی بسیار از او روی گردانید و به او پاسخ نداد. با عنایت به سخن پیامبر گرامی که در برابر خواستگاران فرمود: «دخترم «فاطمه» هنوز کوچک است»، این واقعیت روشن می‌شود که: آن دیدگاه تاریخی که ولادت «فاطمه» را پنج سال پیش از بعثت عنوان می‌کند، یک دیدگاه [صفحه ۱۹۲] ساختگی و دروغین است، چرا که اگر چنین بود فاطمه علیهاالسلام آن روز عمر مبارکش به مرز هیجده رسیده بود همانگونه که برخی به این مطلب تصریح کرده‌اند و با این بیان چگونه دختر هیجده ساله هنوز کوچک است؟ در حالی که خود پیامبر گرامی با «عایشه» که بیش از ده سال نداشت ازدواج کرد و او را کوچک نشمرد. اما اینک دختر جوان و هیجده ساله‌ی خویش را برای ازدواج کوچک می‌شمارد و هنوز در او صلاحیت ازدواج نمی‌بیند؟ افزون بر آنچه گذشت، اگر برآستی مطلب همانگونه است که برخی می‌پندارند و فاطمه علیهاالسلام پنج سال پیش از بعثت پیامبر دیده به جهان گشوده است، باید سن او در همان مکه و پیش از هجرت به سوی مدینه میان شانزده تا هفده سال باشد، چرا که پیامبر پس از بعثت ده سال در مکه بود... و این دوران بهترین دوران ازدواج است. اینک این سوال مطرح است که چرا هیچ کس در «مکه» از «بنی‌هاشم» گرفته تا دیگران از دخت فرزانه‌ی پیامبر خواستگاری نکردند؟ و چگونه‌ای این مسئله در آنجا گذشت که در هیچ کتاب و اثری نیز، این پندار را نیافت و شنیده نشد؟ صاحب «کنز العمال» در کتاب خویش از «انس بن مالک» آورده است که: روزی ابوبکر نزد پیامبر آمد و در برابر آن حضرت نشست و عرض کرد: ای پیامبر خدا! شما بهتر از هر کس از دلسوزی و خیرخواهی من و سبقت در اسلام و دیگر کارهایم آگاهی... آیا اینگونه نیست؟ گفت: از شما تقاضا می‌کنم «فاطمه» را به ازدواج من درآورید. پیامبر گرامی سکوت برگزید، یا از او روی گردانید. «ابوبکر» باز گشت و نزد «عمر» رفت و گفت: رفیق نابود شدم و خویشتم را تباه ساختم. [صفحه ۱۹۳] «عمر» پرسید: چرا مگر چه شده است؟ گفت: به منظور خواستگاری دختر پیامبر نزد او رفتم اما پیامبر از من روی گردانید. «عمر» گفت: تو همین جا باش تا من نزد آن حضرت بروم و همان را که تو خواستی برای خویش بخواهم. او، شتابان بر پیامبر گرامی وارد شد و پس از نشستن در برابر آن حضرت از دلسوزی و خیرخواهی و اسلام و ایمان خویش سخن به میان آورد. پیامبر خطاب به او فرمود: منظور از این سخنان چیست؟ گفت: ای پیامبر خدا «فاطمه» را به ازدواج من درآور! پیامبر از او نیز روی بگردانید. عمر نزد ابوبکر آمد و گفت: دریافت من این است که پیامبر خدا در مورد ازدواج دخترش «فاطمه» در انتظار فرمان خداست. «هیثمی» در «مجمع الزوائد» آورده است که: «عمر و ابوبکر» هر کدام دختر خود را برای خواستگاری «فاطمه» نزد پیامبر گسیل داشتند و هر کدام از آنان به دستور پدر خویش نزد پیامبر شتافته و از دخت سرفراز او خواستگاری کردند، اما پیامبر در برابر درخواست آنان فرمود: در انتظار فرود فرمان خداست و باید دستور او برسد. و آنان آرزو کردند که کاش چنین تقاضایی نکرده بودند. واقعیت این است که پیامبر دوست نداشت که به صراحت در برابر همگان بگوید که فاطمه علیهاالسلام را برای تنها جوانمردی که همتا و همشأن اوست نگاه داشته است. و نیز نمی‌خواست به صراحت به خواستگاران

بگوید که آنان همتا و همشان دخت فرزانه‌ی او نیستند و یا در برابر تقاضا و اصرار آنان یک مرتبه پاسخ دهد که «فاطمه» در سطح بسیار بالاتر و والاتری قرار دارد که آنان بتوانند با او پیمان زندگی مشترک امضاء نمایند. آری پیامبر بر این اندیشه بود که باید کارها بر روال عادی و طبیعی خویش جریان یابند و بر این اساس به موقع حقایق را خواهد گفت. [صفحه ۱۹۴]

راز دل

بنا به روایتی، امیر مومنان پس از هجرت به مدینه در خانه‌ی «سعد بن معاذ» فرود آمد. و پس از این رخدادها بود که «سعد بن معاذ» در یکی از بوستان‌های مدینه به حضور آن حضرت شرفیاب شد و ضمن گفتگوی با او، پرسید: چرا به منظور خواستگاری از «فاطمه»، گرانمایه‌ی پیامبر نزد پسر عمویش نمی‌رود؟ و بدینصورت امیر مومنان را به منظور شتافتن به حضور پیامبر و خواستگاری از دخت فرزانه‌ی آن حضرت ترغیب کرد. در کتاب «منتخب‌العمال» آمده است که: «عمر» نزد امیر مومنان آمد و به آن حضرت گفت: چرا به خواستگاری فاطمه علیها‌السلام نمی‌روی؟ علی فرمود: می‌ترسم پاسخ مثبت دریافت ندارم. «عمر» گفت: اگر پیامبر «فاطمه» را به ازدواج تو در نیورد پس او را به که خواهد داد؟ در حالی که تو نزدیکترین انسانها به او هستی؟ واقعیت این است که امیر مومنان در طول زندگی خویش هیچگاه نزد هیچ کس از فاطمه علیها‌السلام نام نبرده بود و به دلیل شرم و حیاء از پیامبر خدا، نمی‌توانست راز دل خویش را به زبان آورد. افزون بر این مشکل، آن حضرت دچار مشکلات مادی و تنگنای اقتصادی بود و به دلیل همدردی و فداکاری و جهاد و تلاش همیشگی‌اش در راه حق و عدالت، دستش از ارزشهای مادی تهی بود و در مدینه امکانات زندگی و خانه‌ی مسکونی و مزرعه‌ای از خود نداشت. در این صورت کجا و چگونه می‌توانست با دخت فرزانه‌ی پیشوای توحید پیمان زندگی ببندد؟ و کجا می‌توانست مسکن گزیند؟ از سوی دیگر فاطمه علیها‌السلام نیز بانویی نبود که بتوان ازدواج با او را ساده و آسان ارزیابی کرد! اما از آنجایی که هدف از پیوند خانوادگی تشکیل نظام خانواده است [صفحه ۱۹۵] و مسئله‌ی جسمی و جنسی در صدر هدفها قرار ندارد و در ضمن آن گنجانده شده است، از این رو اسلام رسالت خویش را در این مورد گسستن زنجیرها و کندهایی می‌نگرد، که سنت پسندیده‌ی ازدواج را برای نسل جوان سخت و غیر قابل دسترسی ساخته است. اسلام آمده است تا این غل و زنجیرهای اوهام و خرافات و عاداتها و دنباله‌رویهای غلط و بی‌اساس را که راه رسیدن به این واقعیت طبیعی و فطری را مسدود ساخته است، در هم نوردد و آن را از دسترس مردم، بویژه نسل جوان قرار دهد، چرا که تشکیل خانواده و ازدواج در نگرش اسلامی از ضروریات زندگی و از لوازم بقای نسل و نظام خانوادگی و اجتماعی است. با این نگرش صحیح و انسانی است که ازدواج از دیدگاه اسلام ساده و آسان طراحی می‌گردد و پیشوای بزرگ توحید از آنجایی که پیام‌آور خدا و رهبر و مقتدای راستین امت بزرگ اسلام است و همه‌ی رفتار و کردار و گفتار و عملکردش باید برای همه‌ی عصرها الگو و نمونه باشد، در مرحله‌ی نخست بوسیله‌ی گفتار و سخت و آنگاه بوسیله‌ی کردار و عملکرد با روشهای خرافی و عاداتهای جاهلی و کفرآمیز بیکار می‌کند و همه‌ی موانع را درهم می‌نورد.

احیاء حقوق زن

به همین دلیل است که وقتی امیر مومنان به خواستگاری فاطمه علیها‌السلام آمد، پیامبر با اینکه به صراحت قرآن شریف بر تمامی مردان و زنان باایمان و دخت فرزانه‌ی خویش مقام سررشته‌داری و زعامت دارد. با این وصف بخاطر احترام به شخصیت والای سالار بانوان، پیش از مشورت با او و کسب رضایت و اجازه‌ی او، با ازدواج علی علیه‌السلام با دخترش اعلان موفقیت نکرد بلکه از خود «فاطمه» نظرخواهی نمود. پیامبر با این کار بی‌سابقه در آن دنیای آشفته‌ی جاهلیت این بار فراتر از گفتار و پیام، در میدان عمل، حقوق و شخصیت زن را احیاء کرد و اعلام فرمود که در مسئله‌ی زندگی [صفحه ۱۹۶] مشترک و آغاز آن، موافقت دختر شرط

ازدواج است، چرا که این دختر است که می‌خواهد با همسر آینده‌ی خویش زندگی کند و با او در زندگی شریک گردد. و شوهر دادن دختر بدون اعلان موفقیت و رضایت از سوی خود او، در حقیقت پایمال کردن شخصیت و هدر دادن کرامت و موقعیت اوست و نشانگر این حقیقت تلخ و غمبار است که او در مورد زندگی و آینده و شریک زندگی خویش حق تصمیم‌گیری و اعلان رای ندارد و بسان حیوان و پرنده‌ی خانگی است که در خرید و فروش یا بخشیدن او به دیگری نیازی به تفکر و اندیشه و انتخاب و رضایت او نیست.

تصمیم تاریخساز فاطمه

پس از خواستگاری امیر مومنان پیامبر فرمود: علی جان! واقعیت این است که پیش از تو بسیاری دیگر به خواستگاری «فاطمه» آمده‌اند و من تقاضای آنان را با او در میان نهاده‌ام اما در چهره‌ی تابناکش به روشنی آثار نارضایتی و عدم موافقت را خوانده‌ام، اینک شما باش تا برگردم. پیامبر برخاست و نزد دخت یگانه و بی‌همتای خویش آمد و تقاضای امیر مومنان و دعوت او برای زندگی مشترک با «فاطمه» را، با او در میان گذاشت و به انتظار پاسخ نشسته بود. در چنین شرایطی، گاه پدر خیرخواه و دلسوز ناگزیر می‌گردد که ویژگیهای اخلاقی و انسانی خواستگار، سن و سال و شرایط جسمی، شغل و دیگر خصوصیات او را برای دخترش در صورتی که آشنا نباشد روشن سازد تا دخترش از روی بینش و آگاهی و دانایی تصمیم به ازدواج بگیرد اما در مورد خواستگاری علی علیه‌السلام از «فاطمه» نیاز به این مراحل نبود، چرا که علی چهره‌ای شناخته شده‌تر از آن داشت که نیاز به معرفی داشته باشد و خود دخت فرزانه‌ی پیامبر او را به شایستگی می‌شناخت و از سابقه‌ی [صفحه ۱۹۷] درخشان و ویژگیهای اخلاقی و کمالات انسانی و درایت و جوانمردی او آگاه بود. به همین جهت هم، پیامبر گرامی به همین بسنده کرد که بگوید: «فاطمه» جان! «علی» کسی است که خویشاوندی و برتری و پیشتازی‌اش در اسلام برایت روشن است و من از پروردگار خویش همواره خواسته‌ام که شایسته‌ترین و محبوب‌ترین انسانها را به همسری تو برگزیند و اینک این «علی» است که خواهان توست، نظرت در مورد پیشنهاد او چیست؟ فاطمه سخنان پیامبر را تا آخرین واژه به دقت شنید و بجای پاسخ صریح، سکوت پرمعنا را برگزید بی‌آنکه علائم و نشانه‌های نارضایتی و عدم موافقت از خود نشان دهد. پیامبر به دقت بر سیمای دخترش نگریست و نه تنها آثار نارضایتی ندید که از سیمای پرشکوه او شوق و رغبت پیوند با علی علیه‌السلام را خواند. اینجا بود که برخاست و فرمود: الله اکبر... سکوت‌ها اقرارها

یک ازدواج نمونه

پیامبر گرامی سکوت دخت گرانمایه خویش را موافقت او با این پیشنهاد ارزیابی کرد، چرا که از دختر جوان و سراپا عفاف و قداست و حیایی چون «فاطمه» نباید انتظار پاسخ صریح داشت. اگر او با این پیوند موافق نبود علائم نارضایتی خویش را بگونه‌ای مدبرانه و شایسته نشان می‌داد و یا به صراحت اعلان مخالفت می‌کرد، چرا که مخالفت صریح مانعی با حیاء ندارد، در صورتی که موافقت صریح چرا... به هر حال پیامبر نزد امیر مومنان بازگشت و موافقت دخترش را به اطلاع او رسانید و آنگاه در مورد آمادگی امیر مومنان، با او به گفتگو نشست، چرا که می‌بایست مسئله‌ی «مهر» مشخص شود. به علاوه ازدواج دختر پیامبر با برترین و والاترین تربیت یافته‌ی [صفحه ۱۹۸] مکتب و راه و رسم انسانسازش علی، یک ازدواج نمونه و یک الگوی همیشه است که بی‌تردید در همه‌ی قرن‌ها و نسلها جلوه‌های خاص خواهد داشت. از این رو می‌بایست همه‌ی جنبه‌های آن در نظر گرفته شود و با اینکه باید در نهایت سادگی و سهولت و شایستگی انجام پذیرد در همان حال باید از هر نوع سستی و بی‌برنامه‌گی اجتناب شود.

با توجه به این نکات بود که پیامبر گرامی رو به امیر مومنان کرد و فرمود: آیا چیزی از امکانات مالی و اقتصادی برای ازدواج در اختیار دارد؟ آن حضرت پاسخ داد: پدر و مادرم فدایت باد! به خدای سوگند شرایط اقتصادی من بر شما پوشیده نیست. همه‌ی ثروت من در حال حاضر یک شمشیر ستم سوز است و یک زره برای جهاد و یک شتر آبکش برای کسب و کار. آری! این دارایی علی علیه‌السلام است و این تمامی امکانات مالی و اقتصادی اوست که می‌خواهد با دخت یگانه‌ی پیامبر پیمان زندگی ببندد. پیامبر گرامی در برابر صداقت و جوانمردی و صف‌ناپذیر امیر مومنان در اوج کرامت و بزرگواری فرمود: علی جان! اما در مورد شمشیرت نظرم این است که شما به او نیازمندی تا بوسیله‌ی آن در راه خدا و دفاع از حقوق و امنیت انسانها به جهاد برخیزی و دشمنان تجاوز کار خدا را سر جایشان بنشانی. در مورد شترت نیز نظرم این است که آن هم وسیله‌ی کار و درآمد توست. بوسیله‌ی آن، هم نخلستان را آب می‌دهی و برای خانواده‌ات هزینه‌ی زندگی فراهم می‌آوری و هم زاد و توشه‌ی سفرت را جابجا می‌نمایی. اما من دخت فرزانه‌ام را به ازدواج تو در خواهم آورد و در برابر این پیمان برای زندگی مشترک و به نشان صفا و صداقت، اینک زرهات را بفروش و پول آن را بیاور تا ترتیب این کار را بدهم. این زره را امیر مومنان در پیکار «بدر» بدست آورده بود و به هنگام تقسیم غنایم نیز [صفحه ۱۹۹] دخت گرانمایه‌ی پیامبر در آستانه‌ی ازدواج پیامبر آن را به آن حضرت عنایت فرموده و به زره «حطمیه» معروف بود، چرا که هر شمشیری به آن برخورد می‌کرد در هم می‌شکست. امیر مومنان به دستور پیامبر به بازار شتافت و زره مورد اشاره را به حدود پانصد درهم فروخت و پول آن را به پیشوای بزرگ توحید و آزادگی تقدیم داشت و مقرر گردید که این پول، «مهر» برترین و والاترین بانوی جهان هستی، سالار زنان گیتی و دخت فرزانه‌ی سالار پیام‌آوران خدا، محسوب گردد. پیامبر گرامی بدینسان و با این مقدمات، دخت نمونه‌ی خویش را به ازدواج امیر مومنان درآورد و با همین سادگی و سهولت و بزرگمنشی این پیوند پرشکوه انجام پذیرفت تا زنجیرهای گران اوهام و خرافات و تقلیدهای احمقانه‌ای که بر دست و پای مردم پیچیده شده بود، همه را درهم نوردد و مردم که در مقام و منزلت علمی و عقیدتی و معنوی هرگز با این خاندان شکوهار قابل مقایسه نیستند، از شیوه‌ی انسانی و آزادمنشانه‌ی آنان پیروی کنند. پیامبر دخت گرانمایه‌اش را که سالار زنان گیتی بود با مهریه‌ای اندک به عقد شهسوار اسلام درآورد تا دختران آزاده و روشنفکر و اندیشمند مسلمان، خویشان را از این قید و بندها و آداب و رسوم غلط و مهریه‌های سنگین و تشریفات کمرشکن رها سازند و از ازدواج سهل و آسان و بر اساس صفا و عشق پاک و وفا سرباز نزنند. آری پیامبر علاوه بر آنچه رفت ده‌ها و صدها درس دیگر برای زندگی داد که اینک از آنها می‌گذریم.

در آسمانها

آری برنامه‌ی این پیوند پرشکوه و پرمعنویت در مدینه و در فرودگاه وحی و رسالت به همین صفا و سادگی تنظیم گردید، اما خدای جهان‌آفرین حرمت و کرامت بانوی بانوان را سخت پاسخ داشت و پیش از آنکه پدر گرانمایه‌اش او را به ازدواج علی علیه‌السلام درآورد، او در اوج آسمانها به امیر مومنان تزویج فرمود. [صفحه ۲۰۰] این مسئله نباید شگفت‌انگیز بنظر برسد، چرا که این کار بی‌سابقه نیست. خداوند بانوی باایمانی چون «زینب» را که از نظر مقام و منزلت هرگز به پای دخت فرزانه‌ی پیامبر «فاطمه» علیها‌السلام نمی‌رسید، تکریم کرد و در آسمانها او را به عقد پیامبر خویش درآورد. و نیز بانوی باایمانی را که سخت شیفته‌ی معنویت و شکوه پیامبر بود و خویشان را به آن حضرت بخشیده بود، خداوند او را به پیامبرش تزویج کرد. با این بیان چه مانعی به نظر می‌رسد که برای پیوند امیر مومنان و فاطمه علیها‌السلام نیز همانگونه که انبوه روایات نشانگر آن است، مجلس شکوهاری در آسمانها برگزار شود و فرشتگان گرانمایه در آن گرد آیند؟ آری این همه شکوه بخاطر دخت گرانمایه‌ی پیامبر و پدر گرانقدر و شوی والامقام و فرزندان ارجمند اوست که بزودی دیده به جهان خواهند گشود و پیشوایان آزادی و حجت‌های خدا بر تمامی بندگان او خواهند بود. به هر حال روایات نشانگر آن است که بخاطر گرامیداشت این پیوند مقدس و پرمعنویت، محفل پرشکوه

عقدی در آسمان چهارم و در «بیت المعمور» برگزار گردید. این محفل از چنان شکوه و عظمتی برخوردار بود که در کران تا کران هستی تک و بی نظیر بود، چرا که تمامی فرشتگان آسمانها به فرمان خدا در آسمان چهارم گرد آمدند و جایگاهی از نور نصب شد. آنگاه خداوند به فرشته‌ای از فرشتگان بلندمرتبه‌اش به نام «راحیل»، که خوش بیان‌ترین و خوش سخن‌ترین آنهاست، فرمان داد تا بر آن جایگاه شکوہبار کرامت صعود کند و پس از ستایش شایسته و بایسته‌ی خدا لب به سخن گشاید و خبر پیوند مقدس و پرمعنویت فاطمه و امیر مومنان را به آگاهی همگان برساند و عقد آن دو فرزانه‌ی جهان هستی را بخواند. از این رو آن فرشته‌ی گرانمایه به فرمان خدا بر بالای منبر رفت و چنین گفت: ستایش از آن خداوندی است که پیش از تمامی پدیده‌ها و آفریده‌های خویش وجود داشته و پس از پایان عمر همه‌ی موجودات نیز باقی و جاودانه خواهد بود. او را [صفحه ۲۰۱] ستایش می‌کنیم که ما را فرشتگان روحانی و معنوی آفرید. به پروردگاری او با همه‌ی وجود اقرار و اعتراف می‌نماییم و بر نعمت‌های بی‌پایانش بر خود، او را سپاس می‌گذاریم، چرا که اوست که حرص و شهوات را از ما دور ساخت و تلاش و کوشش ما را در ستایش و بندگی و تقدیس خویش قرار داد. او را سپاس می‌گوییم که گستراننده‌ی مهر و رحمت و ارزانی دارنده‌ی نعمت است. آن خدایی که از کفر و شرک مشرکان و کافران پاک و منزّه است و از بافته‌های دروغ‌پردازان برتر و بالاتر و والاتر است. آنگاه افزود: هان ای فرشتگان ای آسمانیان! خدای بی‌همتا که فرمانروای جهان هستی است، اینک برگزیده‌ی کرامت و بنده‌ی پرشکوه خویش «علی» را برای «فاطمه» سالار زنان گیتی و دخت فرزانه‌ی برترین پیام‌آوران و سالار فرستادگان و سفیران و پیشوای پروا پیشگان برگزید و بدینسان حلقه‌ی ارتباطی نبوت را به ریسمان مردی از خاندانش که یار و یاور همیشه و تصدیق‌کننده‌ی راستین و پیشتاز و پراخلاص در دین و آیین بود پیوند داد. آری اینک این علی است که به افتخار وصال «فاطمه‌ی بتول» دخت بی‌همتای جهان هستی نائل آمده است. آنگاه پس از این، فرشته‌ی با عظمت خدا، جبرئیل پیام‌آفریدگار هستی را در محفل و مجلس عقد «فاطمه»، در آسمان چهارم، بدینصورت قرائت کرد: «ستایش از آن من و شکوه و عظمت، ویژه‌ی من خواهد بود و مردمان همگی بندگان و آفریده من هستند. اینک من بنده‌ی شایسته‌ی خویش «فاطمه» را به عقد برگزیده‌ی بندگانم «علی» در آوردم. هان ای فرشتگان همگی گواه باشید.» لازم به یادآوری است که این روایت را گروهی از دانشمندان اهل سنت نیز روایت کرده‌اند که از جمله‌ی آنان، صاحب کتاب «نزهة المجالس» به نقل از «جابر بن عبدالله [صفحه ۲۰۲] انصاری» آورده است که: «ام‌ایمن» (که بانوی بهشتی و باایمانی بود) بر پیامبر وارد شد در حالی که گریه می‌کرد. پیامبر از علت گریه‌ی او جويا شد که گفت: مردی از انصار دخترش را شوهر داده و در عروسی او بر سر دخترش شکر و بادام افشانده است و من با دیدن تشریفات آنها به یاد مراسم پرفسفا و ساده و پرمعنویت عقد «فاطمه» افتادم که شما چیزی بر سرش نیفشاندید. پیامبر گرامی فرمود: سوگند به خدایی که مرا به رسالت برانگیخت، هنگامی که خدا «فاطمه» را به عقد «علی» در آورد به فرشتگان مقرب خویش فرمان داد تا بر گرد عرش او گرد آیند و همه‌ی آنها، که «جبرئیل» و «میکائیل» و «اسرافیل» نیز در میان آنها بودند گرد آمدند. آنگاه به پرندگان دستور داد به نغمه‌سراییی بپردازند و به درخت «طوبی» فرمان رسید که مروارید تازه و لولو شفاف و در سفید و زبرجد و یاقوت سرخ بر آنها بپراکند. در روایت دیگری آمده است که: محفل پرشکوه عقد «فاطمه» و «علی» در شب معراج و در کنار «سدره‌المنتهی» برگزار گردید و آن شب خدا به «سدره‌المنتهی» فرمان داد که: آنچه داری بیافشان و نثار نما! و آن هم به فرمانبرداری از خدا بارانی از در و گوهر و مرجان ببارانید. «حافظ ابونعیم» در کتاب خویش به نقل از «عبدالله بن مسعود» آورده است که: ... آنگاه خداوند به درخت بهشتی دستور داد تا زر و زیور و جواهرات و حله‌های پرشکوه را گرد آورد و همه را بر فرشتگان نثار کند. آن روز هر کدام از فرشتگان بیشتر از دیگران برمی‌داشت تا روز رستاخیز بر آن مباحثات کند. این روایت را گروهی دیگر از دانشمندان اهل سنت از جمله: «خوارزمی» در «مقتل الحسین»، «عسقلانی» در «لسان‌المیزان»، و نیز در «تهذیب التهذیب»، [صفحه ۲۰۳] و «قندوزی» در «ینایع الموده»، روایت کرده‌اند. و نیز «نزهة المجالس» از «انس بن مالک» آورده است که: روزی به همراه پیامبر گرامی در مسجد بودیم که آن حضرت خطاب به علی

علیه‌السلام فرمود: «این فرشته‌ی وحی است برایم پیام آورده است که خدا «فاطمه» را به ازداج تو در آورده و چهل هزار فرشته را گواه عقد گرفته و به درخت «طوبی» وحی فرموده است که بر آنان در و یاقوت و زیور و جواهرات بپراکند...» این روایت را دانشمندان اهل سنت «سیوطی» نیز در کتاب خویش «تحذیر الخواص» آورده است.

وه جقدر زیبا و پرشکوه!!

آری پس از فراهم آمدن مقدمات کار، پیشوای بزرگ توحید وارد مسجد شد و بر فراز منبر قرار گرفت و در حالی که مسلمانان را گواه این پیوند ملکوتی و معنوی و شکوهمند ساخته بود، صیغه‌ی عقد را خواند. بدینوسیله به پیروانش آموخت که عقد ازدواج را اینگونه آشکار و بافتخار اعلان کنند و مهریه را روشن سازد و در همه‌ی مراحل، سادگی و سهولت و صفا و تعادل و توازن را اساس کار قرار دهند و از افراط تفریط بپرهیزند... و فرمود: «لا تغالوا فی الصداق فتکون عداوة» «در مهریه زیاده‌روی نکنید و بالا نروید که خمیرمایه‌ی بروز دشمنی خواهد شد.» و خود آن حضرت با نمونه قرار دادن دخت فرزانه‌اش، میزان مهریه را پانصد درهم مقرر کرد و به همسرانش نیز همین میزان پرداخت نمود. و پس از آن گرامی نیز پیشوایان نور یکی پس از دیگری همین را سنت و سیره قرار دادند و از آن فراتر نرفتند. به هر حال امیر مومنان به دستور پیامبر زره را فروخت و پول آن را به آن بزرگوار تقدیم داشت و پیامبر آن پول را به سه بخش تقسیم کرده، بخشی از آن را برای خریدن وسایل زندگی به عنوان جهیزیه، و بخش دیگر آن را برای تهیه عطریات عروسی قرار [صفحه ۲۰۴] داد و سومین بخش آن را نزد «ام سلمه» سپرد تا به هنگام فرارسیدن شب عروسی آن را به امیر مومنان باز گرداند تا بتواند از میهمانان خویش پذیرایی کند. گفتنی است که این پیوند مبارک و پرشکوه موجب برانگیخته شدن حسادت‌ها و دشمنی‌ها در برخی دلها و قلبها گردید، بویژه که بسیاری پیش از امیر مومنان به خواستگاری «فاطمه» شتافتند اما پاسخ منفی دریافت داشته و یا پیامبر از آنان روی گردانید. از این رو جای شگفتی ندارد که برخی از قریش نزد پیامبر گرامی حضور یابند و بر آن حضرت خورده گیرند، که چرا دخت فرزانه‌اش را با مهریه‌ی اندک به امیر مومنان داده است؟ و آنگاه پاسخ بشنوند که هان ای مردم! «فاطمه» را من به «علی» نداده‌ام بلکه شبی که مرا به آسمانها بردند، خداوند آن شب در آنجا و در کنار «سدره المنتهی» این پیوند را مقرر کرد. و به صراحت به آنان بفرماید که: «من هم بسان شما بشری هستم. در نیان جامعه‌ی شما، همسر برمی‌گیریم و به شمایان دختر به ازدواج می‌دهم. اما بدانید که در مورد «فاطمه» کار به دست من نبود، چرا که دستور ازدواج او از آسمان فرود آمد.»

بسوی بازار برای خرید

پیامبر گرامی مقداری از پول مورد اشاره را به «ابوبکر» داد تا به همراه «بلال» و «سلمان» به بازار بروند و مقداری اثاثیه زندگی برای دو همسر جوان و گرانمایه فراهم آورند و به آنان اختیار داد که آنچه را صلاح می‌دانند خریداری کنند. از «ابوبکر» آورده‌اند که: بولی را که پیامبر خدا به من داد شصت و سه درهم بود و اثاثیه‌ای که خریداری شد عبارت بود از: ۱- دو دست رختخواب مصری که محتوای یکی از آنها از لیف و دیگری از پشم گوسفند بود. [صفحه ۲۰۵] ۲- فرشی از جنس پوست ۳- یک بالش از پشم که از لیف خرما پر شده بود. ۴- یک عبای بافت خبیر ۵- یک مشک برای حمل آب ۶- تعدادی کوزه‌ی آب و دیگر ظروف ۷- یک آفتابه‌ی قیر اندوده شده ۸- یک عدد پرده‌ی پشمی نازک ۹- یک عدد پیراهن هفت درهمی ۱۰- یک روسری چهار درهمی ۱۱- یک عدد حوله‌ی تیره‌رنگ ۱۲- یک تخت به همراه روتختی تهیه شده از برگ درخت خرما ۱۳- چهار عدد پستی ۱۴- یک حصیر ۱۵- یک آسیای دستی ۱۶- یک عدد ظرف بزرگ مسی ۱۷- یک ظرف برای شیر ۱۸- و مشک دیگری برای آب... پس از اینکه اثاثیه‌ی مورد نظر خریداری گردید، برخی از کالاهای مورد اشاره را «ابوبکر» و برخی دیگر را همراهان او به طرف خانه آوردند و

همه را به «ام‌سلمه» تحویل دادند. پیامبر گرامی از اثاثیه‌ی آماده شد بازدید فرمود و به خانواده‌ی نمونه و پرشکوه جدیدی که در حال شکل گرفتن بود، دعا کرد. در روایت دیگری آورده‌اند که آن حضرت رو به بارگاه خدا آورد و گفت: [صفحه ۲۰۶] «خداوند! به خاندانی که ظروف آنها سفالین است، خیر و برکت خویش را بباران!» و این صورت کامل جهیزیه دخت سالار پیامبران و سفیران خداست که خود برترین زن و پرشرافت‌ترین دختر و سالار تمامی زنان گیتی بود. پیامبر گرامی بدینسان این درس را آموختند که نیک‌بختی و سعادت خانوادگی از راه تجمل و زرق و برق و اسراف و تبذیر، تامین نخواهد گشت، چرا که لباسهای فاخر، صندلیها و مبلهای پر زرق و برق، جواهرات و زیورآلات گرانبها، ظرفهای طلا و نقره و بلورین، فرشها و پرده‌های گرانبخت، کاخهای سر به آسمان کشیده، اتومبیلهای آخرین مدل، لوسترها و سقف‌آویزها و تجهیزات سرد کننده و گرمابخش الکتریکی، و وسایل رنگارنگی بسان اینها، آنگونه که مردم اسرافکار و ولخرج و بی‌فرهنگ و بی‌محتوا می‌پندارند، هیچ کدام نمی‌تواند خلاق نیک‌بختی خانوادگی گردد و سعادت و امنیت به ارمغان آورد. چه بسیار بانویی که در زیباترین لباس می‌خرامد و روی فرشهای ظریف و تماشایی و خیره‌کننده می‌نشیند و انواع زر و زیور بر دستها و گردن و گوشه‌هایش می‌درخشد اما با همه‌ی وجود از ژرفای جان احساس می‌کند که در اعماق دوزخ زندگی می‌کند و خود را در زندگی، نگونبخت می‌نگرد اما در برابر آن چه بسا زنی که در کلبه و یا خانه‌ی ساده و باصفایی بساط زندگی گسترده است و به دست خود گندم آرد می‌کند و خمیر فراهم می‌آورد و نان می‌پزد نظافت می‌کند و بچه‌ی خویش را شیر می‌دهد و در سادگی و محرومیت بسیار روزگار می‌گذراند و از امکانات پر زرق و برق زندگی محروم است اما خویش را نیک‌بخت و سرفراز احساس می‌کند و خانه‌ی ساده‌ی خویش را بهشت دنیا می‌نگرد. این واقعیت در مورد مردان نیز همین گونه است. گاه می‌نگرد که کاخ سر به آسمان ساییده‌ای با همه‌ی امکانات برای بسان دوزخ جلوه می‌کند و با رنج و درد وارد آن می‌شود و از آن خارج می‌گردد، گویی در بند است، در قفس اسیر شده است و برای [صفحه ۲۰۷] نجات دقیقه‌شماری می‌کند. و در برابر آن، گاه انسانی را خواهید دید که در خانه‌ی ساده و باصفای خویش احساس آرامش و آسایش و نیک‌بختی می‌کند. نمی‌خواهد آن را ترک کند، چرا که خانه را بهشت آمل و آرزوهای خویش می‌نگرد. و دریغ و درد که اینک در روزگاران ما میلیونها پسر و دختر جوان چنین می‌پندارند که نیک‌بختی خانوادگی و زندگی لبریز از سعادت، تنها از راه ثروت و امکانات گسترده بدست خواهد آمد و ثروتمندان اسرافکار و ولنگار را نیک‌بخت می‌نگرند و صفا و سادگی و پارسایی را نشان عقب‌ماندگی و بدبختی ارزیابی می‌کنند و با این پندار از تشکیل خانواده و ازدواج می‌گریزند، گویی در انتظارند که نیک‌بختی زنگ در خانه‌ی آنان را بزند، و این نیز نشاید!

سند آسمانی یا «مهریه» حقیقی فاطمه

در صفحات گذشته از نظر شما خواننده‌ی گرامی گذشت که؛ فاطمه علیهاالسلام دخت ارجمند پیامبر بر اساس خواسته‌ی پدرش در پیوند با امیر مومنان، به مهریه‌ای اندک بسنده نمود و از هر گونه بها دادن به ارزشهای مادی چشم پوشید تا این درس آموزنده را به انسانهای آزاده و وارسته بیاموزد که چگونه باید در زندگی به ارزشهای معنوی و انسانی بها دهند. اما مفهوم پذیرش این مهریه اندک از سوی بانوی نمونه‌ی اسلام این نبود که سالار بانوان گیتی موقعیت والا و منزلت شکوهمبار و شرافت بی‌همانند خویش را به بوتهی فراموشی سپرده و از یاد برده باشد بلکه مقام پرفراز و حقیقت والا و قداست و فضایل خویش را پاس داشته است و با تحقق بخشیدن به اهداف بلند دین و پدر گرانقدرش، برترین و شکوهمبارترین پاداشها را از آن خود ساخته است. «احمد بن یوسف دمشقی» در کتاب خویش «اخبار الدول و اثار الاول» در این مورد آورده است که: [صفحه ۲۰۸] دخت ارجمند پیامبر هنگامی که شنید پدر گرانمایه‌اش پس از رضایت او، وی را به ازدواج علی علیه‌السلام درآورده و صدق او را بسیار اندک قرار داد، به آن حضرت گفت: «ای پیامبر خدا! دختران مردم عادی نیز همینگونه ازدواج می‌کنند و مهریه‌ی آنان از همین درهم‌ها و دینارهای

دنیوی است، پس فرق ما و آنان چیست؟ من از شما تقاضا می‌کنم که این مهریه دنیوی و مادی را به شوی گرانقدرم علی علیه‌السلام بازگردانی و خود از خدا بخواهی که مهریه‌ی مرا شفاعت گناهکاران امت قرار دهد. درست پس از این خواسته‌ی فاطمه علیها‌السلام بود که فرشته‌ی وحی فرود آمد و کاغذی از حریر با خود آورد که در آن اینگونه نوشته شده بود: «خداوند مهریه‌ی فاطمه را شفاعت گناهکاران امت پدرش قرار داد.» و به همین دلیل هم بانوی بانوان آن سند آسمانی را نگاه داشت تا به هنگامه‌ی مرگ در درون کفن او قرار دهند و فرمود: «هنگامی که در روز رستاخیز برانگیخته شدم، این سند آسمانی را بدست می‌گیرم و طبق آن از گناهکاران امت پدرم پیامبر، به اذن خدا و خواست او، شفاعت می‌نمایم.» این روایت همانگونه که از نظران گذشت نمایشگر عظمت و شکوه بانوی بانوان و همت والای اوست، چرا که او از پدرش می‌خواهد که این موقعیت رفیع و این مقام پرفراز را برای او بخواهد و دعای پیامبر نیز مورد پذیرش قرار می‌گیرد و در برابر خواسته‌ی پیامبر آن سند آسمانی فرود می‌آید که به خواست خدا در روز رستاخیز حقیقت آن برای همه روشن می‌شود. در این مورد «صفوری» در کتاب خویش «نزهة‌المجالس» از «نسفی» آورده است که: فاطمه علیها‌السلام از پیامبر گرامی تقاضا کرد که خداوند مهریه‌ی او را شفاعت امت پیامبر در روز رستاخیز قرار دهد و پذیرفته شد و در آن روز است که مهریه‌ی خویش را خواهد خواست. به هر حال روایات بسیاری از امامان نور بیانگر آن است که خدای جهان‌آفرین [صفحه ۲۰۹] در روز رستاخیز جزء مهریه‌ی فاطمه علیها‌السلام شفاعت او را در حق گناهکاران امت پیامبر، قرار داده است. و ما در بخش پایانی خویش روایاتی را که در این مورد رسیده است، ترسیم خواهیم کرد.

مراسم عروسی و مقدمات آن

اشاره

میان مراسم عقد و عروسی دخت گرانمایه‌ی پیامبر، فاصله‌ای کوتاه افتاد اما این فاصله دلیل خاصی نداشت بلکه بدان جهت بود که از سوی امیر مومنان از پیامبر گرامی خجالت می‌کشید که گام به پیش نهد و همسر خویش را به خانه ببرد و از دگر سو، پیامبر خدا نیز بخاطر گرامیداشت شکوه و عظمت دخت ارجمندش نمی‌خواست در این مورد پیشگام گردد و پیش از پیشنهاد شوی ارجمند «فاطمه»، وی را به خانه‌ی او بفرستد. این فاصله میان مراسم عقد و عروسی به ظاهر چند ماه به طول انجامید و جریان سکوت ماند اما سرانجام «عقیل» نزد امیر مومنان رفت و دلیل سکوت وی را پرسید و از او خواست که مقدمات عروسی را فراهم آورد. علی علیه‌السلام از پیامبر خجالت می‌کشید که از عروسی «فاطمه» سخن به میان آورد اما «عقیل» موضوع را پی گرفت و سرانجام تصمیم بر آن شد که با هم نزد پیامبر شرفیاب گشته، موضوع را با آن حضرت در میان نهند. علی علیه‌السلام و عقیل در راه شرفیابی به محضر پیامبر به «ام‌ایمن» برخورد کردند و او به آنان توصیه کرد که اجازه دهند تا انجام این کار را او به عهده گیرد. و آنگاه نزد «ام‌سلمه» آمد و جریان را با او در میان نهاد و به همراه دیگر همسران پیامبر، همگی به محضر آن حضرت شرفیاب شدند. هنگامی که در حضورش نشستند، گفتند: ای پیامبر خدا! پدر و مادرمان فدای شما [صفحه ۲۱۰] باد! ما بخاطر کاری مهم به اینجا آمده‌ایم، کاری که اگر بانوی بزرگ حجاز «خدیجه» زنده بود چشمش بوسیله‌ی آن نورباران می‌گشت. پیامبر مهر و عدالت با شنیدن نام «خدیجه» باران اشک از دیدگان فروباراند و فرمود: از «خدیجه» سخن گفتید؟ کجا همانند او پیدا می‌شود؟ او بود که در راه دین خدا و پیشرفت آن مرا یاری کرد و با دارایی و ثروت هنگفت خویش مرا در راه هدفهای الهی مدد رساند و آنگاه خدا به من فرمان داد که به «خدیجه» بشارت دهم که به پاس رنجها و تلاشها و فداکاریهایش، خداوند در بهشت پرتراوت زیبای خویش، خانه‌ای از زمرد برای او ساخته است. خانه‌ی پرشکوهی که در آن نه هیاهویی خواهد بود و نه رنج و دردی. «ام‌سلمه» می‌افزاید: پس از سخن پیامبر در مورد بانوی خردمند جهان عرب، گفتیم: ای پیامبر خدا! پدر و مادرمان فدایتان باد! هرچه پیرامون شخصیت ارجمند

«خدیجه» بفرماید درست است اما اینک او بسوی پروردگار خویش شتافته است و نعمت‌های خدا بر او گوارا باد و خدا ما را با او در درجات بهشت و آمرزش و خشنودیش گرد آورد. اما ای پیامبر خدا! این علی علیه‌السلام است که برادر شما در دین و در نسبت پسرعموی شماست. تقاضای او این است که به لطف خویش همسر گرانمایه‌اش، فاطمه علیها‌السلام را به خانه‌ی او روانه سازید تا بر اساس مهر و صفا با هم زندگی مشترک را آغاز کنند. در روایت دیگری آمده است که سخنگوی بانوان «ام‌ایمن» بود و او بود که گفت: ای پیامبر خدا! اگر «خدیجه» اینک در قید حیات بود، دیدگانش به عروسی «فاطمه» نورباران می‌گشت. واقعیت این است که علی علیه‌السلام می‌خواهد همسر گرانقدرش را به خانه‌ی خویش ببرد. تقاضای ما اینک این است که با روشن ساختن چشم «فاطمه» به جمال همسر گرانمایه‌اش «علی»، به آن دو امکان آغاز زندگی مشترک بدهید و ما را نیز با انجام این عروسی شادمان سازید. [صفحه ۲۱۱] پیامبر گرامی فرمود: چرا «علی» خودش خواسته‌اش را مطرح نمی‌کند؟ «ام‌ایمن» پاسخ داد: از شما خجالت می‌کشد. فرمود: او را نزد من بیاورید تا ترتیب کار را بدهم. «ام‌ایمن نزد امیر مومنان آمد و به او که در انتظار دریافت پاسخ پیامبر بود، گفت: آن حضرت شما را می‌خواهد. او به همراه آن بانو نزد پیامبر آمد و پس از سلام، با وقار و ادب در گوشه‌ای نشست و از شدت حیا سر به زیر افکند. پیامبر از او پرسید: علی جان! آیا دوست داری همسرت را به خانه‌ات ببری؟ پاسخ داد: آری، پدر و مادرم فدایت باد! پیامبر فرمود: بسیار خوب، به خواست خدا امشب یا شب آینده همسرت در خانه‌ات بود. اینک برو خانه‌ای فراهم ساز تا «فاطمه» در آنجا فرود آید. علی علیه‌السلام گفت: من در مدینه خانه‌ای جز خانه‌ی «حارثه» سراغ ندارم. پیامبر فرمود: ما بدان جهت که همه‌ی خانه‌های «حارثه» را برای سکونت خود و نزدیکانمان گرفته‌ایم دیگر از او خجالت می‌کشیم، اما این جریان به گوش «حارثه» رسید. به سرعت نزد پیامبر شتافت و گفت: «ای پیامبر خدا! هستی و امکانات و جان من از آن خدا و پیامبر اوست. به خدای سوگند چیزی در نظرم دوست داشتنی‌تر از آن نیست که شما آن را از من بپذیرید. به خدای سوگند آنچه از ثروت و خانه و امکاناتم را شما بگیری، از آنچه نزد خودم باشد محبوب‌تر است و خانه، خانه‌ی شماست. راستی که شگفتا از این ایمان به خدا و پیامبر!! و شگفتا از این ایمان و عقیده‌ی راستین به جهان دیگر و پاداش آن! بدینسان «حارثه» یکی از خانه‌های مسکونی خویش را در اختیار «علی» علیه‌السلام نهاد و آن حضرت نیز به سر و سامان بخشیدن بدان و آراستن اطاق ویژه‌ی عروسی پرداخت. [صفحه ۲۱۲]

اطاق برترین دختر دنیا

جالب است که وضعیت خانه‌ی امیر مومنان و اطاق برترین بانوی گیتی را بنگریم که چگونه است! مورخان آورده‌اند که: علی علیه‌السلام کف اطاق را از شنهای نرم فرش کرد و چوبی به منظور آویختن مشک بر دیوار اطاق نصب نمود و سبو و کوزه‌ی آبی فراهم آورد و چوبی نیز بجای جالباسی از این دیوار تا دیوار دیگر نصب کرد. آنگاه کف اطاق را با فرشی که چیزی جز پوست گوسفند نبود، فرش نمود و بالشی هم از لیف خرما در کنارش قرار داد. آری اینها اثاث و وسایل زندگی شهسوار اسلام بود. در صفحات گذشته یادآور شدیم که پیامبر مهریه‌ای را که از امیر مومنان دریافت داشت، بر سه بخش تقسیم کرد؛ یک سوم آن را به خرید اثاثیه به عنوان جهیزیه اختصاص داد و یک سوم دیگرش را برای عطریات در روایات سلت برای طیب یعنی عطر فقط همچون که در اصل عربی چنین است و یک سوم آن را نیز به عنوان امانت نزد «ام‌سلمه» سپرد و اینک در آستانه‌ی عروسی، پیامبر گرامی آن پول را گرفت و بدان دلیل که امیر مومنان در آستانه‌ی آغاز زندگی مشترک با «فاطمه» بود و نیاز به کمک مالی داشت، آن را به او هدیه کرد و فرمود: علی جان! زینده است که ضیافت شامی به عنوان ولیمه‌ی عروسی برقرار گردد. وه از این شرافت و بزرگمنشی! شگفتا از این اخلاق پرشکوه و دوست داشتنی! و به از این صداقت و صفا در مهر و عواطف انسانی! در آستانه‌ی عروسی، برخی از یاران برای امیر مومنان هدیه‌هایی آوردند و پیامبر مهر به داماد گرانقدر، دستور تهیه غذای شایسته و بایسته‌ای را داد، چرا که خدای [صفحه ۲۱۳] جهان آفرین میهمانی دادن و سیر کردن دیگران را با انگیزه‌ی اخلاص، دوست می‌دارد و این بدان

دلیل است که در ضیافت‌های خالصانه و انسانی اثرات نیک فراوانی است. هم شکمهای گرسنه سیر می‌شوند و هم روابط انسانها از مهر و محبت سیراب می‌گردد. و پیش از این اثرات مادی و معنوی، خدای خشنود می‌گردد. گرچه متأسفانه در جامعه‌ی ما آن ضیافت خالصانه‌ای که «ولیمه» نام دارد، به محافل جشن آنچنانی تبدیل گشته و اطعام و سیر کردن گرسنگان و محرومان نیز جای خود را به برخی نوشابه‌ها یا خوردنی‌ها و شیرینی‌های تشریفاتی و بی‌فایده سپرده است.

ایثاری بی‌نظیر

نکته‌ای که نباید فراموش شود این است که؛ سالار بانوان، فاطمه علیهاالسلام در شب عروسی خویش رکورد انفاق خالصانه و بی‌نظیر را برای همیشه شکست و دست به بخشش و ایثاری در راه خدا زد که در کران تا کران تاریخ بی‌نظیر است. «صفوری شافعی» در کتاب خویش از «ابن جوزی» آورده است که: پیامبر خدا برای شب عروسی دخت فرزانه‌اش، فاطمه علیهاالسلام پیراهنی آماده ساخت و آن گرانمایه‌ی عصرها و نسلها پیراهن دیگری نیز داشت که پوشیده و اصلاح شده بود. درست شب عروسی او بود که بی‌نویی در خانه‌ی پیامبر آمد و از بیت رفیع رسالت لباس طلبید. دخت گرانمایه‌ی پیامبر برخاست و نخست پیراهن اصلاح شده‌ی خویش را در بسته‌ای نهاد تا در راه خدا به او انفاق کند اما ناگهان آیه‌ی شریفه‌ی قرآن را به خاطر آورد که «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون.» «شما به اوج نیکی و نیکوکاری نخواهید رسید مگر آنکه از آنچه دوست می‌دارید در راه خدا انفاق نمایید.» و درست همین جا بود که «فاطمه» بازگشت و پیراهن عروسی خویش را از تن درآورد و به آن زن بینوا انفاق کرد و خود همان جامه‌ی عادی خویش را پوشید. [صفحه ۲۱۴] هنگامی که خواستند عروس گرانمایه را به خانه‌ی امیر مومنان ببرند، فرشته‌ی وحی فرود آمد و پس از سلام بر پیامبر گفت: ای پیامبر خدا! پروردگارت درود نثارت می‌کند و به من دستور داده است که سلام و درودی گرم نثار «فاطمه» نمایم و به همراه من ارمغانی از لباسهای بهشت نیز که از دیبای سبز تهیه شده است برای او فرستاده است.

درود بر آن دست پربرکت

به هر حال غذا آماده شد و ضمن پخته شدن گوشت و فراهم آمدن نان و خرما و روغن، پیامبر گرمی گام به جلو نهاد و آستین‌ها را بالا زد و روغن و خرما را با هم درآمیخت و شیرینی جالبی تهیه کرد. آنگاه به امیر مومنان فرمود: خود به مسجد برو و مردم را برای ضیافت دعوت نماید. علی علیه‌السلام وارد مسجد پیامبر شد. آنجا لبریز از جمعیت بود. در میان انبوه مردم، هم اصحاب «صفه» که از مهاجران فداکار و تهیدست بودند، حضور داشتند و هم از انصار و یاران مدینه. همه از کسانی بودند که ثروت و امکانات خویش را در راه خدا و ایمان و هجرت از دست داده بودند و اینک از ثروتمندان محسوب نمی‌شدند. آن حضرت یک لحظه اندیشید که با این انبوه جمعیت و آن غذای محدود چه باید کرد؟ و در همان حال بزرگواری و عظمت مانع آن است که همه را برای ضیافت فراخواند، بویژه که همه‌ی مردم آرزو داشتند در ضیافت عروسی دخت سرفراز پیامبر حضور یابند و از آن خوان پربرکت بهره‌ور گردند. امیر مومنان در اندیشه بود که ایمان عمیق و تزلزل ناپذیرش به لطف خدا و دست پربرکت پیامبر، کار را بر او آسان ساخت و به او جرات و جسارت داد تا بر نقطه‌ی بلندی صعود کند و با صدایی رسا همگان را به مجلس ولیمه‌ی دخت گرانقدر پیامبر فراخواند [صفحه ۲۱۵] آن حضرت با صدای رسایش فرمود: «هان ای مردم! به ضیافت عروسی دختر پیامبر بشتابید.» صدای فراخوان امیر مومنان نه تنها در مسجد که در مزارع و بستانهای مدینه نیز طنین افکند و زن و مرد و پیر و جوان، بسوی خانه‌ی پیامبر حرکت کردند و همگی از آن غذای پربرکت بهره‌ور شدند. در آنجا بود که برکت دست مبارک پیامبر آشکار شد، چرا که نه تنها با هجوم تمامی مردم مدینه به آن ضیافت خالصانه و پرشکوه، غذا تمام نشد بلکه از آن کاسته هم نگردید. پیامبر پس از صرف غذا بوسیله‌ی میهمانان، ظرفها را پر کرد و به خانه‌ی هر کدام از همسران خویش و ظرفی نیز لبریز از غذا به خانه‌ی عروس و

داماد گسیل داشت.

انگیزه‌ی این همه احترام

خورشید در سینه‌ی مغرب ناپدید شد و ساعت بردن عروس از خانه‌ی پیامبر به خانه‌ی شوی گرانقدرش، علی علیه‌السلام فرارسید. پیامبر همه‌ی تدابیر را برای شب عروسی اندیشیده بود تا مراسم ازدواج دخت سرفرازش، فاطمه علیها‌السلام با وجود سادگی و سهولت و دوری از هر گونه تشریفات و تجملات از بالاترین درجه‌ی شکوه و زیبایی و محتوا و معنویت لبریز باشد. و راستی که تاریخ چنین مراسم ساده و باصفا و پرشکوه و معنوی را بیاد ندارد. تا آنجایی که «هیثمی» در «مجمع الزوائد» به نقل از «جابر» می‌نویسد: ما در عروسی پرشکوه «علی» و «فاطمه» حضور داشتیم، راستی که مراسمی بهتر و پرجاذبه‌تر از آن ندیدیم. پیامبر به همسران خویش دستور داد تا فاطمه علیها‌السلام را برای عروسی بیاریند و آنان با مهر و شور مادری او را آراستند و عطر آگین نمودند و زر و زیورهای به او پوشانیدند. یکی سرمبارکش را شانه زد و دیگری آن را به گونه‌ای خاص تنظیم و مرتب نمود. [صفحه ۲۱۶] آنگاه آن دخت بهشت، لباس خاص عروسی‌اش را که «جبرئیل» از بهشت به ارمغان آورده و بی‌نظیر بود به تن کرد و باشکوهی وصف‌ناپذیر آماده‌ی حرکت به خانه‌ی جدید خویش گردید. روشن است که باران مهر و عنایت پیامبر به «فاطمه»، در میان همه‌ی دخترانش بی‌نظیر بود و این دلایل خاص خود را داشت که مهمترین آنها ویژگیهای اخلاقی و برتریهای فکری و معنوی دخت فرزانه‌اش بود. افزون بر عظمت بسیار خود «فاطمه»، شوی گرانمایه‌ی او نیز علاوه بر اینکه پسرعموی پیامبر شناخته می‌شد، کسی بود که در حقیقت برادر، وزیر، جانشین، پرچمدار پرشکوه دین و راه و رسم عادلانه و انسانساز او، و دارای مواهب معنوی و ارزشهای انسانی و سوابق درخشانی بود که دیگر دامادهای پیامبر نه این خویشاوندی نزدیک را داشتند و نه این امتیازات خاص اخلاقی و عقیدتی و عملی را. و این نیز انگیزه‌ی دیگری بر تکریم و تجلیل بیشتر پیامبر از «فاطمه» بود. از سوی دیگر فاطمه علیها‌السلام همان دخت بهشت است که پیامبر گرامی از آینده‌ی شکوهار و موقعیت ممتاز او آگاه است. می‌داند که بزودی آیه‌ی مبارکه‌ی «تطهیر» و «مباهله» و «مودت» در مورد او و خاندان پرافتخارش نازل می‌شود و هموست که مام فضیلت‌هاست و مام گرانمایه‌ی امامان نور، تا روز رستاخیز خواهد بود.

کاروان عروسی دخت بهشت

اشاره

سرانجام شب موعود فرارسید، همان شبی که دخت بهشت می‌بایست با وجود پدری چون پیامبر، احساسا یتیمی کند و به یاد فقدان مادرش «خدیجه» بیفتد، چرا که مادر در زندگی دخترش نقش مهمی ایفا می‌کند. بویژه شب عروسی دخترش عدم حضور او سخت احساس می‌گردد و آن شب مام پرفضیلت «فاطمه» در کنارش نبود. خورشید آن روز در سینه‌ی مغرب غروب کرده بود که، پیامبر گرامی دخت پاک [صفحه ۲۱۷] و پرمعنویت خویش و داماد ارجمندش را فراخواند. «فاطمه» در حالی که لباس بلندی بر تن داشت و دامان آن به زمین کشیده می‌شد، به پیشگاه پدر آمد اما دنیایی وقار و شکوه و عظمت را مجسم می‌ساخت و از شدت حیاء عرق می‌ریخت. گویی خدای پرمهر اراده فرموده بود که مراسم عروسی «فاطمه» از هر جهت شکوهار و ممتاز باشد و پیامبر خدا نیز در این اندیشه بود که دخت بهشتی‌اش احساس بی‌مادری نکند به همین جهت و روی مصالح دیگری دستور داد مرکب خاص خویش را آوردند و پارچه‌ای زیبا بر روی آن افکند و از دخت عزیزش خواست که بر مرکب بنشیند. آنگاه زمام مرکب را به دست شخصیت بزرگی چون «سلمان» داد و خودش از پی مرکب حرکت کرد. شما ای خواننده‌ی گرامی، به خدایت سوگند! بیندیش که

آیا تاکنون شنیده و یا نظاره نموده و یا در تاریخ بزرگان و سران جامعه‌ها؛ از پیامبران گرفته تا زمامداران دنیا، خواننده‌ای که دختری شب عروسی‌اش به خانه‌ی شوهرش روان باشد و آنگاه سالار پیامبران خدا مرکب او را براند؟! آری آسمانیان و زمینیان در مراسم پرشکوه شب عروسی «فاطمه» این حوریه‌ی انسان‌نما شرکت کردند. «خطیب بغدادی» در «تاریخ بغداد»، و «جوینی» در «فرائدالمسطین»، و «ذهبی» در «میزان الاعتدال»، و «عسقلانی» در «لسان‌المیزان»، و «قرمانی» در «اخبارالدول»، و «قندوزی» در «ینابیع الموده»، از «ابن عباس» آورده‌اند که: [صفحه ۲۱۸] هنگامی که دخت گرانمایه‌ی پیامبر فاطمه علیهاالسلام را به خانه‌ی علی می‌بردند، پیامبر گرامی پیشاپیش مرکب او و فرشته‌ی وحی سمت راست و «میکائیل» طرف چپ و هفتاد هزار فرشته از پی او حرکت می‌کردند و آن شب تا سپیده‌دمان آفریدگار هستی را ستایش و تقدیس نمودند. از هفتمین امام نور آورده‌اند که به نقل از پدران گرانمایه‌اش و آنان از «جابر بن عبدالله انصاری» آورده‌اند که: هنگامی که شب عروسی فرارسید خود پیشوای بزرگ توحید، مرکب مخصوص خویش، معروف به «شهباء» را آورد و محملی بر آن آراست و با نهایت مهر و احترام از دخترش خواست تا بر آن قرار گیرد و بسوی خانه‌ی شوی ارجمندش حرکت کند. آنگاه به «سلمان» دستور داد تا زمام آن مرکب را برگردد و خود آن بزرگوار نیز به همراه آنان حرکت کرد. در میان راه، پیامبر دریافت که فرشته‌ی وحی و میکائیل هر کدام به همراه هفتاد هزار فرشته، فرود آمدند. پیامبر از دلیل فرود آنان پرسید که گفتند: برای بدرقه‌ی فاطمه به خانه‌ی شوی گرانمایه‌اش «علی» آمده‌ایم. سپس جبرئیل و میکائیل و فرشتگان و پیامبر خدا ضمن بدرقه‌ی پرفضیلت‌ترین دختر گیتی تکبیر گفتند... و از همان هنگام تکبیر در مجالس عروسی رسم گردید. و نیز مردان «هاشمی» همگی در رکاب بانوی بانوان بودند و پیامبر دستور داد دختران «عبدالمطلب» و بانوان مهاجر و انصار به همراه عروس بهشت، حرکت کنند و همسران پیامبر نیز پیشاپیش قافله و مرکب عروس اشعاری پرمحتوا می‌خواندند و شادی می‌کردند. [صفحه ۲۱۹]

برای نمونه

۱- بانوی بزرگ اسلام «ام‌سلمه» این اشعار را می‌خواند: سرن بعون الله جاراتی و اشکرنه فی کل حالات و اذ کرن ما انعم رب العلی من کشف مکروه و آفات... هان ای همسایگان من! به یاری خدا حرکت کنید و خدای را در همه حال سپاس گوید. نعمت‌هایی را که پروردگار بلندمرتبه ارزانی داشته است و بدیها و آفت‌هایی را که برطرف ساخته است، به یاد آوردید. چرا که خدای پرمهر ما را پس از کفر و ناسپاسی راه نمود، و پروردگار آسمانها به ما نیرو و طراوت ایمان به خود را ارزانی داشت. شما ای بانوان مدینه! با بهترین بانوی جهان هستی «فاطمه» که عمه‌ها و خاله‌ها فدایش گردند، همراه باشید. هان ای دخت بهشت! درودت باد! ای دختر بزرگمردی که خدای بلندمرتبه او را به برکت وحی و رسالت بر همگان برتری داد. ۲- و نیز «عایشه» پس از «ام‌سلمه» با این اشعار عروسی «فاطمه» را گرامی داشت: یا نسوة استترن بالمعاجر و اذکرن ما یحسن فی المحاضر... هان ای بانوان مسلمان! خویشتن را در روسری‌ها و پوششها بیوشانید و سخنانی را که در مجالس و محافل شایسته و بایسته است به زبان آوردید. شما پروردگار مردم را به یاد آوردید که ما و هر بنده‌ی سپاسگزاری را به دین خود مفتخر ساخت. سپاس و ستایش از آن خداوند بلندمرتبه‌ای است که نعمت‌ها را ارزانی داشته است. «فاطمه» دخت محبوب پیامبر را حرکت دهید که خدا یاد و نامش را بلند و جاودانه ساخت و به شوی پاک و پاکیزه‌ای چون «علی» ارزانی داشته است. [صفحه ۲۲۰] ۳- آنگاه «حفصه» این اشعار را سرود: فاطمه خیر نساء البشر و من لها وجه کوجه القمر... فاطمه بهترین زنان بشریت است که چهره‌ای همانند ماه نورافشان دارد. خدای تو را ای دخت پیامبر! بر همه‌ی جهانیان برتری بخشیده است. هم بخاطر امتیازات خودت و هم بخاطر بزرگمردی که قرآن را بر او فروفرستاد. فاطمه جان! خدای تو را به جوانمردی، بافضیلت تزویج نمود. به «علی»، بهترین انسان عصرها و نسلها. هان ای همسایگان من! «فاطمه» را بسوی خانه‌ی جدیدش حرکت دهید که دخت شخصیت بزرگ و پرشکوهی است. ۴- و بانو «معاذه» چنین می‌سرود: اقول قولاً فیه ما فیه و

اذکر الخیر و ابدیه... من سخنی می‌گویم که در آن نکاتی بس ارزشمند است و نیکیها را یاد می‌کنم و خوبیها را آشکار می‌سازم. محمد صلی الله علیه و اله و سلم بهترین فرزند آدم است. شخصیت والایی است که با این شکوه و عظمت، نه خود بزرگ‌بین، است و نه خودپسند. او به برکت و فضیلت خویش، راه نجات و هدایت را به ما نشان داد. پس خدای به او پاداش خیر ارزانی دارد. ما به همراه دخت سرفراز پیامبر هدایت هستیم. به همراه کسی که شرافت و فضیلت در او تجسم یافته است. همراه بانویی هستیم که ریشه‌اش در قله‌ی بلند مرتبه‌ای قرار دارد، در بلند جایگاهی که چیزی نمی‌تواند به او نزدیک شود. [صفحه ۲۲۱]

این امانت من نزد توست

بدینسان بانوان کاروان عروس، بیت اول هر شعری را تکرار نمودند و رفتند تا وارد خانه‌ی امیر مومنان شدند. هنگامی که کاروان عروس به خانه رسید، پیامبر، امیر مومنان را فراخواند و پس از آمدن او دخت سرفرازش را خواست و دستش را گرفت و در دست علی علیه‌السلام نهاد و فرمود: «علی جان! خداوند دخت پیابر را به تو مبارک سازد.» «بارک الله فی ابنه رسول الله.» و افزود: یا علی! هذه «فاطمه» و دیتی عندک! یا علی! نعم الزوجه «فاطمه»! و یا «فاطمه»! نعم البعل علی!! علی جان! این فاطمه است و امانت من نزد توست! علی جان! «فاطمه» شایسته‌ترین همسر برای توست. و آنگاه فرمود: ای «فاطمه» علی شایسته‌ترین شوهر است. و دستهای مقدس را بسوی آسمان گشود و نیایشگرانه زمزمه کرد که: بار خدایا! نیکی‌ها و برکات خویش را بر این دو فرود فرست، و در فرزندان و نسل پاکشان برکت قرار ده! بار خدایا! این دو تن محبوب‌ترین انسانها نزد من هستند، پس تو نیز آنان را دوست بدار و از سوی خویش حافظ و نگهبان بر آنان بگمار. بار خدایا! من این دو تن را با نسل پاکشان، از شیطان رانده شده و شرور و وسوسه‌های آن، به تو پناه می‌دهم. آنگاه آبی خواست و جرعه‌ای از آن را به سبک خاصی متبرک ساخت و از آن قطراتی بر سر و سینه و میان شانه‌های دخت گرانقدر و داماد ارجمندش افشاند [صفحه ۲۲۲] و دستور داد بانوان، عروس و داماد را در سرای جدیدشان به خدا سپارند و بروند. همه‌ی آنان به دستور پیامبر رفتند اما «اسماء» باقی ماند. پیامبر گرامی دلیل ماندن او را جویا شد که گفت: پدر و مادرم فدایت باد! ماندنم در اینجا بخاطر پیمانی است که با مام فضیلت‌ها، «خدیجه» دارم. پیامبر از پیمان او و خدیجه پرسید و او توضیح داد و آن حضرت گریست و پس از اطمینان از موضوع او را دعا فرمود.

سال ازدواج و دیدگاهها

مورخان و محدثان در مورد تاریخ ازدواج سالار زنان گیتی فاطمه علیهاالسلام دارای دیدگاههای متفاوتی هستند. برای نمونه: ۱- مرحوم «سید بن طاووس» در «اقبال» از مرحوم «مفید» آورده‌اند که: ازدواج دخت گرانمایه‌ی پیامبر با امیر مومنان در شب یازدهم محرم به سال سوم هجرت رخ داد. ۲- در «مصباح شیخ طوسی» تاریخ این پیوند آسمانی و مبارک روز ششم ذیحجه یا اول آن ماه عنوان شده است. ۳- و در «امالی طوسی» آمده است که: ازدواج فاطمه علیهاالسلام با امیر مومنان شانزده روز پس از وفات رقیه همسر «عثمان» بود و یادآور شده است که این رخداد پس از بازگشت مسلمانان از جنگ «بدر» به تاریخ اواخر ماه شوال رخ داد.

چگونه؟

اشاره

از مسائل روشن و تردیدناپذیر تاریخی این است که: بانو «اسماء» دختر «عمیس» همسر جناب «جعفر» است. و نیز روشن است که جناب «جعفر بن ابی طالب» به همراه همسر خویش و گروهی از پیروان اسلام پیش از [صفحه ۲۲۳] هجرت پیامبر به مدینه به

اشاره‌ی آن حضرت به حبشه هجرت نمودند و در سال پنجم هجرت پیامبر و روز فتح خیبر بود که پیروزمندان به مدینه بازگشتند. این دو نکته‌ی تاریخی مورد اتفاق مورخان است. با این وصف در روایتی دیگر به صراحت آمده است که «اسماء بنت عمیس» به هنگام رحلت بانوی خردمند جهان عرب «خدیجه» در مکه حاضر بود و نیز روایات دیگری بیانگر حضور «اسماء» در هنگامه‌ی ازدواج فاطمه علیهاالسلام در مدینه می‌باشد و این موضوع را بسیاری از جمله: صاحب «کشف‌الغمّه»، «حضر می» در «رشفة‌الصادی»، ص ۱۰ «احمد بن حنبل» در «مناقب»، «هیثمی» در «مجمع‌الزوائد»، «نسائی» در «خصائص»، ص ۳۱ و «محب‌الدین طبری» در «ذخائرالعقبی»، و دیگران... به صراحت آورده‌اند. مرحوم علامه‌ی «مجلسی» نیز در «بحار» [۱۵۰] این موضوع را به نقل از برخی مورخان و محدثان مورد اشاره آورده است، با اینکه می‌دانیم که موضوع ازدواج دخت گرانمایه‌ی پیامبر با امیر مومنان پس از جنگ «بدر» و به نقل برخی پس از جنگ «احد» و در سالهای اول یا دوم هجری رخ داد. و در همان حال بودن او در حبشه را، چگونه می‌توان با هم جمع آوری کرد؟ آری این مطلب یک مشکل تاریخی است که مورخان در حل درست آن وامانده‌اند. علامه مجلسی در این مورد، دست به برخی تاویلات و تصرفات برای حل این تضاد زده است اما آنچه ایشان فرموده‌اند با اتفاق آرایی که بیانگر حضور «اسماء بنت عمیس» [صفحه ۲۲۴] است سازش ندارد. [۱۵۱] عجیب‌تر از این، موضوعی است که «محدث قمی» در «سفینه‌البحار» در ماده‌ی «کذب» به نقل از «مجاهد» آورده است که «اسماء بنت عمیس» می‌گوید: «من به همراه «عایشه» بودم و موظف بودم که او را برای شب عروسی آماده ساخته و به محضر پیامبر وارد سازم...» آنگاه می‌افزاید پس از ورود به پیامبر چیزی جز ظرفی از شیر نزد پیامبر نیافتم. پیامبر مقداری شیر نوشید و از آن به «عایشه» هم داد. «عایشه» خجالت کشید اما من به او گفتم: دست پیامبر را برنگرداند و «عایشه» با خجالت ظرف شیر را گرفت و از آن نوشید. آنگاه پیامبر به من فرمود: ظرف شیر را بگیر و به همراهانت نیز بده تا بنوشند. زنهایی که به همراه من بودند، گفتند: میل ندارند اما پیامبر فرمود: «گرسنگی را با دروغ جمع نکنید.» من از آن حضرت پرسیدم که: ای پیامبر خدا! اگر برخی از ما در مورد چیزی اظهارنظر نمایند و بگویند میل ندارم آیا این دروغ محسوب می‌شود؟ پیامبر فرمود: «آری دروغ محسوب می‌گردد گرچه کوچک باشد.» به هر حال منظور از ترسیم این روایت بیان این واقعیت است که: «اسماء» در جریان ازدواج پیامبر با «عایشه» که پیش از ازدواج فاطمه علیهاالسلام با امیر مومنان رخ داد، حضور داشته است و علاوه بر این بنا به روایت تاریخی متواتر، او به هنگام ولادت حضرت حسین علیه‌السلام نیز که در سال چهارم یا پنجم هجرت بود، نیز حاضر بوده است و می‌دانیم که همه‌ی این رخدادها پیش از فتح خیبر و بازگشت «جعفر بن ابی‌طالب» از هجرت «حبشه» رخ داده‌اند. مرحوم مجلسی در بحارالانوار از «محمد بن یوسف گنجی» در کتاب «کفایة‌الطالب» [صفحه ۲۲۵] به حضور «اسماء بنت عمیس» در جریان ازدواج فاطمه علیهاالسلام تصریح می‌کند: و «محمد بن یوسف» این مطلب را به نقل از «ابن بطه» سخنی درست و زیبا و عالی ارزیابی می‌نماید در حالی که به نظر نگارنده این روایت صحیح به نظر نمی‌رسد و بانویی به نام «اسماء» که در عروسی «فاطمه» حضور داشته، غیر از «اسماء بنت عمیس» است. او «اسماء» دختر «یزید بن سکن» انصاری است که در عروسی «فاطمه» حضور داشته در حالی که «اسماء بنت عمیس» با همسرش جناب «جعفر» در حبشه بوده و درست در سال هفت هجری به هنگامه‌ی فتح خیبر به مدینه بازگشته است. و می‌دانیم که ازدواج فاطمه علیهاالسلام چند روزی پس از جنگ بدر رخ داده است. با این بیان تشابه نام دو بانو مشکل‌آفرین شده و بانویی که در این روایت به نام «اسماء» از او سخن به میان آمده است دختر «یزید» است و نه «عمیس».

بهترین راه حل

به نظر نگارنده اگر در روایات مورد اشاره به نام «اسماء» و نام پدرش «عمیس» و لقب وی تصریح نشده بود، چنین توجیه و تاویلی پذیرفته بود اما هنگامی که در کنار نام «اسماء» نام پدرش «عمیس» نیز آمده و تصریح شده است که «اسماء بنت عمیس» در مراسم

ازدواج «فاطمه» حضور داشته، دیگر جایی بر پذیرش این تاویل نمی‌ماند و نمی‌توان این توجیه را پذیرفت. اما نکته‌ای که در مورد «اسماء بنت یزید انصاری» باید گفته شود این است که: چگونه نامبرده با اینکه می‌دانیم از مردم مدینه است باز هم در هنگامه‌ی رحلت «خدیجه» بانوی بزرگ اسلام که در مکه و پیش از هجرت اتفاق افتاده، حضور داشته است؟ من بر این اندیشه‌ام که «آقای گنجی» بخاطر تشابه این دو بانوی مسلمان، این توجیه را مطرح ساخته و توجه نداشته است که هیچ مورخ مسلمان حضور [صفحه ۲۲۶] «اسماء انصاری» را در هنگامه‌ی رحلت «خدیجه» ذکر نکرده است. به باور نگارنده حل این بن‌بست تاریخی بصورت صحیح و خردپذیر این است که بگوییم «اسماء» مورد بحث، هم در جریان مکه و رحلت خدیجه و هم در مدینه و مراسم پرشکوه ازدواج «فاطمه»، همان «اسماء بنت عمیس»، همسر جناب «جعفر طیار» بوده است و او گرچه به همراه همسرش به حبشه هجرت نموده اما پس از مدتی به مکه بازگشت و از آنجا نیز بسوی مدینه دست به هجرت زد. چه مانعی دارد که این بانو بارها میان حجاز و حبشه هجرت و رفت و آمد نموده باشد؟ بویژه که مسافت میان «جده» و بندرگاه آن تا «حبشه» همان مسافت عرض دریای سرخ می‌باشد و رفت و بازگشت این مسافت چندان سخت نبوده است. ممکن است برخی بگویند، چگونه می‌توان این مسافت مکرر را برای «اسماء» پذیرفت در حالی که تاریخ از آن سخن به میان نیاورده است؟ پاسخ این مشکل نیست، چرا که تاریخ هجرت‌های بسیاری را ترسیم و ثبت نکرده است که یک نمونه‌ی آن هجرت جناب «ابوذر» به «حبشه» به همراه جناب «جعفر» می‌باشد که تاریخ هم از آن سخن نگفته است... به علاوه من در مورد مراسم عروسی فاطمه علیهاالسلام به روایتی برخورد نمودم که پیامبر ضمن دستورات لازم به بانوان «هاشمی» و دختران «عبدالطلب»... به «حمزه» و «عقیل» و «جعفر»... نیز دستور می‌دهد به همراه کاروان عروسی حرکت نماید و این روایت به صراحت نشانگر حضور «جعفر طیار» در عروسی فاطمه علیهاالسلام و امیر مومنان در مدینه می‌باشد و مشکل مورد اشاره را برطرف می‌سازد.

نکته‌ی تاریخی دیگر

در اینجا یک نکته‌ی دیگر مانده است که باید طرح شود... و آن این است که: هجرت تاریخساز پیامبر گرامی بی‌هیچ تردید پس از رحلت خدیجه و ابوطالب رخ داده است [صفحه ۲۲۷] اما به نظر می‌رسد رحلت این بانوی بزرگ کمتر از یک سال به هجرت مانده اتفاق افتاد. از سوی دیگر تاریخ نشانگر آن است که «جعفر طیار» دو بار به سوی «حبشه» دست به هجرت زد که دومین مرتبه‌ی آن پس از رحلت «خدیجه» و پیش از هجرت پیشوای بزرگ توحید به «مدینه» بود. و دلیل این سخن نیز روایتی است که از پیامبر گرامی رسیده که آن حضرت در «غار» بود که فرمود: «انی اری سفینه جعفر تعوم فی البحر.» «من از این کشتی «جعفر» را می‌نگرم که در آب شناور است و بسوی هدف مورد نظر پیش می‌رود.» با این بیان براحتی می‌توان پذیرفت که «اسماء بنت عمیس»، همسر جناب «جعفر» به هنگام رحلت بانوی بزرگ حجاز در مکه در کنار او بوده است و آنچه از عهد و پیمان خود با «خدیجه» آورده است درست به نظر می‌رسد.

یک پرسش دیگر

در مورد بانو «ام سلمه» نیز همین مشکل تاریخی به چشم می‌خورد. و نام او نیز برای نخستین بار در جریان پیوند ملکوتی امیر مومنان و دخت گرانمایه‌ی پیامبر به میان آمده است. نخست آنجا از او سخن می‌رود که؛ علی علیه‌السلام هنگامی که به خواستگاری «فاطمه» شتافت، پیامبر را در خانه‌ی «ام سلمه» زیارت کرد. و بار دیگر نام این بانوی آزاده و با ایمان آنجا به میان می‌آید که پیامبر گرامی ۱/۳ از مهریه نقد فاطمه علیهاالسلام را نزد او به امانت می‌سپارد تا شب عروسی به عنوان کمک به امیر مومنان هدیه شود. و نیز هنگامی از او سخن می‌رود که در جریان ازدواج این دو گوهر تابناک جهان هستی نقش سخنگو و پیام‌رسان را بازی می‌کند.

این از یکسو. اما از سوی دیگر تاریخ نشانگر آن است که پیامبر گرامی در سال چهارم هجری با این [صفحه ۲۲۸] بانوی فداکار و باایمان پیمان زندگی مشترک بست. در حالی که تاریخ ازدواج حضرت «علی» و فاطمه علیهاالسلام سال دوم هجرت است. با این بیان، چگونه می‌توان گفت که او در ازدواج فاطمه علیهاالسلام همسر پیامبر بوده است.

پاسخ این «چگونه؟»

در پاسخ این سوال باید یادآور گردید که: ۱- ممکن است ازدواج پیامبر با «ام سلمه» در همان آغاز ورود به مدینه انجام پذیرفته باشد و نه سال چهارم هجرت... پس آن دیدگاه قطعی به نظر نمی‌رسد. ۲- اما پاسخ خردپذیرتر و بهتر این که این بانو، دختر عمه‌ی پیامبر بوده. با این بیان چه مشکلی خواهد بود که یک بانوی با شخصیت و کامل هاشمی در ازدواج دخت پیامبر همکاری جدی داشته باشد و به گونه‌ای مورد اعتماد باشد که پیامبر او را امانتدار خانه و زندگی و دختر خویش نیز بنگرد؟ با این بیان این مشکل تاریخی نیز برطرف می‌گردد. این نکاتی است که در این مورد به نظر نگارنده رسید و خداست که به واقعیت رخدادها آگاه است. [صفحه ۲۲۹]

سرای پرشکوه و پرمعنویت فاطمه (س)

اشاره

۱- سرای فاطمه علیهاالسلام حرمت آن خانه‌ی پرمعنویت ۲- زندگی خانوادگی عشق و شناخت متقابل ۳- تاریخ و دروغ پردازیهای رسول‌الله صلی‌الله‌علیه و اله و سلم ۴- طلوع دومین امام نور پیام شاد باش... ۵- ولادت سومین امام نور آفرین خدا بر این کودک نورسیده ۶- ولادت دخت ایمان و عفاف ستم و بیداد تاریخ هدیه آسمان سمبل پایداری ۷- ولادت دومین دختر امیر مومنان علیه‌السلام [صفحه ۲۳۰]

سرای فاطمه

اشاره

تمدن کنونی بشر اینک در مسیر پیشرفت خویش بتدریج برای ارزشهای اخلاقی و انسانی، حساب ویژه‌ای گشوده و به قداست و کمال و برخورداران از فضیلت‌ها بها می‌دهد و در این رابطه است که برخی مکانها و جایگاهها و زمانها سخت مورد تجلیل و احترام قرار می‌گیرد. برای نمونه: جهان معاصر اینک با وضع مقررات ویژه‌ای به سفارتخانه‌ها و هیئت‌های سیاسی، مصونیت می‌بخشد. و نیز با تنظیم قوانینی خاص، امنیت دانشگاه‌ها و مراکز علمی و تحقیقی را تضمین و تامین می‌نماید. و نیز با تدابیر حقوقی و اخلاقی پایگاه‌های دینی و عقیدتی و مذهبی را گرامی داشته و از تعرض مصون می‌شناسد. آری جهان معاصر اینک پس از فراز و نشیب‌های بسیار به این حقیقت ایمان آورده است در حالی که این واقعیت از سپیده‌دم آفرینش مورد عنایت پروردگار انسان بوده و پیامبران و پیشوایان آسمانی، بشریت را همواره به این حقیقت توجه داده‌اند. [صفحه ۲۳۱] و بر اساس همین واقعیت تاریخساز است که در نگارش اسلامی همه‌ی مساجد، بویژه «مسجدالحرام» مورد کمال توجه است و برای حفظ حرمت آن مقررات ویژه‌ای رسیده است. آداب و مقرراتی که به موجب آنها از ورود آلودگان به وبای شرک و میکروب انحطاط آفرین کفر به ساحت آنها، جلوگیری می‌شود. همانگونه که ورود در حالت جنابت و پلیدی و یا عادت ماهانه‌ی زنان به آن مراکز مقدس نیز ممنوع شناخته شده است. و نیز در راه حفظ صیانت و حرمت این مراکز مقدس عبادی و معنوی است که آلوده ساختن آنها تحریم می‌گردد و از

انجام کارهایی که باعث اهانت و یا خدشه‌دار شدن حرمت آنهاست، نهی می‌شود و حرمت آنها بویژه مسجدالحرام، تا جایی است که شکار پرندگان یا حیوانات در قلمرو آن - طبق شرایط فقهی - ناروا اعلان می‌گردد.

حرمت آن خانه‌ی پر معنویت

باید این حقیقت را پذیرفت که خانه‌ی پرشکوه و اقامتگاه پر معنویت فاطمه علیها السلام، هم به قداست و پاکی و روحانیت و معنویت ویژه‌ای آراسته است و هم بر پایه و اساس امتیازات و ارزشهای والای الهی و انسانی بنیاد شده است. حق این خانه‌ی پرشکوه را آن انسان آگاه و شایسته کرداری می‌شناسد که حق فاطمه علیها السلام و پدر و شوی گرانقدر و فرزندان ارجمندش را شناخته باشد. مرحوم علامه‌ی مجلسی به نقل از «انس بن مالک» و «بریده» آورده است که: پیامبر گرامی این آیه‌ی شریفه را تلاوت فرمود که: «فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ یسبح له فیها بالغدو و الاصال... [۱۵۲]». «در خانه‌های پرشکوهی که خدا اجازه داده است که برافراشته باشند و نام [صفحه ۲۳۲] با عظمت خدا در آنها برده شود، و بامدادان و شامگاهان مردانی در آنها او را ستایش کنند...» هنگامی که پیامبر آیه‌ی شریفه را تلاوت فرمود، مردی برخاست و گفت: ای پیامبر خدا! این خانه‌ها کدامند؟ پیامبر فرمود: خانه‌های پیامبران ابوبکر برخاست و با اشاره به خانه‌ی امیر مومنان و «فاطمه» دخت سرفراز پیامبر پرسید: ای پیامبر خدا! آیا این خانه هم از آن خانه‌ها بشمار می‌رود؟ پیامبر فرمود: نعم، من افضلها!! آری، از برترین آنهاست. [۱۵۳]. «ابن عباس» در این مورد آورده است که: در مسجد پیامبر بودیم که یکی از حاضران این آیه‌ی شریفه را تلاوت کرد که: «فی بیوت اذن الله...» من از پیامبر پرسیدم که: ای پیامبر خدا! آنها چه خانه‌هایی هستند؟ فرمود: بیوت الانبیاء، و روایمی بیده الی منزل فاطمه! [۱۵۴]. خانه‌ی پیامبران، و آنگاه با دست مبارک اشاره به خانه‌ی فاطمه علیها السلام نمود و فرمود: و این خانه. و نیز در «کافی» از «جابر بن عبدالله انصاری» است که: روزی پیامبر به خانه‌ی دخت گرانمایه‌اش می‌رفت و من نیز افتخار همراهی او را داشتم. هنگامی که به درب سرای فاطمه رسیدیم آن حضرت دست روی آن نهاد و درب را گشود و با صدای رسا فرمود: السلام علیکم! فاطمه علیها السلام در پاسخ پیامبر فرمود: سلام بر شما ای پیامبر خدا! پیامبر فرمود اجازه می‌دهید وارد شوم؟ [صفحه ۲۳۳] فاطمه گفت: افتخار دهید ای سفیر خدا! پیامبر فرمود: آیا همراهی من نیز وارد شود؟ فاطمه علیها السلام گفت اجازه دهید تا سرم را بپوشانم... پیامبر فرمود: «فاطمه» جان با گوشه‌ای از آن پارچه روانداز سرت را بپوشان! بانوی بانوان چنین کرد. آنگاه پیامبر فرمود سلام بر شما! «فاطمه» به گرمی پاسخ او را داد که پیامبر بار دیگر اجازه‌ی ورود گرفت و همینگونه تا سه بار آن حضرت اجازه گرفت... و آنگاه گام به حریم پر معنویت خانه‌ی «فاطمه» نهاد. [۱۵۵]. شما خواننده‌ی گرامی از این رفتار درس آموز چه دریافت می‌دارید؟! جز شکوه و احترام و حرمت بسیار خانه‌ی «فاطمه»؟

زندگی خانوادگی

اشاره

دخت سرفراز پیامبر سرانجام به خانه‌ی شوی گرانمایه‌اش برای آغاز زندگی مشترک و حیات خانوادگی، انتقال یافت. او در حقیقت از بیت رفیع رسالت و نبوت به خانه‌ی پرشکوه قداست و امامت و ولایت راستین منتقل شد و بدینسان به اوج نیکبختی پر کشید، چرا که پس از آنکه دورانی پربار و پربرکت در پرتو نبوت زندگی نموده بود، اینک با آغاز زندگی مشترک، قرین و همنشین امیر فضیلتها شد. زندگی بانوی بانوان در خانه‌ی امیر مومنان همراه تبلور و درخشندگی بود و هر روز زیبایی بیشتری به خود می‌گرفت، چرا که او در فضایی زندگی را شروع کرده بود که لبریز از قداست و پاکی بود و پارسایی و شایستگی و سادگی و صفا در کران تا

کران آن موج می‌زد. [صفحه ۲۳۴] او همتای زندگی خویش را در کار دین و دنیا و آخرت یاری می‌کرد و در ابعاد گوناگون مسائل اسلامی و فرهنگ دینی با او به سخن می‌نشست و در کارهای سخت و طاقت‌فرسا با او همکاری قهرمانانه می‌نمود.

عشق و شناخت متقابل

راستی که اگر زندگی خانوادگی بر اساس هماهنگی در اندیشه و عقیده و هدف و آرمان پی‌ریزی گردد و در کران تا کران آن مهر و عشق و احترام و رعایت حقوق متقابل حاکم باشد، چقدر این زندگی شیرین و دوست‌داشتنی و سعادت‌مندانه خواهد بود!! (و برآستی که زندگی مشترک آن دو گوهر گرانبهای جهان هستی چنین بود.) این واقعیت جای هیچ شگفتی ندارد، چرا که بانوی بانوان از مقام والا- و موقعیت شکوهار شوی گرانقدرش در بارگاه خدا به خوبی آگاه بود و به همین دلیل بسان یک زن باایمان بلکه بهتر و بیشتر، پیشوای راستین خویش را احترام می‌کرد و در برابر او سراپا گوش و هوش بود و نسبت به آن حضرت آنگونه که شایسته و بایسته بود، شناخت و معرفت داشت و آنگونه که می‌بایست از او فرمانبرداری و قدرشناسی می‌نمود. زیرا فاطمه علیهاالسلام امیر فضیلتها را عزیزترین انسانها در پیشگاه پیامبر می‌شناخت. او را صاحب ولایت راستین و پرشکوه الهی و خلافت کبرای آسمانی و امامت واقعی و همه‌جانبه، از سوی خدا می‌نگریست. مگر نه اینکه امیر مومنان برادر پیامبر، خلیفه و جانشین و وارث راستین او بود؟ و مگر نه اینکه همو بود که صاحب مواهبی درخشان و سوابقی پرافتخار و شکوهار و بی‌نظیر بود؟ آری «فاطمه» امیر مومنان را آنگونه که شایسته و بایسته بود می‌شناخت و حرمت او را پاس می‌داشت. از سوی دیگر امیر مومنان نیز به بانوی بانوان همینگونه احترام می‌کرد. [صفحه ۲۳۵] شایسته و بایسته و وصف‌ناپذیر. این احترام و تکریم و حق‌شناسی نه تنها به دلیل این بود که فاطمه علیهاالسلام همسر و همتای زندگی‌اش بود، نه! بلکه بدان سبب بود که: او محبوبترین انسانها در پیشگاه پیامبر بشمار می‌رفت، او سالار بانوان گیتی بود، و پرتویی از نور وجود پیامبر خدا، و از کسانی بود که خدا کتاب پراسرار آفرینش را به نام بلند و بخاطر ارج و شکوه آن گشود. بدان سبب او را سخت گرامی می‌داشت که او مجموعه‌ای از فضیلت‌ها، چکیده‌ای از عظمت‌ها و تبلور همه‌ی ارزشها و الای‌ها و قداست‌ها بود. ارزشهایی که اگر تنها یکی از آنها در بانویی وجود داشته باشد سخت در خور تجلیل و قدرشناسی خواهد بود. با این بیان و این نگرش، چگونه بانوی سرفراز گیتی با آن همه فضایل و مواهب و امتیازات و ویژگیها و ارزشهای اخلاقی و انسانی وصف‌ناپذیر که او را در همه‌ی عصرها و نسلها بی‌نظیر و نسخه‌ی تک ساخته است، برای گوهرشناسی چون امیر مومنان گرامی و عزیز نباشد؟! بانویی با آن نسب رفیع و شریف، با آن معنویت و قداست، با آن آغاز و امتیازات در آفرینش و کرامت و شکوه نزد خدا، با آن عبادت و دانش، ایمان و پروا، پارسایی و پاکی، و شخصیت و عظمت بی‌همانند و صدها امتیاز دیگری که سخن گفتن از آنها کار ساده‌ای نیست! اینک شما خواننده‌ی گرامی با توجه به نکاتی که گذشت می‌توانید آن فضای عطرآگین خانوادگی و آن جو پرمعنویت و پرفرا را که آن دو همسر نیکبخت در آن زندگی مشترک را آغاز نمودند درک کنید. می‌توانید پرتویی از واقعیت زندگی دوست‌داشتنی و شیرین و سعادت‌مندانه‌ای را دریابید که نه فقر و تهیدستی می‌توانست آن را تیره سازد و نه حوادث و رخدادهای تکاندهنده و فراز و نشیب‌های روزگار توان پریشان ساختن آن [صفحه ۲۳۶] را داشت. چرا که بر آن زندگی شکوهار همواره نسیم روحبخش محبت و همکاری متقابل می‌ورزید و عواطف پاک انسانی با زیباییهای بهت‌آور و حیرت‌انگیزش کران تا کران آن را زینت می‌داد و آراسته می‌ساخت. مرحوم مجلسی در «بحار» به نقل از «مناقب» آورده است که امیر مومنان فرمود: فوالله ما اغضبتهما، و لا اکرهتھا علی امر حتی قبضھا الله... و لا اغضبتهما و لا عصت لی امر لقد کنت انظر الیھا فتنکشف عنی الهموم و ال-احزان. [۱۵۶]. به خدای سوگند که در همه‌ی عمر زندگی مشترک، هرگز به «فاطمه» خشم نگرفته و هرگز او را به کاری وادار نساختم... و او نیز به من هرگز خشم نگرفت و در هیچ کاری مرا نافرمانی نکرد. او به گونه‌ای بود که هرگاه به او می‌نگریستم غمها و اندوه‌هایم زدوده می‌شد. «تفسیر عیاشی» از پنجمین امام نور در این

مورد آورده است که: فاطمه علیهاالسلام در زندگی مشترک با امیر مومنان کارهای خانه و تهیه غذا و نان را به عهده گرفته بود و شوی گرانقدرش در برابر، کارهای خارج از منزل و آوردن مواد سوختی و ضروریات زندگی را به عهده داشت. [۱۵۷]. به هر حال مدت اقامت امیر مومنان و همسرش در خانه‌ی «حارثه» روشن نیست اما به خوبی روشن است که پس از مدتی پیامبر گرامی خانه‌ای بسان خانه‌هایی که برای همسران خویش در کنار مسجد ساخته بود، برای دو محبوب زندگی‌اش ساخت و درب خانه‌ی فاطمه را به طرف مسجد باز کرد. و دخت سرفراز پیامبر بدینسان به خانه‌ی جدید خویش که در کنار خانه‌ی پدرش و مسجد او بود، نقل مکان کرد و زندگی لبریز از معنویت و صفا را در آنجا پی گرفت. [صفحه ۲۳۷]

تاریخ و دروغ پردازیهای رسوا..

در سطور و صفحات پیشین یادآور شدیم که برخی از قلم‌بدستان در میدانهای مختلف و فرصت‌های گوناگون نسبت به مقام والای دخت سرفراز پیامبر فاطمه علیهاالسلام اهانت روا داشته‌اند. و نیز یادآور شدیم که پیوند امیر مومنان با فاطمه علیهاالسلام دشمنی کینه‌جویان را برانگیخت و حسادت حسودان را شعله‌ور ساخت تا آنجایی که مذبوحانه تلاش کردند تا با وسائل گوناگون زندگی شکوه‌بار این دو گوهر گرانبهای عالم وجود را تیره و تار ساخته و فتنه‌انگیزی نمایند، چرا که تبهکاران آنگاه که خود در زندگی شکست می‌خورند و عقده‌های حقارت و واماندگی در جانشان انباشته می‌شود، برای تخفیف آنها دست به چنین تباهیهایی می‌آیند. آری از جمله فتنه‌انگیزیها و دروغ‌بافیهای این قماش از تبهکاران، این بود که: «شایع ساختند که امیر مومنان به خواستگاری دختر «ابوجهل» رفت و این خبر به گوش فاطمه رسید و از اینکه همسرش به خواستگاری دختر سردمدار شرک و جنایت رفته است، سخت متأثر گردید و راه منزل پدرش را پیش گرفت و به آنجا رفت...» آری این یکی از دروغهای رسوای تاریخ در مورد علی و فاطمه است که به زودی از آن پرده برداشته می‌شود و با آشکار شدن حقیقت، بی‌اساس بودن این خبر ساختگی، روشن خواهد شد. این چکیده‌ی سخن دروغ‌پردازان در مورد وجود گرانمایه است، اگر حتی آن را درست تصور نماییم. اینک شما خواننده‌ی گرامی بیا و بنگر که برخی قلمزنان چگونه این تهمت رسوا را چراگاه حاصلخیزی برای قلم‌فرسایی و تاخت و تاز و بدگویی به ساحت مقدس امیر مومنان قرار داده و آگاهانه و ناآگاهانه به طبل‌زنی و نواختن آهنگ‌های ناهنجار پرداخته‌اند. [صفحه ۲۳۸] از جمله‌ی این دجالگران، «بنت الشاطی»، نویسنده‌ی مصری است که بدون تعمق و توجه و یا از روی عمد و قصد آنچه خواسته است به قلم آورده و این دروغ رسوای تاریخ را یک واقعیت پنداشته است. که ما در این سطور نمونه‌هایی از بافته‌های ذهنی او را از کتابش [۱۵۸] می‌آوریم. او می‌نویسد: «علی» تصمیم گرفت که با داشتن «فاطمه»، دست به ازدواج دیگری بزند... بی آنکه به خاطرش برسد که دختر پیامبر این کار را نمی‌پذیرد...» راستی که انسان نمی‌داند چه پاسخی به این بافته‌ی دروغ و احمقانه و گمراه‌گرانه بدهد؟ آیا در دنیا کسی را می‌توان یافت که نداند همسرش از اینکه «هو» بر سرش بیاید رنجیده می‌شود؟ هر کس کمترین شناخت و آگاهی در امور داشته باشد این حقیقت را در می‌یابد. اما نویسنده، این سخن بی‌اساس و احمقانه را به والاترین انسان جهان هستی پس از پیامبر روا می‌دارد. و آنگاه می‌افزاید: «ای کاش او بر یک زن بسنده می‌نمود.» و از پی این تهمت بزرگ و سهمگین صفحاتی از کتاب را در نکوهش از «ابی‌جهل» و مواضع ضد اسلامی و ضد انسانی او لبریز می‌سازد و میان دختر او با دختر پیامبر مقایسه به عمل می‌آورد، تا به خیال خویش به این ازدواج ذهنی و بی‌اساس که ساخته‌ی خیانت تاریخ است، تاخته باشد. شگفت اینجاست که این نویسنده، از سویی به برخی خاورشناسان مسیحی و متعصب همچون «لامانس» می‌تازد و از او به عنوان دشمن اسلام که با تاریخ اسلام بازی کرده است نام می‌برد اما متأسفانه خودش تعمق و اندیشه را در مورد این بافته‌های دروغین و رسوا از یاد برده و این خیانت تاریخ را «وحی» آسمانی تلقی می‌کند و از [صفحه ۲۳۹] بافته‌های ذهنی و رمانتیک خود-که شیوه‌ی افسانه‌سرایان است کمک می‌گیرد و بافته‌ها می‌بافد. ما در اینجا پاسخ علامه‌ی معاصر «سید محسن امین»، به این

دروغ‌پردازیه‌های رسوا را می‌آوریم که آن را تحت عنوان «توطئه‌ها و دسیسه‌ها بر ضد پیامبر و علی و فاطمه» در جلد سوم «دائرة‌المعارف اسلامی شیعه» نوشته است. در کتاب «ذخائر العقبی» آمده است که: «علی» می‌خواست با وجود داشتن همسری چون «فاطمه» دختر «ابی‌جهل» را خواستگاری کند، پیامبر از این موضوع سخت خشمگین گردید و در حالی که به شدت برافروخته و خشمگین بود بر فراز منبر صعود کرد و... سازنده‌ی این دروغ رسوا خواسته است که به علی و «فاطمه» اهانت روا دارد و بر آنان خورده گیرد که به پیامبر گرامی اهانت و تعرض روا داشته است. چرا که آن حضرت را چهره‌ای معرفی می‌کند که حتی حاضر نیست مقررات شریعت خویش را نسبت به نزدیکانش در میدان عمل تحمل کند و در همان حال رعایت آن قوانین را به دیگران توصیه و تاکید می‌کند. به بیان دیگر: این دروغ‌پردازیه‌ها، پیامبر عدل و حقیقت را چهره‌ای معرفی می‌کند که قانون و نظام خانواده و تعدد زوجات را بخاطر خوش آیند دخترش زیر پا می‌نهد و از دامادش - که خلاف شرعی مرتکب نشده است - سخت ناراحت می‌شود. و این از زشت‌ترین دروغهایی است که به آن بزرگوار نسبت داده شده است و دریغ و درد که خاورشناسان و دشمنان پیامبر مهر و عدالت، این جنایت را مرتکب شده و توانسته‌اند از عناصر متعصب و کوتاه‌نگر، بهره‌برداری نمایند و آنان را وادارند که این دروغ رسوای تاریخ را در نوشته‌های خویش بیاورند، بی‌آنکه از ساحت پیامبر دفاع نمایند. اما اینکه این دروغ رسوا به امیر مومنان سخت اهانت روا می‌دارد، بدان خاطر است [صفحه ۲۴۰] که: آن گرانمایه‌ی جهان هستی را به گونه‌ای معرفی می‌کند که نه تنها بانوی بانوان و دخت سرفراز بهشت، بلکه خود پیامبر را نیز خشمگین ساخته است. و اما اهانت به فاطمه علیهاالسلام بدان جهت است که: این خیانت تاریخی، آن حضرت را چهره‌ای معرفی می‌کند که از عمل به شریعت خدا و سنت پدرش، پیامبر سرباز می‌زند... ما دیگر به سند این دروغ رسوا نمی‌پردازیم چرا که از اساس تباه و رسواست. اما جای این پرسش هست که: چرا دروغسازان، دختر «ابی‌جهل» را به این شرافت بزرگ برگزیده‌اند که «علی» از او خواستگاری کند؟ و چرا دیگری را برگزیده‌اند؟ آیا این انتخاب بدان دلیل است که دختر «ابی‌جهل» در زیبایی و جمال و کمال در جهان عرب و میان دختران معاصرش بی‌نظیر می‌نمود؟! و به همین جهت هم امیر مومنان تصمیم گرفت با او ازدواج کند؟! یا نه دروغسازان در نظر داشته‌اند که با این دروغ سهمگین و خیانت هولناک و ناجوانمردانه‌ی خویش بطور دقیق‌تر و موثرتری بر ساحت مقدس آن سمبل و الگوی قداست و پارسایی و پروا ضربه فرود آورند. و خواسته‌اند او را شخصیتی معرفی کنند که بی‌هیچ اعتنا و توجه به سوابق ننگین «ابی‌جهل» برای خشمگین ساختن پیامبر و دخترش، فاطمه علیهاالسلام از دختر بدترین دشمن اسلام و پیامبر خواستگاری نمود! آری اینجاست که توطئه و خیانت به خودی خود برملا می‌شود و عوامل سازنده و پردازنده‌ی آن رسوا می‌گردند و اگر براستی دارای اندک شعور دینی بودند از گزافه‌گویی خویش کاسته و از خودستایی پروا می‌کردند و به پیامبر گرانقدر و برادر و جانشین پرشکوه و دخت فرزانه‌ی او اینگونه ناسزا نمی‌گفتند. دروغسازان برای تکمیل سناریوی رسوای خویش افزودند که: پیامبر از یکی از دامادهای خویش که از فرزندان «عبد شمس» بود سخن به میان [صفحه ۲۴۱] آورد و او را تحسین کرد و فرمود: «او هرگاه با من سخن گفت، راست گفت و هر وعده‌ای داد، وفادار ماند.» و مفهوم این سخن آن است که پیامبر آن داماد خویش را درخور تحسین و تمجید می‌نگریست و این یکی را غیرمستقیم فردی معرفی می‌کرد که به هنگام سخن راست نمی‌گوید و به وعده‌های خویش هم وفادار نیست! و همانگونه که گفتیم این دسیسه و دروغسازای رسوا، خود بخود برملا می‌شود و بی‌آنکه ما بخواهیم پاسخی بگوییم، ساختگی بودن آن بر منصفان و خردمندان آشکار می‌گردد. گفتنی است که این دروغسازان علاوه بر اهانت به ساحت مقدس پیامبر و امیر مومنان و فاطمه علیهاالسلام هدف شوم دیگری نیز داشته‌اند و آن این بوده است که: کوشیده‌اند بدینوسیله توجه افراد را از عناصر خودکامه‌ای که دخت گرانمایه‌ی پیامبر را مورد تهاجم قرار داده و او را به خشم آوردند، منصرف سازند و همه‌ی توجه افراد را بسوی دیگری جلب کنند. گویی به همین دلیل هم این خبر رسوا و دروغ سهمگین را در نصوص گوناگون نقل نموده‌اند تا به باور آنان در هر مورد اثر خود را بگذارد. برای نمونه، از جمله چیزهایی که نقل کرده‌اند این است که می‌گویند: پیامبر خدا فرمود: «فاطمه پاره‌ی تن من

است، آنچه او را ناراحت کند مرا ناراحت می‌سازد و هر که به او آزار رساند مرا آزرده است.» آنگاه از پی آن روایت، به تفسیر مغرضانه می‌نشینند که، منظور پیامبر این بوده است که: خداوند ازدواج، با داشتن همسری چون «فاطمه» را بر امیر مومنان تحریم کرده است، چرا که این کار دخت پیامبر را آزرده می‌ساخت. راستی که، زهی تاسف بر این شقاوت و بی‌پروایی!! [صفحه ۲۴۲]

طلوع دومین امام نور

اشاره

سالار بانوان دوازدهمین بهار زندگی را پشت سر نهاده بود که نور وجود نخستین فرزند گرانمایه‌اش، «حسن» علیه‌السلام را در وجود خویش احساس کرد، چرا که بخشی از نور امام و موهبت امامت از امیر مومنان به سازمان وجود او انتقال یافت و چهره‌ی نورافشان او با تجلی یافتن نور وجود حسن علیه‌السلام در وجودش بصورت روشنی نورافشان‌تر و درخشان‌تر گردید و نام گرانمایه‌ی «زهرا» مصداق درخشان‌تری پیدا کرد. طلوع وجود فرزند دل‌بندش، نزدیک شد و در همان روزها برای پیامبر گرامی، سفری پیش آمد. آن حضرت برای خدانگهدار به خانه‌ی دخترش فاطمه آمد و ضمن سخنانی، به سفارش‌های لازم در مورد مولود مبارکی پرداخت که به زودی جهان را به نور وجودش نورباران خواهد ساخت. و از جمله توصیه فرمود که: او را پس از ولادت در پوشش زرد رنگ قرار ندهند. پس از رفتن پیامبر، نخستین فرزند خانه‌ی نور در روز پانزدهم رمضان به سال سوم هجری دیده به جهان گشود. روز ولادت آن مولود مبارک، روز پرشکوهی بود. «اسماء بنت عمیس» در لحظات طلوع خورشید جهان‌افروز وجود حضرت مجتبی علیه‌السلام از افق امامت، در آنجا حضور داشت و به همراه او بانوان دیگری نیز بودند. آنان مولود مبارک را بی‌آنکه از توصیه‌ی پیامبر گرامی آگاه باشند، در پارچه‌ی زیبا و تمیزی که زرد رنگ بود قرار دادند. پیامبر گرامی از سفر بازگشت و به دیدار دخت سرفراز خویش شتافت. آنگاه به بانوان حاضر فرمود: فرزندم را بیاورید. و پرسید که نامش را چه برگزیده‌اید؟ فاطمه علیه‌السلام پیش از آن به شوی گرانمایه‌اش پیشنهاد کرده بود که نامی پرشکوه و باعظمت در نظر گیرد اما آن حضرت ضمن احترام به دخت پیامبر فرموده بود که در این مورد بر پیشوای بزرگ توحید پیشی نخواهد گرفت. از این رو هنوز نام و نشان انتخاب نشده بود. [صفحه ۲۴۳]

پیام شادباش..

نوزاد نور را به نیای گرانقدرش تقدیم داشتند و آن حضرت پس از آنکه او را در آغوش گرفت، فرمود: مگر فراموش کردید که از شما خواستم او را پس از ولادت در پوشش زرد قرار ندهید؟ آن پوشش را از مولود مبارک برگرفت و پوشش سپیدی بر او افکند و رو به امیر مومنان نمود و پرسید: نامش را چه برگزیده‌اید؟ امیر مومنان گفت: ما هرگز در گزینش نام فرزندمان بر شما پیشی نمی‌گیریم. پیامبر گرامی نیز فرمود: من هم بر پروردگار بزرگ خویش پیشی نمی‌گیرم. درست در این لحظات بود که آفریدگار هستی به فرشته‌ی وحی پیام داد که: «برای بنده‌ی محبوب و پیامبر برگزیده‌ام، فرزندی ولادت یافته است. از این رو در بیت رفیع رسالت و امامت فرود آی و ضمن تقدیم سلام و درود و صمیمانه‌ترین تبریک‌ها و تهنیت‌ها، به او بگو که؛ علی برای شما بسان هارون برای موسی است. از این رو نام فرزند هارون را بر فرزند «علی» برگزین.» فرشته‌ی وحی به دستور خدا فرود آمد و مراتب تبریک و تهنیت پروردگار هستی را به پیامبر رسانید و گفت: «ای پیامبر خدا! پروردگارت دستور داده است که این مولود مبارک را به نام فرزند «هارون» نامگذاری کنید.» پیامبر پرسید: نام او چه بود؟ فرشته‌ی وحی گفت: او «شبیر» نام داشت. پیامبر فرمود: من به واژه‌ی عربی سخن می‌گویم... [۱۵۹]. فرشته‌ی وحی گفت: نام او را «حسن» انتخاب بفرمایید. [صفحه ۲۴۴] بدینسان پیامبر مهر، نام

آن پاره‌ی ماه را «حسن» نهاد. در گوش راست او اذان گفت و گوش چپ او را با نام و یاد خدا قرین ساخت و اقامه خواند. هفتمین روز ولادت نور بود که پیامبر گرامی دو راس قوچ کبودرنگ به عنوان «عقیقه» فرزند گرانقدرش «حسن»، قربانی کرد و یک ران یکی از آنها را همراه یک دینار به بانوی قابله داد. سر مبارک نوزاد را تراشید و هم وزن آن نقره به عنوان صدقه به فقرا و بینوایان داد. آنگاه سر نورانی نوزاد را به ماده‌ی خوشبو و عطرآگینی که از زعفران و چیزهایی مشابه ترکیب شده بود معطر ساخت و در آن فرصت، یکی از آداب و رسوم جاهلیت را به باد انتقاد گرفت و نکوهش کرد و فرمود: «مردم عصر جاهلیت سر نوزاد را با خون رنگین می‌نمودند که کار بسیار ناپسندی است.» و سرانجام نوزاد مبارک را بوسه‌باران ساخت و او را مورد مهر و صف‌ناپذیر خویش قرار داد...

ولادت سومین امام نور

اشاره

پس از گذشت مدتی از ولادت حضرت مجتبی علیه‌السلام علائم و نشانه‌ها، نشانگر این بود که دومین فرزند گرانمایه‌ی «فاطمه» در راه است و آنگاه پس از شش ماه همانگونه که پیامبر پیش از آن مژده‌ی آمدنش را داده بود، دیده به جهان گشود. در مورد ولادت حسین علیه‌السلام از امام صادق آورده‌اند که: روزی همسایگان بانوی باایمان «ام‌ایمن» نزد پیامبر آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا! شب گذشته «ام‌ایمن» تا سپیده‌دم بیدار بود و می‌گریست و همه‌ی ما را نیز ناراحت ساخته است. پیامبر کسی را به خانه‌ی او گسیل داشت و او به محضر پیامبر شرفیاب شد. آن حضرت به او فرمود: «ام‌ایمن!» خدای چشمانت را نگریناند! همسایگان به من گزارش [صفحه ۲۴۵] کرده‌اند که تو سراسر شب گذشته را ناراحت و گریان بوده‌ای، چرا؟ پاسخ داد: ای پیامبر خدا! خوابی سخت و سهمگین دیدم و بخاطر آن تا سپیده‌دم گریه کردم. پیامبر فرمود: خوابت را برایم باز نمی‌گویی؟ بگو که خدا و پیامبرش به پیام آن داناترند. «ام‌ایمن» گفت: ای پیامبر خدا! بیان آن برایم گران است. پیامبر فرمود: آنگونه که تو فکر می‌کنی نیست، رویای خویش را بازگو. آن بانوی باایمان گفت: «دیشب در عالم رویا دیدم که برخی از اعضاء پیکر مقدس شما در خانه‌ی من افتاده است...» پیامبر فرمود: خواب خوشی رفته‌ای و خواب نیکویی دیده‌ای. پیام خواب تو این است که دخت گرانمایه‌ام «فاطمه»، «حسین» را به دنیا خواهد آورد و تو هستی که او را پرستاری و نگهداری خواهی کرد و «حسین» همان پاره‌ای از وجود من است که در خانه‌ی شما قرار می‌گیرد.

آفرین خدا بر این کودک نورسیده

این جریان گذشت و پس از مدتی حسین علیه‌السلام از افق سرای امامت و رسالت طلوع کرد. «ام‌ایمن» او را در آغوش گرفت و نزد نیای گرانقدرش پیامبر آورد. آن حضرت حسین علیه‌السلام را از او گرفت و فرمود: «آفرین خدا بر این کودک نورسیده و بر او که او را در آغوش فشرد و بسوی من آورده است.» آنگاه فرمود: ام‌ایمن این پیام آن رویای توست. علاوه بر خواب «ام‌ایمن» همسر «عباس»، عموی پیامبر نیز خوابی نظیر این خواب دیده بود و پیامبر گرامی نیز پیشگویی فرموده بود. [صفحه ۲۴۶] لحظات ولادت حسین علیه‌السلام گروهی از بانوان مسلمان، از جمله صفیه، دختر عبدالمطلب و عمه‌ی پیامبر و نیز «اسماء بنت عمیس» و «ام‌سلمه»... حضور داشتند. پس از طلوع خورشید جهان افروز وجود حسین علیه‌السلام پیامبر فرمود: عمه! فرزندم را بیاور! صفیه عرض کرد: ای پیامبر خدا! تازه به دنیا آمده است و هنوز آماده نشده است... پیامبر فرمود: خداوند او را پاک و پاکیزه ساخته است، بیاور... آنگاه فرشته‌ی وحی فرود آمد و به آن حضرت پیام خدای را تقدیم داشت و خواست که نام پسر دوم «هارون» را- که به زبان عبری

«شیر» و به زبان عرب «حسین» گفته می‌شد برای نوزاد مبارک برگزیند. و از پی آن انبوهی از فرشتگان فرود آمدند و طلوع خورشید وجود حسین علیه‌السلام را به نیای گرانقدرش تبریک گفتند و در همان ساعت، شهادت پرافتخارش را نیز به پیامبر خدا تسلیت عرض کردند. پیامبر گرامی فرزند دل‌بند خویش را گرفت، زبان مبارک را در کام او نهاد و او زبان وحی و رسالت را مکید، به گونه‌ای گوشت بدنش از آن رویش کرد و استخوانهایش استواری و استحکام یافت. و آورده‌اند که حسین علیه‌السلام نه از مادر شیر نوشید و نه از هیچ کس دیگر. علامه «بحرالعلوم» در این مورد اینگونه سروده است: *لله مرتضع لم یرتضع ابدا من ثدی انثی و من «طه» مرضعه یعطیه ابهامه آنا فاونه... خدای را! خدای را! کودک شیرخواری که هرگز از پستان بانویی شیر ننوشید و شیردهنده‌ی او به خواست خدا پیامبر خدا بود. او گاهی انگشت شست و زمانی، زبان خویش را در کام آن کودک پرشکوه می‌نهاد [صفحه ۲۴۷]* و از این راه بود که سازمان وجود او به اوج کمال رسید. درست هفتمین روز طلوع دومین اختر تابناک از افق سرای «فاطمه» بود که پیامبر دستور داد، سر کودک را تراشیدند و به وزن موهای سرش نقره در راه خدا انفاق گردید و برای سلامتی او و سپاس به بارگاه خدا، قربانی شد. [۱۶۰]. در این مورد بحث گسترده‌ای در کتاب دیگر ما که پیرامون شخصیت والای او نگارش یافته است، موجود است که شما خواننده‌ی گرامی می‌توانید مطالعه فرمایید. [۱۶۱].

ولادت دخت ایمان و عفاف

اشاره

سومین فرزند خاندان وحی و رسالت، دخت ایمان و عفاف یا «زینب» بود که پس از حسین علیه‌السلام، از بانوی بانوان دیده به جهان گشود. دیدگاه صحیح در مورد، ولادت دخت امیر مومنان همین است که پس از ولادت حسین علیه‌السلام به دنیا آمد و بیشتر موخان و محدثان نیز این دیدگاه را مورد تایید قرار داده‌اند اما برخی از متعصبان و افراطیون کوشیده‌اند «زینب» را فرزند چهارم فاطمه علیها‌السلام قلمداد کنند تا بدینوسیله، پوشش بر روی تجاوز و گناه سهمگینی افکنند که جاه‌طلبان سیاهکار با هجوم به خانه‌ی فاطمه علیها‌السلام و قرار دادن او میان در و دیوار و کشتن فرزند او «محسن» مرتکب شدند. آری آنان در این اندیشه‌اند که ضمن پنهان کردن آن جنایت هولناک بگویند که بانوی بانوان پس از ساقط شدن فرزندش «محسن» باز هم فرزند دیگری به دنیا آورد و خود چندان صدمه ندید. از جمله نویسندگانی که این دیدگاه بی‌اساس و مغرضانه را پذیرفته است، «بت شاطی» مصری است که در این مورد می‌نویسد: «زهره دخت گرانمایه‌ی پیامبر بود. آن حضرت پس از آنکه دیدگان پیامبر به دو فرزند محبوب او «حسن» و «حسین» روشن [صفحه ۲۴۸] شد، چیزی نمانده بود که فرزند دیگری به دنیا آورد اما گویی مقدر نبود که سومین فرزند او که نامش «محسن» بود در آن بیت رفیع رسالت و امامت، جهان را به نور وجودش نورباران سازد.» نگارنده، اینک ضرورتی نمی‌نگرد که این دیدگاه مغرضانه و بی‌اساس را مورد نقد قرار دهد، چرا که در آینده با فرصت بیشتری در این رابطه بحث خواهد کرد و روشن خواهد ساخت که «محسن بن علی» آخرین فرزند دخت گرانمایه‌ی پیامبر است و همو بود که بصورت «جنین» و در شکم مام ارجمندش، بر اثر صدمات و فشاری که میان در و دیوار، بر او وارد آمد به شهادت رسید. نگارنده در اینجا بخاطر رعایت اسلوب کتاب، تنها پرتویی از زندگی پرافتخار «زینب» قهرمان کربلا را ترسیم می‌نماید و امیدوار است که خدای پرمهر او را توفیق ارزانی دارد تا کتابی مستقل در مورد این بانوی سرفراز بنگارد، چرا که زندگی درخشان و الهام‌بخش او شایسته‌ی تحقیق و بررسی، و خود آن بزرگ بانوی تاریخ، سخت درخور ستایش و تجلیل است.

بانوی بزرگ ایمان «زینب» در سال پنجم هجری دیده به جهان گشود. او سومین فرزند ارجمند خاندان وحی و رسالت و دودمان پاک و بلندآوازه‌ی امامت بود. نگارنده او را بسیار بی‌نیاز از تعریف و تمجید می‌نگرد چرا که در وصف بانویی گرانقدر که پدرش امیر مومنان و مادرش سالار بانوان جهان «فاطمه» پاره‌ی تن پیامبر و دو برادرش «حسن» و «حسین» سالار جوانان بهشت هستند، چه چیزی می‌تواند بنویسد؟ راستی که او میوه‌ی فضیلت‌ها و ثمره‌ی عظمت‌هایی بود که هاله‌ای از شرف و پاکی و قداست و شکوه از هر سو او را در میان گرفته بود. با این بیان شما خواننده‌ی عزیز دیگر از سینه‌ی پر بار و آکنده از عشق و ایمانی که او را [صفحه ۲۴۹] شیر داد و از دامن پاکی که او را بسان گل پرورید، و از تربیت و پرورشی که همواره در مورد او بکار رفت، و از بیت رفیعی که او در آنجا دیده به جهان گشود، و از عامل وراثت و آنچه از این راه به او ارزانی گردید، و نیز عکس‌العمل و بازتاب شیوه‌های تربیتی و تاثیر جو مقدس خانوادگی که روح بزرگ او اثر نهاد، و نیز از ارزشهای اخلاقی و مواهب بی‌شماری که به او ارزانی داشت و در مزرعه‌ی پر بار وجود او به گل نشست و شکوفا گردید، چیزی مپرس و مگو که وصف ناپذیر است! اما راستی چقدر دردناک است که بگوییم تاریخ در مورد او ستم و بیداد روا داشت، همانگونه که در مورد پدر و مادر گرانمایه‌اش، چرا که تاریخ انسان که شایسته و بایسته است زندگی او را پی نگرفت و آنگونه که زینب‌دهی شخصیت بانوی اندیشمند و فرزانه‌ی «بنی‌هاشم» و نواده‌ی پیامبر خدا و قهرمان بزرگ ایمان و شجاعتی چون «زینب» باشد، زندگی او را ترسیم نموده است.

هدیه آسمان

به هر حال آنگاه که او دیده به جهان گشود، نیای گرانقدرش پیامبر نام او را «زینب» نهاد. واژه‌ی مقدس و جانبخشی که از «زین» و «اب» شکل گرفته است و به مفهوم زینت و آراستگی پدر می‌باشد. نویسنده‌ی کتاب «الحسین و بطله کربلا» مقاله‌ای را از یک روزنامه‌ی پر تیراژ مصری که پیرامون شخصیت والای این بانوی بزرگ نوشته شده است در کتاب خویش می‌آورد که ما در اینجا فراهایی از آن را می‌آوریم و می‌گذریم: زینب دخت امیر مومنان در ماه شعبان به سال پنجم از هجرت دیده به جهان گشود. مادرش او را نزد پدر و الامقامش علی علیه‌السلام آورد و گفت: علی جان! این نوزاد را بگیر و برای او نامی شایسته برگزین. علی علیه‌السلام فرمود: من در نامگذاری فرزندم بر پیامبر خدا پیشی نمی‌گیرم. [صفحه ۲۵۰] آن روز پیامبر در سفر بود. هنگامی که آمد، به خانه‌ی «فاطمه» وارد شد. از او خواستند تا نامی بر نوزاد خاندان رسالت برگزیند که فرمود: «من بر پروردگارم سبقت نمی‌جویم.» در این لحظات بود که فرشته‌ی وحی فرود آمد و با تقدیم سلام و تهنیت خدا به پیامبرش گفت: «ای پیامبر خدا! نام این نوزاد مبارک «زینب» است، چرا که خدا این نام زیبا و شایسته را برای او برگزیده است.»

سمبل پایداری

آری این بانوی بزرگ، هم دارای زندگی درخشان و تاریخ سرشار از فضایل انسانی و ارزشهای اخلاقی است و هم همه‌ی مراحل زندگی الهام‌بخش و درس‌آموزش با حوادث اندوهبار و درد و رنج آمیخته بود. در بخش مهمی از عمرش به طول ربع قرن با فاجعه‌ی جانسوز رحلت نیای گرانقدرش پیامبر و مام شایسته‌اش «فاطمه» و رخدادهای سخت دیگری، روبرو گردید. آنگاه با روزگار سختی روبرو شد که پدرش امیر مومنان خانه‌نشین گردید و آزادی و امنیت و همه‌ی امکانات از او سلب شد. سپس هجرت پدرش از مدینه به کوفه که مرکز حکومت پدرش گردید، پیش آمد و از پی آن اراده‌ی حکیمانه‌ی الهی او را با شهادت پدر- یعنی حادثه‌ی دردناک و فاجعه‌ی تکانه‌نده‌ای که آسمانها را به لرزه درآورد- داغدار ساخت. به دنبال آن شاهد و ناظر جنگ ظالمانه‌ای بود که معاویه بر ضد برادرش، حضرت مجتبی علیه‌السلام و شیعیان او شعله‌ور ساخت و پس از آن هم با نقشه‌ی ابلیسی خویش آن حضرت را با سم خیانت به شهادت رسانید و سیطره‌ی استبدادی خویش را به ضرب زور و فریب و خیانت و تطمیع به

جهان اسلام تحمیل کرد. [صفحه ۲۵۱] پس از سالیانی چند ناگهان آن بانوی قهرمان با رخداد دیگری که براستی بزرگترین فاجعه‌ی تاریخ بود، روبرو گردید. فاجعه‌ی تکانه‌دهنده و خونباری که دارای ابعاد گوناگون و مسیری طولانی بود. اما شگفت اینجاست که این بانوی قهرمان در برابر این حوادث سخت و شکننده، قهرمانانه و نستوه، پایداری ورزید و بی آنکه احساس شکست یا پریشانی نماید و یا اعصاب پولادین خویش را از دست بدهد و یا بر هوشمندی و آگاهی و درایت‌اش خدشه‌ای وارد آید، رسالت سترگ و پرشکوه خویش را از آغاز تا انجام به شایستگی انجام داد و پا به پای انجام وظیفه و رساندن پیام، به مدینه بازگشت. پس از این پایداری شگرف در راه حق و عدالت، استبداد حاکم او را تبعید ساخت و آن بانوی بزرگ به «مصر» رفت و خدا چنین مقرر فرمود که آن حضرت در همانجا جهان را بدرود گوید و پرونده‌ی سراسر افتخار زندگی شگفت‌انگیز و الهام‌بخش او در سرزمین «نیل» گشوده بماند و آرامگاهش پناهگاه و نقطه‌ی امید میلیونها قلب و دل در طول عصرها و نسلها... گردد. آری خواننده‌ی گرامی! این پرتویی از زندگی سراسر افتخار «زینب» دخت قهرمان امیر مومنان بود. که بر او و نیای گرانقدر و مادر با عظمت و پدر والا و برادران شایسته کردارش درود خدای باد. و اینک تا دیداری دیگر در کتاب «زینب‌الکبری من المهدی الی اللحد» خدا نگهدار شما باد.

ولادت دومین دختر امیر مومنان

بیت ساده و پرشکوه سالار بانوان و امیر مومنان، چهارمین فرزند گرانمایه‌ی خویش را که دومین دختر این خاندان بزرگ به حساب می‌آمد، بسان سه فرزند پیشین با موجی از شادی و شادمانی پذیرا گشت. [صفحه ۲۵۲] او که به «ام‌کلثوم» نامگذاری گردید از سویی بسان خواهر قهرمانش «زینب» دارای اصالت و نسبی شریف بود و از دگر سو از تربیت شایسته و بایسته و بسیار ممتازی بهره‌ور گردید. این بانوی هوشمند و پروا پیشه گرچه برخی از ابعاد زندگی‌اش با زندگی خواهرش زینب متفاوت بود اما در تمامی رخدادهای تکانه‌دهنده‌ای که خواهر قهرمانش «زینب»، حضور داشت و نقش سازنده و تاریخ‌ساز خویش را ایفا نمود، او نیز بطور جدی و آگاهانه شرکت داشت و همسنگر و پشتیبان و مشاور خواهر گرانمایه‌ی خویش بشمار می‌آمد. آن بانوی قهرمان نیز از کسانی است که مورد ستم و بیداد تاریخ قرار گرفته و با دردها و رنجهایی روبرو گردیده است که مردان نیرومند نیز توان پایداری در برابر آنها را ندارند. و ما به خواست خدا به هنگام بحث پیرامون شخصیت پرشکوه خواهرش «زینب» در مورد او نیز بحث‌هایی خواهیم داشت. [صفحه ۲۵۳]

سیمای فاطمه (س) در قرآن

اشاره

۱- در آیه‌ی قربی ۲- فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام در آیه‌ی «مباهله» ۳- در سوره‌ی «هل اتی» فشرده‌ای از پیام آیات اما در بهشت زیبای خدا ۴- در آیه‌ی «نور» ۵- موقعیت شکوهار «فاطمه» در آئینه‌ی رسالت مهر و احترام تفکرانگیز انگیزه‌ی آن مهر و تکریم وصف‌ناپذیر پدرش به قربانش! [صفحه ۲۵۴]

در آیه‌ی قربی

اشاره

آیه‌ی شریفه‌ی «قربی» که بیانگر پرتویی از شکوه و شخصیت فاطمه علیهاالسلام می‌باشد این است: قل لا اسالکم علیه اجرا الا الموده

فی القربی و من یقترب حسنة نزد له فیها حسنا ان الله غفور شکور. [۱۶۲]. هان ای پیامبر بگو! من از شما هیچ پاداشی بر رسالت خود نمی‌خواهم جز دوست داشتن نزدیکانم و هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد بر نیکی‌اش می‌افزایم، چرا که خداوند آمرزنده و حق شناس است. آیه‌ی شریفه همانگونه که شما خواننده‌ی گرامی بدان می‌نگری از قرآن شریف است و خدا به پیامبر برگزیده‌اش فرمان می‌دهد که ای پیامبر به امت بگو: من برای انجام رسالت خویش پاداشی از شما نمی‌طلبم جز آنکه شما باید با نزدیکان من براساس مهر و محبت رفتار نمایید. در این مورد سخنان امامان راستین و همه‌ی پیروان آنان هماهنگ است که؛ منظور از واژه‌ی «قربی» نزدیکان پیامبر می‌باشند. و انبوه روایات در کتابهای شیعه و اهل سنت، [صفحه ۲۵۵] نام و نشان این نزدیکان پیامبر را بدست می‌دهد. ۱- از جمله‌ی ان روایات فراوان که دانشندان بزرگ اهل سنت در معتبرترین اسناد خویش همچون «صحاح» و تفاسیر مهم خود آورده‌اند این روایت است که می‌فرماید: هنگامی که این آیه‌ی شریفه فرود آمد از پیامبر پرسیدند که نزدیکان شما محبت آنان بر ما واجب شد کیانند؟ پیامبر در پاسخ فرمود: «علی» و «فاطمه» و دو پسر آنان... قال صلی الله علیه و آله و سلم: علی و «فاطمه» و ابناها... این روایت را «ابن حجر» در «الصواعق المحرقة»، «ثعلبی» در تفسیر خویش، «سیوطی» در «الدر المنثور»، «ابونعیم» در «حلیة الاولیاء»، «جوینی شافعی» در «فرائدالمسطین» روایت کرده‌اند. ۲- روایت دیگر از آن انبوه روایات را «طبری» و «ابن حجر» از پیامبر گرامی آورده‌اند که: خداوند پاداش مرا بر شما مردم، محبت ورزیدن به خاندان من قرار داد، بهوش باشید که من در روز رستاخیز در مورد آنان از شما سوال خواهم نمود. «ان الله جعل اجری علیکم المودة فی اهل بیتی و انی سائلکم غذا عنهم».

قربی در سخنان امامان اهل بیت

پس از ترسیم دو روایت در این مورد، اینک نظر شما خواننده‌ی گرامی را به روایاتی جلب می‌کنم که امامان معصوم در بحث‌ها و مناظره‌های خویش به صراحت و روشنی کامل، منظور از «قربی» را معرفی نمودند: ۱- نویسنده‌ی «الصواعق المحرقة» از امیر مومنان آورده است که فرمود: در سوره‌ی مبارکه‌ی «شوری» در مورد ما (خاندان رسالت) آیه‌ای موجود است که [صفحه ۲۵۶] به دلالت آن، هر انسان باایمانی محبت و مودت ما را راه و رسم خویش قرار می‌دهد و آنگاه به تلاوت این آیه پرداخت که: قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی... ۲- و نیز نویسنده‌ی همین کتاب آورده است که: دومین امام نور در یک سخنرانی فرمود: «من از همان خاندان وحی و رسالتی هستم که خداوند مهر ورزیدن به آنان و فرمانبرداری‌شان را بر همه‌ی ایمان آورندگان واجب ساخته و فرمود: قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترب حسنة... و افزود بدست آوردن «حسنة» ای که در آیه‌ی شریفه آمده است عبارت از محبت ورزیدن به ما اهل بیت است. ۳- و نیز همان نویسنده در کتاب خویش از چهارمین امام نور آورده است که: هنگامی که آن بزرگوار را در شام به حال اسارت بر درب مسجد اموی نگاه داشته بودند، مردی از شامیان از کنار آن حضرت گذر کرد و گفت: سپاس خدای را که شمایان را نابود ساخت. آن حضرت پرسید: هان ای بنده‌ی خدا! آیا این آیه را نخوانده‌ای که: قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی؟ و آنگاه افزود که ما خاندانی هستیم که این آیه در مورد ما فرود آمده است... ۴- شاعر اندیشمند و ستم‌ستیز شیعه «کمیت اسدی» در این مورد می‌سراید: وجدنا لکم فی آل حم آیه تاولها منا تقی و معرب برای شما خاندان رسالت در سوره‌ی مبارکه «شوری» آیه‌ای یافته‌ایم که هم شایستگان و هم روی گردانندگان از حق، آن را در مورد شما تاویل و تفسیر نموده‌اند. ۵- و نیز از «جابر بن عبدالله انصاری» آورده‌اند که: مردی صحرائشین به محضر پیامبر شرفیاب شد و گفت: ای محمد! اسلام را به من بیان نما. پیامبر فرمود: گواهی بده که جز خدای یکتا خدایی نیست و محمد بنده و فرستاده‌ی اوست. [صفحه ۲۵۷] آن مرد گفت: آیا در برابر این ایمان و اسلام پاداشی از من خواهی خواست؟ پیامبر فرمود: نه، تنها محبت ورزیدن به خویشاوندانم را می‌خواهم. پرسید کدام خویشاوندان؟ خویشاوندان تو یا من؟ پیامبر فرمود: خویشاوندان من. آن مرد گفت: بیا تا با تو دست بیعت دهم از این پس بر آن کس که بر تو و خویشاوندانت مهر و محبت نورزد، نفرین خدا باد. پیامبر گرامی فرمود: آمین.

[۱۶۳]. ۶- و نیز نویسنده‌ی «الصواعق...» این دو شعر را از «ابن عربی» آورده است که: رایت ولائی آل طه فریضة علی رغم اهل البعد یورثنی القربا فما طلب المبعوث اجرا علی الهدی بتلیغه الا الموده فی القربی [۱۶۴]. من مهرورزیدن به خاندان پیامبر را لازم و واجب می‌نگرم. و بر خلاف کسانی که از خاندان پیامبر دوری جسته‌اند، «آیه‌ی شریفه‌ی قربی»، مرا به آنان نزدیک ساخته است. پیامبر گرامی در برابر رساندن پیام خدا و هدایت جامعه، پاداشی جز مهرورزیدن به خاندانش به فرمان خدا نخواست. ۷- و باز به بیان همین نویسنده و کتاب، «شافعی» نیز در این مورد اینگونه می‌سراید: یا اهل بیت رسول الله حکم فرض من الله فی القرآن انزله کفاکم من عظیم الشان انکم من لم یصل علیکم لا صلاة له هان ای خاندان پرشکوه رسالت! خداوند مهرورزیدن به شما را فریضه‌ای ساخت و آن را در قرآن خویش فروفرستاده است. در شکوه و عظمت شما همین بس که هر کس در نماز خویش بر شما درود نثار نکند، نمازش هیچ و پوچ است. [صفحه ۲۵۸] ۸- و علامه‌ی بزرگوار، مرحوم «امینی» در کتاب ارزنده‌ی خویش، نام چهل و پنج نفر از محدثان و دانشمندان بنام اهل سنت را با نام کتابهایشان آورده است که همگی، آیه‌ی شریفه را در شأن امیر مومنان و «فاطمه» و حسن و حسین دانسته‌اند که از جمله‌ی آنان عبارتند از: ۱- امام احمد بن حنبل ۲- ابن منذر ۳- ابن ابی حاتم ۴- طبری ۵- ابن مردویه ۶- ثعلبی ۷- ابو عبدالله ۸- ابوالشیخ النسایی ۹- واحدی ۱۰- ابونعیم ۱۱- بغوی ۱۲- البزار ۱۳- ابن مغازلی ۱۴- حسکانی ۱۵- محب‌الدین ۱۶- زمخشری ۱۷- ابن عساکر ۱۸- ابوالفرج ۱۹- جوینی ۲۰- نیشابوری [صفحه ۲۵۹] ۲۱- ابن طلحه ۲۲- رازی ۲۳- ابوالسعود ۲۴- ابوحیان ۲۵- ابن ابی‌الحدید ۲۶- بیضاوی ۲۷- نسفی ۲۸- هیشمی ۲۹- ابن صباغ ۳۰- گنجی ۳۱- مناوی ۳۲- قسطلانی ۳۳- زرنندی ۳۴- خازن ۳۵- زرقانی ۳۶- ابن حجر ۳۷- سمهودی ۳۸- سیوطی ۳۹- صفوری ۴۰- صبان ۴۱- شبلنجی ۴۲- حضر می ۴۳- نبهانی [۱۶۵]. [صفحه ۲۶۰]

فاطمه‌ی زهرا در آیه‌ی مباحله

اشاره

خدای جهان‌آفرین در قرآن شریف می‌فرماید: ... فمن حاجک فیه من بعد ما جائک به من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساءنا و نساءکم انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین. [۱۶۶]. (ای پیامبر!) هر که پس از این دانشی که به سوی تو فرود آمد، باز هم در مورد «عیسی» با تو چون و چرا نمود، بگو: بیائید تا ما پسران و بانوان و خودمان را فراخوانیم و شما نیز پسران و زنان و خودتان را فراخوانید. آنگاه نفرین کنیم و لعنت خدا را بر درغگویان قرار دهیم. این آیه‌ی شریفه از رخداد بزرگی که از هنگامه‌ی رخ دادن آن تاکنون در میان مسلمانان از شهرت بسیاری برخوردار است، سخن دارد. ما در اینجا نیازی به ترسیم منابع و مدارک این حادثه‌ی بزرگ و معروف نمی‌نگریم و به همین نکته بسنده می‌کنیم که خاطر نشان سازیم که تمام مفسران و محدثان جز شماری چند، بر این عقیده‌اند که این آیه‌ی مبارکه هنگامی بر پیامبر فرود آمد که میان آن حضرت و مسیحیان منطقه «نجران» گفتگوهای درباره‌ی مسیح علیه‌السلام به میان آمده بود. اینک این رخداد بزرگ را بطور فشرده از امیر مومنان می‌آوریم.

بامداد فردا پس از نماز

گروهی از مسیحیان نجران به سرپرستی سه چهره‌ی سرشناس آنان؛ «عاقب»، «محسن»، و «اسقف» به همراه دو چهره مشهور یهودیان به مدینه وارد شدند و به [صفحه ۲۶۱] محضر پیامبر گرامی رفتند تا در مورد رسالت و تعالیم آسمانی او، تحقیق و بررسی نموده و درباره چگونگی برخورد با آن پدیده‌ی جدید و پرجاذبه، تصمیمی بگیرند. پس از تشریف آنان به محضر پیامبر، سرشناس‌ترین چهره‌ی گروه که اسقف نام داشت، خطاب به پیامبر گرامی گفت: عالی جناب! پدر «موسی» که بود؟ پیامبر فرمود: «عمران» او

پرسید: پدر «یوسف» که بود؟ پیامبر پاسخ داد: «یعقوب» اسقف پرسید: پدر و مادرم فدایت باد! پدر شما چه نام دارد؟ پیامبر فرمود: «عبدالله» پرسید: پدر «مسیح» کیست؟ پیامبر ساکت شد. در این هنگام بود که جبرئیل با این پیام فرود آمد که: عیسی روح خدا و کلمه‌ی اوست. «هو روح‌الله و کلمته» اسقف پرسید: آیا سخن شما بدین معناست که روح بدون جسد می‌باشد؟ پیامبر باز هم ساکت شد که خداوند به او وحی فرمود که: ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون. بی تردید مثل عیسی نزد خدا همانند مثل آدم است. وی را از خاک آفرید و به او گفت: «موجود باش!» پس وجود یافت. اسقف با شنیدن آیه‌ی شریفه، ناگهان از جای خود پرید و گفت: ای محمد! ما این مطلب را نه در تورات یافته‌ایم و نه انجیل و زبور... تنها از شما این مطلب را می‌شنویم. اینجا بود که این آیه‌ی شریفه فرود آمد: فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم... گروه اعزامی مسیحیان «نجران» گفتند: عالی جناب! این سخن شما بر ما گران است [صفحه ۲۶۲] که «مسیح» از خاک آفریده شده است اما دعوت به مباحله برای روشن شدن حقایق و درستی دیدگاه یکی از دو طرف از سوی شما براستی کاری منصفانه و منطقی و آزادمنشانه است. از این رو هنگامه‌ی مباحله را مقرر فرمایید. پیامبر فرمود: به خواست خدا فردا پس از نماز بامدادی، مباحله انجام خواهد شد.

به خدا سوگند او پیامبر است

پیامبر نماز بامدادی را به بارگاه خدا بجا آورد و دست امیر مومنان و دخت سرفراز خویش فاطمه را گرفت و یکی را در کنار خویش و دیگری را پشت سر خویش قرار داد و دو نور دیده‌اش، حسن و حسین را نیز در سمت راست و چپ خویش فراخواند و بسوی میعادگاه روان شدند. در آنجا از آن بندگان محبوب و برگزیده‌ی خدا خواست تا دستها را به آسمان گیرند و هنگامی که پیامبر دعا کرد آنان آمین بگویند. پس به حالت نیایش با خدا زانوها را بر زمین نهادند و آماده‌ی مباحله شدند. هیئت مسیحیان «نجران» هنگامی که با چهره‌های نورانی و سیمای معنوی و آمادگی روحی پیامبر و خاندانش روبرو شد از تصمیم خویش پشیمان شده و فرصت برای تبادل نظر دیگری خواستند و پس از گفتگو در میان اعضای هیئت خویش، به این نتیجه رسیدند که او پیامبر خداست و سراپا راستی و پاکی است و اگر او دست به دعا بردارد و خاندان پاک و محبوب او آمین بگویند، بی هیچ تردید خواسته‌ی آنان به هدف اجابت می‌رسد و همه‌ی اعضای هیئت نابود خواهند شد. اینجا بود که گفتند: تنها راه نجات این است که از مباحله بازگردند و از آن حضرت بخواهند که از آنان درگذرد. «فخر رازی» در تفسیر خویش می‌نویسد: اسقف بزرگ «نجران» گفت: هان ای پیروان مسیح! بهوش باشید که چهره‌هایی را [صفحه ۲۶۳] به همراه پیامبر اسلام می‌نگرم که اگر از خدای بزرگ بخواهند کوهی را از جای خویش برکنند، آن را خواهد کند. از این رو توصیه‌ی من این است که با آنان روبرو نشوید و دست به مباحله نزنید که نابود خواهید شد و یک نفر از پیروان مسیح بر روی کوهی زمین باقی نخواهد ماند. بر این باور بود که هیئت عالی‌رتبه‌ی «نجران» با تواضع بسیار در برابر پیشوای بزرگ توحید نشستند و تقاضا نمودند که آن حضرت از مباحله بگذرد. پیامبر با بزرگمشی بسیار تقاضای آنان را پذیرفت اما فرمود: بهوش باشید! به پروردگاری که مرا به حق به رسالت برگزید، اگر مباحله انجام می‌شد خداوند تمامی مسیحیان را نابود می‌ساخت...

اشاره به نکته‌ی مهم بحث

ما در اینجا تنها به یک نکته‌ی مهم اشاره می‌کنیم و آن این است که: همه‌ی محدثان و مفسران بر این باورند که پیامبر گرامی در جریان مباحله، از همه‌ی مردان مسلمان تنها یک نفر به همراه داشت و آن هم امیر مومنان بود، و از همه‌ی بانوان مسلمان نیز تنها یک نفر، که آن هم دخترش «فاطمه» بود و از تمامی کودکان مسلمان نیز دو کودک به همراه برد که حسن و حسین بودند و دیگر هیچ کس، حتی یکی از همسران خویش را نیز نبرد. و با اینکه همه‌ی همسرانش در خانه‌های خویش بودند و عمه‌هایش همچون «صفیه»،

آن بانوی بزرگ و «ام‌هانی» دختر «ابوطالب» و زنان «هاشمی» و مهاجر و انصار، همه و همه در مدینه بودند، پیامبر تنها یک بانوی پرشکوه و پرمعنویت و بی‌نظیر را به همراه خویش به مباحله فراخواند، آری تنها یک بانو و آن هم دخت گرانمایه‌اش «فاطمه» بود و بس. و این تنها بردن فاطمه علیهاالسلام با وجود آیه‌ی شریفه که می‌فرماید: «و نسااتنا و نسااتکم» نشانگر این حقیقت است که تنها بانوی بانوان فاطمه علیهاالسلام سراپا شایسته‌ی [صفحه ۲۶۴] حضور در آن مباحله و همایش بزرگ بود و نه هیچ کس دیگر. و این امتیاز ویژه‌ی اوست که پیامبر تنها او را برگزید. «قندوزی حنفی» از پیامبر روایت آورده است که: اگر خدا می‌دانست که در روی زمین بندگان گرانمایه‌تر از علی و فاطمه و حسن و حسین بودند، به من دستور می‌داد که با آنان به مباحله بروم اما چون از اینان پرشکوه‌تر نبود دستور آمد که به همراه اینان بروم و همین سند برتری آنان بر تمامی انسانهاست. [۱۶۷].

در سوره‌ی هل‌اتی

اشاره

در این مورد در قرآن شریف می‌خوانیم که: ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا، عینا یشرب بها عبادالله یفجرونها تفجیرا... و کان سعیکم مشکورا... این آیات هنگامی بر قلب مصفای پیامبر فرود آمد که بانوی سرفراز اسلام فاطمه علیهاالسلام و شوی گرانقدر و دو فرزند ارجمندش حسن و حسین در راه خدا انفاقی خالصانه نمودند. محدثان شیعه و اهل سنت از جمله «واحدی» در «البسیط» «سعلی» در «تفسیر کبیر» و «ابوالمعید موفق» در «الفضائل» و دیگران آورده‌اند که: این آیات درباره‌ی امیر مومنان و فاطمه و حسن و حسین فرود آمده است. نگارنده در اینجا به مطالبی که مفسر نامدار اهل سنت «زمخشری» در تفسیر خویش در این مورد آورده است، بسنده می‌نماید. [صفحه ۲۶۵] او در این مورد در تفسیر خویش «کشاف»، از «ابن عباس» آورده است که: دو فرزند گرانمایه‌ی فاطمه علیهاالسلام، «حسن» و «حسین» بیمار شدند. پیامبر گرامی به همراه گروهی از یاران به دیدار آن دو آمدند و ضمن گفتگو فرمودند: «علی جان! زینده است برای شفای فرزندان نذری نمایی.» آن حضرت به‌مراه بانوی بانوان، و به پیروی از آنان «فضه» آن زن شایسته و شاگرد و ارادتمند فاطمه علیهاالسلام نذر کردند که در صورت عنایت خدا و بهبود حال دو فرزند گرانمایه‌ی بیت رفیع رسالت و امامت، سه روز، روزه بگیرند و پس از اندکی، آنان بهبودی خویش را به یاری خدا باز یافتند. امیر مومنان در شرایط سخت اجتماعی و اقتصادی آن روز جامعه، مقداری دانه برای تهیه‌ی نان فراهم آورد و بانوی باتدبیر خانه‌اش، فاطمه علیهاالسلام طبق برنامه‌ی هر روز ۱/۳ از آن را تبدیل به نان و مواد غذایی نمود تا روزه بگیرند. نخستین روز را روزه داشتند که افطار از راه رسید. آنان پس از نماز مغرب برای افطار آماده شدند که ناگهان بینوایی فقیر و درمانده به در خانه‌ی آنها آمد و کمک خواست و گفت: السلام علیکم یا اهل بیت محمد! مسکین من مساکین المسلمین، اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنة. فاثروه و باتوالم یدوقو الا الماء... «سلام خدای بر شما ای خاندان پیامبر! فقیری مسلمانم و تقاضای کمک دارم. به من غذا دهید که خدای شما را از مائده‌ی بهشتی بهره‌ور سازد.» خاندان امیر مومنان همگی ایثار نمودند و تمامی غذای خویش را به آن فقیر دادند و با آب افطار کردند. دومین روز را روزه گرفتند و به هنگام شام وقتی غذا را برای افطار در برابر خویش نهادند کودک گرسنه‌ای که سایه‌ی پدر را از دست داده بود، از راه رسید و تقاضای کمک کرد آنان نیز دگرباره ایثار گرانه، همه‌ی غذای خویش را بخاطر خدا به او هدیه کردند. [صفحه ۲۶۶] روز سوم را روزه گرفتند... و باز هم ایثار نمودند و غذای خویش را به اسیری انفاق کردند و او را بخاطر خشنودی خدا بر خویشان مقدم داشتند. بامداد آن روز بود که امیر مومنان به همراه دو نور دیده‌اش حسن و حسین به محضر پیامبر شرفیاب گشتند و آن حضرت هنگامی که به آنان نگریست، آثار گرسنگی سختی در آنان دید. فرمود: علی جان! راستی که شما را در شرایط سخت و ناگواری می‌نگرم. از این رو آن حضرت بپا خواست و به همراه آنان به

خانه بازگشتند. فاطمه علیهاالسلام در حال نیایش و عبادت بود اما از شدت گرسنگی و بر اثر روزهی چند روزه، از سویی دیدگانش به گودی نشسته و از دگر سو شکم مبارکش بر پشت چسبیده بود. پیامبر از دیدن شرایط دخترش سخت آزرده خاطر گردید و درست در همین لحظات بود که فرشته‌ی وحی فرود آمد و گفت: هان ای محمد! این ارمغان آسمانی است. این را بگیر و به داشتن چنین خاندان سرفراز و بشر دوست و پاکبخته‌ای در بارگاه خدا افتخار نما که خداوند تو را در این مورد تهنیت می‌گوید و آنگاه این سوره‌ی مبارکه را بر پیامبر تلاوت کرد: هل اتی علی الانسان...

فشرده‌ای از پیام آیات

اینک بجاست که فشرده‌ای از تفسیر و پیام این آیات شریفه را از نظر بگذرانیم. «ان الابرار...» واژه‌ی «ابرار» جمع «بار» یا «بر» است و در این آیه‌ی شریفه منظور از «ابرار» و شایسته‌ترین بندگان خدا، عبارتند از: علی، فاطمه و حسن و حسین که درود خدا بر همه‌ی آنان باد. «یشربون من کاس...» [صفحه ۲۶۷] واژه‌ی «کاس» به مفهوم جامی است که در آن نوشیدنیها را می‌نوشند. گاه به خود نوشیدنی نیز گفته می‌شود. «کان مزاجها کافورا...» بیانگر این واقعیت است که این نوشیدنی با آب گوارای چشمه‌ای آمیخته است که در بهشت پر طراوت و زیبا می‌جوشد و نام آن «کافور» است، چرا که آب گوارا و سرد و زلال آن چشمه در سپیدی و زلالی و سردی به «کافور» تشبیه شده است. گرچه از نظر خواص و آثار آنگونه نیست. و ممکن است «کافور» نام چشمه‌ای در بهشت باشد و این بنا بر این است که «عینا» عطف بیان یا بدل از «کافور» تصور گردد. «عینا یشرب بها عبادالله» چشمه‌ای که بندگان شایسته‌ی خدا از آن می‌نوشند. بندگان آنی که در بندگی خدا به اوج کمال پرکشیده‌اند و خدای بنده‌نواز در قرآن آنان را اینگونه به وصف می‌کشد: و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا... «یفجرونها تفجیرا» آن آب جوشان و زلال و گوارای چشمه را، به هر کجا که بخواهند به سهولت و آسانی، جاری می‌سازد. «یوفون بالنذر» آن بندگان شایسته و بایسته، به دلیل وفای به عهدها و نذرها در خور این پاداش پرشکوه می‌شوند چرا که «نذر» کار شایسته‌ای است که انسان در جهت خشنودی خدا، بر خویشتن واجب می‌سازد و روشن است که بنده‌ی شایسته‌ای که به نذر وفا کرد به دیگر عهدها و پیمان‌های خویش که خدا وفای به آنها را لازم ساخته است بهتر و بادقت بیشتری وفادار می‌ماند. «یخافون یوما...» و از روزی که شر آن روز به گونه‌ای فراگیر است که دامن همه را می‌گیرد، اینان از آن روز می‌هراسند. [صفحه ۲۶۸] «و یطعمون الطعام...» و با وجود اینکه خود بر اثر روزه‌داری و گرسنگی به غذا نیازمندند و آن را دوست می‌دارند، باز هم خود نمی‌خورند و ایثارگرانه آن را به «فقیر» و «یتیم» و «اسیر» می‌خورانند، چرا که هم نیکوکاری و ایثار را دوست می‌دارند و هم نسبت به فقیران و محرومان و یتیمان... پرمهر و دلسوزند. «انما نطعمکم لوجه الله...» ما شما را تنها برای خشنودی آفریدگار هستی سیر می‌کنیم و هرگز از شما انتظار پاداشی نداریم. به بیان «مجاهد» آن شایستگان بشر دوست به هنگام سیر کردن گرسنگان سخنی نگفتند و خدای آگاه که از همه‌ی رازها و ژرفای دلها آگاه است آنان را بخاطر این ایثار خالصانه مورد ستایش قرار داد. «انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا...» ما از پروردگار خویش از روزی که سخت تیره و تار و آشفته است بیمناکیم. آری قرآن روز رستاخیز را بخاطر شدت هراس‌انگیز بودنش به شیر خشمگین و یا سردمدار خود کامه و تندخو و خشن، تشبیه می‌نماید. «فوقاهم الله شر ذلک الیوم...» پس خدای پرمهر نیز آنان را به پاداش این ایثار و اخلاص و انفاق از شرارت و زیانباری آن روزگار نگاه می‌دارد. «و لقاها نضره و سرورا» و بدانان طراوت و خرمی چهره و شادمانی و سرور قلب ارزانی می‌دارد. «و جزاهم بما صبروا جنه و حریرا» و بدان جهت که در انفاق و ایثار خویش بر گرسنگی سخت، شکیبایی ورزیدند پاداش پرشکوه بهشت و حریر را به آنان عنایت می‌کند. [صفحه ۲۶۹]

آنگاه خدای جهان آفرین به ترسیم حالات معنوی و انسانی آنان در بهشت زیبا و پرطراوت خدا اشاره می‌کند و می‌فرماید: ۱- متکئین فیها علی الارائك...» در بهشت جاودانه‌ی خدا، این شایسته کرداران بارگاهش، در اوج آسایش و رفاه و آرامش بر تخت‌ها تکیه می‌زنند. ۲- «لا یرون فیها شمسا...» در آنجا، نه خورشیدی را می‌نگرند که از شدت حرارت آن به رنج افتند و نه سوز سرمایی که آنان را آزار رساند. ۳- «و دانیة علیهم ظلالها...» بر زیر درختان پربار و آرام‌بخشی هستند که سایه‌های آنها به آنان نزدیک است و میوه‌های رنگارنگش فروافتاده و چیدن و بهره‌وری از آنها برای آنان آسان آسان است. ۴- «و یطاف علیهم بانیة من فضة...» در آنجا جامهای نقره و ظرفهای آبگینه و بلورین که خدا آنها را به اراده‌ی خویش پدید آورده است و مملو از روزیها و نعمت‌های خدا هستند، پیرامون آنها گردانده می‌شود. و آبگینه‌های نقره‌فام و زیبایی که در نهایت لطف و دقت طراحی شده... مملو از نعمت‌ها بر آنان ارزانی می‌گردد. ۵- و در آنجا از چشمه‌هایی «زنجبیل» و «سلسبیل» سیراب می‌گردند. ۶- و کارگزاران و خدمتگزاران بهشت به آنان خدمت می‌کنند. ۷- و شکوه و اقتدار بزرگی که همراه با انواع نعمت‌هاست و نیز لباسهای پرشکوهی از دیبای سبز و انواع زینت‌ها و آراستگی‌ها، به آنان ارمغان می‌گردد و شرابی پاک و مقدس می‌نوشند. [صفحه ۲۷۰] شگفت اینکه، خداوند با اینکه در این آیات، از انواع نعمت‌های بهشت سخن به میان آورده است، بخاطر مقام والای «فاطمه» از حوریان بهشت نام نمی‌برد، چرا که آیات درباره‌ی شخصیت والای امیر مومنان و فاطمه زهرا، دخت سرفراز پیامبر است. همو که سالار بانوان گیتی است و برتر و والاتر و شکوهارتر از حوریان بهشت می‌باشد.

در آیه‌ی نور

خدا در قرآن می‌فرماید: الله نور السماوات و الارض، مثل نوره کمشکوه فیها مصباح، المصباح فی زجاجه، الزجاجه کانه کوكب دری...» [۱۶۸]. خدا نور آسمانها و زمین است. وصف نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی پرفروغ باشد. آن چراغ در حبابی قرار گیرد حبابی شفاف و درخشنده، همچون اختری فروزان... «حافظ ابن مغزلی شافعی» در کتاب مناقب از «علی بن جعفر» آورده است که گفت: من از حضرت کاظم از تفسیر آیه‌ی شریفه پرسیدم که: «کمشکوه فیها مصباح» چه پیام و مفهومی دارد؟ آن حضرت فرمود: منظور از واژه‌ی «مشکوه» دخت پیامبر «فاطمه» است و واژه‌ی «مصباح» دو نور دیده‌اش حسن و حسین هستند. آنگاه از «کانها کوكب دری» پرسیدم که فرمود: فاطمه در میان زنان گیتی بسان اختری نورافشان است. سپس از «یکاد زیتها یضی» پرسیدم که فرمود: او در دانش و بینش چنان است که چیزی نمانده است که همه‌ی علوم و دانش‌ها، از او سرچشمه بگیرد. [صفحه ۲۷۱] و نیز از پیامبر آورده‌اند که فرمود: «... و نور ابنتی فاطمه من نورالله...» [۱۶۹]. نور دخت گرانمایه‌ام فاطمه از نور خداست. و در بخش‌های پیش‌تر روایاتی از نظر شما خواننده‌ی گرامی گذشت که از نور درخشان و پرتوافکن آن حضرت سخن داشت.

موقعیت شکوهار فاطمه در آینه‌ی رسالت

اشاره

از دشوارترین و پیچیده‌ترین مسائل در مورد بانوی بانوان، ترسیم موقعیت والا- و ممتاز او در آینه‌ی رسالت است. این کار نه تنها سخت و دشوار است، که برآستی از قلمرو توانایی قلم و بیان و تحلیل و بررسی فراتر است. به همین جهت بطور فشرده در این مورد نکاتی ترسیم می‌شود.

دخت فرزانه‌ی پیامبر گستره‌ی وسیعی از قلب مقدس و مصفای پدر را از آن خود ساخته و در سازمان وجود او و روح پاکش بهترین نقطه‌ها را گرفته بود. پیامبر، «فاطمه» را دوست می‌داشت اما نه بسان دیگر پدران که دخترانشان را دوست می‌دارند. چرا که دوستی و مهر آن حضرت نسبت به «فاطمه» آمیخته با احترام و تجلیل و تکریمی وصف‌ناپذیر بود. رفتار و عملکردی که از شخصیت والایی چون پیامبر در برابر دخت فرزانه‌اش دیده می‌شد چنان تفکرانگیز و پرمعنا و دارای پیام بود که تاکنون از هیچ پدری نسبت به دخترش در همه‌ی عصرها و نسلها چنین رفتاری دیده نشده است. [صفحه ۲۷۲] این شیوه‌ی تفکرانگیز از احترام و دوستی تنها برخاسته از عاطفه و مهر پدری نبود بلکه پیامبر به دخت ارجمندش سخت با نظر تکریم و تعظیم می‌نگریست. چرا که آن بانوی نمونه از موهبتها و امتیاز و فضایل بهره‌ور بود که او را از همه‌ی زنان گیتی برتر می‌ساخت و گویی پیشوای گرانقدر توحید از جانب آفریدگار هستی دستور داشت که آنگونه به «فاطمه» احترام نهد و به وجود گرانمایه‌اش بها و ارج گذارد. از این دیدگاه است که می‌بینیم پیامبر گرامی در هر فرصت مناسب و موقعیت مساعدی از دخت سرفرازش به شکوه و عظمت یاد می‌فرمود و به مواهب بسیار و موقعیت والایی او گواهی می‌داد و این در حالی است که می‌دانیم آن بزرگوار دختران دیگری نیز داشت اما این ستایش‌های بلند و تعظیم و تکریم‌های پرمعنا و بی‌پای حتی به میزان یک دهم نیز از آن حضرت در مورد آنان شنیده و دیده نشد. از این رو تردیدی نمی‌ماند که ستایش پیامبر و تجلیل و تکریم او از فاطمه علیهاالسلام نه تنها براساس عواطف پاک پدری و مهر و محبت فردی نبود بلکه او نمی‌توانست در مورد فضایل انسانی و ارزشهای اخلاقی و مقام والایی دخترش در بارگاه خدا سکوت کند و او را به مردم معرفی نکند. باید او را می‌شناساند و موقعیت او را ترسیم می‌فرمود. اگر براستی فاطمه علیهاالسلام در پیشگاه خدا دارای موقعیت ممتازی نبود، بی‌هیچ تردیدی پیامبر با او اینگونه رفتار نمی‌کرد چرا که او فرزند گرانمایه‌ی پیامبر بود و خدا به فرزند فرمان داده است که پدر خویش را سخت احترام کند نه پدر با فرزندش اینگونه شگفت‌انگیز رفتار نماید. حقیقت این است که پیامبر در مورد دخت ارجمندش «فاطمه» درست عکس آنچه خدا به امت او دستور داده است رفتار می‌کرد و به او بسان مادر احترام می‌نهاد و این تجلیل و تکریم بی‌گمان دلایل خاص خود را داشت. [صفحه ۲۷۳]

انگیزه‌ی آن مهر و تکریم و صف‌ناپذیر

مهم‌ترین دلیل این تجلیل و احترام فراوان آن بود که پیشوای بزرگ توحید می‌خواست این واقعیت را برای همه روشن سازد که «فاطمه» در پیشگاه خدا و پیامبر دارای موقعیتی ممتاز و بسیار والاست. آن حضرت می‌دانست که پس از رحلتش بیدادگران امت چه ستم‌ها و آزارها و اذیت‌هایی به دخت سرفرازش روا می‌دارند و چگونه حرمت او را می‌شکنند از این رو پیامبر می‌خواست با همگان اتمام حجت کند تا هیچ بهانه‌ای برای ستمکاران شیفته‌ی دنیا باقی نماند. برای نمونه اینک به روایاتی که بیانگر موقعیت شکوهمبار فاطمه علیهاالسلام در قلب مصفای پیامبر است نظر می‌افکنیم: ۱- از ششمین امام نور حضرت صادق آورده‌اند که «فاطمه» دخت فرزانه‌ی پیامبر فرمود: هنگامی که آیه‌ی شریفه‌ی «لا تجعلوا دعا الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا» فرود آمد، من نیز بسان دیگران پدر گرانمایه‌ام را با عنوان رسالت صدا می‌زدم و می‌گفتم: ای پیامبر خدا! و دیگر از اینکه او را با عنوان پدر جان صدا بزنم خوداری نمودم. پیامبر گرامی یکی چند مرتبه به من پاسخ نداد آنگاه فرمود: «فاطمه» جان! این آیه در مورد تو و خاندان و نسل تو نیز تو از من هستی و من از تو. این آیه در مورد عناصر خشن و بی‌ادب و گستاخ قریش که تکبر می‌ورزند، فرود آمده است. از این رو تو مرا همواره با عنوان پدر صدا بزن. «فاطمه» جان! به من بگو پدر که صدای دلنواز تو قلبم را زنده تر و پروردگارم را خشنودتر می‌سازد. [۱۷۰] . ۲- و نیز «عایشه» دختر «طلحه» به نقل از عایشه آورده است که: من هیچ کس را در سخن گفتن شبیه‌تر از فاطمه به پیامبر خدا ندیدم. هنگامی که او وارد می‌شد پدرش به او با مهری وصف‌ناپذیر خوش آمد می‌گفت و دست‌های او را [صفحه ۲۷۴] بوسه می‌زد و او را در جای خویشتن می‌نشاند. و آنگاه که پیامبر خدا بر دخت سرفرازش وارد می‌گشت، فاطمه علیهاالسلام با

دنیای ادب بیا می‌خاست و به پدر خوش آمد می‌گفت و دست‌های او را بوسه می‌زد... ۳- و نیز آورده‌اند که: «هروی» از «حسین بن روح» پرسید: جناب! پیامبر خدا دارای چند دختر بود؟ او پاسخ داد: دارای چهار دختر. پرسید: کدامین آنان برتر بودند؟ پاسخ داد: فاطمه علیها‌السلام پرسید: دلیل برتری او از همگان چه بود؟ مگر نه اینکه از نظر سن و سال از همه کوچک‌تر بود و در نتیجه از نظر مصاحبت و معاشرت با پیامبر کمترین زمان را بهره‌ور بود؟ پاسخ داد: چرا، اما او به دلیل دو موهبت و ویژگی شکوهاری که آفریدگار هستی به او ارزانی داشته بود از همه برتر بود. پرسید: آن دو موهبت کدامند؟ گفت: نخست اینکه او به عنوان وارث همه‌جانبه‌ی پیامبر خدا برگزیده شده بود. و دیگر اینکه نسل سرفراز پیامبر و نام بلند و مبارک آن حضرت، بوسیله‌ی او جاودانه شد. و این دو امتیاز را خداوند بخاطر صفای دل و اخلاص و صف‌ناپذیر «فاطمه» به او ارزانی داشت. ۴- از «حدیقه» آورده‌اند که: پیامبر خدا تا زمانی که چهره‌ی تابناک فاطمه علیها‌السلام را غرق در بوسه نمی‌ساخت، نمی‌خوابید... [۱۷۱]. [صفحه ۲۷۵] ۵- و نیز «عبدالله بن عمر» نقل شده است که: پیامبر گرامی سر مبارک فاطمه علیها‌السلام را می‌بوسید و می‌فرمود: پدرت به قربانت همانگونه که هستی باش «فداک ابوک کما کنت فکونی». [۱۷۲]. و در روایت دیگری آمده است که می‌فرمود: پدر و مادرم به قربانت «فاطمه» جان! «فداک ابی و امی». [۱۷۳]. ۶- و نیز عایشه آورده است که: پیامبر گرامی گلوی «فاطمه» را بوسه می‌زد... من گفتم ای پیامبر خدا! در مهر به فاطمه کاری انجام می‌دهید که پیش از این انجام نمی‌دادید. چرا؟ فرمود: عایشه؟ من هرگاه در شور و شوق بهشت می‌شوم گلوی فاطمه را می‌بوسم. [۱۷۴]. ۷- و نیز آورده است که: پیامبر خدا هرگاه از سفر باز می‌گشت زیر گلوی «فاطمه» را بوسه‌باران می‌ساخت و می‌فرمود: بوی خوش بهشت را از فاطمه استشمام می‌نمایم. [۱۷۵]. ۸- و نیز از پیامبر گرامی آورده‌اند که فرمود: بوی خوش پیامبران، بوی گلابی و بوی خوش حوریان، بوی ریحان و بوی خوش فرشتگان، بوی گل و لاله و بوی خوش دخت ارجمند فاطمه، بوی دل‌انگیز گلابی و ریحان و گل است. [۱۷۶]. ۹- و نیز فرمود: اگر مقرر می‌شد که زیبایی و کمال در چهره‌ی انسانی تبلور یابد، در سیمای فاطمه پدیدار می‌گردید. بلکه دخترم فاطمه از تبلور زیبایی و نیکی هم فراتر [صفحه ۲۷۶] است. او از نظر تبار و شرافت و کرامت بهترین مردم روی زمین است [۱۷۷]. ۱۰- و نیز سومین امام نور از نیای گرانقدرش پیامبر آورده است که فرمود: فاطمه مایه‌ی شادمانی قلب من، دو فرزندش میوه‌ی دل من، شوی ارجمندش نور دیده‌ی من و پیشوایان یازده‌گانه‌ی امت که از فرزندان او هستند، امانتداران پروردگار من و رشته‌ی پیوند میان او و بندگان اویند. هر کس به رشته‌ی محبت آنان چنگ زند، نجات یافته و هر کس از اطاعت آنان سر باز زند، نابود می‌گردد [۱۷۸]. ۱۱- و نیز آورده‌اند که: پیامبر آبی گوارا به دخترش فاطمه داد و او آن را نوشید. آنگاه پیامبر فرمود: خوش و گوارایت باد ای مادر نیکان و پاکیزه کرداران [۱۷۹].

۱۲- خود آن حضرت آورده است که: پدرم پیامبر به من فرمود: آیا نمی‌خواهی مژده‌ای دهم که شادمان گردی؟ آنگاه فرمود: خداوند هنگامی که بخواهد در بهشت پطرأوت و زیبا به همتای دوست خویش ارمغان دهد از تو می‌خواهد که برخی از زر و زیور خویش را بسوی او بفرستی. [۱۸۰]. و نیز با ترسیم روایاتی که خواهد آمد و مورد تأیید شیعه و سنی می‌باشد، بهتر و بیشتر این امکان را خواهیم یافت تا انگیزه‌ها و عوامل عشق پیامبر به دخت ارجمندش را دریابیم و به راز آن قداست و عظمت و صف‌ناپذیری که خدا در وجود سالار زنان قرار داد، پی ببریم. اینک نگرشی بر این روایات. ۱- پیامبر خدا فرمود: برترین بانوان بهشت: خدیجه و فاطمه دخت محمد و آسیه و مریم دخت عمران هستند. افضل نساء اهل الجنة: خدیجه... و «فاطمه» و آسیه و مریم... [۱۸۱]. [صفحه ۲۷۷] ۲- و نیز فرمود: بهترین زنان گیتی چهارتن می‌باشد؛ «مریم» و «آسیه» و «خدیجه» و «فاطمه»... خیر نساء العالمین اربع: مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت خویلد و «فاطمه»... [۱۸۲]. ۳- و نیز فرمود: فاطمه جان همین افتخار تو را بس که در میان زنان شایسته‌ی گیتی که؛ مریم و خدیجه و آسیه باشند، تو سرآمد همه‌ی آنان باشی. [۱۸۳]. سه روایتی که از نظر شما خواننده‌ی عزیز گذشت به صراحت بیانگر این واقعیت است که این بانوان چهارگانه بر سایر زنان گیتی برتری دارند و روایات دیگری که به تواتر می‌رسد و بسیار معتبرند تصریح می‌کنند که بانوی بانوان فاطمه علیها‌السلام بر همه‌ی زنان گیتی از جمله بر این

بانوان نامدار برتری دارند. لازم به یادآوری است که ما بر این حقیقت ایمان داریم و آن را از امور قطعی و مورد اتفاق می‌شناسیم بلکه نه تنها ما که بسیاری از محدثان و علمای منصف و روشن بین گذشته و معاصر نیز در این مورد با ما هم عقیده و همداستانند که برای نمونه برخی دیدگاه‌ها ترسیم می‌گردد. ۱- «مسروق» از «عایشه» آورده است که: ما همسران پیامبر همگی در محضر آن [صفحه ۲۷۸] حضرت بودیم که «فاطمه» وارد شد. به خدای سوگند که راه رفتن او درست بسان راه رفتن پیامبر خدا بود. هنگامی که چشم پیامبر به او افتاد با مهری وصف ناپذیر به او خوش آمد گفت و فرمود: خوش آمدی دخت ارجمندم! آنگاه او را در سمت راست خویش نشانید و با او بطور آهسته به گفتگو پرداخت که فاطمه سخت گریه کرد. پیامبر با نظاره بر اندوه دخترش دگرباره بطور آهسته با او سخن گفت و آن وجود گرانمایه این بار تبسم کرد. من به «فاطمه» گفتم: پیامبر از میان همه تو را به رازگویی برگزید، و تو گریه می‌کنی؟ مگر آن حضرت چه گفت؟ فاطمه فرمود: من راز پیامبر را فاش نخواهم ساخت. پس از رحلت پیشوای بزرگ توحید بود که به فاطمه علیها السلام گفتم: بانوی بانوان! تو را سوگند به حقی که بر تو دارم اینک بگو راز پیامبر چه بود؟ فاطمه فرمود: اینک خواهم گفت که پیامبر آن روز چه فرمود. آنگاه افزود: بار اول پدرم به من فرمود: «فاطمه جان! فرشته‌ی وحی هر سال یک بار قرآن را بر من عرضه می‌نمود. اما امسال دو بار عرضه داشته است. فکر می‌کنم هنگامه‌ی رحلت من فرامی‌رسد و مرا دستور شکیبایی داد...» هنگامی که پیامبر گریه و بی‌قراری مرا از دریافت خبر جانسوز رحلت خویش نگریست دگرباره با من به رازگویی پرداخت و فرمود: سالار زنان این امت! فاطمه جان! آیا نمی‌خواهی سالار بانوان باایمان باشی؟... [۱۸۴]. [صفحه ۲۷۹]

۲- و نیز در روایت «بغوی» در کتاب «مصاییح السنه» آمده است که فرمود: فاطمه جان! آیا نمی‌خواهی سالار زنان گیتی و سالار زنان این امت و سرور زنان باایمان عصرها و نسلها باشی؟ الا ترضین ان تکونی سیده نساء العالمین و سیده نساء هذه الامه، و سیده النساء المومنین. آری روایاتی بکه بیانگر امتیاز و برتری فاطمه علیها السلام بر تمامی زنان گیتی است، بسیاریند و همه‌ی آنها از «عایشه» و «عمران بن حصین» و «جابر» و «ابن عباس» و «ابی بریده اسلمی»... رسیده است. «بخاری» [۱۸۵] نیز این روایت را در کتاب خویش آورده و گروه دیگری از دانشمندان اهل سنت همچون: «قسطلانی» «قندوزی» «متقی هندی» «هیشمی» «نسائی» «طحاوی» و... نیز آن را در کتاب خویش آورده‌اند. این روایات به طرق گوناگونی رسیده است. در برخی از آنها تصریح شده است که دلیل تبسم فاطمه علیها السلام پس از رازگویی پیامبر گرامی با او این بود که پیامبر به او خبر داد که نخستین عضو خاندان پیامبر که به او خواهد پیوست، «فاطمه» است. و در برخی دیگر آمده است که: دلیل تبسم آن بانوی گرانمایه این بود که پیامبر به او [صفحه ۲۸۰] نوید داد که از طرف آفریدگار هستی به عنوان سالار زنان گیتی برگزیده شده است. اما «احمد بن حنبل» روایتی را به نقل از «عایشه» آورده است که در حقیقت میان این عبارت و مفهوم آنها پیوند منطقی برقرار می‌کند و روایت این است که «عایشه» گفت: روزی «فاطمه» به محضر پیامبر شرفیاب گردید در حالی که طرز گام سپردن و راه رفتن او بسان پیامبر بود. آن حضرت به استقبال او بپاخواست و به او خیر مقدم گفت و او را در کنار خویش جای داد. آنگاه سر بر گوش او نهاد و با او رازی را در میان نهاد که وی به گریه افتاد. سپس سخنی دیگر با او در میان نهاد که تبسم کرد. من با خود گفتم: شگفتا! هیچگاه همانند امروز شادی و اندوه را این اندازه کنار هم ندیده بودم. جریان چیست؟ از «فاطمه» جويا شدم که فرمود: آنچه پیامبر به من فرمود، راز است باید بماند. پیامبر به سرای جاودانه شتافت و من روزی از «فاطمه» آن راز را پرسیدم که گفت: پدرم آهسته به من فرمود: «فاطمه جان! فرشته‌ی وحی هر سال یک مرتبه قرآن را به من عرضه می‌نمود اما امسال دو بار آن را به من عرضه نمود، چنین پیش‌بینی می‌کنم که آخرین روزهای عمرم فرارسیده است و تو نخستین عضو خاندانم هستی که به من خواهی پیوست. اینجا بود که گریه امانم نداد. آنگاه فرمود: «فاطمه» جان! آیا نمی‌خواهی سالار زنان این امت یا سالار بانوان باایمان باشی؟ و اینجا بود که من شادمان گشته، تبسم نمودم. [۱۸۶]. ۴- بخاری از دانشمندان اهل سنت در این مورد آورده است که: پیامبر خدا فرمود: «فاطمه» پاره‌ی وجود من است. هر که او را خشمگین سازد مرا به خشم آورده است. [۱۸۷]. [صفحه ۲۸۱] و نیز آورده است که پیامبر خدا فرمود: فاطمه پاره‌ی تن

من است هر که او بیازارد مرا آزرده است. «فاطمه بضعه منی من اذاها فقد آذانی.» لازم به یادآوری است که این روایت، به واژه‌های گوناگونی رسیده است که همه دارای یک پیام‌اند. برای نونه: پیامبر گرامی فرمود: «فاطمه بضعه منی، یوذینی ما آذاها، یغضبنی ما اغضبها» فاطمه پاره‌ی وجود من است. آنچه او را بیازارد مرا می‌آزارد و آنچه او را به خشم آورد مرا نیز خشمگین می‌سازد. و نیز فرمود: فاطمه بضعه منی یقبضنی ما یقبضها و یسطنی ما یسطها. فاطمه پاره‌ای از وجود من است هر آنچه او را آزرده سازد مرا آزرده‌خاطر ساخته و هر آنچه او را شادمان نماید مرا شادمان نموده است. و نیز فرمود: فاطمه پاره‌ی وجود من است. «فاطمه» پاره‌ی تن من است. هر کس او را بیازارد مرا آزرده است. فاطمه شجنه منی... فمن آذاها فقد آذانی. و فرمود: فاطمه پاره‌ی تن من است. آنچه باعث شادمانی خاطر او شود، باعث شادمانی من می‌شود. فاطمه بضعه منی یسرنی ما یسرها. و یا او را مورد مهر قرار داد و فرمود: فاطمه جان! خداوند با خشم تو خشمگین می‌شود و با خشنودی تو خشنود. یا فاطمه ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک. و فرمود: هان ای مردم! هر کس فاطمه را شناخته است که شناخته است و هر که او را نشناخته بهوش باشد که او پاره‌ی وجود من، قلب من، و روح من است. هر کس او را اذیت کند مرا اذیت نموده است. فمن عرف هذه فقد عرفها و من لم یعرفها فهی بضعه منی، هی قلبی و روحی الی بین جنبی فمن آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله. [صفحه ۲۸۲] و یا فرمود: خداوند بخاطر خشم «فاطمه» خشمگین می‌گردد و بخاطر خشنودیش خشنود. ان الله یغضب لغضب «فاطمه» و یرضی لرضاها. روایاتی را که از نظر شما خواننده‌ی عزیز گذشت بیش از پنجاه نفر از محدثان و دانشمندان نقل کرده‌اند، از جمله‌ی آنان می‌توان شخصیت‌های ذیل را برشمرد: ۱- «احمد بن حنبل» ۲- «بخاری» ۳- «ابن ماجه» ۴- «ترمذی» ۵- «سجستانی» ۶- «نسائی» ۷- «ابوالفرج» ۸- «نیشابوری» ۹- «ابونعیم» ۱۰- «بیهقی» ۱۱- «خوارزمی» ۱۲- «ابن عساکر» ۱۳- «ابن جوزی» ۱۵- «ابن اثیر» ۱۶- «ابن ابی‌الحدید» ۱۷- «سیوطی» ۱۸- «ابن حجر» ۱۹. بلاذری... و دیگران که بر شمردن نام آنان باعث طولانی شدن بحث می‌شود... جالب است که این روایات بدان دلیل که متواتر هستند و از نظر سند صحیح بوده و [صفحه ۲۸۳] در میان گروه‌های اسلامی از شهرت بسزایی برخوردارند، همه مورد قبول صحابه و تابعین قرار گرفته‌اند. ما در آینده با فرصت بیشتری اعتراف برخی از صحابه‌ی پیامبر را در مورد صحت و درستی روایاتی که گذشت ترسیم خواهیم نمود. اما در مورد «تابعین»، «ابوالفرج» [۱۸۸] در کتاب خویش آورده است که: روزی «عبدالله بن حسن» در آن هنگام نوجوانی چاق بود، بر «عمر بن عبدالعزیز» وارد شد. خلیفه او را احترام کرد و در صدر مجلس جای داد و خواسته‌هایش را با احترام برآورد. آنگاه یکی از شکنهای شکم او را گرفت و فشرد بطوری که «عبدالله» احساس درد کرد سپس به وی گفت: اینکار را انجام دادم تا مرا در پیشگاه خدا شفاعت کنی. هنگامی که «عبدالله بن حسن» رفت اطرافیان «عمر بن عبدالعزیز» زبان به اعتراض گشودند که این چه کاری بود که انجام دادی و یک نوجوان را این قدر احترام کردی؟ «عمر» گفت: یکی از چهره‌های مورد اعتماد به من روایت کرد که: پیامبر فرمود: «فاطمه» پاره‌ی تن من است. آنچه او را شادمان سازد مرا شاد می‌سازد.» و من می‌دانم که اگر دخت پیامبر بود از احترام من به فرزندش شاد می‌شد. پرسیدند چرا شکم او را فشردی؟ گفت: هر کدام از بنی‌هاشم حق شفاعت دارند. من خواستم از شفاعت آنان بهره‌ور گردم. «سمهودی» پس از نقل روایت «فاطمه بضعه منی...» می‌گوید: با این بیان هر که فرزندی از فرزندان «فاطمه» را بیازارد یا او را به خشم آورد، خود را به خطر افکنده است و به عکس هر کس یکی از فرزندان او را شادمان سازد و به آنان [صفحه ۲۸۴] احترام کند، «فاطمه» را تکریم نموده است. «سهیلی» در این مورد می‌نویسد: این روایت بیانگر این حقیقت است که هر کس به فاطمه علیهاالسلام اهانت کند، کفر ورزیده است و هر کس بر او درود فرستد بر پدرش درود فرستاده است. و نیز از روایت مورد بحث دریافت می‌شود که فرزندان «فاطمه» از نظر احترام بسان خود او هستند چرا که آنان پاره‌ی تن او می‌باشند و جدایی افکندن میان شاخه و ساقه از اصل و ریشه، در واقع جدا ساختن پدیده‌ای از خود آن پدیده می‌باشد و این امکان‌ناپذیر است و فرع یا ساقه و شاخه از همان ریشه جوشیده و دارای خواصی همانند اصل است. لازم به یادآوری است که اشاره‌ی «سمهودی» به این مطلب که:

هر کس فرزندان «فاطمه»، یا خود او را بیازارد خود را به خطر افکنده است، ممکن است اشاره به این آیه‌ی شریفه باشد که: «ان الذین یوذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره و اعدلهم عذابا مهینا...» [۱۸۹]. بی‌تردید کسانی که خدا و پیامبرش را بیازارند، خدای آنان را در دنیا لعنت نموده و بر ایشان کیفری خفت‌بار آماده می‌سازد. و نیز ممکن است اشاره به این آیه باشد که: «و الذین یوذون رسول الله لهم عذاب الیم.» [۱۹۰]. و اینک شما خواننده‌ی هوشمند، پس از تعمق منصفانه در این دو آیه و روایات رسیده، درباره‌ی جاه‌طلبانی که دخت سرفراز پیامبر، «فاطمه» را آزرند چه می‌اندیشی و آنان را درخور چه می‌نگری؟! احترام یا کیفر سخت خدا؟ کدامیک؟! [صفحه ۲۸۵]

بدرش به قربانش!

بار دیگر به اصل بحث، یعنی روایاتی که بیانگر مهر و محبت و صف‌ناپذیر پیامبر به دخت فرزانه‌اش فاطمه علیها‌السلام است، باز می‌گردیم. یکی از کارهای دشوار بر شمار روایاتی است که بیانگر این واقعیت است که پیامبر گرامی هرگاه تصمیم به سفر داشت فاطمه آخرین کسی بود که پیامبر با او وداع می‌کرد و پس از بازگشت از سفر نخستین کسی بود که پیامبر بر او وارد می‌شد. از جمله‌ی این دسته از روایات این است که پیامبر یک بار پس از بازگشت از جنگ با تجاوز کاران، به خانه‌ی فاطمه وارد شد و دید بانوی بانوان پرده‌ای بر درب خانه نصب نموده و دو نور دیده‌اش «حسن» و «حسین» را نیز که کودک بودند، با دو دسبند ساده نقره‌ای آراسته ساخته بود. پیامبر کنار درب خانه نشست و پس از دیدار عزیزانش بی‌آنکه وارد خانه گردد بازگشت. فاطمه علیها‌السلام به این اندیشه رفت که چرا این بار پیامبر خدا بسان گذشته وارد خانه نشد؟ و پس از این اندیشه بود که پرده را پایین آورد و دستبندها را از دست دو کودک پرشکوه خویش گشود و همه را به حضور پیامبر فرستاد. پیامبر گرامی نیز آنها را از آنان گرفت و به یکی از یاران به نام «ثوبان» داد تا به فرد بینوایی انفاق کند. و آنگاه فرمود: اینان خاندان گرانقدر من هستند. من خوش ندارم که اینان بهره‌های پاک و پاکیزه‌ی خویش را در زندگی دنیا مصرف کنند و دستور داد که «ثوبان» دو دستبند و یک گردن بند ساده و ارزان برای آنان خریداری کند. این روایت را «خطیب عمری» در «مشکاة‌المصابیح» و «طبری» در «ذخائرالعقبی» و «نویری» در «نهایة‌الارباب» و «قندوزی» در «ینایع‌الموده» [صفحه ۲۸۶] و «طبرانی» در «المعجم‌الکبیر» و «زبیدی» در «اتحاف‌الساده» و... آورده‌اند. و از دانشمندان بزرگ شیعه نیز بسیاری از جمله: «شیخ کلینی» در «کافی»، و «طبرسی» در «مکارم‌الاخلاق»، این روایت را با تفسیر بیشتری آورده‌اند که بدین صورت است: «زراره» از پنجمین امام نور آورده است که فرمود: پیامبر گرامی هرگاه قصد سفر داشت پس از خداحافظی از همه‌ی یاران و نزدیکان، آخرین کسی را که وداع می‌فرمود، دخت سرفرازش فاطمه علیها‌السلام بود و در حقیقت از خانه‌ی او حرکت می‌کرد و هنگام بازگشت از سفر نیز نخست به خانه‌ی «فاطمه» وارد می‌شد. یک بار پیامبر گرامی به سفر رفت و در غیاب آن حضرت فاطمه علیها‌السلام از مقدار غنائمی که سهم علی علیه‌السلام بود، پرده‌ای خرید و به درب اطاق خویش نصب نمود و دو دستبند نقره‌ای نیز برای دو کودک گرانمایه‌ی خویش خریداری کرد. پیامبر از سفر بازگشت و مثل همیشه نخست در خانه‌ی «فاطمه» فرود آمد. دخت پیامبر با شادمانی از پدر استقبال نمود اما پیشوای بزرگ توحید پس از ورود به خانه‌ی دخترش و مشاهده‌ی پرده و دستبندهای نقره‌ای بر دست حسن و حسین، کنار درب خانه نشست و پس از دیدار با عزیزانش بازگشت. دخت هوشمند پیامبر انده‌گین گردید و گریه امانش نداد و گفت: خدایا! پیامبر هرگز پیش از این با من اینگونه برخورد نکرده بود. چرا چنین کرد؟ بی‌درنگ کودکانش را فراخواند و دستبندها را از آنان گرفت و پرده را نیز پایین آورد و به آنان گفت اینها را نزد نیای گرانقدرتان پیامبر خدا ببرید و ضمن ابلاغ سلام مادرتان بگویید: ما پس از سفر شما جز خرید اینها تغییری در زندگی خویش نداده‌ایم. حسن و حسین به محضر پیامبر شرفیاب شدند و پیام «فاطمه» را رساندند. پیامبر آنان را بوسه‌باران ساخت و در آغوش فشرد و دستور داد تا پرده و دستبندها را بگونه‌ای در میان «اصحاب صفه» تقسیم نمایند. [صفحه

[۲۸۷] این روایت که میان محدثان شیعه و اهل سنت از شهرت بسیاری برخوردار است و به طرق گوناگونی روایت شده است نیاز به روشننگری دارد که روایان توضیحات لازم را نداده‌اند: نخست اینکه منظور از پرده‌ی مورد اشاره، پرده‌ی درب ورودی خانه نیست. چنین پرده‌ای که برای پوشش خانه و حیاط است، پسندیده می‌باشد و روشن است که پیامبر از نصب چنین پرده‌ای ناخشنود نمی‌گردد. بنابراین ممکن است پرده‌ی مورد اشاره، پرده‌ای تزئینی بوده است که امروز از آن به پرده‌های «دکوری» تعبیر می‌کنند. روشن است که نصب چنین پرده‌ای بر خانه‌ی «فاطمه» کاری ناپسند نبوده اما با پارسایی و فداکاری و ایثار خاندان رسالت تناسب نداشت. و در مورد دستبندها نیز مطلب همینگونه است. با این بیان در صورت صحیح بودن روایت بهتر است بگوییم که فاطمه علیهاالسلام آن پرده و دستبندها را به عنوان ایثار و همراهی و همدردی با محرومان در راه خدا انفاق کرد. «ابن شاهین» در مناقب این روایت را از «ابوهریره» و «ثوبان» با اندک تفاوتی نقل می‌کند و می‌گوید... پیامبر گرمی سه بار فرمود: «فاطمه» چنین کرد پدرش به قربانش. خاندان محمد را با ارزشهای دنیوی چه کار؟ آنان برای سرای جاودانه آفریده شده‌اند و همه‌ی دنیا برای آنان خلق شده است. ... قال رسول الله: فعلت فداها ابوها... مالال محمد و للدنیا؟ فانهم خلقوا للاخره و خلقت الدنیا لهم. در روایت «احمد بن حنبل» آمده است که پیامبر فرمود: اینان خاندان من هستند و من دوست نمی‌دارم که بهره‌های پاک و پاکیزه‌ی خویش را در دنیا بخورند. از این بیان، این واقعیت دریافت می‌گردد که پیامبر خدا دوست نداشت بهره‌ی [صفحه ۲۸۸] دخترش فاطمه، از پاداش پرشکوه سرای آخرت کم شود. چرا که تحمل خداپسندانه سختی و تلخی زندگی دنیا، پاداش شایسته‌ی اخروی در پی خواهد داشت. آری آنچه ما خاطر نشان ساختیم از روایت ذیل نیز دریافت می‌گردد. تفسیر ثلعبی از امام صادق علیه‌السلام و جابر بن عبدالله انصاری آورده است که: پیامبر گرمی دخت فرزانه‌اش «فاطمه» را دید که ضمن پوشیدن لباس کار با دست خویش به آسیا مشغول است و فرزند خود را نیز با دست دیگری در آغوش فشرده و شیر می‌دهد. پیامبر از دیدن این منظره باران اشک فروریخت و فرمود: دخترم! تلخی و سختی دنیا را بچش تا شیرینی نعمت‌های سرای جاودانه را پس از زندگی دنیا دریابی. فاطمه گفت: ای پیامبر خدا! من در همه حال خدای را به خاطر نهمت‌های بی‌کرانش سپاس می‌گویم. و در این هنگام بود که این آیه‌ی شریفه فرود آمد: «و لسوف یعطیک ربک فترضی.» [۱۹۱]. [صفحه ۲۸۹]

ویژگی‌های اخلاقی و انسانی بانوی بانوان

اشاره

ویژگی‌های اخلاقی و انسانی بانوی بانوان ۱- پارسایی و انفاق تبلور زهد و پارسایی تبلور عبادت و بندگی ۲- فاطمه و عبادت خالصانه نگرش بر روایات در این مورد ۳- ارمغان معنوی دو نکته‌ی جالب ۴- فاطمه و دانش گسترده ۵- حدیث «لوح» خیانت تاریخ ۶- فاطمه و پوشش بانوان ۷- فاطمه و نیایش با خدا [صفحه ۲۹۰]

پارسایی و انفاق

اشاره

فاطمه علیهاالسلام در پارسایی و انفاق در راه خدا از مقام بسیار بالا و والایی برخوردار بود. زهد و پارسایی به مفهوم دست برداشتن از چیزی و دل در گرو آن نهادن است و روشن است که به هر اندازه انسان به جهان باقی دلبستگی و عشق بیشتری داشته باشد پارسایی و دل‌بستن او به دنیای زودگذر و ارزشهای مادی کمتر می‌شود و در برابر آن، به هر اندازه سرای آخرت در جان و روح انسان پرشکوه‌تر و جاودانه‌تر جلوه نماید، ارزشهای مادی و دنیای زودگذر در قلمرو اندیشه‌اش حقیرتر و بی‌ارزش‌تر رخ می‌نماید. و

به همین ترتیب به هر اندازه خرد و آگاهی و ایمان انسان به آفریدگار ژرف‌تر و عمیق‌تر گردد، لذت‌های زود گذر و سراب گونه زندگی در نظرگاه او بی‌بها تر و بی‌ارزش تر می‌گردد. شما خواننده‌ی هوشمند دیده‌اید که چگونه کودکان با اسباب بازی ناچیز، به بازی سرگرم می‌شود، و چگونه احساس شادی و خوشحالی می‌کنند؟ چگونه برای هیچ و پوچ افسرده خاطر می‌گردند، بر یکدیگر سبقت می‌گیرند و بر سر اسباب بازیهای بی‌ارزش به ستیز برمی‌خیزند؟ اما هنگامی که خردشان رشد کرد و شعورشان افزون گردید، بتدریج از بازیهای [صفحه ۲۹۱] کودکان دوری می‌جویند و خود را برتر از آن سرگرمیها می‌نگرند و آن کارها را برای شخصیت خویش کوچک و زیانبار ارزیابی می‌نمایند؟ همه‌ی اینها بدان جهت است که آنان بخاطر رشد عقلی و فکری و عبور از مرحله‌ی کودکی، خود را زینده‌ی مردانگی و ترقی می‌نگرند و از دوران بازی کودکان برتر می‌یابند. آری بندگان برگزیده و دوستان خدا نیز چنین‌اند. آنان به ارزشهای دنیوی با چشم حقارت می‌نگرند و به آنان چندان بها نمی‌دهند. دلها و قلبهای آنان در گرو عشق به ثروت و امکانات مادی نیست و دنیا را تنها بخاطر خود آن، بها نمی‌دهند. اگر نیک بیندیشیم آنان آنجایی هم که به دنیا بها می‌دهند بدان جهت است که آن را وسیله‌ی رشد معنوی و سرمایه‌ی اخروی سازد. دنیا را سرای بندگی خدا می‌نگرند و ثروت را برای ایثار و انفاق در راه خدا می‌خواهند. بر آنند تا به کمک آن گرسنگان را سیر کنند و برهنگان را بپوشانند و درماندگان و پامال‌شدگان را نجات بخشند.

تبلور زهد و پارسایی

با این بیان، شما خواننده‌ی عزیز به آسانی خواهی توانست اساس و پایه‌های پارسایی و وارستگی بانوی بانوان، فاطمه علیهاالسلام را دریابی. از این رو نباید شگفت‌انگیز جلوه کند که آن حضرت در زندگی خویش از یکسو به ثروتی اندک و امکاناتی ناچیز قناعت می‌نماید، و از دگر سو راه فضیلت و کمال و مواسات و ایثار را برای خود بر میگزیند. از سویی ثروت و زرق و برق دنیا در نظر بلندش بسیار ناچیز و حقیر جلوه می‌کند و از دگر سو نفرت خویش را از بریز و پشاش و ولخرجی و خوشگذرانیها به روشن‌ترین صورت اعلان می‌دارد. این شیوه‌ی انسانی و آزادمنشانه نباید به نظر شما خواننده‌ی گرامی موضوعی عجیب جلوه کند. چرا که فاطمه دخت پارساترین انسان است. دخت پیشوای نمونه‌ای است [صفحه ۲۹۲] که هم زندگی عقیدتی‌اش با زهد و پارسایی همراه بود و هم زندگی اجتماعی‌اش. بر این باور فاطمه علیهاالسلام برای پیش گرفتن راه و رسم مرقی و آسمانی پدر، از همه زیننده‌تر بود. زندگی سراسر افتخار «فاطمه» با امیر مومنان نیز در پارسایی و سادگی و شکوه معنوی تبلور یافته بود، چرا که شوی گرانقدر او نخستین کسی بود که پیش از همه و بیش از همه از زهد و پارسایی پیامبر خدا الگو گرفته بود و حقیقت این است که تاریخ اسلام هرگز چهره‌ای به زهد و پارسایی امیر مومنان به یاد ندارد. او همان چهره‌ی نامداری است که زر و زیور و طلا و نقره را مخاطب می‌ساخت و می‌فرمود: هان ای طلاها و زیورهای زرد و سفید! دور شوید و دیگری را بفریبید نه «علی» را. همان پارساترین پیشوا بود که به کارگزارش دستور داد هزار درهم به یک صحرائین بینوا بدهد. کارگزارش از آن حضرت پرسید: سالار من طلا یا نقره؟ فرمود: چه فرق می‌کند هر دو در نظر من بسان سنگ خارا است. هر کدام بر او مفیدتر است به او بدهید. ما برخی از این مطالب را در کتاب خویش که در مورد آن حضرت نوشته‌ایم، بطور گسترده آورده‌ایم و در این کتاب نیز به تناسب بحث از شخصیت والای «فاطمه» همتا و همشأن امیر مومنان، به برخی اشاره می‌کنیم گرچه در صفحات گذشته به نمونه‌هایی چون انفاق آن حضرت در شب عروسی‌اش، و نیز انفاق خالصانه‌ای که مدال پرافتخار سوره‌ی «هل اتی» را برای او و خاندانش آورده، اشاره رفت.

۱- کتاب «بشارة المصطفی» از ششمین امام نور، و او نیز از پدر گرانقدرش به روایت از «جابر بن عبدالله انصاری» آورده است که: «روزی نماز عصر را به همراه پیامبر خواندیم و پس از پایان نماز، پیامبر گرامی در محراب خویش نشست و مردم بر گردش حلقه زده بودند که بناگاه سالخورده‌ای بینوا از [صفحه ۲۹۳] مهاجران عرب به مسجد مدینه وارد شد. او لباس فرسوده بر تن داشت و بر

اثر پیری و ناتوانی بسیار، توان کنترل خویش را نداشت. پیامبر پرمهر و به او کرد و از حالش جویا شد که آن سالخورده‌ی بینوا گفت: ای پیامبر خدا! من سخت گرسنه‌ام، سیرم نمائید. مرا بپوشانید. فقیرم، مرا بی‌نیاز سازید. پیامبر فرمود: دوست من! اینک خود چیزی ندارم تا به تو کمک کنم اما از آنجایی که هر کس دیگری را بسوی کار شایسته‌ای رهبری کند بسان انجام دهنده‌ی کار است، اینک تو را به خانه‌ی دخترم «فاطمه» رهنمون می‌گردم، به خانه‌ی بانویی که خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست می‌دارند. بانویی که همواره خشنودی خدا و پیامبر را بر خواسته‌ی خویش مقدم می‌دارد. آری تو را به سرای او رهنمون می‌گردم. برخیز و به خانه‌ی او بشتاب. امید که خدای گره از کارت بگشاید. سرای فاطمه علیهاالسلام در کنار خانه‌ی پیامبر بود. آن حضرت به بلال دستور داد تا او را به خانه‌ی دخت سرفرازش ببرد. صحرانشین فقیر به همراه بلال به راه افتاد و هنگامی که به خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام رسید با صدای رسا ندا داد که: سلام بر شما خاندان رسالت! بر شما که سرایتان جایگاه فرود فرشتگان خدا و محل آمد و شد آنهاست... فاطمه علیهاالسلام پاسخ او را داد و پرسید: شما که هستید؟ گفت: دختر پیامبر! مرد سالخورده‌ای هستم که از راهی دور آمده‌ام و در مسجد به محضر پدرت پیامبر، سالار انسانها شرفیاب گشته‌ام. اینک ای سالار بانوان! گرسنه و برهنه و بینوایم، به من کمک کنید که خدای مهر و لطف خویش را بر شما فروفرستد. آن روز درست سومین روزی بود که «فاطمه» و امیر مومنان و پیامبر خدا، غذا نخورده بودند و این جریان را پیامبر می‌دانست. فاطمه علیهاالسلام پوست گوسفندی را که به سبکی خاص دباغی شده بود و دو فرزند [صفحه ۲۹۴] گرانمایه‌اش، حسن و حسین بر روی آن می‌خوابیدند، برداشت و نزد آن سالخورده‌ی فقیر آورد و فرمود این را بگیر، امیدوارم خدای پرمهر بهتر از این را به شما عنایت کند. مرد سالخورده گفت: ای دختر پیامبر! من از گرسنگی به شما شکایت آوردم، شما پوست گوسفند به من می‌دهید؟ من با شکم گرسنه با این پوست چه سازم؟ در این هنگام بود که دخت گرانمایه‌ی پیامبر دست برد و گردن‌بندی را که در گردن داشت و هدیه‌ی ارزشمند دختر عمویش، «فاطمه» دختر «حمزه» بود، آن را از گردن خویش گشود و به آن بنده‌ی خدا داد و فرمود: بگیر و بفروش، امیدوارم خداوند بهتر از آن را به تو ارزانی دارد. مرد سالخورده، گردن‌بند را با شادمانی گرفت و به مسجد بازگشت. پیامبر هنوز در حلقه‌ی یاران نشسته بود که آن مرد گفت: ای پیامبر خدا! دخت گرانمایه‌ات «فاطمه» این گردن‌بند را به من دادند و فرمودند آنرا بفروشم و با پول آن گرفتاریهای خویش را برطرف سازم و برای رفع محرومیت من دعا کردند. پیامبر گرامی گریست و فرمود: هان ای بنده‌ی خدا چگونه خدای پرمهر گره از زندگی تو نخواهد گشود، در حالی که «فاطمه» دخت پیامبر و سالار بانوان گیتی گردن‌بند خویش را به تو بخشیده است. «عمار یاسر» در این میان به پا خاست و گفت: ای پیامبر خدا! آیا اجازه می‌دهید این گردن‌بند را بخرم؟ پیامبر فرمود چرا نه؟ اگر همه‌ی جنیان و آدمیان در خریداران آن گردن‌بند با تو شرکت کنند، خداوند آنان را به آتش دوزخ نخواهد افکند. عمار از آن سالخورده‌ی بینوا پرسید: گردن‌بند را به چند می‌فروشی؟ پاسخ داد: به وعده‌ای گوشت و نان که سیرم کند و به یک بردیمانی که بدنم را بپوشاند و با آن نماز گذارم و دیناری چند که بسوی خاندانم باز گردم. «عمار» سهم خویش از غنائم خیبر را که پیامبر به او داده بود فروخته و مصرف [صفحه ۲۹۵] نموده و چیزی باقی نمانده بود. با این وصف چیزی داشت از این رو به مرد سالخورده گفت: هان ای بنده‌ی خدا! من حاضریم بیست دینار و دویست درهم و یک بردیمانی و مرکب خویش را به تو بدهم تا تو را به خاندانت برساند و تو را از نان و گندم و گوشت سیر سازم، تا این گردن‌بند را به من واگذاری. مرد سالخورده با شگفتی بسیار گفت: راستی که مردی سخاوتمند هستی، حاضریم. عمار او را به همراه خویش به خانه برد و آنچه تعهد کرده بود به او پرداخت. و سالخورده‌ی صحرانشین بازگشت. پیامبر از او پرسید: آیا پوشیده و سیر شدی؟ پاسخ داد: آری ای پیامبر خدا! علاوه بر آن، بی‌نیاز هم شده‌ام. پیامبر فرمود: پس دخترم «فاطمه» را دعا کن. او دست به آسمان گشود و گفت: بار خدایا! تو خدایی نیستی که ما تو را ساخته باشیم و ما خدایی جز تو را نمی‌پرستیم. تویی که روزی دهنده‌ی مایی! خداوند! به «فاطمه» دخت پیامبر نعمت و موهبتی ارزانی دار که نه چشمی آن را دیده باشد و نه گوشی شنیده باشد. به هر حال عمار گردن‌بند را از آن مرد گرفت و آن را با مشک

عطر آگین ساخت و در یک «برد یمانی» پیچید و به دست غلام خویش که نامش «سهم» و از غنائم خبیر بود، سپرد و به او گفت: این بسته را به پیامبر تقدیم نما و خودت نیز از این پس در خدمت او باش. غلام گردنبنده را گرفت و نزد پیامبر آورد و پیام «عمار» را به عرض حضرت رسانید. پیامبر فرمود: نزد دخت ارجمندم «فاطمه» برو و گردنبنده را به او تقدیم دار و خود نیز از این پس متعلق به خاندان علی علیه‌السلام خواهی بود. غلام گردنبنده را نزد «فاطمه» برد و پیام پیامبر را به او رسانید. بانوی بانوان گردنبنده را گرفت و غلام را در راه خدا آزاد ساخت. غلام از این رخداد شگفت شادمان گردید [صفحه ۲۹۶] و خندید. «فاطمه» دلیل خنده‌اش را پرسید که پاسخ داد: برکت بسیار این گردنبنده مرا به خنده افکنده است. چرا که خود شاهدیم که گرسنه‌ای را سیر نمود، برهنه‌ای را پوشانید، نیازمندی را بی‌نیاز ساخت، بنده‌ای را آزاد کرد و باز هم به صاحبش بازگشت. راستی که شگفت گردنبنده‌ی است؟! ۲- «بحارالانوار» از «تفسیر فرات کوهی»، به نقل از ابوسعید خدری آورده است که: روزی امیر مومنان گرسنه بود. به همین جهت از بانوی بانوان پرسید: آیا غذایی برای خوردن و رفع گرسنگی در خانه دارد؟ فاطمه گفت: نه و افزود به خدایی که پدرم را به رسالت و شما را به جانشینی او گرامی داشت، چیزی در خانه نداریم و اینک دو روز است که تو را بر خود و فرزندانم حسن و حسین مقدم می‌دارم. امیر مومنان فرمود: «فاطمه» جان! چرا به من اطلاع ندادی تا چیزی فراهم آورم؟ پاسخ داد: من از خدای خویش حیا می‌کنم که شما را به کاری وادارم که توان انجام آن را نداشته باشی. فقالت: یا اباالحسن انی لاستحیی من الهی ان اکلف نفسک ما لا تقدر علیه. امیر مومنان با اطمینان به مهر خدا از خانه خارج شد و دیناری چند قرض گرفت و برای خریدن مواد غذایی مورد نیاز و خانواده‌ی خویش به طرف بازار به راه افتاد اما در میان راه به «مقداد» برخورد نمود و دید که او در هوای بسیار گرم و سوزان از خانه بیرون آمده، حرارت خورشید رنگ چهره‌ی او را دگرگون ساخته و زمین داغ و پرحرارت پاهایش را آزرده است. آن حضرت پس از اینکه چشمش به مقداد افتاد، شگفت‌زده پرسید: چه باعث شده است که در این ساعت از خانه بیرون بیایی. مقداد پاسخ داد: سالار من! دست از من بردار و تقاضا می‌کنم چیزی مپرس. علی علیه‌السلام فرمود: من نمی‌توانم با تو برخورد نمایم و تو را گرفته و اندوه‌زده بنگرم [صفحه ۲۹۷] و بی‌تفاوت از کنارت بگذرم و بروم. «مقداد» گفت: سرورم تو را به خدا دست از من بردار و از حال من مپرس!! اما امیر مومنان فرمود: برادر عزیز! تو نمی‌توانی مشکل زندگی خویش را از من پنهان سازی، باید بگویی تا چاره‌ای بیندیشم. «مقداد» گفت: اینک که اصرار می‌ورزی تا از گرفتاریم آگاه گردی به خدایی که محمد را به رسالت و تو را به جانشینی او گرامی داشت چیزی جز سختی زندگی و گرسنگی خاندانم مرا از خانه بیرون نیاورده است. من در حالی خانواده و فرزندان خویش را در خانه نهاده و بیرون آمدم که در نهایت فشار و گرسنگی بودند. از بس گریه‌ی همسر و کودکانم مرا آزرده، دیگر توان ماندن در خانه را از من سلب کرد و من با دلی پر از اندوه بدون هدف از خانه بیرون زدم و در کوچه‌ها سرگردانم... این داستان گرفتاری من. امیر مومنان با شنیدن سخنان «مقداد» باران اشک از دیدگان فروبارید به گونه‌ای که محاسن شریفش اشک‌آلود گشت و فرمود: سوگند به همو که تو سوگند یاد کردی، مرا نیز همان چیزی از خانه بیرون فرستاده است که تو را! من اینک دیناری قرض نموده‌ام اما تو را بر خود مقدم می‌دارم و آنگاه با ایثار و اخلاصی وصف ناپذیر، دینار مورد اشاره را به مقداد سپرد و بسوی مسجد پیامبر برای نماز به راه افتاد. آن حضرت وارد مسجد شد نماز ظهر و عصر و بعد هم نماز مغرب را خواند. هنگامی که نماز به پایان رسید و پیامبر برخاست تا برود با عبور از صف اول چشمش به امیر مومنان افتاد و با فشردن پای خود به پای او از آن حضرت دعوت کرد که به همراه پیامبر برود. کنار درب مسجد به هم رسیدند. او به پیامبر سلام کرد و آن گرامی پس از جواب، پرسید: علی جان! آیا می‌توان شام را میهمان شما بود؟ امیر مومنان سکوت را برگزید چرا که با شرایط اقتصادی خویش توان دعوت میهمان نداشت، اما بزرگمنشی و اخلاق شایسته و بایسته‌اش نیز بگونه‌ای بود که [صفحه ۲۹۸] نمی‌توانست پاسخ منفی دهد. و نیز نمی‌دانست که پیامبر گرامی از شرایط اقتصادی و انفاق و ایثار او به خواست خدا آگاه است و خدای بزرگ به او پیام فرستاده است که شام را در خانه‌ی «علی» باشد. بهر حال پیامبر دید امیر مومنان سکوت را برگزیده است از این رو فرمود: علی جان! چرا جواب

مثبت یا منفی نمی‌دهی؟ آن حضرت غرق در حیا، به منظور تکریم و احترام پیامبر گفت: بفرمایید. پیامبر دست آن حضرت را گرفت و با هم وارد خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام شدند و دیدند آن بانوی گرانقدر نمازش را خوانده اما هنوز در عبادتگاه خویش است و راز و نیاز با خدا دارد و پشت سرش ظرفی مملو از غذا می‌باشد که بخار آن به آسمان بلند است. او هنگامی که صدای پیامبر را شنید از جایگاه عبادت و نماز خویش برخاست و به پیشوای بزرگ توحید سلام کرد. پیامبر سلام او را که محبوب‌ترین انسانها در نظرش بود پاسخ گفت و دست محبت پدرانه بر سرش کشید و فرمود: دخت گرانمایه‌ام چگونه روز را به شب آورده‌ای؟ فاطمه، خدای را سپاس گفت و اظهار خشنودی کرد. پیامبر او را دعا کرد و از او خواست تا شام بیاورد و «فاطمه» ظرف مملو از غذا را در برابر پیامبر و امیر مومنان نهاد. علی علیه‌السلام پرسید: «فاطمه» جان! این غذا را از کجا آورده‌ای؟ راستی که تاکنون غذایی به این خوشرنگی و خوشبویی و خوشمزه‌گی ندیده و... نخورده‌ام. اینجا بود که پیامبر دست بر شانه‌ی امیر مومنان نهاد و به او فرمود: علی جان! این در برابر دیناری است که تو در راه خدا انفاق کردی «هذا بدل دینارک». آری این پاداش دینار توست و خدا به هر که بخواهد روزی بی حساب ارزانی می‌دارد. و آنگاه باران اشک شوق از دیدگان فروباراند و فرمود: سپاس خدای پرمهر را که نخواست شما را از این سرای فانی بیرون روید و به شما پاداش پرشکوه نهد. علی جان! [صفحه ۲۹۹] خداوند تو را بسان «زکریا» مورد لطف قرار داده است و فاطمه را بسان «مریم»، که هرگاه «زکریا» در پرستشگاه بر «مریم» وارد می‌شد، می‌دید نزد او رزق و روزی است. سپس به تلاوت این آیه پرداخت: کَلِمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا...

فاطمه و عبادت خالصانه

اشاره

عبادت که در زبان فارسی به مفهوم پرستش آمده، بر دو بخش است: عبادت به مفهوم گسترده و عام، و عبادت به مفهوم خاص. ۱- عبادت به مفهوم عام عبرت است از هر اندیشه و نیت شایسته، سخن نیکو، کار پسندیده، اخلاق ستوده و هر چیزی که در قلمرو اندیشه و سخن و عمل، انسان را به آفریدگار هستی نزدیک سازد. همه‌ی اینها عبادت خداست... و انسان را به خدا نزدیک می‌سازد. ۲- عبادت به مفهوم خاص آن، عبارت است از نماز، روزه، حج، زکوة و... و دیگر اموری که برای مردم روشن است.

تبلور عبادت و بندگی

واقعیت این است که عبادت خالصانه‌ی خدا به مفهوم کامل و ابعاد گوناگون آن، در زندگی سراسر افتخار فاطمه علیهاالسلام جلوه گر شد و آن حضرت برآستی در عبادت خدا نمونه‌ی عصرها شد. سراسر زندگی پرافتخار او، از آغاز تا واپسین لحظات، عبادت خدا بود. از غذا دادن به محرومان گرفته تا آب بردن به خانه‌ی بینویان، از ایثارش در راه خدا تا آموزش مقررات الهی به مردم، از بدوش کشیدن بار مسوولیت اداره‌ی جامعه‌ی کوچک خانه و خانواده تا پارسایی [صفحه ۳۰۰] و ساده زیستی و تحمل محرومیت‌ها برای آسایش مردم و پیشرفت اسلام، از شوهرداری نمونه‌اش تا دفاع قهرمانانه از امامت و ولایت راستین در برابر بیداد و دجالگری، و دیگر تحمل رنجها و مشکلات و مصائبی که پس از رحلت پیامبر بخاطر دفاع از حق و عدالت بر آن حضرت وارد آمد که بخشی از آنها در صفحات گذشته از نظر شما خواننده‌ی گرامی گذشت و بخش‌های دیگر نیز در صفحات آینده خواهد آمد. آری همه‌ی اینها را فاطمه به خاطر پرستش خالصانه‌ی خدا و تقرب به او و انجام وظیفه در برابر آفریدگار هستی به عنوان عبادت خالصانه‌ی خدا به جان خرید... و تازه اینها غیر از نمازهای خاشعانه و نیایش‌های جانبخش شبانه‌ی او با خداست. از «ابن عباس» در مورد این آیه‌ی شریفه که می‌فرماید: «كانوا قليلا من الليل ما يهجعون وبالاسحار هم يستغفرون.» [۱۹۲]. آنان اندکی از شب را

می‌خوابیدند و به هنگامه‌ی سحر از خدا آمرزش می‌خواستند. آورده‌اند که اینان عبارتند از: امیر مومنان، فاطمه دخت گرامی پیامبر و دو فرزند ارجمندش، حسن و حسین. [۱۹۳].

نگرش بر روایات در این مورد

اینک به روایاتی در این مورد نظر می‌افکنیم: ۱- از دومین اما نور آورده‌اند که فرمود: مادر گرانقدرم فاطمه علیهاالسلام شب جمعه‌ای در محراب عبادت خویش ایستاده و به پرستش خدا پرداخته بود. شب را تا سپیده‌دم به نماز و نیایش گذرانید و خود ناظر بودم که مردم باایمان و درست‌اندیش را دعا می‌کرد و برای بسیاری با نام و نشان از خدا مهر [صفحه ۳۰۱] و بخشایش می‌طلبید اما شگفت‌زده شدم هنگامی که دیدم جز خویشتن، همه را دعا کرد. به او گفتم: مادر جان! چرا همانگونه که همه را دعا می‌کنید برای خویشتن دعا نمی‌کنید؟ یا اماه لم لا تدعین لنفسک کما تدعین لغيرک؟ فرمود: پسر! حسن جان! نخست همسایه و آنگاه اعضای خانواده‌ی خویش. فقالت: یا بنی! الجار ثم الدار. [۱۹۴]. و اینگونه درس بشر دوستی به عصرها و نسلها آموخت. ۲- و نیز از پیامبر گرامی آورده‌اند که: اما دخترم فاطمه سالار بانوان عصرها و نسلهاست. او پاره‌ی وجود، نور دیدگان، میوه‌ی دل، و روح من است. او حوریه‌ای است در چهره‌ی انسان. هر گاه در پرستشگاه خویش در برابر پروردگارش می‌ایستد نور وجودش به فرشتگان آسمان پرتوافکن می‌گردد همانگونه که نور ستارگان به زمینیان پرتوافکن می‌گردد، و خدای بی‌همتا به فرشتگان می‌فرماید: هان ای فرشتگان من! به بنده‌ی شایسته‌ام «فاطمه»، سالار بانوان، بنگرید که در بارگاهم ایستاده و از خوف و خشیت بر خود می‌لرزد و با همه‌ی وجود به پرستش من روی آورده است. اینک شمایان را گواه می‌گیرم که پیروان او را از آتش دوزخ امنیت می‌بخشم. [۱۹۵]

۳- و نیز در کتاب «عدةالداعی» آمده است که: بانوی بانوان در نماز خویش از ترس خدا پیاپی نفس نفس می‌زد. ۴- و نیز از «حسن بصری» آورده‌اند که: در میان این امت هیچ کسی عبادت پیشه‌تر از دخت گرانمایه پیامبر نبوده. او به اندازه‌ای به عبادت و راز و نیاز با خدا می‌ایستاد که آثار آن در پاهایش موجود بود. [۱۹۶] ما کان فی هذه الامة اعبد من فاطمة... [صفحه ۳۰۲] ۵- از ششمین امام نور آورده‌اند که فرمود: هر کس چهار رکعت نماز گذارد و در هر رکعت پنجاه مرتبه «قل هو الله احد» را بخواند، گویی نماز فاطمه را خوانده، و این نماز، نماز بازگشت‌کنندگان بسوی خداست. [۱۹۷]. ۶- و نیز فرمود: مادرم فاطمه دو رکعت نماز مخصوص داشت که جبرئیل به او آموخته بود و آنگاه که سلام آن را می‌گفت، با تسیحات مخصوص خویش خدای را ستایش می‌کرد، سپس می‌فرمود: «سبحان ذی‌العز الشامخ المنیف، سبحان ذی‌الجلال الباذخ العظیم، سبحان ذی‌الملک الفاخر القدیم، سبحان من لبس البهجة و الجمال، سبحان من تردی بالنور و الوقار، سبحان من یری اثر النمل علی الصفا، سبحان من یری وقع الطیر فی الهواء، سبحان من هو هکذا؟ لا هکذا غیره». [۱۹۸]. «منزه و پاک است خدای شکست‌ناپذیر و بلندمرتبه، منزه و پاک است خدای صاحب شکوه و الایی و عظمت، منزه است خدای دارنده‌ی فرمانروایی ارزشمند و دیرین، منزه است آن خدایی که به لباس جمال و زیبایی معنوی آراسته است، منزه است آن خدایی که پوشش نور و وقار در بردارد، منزه است آن خدایی که اثر پای مورچه را در صخره‌های سخت و سیاه می‌بیند، [صفحه ۳۰۳] منزه است آن خدایی که اثر فرود و پرواز پرنده را در هوا می‌نگرد، منزه است آن خدایی که تنها او صاحب این کمال و جمال و ویژگی‌هاست و نه جز او». ۷- و نیز آورده‌اند که پیامبر به امیر مومنان و دخت ارجمندش فاطمه فرمود: می‌خواهید پرتویی از خیر و برکتی را که خدا به من آموخته و مرا از آن آگاه ساخته است شما را بدان مفتخر سازم. پس آن را بخاطر سپارید. گفتند: به دیده‌ی منت ای پیامبر خدا! آن چیست؟ فرمود: هر کدام از شما دو رکعت نماز می‌خواند و در هر رکعت سوره‌ی «فاتحه» و «آیه‌الکرسی» را سه بار تلاوت می‌کند، آنگاه سوره‌ی «قل هو الله» و آخر سوره‌ی «حشر» را نیز از آیه‌ی «لو انزلنا هذا القرآن علی جبل...» تا آخر سه بار می‌خواند. سپس هنگامی که نشست، تشهد می‌گوید و خدای را آنگونه که می‌باید، ستایش می‌کند و بر پیامبرش درود می‌فرستد و برای مردان و زنان با ایمان دعا می‌کند و از پی آن این دعا را

می‌خواند: اللهم انی اسالک بحق کل اسم هو لک، بحق علیک فیہ اجابۃ الدعاء اذا دعیت به، و اسالک بحق کل ذی حق علیک، و اسالک بحقک علی جمیع ما هو دونک ان تفعل بی کذا و کذا... [۱۹۹]. و آنگاه خواسته‌های خویش را از خدا می‌خواهد. [۲۰۰].

۸- از ششمین امام نور آورده‌اند که فرمود: برای رفع هر خطر و درست انجام شدن هر کار سرنوشت‌سازی، دو رکعت نماز خالصانه به همان ترتیب که دخت گرانمایه‌ی پیامبر می‌خواند، بجا می‌آورد. در رکعت نخست سوره‌ی «حمد» و آنگاه «قل هو الله» را پنجاه مرتبه می‌خوانید و رکعت دوم را بسان رکعت اول بجا می‌آورید. سپس دستها را نیایشگرانه بسوی آسمان بالا می‌برید و این دعا را با همه‌ی وجود می‌خوانید: [صفحه ۳۰۴] اللهم اتوجه الیک بهم، و اتوسل الیک بحقهم العظیم الذی لا یعلم کنهه سواک، و به حق من حقه عندک عظیم، و باسمائک الحسنی و کلماتک التامات الی امرتی ان ادعوک بها، و اسالک باسمک العظیم الذی امرت ابراهیم علیه‌السلام ان یدعو به الطیر فاجابته، و باسمک العظیم الذی قلت للنار: «کونی بردا و سلاما علی ابراهیم» فکانت، و باحب اسمائک الیک و اشرفها عندک، و اعظمها لیدیک، و اسرعها اجابۃ، و انجحها طلبۃ، و بما انت اهله و مستحقه و مستوجبه، و اتوسل الیک، و ارغب الیک، و اتصدق منک، و استغفرک، و استمنحک، و اتضرع الیک، و اخضع بین یدیک، و اخشع لک، و اقر لک بسوء صنیعتی، و اتملق و الح علیک و اسالک بکتبک الی انزلتها علی انبیائک و رسلک صلواتک علیهم اجمعین من التوراه و الانجیل و القرآن العظیم من اولها الی آخرها، فان فیها اسمک الاعظم، و بما فیها من اسمائک العظمی، اتقرب الیک، و اسالک ان تصلی علی محمد و اله، و ان تفرج عن محمد و آله، و تجعل فرجی مقرونا بفرجهم، و تبدا بهم فیہ، و تفتح ابواب السماء لدعایی فی هذا الیوم و تاذن فی هذا الیوم و هذه الیلۃ بفرجی و اعطاء سولی و املی فی الدنیا و الاخرۃ، فقد مسنی الفقر و نالی الضر و شملتني الخصاصۃ، و الجاتنی الحاجۃ، و توسمت بالذلۃ، و غلبتني المسکنۃ و حقت علی الکلمۃ، و احاطت بی الخیطۃ، و هذا الوقت الذی وعدت اولیاءک فیہ الاجابۃ. فصل علی محمد و آله، و امسح ما بی یمینک الشافیۃ، و انظر الی بعینک الراحمۃ و ادخلنی فی رحمتک الواسعۃ، و اقبل الی بوجهک الذی اذا اقبلت به علی اسیر فککتہ، و علی ضال هدیته، و علی حائر اذیتہ، و علی فقیر اغنیته، و علی ضعیف قویته، و علی خائف آمنتہ؛ و لا تخلنی لقا لعدوک و عدوی، یا ذاالجلال و الاکرام. یا من لا یعلم کیف هو، و حیث هو، و قدرته الا هو، یا من سد الهواء باسماء، و کبس الارض علی الماء، و اختار لنفسه احسن الاسماء، یا من سمی نفسه بالاسم الذی به یقضی حاجۃ کل طالب یدعوه به، اسالک بذلک الاسم، فلا شفیع اقوی لی منه، و بحق محمد و آل محمد ان تصلی علی محمد و آل محمد، و ان تقضی لی حوائجی، و تسمع محمدا [صفحه ۳۰۵] و علیا و فاطمۃ و الحسن و الحسین و علیا و محمدا و جعفر و موسی و علیا و محمدا و علیا و الحسن و الحسن و فاطمۃ و برکاته و رحمته صوتی، فیشفعوا لی الیک، و تشفعهم فی، و لا تردنی خائبا، بحق لا اله الا انت، و بحق محمد و آل محمد، و افعل بی کذا و کذا یا کریم. بار خدایا! بوسیله‌ی محمد و خاندانش به بارگاه تو روی می‌آورم و به شکوه آنان دست تو سل به پیشگاهت می‌گشایم. بحق آن شکوهی که حقیقت آنرا جز ذات پاکت نمی‌داند و به احترام هر آنکه مقامش در بارگاه تو بزرگ است و به نامهای نیکویت و به واژه‌های کاملی که فرمان دادی، بوسیله‌ی آنها تو را بخوانم. و بو را بدان نام پرشکوهت می‌خوانم که ابراهیم را فرمان دادی در پرتو آن پرندگان را فراخواند و به برکت آن زنده شدند و فراخونش را پاسخ دادند و تو را بدان نام پرشکوهی می‌خوانم که به آتش شعله‌ور و پرشراره فرمودی: بر ابراهیم سرد و سلامت باشد، و آنگونه شد. و تو را به محبوب‌ترین نامها بسویت، و پرشرافت‌ترین آنها در پیشگاهت، و به پرشکوه‌ترین آنها در بارگاهت، و به نامهایی که دعاها را سریعتر به اجابت می‌رساند و خواسته‌ها را بهتر و موفقیت‌آمیزتر برآورده می‌سازد و تو را به آنچه سزاوار و شایسته و درخور آن هستی، فرا می‌خوانم و به بارگاهت توسل می‌جویم و بسویت می‌شتابم، و بخشایشت را می‌طلبم و آمرزشت را می‌خواهم و عطایت را تقاضا می‌کنم و به بارگاهت تضرع و زاری می‌نمایم و در پیشگاهت سر تواضع فرود می‌آورم و برای تو خشوع می‌ورزم و در برابر تو به بدی عملکردم اقرار می‌کنم و اصرار می‌ورزم و تو را به آغاز تا پایان کتاب‌هایت، تورات، انجیل، و قرآن پرشکوه، که آنها را بر پیام‌آوران و فرستادگان، که [صفحه ۳۰۶] درود خدای بر همگی آنان باد، فروفرستادی،

می‌خوانم. چرا که در آنها نام پرشکوه توست و بوسیله‌ی آنچه از نامهای بزرگت در آنهاست، بسوی تو تقرب می‌جویم، آری تو را به همه‌ی اینها فرامی‌خوانم که بر محمد و خاندانش درود فرستی و گرفتاری آنان را برطرف سازی و گشایش کار مرا به گشایش کارهای آنان پیوند دهی و در هر کار نیک آنان را پیشتاز ساخته و از آنان آغاز کنی. و اینکه درهای آسمان را امروز به منظور برآورده شدن دعاهایم بگشایی و امروز و امشب به گشایش کارم و برآمدن خواسته‌هایم، در دنیا و آخرت فرمان دهی. چرا که فقر دامنگیرم شده و گرفتاری بر من چیره گشته و نیاز مرا به پیشگاه تو تسلیم نموده و به پناه آوردن به درگاهت وادارم ساخته و مارک ذلت بر من نواخته شده و بیچارگی گریبانم را گرفته و عذاب بر من سزاوار آمده و نافرمانی احاطه‌ام نموده است و اینک ساعتی است که در آن به دوستانت وعده‌ی برآمدن خواسته‌هایشان را داده‌ای، پس بر محمد و خاندانش درود فرست و با قدرت شفاعت خود، بیماریهای درونی و برونی‌ام را شفاعت و با نظر مهتر بسوی من نظاره کن و مرا در دریای بی‌کرانه رحمت وارد ساز و با نظر مهتری به من روی آورد که هرگاه بدان گونه بر اسیری روی آوری، آزادی‌اش می‌بخشی و بر هر گمراهی نظر کنی، هدایتش می‌کنی و بر هر سرگردانی بنگری، به سر منزل مقصود و معشوقش می‌رسانی و به هر نیازمندی نظاره کنی، بی‌نیازی‌اش ارزانی می‌داری و بر هر ناتوانی روی آوری، توانمندش می‌سازی و بر هر هراسانی نظر کنی، امنیت‌اش می‌بخشی و مرا با دیدار دشمنت و دشمنم، ای دارنده‌ی بزرگی و بخشایش، تنها رها مکن. ای کسی که ذات بی‌همتا و موقعیت والا و قدرت بی‌ظیرش را آنگونه که باید جز خویشتن نمی‌شناسد. ای آنکه هوا را بوسیله‌ی آسمان مسدود ساخته است و زمین را بر پهنه‌ی آب قرار داده است و بهترین نامها را برای خود برگزیده است. [صفحه ۳۰۷] ای آنکه خویشتن را به نام مقدسی نامید که به برکت آن نیاز هر نیازمند جویایی را که او را بدان نام بخواند، برآورده می‌سازد! تو را بدان نام فرامی‌خوانم و شفاعت کننده‌ای پرتوان‌تر از آن، در بارگاهت ندارم و تو را به شکوه و حرمت محمد و خاندان محمد فرامی‌خوانم که بر محمد و خاندانش درود فرستی و خواسته‌هایم را برآورم، برآوری و ندایم را به محمد، علی، فاطمه، حسن حسین، علی، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن و آخرین اما معصوم که درود و رحمت و برکات خدا بر همگی آنان باد به گوش آنان برسانی که در پیشگاه تو مرا شفاعت کنند و تو آنان را شفیع من سازی و مرا نومید و سرافکننده نسازی. بحق خودت ای خدایی که جز تو خدایی نیست و بحق محمد و خاندان محمد خواسته‌های مرا، ای بخشاینده‌ی مهربان برآور. [۲۰۱] . ۹- سید بن طاووس از «صفوان» آورده است که: «محمد بن علی حلبی» روز جمعه‌ای به حضور ششمین امام نور شرفیاب شد و گفت: سرورم! برترین کاری را که در چنین روزی می‌توانم، انجام دهم، به من بیاموز. آن حضرت فرمود: محمد! من نه انسانی را پرشکوه‌تر از فاطمه در پیشگاه پیامبر می‌شناسم و نه چیزی را از آنکه آن حضرت به دخت گرانمایه‌اش آموخت تا در چنین روزی انجام دهد. آنگاه افزود: پیامبر به فاطمه فرمود: کسی که بامداد جمعه برای تقرب به خدا غسل کند و در برابر خدا بایستد و چهار رکعت نماز بصورت دو رکعتی بخواند که در رکعت اول، نخست سوره‌ی «حمد» را بخواند و آنگاه سوره‌ی «اخلاص» را پنجاه مرتبه تلاوت کند و در رکعت دوم سوره‌ی «حمد» را، و سپس سوره‌ی «عادیات» را پنجاه مرتبه بخواند، و در رکعت سوم سوره‌ی «حمد» را، و آنگاه پنجاه مرتبه سوره‌ی «زلزال» را تلاوت کند، و در [صفحه ۳۰۸] رکعت چهارم نخست سوره‌ی «حمد»، و آنگاه سوره‌ی «نصر» را که آخرین سوره‌ای است که بر قلب مصفای پیامبر فرود آمد، پنجاه مرتبه بخواند، و پس از پایان نماز دست‌ها را بسوی آسمان بگیرد و با شور و اخلاص این دعا را بخواند، بهترین کار را انجام داده است. دعای مورد نظر این است: الهی و سیدی، من تهیا او تعبا او اعد او استعد لوفاده الی مخلوق رجاء رفته و فوائده و نائله و فواضله و جوایزه، فالیک یا الهی کانت تهییتی و تعبیتی و اعدادی و استعدادی رجاء رفدک و معروفک و نائلک و جوایزک، فلا تحرمنی ذلک، یا من لا یخیب علیه مسالۀ السائل، و لا تنقصه عطیۀ نائل فانی لم آتک بعمل صالح قدمته، و لا شفاعۀ مخلوق رجوته، اتقرب الیک بشفاعۀ محمد و اهل بینه صلواتک علیهم اجمعین، ارجوا عظیم عفوک الذی عفوت به علی الخاطین عند عکوفهم علی المحارم فلم یمنعک طول عکوفهم علی المحارم ان عدت علیهم بالمغفره، و انت سیدی العواد بالنعماء، و انا العواد بالخطاء، اسالک

اثر آن در سینه‌اش مانده است و به اندازه‌ای دانه آسیاب نموده است که در دست‌هایش اثر کار هویداست و بقدری خانه را نظافت و گردگیری نموده که لباس‌هایش گردآلود گشته و آنقدر در زیر دیگ غذا آتش افروخته است که لباس [صفحه ۳۱۱] او گویی بوی دود برداشته است از این رو من از او خواستم که نزد شما بیاید و برای راحت شدن از فشار کار و اداره‌ی امور خانه، خدمتکاری طلب کند. پیامبر فرمود: می‌خواهید به شما چیز تازه‌ای بیاموزم که برایتان از هر خدمتگزاری بهتر و سودمندتر باشد؟ امیر مومنان و «فاطمه» گفتند: چرا ای پیامبر خدا! فرمود: هرگاه خواستید بخواید، ۳۳ بار با همه‌ی وجود و اخلاص سبحان‌الله، و ۳۳ مرتبه الحمدالله، و ۳۴ مرتبه «الله اکبر» بگویید و آنگاه به بستر استراحت بروید. این از هر خدمتگزاری برای شما بهتر و ارزشمندتر است. بانوی بانوان سر بلند کرد و سه بار گفت: از خدای و پیامبرش بخاطر این ارمغان معنوی بجای خدمتکار خوشنودم، خوشنود. رضیت عن الله و رسوله... [۲۰۳]. ۲- و نیز از امیر مومنان آورده‌اند که فرمود: یکی از فرمانروایان عجم خدمتگزارانی به پیامبر گرامی هدیه نمود. من به فاطمه پیشنهاد کردم که نزد پدر بروم و یکی از آنها را برای کارهای خانه بخواهد. بانوی بانوان به محضر پیامبر شرفیاب شد و سخن خویش را بیان کرد، پیامبر فرمود: «فاطمه» جان! می‌خواهم هدیه‌ای به تو بدهم که نه تنها از هر خدمتگزارانی بهتر، بلکه از دنیا و آنچه در آن است نیز ارزشمندتر است. فاطمه علیهاالسلام شادمان شد و پیامبر فرمود: دخت ارجمندم! پس از هر نماز ۳۴ بار با همه‌ی وجود و اخلاص بگو «الله اکبر»، و ۳۳ بار بگو «سبحان‌الله» و آنگاه این برنامه‌ی معنوی را با «لا اله الا الله» به پایان ببر که بی‌تردید این برنامه‌ی معنوی و عبادی نه تنها از آنچه می‌خواستی بهتر و سودمندتر است که از دنیا [صفحه ۳۱۲] و همه‌ی ارزشهای آن نیز بهتر است. به همین جهت «فاطمه» پس از آن روز بعد از هر نمازی این برنامه معنوی را با شور و شعوری ژرف و وصف‌ناپذیر انجام می‌داد. از این رو این را تسبیحات فاطمه نامیده‌اند. [۲۰۴]. ۳- و نیز از ششمین امام نور آورده‌اند که به «ابوهارون» فرموده: ما کودکان خویش را همانسان که به انجام نماز فرمان می‌دهیم به تسبیحات فاطمه نیز فرمان می‌دهیم، از این رو شما نیز آن برنامه‌ی معنوی شورانگیز را ترک مکن که هر کس در زندگی خویش بدان مداومت داشته باشد دچار نگوینختی نمی‌گردد. ۴- و نیز در «مکارم‌الاخلاق» آمده است که: فاطمه علیهاالسلام «تسیحی» داشته که رشته آن از نخ پشمی بوده و به شمار تکبیرها به آن گره زده بود. آن حضرت هنگام تسیح و تکبیر و ستایش خدا، آن را با دست می‌گردانید. هنگامی که «حمزه» آن سالار شهیدان «احد» به شهادت رسید، بانوی بانوان از تربت او تسیح درست کرد و مردم نیز به او تاسی جستند و آنگاه که حسین علیه‌السلام به شهادت رسید دیگر از تربت عطر آگین او تسیح ساخته شد چرا که تربت او دارای امتیازات و فضیلت‌های ویژه‌ای است. [۲۰۵]. ۵- از ششمین امام نور آورده‌اند که فرمود: تسیح فاطمه علیهاالسلام از نخهای تیره‌رنگی که ۳۴ دانه داشت، ساخته شده بود هنگامی که «حمزه» به شهادت نایل آمد، فاطمه از تربت او تسیحی خاص درست کرد که پس از هر نمازی بوسیله‌ی آن یاد خدا می‌نمود و ذکر می‌گفت. ۶- امام باقر در این مورد فرموده: خدا با چیزی برتر از تسیح فاطمه پرستش نشده است. اگر شیوه‌ای برای پرستش خدا برتر از این بود، پیامبر آن را به دخت گرانمایه‌اش ارمغان می‌داد. [۲۰۶]. [صفحه ۳۱۳] ۷- از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: «هر کس با تسیح فاطمه خدای را ستایش نماید، براستی او را فراوان یاد کرده است.» [۲۰۷]. به هر حال روایات در تسیح فاطمه بسیار و پیام آنها نیز گوناگون است. در برخی روایات نخست «الله اکبر» و پس از آن «سبحان‌الله» و آنگاه «الحمدالله» بیان شده است و از دیدگاه فقهای ما نیز این ترتیب از شدت و قوت بیشتری برخوردار است. مرحوم مجلسی در «بحار» دیدگاه‌های فقها، پیرامون تقدم یا تاخر هر کدام از آن سه ذکر را بطور گسترده طرح نموده است. [۲۰۸].

دو نکته‌ی جالب

از روایاتی که ترسیم گردید این نکته دریافت می‌شود که سالار بانوان گیتی، با آن شکوه معنوی و عظمت انسانی و شرافت

خانوادگی، خود به تدبیر امور خانه و فرزندانش می‌پرداخت و کارهای مختلف درون خانه و زندگی مشترک را با درایت و مهارت بسیار انجام می‌داد. و نیز روشن می‌گردد که امیر مومنان نیز در تدبیر امور و تنظیم شئون خانه، معاون و مشاور آن حضرت بود و به او کمک می‌رسانید. از امیر مومنان آورده‌اند که فرمود: روزی پیامبر گرامی به خانه‌ی ما وارد شد. دخت ارجمندش «فاطمه» کنار دیگ غذا نشسته و آن را آماده می‌ساخت و من نیز عدس پاک می‌کردم. پیامبر پس از نظاره بر ما فرمود: علی جان! گوش فراده تا سخن بگویم! تو خود نیک می‌دانی که من جز به فرمان خدا سخنی نمی‌گویم. آنگاه فرمود: هر مردی در اداره‌ی خانه و تنظیم شئون و تدبیر امور آن به همسرش به مهر و محبت [صفحه ۳۱۴] یاری رساند، به شمار موهای بدنش برای برای او عبادت یک سال که روزهای آن را روزه و شب‌هایش را با شب زنده‌داری و عبادت به سحر آورده باشد، می‌نویسند.

فاطمه و دانش گسترده

از مجموعه روایاتی که در این مورد ترسیم گردید، شما خواننده‌ی گرامی دریافتی که سالار بانوان، فاطمه علیهاالسلام نزدیکترین انسانها به پیامبر گرامی بود و ارتباطش با آن حضرت بسان ارتباط جزء با کل یا ارتباط بخشی از یک سیستم و پدیده و یا نظام با بخشهای دیگر آنست و به همین دلیل هم بود که مهر و محبت و ارتباط و هماهنگی میان او و پدر والامقامش به بالاترین درجه‌ی ممکن اوج گرفته بود. از این رو جای شگفت ندارد که آن آموزگار آسمانی بهترین و شایسته‌ترین کارها را به آن دخت فرزانه بیاموزد و او را به برترین ارزشهای انسانی و اخلاقی رهنمون گردد و زیباترین و ظرافت‌ترین معارف و کارسازترین مفاهیم آسمانی را به قلب مصفا‌ی او بیاراند. فاطمه نیز آن دانشهای آسمانی و علوم ربانی را از آن چشمه‌ی جوشان و گوارا و زلال بنوشد و آن نوشابه حقیقت را از مرکز وحی سر کشد و قلب بیدار و گسترده‌اش از انواع حکمت‌ها لبریز گردد و اندیشه‌ی پرتوان و خرد فروزان و هوشیاری عمیق و ژرف‌نگری و ژرف‌اندیشی‌اش، او را در درک مفاهیم بلند و آموختن معارف آسمانی به بهترین شکل ممکن، مدد کند تا او انبوهی از این حقایق را از پدر گرانقدرش آموخته و بخاطر بسپارد. آری فاطمه علیهاالسلام بسیاری از دانش‌ها را از پدر گرانمایه‌اش شنید و بسیاری از مقررات و احکام، دعاها و نیایش‌ها و ارزشهای اخلاقی را فراگرفت. اینها همه افزون بر دانش و آگاهی گسترده‌ای است که خدا به او الهام فرمود و شما خواننده‌ی گرامی، به هنگام بحث از نام مبارک «محدثه» که یکی از نامهای گرامی اوست، این واقعیت را نگریستی. «جابر بن عبدالله» از پیامبر آورده است که فرمود: [صفحه ۳۱۵] ان الله جعل علیا و زوجته و ابناه حجج الله علی خلقه، و هم ابواب العلم فی امتی، من اهتدی بهم هدی الصراط مستقیم. [۲۰۹]. خداوند امیر مومنان و همسرش فاطمه و فرزندان ارجمند او را حجت‌های خویش بر بندگانش قرار داد. آنان دروازه‌های دانش در میان امت من هستند. هر کس راه نیکبختی و نجات را از آنان بجوید، به راه راست و خدایسندانه رهنمون می‌گردد. اما با نهایت تاسف از آن اقیانوس گسترده‌ی دانش و بینش به دلیل شرایط ناهنجار و ظالمانه‌ی حاکم و تحولات نامطلوب پس از رحلت پیامبر و شرایط خاصی که بدان اشاره خواهیم کرد، روایات ناچیزی رسیده است. اگر بانوی بانوان بیش از آنچه زیست، در این جهان زندگی می‌کرد و فرصت کافی و آزادی و امکانت لازم را در اختیار داشت، برآستی جهان را از دانش و فرهنگ و شناخت و بینش لبریز می‌ساخت. این واقعیت است نه ادعا، چرا که فاطمه علیهاالسلام در سراسر عمر پربرکتش تنها دو ساعت، آری دو ساعت فرصت بدست آورد تا باران دانش و فرهنگ و شناخت و معرفت را بر مزرعه‌ی جامعه بیاراند و میزان و توان علمی خویش را نشان دهد: یک ساعت در مسجد پدرش، پیامبر آن را خطابه‌ی پرمحتوا و آتشین و شورانگیز و تاریخساز را برای عصرها و نسلها به یادگار نهاد، و دیگر آن فرصت کوتاهی که در خانه‌ی خویش و در بستر بیماری برای زنان عیادت‌کننده سخنرانی کرد. شما خواننده‌ی حقیق در صفحات آینده از میزان مواهب آن حضرت و گستردگی وانش و وسعت آگاهیهای او و اقتدارش بر سخن گفتن آگاهی بیشتری خواهید یافت. اما متأسفانه دخت سرفراز پیامبر جز دورانی کوتاه در این جهان نزیست و بنابر آنچه از ولادت و تاریخ زندگی او آوردیم و

بزودی از شهادت او سخن خواهیم گفت، از همه‌ی اینها چنین دریافت می‌شود که آن گرانمایه‌ی عصرها و نسلها، عمر شریفش هنوز [صفحه ۳۱۶] به بیست نرسیده بود که به شهادت رسید. با این وصف شما در مورد او چه می‌اندیشید؟ آیا جز این است که اگر او پنجاه یا شصت سال در جهان می‌زیست و فرصت و امکانات کافی و آزادی داشت، بی‌هیچ تردیدی جهان را آکنده از فرهنگ و انسانیت می‌نمود؟ و بزرگترین ثروت فکری و گرانبهاترین سرمایه‌های علمی را در میدانهای گوناگون بر امت و جامعه‌های بشری باقی می‌نهاد؟ اما سوکمندانه حوادث غمبار پس از رحلت و شرایط حساس و موقعیت ویژه و زندگی کوتاه آن حضرت به او امکان نداد تا چنین کند بلکه از آن بانوی فرزانه، حقایقی از دانش و بینش در ابعاد گوناگون به یادگار مانده است که برای نمونه به برخی از آن نظر می‌افکنیم: ۱- از تفسیر حضرت عسکری آورده‌اند که فرمود: بانویی به محضر دخت گرانمایه‌ی پیامبر شرفیاب شد و گفت: ای بانوی من! مادر ناتوانی در خانه دارم که در نماز خویش گاه دچار اشتباه می‌شود. به همین جهت مرا نزد شما فرستاده است تا از شما چاره‌اندیشی کنم. فاطمه با مهر و علاقه‌ی بسیار به پرسشهای او پاسخ گفت و او رفت. بار دیگر آمد تا این پرسش و پاسخ‌گویی به ده بار رسید و آن زن از آن همه زحمت افزایی شرمنده گشت و از بانوی بانوان پوزش خواست. آن حضرت فرمود: نه باز هم در صورت نیاز بیا و هرچه خواستی بپرس که من از پاسخ‌گویی به پرسشهای علمی و عقیدتی و فرهنگی و دینی شما، احساس خستگی نمی‌نمایم. آنگاه افزود: «دوست من!» بین! اگر فردی استخدام گردد تا بار سنگینی را تا ارتفاع بالای همچون پشت‌بام بالا برد و در برابر آن یکصد هزار دینار پاداش دریافت دارد، به نظر شما آیا این کار برای او خسته‌کننده و سنگین جلوه می‌کند؟ زن دانش‌پژوه پاسخ داد: نه «فاطمه» جان! [صفحه ۳۱۷] دخت فرزانه‌ی پیامبر فرمود: من در برابر هر پرسشی که پاسخ دهم پاداشی فراتر از لبریز شدن میان زمین و عرش، از مروارید دریافت می‌دارم. اینک آیا زیننده است که پاسخ به پرسشهای تو برایم گران آید؟ و افزود که: از پدرم پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: دانشمندان شیعه ما در حالی وارد صحرای محشر می‌گردند که به هر کدام به اندازه‌ی دانشی که اندخته و به مقدار تلاش و کوششی که در راه ارشاد و هدایت انسانها نموده‌اند خلعت‌های کرامت بر اندامشان می‌پوشانند. گاه به برخی از آنان به پاداش دانش‌طلبی بسیار و جهاد علمی و عقیدتی همیشگی اش هزار هزار «حله» از نور خلعت داده می‌شود و آنگاه از جانب پروردگار ندا می‌رسد که: هان ای کسانی که یتیمان آل‌محمد صلی‌الله‌علیه و اله و سلم را سرپرستی علمی و فکری و دینی نمودید و پس از رحلت پدرانشان از آنان به شایستگی مراقبت و محافظت به عمل آوردید و به آنها روح بخشیدید و با دانش و بینش، جانیشان را طراوت و شادابی ارزانی داشتید. اینک به اندازه‌ی علم و دانشی که به آنها آموختید به شما خلعت هدیه می‌گردد و از پی آن به پاداش روشنگری و دانش آموختن به مردم به آنان خلعت داده می‌شود و میان آنان گاه کسانی یافت می‌شوند که صد هزار خلعت دریافت می‌دارند. به همین ترتیب این شاگردان نیز به کسانی که از آنان دانش آموخته‌اند خلعت می‌بخشند. آنگاه خدای جهان‌آفرین دستور می‌دهد تا نعمت‌ها و خلعت‌های آنان را چندین و چند برابر سازند... و سپس فاطمه علیها‌السلام فرمود: هان ای بنده‌ی خدا! یک تار نخ از این خلعت‌ها هزاران بار بهتر و با ارزش‌تر است از آنچه خورشید بر آن بتابد. [۲۱۰] . ۲- در کتاب «دعوات»، راوندی از «سوید بن غفله» آورده است که: [صفحه ۳۱۸] برای امیر مومنان یک مشکل مالی پیش آمد. دخت سرفراز پیامبر نزد پدر شتافت تا در صورت امکان گره مورد اشاره را به دست پدر بگشاید. به در خانه‌ی پیامبر رسید و درب را به صدا درآورد، اما پیش از آنکه درب را بگشایند پیامبر فرمود: «ام‌ایمن» صدای گامهای دخت محبوب خویش را احساس می‌کنم، نگاه کن بین «فاطمه» است؟ «ام‌ایمن» درب را گشود و فاطمه علیها‌السلام وارد شد. بر پیامبر سلام کرد، آن حضرت ضمن پاسخ پرمهر خویش گفت: «فاطمه» جان! به هنگامه‌ای آمده‌ای که پیش از این در این ساعت نزد من نمی‌آمدی. آیا مشکلی پیش آمده است؟ فاطمه گفت: ای پیامبر خدا! غذای فرشتگان نزد خدا چیست؟ پیامبر فرمود: ستایش خدا و سپاس او. پرسید: غذای ما آدمیان چیست؟ پیامبر فرمود: سوگند به خدایی که جان محمد در کف پراقتدار اوست، اینک یک ماه می‌شود که در منزل ما آتشی برای پختن غذا برافروخته نشده است... اما «فاطمه» جان! فرشته‌ی وحی یک روزی و غذای معنوی

برایم آورده است که آن را به تو ارمغان می‌دهم، فراگیر... او با شور و شوق بسیار گفت: آن هدیه معنوی کدامست؟ بفرمایید!

پیامبر شروع به خواندن و آموختن آن نمود: یا رب الاولین و الاخرین! و یا خیر الاولین و الاخرین! و یا ذاالقوه المتین! و یا راحم المساکین و یا ارحم الراحمین. [صفحه ۳۱۹] بانوی بانوان این ارمغان معنوی را فراگرفت و بازگشت. امیر مومنان گویی در انتظار او بود. هنگامی که او را دید، پرسید: پدر و مادرم به قربانت! چه خبر؟ فاطمه پاسخ داد: برای دنیا رفته بودم اما با توشه‌ی معنوی و اخروی بازگشتم! امیر مومنان فرمود: خیر پیش، خیر پیش، آنچه آورده‌ای بهتر است... قالت: ذهب للندیا و جئت للاخره. فقال علی علیه السلام: خیر امامک... ۳- و در کتاب کافی از ششمین امام نور آمده است که: بانوی بانوان روزی نزد پیامبر گرامی آمد و از برخی فراز و نشیب‌های زندگی شکایت نمود. پیامبر خدا قطعه‌ی پهن و خاصی از تنه‌ی خرما را که نوشته‌ای ارزشمند بر آن نگاشته شده بود به دخت ارجمندش عنایت فرمود و به او توصیه نمود که آن را به دقت بخواند و بخاطر بسپارد. او که دل در گرو شور و شوق معنویت و کمال و فرهنگ داشت، بر آن نگریست. و دید اینگونه نوشته است: من کان یومن بالله و الیوم الاخر فلا یوذ جاره، و من کان یومن بالله و الیوم الاخر فلیقل خیرا اولیسکت. هر کس به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد، همسایه‌اش را نباید بیازارد، و هر کس به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد، باید میهمانش را تکریم کند، و هر کس به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد، باید حق بگوید یا سکوت کند. [۲۱۱]. ۴- و خود آن حضرت فرمود: من اصعد الی الله خالص عبادته، اهبط الله الیه افضل مصلحته. [۲۱۲]. کسی که خالصترین عبادت‌های خویش را بسوی خدا بفرستد، خدای پرمهر [صفحه ۳۲۰] برترین مصلحت او را بسویش فرود خواهد فرستاد. ۵- و نیز از او آورده‌اند که فرمود: خود شنیدم که پدرم پیامبر در همان بیماری خویش که جهان را بدرود گفت در برابر انبوه یاران که در حضورش بودند، فرمود: ... الا انی مخلف فیکم: کتاب ربی و عترتی اهل بیتی. ثم اخذ بید علی فقال: هذا علی مع القرآن، و القرآن مع علی، لا یفترقان حتی یردا علی الحوض، فسالکم ما تخلفونی فیهما... هان ای مردم! من رحلت خویش را نزدیک می‌نگرم و آنچه می‌باید به شما بگویم، گفتم. بهوش باشید که من در میان شما دو سرمایه‌ی گرانبها باقی می‌گذارم؛ یکی کتاب پروردگارم قرآن شریف است، و دیگر عترت که خاندانم هستند. و آنگاه دست علی را گرفت و فرمود: این «علی» است که همواره همراه قرآن است و قرآن به همراه او، و این دو از هم گسست ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. و من از شما پرسم که پس از رحلت من در مورد آن دو چگونه رفتار کردید. «قندوزی حنفی» می‌گوید: این روایت را سی تن از یاران پیامبر روایت کرده‌اند که بیشتر طرق روایت درست و شایسته و قابل اعتماد است. [۲۱۳]. ۶- و نیز آن حضرت از پیامبر آورده است که فرمود: من تختم بالعقیق لم یزل یری خیرا. [۲۱۴]. هر کس خود را به انگشتر عقیق بیاراید، همواره خوبی می‌بیند. ۷- و نیز فرمود: ما یصنع الصائم بصیام اذالم یصن لسانه و سمعه و بصره و جوارحه؟! [۲۱۵]. اگر روزه‌دار زبان، گوش، چشم و دست و پای خویش را از ارتکاب گناه و شکستن [صفحه ۳۲۱] مرزهای خدا باز ندارد، آن روزه به چه کارش خواهد آمد و چنین روزه‌ای را می‌خواهد چه کند؟ ۸- و نیز «زید» شهید از آن بانوی گرانمایه آورده است که فرمود: سمعت النبی یقول: ان فی الجمعه لساعه لا یوافقها رجل مسلم ینال الله عز و جل فیها خیرا الا اعطاه ایاها... از پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: در روز جمعه ساعتی است که هیچ مسلمانی هماهنگ با آن ساعت از خدای خویش چیزی را نمی‌خواهد، جز اینکه خدا خواسته‌اش را به او ارزانی دارد. پرسیدم: ای پیامبر خدا! این کدامین ساعت است؟ فرمود: به هنگامی است که نیمی از قرص خورشید در افق نهان شده است. و خود آن حضرت اینگونه بود که همواره عصر جمعه به یکی از بانوان کارگزار خویش دستور می‌داد که بر پشت بام برو و هنگامی که خورشید به افق مغرب نزدیک شد مرا باخبر ساز تا خدای را در آن ساعت بخوانم و با او به نیایش بنشینم. [۲۱۶]. ۹- «حسن بن حسن» از مادرش فاطمه، دخت شایسته‌ی امام حسین، و او نیز از دخت گرانمایه‌ی پیامبر آورده است که: پیامبر خدا فرمود: «لا یلو من الا نفسه من بات و فی یده غمر». هر کس شب را با دست‌های چرب (کثیف) و آلوده به بستر استراحت برود، هر رنج و بیماری برایش پیش آید، نباید جز خویشتن را سرزنش کند. [۲۱۷]. ۱۰- و نیز «عبدالله بن حسن» از پدرش

و او نیز از فاطمه، دختر پیامبر آورده است که فرمود: [صفحه ۳۲۲] «ما التقی جندان ظالمان الا تخلی الله عنهما...» دو سپاه تجاوزکار و ظالم هرگز با هم روبرو نمی‌گردند جز اینکه خدا هر دو را به حال خود رها می‌کند و برای او مهم نیست که کدامین آنها بر دیگری چیره شود و هیچ دو سپاه ستمکار، هم روبرو نمی‌گردند جز اینکه سرنوشت ذلت‌بار و هلاکت بر سرکش‌ترین آن دو فرود خواهد آمد. [۲۱۸]. ۱۱- و نیز فاطمه، دختر امام حسن از مام گرانمایه‌اش، فاطمه علیهاالسلام آورده است که: پیامبر فرمود: «کل بنی‌ام‌یتمون الی عصبتهم، الا ولد فاطمه فانی انا ابوهم و عصبتهم». [۲۱۹]. هر فرزند مادری به نژاد و تبار پدرش منصوب می‌شود جز فرزندان دخترم فاطمه، چرا که من پدر و تبار آنان هستم. یادآوری می‌گردد که واژه‌ی «عصبه» جمع «عاصب» است. بسان واژه‌ی «طلبه» که جمع «طالب» می‌باشد و هنگامی که گفته می‌شود: «عصبه‌الرجل» در حقیقت فرزندان و نزدیکان پدری او مورد نظر است و اینان را «عصبه» می‌گویند، چرا که انسان را از هر سو در بر می‌گیرند.

حدیث لوح

اشاره

در کافی به سند خویش از ابی‌بصیر، و او هم از ششمین امام نور آورده است که: پدرم «جابر بن عبدالله انصاری» فرمود: من با شما کاری دارم. هر گاه برایت ممکن شد بگو تا ساعتی با هم تنها باشیم و من پرسش خویش را طرح کنم. جابر گفت: چه وقت برای شما بهتر است؟ و آنگاه روزی قرار دیدار نهاده شد، و پدرم به جابر فرمود: هان ای جابر! از لوحی که در دست مادرم فاطمه، دخت گرانمایه‌ی [صفحه ۳۲۳] پیامبر دیدی و آنچه آن حضرت در مورد آن فرمود، به من خبر ده. جابر گفت: به خدای سوگند که من در زمان پیامبر به سرای مادرت فاطمه وارد شدم و به مناسبت ولادت حسین علیه‌السلام به او تبریک گفتم و در دست او لوح سبزرنگی نگریستم که گویی زمرد بود و در آن نوشته‌ی سفید رنگی دیدم که به درخشندگی خورشید می‌نمود. به آن حضرت گفتم: پدر و مادرم فدایتان باد! این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خدا آن را به پیام‌آورش ارمغان داد و در آن نام بلند آوازه‌ی پدر و همتای زندگی و دو فرزندانم، حسن و حسین و نام جانشینان آنان از فرزندان من، یکی پس از دیگری آمده است. این را پدرم به من هدیه فرمود تا در این مورد مژده‌ام دهد. جابر می‌افزاید: آن لوح را از مادران فاطمه، گرفتم و در آن نگریستم و ضمن خواندن آن، از آن نسخه‌برداری نمودم. پدرم امام باقر فرمود: جابر! آیا ممکن است آن نسخه را به من نشان دهی؟ گفت: آری پدرم به همراه جابر به منزل او رفتند و او آن نسخه را از جلد مخصوص که در آن نگهداری می‌نمود، بیرون آورد. پدرم فرمود: جابر! اینک به نامه‌ات بنگر تا من آن را از حفظ بخوانم. جابر به نسخه‌ی خویش می‌نگریست و پدرم از آغاز تا فرجام آن را بدون یک حرف کم و کاست درست خواند، و او شگفت‌زده گفت: به خدای سوگند من نوشته‌ی آن لوح را همین‌گونه یافتم که شما خواندید. [صفحه ۳۲۴] بسم الله الرحمن الرحیم این نوشته‌ای است که از خدای شکست‌ناپذیر و فرزانه به محمد پیام‌آور نور و سفیرش بسوی مردم، که فرشته‌ی وحی آن را از سوی پروردگار جهانیان فرود آورده است. هان ای محمد! نامه‌های مرا پرشکوه دار و نعمت‌هایم را سپاس‌گذار و هرگز ناسپاس‌گزار نعمت‌هایم مباش، چرا که من خدایی هستم که جز من خدایی نیست. از این رو کسی که جز بخشایش مرا جوید یا از عدالت من بهراسد او را چنان عذابی خواهم کرد که کسی از جهانیان ندیده باشد. ای محمد تنها مرا پرستش کن و بر من توکل نما. من هیچ پیامبری نفرستادم و دوران رسالت او را کامل نساختم و مدتی از بعثت او نگذشت، جز اینکه برای او جانشینی برگزیدم و من تو را بر پیامبران برتری بخشیدم و جانشین تو را بر همه‌ی جانشینان برتری دادم و تو را به دو فرزند ارجمندت حسن و حسین گرامی داشتم. آنگاه فرزندان حسن را پس از پایان دوران زندگی پدرش، گنجینه‌ی دانش خویش، و حسین را خزانه‌دار وحی قرار دادم و او را با شهادت در راه حق و عدالت، گرامی داشته

و فرجام زندگی وی را، به نیکبختی ختم نمودم. از این رو حسین برترین کسی است که راه شهادت را برگزید و بلند مرتبه‌ترین شهیدان راه خداست. سخن کامل خویش را به همراه او قرار دادم و حجت رسای خود را نزد او نهادم، به برکت ولایت خاندان او پاداش می‌دهم و بخاطر بیگانگی از آنان، کیفر می‌کنم... نخستین امام پس از حسین، فرزندش سالار پرستش کنندگان است و زینب دوستان گذشته‌ی ما، و پس از او، فرزندش محمد، شکافنده‌ی دانش و گنجینه‌ی حکمت من، که شبیه نیای گرانقدرش محمد است، و پس از او فرزندش «جعفر». تردید کنندگان در امامت «جعفر» نبود خواهند شد، و ردکننده‌ی امامت او همانند ردکننده‌ی من است. من وعده دادم که موقعیت و جایگاه «جعفر» را گرامی دارم و پیروان و یاران و دوستانش را شادمان سازم. [صفحه ۳۲۵] پس از او، «موسی» را برای روشنگری راه بندگانم در تاریک‌ترین دوران فریب، به پیشوای دین، برگزیدم. چرا که رشته‌ی مقررات من گسسته نمی‌شود و دلیل روشن من نهان نمی‌گردد و دوستانم با جام مهر و محبت سیراب خواهند شد. پس از پایان امامت «موسی»، امامت خلق در بنده و دوست برگزیده‌ام، «علی» است، همو که دوست و یاری کننده‌ی من است. همو که نگهبانی از ره‌آورد رسالت را، بر دوش او قرار دادم و او را با دادن این مسوولیت بزرگ آزمودم. او را عفریتی، خودبزرگ‌بین به شهادت خواهد رساند و در شهری که بنده‌ی شایسته‌ی ما آن را بنیاد می‌کند در کنار قبر بدترین مخلوق من به خاک سپرده خواهد شد. من مقرر داشته‌ام که او را به ولادت فرزند ارجمند و جانشین شایسته‌ی و وارث دانش او «محمد»، شادمان سازم. اوست که گنجینه‌ی دانش، جایگاه سر، و حجت من بر آفریدگانم، پس از پدرش خواهد بود. هیچ بنده‌ای به امامت او، ایمان واقعی نمی‌آورد جز اینکه بهشت را جایگاه او خواهم ساخت و شفاعت کننده‌ی هفتاد تن از خاندانش که همگی درخور آتش شده‌اند، خواهم نمود. و نیکبختی را برای فرزند او «علی» دهمین پیشوای امامت کامل می‌سازم، همو که دوست من، یاری کننده‌ی دین من و گواه من در میان مردم و امانت‌دار وحی و کتاب من است. از او فرزندی پدید می‌آورد که فراخوان بسوی راه و رسم من است و خزانه‌ی دانش من، و نام بلند آوازه‌اش «حسن» می‌باشد، و امامت را به فرزندش، آخرین امام نور که نام بلندش «محمد» و رحمتی برای جهانیان است، کامل می‌گردانم. در وجود گرانمایه‌ی او، کمال موسی، شکوه عیسی، و شکیبایی ایوب خواهد بود. در عصر غیبت او، دوستانم دچار گرفتاری و ذلت می‌گردند و در راه حق و عدالت سرهایشان بسان سرهای مشرکان از پیکر جدا شده و کشته و به آتش کشیده می‌شوند. تا آمدن او، همواره در بیم و هراس خواهند بود، زمین از خونشان رنگین خواهد شد [صفحه ۳۲۶] و صدای ضجه و فریاد از خانه‌هایشان برخاست، چرا که اینان دوستان من هستند و دفاع کننده از دین و ارزشهای انسانی. آری به وسیله این پیشوایان نور بساط هر فتنه‌کور را برمی‌چینم و هر تزلزل عقیدتی را برطرف می‌سازم و غل و زنجیرهای استبداد و جالگری را از دست و پای بندگانم وامی‌نهم. درود و بخشایش پروردگارش بر آنان باد که اینان راه یافتگان و راهنمایان واقعی مردم‌اند.

خیانت تاریخ

«عبدالرحمن ابن سالم» می‌گوید: ابوبصیر پس از نقل این روایت گفت: «اگر در تمام زندگی‌ات این روایت را شنیده باشی، همین بیان درس آموز، برای هدایت کافی است. از این رو این حدیث را جز از دوستان اهل بیت نگاهدار.» آری اینک که شما خواننده‌ی پژوهشگر در مورد دانش گسترده و اندیشه‌ی ژرف و عمیق و رابطه‌ی بسیار نزدیک فاطمه علیهاالسلام با پیامبر حقایقی را دریافتی، با این آگاهیها و آمادگی فکری همراه من بیا و بنگر چه بافته‌های بی‌اساس و پوچی را «عقاد» در کتاب خویش بنام «فاطمه و فاطمیون» سرهم‌بندی کرده و در روایات ساختگی، چه بافته‌های خنده‌آوری آورده، تو گویی آنها را درست هم شمرده است. آری بیا و این خرافات را بنگر و بر خیانت تاریخ بخند و یا اشک تاسف ببار. او از جمله می‌نویسد: «فطرت دین باوری و تعصب مذهبی در دختر پیامبر، بگونه‌ای ریشه داشت که هر آنچه را به عنوان مقررات دینی باور داشت، سخت پایبند بود. تا آنجایی که از

شدت تقوا و پرهیزکاری گمان می‌کرد که خوردن غذای پخته باعث تجدید وضو می‌گردد.» این پندار از روایت ساختگی «حسن بن حسن» که از آن حضرت آورده است، دریافت می‌شود که گویی فرمود: [صفحه ۳۲۷] «پیامبر گرامی به خانه‌ی من وارد شد و آنجا مقداری گوشت را که پخته بود از استخوان جدا کرد و میل فرمود. در این هنگام صدای بلال به اعلام اذان بلند شد. آن حضرت برخاست تا نماز را بجا آورد. من جامه‌اش را گرفتم و گفتم: پدر جان! آیا وضو نمی‌گیرید؟ پیامبر پاسخ داد: «فاطمه» جان! وضو دارم برای چه وضو بسازم؟ گفتم: بخاطر خوردن چیزی که آتش به آن رسیده است. پیامبر فرمود: آیا پاکیزه‌ترین غذای شما آن نیست که در آتش پخته است؟» آنگاه «عقاد» می‌نویسد: «فاطمه» در مورد چیزی که بدان آگاهی ندارد تعصب به خرج می‌دهد و از آن پرهیز می‌کند و افراط کاری و سخت‌گیری را بر ملایمت و تعادل در زندگی ترجیح می‌دهد.» راستی نگارنده‌ی این سطور نمی‌داند که چگونه به این دروغهای رسوایی که دست هوا و هوس آنها با بی‌شرمی ساخته و پرداخته و زبانهای دروغپرداز و پرفریب آنها را پخش نوده است، پاسخ گوید؟ چرا که اینها ارزش پاسخگویی ندارد. آیا جای آن نیست که از «عقاد» پرسیده شود که سند و مدرک این افسانه‌های شما کدام کتاب معتبر و کدام روایت صحیح و قابل قبول است؟ آیا این همه شواهدی که در این روایت ساختگی هست، بی‌اساس بودن آن را آشکار نمی‌سازد؟ و این شواهد خود افزون بر بی‌اساسی و بدون سند و مدرک بودنش، دلیل دیگری بر ساختگی بودن این روایت نیست؟ به علاوه، نگارنده از «عقاد» می‌پرسد که: فاطمه زهراء علیهاالسلام مبنای و مقررات دینی خویش را از چه کسی دریافت می‌نمود و احکام اسلام را از چه فردی می‌آموخت؟ آیا نخستین منبع و سرچشمه‌ای که فاطمه آگاهی و دانش گسترده‌ی خویش را از او فرامی‌گرفت، پدرش پیامبر نبود؟ آیا دومین آموزگار او در زندگی امیر مومنان، شوی گرانقدرش نبود؟ آیا پیش از این دو منبع و سرچشمه برکات، مصدر علوم و آگاهیهای فاطمه، کتاب [صفحه ۳۲۸] پرشکوه خدا نبود که بخشی از آیات آن در خانه‌ی او، بر پدرش فرود آمد؟ با این بیان، منبع و سرچشمه‌ی علمی و عقیدتی و فکری و فرهنگی فاطمه، این سه منبع فروزان است؛ پیامبر، علی و قرآن. حال چگونه می‌توان به این دروغ رسوا گوش سپرد که بانویی با این شکوه علمی و معنوی، سرور زنان گیتی باشد، اما به مسائل ضروری روزانه آگاه نباشد و دچار افراط و تفریط گردد؟ آیا بانوی سرفراز گیتی مقررات و احکام الهی را از این دجالهای پرفریب و دروغساز و دروغپرداز گرفته بود که دچار آن افراط و تفریطها گردد؟ و جامه‌ی پدر را بگیرد و او را از نماز خواندن باز دارد، بدان پندار که با خوردن گوشت پخته نیاز به تجدید وضو خواهد بود؟ زهی تاسف و کوته‌بینی!! به هر حال من نمی‌دانم، شاید او و آنان که این افسانه‌ها را ساخته‌اند، بدانند!

فاطمه و پوشش بانوان

از آموزشهای اصیل و سازنده‌ی اسلامی که دخت فرزانه‌ی پیامبر بدان بسیار بها می‌داد، رعایت شرف و حفظ هویت و حیثیت و کرامت زن از راه پوشش شایسته و منطقی بود، چرا که آن بانوی ارزشمند و متفکر و اصلاحگر به شایستگی و براساس دانش اجتماعی و جامعه‌شناسی دریافته بود که میلیونها رخداد رسوایی برانگیز و فاجعه‌ی تکاندهنده بر اثر بی‌بند و باری و برهنگی و نیمه‌برهنگی زنان، و هرزگی و اختلاط خانمانسوز آنان با مردان پدید می‌آید. که با تاسف بسیار، به آن، عنوان پرفریب پیشرفت و تمدن و آزادی زن داده‌اند. اگر شما خواننده‌ی گرامی، در این مورد تردید دارید، سری به روزنامه‌ها و مجلات روزانه و هفتگی در کشورهای اسلامی و غیراسلامی بزنید تا با آمار قربانیان این بلای [صفحه ۳۲۹] بزرگ اجتماعی که جهان معاصر آن را، زیر پوشش واژه‌های زیبای تمدن، توسعه، پیشرفت و آزادی به بار آورده است، بیشتر آشنا شوید، به آمار و ارقام بنگرید تا از تجاوزات جنسی، جنایت سقط جنین، خیانت‌های خانوادگی، از هم پاشیدن کانون خانواده و پراکندگی اعضای آن، تا دیگر تبهکاریها و آفتها بر خود بلرزید. آری بخش مهمی از اینها، ثمره شوم برهنگی و بی‌بند و باری است. به یاد داشته باشید آن روز که زن مسلمان در جهان اسلام ایمان به عفاف و حجاب داشت، و به ارزشها و ضدارزشها براسستی آگاه و معتقد بود و از این که چشم بیگانه‌ای او را

بنگرد و یا سر و صورت و بدن او در برابر چشمهای حریص و هرزه قرار گیرد، عار داشت و آن را مایه‌ی خفت و نکبت خویش می‌شمرد، آری آن روز ۱۰/۱ این رسوایی‌ها و فجایع و رخدادهای تکانه‌دهنده رخ نمی‌داد اما آن روزی که ارزشها جای خود را به بی‌قیدی‌ها سپرد. زن مسلمان نیز سقوط کرد و حیثیت و کرامت خویش را به خطر افکند و کارش به آنجا رسید که رسید. آری بانوی نمونه‌ی اسلام برای حفظ حرمت و آزادگی و کرامت زن، او را برتر و والا‌تر از آن شناخت و نخواست که جسمش نمایشگاهی برای چشمهای هرزه باشد. به این دو روایت ارزشمند بیانیدید که چگونه سخن «فاطمه» در این مورد تحسین و شگفت پیامبر گرامی را برمی‌انگیزد و چگونه پیامبر با دیدگاه دختر فرزانه‌اش همراهی و همراه می‌شود. ۱- «ابونعیم» یکی از دانشمندان اهل سنت در کتاب خویش به نقل از «انس ابن مالک» آورده است که: روزی پیامبر خدا در برابر انبوهی این سوال را طرح کرد که: به نظر شما بهترین و شایسته‌ترین چیز برای زن چیست؟ ما همگی در این مورد اندیشیدیم اما پاسخی که مورد قبول پیامبر باشد، نیافتیم. امیر مومنان به خانه رفت و سوال پیامبر را با دخت ارجمندش در میان نهاد. فاطمه علیهاالسلام فرمود: بهترین چیز برای زن شایسته و با شخصیت این است که مردان [صفحه ۳۳۰] بیگانه را نبینند و آنان نیز او را نبینند. امیر مومنان نزد پیامبر آمد و پاسخ را، که از بانوی بانوان دریافته بود، بیان کرد. پیامبر فرمود: سخن «فاطمه» درست است. راستی که او پاره‌ی وجود من می‌باشد. «... صدقت آنها بضعة منی.» [۲۲۰]. ۲- این روایت به گونه‌ی دیگری نیز آمده است که: امیر مومنان از فاطمه پرسید: بهترین چیز برای بانوان کدام است؟ ما خیر للنساء؟ دخت فرزانه‌ی پیامبر فرمود: بهترین چیز این است که آنان با مردان بیگانه سر و کار نداشته باشند و مردان بیگانه آنان را ننگرند... «خیر لهن ان لایرین الرجال و لا یرونهن.» امیر مومنان این پرسش و پاسخ را در محضر پیامبر طرح کرد و آن حضرت فرمود: فاطمه بسیار عالی پاسخ داده است، چرا که او پاره‌ی وجود من است. ۳- «ابن مغزلی» یکی از دانشمندان اهل سنت در کتاب «مناقب» خویش از چهارمین امام نور آورده است که: مرد نابینایی از سالار بانوان اجازه خواست تا به محضر او شرفیاب شود که فاطمه علیهاالسلام خویشتن را از او پوشانید و آنگاه اجازه‌ی ورود داد. پیامبر پرسید: «فاطمه» جان این مرد نابیناست و نمی‌تواند تو را بنگرد، با این وصف چرا خود را پوشاندی؟ پاسخ داد: آری، درست است که او نمی‌بیند، اما من که او را می‌نگرم و افزون بر آن حس بویایی که دارد. پیامبر خدا فرمود: «اشهد انک بضعة منی» گواهی می‌دهم که تو پاره‌ی وجود من هستی. [صفحه ۳۳۱]

فاطمه و نیایش با خدا

بی‌تردید دعا و نیایش اهمیت بسیار و اثر سرنوشت‌سازی در زندگی انسان و نیکبختی او و برآمدن خواسته‌ها و تحقق آرزوهایش دارد، و این ره آورد دعا هنگامی سرنوشت‌سازتر خواهد بود که انسان در شرایطی قرار گیرد که همه‌ی راه‌ها به روی او مسدود گردد، تمامی وسایل طبیعی با شکست روبرو شود و راه‌های مادی به بن‌بست منتهی گردد. اینجاست که او از همه جا ناامید گشته و به دعا و نیایش با آفریدگار هستی، که بر هر کاری تواناست، روی می‌آورد، چرا که او فرموده است: «ادعونی، استجب لکم.» [۲۲۱]. افزون بر آنچه آمد، دعا و نیایش تنها برای هنگامه‌ی نیاز نیست بلکه نیایش با خدا باید به عنوان یک برنامه‌ی همیشگی در زندگی انسان شناخته شود. چرا که باعث استواری و گسست‌ناپذیری پیوند انسان با خدا می‌گردد و به انسان نوعی صفای معنوی و نورانیت درونی ارزانی می‌دارد، که در پرتو آن می‌تواند به اوج ارزشها و کمال والای انسانی پرکشد. از همین دیدگاه است که در زندگی دوستان خدا دعا و نیایش، جایگاه رفیعی دارد. آنان به دعا خو می‌گرفتند، بسوی آن عاشقانه روی می‌آوردند و با آن به اوج آرامش و انسجام پرمی‌کشیدند. و نیز بر این اساس است که از دخت اندیشمند پیامبر دعاها و نیایش‌های فراوانی رسیده است، که آن بانوی توحیدگرا بوسیله‌ی آنها، با پروردگارش راز و نیاز می‌نمود. شمار دعا‌های رسیده، بسیار است و در کتابهای دعا موجود می‌باشند که ما نمونه‌هایی از آنها را می‌آوریم: [صفحه ۳۳۲] ۱- سید بن طاووس در کتاب خود «مهج الدعوات» تحت عنوان

«گزیده‌هایی از دعاهای سالار و مام پرشکوه‌مان فاطمه» می‌نویسد: دومین امام نور از مام گرانمایه‌اش فاطمه آورده است که: پیامبر خدا به من فرمود: دخترم آیا نمی‌خواهی دعایی به تو بیاموزم که هر کس آن را بخواند دعایش مستجاب گردد، و اگر تو آن را بخوانی، سحر و سم در تو اثر نکند، مورد شماتت دشمن قرار نگیری، شیطان به تو نزدیک نگردد، خدای هرگز از تو روی نگرداند و دلت هیچگاه از حق انحراف نجوید و دعایت رد نشود و خواسته‌هایت برآورده گردد؟ فاطمه گفت: چرا پدر جان! چنین دعایی از دنیا و آنچه در آن است برای من دوست داشتنی‌تر است. پیامبر فرمود پس بخوان! یا اعز مذکور و اقدمه قدما فی العز و الجبروت، یا رحیم کل مسترحم، و مفزع کل ملهوف الیه، یا راحم کل حزین یشکو بثه و حزنه الیه، یا خیر من سئل المعروف و اسرعه اعطاء، یا من یخاف الملائکه المتوقده بالنور منه؛ اسالک بالاسماء الّتی یدعوک بها حملة عرشک، و من حول عرشک بنورک یسبحون شفقة من خوف عقابک، و بالاسماء الّتی یدعوک بها جبرئیل و میکائیل و اسرافیل الا اجبتنی و کشفتم - یا الهی کربتی، و سترت ذنوبی؛ یا من امر بالصّحیحه فی خلقه فاذا هم بالساهرة یحشرون، و بذالک الاسم الذی احيیت به العظام و هی رمیم، احی قلبی، و اشرح صدري و اصلح شانی. یا من خص نفسه بالبقاء، و خلق لبريته الموت و الحیاء و الفناء یا من فعله قول و قوله امر، و امره ماض علی ما یشاء؛ اسالک بالاسم الذی دعاک به خلیلک حین القی فی النار، فدعاک به فاستجبت له، و قلت: یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم؛ و بالاسم الذی دعاک به موسی من جانب الطور الایمن فاستجبت له؛ و بالاسم [صفحه ۳۳۳] الذی خلقت به عیسی من روح القدس، و بالاسم الذی تبت علی داود، و بالاسم الذی وهبت لזکریا یحیی، و بالاسم الذی کشفتم به عن ایوب الضر، و تبت به علی داود، و سخرت به سلیمان الریح تجری بامره، و الشیاطین و علمته منطق الطیر؛ و بالاسم الذی خلقت به العرش، و بالاسم الذی خلقت به الکرسی، و بالاسم الذی خلقت به الروحانین، و بالاسم الذی خلقت به الجن و الانس، و بالاسم الذی خلقت به جمیع خلقک، و بالاسم الذی خلقت به جمیع ما اردت من شیء و بالاسم الذی قدرت به علی کل شیء؛ اسالک بهذه الاسماء الا ما اعطیتنی سولی، و قضیت حوائجی یا کریم. [۲۲۲]. بار خدایا! ای عزیزترین یاد شده‌ها، و ای باسابقه‌ترین سابقه‌داران در عزت و اقتدار. بار خدایا! ای بخشایشگر هر خواهنده بخشایش، و ای دادرس هر دل سوخته. بار خدایا! ای مهرورز هر اندوه زده‌ای که غم و اندوه خویش را به بارگاه پرشکوه تو شکایت می‌برد. بار خدایا! ای بهترین کسی که کار پسندیده از او خواسته شده و همواره خود را به بخشایش بندگان مشغول ساخته. بار خدایا! ای کسی که فرشتگان درخشنده‌ی به نور، از او می‌هراسند. تو را به نامهای گرانمایه‌ای می‌خوانم که حاملان عرش و آنانکه گرداگرد آن هستند، تو را بدان نامها می‌خوانند و هراسان از کیفیت، تو را بدان نامها ستایش می‌کنند و به نامهایی که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل تو را بدان‌ها می‌خوانند، فرامی‌خوانم که مرا پاسخگویی و گرفتاریم را ای خدای من، برطرف سازی و گناهانم را ببوشانی و از کارنامه‌ی زندگی‌ام بزدایی. ای خدایی که در میان خلق خویش، فرمان خروش رستاخیز را خواهی داد و بناگاه همه‌ی آنان از خواب عمیق مرگ بیدار و محشور می‌گردند. [صفحه ۳۳۴] تو را به آن نام بلندی که بوسیله‌ی آن استخوانهای پوسیده را زنده می‌سازی، می‌خوانم که قلبم را حیات بخشی و سینه‌ام را گشاده سازی و کارم را به صلاح آوری، ای آنکه خود را به جاودانگی مخصوص گردانیدی. و برای مخلوقات، مرگ و زندگی را آفریدی. ای آنکه کردارش گفتار و گفتارش فرمان و فرمانش بر آنچه بخواهد، انجام‌پذیر است. تو را به آن نام مقدسی می‌خوانم که دوستت ابراهیم به هنگامی که در آتش افکنده شد، تو را بدان نام فراخواند و تو خواسته‌اش را برآورده و فرمودی: ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش. و تو را بدان نام گرامی می‌خوانم که موسی از جانب راست «طور سینا» تو را بدان فراخواند و تو خواسته‌ی او را برآوردی. و تو را بدان نام پربرکتی می‌خوانم که به سبب آن گزند و زیان از ایوب برطرف ساختی. و تو را بدان نام گرانمایه‌ای می‌خوانم که به برکت آن، توبه‌ی داود را پذیرا گشتی. و تو را بدان نام جاودانه‌ای می‌خوانم که به برکت آن، باد را بر سلیمان پیامبر مسخر ساختی که به فرمان او جریان می‌یافت. و شیاطین را تحت فرمان او درآوردی و زبان پرندگان را بدو آموختی و بدان نام پرشکوهی که یحیی را به زکریا ارزانی داشتی و عیسی را بدون پدر از روح القدس آفریدی و به نام والایی که در پرتو آن عرش و کرسی را پدید آوردی و به نام پرارچی

که به برکت آن جن و انس را آفریدی و به نام گرانقدری که تمامی مخلوقات و همه‌ی پدیده‌ها را آفریدی و به نام ارجمندی که به برکت آن بر انجام هر چیزی توانایی داری. آری به تمامی این نامهای شکوهمندت تو را می‌خوانم که همه‌ی خواسته‌هایم را برآوری و تمامی نیازهایم را به برکت آنها برطرف سازی. [صفحه ۳۳۵] پیامبر در پایان دعا فرمود: فاطمه جان! هنگامی که تو این دعا را بخوانی از بارگاه خدا پاسخ می‌رسد که: آری! آری! خواسته‌هایت برآورده است. ۲- و نیز از جمله‌ی دعاهای رسیده از آن حضرت این است که فرمود: اللهم! قنعنی بما رزقنی، و استرنی و عافنی ابدًا ما بقیتنی، و اغفر لی و ارحمنی اذا توفیتنی؛ اللهم! لا تعینی فی طلب ما لا تقدر لی، و ما قدرته علی فاجعله مسرًا سهلًا؛ اللهم! کاف عنی والدی و کل من له نعمته علی خیر مکافأة؛ اللهم! فرغنی لما خلقتنی له، و لا- تشغلنی بما تکفلت لی به، و لا تعذبنی و انا استغفرک، و لا تحرمنی و انا اسالک؛ اللهم، ذلل نفسی فی نفسی، و عظم شانک فی نفسی، و الهمنی طاعتک، و العمل بما یرضیک، و التجنب عما یسخطک، یا ارحم‌الرحمین. [۲۲۳]. بار خدایا! مرا به آنچه روزیم ساخته‌ای، قانع ساز، و عیب مرا بپوشان و تا پایان زندگی‌ام که مرا در کنف لطف خویشتن نگاه داشته‌ای، سلامتم بخش و آنگاه که مرا از دنیا می‌بری مهتر را بر من بیاران و مورد بخشایشم قرار ده. بار خدایا! مرا در پی آنچه روزیم نساخته‌ای، به زحمت مینداز و آنچه را روزیم ساخته‌ای سهل و آسان ساز. بار خدایا! پدر و مادرم و همه کسانی که نعمتی در حق من روا داشته‌اند، از جانب من بهترین پاداش بدانان عنایت فرما. بار خدایا! مرا بخاطر آنچه آفریده‌ای آسوده خاطر ساز و بدانچه برای من ضمانت [صفحه ۳۳۶] فرموده‌ای، مرا مشغول مساز. با اینکه آمرزش تو را می‌خواهم مرا کیفر مکن و در حالی که تو را می‌خوانم مرا از الطاف خود محروم مساز. ۳- و نیز این دعاست که برطرف کننده تب و بیماری است. در روایت است که پیامبر گرامی روزی به خانه‌ی دخترش وارد شد و دید فرزندش حسن، در بستر بیماری است. این رخداد بر آن حضرت گران آمد. از این رو فرشته‌ی وحی سر رسید و گفت: ای محمد! آیا دعایی بر شما نیاموزم که با خواندن آن، خدا فرزندت را شفا بخشد؟ پیامبر فرمود: چرا، گفت: پس بخوان! اللهم لا- اله الا- انت العلی العظیم، ذوالسلطان القدیم، و المن العظیم، و الوجه الکریم، لا- اله الا انت العلی العظیم، ولی الکلمات التامات و الدعوات المستجابات، حل ما اصبح بفلان. در پایان دعا پیامبر دست شفا بخش خویش را بر پیشانی فرزندش نهاد که به خواست خدا بهبود یافت. ۴- این دعا در میان همه‌ی شیعیان از دانشمندان گرفته تا دیگران مشهور و به نام گرانمایه‌ی فاطمه معروف است و اثر خاص آن در مبارزه با «تب» در قرن‌ها و نسلها به تجربه به اثبات رسیده است. دانشمندان بزرگ شیعه این دعا را در کتابهای روایی و دعاهای خویش آورده‌اند. برای نمونه مرحوم «سید بن طاووس» این دعا را در کتاب خویش «مهج الدعوات» با روایتی از فاطمه علیها السلام آورده است که اینگونه است: «سلمان فارسی» می‌گوید: این دعا را بانوی نمونه‌ی اسلام به من آموخت و فرمود: «اگر می‌خواهی در زندگی خویش دچار عارضه‌ی تب نگردی بر این سخن که پدرم پیامبر [صفحه ۳۳۷] به من آموخت هر بامداد و شامگاه مواظبت کن. و من خودم همواره در هر صبح و شام آن را می‌خوانم.» «سلمان» پرسید: کدام دعا؟ فرمود: این دعا... بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله نور، بسم الله نور النور، بسم الله نور علی نور، بسم الله الذی هو مدبر الامور، بسم الله الذی خلق النور من النور، الحمد لله الذی خلق النور من النور، و انزل النور علی الطور، فی کتاب مسطور فی رق منشور، بقدر مقدور، علی نبی مجبور، الحمد لله الذی هو بالعرض مذکور، و بالفخر مشهور، و علی السراء و الضراء مشکور، و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین. به نام خداوند بخشاینده‌ی بخشایشگر به نام خداوند نور. به نام خداوندی که نور نور است. به نام خداوندی که نوری است بر نور. به نام خداوندی که نور را از نور پدید آورد و نور را بر طور سینا در کتاب نگاشته شده، در صفحه‌ای گشوده، به اندازه‌ی مشخص، بر پیام آور نعمت داده شده فرو فرستاد. ستایش از آن خدایی است که به بی‌همتایی و توانمندی وصف شده، به افتخار شهرت یافته و در آسایش و رنج بندگان مورد سپاسگزاری قرار گرفته است. و دورد خدا بر سالار ما محمد و خاندان پاکش باد. «سلمان» می‌افزاید: به خدای سوگند! من این دعا را به بیش از یک هزار نفر که در مکه و مدینه از شدت تب می‌سوختند، آموختم و آنان خواندند و به یاری خدا و خواست او نجات یافتند. [صفحه

۳۳۸] ۵- و نیز از آن حضرت آورده‌اند که فرمود: پیامبر خدا هرگاه وارد مسجد می‌شد این دعا را می‌خواند: «بسم الله، و الحمد لله، و صلی الله علی رسول الله، اللهم اغفر لی ذنوبی، و سهل لی ابواب رحمتک.» و هرگاه از مسجد خارج می‌شد این دعا را: اللهم اغفر لی ذنوبی، و سهل ابواب (رحمتک) و فضلک. [۲۲۴]. ۶- چهارمین امام نور آورده است که: پدرم روز شهادت خویش مرا به سینه چسبانید و فرمود: پسر! دعایی را که مادرم فاطمه به من آموخته است از من به یادگار حفظ کن. این دعا را پیامبر به او آموخت و جبرئیل از جانب خدا به پیامبر آورد تا هنگامه‌ی فشار غم و اندوه و فرود بلا و گرفتاری و خطر سهمگین و شکننده بخواند. آن دعا این است: بحق یس و القرآن الحکیم، و بحق طه و القرآن العظیم، یا من یقدر علی حوائج السائلین، سا من یعلم ما فی الضمیر، یا من منفس عن المکروبین یا مفرج عن المغمومین یا راحم الشیخ الکبیر، یا رازق الطفل الصغیر، یا من لا یحتاج الی التفسیر صل علی محمد و آل محمد، و افعل بی... به حقیقت «یس» و قرآن حکمت آموز سوگند، به حقیقت «طه» و قرآن پرشکوه سوگند، ای کسی که بر انجام خواسته‌های خواستاران توانایی. ای کسی که آنچه در اعماق جان انسانهاست، می‌دانی. [صفحه ۳۳۹] ای برطرف کننده‌ی اندوه اندوه‌زدگان، و ای گشاینده‌ی مشکلات غم‌زدگان، ای مهر ورزنده به پیر کهنسال، ای روزی‌رسان کودک خردسال، ای آنکه از روشنگری و بیان خواسته‌های بندگان خویش بی‌نیاز است. بر محمد و خاندان محمد درود فرست و با من آنگونه که خود شایسته‌ی آنی، رفتار کن... ۷- و نیز از ششمین امام نور آورده‌اند که: فاطمه نزد پدرش پیامبر آمد و از درد دندان شکایت کرد. پیامبر انگشت شفا بخش دست راست خویش را بر نطقه‌ی درد نهاد و این دعا را خواند: «بسم الله و بالله، اسالک بعزتک و جلالک و قدرتک علی کل شیء، ان مریم لم تلد غیر عیسی روحک و کلمتک، ان تکشف ما تلقی فاطمه بنت خدیجه من الضر کله.» و آنگاه بهبود یافت. ۸- و نیز آورده‌اند که فاطمه به دیدار پیامبر آمد. آن حضرت فرمود: دخترم! نمی‌خواهی ارمغانی به تو بدهم؟ گفت: چرا! فرمود: این دعا را بخوان: اللهم ربنا و رب کل شیء، منزل التوراه و الانجیل و الفرقان، و فائق الحب و النوی، اعوذ بک من شر کل دابه انت آخذ بناصیتها، انت الاول فلیس قبلك شیء، و انت الاخر فلیس بعدک شیء و انت الظاهر فلیس فوقک شیء و انت الباطن فلیس دونک شیء، صل علی محمد و علی اهل بیت علیهم السلام، واقض عنی الدین، و اغنی من الفقر، و یسر لی کل الامر یا ارحم الراحمین. [صفحه ۳۴۰] بار خدایا! ای پروردگار ما و پروردگار همه‌ی پدیده‌ها، ای فرود آورنده‌ی کتابهای آسمانی تورات و انجیل و قرآن، ای شکافنده‌ی دانه و هسته، من از شر هر جنبنده‌ای به تو پناه می‌برم. چرا که تو مهار آنرا در کف با قدرتت داری. تو آغازی هستی که پیش از تو چیزی نیست و تو پایانی خواهی بود که پس از تو چیزی نخواهد بود. تو آشکاری هستی که فراتر از تو چیزی نیست و تو حقیقت نهانی هستی که جز تو قدرتی نیست. بر ممد و خاندانش که سلام بر آنان باد، درود فرست و دین ما را بپذیر و ما را از فقر و تنگدستی دور ساز و همه‌ی کارها را بر ما آسان فرما، ای مهربان‌ترین مهربانان. ۹- و نیز از امیر مومنان آورده‌اند که فرمود: دخت فرزانه‌ی پیامبر از بی‌خوابی به آن حضرت شکایت کرد. پیامبر فرمود: دخترم به هنگام اندوه و بی‌خوابی این دعا را بخوان: «یا مشع البطون الجائعه، و یا کاسی الجسوم العاریه، و یا ساکن العروق الضاربه، و یا منوم العیون الساهره، سکن عروقی الضاربه، و اذن لعینی نوما عاجلا.» و به برکت این دعا اندوه و بی‌خوابی آن حضرت برطرف گردید. ۱۰- و نیز از دعاهای رسیده‌ی از آن حضرت این دعاست: اللهم بعلمک الغیب، و قدرتک علی الخلق، احینی ما علمت الحیاء خیرا لی، و توفنی اذا کانت الوفاء خیرا لی، اللهم انی اسالک کلمه الاخلاص، و خشیتک فی الرضا و الغضب، و القصد فی الغنی و الفقر، و اسالک نعیمًا لا ینفد، و اسالک قره عین لا تنقطع، و اسالک الرضا بالقضاء، و اسالک برد العیش بعد الموت، و ایاک النظر الی وجهک و الشوق الی لقاءک، من غیر ضراء مضره، و لا فتنه مظلمه، اللهم زینا بزینة الایمان، و اجعلنا هداه مهیدین یا رب العالمین.» [صفحه ۳۴۱] بار خدایا! تو را به دانش نهانی و به توانایی‌ات بر آفرینش سوگند، تا آنگاه سراسر زندگی‌ام را شایسته می‌دانی و می‌پسندی، مرا زنده بدار و هنگامی که مرگ برایم بهتر و افتخار آمیزتر است، مرا بمیران. بار خدایا! از پیشگاهت ایمان خلل ناپذیر و پروای از بارگاه با عظمت در خشنودی و غضب و اعتدال و میانه‌روی در هنگامه‌ی بی‌نیازی و نیازمندی، می‌طلبم. از تو نعمتی

پایان‌ناپذیر و روشنی‌چشمی، جاودانه می‌خواهم. از پیشگاهت خشنودی به حکم و فرمانت می‌خواهم و از درگاهت زندگی سعادت‌مندانه برای پس از مرگ و جهان دیگر می‌طلبم و از بارگاهت امید و نگرش بر مهر و شکوهت، و شور و عشق دیدارت را بی‌آنکه زیان و فتنه‌ای تاریک در پی داشته باشد، می‌خواهم. بار خدایا! ما را به زیور ایمان آراسته ساز و از هدایت گران راه یافته‌ی درگاهت، قرار ده، ای پروردگار جهانیان. [صفحه ۳۴۳]

روند تاریخ و آینده‌ی امت

اشاره

۱- پیامبر فاطمه را از رویدادهای آینده آگاه می‌سازد آیا با من سخن نمی‌گویی؟ ۲- پس از رحلت پیامبر ۳- فاطمه در مسیر تند بادها آخرین سخن پیش از ورود به بحث یورش به فرودگاه وحی پس از رحلت پیامبر دریافت‌ها در پیخ و درد... ترسیم آن صحنه‌ی غمبار از زبان شعر آن لحظات سخت و بحرانی... وا جعفر! به خدای سوگند! با او بیعت نخواهم کرد شهادت و ایمان وصف‌ناپذیر [صفحه ۳۴۴]

پیامبر، فاطمه را از رویدادهای آینده آگاه می‌سازد

اشاره

طبیعی است که فاطمه علیهاالسلام به دلیل موقعیت ممتاز و مقام والایی که نزد پیامبر داشت، آن حضرت او را از همه‌ی حوادث بزرگ و کوچک آینده باخبر می‌ساخت و همه رخدادها و دانش آنها را به او می‌آموخت. راستی هنگامی که پیامبر خدا مردم را از آینده و راز و رمز صعودها و سقوطها و حوادث آن با خبر می‌سازد و آنان را از نشانه‌های فرارسیدن رستاخیز و ویژگیهای واپسین حرکت تاریخ آگاه می‌نماید، آیا می‌شود از آنچه پس از او بر خاندان و بر دخت فرزانه‌اش خواهد رفت، آگاه نباشد و یا آگاه باشد اما خاندان و بویژه دخت محبوب خویش را از آینده و رخدادهای سرنوشت‌ساز آن آگاهی نبخشد؟ چرا، پیامبر خاندان گرانمایه‌ی خویش را از رخدادهایی که پس از او در راه بود آگاه می‌ساخت. بارها از شهادت جانشین حسین علیه‌السلام به یاران و همسرانش خبر داد و بی‌هیچ تردیدی «فاطمه» را نیز از آن رویدادهای جانگداز آگاه نمود. پیامبر از همه‌ی روزها، بیشتر در واپسین روزهای زندگی و بویژه آخرین شبانه‌روز توقف خویش در این جهان که فرصت تنگ می‌شد و ساعت آخر از راه می‌رسید- همه‌ی پرده‌ها را از برابر دیدگان دخت فرزانه‌اش کنار زد و با کمال صراحت او را از آینده باخبر ساخت و به او نوید داد که جدایی میان او و پدرش کوتاه خواهد بود و «فاطمه» [صفحه ۳۴۵] به زودی در بهشت پرتراوت و زیبای خدا به پدر خواهد پیوست و همه‌ی رویدادها را که بصورت زنجیره‌ای در راه بود، یکی پس از دیگری برای او روشن ساخت. برای نمونه: ۱- از «عبدالله بن عباس» آورده‌اند که: هنگامی که واپسین ساعت زندگی ظاهری پیامبر در این جهان فرارسید، آن حضرت گریه کرد به گونه‌ای که محاسن شریفش اشک‌آلود شد. دلیل آن را پرسیدند؟ فرمود: بر آینده‌ی خاندانم و بر آنچه بدترین امت از ستم و بیداد در حق آنان روا می‌دارند، گریه می‌کنم. گویی دخت فرزانه‌ام، «فاطمه» را می‌نگرم که پس از من مورد ستم قرار می‌گیرد و فریاد پدر! پدر! او به آسمان برمی‌خیزد اما کسی از امت من به یاری او بر نمی‌خیزد. فاطمه علیهاالسلام پس از شنیدن این سخن از پیامبر خدا، به گریه پرداخت و پیامبر به او فرمود: «فاطمه» جان گریه مکن! دخت فرزانه‌ی پدر عرض کرد: پدر جان بر خویشتن نمی‌گیرم بلکه گریه‌ام، گریه‌ی فراق است و بر جدایی از شما اشک می‌ریزم. پیامبر فرمود: نویدت باد ای دخت «محمد» که پس از من به سرعت به من خواهی پیوست و تو نخستین کسی از خاندانم خواهی بود که به من ملحق خواهی شد. [۲۲۵] . ۲- و نیز از همو آورده‌اند که: پیامبر

گرامی در واپسین ساعات زندگی خویش در این جهان از جمله فرمود: هنگامی که «فاطمه» را می‌نگرم به یاد ستم و بیدادی می‌افتم که پس از من بیدادگران در مورد او روا می‌دارند. گویا می‌نگرم که فشار و استبداد به خانه‌اش وارد شده و حرمت او [صفحه ۳۴۶] هتک گشته و حقوقش غصب گردیده است. می‌بینم که «ارث» او را برده و پهلوی او را شکسته و جنینش را سقط نموده‌اند و او از فشار ستم و بیداد ندای یا محمد! سر می‌دهد اما کسی پاسخ یاری‌طلبی او را نداده و به کمک او نمی‌شتابد. می‌بینم که دخترم همواره پس از من اندوه‌زده و پریشان و گریان است. گاهی فرود نیامدن فرشته‌ی وحی و قطع پیام از خانه‌اش را به یاد می‌آورد و گاهی جدایی و فراق پدر را. هنگامی که شب فرامی‌رسد و دیگر صدای تلاوت قرآن مرا که در آنجا طنین‌انداز بود نمی‌شنود، اندوهگین و وحشت‌زده می‌شود و احساس می‌کند که پس از آن دوران عزت و شکوه و عظمت در حیات پدر، اینک دچار فشار و وحشت و بیداد شده است...» آری روایاتی که از پیامبر گرامی در این مورد رسیده و ضمن آنها از رخدادهایی که برای خاندانش پس از او در راه بود، خبر داده است و آخرین آنها سلسله خبرهایی است که آن حضرت ساعتی پیش از رحلت جانسوز خود بیان فرمود و در آن سخنان آخرین به امیر مومنان و فاطمه و حسن و حسین، از رخدادهای تکانه‌دهنده‌ی پس از خویش آگاهی‌ها داد.

۳- و نیز از «جابر انصاری» آورده اند که: پیامبر گرامی در واپسین ساعت زندگی به «فاطمه» فرمود: پدر و مادرم به قربانت! کسی را به سراغ همسرت بفرست تا زودتر حاضر گردد. او، در فرمانبرداری از پیامبر به یکی از فرزندان دلبندهش فرمود: نزد پدرت بشتاب و بگو نیای گرانقدرم شما را فراخوانده است. حسین علیه‌السلام نزد پدر شتافت و او را از دعوت پیامبر آگاه ساخت. امیر مومنان وارد شد و دید پیامبر در بستر است و «فاطمه» در کنار پدر نشسته و زمزمه می‌کند و اشک می‌ریزد و می‌گوید: هان ای پدر عزیز چقدر بر اندوه تو اندوه‌زده‌ام... [صفحه ۳۴۷] پیامبر فرمود: فاطمه جان! از این پس برای پدرت اندوهی نخواهد بود، اما جان پدر آنگونه که من در مرگ «ابراهیم» گفتم و سوگواری کردم تو نیز همان را، بگو! چشم‌ها اشک می‌ریزند و دل به درد می‌آید اما چیزی که پروردگار را خوش نیاید بر زبان نخواهیم آورد... ۴- و نیز آورده‌اند که آن حضرت در واپسین لحظات، علی و «فاطمه» و حسن و حسین را فراخواند و به همه‌ی کسانی که در خانه‌اش بودند دستور داد از آنجا بیرون روند و بر بانو «ام‌سلمه» فرمود بر درب خانه بایست تا کسی وارد نشود. آنگاه رو به امیر مومنان نمود و فرمود: علی جان نزدیک بیا! او نزدیکتر رفت. پیامبر دست «فاطمه» را گرفت و برای مدتی کوتاه بر روی سینه‌ی خویش نهاد آنگاه با دست دیگرش دست «علی» را گرفت و خواست سخن بگوید که باران اشک به او امان نداد و «فاطمه» و علی و حسن و حسین نیز از آن منظره سخت به گریه افتادند. فاطمه علیها‌السلام گفت: ای پیامبر خدا! و ای سالار پیام‌آوران! و ای امین پروردگار! و ای سفیر الهی! و ای محبوب خدا! با گریهات قلب مرا شکافتی و جگر مرا آتش زدی، آخر فرزندان من پس از تو چه کسی را خواهند داشت؟ چه کسی پس از تو از بیدادی که بر من وارد می‌شود، از من دفاع خواهد نمود؟ چه کسی از «علی» که برادر تو و یار و یاور دین توست حمایت خواهد کرد؟ و چه کسی از وحی و رسالت و فرمان خدا، پشتیبانی خواهد نمود؟ و گفت و گریست و چهره بر چهره‌ی پرفروغ پدرش پیامبر خدا نهاد و او را بوسه‌باران [صفحه ۳۴۸] ساخت و از پی او علی و حسن و حسین نیز خود را بر روی پیامبر افکندند و او را بوسیدند. پیامبر سرش را بسوی آنان بلند کرد و در حالی که دست «فاطمه» بر دست آن حضرت بود، دست «علی» را نیز گرفت و دست «فاطمه» را بدست «علی» سپرد و فرمود: ای ابوالحسن! این امانت خدا و امانت پیامبرش، محمد است که به تو می‌سپارم. امانت خدا و پیامبر را خوب حفظ کن. و من می‌دانم که تو آن را رعایت خواهی نمود. و افزود: علی جان! به خدای سوگند این سالار بانوان بهشت است. به خدای سوگند این مریم پرشکوه من است... آگاه باشید به خدای سوگند من به این منزلت رفیع نرسیده‌ام مگر اینکه برای «فاطمه» و شما همه‌ی مواهب را خواسته‌ام و خدا همه‌ی خواسته‌هایم را ارزانی داشته است. علی جان! آنچه را «فاطمه» خواست، انجام ده چرا که من او را به کارهایی فرمان داده‌ام که فرشته‌ی وحی به من فرمان آورده است، و بدان که من از هر کس دخت فرزانه‌ام، خشنود باشد، خشنود خواهم شد، و پروردگار من و فرشتگان نیز خشنود خواهند بود. علی جان! وای بر کسی که به «فاطمه» ستم روا دارد. وای بر کسی

که حق وی را غصب کند! وای بر کسی که حرمت و شکوه او را هتک نماید... آنگاه «فاطمه» را به سینه چسبانید و سرش را بوسه‌باران ساخت و فرمود: «فاطمه» جان! پدرت به قربانت. ۵- و از امام صادق در روایتی طولانی آورده‌اند که فرمود: پیامبر در واپسین لحظات به دخت گرانمایه‌ی خویش فرمود: آیا خشنود نمی‌گرددی که به فرشتگانی که بر کرانه‌های آسمانها به سوی تو می‌نگرند و گوش به فرمان تو هستند بنگری؟ [صفحه ۳۴۹] به آنان که به شوی گرانمایه‌ات می‌نگرند که به هنگام حضور تمامی مردم در روز رستاخیز با دشمنش در پیشگاه خدا به گفتگو برمی‌خیزند و بر آنان پیروز می‌گردد؟ و آیا نمی‌خواهی بنگری که خدا با کشندگان تو و همسر و فرزندان چگونه رفتار خواهند کرد؟ آری پیامبر با صراحت تمام به دخت گرامی خویش خبر می‌دهد که بزودی به شهادت خواهد رسید، همانگونه که از شهادت امیر مومنان و فرزندانش خبر می‌دهد. و شما خواننده‌ی گرامی بزودی در بخش آینده‌ی کتاب، رنجها و مصیبت‌هایی را که بر بانوی بانوان وارد آمد و بر شهادت او انجامید، همه را مطالعه خواهی کرد. ۶-

و نیز از هفتمین امام نور آورده‌اند که فرمود: من از پدرم امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: مگر نه اینکه امیر مومنان نویسنده‌ی وصیت پیامبر بود و خود پیامبر و جبرئیل و میکائیل گواه آن نوشته؟ پدرم مدتی سر به زیر افکند سپس فرمود: پسرم چرا، همانگونه بود. اما هنگامی که واپسین لحظات عمر پیامبر رسید وصیت‌های او از جانب خدا در نامه‌ای استوار نگاشته شده و بوسیله‌ی فرشته‌ی وحی به همراه انبوهی از فرشتگان امین خدا به آن حضرت فرود آمد. فرشته‌ی وحی گفت: ای محمد! دستور دهید کسانی که نزد شما هستند، جز جانشین راستین شما «علی»، از اطاق بیرون روند و تنها او بماند که وصیت‌نامه‌ی شما را در حضور خود شما از ما بگیرد و ما شما را گواه بگیریم تا آن را به جانشینان تسلیم نموده و او را مسوول عمل به آن بشناسیم. پیامبر دستور داد، جز امیر مومنان، و دخترش فاطمه که میان پرده و در ماند، همه بیرون رفتند. آنگاه فرشته‌ی وحی گفت: ای محمد پروردگارت به شما درود می‌فرستد و می‌فرماید: این همان نامه‌ای است که با تو پیمان بستم و عمل بدان را شرط نمودم و تو را بر آن گواه گرفتم و فرشتگانم را در مورد آن گواه تو ساختم و گواهی من بسنده است. [صفحه ۳۵۰] فرشته‌ی وحی هنگامی که به این فراز از نامه رسید، همه وجود پیامبر به لرزه در آمد و فرمود: ای فرشته‌ی وحی! پروردگار من خود سلام است و سلام از اوست و به سوی او باز می‌گردد. او درست فرمود و شایسته عمل کرد. نامه را به من بده! جبرئیل نامه را به آن حضرت داد و از او خواست که آن را به جانشین خویش، امیر مومنان بدهد و پیامبر نامه را به علی داد و فرمود: آن را بخوان! و آن حضرت همه‌ی نامه را از آغاز تا انجام واژه به واژه خواند. پس از آن، پیامبر فرمود: علی جان! این پیمان پروردگار من و شرط او و امانت اوست که آن را به تو سپردم و پیام او را رسانیدم و خیرخواهی خویش را برای امت به اوج رساندم. علی علیه‌السلام فرمود: پدر و مادرم به قربانت! من گواهی می‌دهم که پیام خدای را رسانیدی و خیرخواهی نمودی و آنچه را فرمودی تصدیق می‌کنم و گوش و چشم و گوشت و خون من بر این حقایق گواهند. در این هنگام فرشته‌ی وحی گفت: و من نیز بر این مطلب گواه خواهم بود. آنگاه پیامبر فرمود: علی جان! وصیت مرا گرفتی و از آن آگاه شدی؟ و وفای به آن را تضمین می‌کنی؟ پاسخ داد: آری، پدر و مادرم به قربانت! من عمل به آن را تضمین می‌کنم و خدای یار و یاور من و توفیق‌دهنده‌ام در عمل به آن خواهد بود. پیامبر فرمود: اینک جبرئیل و میکائیل گواه میان من و شما هستند و آن دو حاضرند و به همراه آنان فرشتگان مقرب خدا هستند که آنها را در این مورد گواه می‌گیرم. علی گفت: آری باید گواه باشند، پدر و مادرم به قربانت! من نیز آنان را به گواهی می‌گیرم. آنگاه پیامبر به اشاره‌ی جبرئیل در مورد دستورات خدا از امیر مومنان پیمان گرفت که: علی جان! آیا به این پیمان خویش بطور کامل وفادار خواهی بود که به آنچه در این وصیت‌نامه آمده است عمل کنی؟ [صفحه ۳۵۱] روند تاریخ و آینده‌ی امت آیا در مورد دوستی با دشمنان خدا و پیامبر، و دشمنی با دشمنان خدا و پیامبر و بیزاری جستن از آنان و شکیبایی و فرو خوردن خشم در برابر حق‌کشی آنان و پایمال ساختن حقوق و شکستن حرمت بوسیله‌ی دشمنان خدا، تعهد می‌پذیری؟ علی علیه‌السلام پاسخ داد: آری ای پیامبر خدا. آنگاه افزود: به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید! خود شنیدم که جبرئیل به پیامبر می‌گفت: «ای محمد! به امیر مومنان روشن ساز که حرمت او شکسته می‌شود و این به معنای شکسته

شدن حرمت خدا و پیامبر است و روشن ساز که در راه حق و عدالت محاسنش از از خون سرش خضاب خواهد شد.» امیر مومنان خاطر نشان می‌سازد که من با شنیدن خبر این رویدادهای تکانه‌دهنده و تحول نامطلوب اجتماعی پس از پیامبر، بی‌اختیار خروش برداشتم و بیهوش نقش بر زمین شدم و اما باز هم گفتم: همه‌ی این مشکلات و رنجها را در راه خدا و دین او به جان خواهم خرید گرچه حرمت او را بشکنند، سیره و سنت پیامبر را تعطیل سازند، مقررات دین و کتاب خدا را پاره پاره کنند، کعبه را ویران سازند و محاسنم را از خون سرم رنگین نمایند، من به فرمان خدا و در راه خشنودی او و مصالح دین و بندگانش همه را به جان خواهم خرید و شکیبایی می‌ورزم تا بر او وارد گردم. آنگاه پیامبر، فاطمه و حسن و حسین را نیز به اطاق خویش فراخواند و همه‌ی رویدادهای آینده را به آنان اعلان کرد و آنان نیز پاسخی چون امیر مومنان دادند. اینجا بود که وصیت پیامبر که از جانب خدا بوسیله‌ی فرشته‌ی وحی فرود آمده بود با مهرهای جاودانه و پایدار آسمانی، مهر زده شد و به امیر مومنان تسلیم گردید. راوی از هفتمین امام نور پرسید: پدرم و مادرم به قربانت! در این وصیت‌نامه چه بود؟ آن حضرت فرمود: مقررات و روشها و سنتهای خدا و پیامبرش برای زندگی شایسته و بایسته. [صفحه ۳۵۲] پرسید: در این وصیت‌نامه از استقرار سلطه‌ی ظالمان بر جامعه و ستیز آنان با امیر مومنان نیز خبری آمده بود؟ فرمود: آری، به خدای سوگند! همه‌ی رویدادها آمده بود. آیا نشنیده‌ای که قرآن می‌فرماید: «انا نحن نحي الموتى و نكتب ما قدموا و آثارهم و کل شیء احصیناه فی امام مبین.» [۲۲۶]. به یقین ما مردگان را زنده می‌سازیم و آنچه را از پیش فرستاده‌اند و تمام آثار آنان را می‌نویسیم و همه چیز را در کتاب آشکارکننده‌ای برشمرده‌ایم. و در پایان پیامبر به امیر مومنان و فاطمه فرمود: آیا شما را از رویدادهای آینده آگاه نساختم و خود، آگاهانه مسوولیت خطیر حراست از دین و دفتر و راهنمایی مردم را برای خشنودی خدا به جان نخریدند؟ آنان پاسخ دادند: چرا به خدای سوگند که بر تمامی بدرفتاری‌های دشمنان شکیبایی پیشه ساخته و خشم خویش را فرو می‌خوریم و تنها به انجام وظیفه می‌اندیشیم. پیامبر گرامی در آن لحظات سرش بر سینه‌ی امیر مومنان بود اما قلب مبارکش آرام نمی‌گرفت تا جایی که دخت فرزندش «فاطمه» را پیایی به سینه می‌چسبانید و او را می‌بوسید و در همان حال سیلاب اشک فرومی‌بارید بطوری که محاسن شریف و ملافه‌ای که بر روی آن حضرت بود، اشک‌آلود شده بود. حسن و حسین دو فرزند گرانمایه‌اش بر روی پاهای پیامبر افتاده و می‌بوسیدند و می‌گریستند. هنگامی که امیر مومنان خواست آن دو را بلند کند، پیامبر فرمود: علی جان! آنها را آزاد بگذار، آنان را رها کن تا مرا سیر ببینند و من آنان را ببوم، آنان مرا سیر بنگرند و من نیز آنان را سیر بنگرم که بزودی پس از من با رویدادهای سخت و تکانه‌دهنده‌ای روبرو [صفحه ۳۵۳] خواهند شد. لعنت خدا بر کسانی باد که بر این دو نور دیده‌ام ستم روا دارند! آنگاه نیایشگرانه فرمود: بار خدایا! من این دو تن را با شایسته‌ترین مرد ایمان که پدرشان علی باشد همه را به تو می‌سپارم.

آیا با من سخن نمی‌گویی؟

و شما خواننده‌ی گرامی دیگر از سوز دل «فاطمه» و گریه او در آن لحظات دشواری که پدر گرانمایه‌اش را در آستانه‌ی رحلت نظاره می‌کرد مگو و مپرس. فاطمه با اشکهای ریزان پدر را می‌خواند و می‌گفت: پدر جان! جان «فاطمه» بقربانت، پدر! سر و جانم به فدایت، آیا با من سخن نمی‌گویی؟ پدر جان! من به تو می‌نگرم و می‌بینم که در آستانه‌ی فراق و پروازی، و سپاهیان مرگ را می‌بینم که بر گردت حلقه زده‌اند. پیامبر فرمود: آری دخت فرزانه‌ام! لحظه جدایی است. سلام من بر تو باد. در «کشف‌الغمه» در این مورد آورده است که سپس پیامبر فرمود: دخت گرانمایه‌ام! تو پس از من مورد ستم قرار خواهی گرفت و ستمکاران تو را تضعیف خواهند نمود. هر کسی تو را بیازارد مرا آزرده است و هر کس به تو ستم روا دارد، به من ستم روا داشته است. هر کس به راه و رسم تو پیوندد، به من و راه و رسم من پیوسته است و هر کس از راه و رسم تو جدا شود، از راه و رسم من جدا شده است و هر کس با تو انصاف ورزد، با من انصاف ورزیده است. چرا که تو از من هستی و من از تو، تو پاره‌ی تن من و از روح من هستی.

آنگاه فرمود: در بارگاه خدا از بیدادگران امت در مورد رفتارشان با تو شکایت خواهم کرد. [صفحه ۳۵۴] پس از لحظاتی چند بناگاه علی علیه‌السلام برخاست و گفت: «خدای پر مهر پاداش شما را در سوگ پیامبرتان افزون سازد، چرا که خدا او را بسوی خویش برد.» اینجا بود که صدای شیون و ضجه به آسمان برخاست... و آن روز بزرگترین و غمبارترین روز تاریخ بشر گردید. دردناک‌ترین ضربات و صدمات بر قلبها و دل‌های باایمان فرود آمد و هیچ روزی شاهد آن همه اشک و اندوه و گریه نبود. آری آن لحظات دردناک و بحرانی که سخت‌ترین و غمبارترین روزهای زندگی دخت فرزانه‌ی پیامبر بود، بدین گونه از راه رسید. راستی خدا می‌داند که بر فاطمه در آن لحظات چه گذشت. بر آن قلب پر مهوری که شیفته و شیدای پیامبر بود و مادر پدر... و آنگاه پدرش را آرام و بی‌حرکت می‌دید که روح بلند و شکوهارش را فرشتگان به آسمانها برده‌اند و خود گویی آرمیده است. فاطمه از ژرفای جان ناله می‌کرد و می‌گفت: جان پدر! ای تو که به پروردگار نزدیک‌تر شده‌ای! جان پدر! ای عزیزتی که در بهشت برین جای گرفته‌ای! جان پدر! ای گرانمایه‌ای که خبر رحلت تو را به فرشته‌ی وحی داده‌ایم! جان پدر! ای بزرگی که ندای دعوت پروردگارت را لیک گفته‌ای! [۲۲۷] سلام خدا و درود فرشتگانش بر تو باد... و در آن لحظات امیر مومنان می‌گفت: ای پیامبر خدا! و باران اشک می‌باراند... و حسن و حسین ضجه می‌زدند که: ای نیای بزرگ! ای پیامبر خدا! [۲۲۸]. امیر مومنان به غسل و حنوط و احترام به پیکر مقدس پیامبر برخاست و آماده‌ی نماز بر آن نازنین بدن مطهر گردید و فاطمه از جمله نمازگزاران بر پیکر پاک پیامبر بود. [صفحه ۳۵۵] گریه و شیون «فاطمه» تا هنگامی که پیامبر را به روضه‌ی مقدس بردند و به امانت نهادند، ادامه داشت و آنگاه به خانه برگشت و بانوان مدینه بر گرد او گرد آمدند... او لب به سخن گشود و سپاس خدای را گفت و این آیه را تلاوت کرد که: «انا لله و انا الیه راجعون». هان ای مردم پیام آسمان و وحی الهی قطع شد. و آنگاه در سوگ پدر گرانمایه‌اش شعرهای جانسوزی خواند که خواهد آمد و به یکی از یاران پیامبر فرمود: چگونه توانستید بر آن پیکر خاک بیفشانید؟... در «کشف‌الغمه» از پنجمین امام نور آورده‌اند که: هیچ کس فاطمه علیها‌السلام را پس از رحلت پیامبر شادمان و خندان ندید تا جهان را بدرود گفت. و در روایتی دیگر آمده است که: پس از رحلت پیامبر تنها یک بار آن هم تبسمی از فاطمه دیده شد. و از «عمران بن دینار» آورده‌اند که: فاطمه پس از پیامبر خدا، در سوگ او همچنان سوگوار بود تا جهان را بدرود گفت.

پس از رحلت پیامبر

در هر روز از روزگاران این جهان، پدرانی از دنیا می‌روند و دخترانشان در سوگ آنان می‌نشینند و بر آنان اشک می‌ریزند، اما گریه‌ها و سوگواری‌ها بر اساس روابط دوستانه و علاقه و مهر حاکم در میان پدران و فرزندان، گوناگون است و یکسان نیست. بسیاری از دختران هستند که میان آنان و پدرانشان چیزی جز رابطه‌ی پدری و فرزندی حاکم نیست. از این رو در مرگ پدر و در سوگ او تنها چیزی که او را به سوگ نشانده است همان رابطه‌ی دخترتی و پدری است. اما برخی پدران و دختران نیز در گوشه و کنار جامعه‌ها و روزگاران یافت می‌شوند که رابطه‌ی میان آنها، رابطه‌ی مهر و محبت و عشق و صفاست. این پدران، کسانی هستند که باران مهر و صفا را بر مزرعه‌ی وجود دخترشان [صفحه ۳۵۶] فرو می‌بارند و به او احترام می‌کنند و مراقب هستند که عواطف پاک فرزندان جریحه‌دار نشود یا بر کرامت و شخصیت و هویت او خدشه‌ای وارد نگردد و در برابر این پدری و احساس مسوولیت است که آنان نیز از سوی دختران خویش تکریم و تقدیر و احترام متقابل دریافت می‌دارند و اینجاست که روابط پدری و فرزندی جنبه‌ی دیگری به خود می‌گیرد و آنگاه سوگ پدر در ژرفای جان دخترش اثری عمیق می‌نهد و قلب پر مهر و حق‌شناس او برآستی دچار طوفانی از حزن و اندوه می‌سازد. ما در سطور و صفحات گذشته موقعیت پرشکوه پیشوای بزرگ توحید را در برابر دخت فرزانه و متفکرش فاطمه علیها‌السلام ترسیم نمودیم و روشن شد که مهر و محبت حاکم در روابط این پدر والا و این دخت نمونه و بی‌نظیر، یک رابطه‌ی بی‌نظیر معنوی و علمی و انسانی حقیقی، و فراتر از روابط پدری و فرزندی بود. پیامبر در نظرگاه دخت

فرزانه‌اش از موقعیت والا- و جایگاه بلند و شکوه و معنویت وصف‌ناپذیری برخوردار بود و در برابر، فاطمه علیهاالسلام نیز در گستره‌ی قلب مصفای پدر بیشترین و بهترین موقعیت را از آن خود ساخته بود. «فاطمه» از یک سو، پدرش را نه تنها پدری پرمهر و بی‌نظیر، بلکه در همان حال پیامبر خدا و سالار پیام‌آوران و سفیر الهی می‌نگریست و همان گونه که یک بانوی اندیشمند و پروا پیشه به پیامبرش احترام می‌گذارد و به شایسته‌ترین صورت از او تجلیل و احترام به عمل می‌آورد، آن پیشوای بزرگ را احترام می‌نمود و در برابرش سراپا عشق و شور و شعور و شناخت و اطاعت بود، و از سوی دیگر از آن جایی که او دانشمندترین و متفکرترین بانو در جهان اسلام بود، از هر کس دیگر عظمت پیامبر را بیشتر و بهتر درک می‌نمود. بر این اساس است که سوگ جانگداز و تکانه‌دهنده‌ی رحلت پیامبر، آرامش و قرار و شکیبایی را از دخت پرمهر و اندیشمندش سلب نمود. چرا که او از عظمت فاجعه، از همه بیشتر آگاه بود و از حدود تاثیر این رخداد عظیم در کران تا کران هستی و روند جامعه و آینده‌ی امت و سرنوشت تاریخ و نسلهای آینده از همگان آگاه‌تر بود. [صفحه ۳۵۷] بجاست در اینجا به سخنان «فضه» یکی از ارادتمندان و شاگردان فاطمه علیهاالسلام که از اندوه عمیق او در سوگ پدرش خبر می‌دهد، گوش سپاریم که چنین گزارش می‌نماید: «هنگامی که پیامبر خدا جهان را بدرود گفت، کوچک و بزرگ اندوهگین گشتند و همگی در سوگ او ناله سر دادند. این مصیبت بزرگ بر دوستداران و نزدیکان و یاران و خویشاوندان و بیگانگان نیز سخت گران آمد و همگی را ماتم‌زده ساخت و زن و مرد را گریان و نالان نمود. اما در میان همه‌ی یاران و نزدیکان، هیچ کس اندوه‌زده‌تر و گریان‌تر از دخت فرزانه‌ی پیامبر نبود. او بود که اندوهش در سوگ پدر والامقامی چون پیامبر رحمت، هر روز تازه‌تر و افزون‌تر می‌شد و گریه‌اش شدت می‌یافت. هفتمین روز رحلت پیامبر بود که هنوز نه تنها ناله جانسوز «فاطمه» فرونشسته و گریه‌اش آرام نگرفته بود، که هر روز از روز پیش شدت بیشتری یافته بود. با فرارسیدن روز هشتم از فراق جانسوز پیامبر، دخت سرفرازش موج اندوه نهانی خویش را رهاساخت و تاب و تحمل جدایی از دست رفت. به همین جهت از خانه حرکت کرد و بسوی تربت مقدس پیامبر به راه افتاد. فریاد جانسوزی از پرده‌ی دل برکشید که همه‌ی مردم را گریاند. زنان از خانه‌ها بیرون ریختند و چراغها را خاموش نمودند تا چهره‌ی بانوان آشکار نباشد. همگی بسوی تربت پیامبر روان شدند و با او همراهی کردند. او اینگونه سوگواری می‌کرد و پدر را صدا می‌زد: وا ابتاه! وا صفیاه! وا محمداه! وا ابالقاسماه! وا ربیع‌الارامل و الیتامی! [صفحه ۳۵۸] من للقبلة و المصلی؟ و من لا بنتک الوالهة الثکلی؟... آه ای پدر پرمهر! آه ای برگزیده‌ی خدا! آه ای محمد! آه ای ابالقاسم! ای بهار بیوه‌زنان و یتیمان! چه کسی پس از شما در مسجد و نمازگاه مقدس‌تان نماز می‌گذارد؟ و چه کسی از دخت اندوه‌زده و داغدارت پشتیبانی می‌کند؟ آنگاه در حالی که دامن لباسش به گامهایش می‌پیچید و به زمین می‌افتاد و برمی‌خاست و از شدت گریه و باران اشک، جایی را نمی‌دید تا کنار تربت پدرش پیامبر گام سپرد و خود را به آن تربت پاک و عطر آگین رسانید. هنگامی که رسید، یک نگاهی به حجره افکند و چشمش به جایگاه اذان نماز افتاد، توان از دست داد و بیهوش شد. بانوان دور او را گرفتند و با شتاب و سرعت آب آوردند و بر چهره‌ی آن حوری‌ی انسان‌نما افشاندند تا بهوش آمد و برخاست و فرمود: جان پدر! با رفتن تو قدرت و قوتم رفت، تاب و توانم به پایان رسید، دشمنم شامان به شماتت من پرداخت و اندوه، اینک قاتل جانم شد. جان پدر! اینک «فاطمه» ات را بنگر که تنها، سراسیمه و اندوه‌زده و سرگردان مانده است. جان پدر! صدایم فروکش کرده، پشتم شکسته، زندگی‌ام به تلخی گراییده و روزگرم تیره و تار شده است. جان پدر! پس از تو نه یار و مونس‌ی برای تنهایی خویش می‌یابم و نه چیزی که بتواند [صفحه ۳۵۹] جلوی سیلاب اشک دیدگانم را بگیرد و ناتوانیم را جبران کند. جان پدر! پس از شما فرود و صعود فرشته‌ی وحی و مکان «میکائیل» و فرشتگان و نزول قرآن شریف، به پایان رسید و دیگر همه چیز از آسمان قطع شد. جان پدر! پس از شما برآستی اوضاع دگرگون گشت و درهای امید و آرزو به رویم مسدود گردید. جان پدر! دیگر پس از شما دنیا برایم خوشایند نیست و تا هنگامی که نفس می‌کشم بر شما و در سوگ سهمگین‌تان گریه می‌کنم. نه شور و شوقم بر شما پایان‌پذیر است و نه اندوهم تمام خواهد شد. و اینگونه سرود: ان حزنی علیک حزن جدید و فوادی والله صب عنید... جان پدر!

اندوه من بر شما، اندوهی جدید و دلم به خدای سوگند، عاشق سرسخت شماست. جان پدر! هر روز اندوه من در سوگ شما افزونتر می‌شود و رنج و درد من برای شما پایان نمی‌پذیرد. جان پدر! فاجعه‌ای که در سوگ تو بر من فرود آمده است، بس بزرگ است. شکیبایی‌ام را گرفته و هر لحظه‌ای که می‌گذرد گریه‌ام تجدید می‌شود. جان پدر! راستی که دلی که در سوگ تو شکیبایا باشد یا آرامش پذیرد، دلی بسیار سخت است. آنگاه از ژرفای جان ناله سر داد و فرمود: هان ای پدر عزیز! با رحلت جانسوز تو نور و روشنی از جهان رخت برست. با سوگ تو گل‌های زندگی و شکوفه‌های دنیا پژمرده و افسرده شد، چرا که اینها پیش از این به درخشش و تابش وجود تو شکوفا بود. پدر گرانمایه‌ام! من تا روزی که شما را دیدار نمایم، اندوه زده خواهم بود. [صفحه ۳۶۰]

جان پدر! از هنگامه‌ای که شما از من جدا شده‌ای، چشمم به خواب نرفته است. جان پدر! آخر چه کسی پس از شما پشتیبان بیوه زنان و بینوایان خواهد بود؟ جان پدر! آخر چه کسی تا روز رستاخیز یار و یاور و حمایت‌کننده‌ی امت خواهد بود؟ جان پدر! پس از تو ما را سخت تضعیف کردند. جان پدر! پس از تو مردم از ما روی گردانیدند در حالی که پیش از این به برکت وجود تو، ما در میان جامعه بزرگ بودیم. جان پدر! کدام اشکی است که در فراق جانسوزت جریان نیابد؟ و کدام اندوهی است که پس از تو ادامه پیدا نکند؟ و کدام مژده و پلکی است که از رحلت شما به خواب سرمه شود؟ جان پدر! آخر تو بهاران دین و پرتو روشنی‌بخش پیام‌آوران خدایی. خدایا! چگونه است که کوه‌ها (با رحلت جانسوز پیامبر) از هم نمی‌پاشند؟ و چرا آب دریاها فرو نمی‌روند؟ و چگونه زمین به لرزه در نمی‌آید؟ جان پدر! با رحلت تو، من به سوگی عظیم و مصیبتی سهمگین گرفتار شدم. به مصیبتی که راستی کوچک نیست. جان پدر! من با فاجعه‌ای عظیم و رویدادی شکننده و سهمگین، کوبیده شدم. جان پدر! فرشتگان در سوگ تو گریانند و افلاک از حرکت بازمانده‌اند. جان پدر! منبرت پس از تو بی‌کس و تنه‌است. و عبادتگاه و محرابت از راز و نیاز شبانه‌ت تهی است. جان پدر! تربت و آرامگاهت از اینکه تو را در خود جای داده است شادمان است و بهشت پرتراوت خدا، در شور و شوق نیایش و نماز توست. جان پدر! چقدر آن مجالس و محافل که شما می‌نشستی پس از شما ظلمت‌زده است و من همواره در سوگ شما اندوه‌زده‌ام تا بزودی بر شما وارد آیم. [صفحه ۳۶۱] جان پدر! «ابوالحسن» که سخت مورد اعتماد و اطمینان تو و پدر نور دیدگان حسن و حسین و برادر و دوست و جانشین توست، اینک به سوگ تو نشسته و با از دست دادن عزیزی چون تو به فراق گرفتار آمده است. همو که خودت او را از کودکی پروراندی و در بزرگی به برادری خویش برگزیدی. همو که شیرین‌ترین دوستان و پرمهرترین یاران و نزدیک‌ترین کسانت بود. همو که نخستین اینان آوردنده‌ی به خدا، نخستین هجرت‌کننده‌ی بسوی او و نخستین یار و یاور دین خدا و پیامبر او بود. آری او، عزیزی بس والا مقام را از دست داده و اینک در سوگ تو نشسته است. و اینک ای پدر گرانمایه‌ام! از دست دادن عزیز عزیزان، ما را داغدار ساخت. و اندوه و گریه، کشنده‌ی ما گردید و غم‌های عالم قرین ما شد. آنگاه دخت فرزانه‌ی پیامبر از ژرفای جان ضجه زد و ناله‌ای جانسوز برکشید. ناله‌ای که قلبها را می‌خراشید و دلها را پاره می‌کرد... و از پی آن اینگونه سرود: قل صبری و بان عنی عزائی بعد فقدی لخاتم الانبیاء... پس از رحلت تو ای آخرین پیامبر خدا! شکیبایی‌ام اندک شد و آرامش از من دور گردید. چشم! هان ای چشم! باران اشک بیار! وای بر تو اگر حتی از فروباریدن خون بخل ورزی! هان ای پیامبر خدا! ای بهترین برگزیده‌ی او! ای پناه یتیمان و ناتوانان! کوه‌ها و حیوانات بیابان و پرندگان آسمان و زمین گسترده، همه و همه پس از سوگ تو گریستند، آسمانها و کهکشانها در غم تو سوگوار شدند. سالار من! «رکن»، «مشعر»، «بطحاء» و «حجون» بر تو گریه کردند. و محراب نماز و درس قرآن، بامدادان و شامگاهان با صدای بلند در رحلت تو ناله زدند. [صفحه ۳۶۲] و اسلام نیز همان وقت که با سوگ جانسوز تو بسان دیگر غریبان و تنه‌ایان، غریب و تنها گشت، بر تو گریست. جان پدر! کاش می‌دید، منبری را که بر فراز آن صعود می‌کردی و باران حقایق را بر مزرعه‌ی جانها می‌باراندی، اینک پس از آن روشنایی و نور خیره‌کننده‌ی وجود تو، ظلمت و تاریکی بر آن سایه افکنده است. بار خدایا! مرگ مرا زودتر برسان. هان ای سالار من! آخر دیگر از این زندگی بیزار شده‌ام. آنگاه بانوی بانوان مشتی از تربت پدر را برگرفت و بوسید و بویید و اینگونه به

سوگواری پرداخت: ماذا علی من شم تریه احمد ان لا یشم مدی الزمان غوالیا... بر آن کسی که تربت پاک پیامبر را بوسیده است، چه باک اگر در همه‌ی زندگی خویش عطری نبوید. به آنکه در دل زمین نهان است و روح بزرگ او حاضر است: بگو: آیا صدای ناله و شیون مرا می‌شنوی؟ جان پدر! مصیبت‌ها به گونه‌ای بر من باریده است که اگر بر روزها اینگونه باریدن می‌کرد، به شبهای تار بدل می‌شدند. خدایا! من در زیر سایه‌ی محمد و در پرتو یاری و حمایت او بودم و تا زمانی که او یاور من بود، از هیچ دشمنی و کینه‌ای نمی‌هراسیدم. اما اینک پس از رحلت او بناگزیر در برابر فرومایگان باید خضوع کنم. و از این در اندیشه‌ام که بر حقوق من تجاوز شود و به یاری خدا، بیداد و بیدادگران را با این پوشش دفع می‌کنم... و نیز در کتاب «سیره‌ی نبویه»، «زینی دحلان» این اشعار را از آن حضرت آورده است که در سوگ پدر می‌خواند: [صفحه ۳۶۳] اغبر آفاق السماء و کورت شمس النهار واطلم العصران... کرانه‌های آسمان را گرد و غبار فراگرفت و خورشید تیره و تار شد و روز و شب هر دو تاریک و یکسان گردید. و زمین پس از رحلت پیامبر، اندوهگین گشت و به نشانه‌ی تاسف بر او، بسیار لرزید. در سوگ او باید شرق و غرب گیتی بگرید و همه‌ی قبیله‌ها بر او اشک ببارانند. باید آن کوه عظیم و خانه‌ی خدا با همه‌ی پدیده‌ها و ارکانش بر او گریه کنند. هان ای آخرین پیام‌آور خدا که پرتو نور وجودت پربرکت است! درود فرورستنده‌ی قرآن بر تو باد، درود! درود! درود! و آنگاه دخت فرزانه‌ی پیامبر برخاست و دامن‌کشان به خانه‌ی خویش بازگشت و از آن پس در خانه گریه بر پدر را آغاز کرد. او پس از رحلت پدر گرانمایه‌اش، همواره سرش بسته بود، جسم شریفش رو به ناتوانی می‌رفت و قامت برافراشته‌اش به شکستگی، دیدگانش اشکبار بود و قلب مصفایش شعله‌ور. هر ساعت بیهوش می‌شد و به فرزندانش می‌گفت: پدرتان پیامبر خدا کجاست؟ همو که شما را احترام می‌کرد و بر دوش و آغوش خود می‌نشاند. کجاست پدرتان پیامبر، که از همه‌ی مردم بیشتر به شما مهر می‌ورزید و نمی‌گذاشت شما بر روی زمین راه بروید؟ آری عزیزانم دیگر او این در خانه را بر روی ما باز نمی‌کند! دیگر او شماییان را بر دوش خود نمی‌نشاند... پس از رحلت جانسوز پیامبر بود که «بلال» دیگر از اذان گفتن خودداری کرد و گفت: پس از پیامبر گرامی دیگر هیچگاه اذان نخواهم گفت. تا اینکه روزی فاطمه علیهاالسلام فرمود: دوست دارم صدای اذان موذن پدرم را به یاد روزی که او در این مسجد نماز می‌خواند، بشنوم. [صفحه ۳۶۴] این مطلب به گوش «بلال» رسید و او به احترام دخت پیامبر تصمیم خویش را نادیده گرفت و شروع به اذان نمود. هنگامی که صدایش طنین افکند که: الله اکبر... فاطمه به یاد پدر و آن روزگار درخشان عصر پدر افتاد و دیگر گریه امانش نداد. سخت گریه کرد... هنگامی که بلال به این جمله رسید که: اشهد ان محمدا رسول الله... بانوی بانوان ناله‌ای از ژرفای جان برکشید و بیهوش نقش بر زمین شد. مردم از بلال خواستند که دیگر بس است، اذان نگو که دختر پیامبر جهان را بدرود گفت... بلال اذان را قطع کرد و «فاطمه» بهوش آمد و خواست تا بلال اذان را به پایان برد اما او گفت ای سالار بانوان گیتی! بر شما ترسانم مرا معاف دارید!... و نیز از امیر مومنان آورده‌اند که: من پیامبر گرامی را در پیراهنش غسل دادم. دخت گرانمایه‌اش به من فرمود: پیراهن پدرم را به من نشان دهید. من پیراهن را به او نشان دادم و او بوئید و بیهوش شد. من که این جریان را دیدم پیراهن پیامبر را از او پنهان داشتم. سلام خدا بر او و بر پدر گرانمایه‌اش، بر او و بر شوی ارجمندش، بر او و بر فرزندان سرفرازش باد. و نیز از ششمین امام نور آورده‌اند که آن حضرت پس از رحلت پدرش پیامبر هفتاد و پنج روز زیست و در این مدت کسی او را شاد و خندان ندید. در هر هفته، دو بار در روز دوشنبه و پنجشنبه به کنار مزار شهیدان می‌آمد. و می‌فرمود: آری انجا قرارگاه پیامبر خدا بود و آنسو نیز قرارگاه شرک گرایان تجاوزکار. و نیز از «محمود بن لبید» آورده‌اند که: پس از رحلت پیامبر، دخت گرانمایه‌اش کنار مزار شهیدان می‌آمد و کنار مزار «حمزه» می‌رفت و می‌گریست. [صفحه ۳۶۵] یکی از روزها که من کنار قبر «حمزه» آمدم آن بانوی فرزانه را دیدم که در آنجا می‌گرید... از او خواستم آرام بگیرد... هنگامی که از گریه بازایستاد، ضمن عرض سلام گفتم: ای بانوی بانوان گیتی! به خدا سوگند بند دلم از گریه‌ی شما پاره شد... فرمود: اباعمر! گریه برای من زینده است چرا که بهترین پدران گیتی را از دست داده‌ام. آه از شور و شوق دیدار پیامبر خدا که در گستره‌ی قلبم موج می‌زند.

آنگاه اینگونه سرود: اذا مات یوما میت قل ذکره و ذکر ابی مذمات و الله اکثر... هنگامی که کسی جهان را بدرود گوید پس از گذشت زمان یاد او به تدریج کم شده و به فراموشی سپرده می‌شود اما نام و یاد بلندآوازه‌ی پدرم پیامبر، از هنگامه‌ی رحلتش به خدای سوگند بیشتر شده است. آری آنچه از تاریخ و روایات رسیده، دریافت می‌گردد این است که فاطمه علیهاالسلام پس از رحلت پیامبر همواره در سوگ او می‌گریست و هنگامی که با بازیگری سیاسی او را از گریه در خانه‌اش باز داشتند به سر مزار شهیدان «احد» می‌رفت و آنجا بر پدر سوگواری می‌نمود. و آنگاه از شدت یافتن بیماری او را از رفتن به آنجا باز داشت، بقیع و بیت‌الاحزان را برای سوگواری برگزید...

فاطمه در مسیر تندبادها

اشاره

... و اینک در ادامه‌ی بحث خویش به همراه شما خواننده‌ی حقجو، به یک نقطه‌ی حساس تاریخی و مذهبی و عقیدتی می‌رسیم و من نمی‌دانم جملاتی که بزودی ترسیم خواهد شد چه بازتابی خواهد داشت؟ و نیز در این اندیشه‌ام که واکنشی که از مطالعه‌ی این واژه‌ها و سطور و صفحات رخ خواهد داد، به چه صورت و در چه چهره و جلوه‌ای، پدیدار خواهد گشت؟ و نمی‌دانم براستی داوری شما خواننده‌ی گرامی در مورد نگارنده، چه خواهد بود؟ [صفحه ۳۶۶] همچنانکه نمی‌دانم تهمت‌هایی که ممکن است متوجه من گردد از چه نوع و چه قماش‌ی خواهد بود؟ تهمت گروه‌گرایی؟ تفرقه‌افکنی؟ فتنه‌انگیزی؟ لکه‌دار ساختن شخصیت صحابه و یاران پیامبر؟ و یا بافته‌ها و سخنان دیگری از این دست می‌باشد که نثارم خواهد شد؟ شما خواننده‌ی عزیز نیز ممکن است از کسانی باشید که حقایقی که در بخشهای آینده خواهد آمد خوشایندتان نباشد و آنها را ناروا و دروغ پندارید و آنگاه بر ضد نگارنده‌ی آن، بوسیله‌ی زبان و قلم حکمی غایبانه و طبق هوای دل خویش صادر نمایید. اما اینها برای نگارنده چندان مهم نیست. آنچه مهم است این است که شما دوست عزیز! دریابی که نگارنده در نگارش و تنظیم این سطور و بخشهای کتاب، به سراغ اسناد و مدارک شیعه نرفته است، بلکه این حقایق را تنها از اسناد و مدارک معتبر و مورد قبول و اعتماد اهل سنت مطرح می‌سازد. با این بیان اگر آنچه آمده است درست و مطابق با واقع است که زهی سعادت و نیکبختی، و اگر نادرست و دور از حقیقت است، باید بدانید که مسوولیت به عهده‌ی این اسناد و مدارک و دانشمندان و محدثان اهل سنت است، و نه این ارادتمند. به عبارت روشن‌تر من در این مورد گناهی ندارم اگر اشتباهی شد، گناه تاریخ است که این رویدادها را طرح نموده است و اگر براستی این مطالب نزد دانشمندان اهل سنت درست و قطعی نبود هرگز نمی‌باید آنها را در کتابهای معتبر و «صحاح» خویش بیاورند. شما خواننده‌ی عزیز اجازه دهید تا نگارنده آخرین سخن خویش را در این مورد ترسیم نموده، آنگاه به اصل بحث وارد شویم. [صفحه ۳۶۷]

آخرین سخن پیش از ورود به بحث

آخرین سخن من این است که، من متن اسناد و مدارک تاریخی مورد اعتماد اهل سنت را برای شما می‌آورم و آنگاه آدرس آن اسناد و مدارک را تقدیم می‌دارم. چه خوب خواهد بود که شما به آنها مراجعه کنید، تا هم به درستی سخن و بیان مطالب این کتاب اطمینان یابید و هم مطالب را بطور مستقیم در آن اسناد و منابع بنگرید و آنگاه پیش از مطالعه‌ی این بخش از کتاب نیز شما موضع خویش را در برابر آنچه سوکمندانه روی داده است، انتخاب کنید. شما خواهید بود و وجدانتان. همان وجدان زنده و اندیشه‌ی حق طلبانه‌ای که در ژرفای جان خویش می‌یابید. شما خواهید بود و ایمانتان، همان ایمان و عقیده و باوری که روزی در

پیشگاه خدا به همراه آن حاضر خواهید شد و خدای را دیدار خواهید نمود. شما خواهید بود و حقیقت که واقعیتی فراتر از عاطفه‌ها و تمایلات و دنباله روی‌هاست. راستی چقدر برای نگارنده تاسفبار است که از آزادی بیان و قلم برخوردار نیست و نمی‌تواند رویدادهای دردناک و غمبار، موقعیت‌های بحرانی و طوفان‌ها و تندبادهای ویرانگر و لحظات و ساعت‌های سختی را که بر خاندان پاک و پاکیزه‌ی وحی و رسالت - آن هم کمتر از یک هفته پس از رحلت بزرگ پیشوای توحید و پیامبر گرامی اسلام، رفت همه را در این صفحات و سطور ترسیم نماید. آری هر فرد و هر گروهی از حق آزادی به نوعی برخوردار است، مگر خاندان وحی و رسالت. می‌دانیم که حق آزادی مطبوعات در جهان معاصر اصل شناخته شده‌ای است و اصل حق دفاع در همه‌ی دادگاه‌های دنیای متمدن، یک اصل مورد قبول است و حق آزادی اندیشه و فکر در دنیای معاصر، اصلی است مورد اعتراف همگان، با همه‌ی اینها سخن گفتن از مصائب خاندان وحی و رسالت و ثبت و نگارش دردها و رنجهای [صفحه ۳۶۸] آنان و نمایش بیدادی که بر آنان رفت، هنوز هم گناهی نابخشودنی است. به هر حال اینک به آنچه خواهد آمد توجه فرمایید تا حقیقت روشن‌تر شود.

یورش به فرودگاه وحی پس از رحلت پیامبر

۱- استاد یگانه «عبدالفتاح عبدالمقصود» در کتاب خویش [۲۲۹]... گروه‌های طرفدار حق گاه بطور آشکار و زمانی در نهان گرد آمده و مردم را بسوی امیر مومنان فرا می‌خواندند، چرا که می‌دیدند آن حضرت برای به کف گرفتن زمام امر جامعه، برترین و شایسته‌ترین مردم است. از پی آن دعوت‌ها، مردم بر گرد خانه‌ی علی علیه‌السلام گرد آمدند و او را با نام و نشان صدا نموده و از او خواستند که از خانه گام به بیرون نهد، تا میراث غارت شده و غضب شده‌اش را به وی بازگردانند... در برابر این جریان حق‌طلبانه، گروهی از راه مخالفت و گروهی از جهت موافقت وارد شدند و در مدینه دو جریان و دو حزب پدید آمد و آن اتحاد و برادری امیدآفرین رو به تفرقه و جدایی و از هم گسیختگی نهاد و جز خدای جهان‌آفرین کسی نمی‌توانست سرانجام این روند ناهنجار اوضاع را آنگونه که پیش می‌رفت، پیش‌بینی کند و بداند که فرجام کار به کجا خواهد انجامید؟... با این بیان چرا علی علیه‌السلام از دیدگاه «عمر» همانند «سعد بن عباد» درخور کشته‌شدن نباشد؟ تا هم کانون مخالفت از بین برود و هم کانون دو دستگی و پیدایش دو جریان از میان برداشته شود؟ البته این افراطی‌گری با تندخویی و خشونت‌گرایی «عمر» سازگارتر بود تا دلسوزی و غیرت او در مورد وحدت اسلام و یکپارچگی مردم مسلمان. مردم نیز در این مورد بحث‌ها داشتند و سخن‌ها می‌گفتند. [صفحه ۳۶۹] زبان‌ها که بیانگر دیدگاه‌هایی براساس پندارها بود، گشوده شد و اندیشه‌ها و گمانها به تدریج به صورت مسائل قطعی رخ گشود. هیچ کس از باطن و درون فرزند «خطاب» آگاهی نداشت و همه در عالم پندار و گمان خویش سیر می‌کردند. مردم سندی از افراط کاریها و خشونت‌های همیشگی این مرد را به یاد داشتند و شاید در میان آنان کسانی یافت می‌شدند که پیش از بررسی مسئله، حوادث و ماجراهایی در صفحه‌ی ذهنشان نقش می‌بست و می‌پنداشتند که امیر مومنان در برابر تدروی و تهدید «عمر»، اگر بخواهد او را به بیعت با ابوبکر و ادار سازد، مقاومت خواهد نمود و شاید به تدریج ثمره و فرجام این ماجرا را پیش‌بینی می‌کردند و به نتیجه‌هایی که ناگزیر در پیش بود، می‌رسیدند و آن این بود که «عمر» سرانجام از راه درست و عادلانه خارج خواهد گشت و به شدت عمل و خشونت روی خواهد آورد. آری آنروز شایعات بدینصورت بر گامهای بعدی «عمر» پیش می‌گرفت. او در حلقه‌ی گروهی از یاران و همفکرانش بسوی خانه‌ی فاطمه علیها‌السلام حرکت کرد و در اندیشه بود که امیر مومنان را چه بخواهد و ای پذیرد به آنچه تا آنروز نپذیرفته بود، و ادار سازد. مردم پندارها داشتند، برخی می‌گفتند: تنها شمشیر متن فرمان خواهد بود و به کمک آن می‌توان همه را در برابر «ابی‌بکر» به تسلیم واداشت و برخی می‌گفتند: بزودی شمشیر با شمشیر رویارو خواهد گشت. پیش‌بینی گروه سوم این بود که تنها آتش وسیله‌ی حفظ وحدت مسلمانان و بدست آوردن رای به خلافت خواهد بود و هر کس چیزی می‌گفت... براستی آیا دهان مردم بسته است و بر دهان آنان بند زده‌اند که داستان هیزم را بازنگویند؟ همان هیزمی که پسر

«خطاب» فریاد کشید و دستور داد گردآورند و اطراف خانه‌ی «فاطمه» و «علی» را گروهی از یاران پیامبر نیز در آنجا بودند، از هیزم انباشته سازند تا با این کار خود، به وعده‌ی تهدید و مجازات جامه‌ی عمل پوشانند و آنان را یا در برابر خواسته‌ی خویش تسلیم سازد و یا بر آنان بتازد و بشورد. [صفحه ۳۷۰] سرانجام همه‌ی این داستان‌ها که همراه با نقشه‌های از پیش طراحی شده بود، با یورش «عمر» بسوی خانه‌ی «فاطمه»، بسان کف روی موج آب از میان رفت او با حالت خشم در حالی که شعله‌های آتش شورش زبانه می‌کشید، به خانه‌ی «علی» روی آورد و یاران و همفکرانش او را در نقشه‌اش یاری کردند. او پیشاپیش همه جمله را آغاز نمود که بناگاه چهره‌ی پرفروغ پیامبر با هاله‌ای از غم و اندوه که آثار رنج و فشار بر سیمای ملکوتی‌اش آشکار بود، و قطرات اشک بر چشمانش می‌درخشید، و بر پیشانی‌اش آثار خشم و ناراحتی شدید گره خورده بود، بر درب خانه نمایان شد. «عمر» از ترس بر جای ایستاد و شعله‌های آتش حمله‌اش فرونشست و به دنبال او همفکران و همراهانش هنگامی که پیامبر را در سیمای پرفروغ دخت فرزانه‌اش «فاطمه» دیدند که بر آنان نگاه می‌کند جلو درب بهت‌زده ایستادند و از شدت احساس رسوایی و شرمندگی، سرهای خویش را پایین افکندند و چشمهای خود را فروبسته و از اهداف درونی خویش پشیمان شدند. آنان دیدند که دخت فرزانه‌ی پیامبر با قلبی اندوهگین و دلی لبریز از مصیبت، بسان سایه‌ای به آرامی قدم برمی‌دارد و بسوی آرامگاه پدر گرانمایه‌اش نزدیک می‌شود. چشم‌ها یکسره به او دوخته و گوشها به او سپرده شد و او درست در این لحظات سخت بود که صدای اندوهبار و جانسوز خویش را بلند کرد و با چشمی گریان پدرش محمد صلی‌الله‌علیه و آله و سلم را که در چند قدمی او جای گرفته بود، ندا داد که: یا ایت یا رسول‌الله. ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی‌قحافه؟!... جان پدر! ای پیامبر خدا... پدر! ای فرستاده‌ی بزرگ پروردگار! گویی زمان و زمین از این صدا، زیر پای بیدادگران یورشگر، به لرزه درآمده بود... دخت یگانه‌ی پیامبر «زهرا» باز هم نزدیک شد، کنار آرامگاه پدر ایستاد و از آن غایبی [صفحه ۳۷۱] که همواره حاضر و در حقیقت میان مردم و نظاره‌گر بر آنان بود، آری از او کمک خواست: هان ای پدر! ای پیامبر خدا!... پس از رحلت تو چه چیزها که از پسر «خطاب» و «ابن‌قحافه» دیدیم؟! بر اثر سخنان فاطمه علیها‌السلام دلها از موج حزن و اندوه شکست و اشکها از دیدگان فروبارید. مردمی که آنجا بودند آرزوی مرگ کردند و گفتند: ای کاش می‌توانستند جای پای خویشان را بشکافند و در میان خاکها نمانند. این جملات را ما از کتاب نویسنده‌ی معاصر مصری، استاد «عبدالفتاح» برگزیدیم و بجاست به بخشهایی از آنچه مورخان و محدثان پیشین نیز در این مورد آورده‌اند نظری بینکنیم. ۲- در سه کتاب: «عقدالفرید»، و «تاریخ ابوالفداء» و «اعلام‌النساء» در این مورد اینگونه آمده است: «ابوبکر» را به سرکردگی «عمر» بسوی خانه‌ی امیر مومنان گسیل داشت و به سرکرده‌ی آنان گفت: اگر در برابر فرمانت سر فرود نیاورند با آنان پیکار کن. «عمر» با شعله‌ای از آتش حرکت کرد تا خانه‌ی (خاندان وحی و رسالت) را به آتش کشد. در این گیر و دار بود که دخت فرزانه‌ی پیامبر «فاطمه» با او روبرو شد و فرمود: هان ای پسر «خطاب»! آیا آمده‌ای تا خنه ما را به آتش بکشی؟! فقلت: یابن خطاب اجئت لتحرق دارنا؟ «عمر» پاسخ داد: آری مگر اینکه همان را که امت گردن نهاده‌اند، بپذیرد و با «خلیفه» انتخابی ما دست بیعت دهد و با ما همراهی و همدستان گردید. [صفحه ۳۷۲] قال: نعم، او تدخلوا فیما دخل فیہ الامه. [۲۳۰]. ۳- و نیز در «تاریخ طبری» و «الامامه و السیاسة» و «شرح بن ابی‌الحدید» در همین رابطه چنین آمده است: به خدای سوگند! خانه را به آتش خواهم کشید مگر اینکه به منظور بیعت از خانه بدر آید. و یا گفت: با شما هستم: یا به منظور دست بیعت دادن به دستگاه خلافت از خانه بیرون آید یا خانه را با هر آن کس که در آن است به شعله‌های آتش خواهم سپرد. برخی به او گفتند: دخت فرزانه‌ی پیامبر در خانه است. فیقال للرجال: ان فیها فاطمه. فبقول: و ان...!! پاسخ داد: اگر چه او باشد!! [۲۳۱]. ۴- مولف کتاب «الامامه و السیاسة» تحت عنوان چگونگی بیعت علی علیه‌السلام می‌نویسد: «ابوبکر» در پی جوئی از کسانی که سرباز زده و نزد امیر مومنان رفته بودند، برآمد. از این رو «عمر» را بسوی خانه «علی» گسیل داشت تا آنان را احضار کند. «عمر» به در خانه آمد و آنان را ندا داد اما آنان از آمدن و دست بیعت سپردن به «ابوبکر» سرباز زدند. اینجا بود که «عمر» به همراهان خویش دستور داد، هیزم بیاورند و خود فریاد

کشید که: [صفحه ۳۷۳] «به خدایی که جان عمر در کف قدرت اوست یا باید از خانه بدر آید و یا خانه و هر که در آن باشد به آتش خواهم کشید. به او گفتند: هان ای «اباحفص»! می دانی که «فاطمه» در این خانه است؟ پاسخ داد: گرچه او هم در خانه باشد! سرانجام آن گروهی که نزد «علی» علیه‌السلام بودند از خانه بیرون آمدند و بناگزی بیعت نمودند و تنها «علی» در خانه ماند و فرمود: من سوگند یاد کرده‌ام که تا قرآن را جمع آوری ننمایم، نه از خانه خارج شوم و نه عبا بر دوش افکنم. قال علیه‌السلام: حلفت ان لا اخرج و لا اضع ثوبی علی عاتقی حتی اجمع القرآن. در این هنگام بود که دخت سرفراز پیامبر فاطمه علیها‌السلام بر آستانه‌ی درب ظاهر شد و فرمود: تاکنون گروهی را که برای رسیدن به حضور کسی آمده باشند بدتر و خشن‌تر از شما بخاطر نمی‌آورم. شما یان مردمی هستید که پیکر مطهر پیامبر را در برابر ما، رها کردید و خود برای انحصار قدرت و امکانات، شتافتید. بی آنکه از صاحبان واقعی حق اجازه بگیرید و مشورت نمایید و یا حقی برای ما به رسمیت شناسید و بازگردانید. [۲۳۲] . ۵- شاعر «نیل» «محمد حافظ ابراهیم» در قصیده‌ی خویش که به «قصیده‌ی عمریه» مشهور است از جمله: و قوله لعلی قالها عمر اکرم بسامعها اعظم بملقیها حرقت دارک لا ابقی علیک بها ان تبایع و بنت المصطفی فیها ما کان غیر ابی حفص یفوه بها امام فارس عدنان و حامیها آن گفتاری را که «عمر» آن روز به «علی» علیه‌السلام گفت، شما شنونده سخن را گرامی بدار و گوینده‌اش را بزرگ شمار. آن سخن این بود که «عمر» گفت: اگر دست بیعت به ابی‌بکر نسیاری خانه‌ات را [صفحه ۳۷۴] به آتش خواهم کشید و هیچ کس و هیچ چیز را از آن باقی نخواهم گذاشت، گرچه دخت فرزانه‌ی پیامبر برگزیده در آن خانه باشد. جز «عمر» چه کسی این جرات و جسارت را داشت که در برابر قهرمان بلندآوازه‌ی دودمان «عدنان» و پشتیبان دلیر آن، چنین سخنی بر زبان آورد؟! ۶- «مصطفی بک دمیاطی» در گفتاری بر شرح این قصیده از جمله می‌نویسد: «طبری» بنا به روایتی آورده است که: «جریر» به نقل از «مغیره» آورده است که: «زیاد بن کلب» می‌گفت: عمر به در خانه‌ی علی آمد و هنگامی به آنجا رسید که گروهی از مهاجران و بزرگان از جمله «طلحه» و «زبیر» در آنجا بودند. و او خطاب به همه گفت: به خدای سوگند خانه را به شعله‌های آتش خواهم سپرد جز اینکه همگی بدر آید و دست بیعت به «ابوبکر» بسپارید. «زبیر» شمشیر از نیام برکشید و بیرون آمد اما در آن گیر و دار شمشیر از دستش افتاد و همراهان «عمر» بر او یورش بردند و او را گرفتند... [۲۳۳] . ۷. «شهرستانی» در «ملل و نحل» به نقل از «نظام» آورده است که: «عمر» در غوغای روز بیعت بگونه‌ای بر شکم دختر پیامبر زد که جنین او «محسن» را سقط کرد. او نعره می‌کشید که: خانه‌ی «فاطمه» را با هر آنکه در آن است به آتش بکشید و (این فرمان شوم) در حالی صادر می‌شد که جز «فاطمه و شوی گرانقدرش «علی» و دو نور دیده‌اش «حسن» و «حسین» هیچ کس دیگر نبود. [۲۳۴] . ۸- و نیز «بلاذری» و نیز «صفدی شافعی» و «ابن حجر عسقلانی» و «حافظ ذهبی» در کتاب‌های خویش در این مورد نظیر همین مطالب آورده‌اند. [۲۳۵] . [صفحه ۳۷۵] ۹- «ابن خذابه» یا «خرذابه» به نقل از «زید بن اسلم» در این مورد آورده است که: من از جمله کسانی بودم که به هنگام بیعت نکردن علی و یارانش به همراه «عمر» هیزم به در خانه‌ی دخت پیامبر «فاطمه» می‌بردیم. و خود ناظر بودم که «عمر» به «فاطمه» گفت: از سرای خویش بیرون بیا و گرنه خانه را با هر که که در درون آن باشد به شعله‌های آتش خواهم سپرد! و این در حالی بود که می‌دانستیم در آن خانه، «علی» و «فاطمه» و «حسن» و «حسین» و گروهی از یاران پیامبر حضور دارند. «فاطمه» به «عمر» فرمود: آیا خانه‌ی مرا که خود و فرزندانم در آن هستیم، به آتش می‌کشی؟ «عمر» پاسخ داد: به خدای سوگند آری، مگر اینکه همه بیرون بیایند و با ابوبکر بیعت کنند!!

دریافت‌ها

آنچه ترسیم شد، همه و همه بخشی از حقایقی بود که من در کتابهای معتبر اهل سنت بدانها دست یافتم و چه بسا که دیگر پژوهشگران و نویسندگان، بتوانند به مدارک و منابع بیشتری در کتابهای تاریخی در این رابطه، دست یابند. بنظر می‌رسد که پس از ترسیم این حقایق و نصوص صریح تاریخی و روایی نکاتی چند برای ما روشن می‌شود که از آن جمله‌اند: ۱- این واقعیت دریافت

می‌گردد که موضع‌گیری و عملکرد برخی از مسلمانان در برابر خاندان وحی و رسالت چگونه بود؟! ۲- و نیز روشن می‌شود که برخی از چهره‌ها، چگونه نه حرمت سالار بانوان علیهاالسلام را رعایت نمودند، و نه حرمت خانه و اقامتگاه او را. نه حرمت شوی گرانقدرش امیر مومنان را داشتند و نه شکوه و عظمت معنوی دو نور دیده‌اش «حسن» و «حسین» را، و نه حتی حرمت پیامبر خدا را در مورد آنان رعایت کردند. [صفحه ۳۷۶] بلکه با خیره‌سری و گستاخی خویش همه‌ی حرمت‌ها را شکستند و همه‌ی حقوق را پایمال ساختند. ۳- و نیز با نگرشی بر آنچه ترسیم شد، دریافتیم که «عمر» و همراهانش به منظور بیرون آوردن امیر مومنان از خانه‌ی خویش و مجبور ساختن آن حضرت به بیعت با «ابوبکر» بدانجا یورش بردند و شنیدیم و دانستیم که آنان تهدید نمودند که خانه‌ها را با هر که در آن است، حتی دخت سرفراز پیامبر و خاندان او، همه را به آتش خواهند کشید. آری سالار بانوان، فاطمه علیهاالسلام هرگز بر این اندیشه نبود که در زندگی خویش چنین روز و روزگاری را بنگرد و اینگونه دردها و مصیبت‌ها را با همه‌ی وجود تماشا کند. درست است که پدر گرانقدرش پیامبر به گونه‌ای سربسته و یا باز و روشن از این رویدادهای تلخ و غمبار به او سخن گفته بود. اما روشن است که دیدن چیزی فراتر از شنیدن است و اثر شنیدن با دیدن یکسان نخواهد بود. اگر بانوی نمونه‌ی اسلام پیش از این رخدادهای دردآور از پدر گرانقدرش شنیده بود که بزودی کارها در جهت زیان او و خاندان وحی و رسالت دگرگون گشته و روزگار بر ضد آنان بر خواهد گشت و کینه‌ها و عقده‌ها و حسادت‌های نهانی شعله‌ور خواهد شد، آن گرانمایه‌ی عصرها و نسلها اینک آن رویدادهای زبانبار و ظالمانه را به چشم خویش نگریست. خود نظاره کرد که چگونه گروهی به اقامتگاه او یورش بردند تا شوی گرانمایه‌اش را از خانه بیرون کشند، آن هم خانه‌ای که پدرش پیامبر خدا بدون اجازه سالار بانوان بدانجا وارد نمی‌شد. روشن است که دخت فرزانه‌ی پیامبر نمی‌توانست در برابر این رویدادهای ظالمانه لب فرو بندد و نظاره‌گر بنشیند. آخر کدام خانواده‌ای را می‌توان یافت که با دیدگان خویش ناظر باشد که گروهی به حریم خانه‌اش یورش برند و بخواهند بزرگ آن خاندان را ببرند و باز هم چیزی نگویند و لب فروبندند؟ [صفحه ۳۷۷] ناگفته پیداست که در چنین شرایطی ترس و وحشت به اوج خود می‌رسد و با شدت یافتن اضطراب و ناامنی، آرامش و امنیت از افراد این خانواده سلب گردد. در چنین موقعیت بحرانی، از ترس روند اوضاع، کودکان صدا به گریه و فریاد بلند می‌کنند و ضجه و شیون است که در آن شرایط ترس‌آور و هولناک، از هر سو به آسمان می‌رسد.

دریغ و درد...

بانوی بانوان فاطمه علیهاالسلام پیش از یورش آن گروه تجاوز کار به خانه‌اش، پشت درب ایستاده بود. او پوشش بر روی سر و موهای خود داشت مام نقاب بر چهره یا چادر به همراه نداشت. به همین جهت هنگامی که یورشگران به حریم خانه‌اش یورش آوردند به پشت دیوار پناه برد تا از چشم مردان بیگانه خویشتن را بپوشاند. اما تبهکاران مردنما دخت فرزانه‌ی پیامبر را که شش ماه باردار بود به سختی پشت درب خانه فشردند بگونه‌ای که از شدت درد و رنج فریادش برخاست و جنین او بر اثر شدت ضربه‌ی در و فشردگی میان در و دیوار، به شهادت رسید. و شما خواننده‌ی عزیز دیگر از آن میخی که بر اثر فشار درب بر سینه‌ی گرانمایه‌ی عصرها و نسلها فرورفت، چیزی می‌پرس و مگو. درست در همان لحظات بود که مهاجمان امیر مومنان را دستگیر نمودند و کوشیدند تا او را از خانه‌اش بیرون برند که فاطمه علیهاالسلام با وجود درد شدید و موج ناراحتی و اضطرابی که بر اثر صدمه وارد آمدن به «جنین»، سراسر وجود آن حضرت را گرفته و او را زمین گیر می‌ساخت باز هم قهرمانانه بپاخاست و به انگیزه‌ی دفاع از حق و تبلور روشن عدالت، کوشید تا از بردن امیر مومنان جلوگیری کند. و دریغ و درد که در همین لحظات، فرمان ظالمانه‌ی کتک زدن به دخت محبوب و عزیز پیامبر صادر گردید!! فرزندان مام ارزشها، که خود ناظر بر آن اوضاع غمبار بودند آن صحنه را اینگونه ترسیم کرده‌اند: [صفحه ۳۷۸] امام حسن علیه‌السلام در مجلس دیکتاتور فریبکار اموی «معاویه» خطاب به «مغیره بن شعبه» یکی از همان

تبهکاران شرکت کننده در آن یورش تجاوزکارانه، فرمود: «تو بودی که «فاطمه»، دخت گرانمایه‌ی پیامبر را کتک زدی و او را خون‌آلود ساختی و باعث شدی تا کودکش را سقط کند. تو در این اندیشه‌ی شوم بودی که با این جنایت پیامبر خدا را تحقیر کنی و با زیر پا نهادن فرمان او، حرمت آن بزرگوار را هتک نمایی، مگر نه اینکه پیامبر به فاطمه علیهاالسلام می‌فرمود: «فاطمه» جان! تو سالار بانوان بهشتی! «انت سیده‌النساء اهل الجنة». از این رو، ای «مغیره»! بهوش باش که فرجام تو به آتش شعله‌ور دوزخ خواهد بود.

[۲۳۶]. و نیز در این مورد در کتاب «سلیم بن قیس» به نقل از عباس چنین آمده است: ... «قنفذ» بوسیله تازیانه به گونه‌ای بر پیکر فاطمه علیهاالسلام نواخت که آن حضرت هنگامی که پس از بیماری سخت و طولانی به شهادت رسید، هنوز اثر آن ضربات ددمنشانه بر بازویش، بسان دست‌بندی برآمده به نظر می‌رسید. آنگاه پس از آن ضربات تازیانه، دخت فرزانه‌ی پیامبر را چنان بر چارچوب درب خانه‌اش فشرد که استخوانهای پهلویش در هم شکست و آن محبوب پیامبر، جنین خویش را سقط نمود. در کتاب سلیم بن قیس آمده است که: عمر بسوی خانه‌ی امیر مومنان روی آورد و درب زد و فریاد کشید که: هان ای پسر ابی‌طالب در را باز کن. فاطمه فرمود: عمر! از ما خاندان پیامبر چه می‌خواهی؟ چرا ما را با اندوه خویش به خود وانمی‌گذاری؟ گفت: درب را باز کنید چرا که اگر جز این باشد، خانه را به آتش خواهم کشید. [صفحه ۳۷۹] فاطمه فرمود: آیا از خدا نمی‌ترسی که بر خانه‌ی من هجوم می‌آوری و بدون رضایت من بر خانه‌ام وارد می‌شوی؟ اما عمر از بازگشت به حق و عدالت سر باز زد و آتش خواست و در خانه را به آتش کشید. فاطمه بسوی او رفت و فریاد کشید که ای پدر ای پیامبر خدا!... و او شمشیر را که در غلاف بود بالا برد و بر پهلوی دخت پیامبر نواخت. ناله‌ی فاطمه به آسمان برخاست. عمر تازیانه را برگرفت و بر بازوان او زد. ناله سر داد که: ای پدر! ای پیامبر خدا! راستی که پس از تو ابوبکر و عمر با ما چه کردند... امیر مومنان از ددمنشی عمر سخت خشمگین شده بود به سرعت پیش آمد و کمر بندش را گرفت و او را بر زمین کوبید. بینی او را به خاک مالید و او را فشرد... و تصمیم گرفت که به کیفر شقاوت و جنایتی که مرتکب شده بود، او را نابود سازد که بناگاه وصیت پیامبر یادش آمد که او را به شکیبایی فرمان داده بود. اینجا بود که فرمود: هان ای پسر صهاک! اگر نبود که خدا چنین مقرر ساخته و پیامبر از من پیمان شکیبایی گرفته بود، آنگاه خوب می‌دانستی که تو جرات نزدیک شدن به خانه‌ی مرا نداشتی تا چه رسد که چنین شقاوت و میداننداری کنی. عمر نیروی کمکی خواست و رجالگان تازه نفس استبداد سر رسیدند و به خانه‌ی فاطمه یورش بردند و شهسوار اسلام را به محاصره درآوردند و با شقاوت وصف‌ناپذیری او را به زنجیر کشیدند تا برای بیعت به سوی مسجد برند، اما دخت شجاع پیامبر قهرمانانه به دفاع از امیر مومنان برخاست و میان آن حضرت و تجاوزکاران با شهامتی وصف‌ناپذیر ایستاد. [صفحه ۳۸۰] اینجا بود که «قنفذ» او را زیر تازیانه گرفت و بر اثر همین ضربات بود که آن حضرت سرانجام در حالی به شهادت رسید که اثر آن تازیانه‌ها، بسان دستبندی بر بازویش برآمده و کبود بود. دخت پیامبر در آن شرایط سخت به چارچوب در خانه‌اش پناه برد اما او را به سختی کنار زدند و در نتیجه پهلوی آن آسیب دید و کودکش سقط گردید. و پس از آن جنایت‌های مهاجمان همواره در بستر شهادت بود تا جهان را بدرود گفت.

«ارشادالقلوب» از خود آن حضرت در این مورد آورده است که فرمود: تجاوزکاران انبوهی همزم بر در خانه‌ام انباشته و آتش آوردند تا خانه و ما خاندان وحی و رسالت را به آتش کشند. من به در خانه نزدیک شدم و آنان را به خدا و پیامبر سوگند دادم که از شرارت و ستم بر ضد ما دست کشند که عمر تازیانه را ز دست قنفذ برگرفت و آنقدر بر بازوان من نواخت که بر اثر آن بازوان من بسان دستبندی برآمده شد. و مرا که به فرزندم محسن باردار بودم، میان در و دیوار سخت مصدوم ساخت. من نقش زمین شدم در حالی که شعله‌های آتش و دود به آسمان، برمی‌خاست. آنگاه او با سیلی آنقدر بر سر و روی من زد که گوشواره‌هایم پراکنده شدند و بر اثر آن شرارت‌ها و شقاوت‌ها فرزندم محسن بی‌هیچ گناهی سقط شد و مظلومانه به شهادت رسید. و نیز حضرت صادق در این مورد می‌فرمود:... و اما علت شهادت فاطمه علیهاالسلام این بود که «قنفذ» غلام «عمر» به فرمان او، با آهن غلاف شمشیر چنان بر دخت پیامبر زد که آن حضرت از شدت درد و صدمات وارده «محسن» خویش را سقط کرد و بر اثر آن یورش ددمنشانه به

سختی بیمار شد... و قال الصادق علیه‌السلام:.... و كان سبب وفاتها ان قنفذا مولی عمر لکرها بنعل السیف بامرہ، فاسقطت محسنا و مرضت من ذلك مرضا شديدا... [صفحه ۳۸۱]

ترسیم آن صحنه‌ی غمبار از زبان شعر

از آنچه ترسیم شد این واقعیت دریافت می‌گردد که: دخت فرزانه‌ی پیامبر، بیش از یک بار مورد ضربات ناجوانمردانه قرار گرفت و شمار و شدت ضربات ددمنشانه به گونه‌ای بود که جنین او را سقط نمود و آن بانوی قهرمان و فداکار را از پا درآورد. اینجاست که شما خواننده‌ی پژوهشگر، شاعران هدفدار و دلسوز را می‌نگری که از این رخداد غمبار و وحشتناک درد می‌کشند و با اندوهی عمیق از آن سخن می‌سرایند. برای نمونه: ۱- یکی از آنان چنین می‌سراید: فاسقطت بنت الهدی و احزنا جنینها ذاک المسمی محسنا ای اندوه و درد! که دخت فرزانه‌ی هدایت، «جنین» خویش را که «محسن» عزیز نام داشت بر اثر آن ضربات ددمنشانه سقط نمود! ۲- و دومی اینگونه می‌سراید که: و الداخِلین علی البتولۃ بیتها و المسقطین لها اعز جنین ... آن تجاوزکارانی که به سرای دخت محبوب پیامبر «بتول» یورش بردند و آنان که با این جنایت، عزیزترین «جنین» را سقط کردند... (جواب خدا و پیامبر و تاریخ را چه خواهند داد؟) ۳- و سومی بدینصورت می‌سوزد و می‌گدازد که: او تدری ما صدر فاطم ما المسمما ما حال ضلعها المكسور ما سقوط الجنین؟ ما حمرة العین و ما بال قرطها المنثور آیا می‌دانی که جریان سینه‌ی «فاطمه» چیست؟ و داستان میخ کدام است؟ و می‌دانی که دنده و پهلوی شکسته‌ی دخت فرزانه‌ی پیامبر چگونه بود؟ آیا خبر داری که داستان سقط جنین و کبود گشتن چشم و گوشواره‌ی پاره شده و پراکنده‌ی فاطمه علیها‌السلام چسان است؟ [صفحه ۳۸۲] ۴- و چهارمی اینگونه می‌نالد که: و لست ادری خبر المسمار سل صدرها خزانه الاسرار ... و من نمی‌دانم که داستان آن میخ و در چگونه بود؟ شما آن را از سینه‌ی فاطمه علیها‌السلام که گنجینه‌ی اسرار الهی بود بپرس و جو یا شو!

آن لحظات سخت و بحرانی

پس از تهاجمی که از سوی تجاوزکاران صورت گرفت و دخت سرفراز پیامبر مورد اذیت و آزار و ضربه و فشار میان در و دیوار قرار گرفت، آن حضرت از خدمتگزار و شاگرد مکتب خویش «فضه» یاری خواست و فریاد کشید که: ای «فضه» بیا و مرا دریاب و مرا در آغوش بگیر! به خدای سوگند که فرزندی را که در شکم داشتم کشتند! «و صاحب یا فضة! الیک فخذینی... و الله لقد قتلوا ما فی احشائی!!!» «فضه» شتابان بسوی دخت پیامبر دوید و آن حضرت را در آغوش گرفت و کوشید تا او را بسوی حجره ببرد. اما پیش از آنکه بانوی بانوان به حجره برسد جنین سقط شد و «محسن» عزیزش دیده به جهان نگشوده به افتخار شهادت در راه خدا نائل آمد. در میان مردم چنین مشهور است که درد «سقط جنین» از زایمان طبیعی سخت‌تر است. شاید به همین جهت باشد که دخت گرانمایه‌ی پیامبر و محبوب دل او در آن شرایط بحرانی و سخت چنان ناله می‌زد که هر قلبی را به درد می‌آورد و هر دیده‌ای را گریان و اشکبار می‌ساخت. چرا که کودک گرانمایه‌اش جان داده بود و مادرش افزون بر تحمل درد و رنج ضربات ظالمانه و وحشیانه و سقط جنین، به او نگاه می‌کرد و غمی جانکاه بر غمهایش افزون می‌گشت. و با همه‌ی اینها، آن گروه تجاوزکار به آنچه پدید آورده بودند توجه نکرده و بی‌توجه به آنچه بر سالار بانوان و دخت سرفراز پیامبران پیش آورده بودند، بسوی شوی گرانقدرش امیر مومنان یورش بردند و آن حضرت را خلع سلاح نموده و پس از افکندن [صفحه ۳۸۳] بند شمشیر به گردن مبارکش، به تندی و خشونت وصف‌ناپذیری آن قهرمان بزرگ میدان‌ها را با زور مداری و دجالگری بسوی مسجد پیامبر بردند تا دست او را به عنوان بیعت، در دست سردمدار نظام غاصب نهند. [۲۳۷]. واقعیت این است که در اینجا قلم از نگارش و حرکت بر روی کاغذ باز می‌ایستد، زبان از گردش در کام و بیان سخن وامی‌ماند. چرا که هیچ کدام نمی‌توانند آن لحظات سخت و بحرانی را

که بر آن بزرگمرد غیرت و شهامت گذشت، ترسیم نمایند. آن جوانمرد شرافت و آن رادمرد ستم‌ستیز و آن قهرمان پرشکوه و آن مجاهد اسلام و امام گرانقدر و راستینی که پس از پیامبر خدا، در نظر فاطمه علیهاالسلام و هر مسلمان راستینی، گرانبهاترین و ارجمندترین و عزیزترین موجود و پرشرافت‌ترین انسانها بشمار می‌رفت. «سلمان» بناگاه چشمش به آن منظره‌ی تکانه‌دهنده و بهت‌آور افتاد و خطاب به تجاوزکاران گفت: آیا با این بزرگمرد رادیها باید چنین کرد؟ ایصنع ذا بهذا؟!... به خدای سوگند اگر او خدای را به نامش بخواند و سوگند دهد، آسمان بر زمین فروخواهد افتاد. [۲۳۸]. [صفحه ۳۸۴]

وا جعفره!

و اینک شما خواننده‌ی حقجو با ما باش تا بر آن بزرگ قهرمان رادی‌ها علی‌السلام گریه کنیم. بر آن پیشوای گرانمایه‌ای که در آن شرایط، از یک سو فریاد درد آلود همسر گرانقدرش «فاطمه» را می‌شنید و از دگر سو صدای بی‌پناهی چهار فرزند خردسالش را که گاهی به مادرشان می‌نگریستند و بسوی او می‌رفتند و زمانی به پدرشان نظاره می‌کردند و در آن بحران شقاوت و شرارات دشمن، نمی‌دانستند چه کنند؟ و به کدامیک پناه برند؟ نمی‌دانستند بر گرد شمع وجود مادر حلقه زند و ناله‌های جانکاه او را که از شدت صدمات وارده بر اثر فشار میان در و دیوار و ضربات ظالمانه و سقط جنین قلبها را می‌فشارد، بشنوند یا به همراه پدر گرانقدرشان بروند که اینک در خانه‌اش و در برابر همسر و فرزندانش مورد یورش ظالمانه و ناجوانمردانه قرار گرفته و او را در شرایط سخت و ناهنجاری بسوی مسجد می‌برند؟ خدایا! چه حیرت و شگفت سرگردانی دردناک است؟! امیر مومنان بر این اندیشه بود که به همسر فرزانه‌اش که در آن حال سخت نیازمند یاری بود، کمک کند اما بند شمشیر بیداد را در گردن خویش حس می‌کرد و انبوهی از مردنمایان و رجالگان او را با خشونت و شرارتی وصف‌ناپذیر بسوی مسجد می‌کشیدند، و از دگر سو ضجه و فریاد کودکان خردسالش را می‌شنید که امنیت و سلامت آنان مورد تهاجم قرار گرفته و آسایش و آرامش از آنان سلب شده بود. آن قهرمان به بند کشیده‌شده‌ی رادیها و عظمت‌ها، در اوج تنهایی خویش و شرارت قدرت‌پرستان، گاه به سمت راست خویش نگاه می‌کرد و عموی قهرمان خویش سالار شهیدان «احد» را ندا می‌داد که: هان ای حمزه‌ی دلیر کجایی؟! و گاه به سمت چپ می‌نگریست و برادر دلاور خویش «طیار» را ندا می‌داد که: هان ای جعفر! [صفحه ۳۸۵] علی تنهاست... و آنگاه خود به آرامی می‌گفت: امروز نه مرا جعفری هست و نه حمزه‌ای، دیگر تنها هستم!!! واجعفره! وا حمزتا! صدای گریه و فریاد بانوان و دخترانی که در پیچ و خم کوچه ایستاده بودند و بر آن صحنه‌ی جانسوز می‌نگریستند به آسمان بلند بود اما این ناله‌ها و شیون‌های مظلومانه را در برابر زور و زورمداری‌ها، چه نقشی است؟ آیا آن قلبهای تیره و قساوت گرفته با این ناله‌های جانسوز نرم می‌گردند؟! پاسخ روشن است که هرگز!!! بانوی قهرمان و سرافراز اسلام که بر اثر ضربات ددمنشانه و صدمات وارده و درد جانکاه سقط جنین بیهوش نقش بر زمین گشته بود و در آغوش خدمتگزار و شاگرد خویش «فضه» قرار داشت، بر اثر شیون کودکان وحشت‌زده و خردسالش پس از چشمانش را گشود و گویی به هوش آمد و بی‌درنگ پرسید: «فضه» امیر مومنان کجاست؟ و با چشمانی اشکبار پاسخ داد: بانوی من! امیر مومنان را بسوی مسجد بردند. دخت فرزانه‌ی پیامبر در حالی که کران تا کران وجودش در فشار درد بود، با ارزیابی موقعیت حساس و شرایط بحرانی، گویی همه‌ی دردهای خویش را به بوتی فراموشی سپرد و با ایمان و اراده‌ی آهنین و وصف‌ناپذیر، شهامت و شجاعت را به خود بازگرداند و برای یاری حق و عدالت و تبلور آن، بپاخاست و راه مسجد را در پیش گرفت.

به خدای سوگند! با او بیعت نخواهم کرد

اینک بجاست که سالار بانوان گیتی را که آماده‌ی حرکت برای نجات شوی گرانقدر خویش از آن شرایط پرخطر و آن موقعیت

بحرانی است تنها بگذاریم و به مسجد پیامبر برویم و ببینیم در آنجا بر امیر مومنان چه می‌گذرد! [صفحه ۳۸۶] ۱- نخست به آنچه «ابن قتیبه دینوری» در این مورد آورده است می‌نگریم. او می‌نویسد: مورخان و محدثان یادآوری کرده‌اند که: ... علی علیه‌السلام را به همان صورتی که ترسیم شد نزد «ابوبکر» آوردند در حالی که آن حضرت می‌فرمود: «انا عبدالله و اخو رسوله». مردم! من بنده‌ی خدایم و برادر پیام آور بزرگ او. به آن حضرت گفتند: با ابوبکر بیعت کن! «بایع ابابکر!» آن حضرت پاسخ داد: «انا حق بهذا الامر منکم، لا ابایعکم، و انتم اولی بالبیعة لی. اخذتم هذا الامر... هرگز چرا که من به این کار شایسته‌ترم. من با شما بیعت نخواهم کرد، این شما یان هستید که باید با من بیعت نمایید. شما جانشینی پیامبر را با استدلال بر خویشاوندی و نزدیکی به آن حضرت از گروه «انصار» گرفتید و به خود اختصاص دادید اما آن را چگونه از خاندان پیامبر به ناروا غصب می‌کنید؟ مگر شما یان در برابر گروه «انصار» چنین استدلال و وانمود نکردید که گروه شما بخاطر نزدیکی و خویشاوندی با پیامبر خدا، به جانشینی او و تدبیر امور و تنظیم شئون جامعه سزاوارتر و زیننده‌ترید؟ و مگر آنان در برابر این استدلال شما نبود که زمام دین و دنیای جامعه را به شما سپردند؟ اگر چنین است که هست اینک من همانگونه که شما با گروه «انصار» مناظره و گفتگو نمودید، با شما بحث و گفتگو می‌کنم و خدای را گواه گرفته و می‌گویم: هان ای مردم! ما در هر حال، چه زمان حضور و حیات پیامبر و چه غیبت و رحلت او، به آن حضرت از همه نزدیکتر و بر جانشینی او زیننده‌تریم. از این رو اگر از خدای پروا می‌کنید با ما براساس عدل و انصاف رفتار کنید و حق پایمال شده‌ی ما را بازپس گردانید. [صفحه ۳۸۷] «عمر» به آن حضرت گفت: تا زمانی که بیعت نمایی دست از تو برنخواهیم داشت. امیر مومنان فرمود: اینک آنگونه که باید شیر بدوشی، بدوش که بخشی از آن نیز از آن تو خواهد بود!! امروز کار انحصار قدرت را برای او فراهم آر تا فردا آن را به تو باز گردانند! آنگاه افزود: به خدای سوگند سخن ناروای تو را نخواهم پذیرفت و با او بیعت نخواهم کرد. ابوبکر گفت: اگر دست بیعت به دست من نسپاری تو را به این کار ناگزیر خواهم ساخت. علی علیه‌السلام به انگیزه‌ی خیرخواهی و دلسوزی فرمود: یا معشر المهاجرین الله! الله! لا تخرجوا سلطان محمد فی العرب من داره و قعر بینه الی دورکم... فو الله یا معشر المهاجرین! هان ای گروه مهاجران! خدای را! از خدا پروا کنید و حکومت عادلانه و آسمانی محمد صلی الله علیه و اله و سلم را در جامعه، از خانه و خاندان و جانشینانش به خانه و خاندان خویش نبرید و خاندانش را از حق و واقعیت ویژه‌ای که او در میان جامعه داشت بر کنار نسازید. هان ای گروه مهاجران! به خدای سوگند تا هنگامی که در این خاندان کسی هست که کتاب خدای را آنگونه که می‌باید تلاوت کند و به مقررات دین خدا و سنت انسانساز و جامعه‌پرداز پیامبر، دانا و آگاه باشد، ما خاندان پیامبر به تدبیر امور دین و تنظیم شئون جامعه و مردم، از شما یان زیننده‌تر و سزاوارتریم. [۲۳۹] و این از حقوق آسمانی ماست. ۲- «عیاشی» در تفسیر خویش در این مورد آورده است که: ... امیر مومنان را در حالی که بندی به گردنش افکنده بودند از خانه‌اش بیرون آوردند و از کنار مرقد مطهر پیامبر عبور دادند. [صفحه ۳۸۸] آن حضرت هنگامی که در برابر مرقد مطهر پیامبر قرار گرفت به خواندن این آیه شریفه پرداخت: «یا بن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی...» [۲۴۰]. هان ای پسر مادرم! این گروه (تجاوزکار و گمراه) مرا تضعیف کردند و دور نبود که مرا از پا در آورند... «عمر» به آن حضرت گفت: با «ابوبکر» بیعت کن! پاسخ داد: اگر بیعت نکنم چه خواهد شد؟ گفت: به خدای سوگند اینک گردنت را با این شمشیر خواهم زد. امیر مومنان فرمود: به خدای سوگند در چنین شرایطی من بنده‌ی شهید خدا هستم و برادر پیامبرش. و در روایت دیگری است که فرمود: به خدای سوگند در این صورت بنده‌ی خدا و برادر پیامبرش را می‌کشید. [۲۴۱]. «عمر» گفت: بنده‌ی خدا آری، درست است، اما برادر پیامبرش نه!... امیر مومنان فرمود: آیا این واقعیت را انکار می‌کنید که پیامبر میان من و خودش طرح پیوند اسلامی برادری را، افکند و مرا برادر خویش ساخت؟ «عمر» گفت: آری! و از پی انکار حقیقت دیگری بوسیله‌ی سرکرده‌ی مهاجمان، گفت و شنود سخت و تند و سخنان بسیاری میان امیر مومنان و آن گروه تجاوزکار در گرفت.

در همان شرایط سخت بود که بانوی بانوان فاطمه علیهاالسلام در حالی که دست دو نور دیده‌اش «حسن» و «حسین» را بر دستان خویش داشت و همه‌ی بانوان «هاشمی» او را [صفحه ۳۸۹] همراهی می‌نمودند، وارد مسجد پدر گرانمایه‌اش، پیامبر شد. پس از ورود چشمش به امیر مومنان افتاد که از سوی تجاوزکاران برای سپردن دست بیعت تحت فشار است و تهدید به مرگ می‌شود. او با دیدن آن منظره‌ی دردناک و وحشت‌زا با شهامتی وصف‌ناپذیر رو به بیدادگران آورد و شتابان پیش رفت و بر آن خروشید که: «خلوا عن ابن عمی!! خلوا عن بعلی!!! و الله...» از پسرعمویم دست بردارید! شوی گرانمایه‌ام را رها کنید! به خدای سوگند اگر دست از شرارت خویش برندارید، سرم را برهنه خواهم ساخت و پیراهن پدرم، پیامبر را بر سرم خواهم نهاد و بر شما تجاوزکاران نفرین خواهم نمود. و به روایت دیگری فرمود: به خدایی که پیامبر را به حق به رسالت برانگیخت! اگر از امیر مومنان دست برندارید، گیسوانم را پریشان ساخته و پیراهن پیامبر را بر روی سرم می‌نهم و آنگاه از بیداد شما به بارگاه خدا فریاد برمی‌آورم. شمایان بدانید که نه ناچه‌ی «صالح» پیامبر که نشانی از نشانه‌های قدرت خدا و معجزه‌ی پیامبرش بود در بارگاه خدا از من گرامی‌تر است و نه بچه‌اش از فرزندان من. [۲۴۲]. در روایت «عیاشی» در این مورد آمده است که: دخت فرزانه‌ی پیامبر «فاطمه» در آن شرایط بحرانی، سردمدار آن جریان را شهادت‌مندانۀ مخاطب ساخت و فرمود: هان ای ابوبکر! آیا بر این اندیشه‌ای که فرزندانم را از نعمت وجود پدر محروم سازی و مرا به سوک همسرم بنشانی؟ [صفحه ۳۹۰] به خدای سوگند اگر دست از او برداری، گیسوانم را پریشان ساخته و گریبان را چاک خواهم زد و بر کنار مرقد منور پدرم خواهم رفت و از ستم و بیداد شما به بارگاه خدا فریاد خواهم کشید!» و از پی آن دست دو فرزند دل‌بندش «حسن» و «حسین» را گرفت و از مسجد به قصد تربت پاک پیامبر حرکت کرد. و نیز در روایت دیگری بدینگونه آمده است که آن حضرت خطاب به ابوبکر فرمود: هان ای ابابکر! مرا با تو چه کار؟ می‌خواهی نعمت پدر را از فرزندانم بگیری و مرا در سوگ شوی گرانقدرم بنشانی؟ به خدای سوگند اگر زشت نبود گیسوانم را پریشان ساخته و از بیداد شما به بارگاه خدا فریاد برمی‌آوردم. در این هنگام یکی از میان آن جمعیت به «ابوبکر» گفت: با این کارت می‌خواهی چه کنی؟ آیا بر آنی که عذاب خدا را بر این امت فرود آوری؟ امیر مومنان رو به سلمان کرد و فرمود: «سلمان!» دخت فرزانه‌ی پیامبر را دریاب... «سلمان» به دستور امیر مومنان خود را به «فاطمه» رسانید و گفت: ای دختر محمد صلی الله علیه و اله و سلم خدای پر مهر پدر گرانقدرت را پیام آور مهر و محبت برای جهانیان برگزید، برگرد! بانوی سرفراز گیتی فرمود: «سلمان!» مگر نمی‌بینی که می‌خواهند امیر مومنان را به شهادت برسانند؟ من دیگر جام شکیبایی‌ام لبریز گردیده و نمی‌توانم شکیبایی پیشه سازم، بگذار بسوی مرقد منور پدرم پیامبر بروم و موی خویش را پریشان ساخته و گریبان چاک زنم و به بارگاه خدا ناله سر دهم. سلمان گفت: می‌ترسم مدینه فرورود و امیر مومنان مرا بسوی شما فرورستاده است تا از تصمیم خویش باز ایستاده و به خانه برگردید. [صفحه ۳۹۱] فاطمه فرمود: اینک که چنین است به خانه باز می‌گردم و شکیبایی پیشه می‌سازم و ضمن گوش سپردن به سخن امیر مومنان، فرمان او را به جان می‌خرم. «اذن ارجع و اصبر، و اسمع له و اطیع.» [۲۴۳]. یکی از نویسندگان در این مورد می‌نویسد: امیر مومنان با شتاب خود را به فاطمه رسانید و هنگامی که به او رسید، دخت پیامبر شانه‌های علی را بوسه‌باران ساخت و با چشمانی اشکبار گفت: جان فاطمه به قربانت و روح و جانم سپر بلاهای تو باد، ای ابوالحسن! من هماره با تو خواهم بود و تو را تنها نخواهم گذاشت. اگر در امنیت و سلامت باشی، با تو خواهم زیست و اگر برای دین خدا و بندگان او تو را به رنج و فشار افکنند، باز هم با تو خواهم بود. «روحی لروحک الفداء، و نفسی لنفسک الوقاء، یا ابوالحسن ان کنت فی خیر کنت معک، و ان کنت فی شر کنت معک.» کوتاه سخن اینکه دخت گرانمایه‌ی پیامبر فاطمه علیهاالسلام تا شوی گرانقدرش را از خطر نرهانید و از چنگال آن گروه تجاوزکار و حق ستیز نجات نداد، به خانه بازنگشت. سرانجام تجاوزکاران با همه‌ی شرارت و حق‌کشی و خشونت تا روزی که آن بانوی بانوان گیتی در سرای علی علیه‌السلام بود نتوانست از آن حضرت بیعت بگیرند. [صفحه ۳۹۳]

فدک

اشاره

۱- ماجرای غم‌انگیز فدک محدثان اهل سنت «فدک» چیست؟ ۱- واژه‌ی «فدک» ۲- آیا «فدک» ویژه‌ی پیامبر است؟ ۳- آیا پیامبر فدک را به فاطمه بخشید؟ ۴- آیا پیامبر چیزی به عنوان ارث بر جای می‌گذارد؟ ۵- فدک در دست او دلایل سه‌گانه در پرونده «فدک» ۱- اصل «ید» یا در اختیار داشتن ۲- هدیه و بخشش پیامبر ۳- از راه ارث مناظره‌ای تند میان امیر مومنان و ابوبکر و اینکه باید طرحی دیگر افکند ۲- راز مطالبه‌ی «فدک» تدابیر شایسته برای آغاز کار دانشمندترین بانوی جهان هستی ۳- راویان و منابع این سند جاودانه ۴- نکات اساسی و حساس خطبه [صفحه ۳۹۴]

ماجری غم‌انگیز فدک

اشاره

شایسته‌ترین و بهترین سخنی که می‌توان بوسیله‌ی آن این بحث را آغاز نمود و پرونده‌ی این موضوع را گشود، سخن آفریدگار هستی است که سخنی به درستی و استواری و شایستگی آن هرگز نشاید. در این مورد خدای جهان‌آفرین در قرآن می‌فرماید: «فَاتِ ذَالْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» [۲۴۴]. «حق خویشاوندان و بینوا و در راه مانده را بده. این برای کسانی که خشنودی خدا را می‌جویند بهتر است و اینان خود رستگارند. در این آیه‌ی شریفه همانگونه که خود می‌نگرید خدا به پیام‌آور برگزیده‌اش محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمان می‌دهد که: حق نزدیکان خویش را به آنان بدهد. اینک نخست باید دید نزدیکان پیامبر یا خویشاوندان او کیانند؟ و آنگاه باید دریافت که «حق» شایسته و بایسته آنان چیست؟ ما در هنگامه‌ی بحث از «آیه‌ی قربی» یا «موده» ضمن دلیلهایی استوار، روشن ساختیم [صفحه ۳۹۵] که منظور از نزدیکان پیامبر در قرآن شریف و این گونه آیات، عبارتند از: علی و فاطمه و حسن و حسین. با این بیان پیام صریح و روشن قرآن این می‌شود که: هان ای پیامبر خدا! حقوق این شخصیت‌های والا و ارجمند را که نزدیکترین کسان تو هستند، ادا کن. در این مورد از «ابوسعید خدری» و دیگر بزرگان آورده‌اند که: با فرود این آیه شریفه بر پیامبر نور، آن حضرت دخت سرفرازش «فاطمه» را خواست و «فدک» را به او بخشید و پس از بخشش، بی‌درنگ اختیار آن را به او وانهاد تا خودش در آن تصرف کند. این واقعیت را علاوه بر روایت فوق از دو امام نور حضرت باقر و صادق نیز روایت کرده‌اند و به همین جهت این حقیقت در میان دانشمندان و بزرگان مذهب اهل‌بیت، حقیقت مشهور و شناخته شده‌ای است.

محدثان اهل سنت

علاوه بر محدثان و دانشمندان شیعه بسیاری از دانشمندان و محدثان اهل سنت نیز این روایت را از راه‌های گوناگون، روایت نموده، و بر درستی آن گواهی کرده‌اند. برای نمونه: ۱- در کتاب «کنز‌العمال» و در «مختصر کنز‌العمال» که در حاشیه «مسند احمد بن حنبل» چاپ شده در ضمن عنوان صله‌ی رحم از کتاب «اخلاق» از «ابوسعید خدری» آورده است که: هنگامی که آیه‌ی شریفه «و آتِ ذَالْقُرْبَىٰ حَقَّهُ...» فرود آمد، پیامبر خطاب به دخت فرزانه‌اش فاطمه علیها‌السلام فرمود: یا فاطمه لک فدک! فاطمه جان! «فدک» از این پس از آن تو خواهد بود. ۲- و نیز «حاکم» در تاریخ خود، [صفحه ۳۹۶] و «سیوطی» در تفسیر خویش «الدرالمنثور» آورده‌اند که: «بزاز»، «ابویعلی»، «ابن ابی‌حاتم»، و «ابن مردویه» از «ابوسعید خدری» آورده‌اند که: هنگامی که این آیه شریفه فرود

آمد که: «و آت ذالقربی حقه»، پیشوای بزرگ توحید دخت فرزانه‌اش «فاطمه» را خواست و «فدک» را به فرمان خدا به او بخشید. ۳- و نیز «ابن ابی‌الحدید» در کتاب خویش «شرح نهج‌البلاغه» آورده است که: این روایت، جز از راه، «ابوسعید خدری» که صاحب کتاب آورده است، از راه‌های گوناگون و چهره‌های مختلف دیگری روایت شده است که وقتی آیه‌ی شریفه‌ی «و آت ذالقربی حقه»، بر قلب پاک پیامبر فرود آمد آن حضرت «فاطمه» را فراخواند و «فدک» را به او بخشید.

فدک چیست؟

اشاره

پس از تعمق در آیه‌ی شریفه و دریافت پیام آن، اینک باید «فدک» را شناخت و دید که «فدک» چیست و کجاست و مرزهای آن کدامست؟ در بحث از «فدک» باید به نکات چندگانه زیر به شایستگی نگریست تا واقعیت مطلب روشن گردد. ۱- فدک چیست؟ ۲- آیا «فدک» ویژه‌ی پیامبر گرامی بوده، یا از اموال امت است؟ ۳- آیا براستی پیامبر خودش «فدک» را به دخت فرزانه‌اش «فاطمه» بخشید یا چنین بخششی در کار نبوده است؟ ۴- آیا پیامبر چیزی به عنوان «ارث» بر جای می‌گذارد یا نه؟ ۵- آیا دخت سرفراز پیامبر فاطمه علیهاالسلام در حیات پدرش پیشوای بزرگ توحید فدک را در اختیار گرفت و در آن تصرف نمود یا نه؟ اینک بررسی فشرده هر کدام از این عناوین پنجگانه: [صفحه ۳۹۷]

واژه‌ی فدک

واژه‌شناسان در مورد واژه «فدک» دارای دیدگاه‌های مختلفی هستند. برای نمونه: «قاموس» بر این باور است که: «فدک» قریه‌ای است که در منطقه‌ی «خیبر» قرار دارد. «مصباح» می‌گوید: «فدک» شهری است در «حجاز» که فاصله‌اش تا «مدینه» دو روز راه است و تا «خیبر» فاصله‌اش کمتر از یک منزل راه می‌باشد و از بهره‌های مادی خدا به پیامبر است. «حموی» در «معجم‌البلدان» در مورد «فدک» می‌گوید: «فدک»... عبارت از قریه‌ای در «حجاز» می‌باشد که فاصله‌ی آن تا مدینه دو یا سه روز راه است و خدا آن را به سال هفتم از هجرت از راه صلح شرافتمندانه‌ای که پیش آمد، به پیامبر خویش ارزانی داشت. این رویداد بدینصورت پدید آمد که پیامبر گرامی هنگامی که وارد منطقه‌ی «خیبر» گردید و همه‌ی دژهای آن، جز سه دژ را پیروزمندانه گشود و در اختیار گرفت، حلقه‌ی محاصره را بر آن، سه دژ تنگ‌تر ساخت بگونه‌ای که کار بر پیمان‌شکنان تجاوز کار سخت شد و پیکی بسوی پیامبر گسیل داشتند که اجازه دهد آنان از آنجا کوچ و به سلامت از حلقه‌ی محاصره خارج گردند. پیشوای بشر دوست اسلام با درخواست آنان موافقت کرد و آنان پس از اطمینان به مهر و بزرگواری آن حضرت پیک دیگری گسیل داشتند که حاضرند در برابر گذشت و انساندوستی پیامبر ثروت‌ها و میوه‌ها، باغها و بوستانهای خویش را بصورت یک دوم با پیامبر تقسیم و مصالحه کنند و از این راه صلح و سازشی پدید آید و پیامبر با تقاضای آنان موافقت فرمود. با این بیان «فدک» از آن بخش از زمینهایی است که بدون پیکار و درگیری مسلحانه به پیامبر واگذار شده و بر این اساس تنها از آن، آن حضرت است. [صفحه ۳۹۸]

آیا فدک ویژه‌ی پیامبر است؟

دومین بحث در این مورد این است که چگونه فدک ویژه‌ی شخص پیامبر گرامی است و دلیل این اختصاص چیست؟ در این مورد قرآن می‌فرماید: و ما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خلیل و لارکاب، و لکن الله یسلط رسله علی من یشاء و الله علی

کل شیء قدیر، ما افاء الله علی رسوله من اهل القرى فله و للرسول و لذی القربی... [۲۴۵]. «آنچه خدا از دارایی آنان به پیامبرش به غنیمت داد، آنگونه نبود که شما با اسب یا شتری بر آن تاخت آورده باشید و با پیکار مسلحانه گرفته باشید، بلکه خدا پیامبرانش را بر هر کس بخواهد چیره می‌سازد و خدا بر هر چیزی تواناست. آن غنایمی که خداوند از مردم آن قریه‌ها نصیب پیامبرش فرموده است، از آن خدا و پیامبر و نزدیکان و یتیمان و بینویان و در راه ماندگان است تا میان توانگراتان دست به دست نگردد...» آیه شریفه نشانگر این است که: آنچه خداوند از دارایی و زمین‌ها و بوستانهای یهودیان پیمان‌شکن و تجاوزکار که به کیفر رفتار ظالمانه و زشت خویش رانده شدند نصیب پیامبر خویش ساخت، همه املاک و ثروتهایی بود که مسلمانان در راه آنها نه رکاب کشیدند و پیکار کردند و نه به جنگ پرداختند، بلکه خدای جهان‌آفرین با افکندن دلهره و وحشت بر دل‌های «یهود»، پیامبر حق و عدالت را پیروز ساخته و املاک و ثروتهای «بنی‌نضیر» را ویژه‌ی آن حضرت نمود تا بوسیله‌ی آن هر آنچه را به صلاح جامعه و دین یافت انجام دهد. با این بیان این املاک و ثروتها از آن بخش و آن نوع غنایمی نبود که میان رزمندگان تقسیم می‌گردد... [صفحه ۳۹۹] «طبرسی» از «ابن عباس» آورده است که: آیه شریفه «ما افاء الله علی رسوله...» در مورد دارایی‌های کافران «قریه‌ها» فرود آمده است که منظور «بنی‌قریظه» و «بنی‌نضیر» می‌باشند که در «مدینه» ساکن بودند و «فدک» تا مدینه حدود سه میل راه بود و «خیبر» و قریه‌های «عربنه» و «ینیع» را خداوند ویژه‌ی پیام‌آور بزرگ خویش قرار داد تا هر گونه که مصلحت دید در مورد آنها رفتار کند و آنگاه که برخی این سوال را مطرح کردند که چرا پیامبر اینها را در میان مردم تقسیم نکرد؟ آیه مورد اشاره فرود آمد و خاطر نشان ساخت که اینها حق ویژه‌ی پیامبر است.

آیا پیامبر فدک را به فاطمه بخشید؟

در صفحات پیش سخن «حموی» در «معجم‌البلدان» در مورد «فدک» از نظر شما خواننده‌ی حقجو، گذشت و به یاد دارید که او «فدک» را از زمینهایی عنوان ساخته است که با جهاد مسلحانه آزاد نشده بلکه با صلح و مصالحه به پیامبر واگذار گشته و از حقوق ویژه‌ی پیامبر خداست. و نیز این نکته‌ی مهم از نظر تان گذشت که محدثان و مفسران در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی «فات ذالقربی حقه...» تصریح نموده‌اند که خدا در این آیه‌ی شریفه، دخت فرزانه‌اش فاطمه علیهاالسلام را خواست و فدک را به او واگذار نمود. اینک پس از یادآوری دگرباره‌ی این دو نکته‌ی دقیق در این مورد، برای تاکید بیشتر بر این موضوع به دلایل بیشتری نظر می‌افکنیم. برای نمونه «ابن حجر» در کتاب خویش «الصواعق المحرقة» و «سمهودی» در «تاریخ‌المدینه» آورده‌اند که: «عمر» در مورد آیه‌ی شریفه‌ی «و ما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم...» گفت: [صفحه ۴۰۰] من درباره‌ی آیه‌ی شریفه سخنی دارم که برایتان بگویم: خداوند در این آیه‌ی مبارکه حق ویژه‌ی برای پیامبرش قرار داد و آن را برای کسی جز او قرار نداده است آن حق این است که می‌فرماید: و ما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل و لا رکاب و لکن الله یسلط رسله علی من یشاء... و با این بیان این ثروت‌ها و سرزمین‌ها از آن پیامبر است تا برای پیشرفت دین و دنیای جامعه و تامین آینده‌ی آنها به هر گونه‌ای که صلاح دید عمل کند.

آیا پیامبر چیزی به عنوان ارث بر جای می‌گذارد؟

بر این اساس از همه‌ی آیات و روایات در این مورد این واقعیت دریافت می‌گردد که «فدک» بطور خالص و کامل از آن پیامبر است و آن حضرت نیز به فرمان خدا در آیه‌ی شریفه‌ی «فات ذالقربی حقه...» آن را به بانوی بانوان فاطمه علیهاالسلام بخشیده است. و بدینگونه پاسخ سومین سوال دریافت می‌گردد که: آری پیامبر «فدک» را در زمان حیات خویش، به عنوان هدیه به دخت ارجمندش بخشیده است. او پاسخ پرسش چهارم نیز که آیا پیامبر چیزی به عنوان ارث بر جای می‌نهد؟ از دو خطبه‌ی پرمحتوا و

درس آموز و روشنگرانه‌ی فاطمه علیهاالسلام، دریافت می‌گردد. بویژه که در دستگاہ غاصب به قرآن و سنت استدلال می‌کند و همه را در برابر باران دلایل محکوم می‌سازد که خواهد آمد.

فدک در دست او

از جمع‌بندی تصریحات مورخان و مفسران و محدثان این واقعیت به روشنی دریافت می‌گردد که دخت فرزانه‌ی پیامبر پس از اینکه پدرش به دستور خدا «فدک» را به او بخشید، اختیار آن را به دست گرفت و در آن تصرف کرد و زمان حیات پیامبر «فدک» [صفحه ۴۰۱] در دست بانوی بانوان بوده است. امیر مومنان در این مورد در نامه‌اش به یکی از فرمانداران دولت عادلانه‌ی خویش می‌نویسد: بلی کانت فی ایدینا فدک من کل ما اظلتہ السماء فحشت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرین و نعم الحکم الله. [۲۴۶]. آری، از تمامی آنچه آسمان نیلگون بر آن سایه افکنده است، تنها «فدک» در دست ما بود که گروهی بر آن بخل ورزیدند و گروهی دیگر کریمانه از آن گذشتند و سخاوتمندان آن را بخشیدند. و راستی که خدا نیکو داوری است. «ابن حجر» در «الصواعق المحرقة» باب دوم در این مورد آورده است که: ابوبکر فدک را از دست فاطمه علیهاالسلام خارج ساخت. به عبارت دیگر معنای این جمله این است که: «فدک» در زمان پیامبر در اختیار دخت فرزانه‌اش فاطمه بود که «ابوبکر» پس از انحصار قدرت و امکانات جامعه، آن را نیز از دست او درآورد. علامه‌ی مجلسی به نقل از «الخراج» آورده است که: پیامبر گرامی هنگامی که پس از بدست گرفتن اختیار «فدک» و سیطره بر آن، وارد مدینه شد به خانه‌ی فاطمه رفت و ضمن دیدار با او فرمود: «دخترم! خدای جهان آفرین فدک را بهره پدر تو ساخته، و آن را حق ویژه‌ی وی قرار داده است. از اینرو «فدک» از آن من خواهد بود و کسی را در آن بهره‌ای نیست و من به فرمان خدا در مورد آن هرگونه که بخواهم می‌توانم عمل کنم. از آنجایی که مام گرانمایه‌ات «خدیجه» بر عهده‌ی من مهریه‌ای داشت بر این اساس «فدک» را به تو و فرزندان و اگذار می‌کنم. [صفحه ۴۰۲] پس از این بیان، پیامبر خدا قطعه پوستی را خواست و به امیر مومنان فرمود: بنویس که «فدک» هدیه‌ی خدا به «فاطمه» است. پس از نگارش امیر مومنان پیشوای بزرگ توحید دستور داد که وی و غلام پیامبر و «ام‌ایمن» به عنوان گواهان تنظیم این سند الهی، آن را امضاء نمایند و آنان نیز گواهی کردند. پس از رحلت جانسوز پیامبر هنگامی که «ابوبکر» بر اریکه قدرت تکیه زد، دهمین روز حکومت او بود که پس از احساس قدرت، پیکی را بسوی «فدک» گسیل داشت و به او دستور داد که وکیل دخت فرزانه‌ی پیامبر را از «فدک» بیرون کند و آنجا را مصادره نماید، و او نیز همانگونه که دستور یافته بود رفتار نمود.

دلایل سه‌گانه در پرونده فدک

اشاره

واقعیت این است که با تعمق در انبوه اسناد و مدارک خدشه‌ناپذیر روشن می‌شود که «فدک» به سه دلیل از آن بانوی بانوان بود و مصادره‌ی آن کار غاصبانه و زورمدارانه و به انگیزه‌ی سیاسی بوده است. این دلایل و جهات سه‌گانه عبارتند از:

اصل ید یا در اختیار داشتن

نخستین دلیل بر این حقیقت که «فدک» از آن فاطمه علیهاالسلام بود این است که فدک از حیات پیامبر در دست او بود و آن حضرت هرگونه که صلاح می‌دید در آن تصرف می‌کرد و بر آن وکیل و نماینده و کارگزار می‌گماشت. از این رو خارج ساختن

آن از دست مالک و صاحب آن جز با دلیل و مدرک و بینه محکم و قانع کننده، کاری روا و عادلانه و درست نبود. مگر پیامبر گرامی نفرمود: «البینه علی المدعی، و الیمین علی من انکر.» [صفحه ۴۰۳] اقامه‌ی دلایل و برهان بر عهده‌ی ادعاکننده است و کسی که بر ضد او ادعایی صورت می‌گیرد در صورت انکار باید سوگند یاد کند که ادعا بی‌اساس است. با این بیان، بر اساس همین واقعیت روشن که فدک در اختیار فاطمه علیهاالسلام و در تصرف او بود، به نوعی نشانگر مالکیت اوست و نیازی به اقامه‌ی «بینه نداشت و دستگاه مصادره کننده می‌بایست با دلیل و برهان حقانیت ادعای خویش را اثبات نماید نه اینکه از آن حضرت بینه بخواهد و کارشکنی و بهانه‌تراشی کند و زورمداری را جایگزین قانون نماید، این نخستین دلیل بر این حقیقت که «فدک» از آن فاطمه بود.

هدیه و بخشش پیامبر

راه دیگر بر حقانیت موضع دخت سرفراز پیامبر و مالکیت او این بود که پیامبر فدک را به عنوان هدیه به «فاطمه» بخشید و آن حضرت از راه هدیه یا بخشش پیامبر خدا مالک فدک شد. و دست درازی دیگران به آن با هر دستاویزی، کاری ظالمانه و غاصبانه است.

از راه ارث

و سومین راه بر حقانیت بانوی بانوان این است که «فدک» به صراحت قرآن، حق ویژه و بهره‌ی اختصاصی پیامبر است و روشن است که فاطمه علیهاالسلام دخت یگانه‌ی او، وارث آن حضرت است و بطور طبیعی آن را به ارث می‌برد. اما گروه حاکم با هر دلیل و راه و مسلم و درستی مخالفت ورزیدند و بی‌هیچ دلیل و مدارکی ملک او را مصادره نمودند و آنگاه بر خلاف آیین دادرسی اسلام از فاطمه علیهاالسلام خواستند تا دلیل و گواه بیاورد و نیز اصل قطعی و روشن «ارث» را بدینصورت انکار نمودند که از پیامبران نمی‌توان ارث برد و آنان چیزی به ارث نمی‌نهند. روشن است که فاطمه علیهاالسلام از جهات سه‌گانه‌ای که از نظر شما خواننده‌ی گرامی [صفحه ۴۰۴] گذشت می‌توانست حقوق پایمال‌شده‌ی خویش را بخواهد و بر همین اساس هم بود که آن بانوی ستم ستیز و حق طلب، شهادت‌مندان گام به میدان حق طلبانه نهاد و حقوق خویش را مطالبه نمود. نخست ملک مصادره شده‌ی خویش را با این عنوان که هدیه پیامبر به اوست مطالبه کرد و از پی آن بر اساس قانون ارث به احیاء حقوق خویش پرداخت. این نکته را «حلبی» در سیره‌ی خویش به صراحت ترسیم کرده است که: فاطمه علیهاالسلام پس از رحلت جانشوز پیامبر و مصادره‌ی «فدک» از سوی حکومت، نزد «ابوبکر» رفت و فرمود: ان فدک نحلۃ ابی، اعطانیها حال حیاته. «فدک» بی‌هیچ تردیدی هدیه پدر گرانقدرم به من می‌باشد و آن را در زمان حیات ظاهری‌اش به من بخشیده است. ابوبکر این حقیقت روشن را انکار کرد و گفت: ارید بذلک شهودا... من بر این واقعیت گواه می‌خواهم. فاطمه علیهاالسلام که بر خلاف آیین دادرسی اسلامی از او گواه می‌خواستند، نویسنده و شاهدنامه‌ی پیامبر، علی علیه‌السلام را نزد «ابوبکر» برد و امیر مومنان بر این حقیقت گواهی داد، اما «ابوبکر» گواه دیگری طلبید و «ام‌ایمن» گواه دیگر تنظیم‌نامه‌ی پیامبر حضور یافت و بر حقانیت موضع فاطمه گواهی داد اما «ابوبکر» گفت: ابرجل و امراة تستحقینها؟! آیا شما فکر می‌کنی که با گواهی یک مرد و یک زن درخور این حق می‌شوی که «فدک» را به تو بازگردانیم؟ «طبرسی» در کتاب خویش در این مورد می‌نویسد: فاطمه علیهاالسلام نزد «ابوبکر» رفت و فرمود: لم تمنعنی میراثی من ابی رسول‌الله؟ و اخرجت و کیلی من فدک و قد جعلها لی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم بامر الله تعالی؟ چرا مرا از ارث پدری خویش باز داشته و وکیل مرا از «فدک» بیرون رانده‌ای، در حالی که پیامبر گرانقدر آن را به فرمان خدا به من واگذار نموده؟ [صفحه ۴۰۵]

ابوبکر پاسخ داد: گواهانت را بر این سخن بیاور تا در آنچه صورت گرفته است دگرباره تصمیم بگیرم و حکم مصادره را باطل اعلان کنم. پس از این سخن «ام‌ایمن» آمد و گفت: ای «ابوبکر»! من پیش از آنکه سخن پیامبر را در مورد خویشتن یادآوری کنم و دیدگاه شما را در مورد آن نشنوم، گواهی نخواهم داد. آنگاه افزود: «ابوبکر»! تو را به خدای سوگند که آیا این سخن پیامبر در مورد مرا شنیده‌ای و می‌دانی که فرمود: «ام‌ایمن بانویی از بانوان بهشت است؟» «ابوبکر» پاسخ داد: چرا، می‌دانم درست است. «ام‌ایمن» گفت: اینک من گواهی می‌دهم که خدای جهان‌آفرین به پیامبر خویش وحی فرمود که: فات ذالقربی حقه... و پیامبر نیز در انجام فرمان خدا، فاطمه علیهاالسلام را خواست و فدک را به دستور خدا به او بخشید. پس از او امیر مومنان نیز نزد «ابوبکر» آمد و همینگونه گواهی داد: از این رو «ابوبکر» بناگزیر نامه نوشت و با لغو حکم مصادره، فدک را به فاطمه علیهاالسلام بازگردانید و نامه را به آن حضرت داد. هنوز «فاطمه» از نزد ابوبکر نرفته بود که «عمر» وارد شد و با دیدن نامه، از «ابوبکر» پرسید که چه نوشته است؟ «ابوبکر» پاسخ داد: «فاطمه» بر این مطلب پای می‌فشارد که «فدک» از آن اوست و پیامبر آن را به دستور خدا به او بخشیده است. «علی» و «ام‌ایمن» نیز بر خواسته‌ی او گواهی کرده‌اند و من بناگزیر نامه‌ای در حقانیت موضع او نوشته و به او داده‌ام. «عمر» گام به پیش نهاد و نامه را برگرفت و در برابر دیدگان همه به نامه‌ی خلیفه آب دهان افکند و آن را پاره پاره کرد. [۲۴۷]. «ابوبکر» به او چیزی نگفت و دخت فرزانه‌ی پیامبر با حالت گریه از آنجا خارج شد. [صفحه ۴۰۶] در «سیره‌ی حلبی» در این مورد آمده است که: «عمر» نامه «ابوبکر» را گرفت و آن را پاره کرد. از ششمین امام نور آورده‌اند که فرود: بانوی نمونه‌ی اسلام به پیشنهاد امیر مومنان نزد ابوبکر رفت و فرمود: تو بر جایگاه رفیع پدرم پیامبر نشسته و مدعی جانشینی او هستی. اگر «فدک» از آن خودت هم بود و من آن را از تو می‌خواستم، بر تو لازم بود آن را به من بازگردانی، آیا اینگونه نیست؟ ابوبکر پاسخ داد: چرا درست می‌گویی. و آنگاه حکم برگردانیدن «فدک» را نوشت و به فاطمه تقدیم داشت. آن حضرت نامه را در دست داشت که بسوی خانه بازگشت. عمر در میان راه به او برخورد و از نامه پرسید؟ حضرت فرمود: نامه‌ای است که ابوبکر در مورد بازگشت «فدک» نوشته است. عمر نامه را خواست و آن حضرت از تسلیم آن خوداری کرد اما او ضمن نواختن بر سینه‌ی فاطمه و زدن سیلی بر چهره‌اش، نامه را گرفت و پاره کرد. [۲۴۸]. دخت سرفراز پیامبر فرمود سند مرا پاره نمودی، خدای به کیفر بیدادت، شکمت را پاره کند. [۲۴۹].

مناظره‌ای تند میان امیر مومنان و ابوبکر

بار دیگر به بیان «طبرسی» باز می‌گردیم که می‌نویسد: پس از برخورد عمر با نامه‌ی «ابی‌بکر» و بیرون آمدن فاطمه علیهاالسلام به حالت گریه [صفحه ۴۰۷] و اعتراض از نزد آنان، امیر مومنان از پی «ابوبکر» به مسجد رفت و همانگونه که در حلقه‌ی گروهی از مهاجران و انصار نشسته بود، به او فرمود: چرا فاطمه را از ارث پدری‌اش باز می‌داری در حالی که دخت یگانه‌ی پیامبر علاوه بر قانون ارث، آن را در زمان پیامبر و به دستور او تصرف کرد و بدینصورت مالک آن گردیدی؟ «ابوبکر» پاسخ داد: «فدک» از غنایم اسلامی است و از آن همه‌ی مسلمانان است. اگر «فاطمه» گواهانی بیاورد که پیامبر آن را به او بخشیده و از حقوق ویژه‌ی او ساخته است، من آن را به او باز می‌گردانم در غیر این صورت در آن هیچ حقی نخواهد داشت. امیر مومنان فرمود: تحکم بیننا بخلاف حکم الله فی المسلمین؟ «آیا در مورد ما خاندان وحی و رسالت، جز، طبق قانون خدا و مقررات اسلامی که در جامعه جاری است، داوری می‌کنی؟» «ابوبکر» پاسخ داد: نه... امیر مومنان فرمود: اگر در دست مسلمانان چیزی باشد و من آن را بخواهم و مدعی گردم که از آن من است، شما از کدام طرف گواه می‌خواهی؟ «ابوبکر» پاسخ داد: از شما گواه می‌خواهم که مدهی هستی. امیر مومنان فرمود: با این بیان فاطمه چه گناهی داشت که با وجود در اختیار داشتن «فدک» از زمان پیامبر تا کنون، حق او را بریده‌اید و اینک بر خلاف آیین دادرسی اسلامی از او که مالک «فدک» می‌باشد گواه می‌خواهی و از کسانی که مدعی آن هستند گواه نمی‌خواهی...؟ «ابوبکر» که در برابر این منطق محکم پاسخی نداشت پس از اندکی سکوت گفت: هان ای فرزند ابوطالب! بس کن

که ما توان ایستادگی در برابر منطقی و استدلال تو را نداریم. تنها این را می‌دانم که اگر شما گواهانی عادل و مورد قبول ما بیاورید، می‌پذیرم. در غیر این صورت «فدک» از غنائم اسلامی محسوب می‌شود و از آن مسلمانان، و تو و «فاطمه» دخت پیامبر در آن حقی نخواهید داشت. [صفحه ۴۰۸] امیر مومنان فرمود: یا ابابکر تقرا کتاب الله؟ آیا کتاب خدا، قرآن را می‌خوانی؟ پاسخ داد: آری فرمود: این آیه‌ی شریفه در مورد چه کسانی فرود آمده است که می‌فرماید: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا». آیا این آیه‌ی شریفه درباره‌ی ما خاندان وحی و رسالت فرود آمده است یا دیگران؟ ابوبکر پاسخ داد: درباره‌ی شما فرود آمده است. فرمود: بر این اساس اگر برخی گواهی دهند که دخت آزاده‌ی پیامبر «فاطمه»، به کار ناپسندی نزدیک شده است، شما با او چگونه برخورد خواهی کرد؟ «ابوبکر» گفت: بسان دیگر بانوان مسلمان... فرمود: در آن صورت کفر ورزیده‌ای. پرسید: چرا؟ فرمود: بدان جهت که گواهی آفریدگار هستی بر پاکی و پاکیزگی او از همه‌ی زشتی‌ها و پلیدی‌ها را وانهاده و گواهی دروغین بندگان گناهکار او را در مورد دخت پیامبر پذیرفته‌ای. همینگونه که اینک فرمان خدا و پیام آور او درباره‌ی «فدک» را که به «فاطمه» بخشیده است وانهاده و چنین می‌پنداری که آن جزء غنائم و اموال عمومی است. در حالی که پیامبر فرمود: بر مدعی است که اقامه‌ی دلیل و گواه نماید و بر عهده‌ی انکارکننده ادعا، تنها سوگند خواهد بود. به بیان «طبرسی» درست در اینجا بود که مردم به «بگو، مگو» پرداختند و برخی دیگری را سرزنش کردند و گفتند: به خدای سوگند که امیر مومنان درست می‌گوید. علامه حلی در «کشکول» خود به نقل از «مفضل» از ششمین امام نور روایتی آورده است که به دلیل سودمند بودن آن بطور فشرده ترسیم می‌گردد. این روایت اینگونه است: هنگامی که «ابوبکر» بر اریکه‌ی قدرت تکیه زد پیکی به میان [صفحه ۴۰۹] مردم گسیل داشت تا همه جا ندا سر دهد که: هان ای مردم! هر کس از پیامبر خدا وامی خواهد یا آن حضرت به او پیمان و تعهدی سپرده است، بیاید تا من وام آن حضرت را ادا، و به وعداش وفا کنم. دو تن از مسلمانان سرشناس به نامهای «جابر» و «جریر» نزد او آمدند و هر کدام ادعایی را طرح نمودند که پیامبر به آنان چنین وعده داده است و «ابوبکر» بی‌درنگ و بدون هیچ طلب مدرک و گواهی ادعای آنان را پذیرفت و خواسته‌ی آنان را ادا کرد. از پی آن دو، دخت یگانه‌ی پیامبر نزد «ابوبکر» آمد و از او «فدک» و خمس و غنائم را مطالبه نمود، اما «ابوبکر» به آن حضرت فرمود: گواه بیاور تا خواسته‌ات را پذیرا گردم. فاطمه علیهاالسلام به قرآن و آیات آن استدلال کرد و افزود: شما ادعاهای «جابر» و «جریر بن عبدالله» را بی‌آنکه از آنان گواه و دلیل بخواهی مورد تصدیق قرار دادی اما گواهی صریح کتاب خدا را در مورد من نمی‌پذیری این تفاوت چرا؟ سرانجام پس از گفتگو «ابوبکر» گواه خواست و فاطمه، امیر مومنان و «حسن» و «حسین» و «ام‌ایمن» و «اسماء» همسر ابوبکر را آورد و همگی آنان به درستی سخنان دخت فرزانه‌ی پیامبر گواهی دادند اما «ابوبکر» و یارانش گفتند: اما امیر مومنان که همسر و همتای «فاطمه» هستند و حسن و حسین نیز فرزندان اویند و دو بانوی نامبرده نیز از ارادتمندان و خدمتگزاران «فاطمه» هستند و به سود او گواهی می‌دهند و همه برای منافع خویشتن تلاش می‌کنند و جریان را بسوی خود سوق می‌دهند. امیر مومنان در پاسخ بهانه تراشی‌های آنان فرمود: اما «فاطمه» پاره‌ی وجود پیامبر است از این رو هر کس او را بیازارد، پیامبر خدا را آزرده است و هر کس او را دروغگر شمارد، پیامبر را دروغگو شمرده است. اما «حسن» و «حسین»، فرزندان پیامبرند و سالار جوانان بهشت. هر کس آنان را دروغگو پندارد، خدای را دروغگو پنداشته است چرا که بهشتیان نیز راستگویند تا چه رسد به سالارشان. اما من، فراموش نکرده‌اید که پیامبر خطاب به من فرمود: [صفحه ۴۱۰] «علی جان! تو از من هستی و من از تو، و تو در این سرا و سرای آخرت برادر من خواهی بود، هر کس تو را نپذیرد مرا نپذیرفته، و هر کس از تو پیروی نماید مرا پیروی نموده، و هر کس از تو نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است.» اما «ام‌ایمن» را پیامبر خدا مژده بهشت داد و فرمود: او از زنان بهشت خواهد بود و برای «اسماء بنت عمیس» و نسل او نیز دعا فرمود. «عمر» گفت: آری شمایان همانگونه هستید که خود را وصف نمودید، اینها درست است اما گواهی کسانی که به سود خویش می‌دهند پذیرفته نمی‌شود. امیر مومنان فرمود: اگر ما همانگونه هستیم که گفته شد و شما می‌دانید و آن را تصدیق می‌کنید و با این وصف گواهی ما بدان دلیل که به سود ماست

پذیرفته نمی‌شود و افزون بر آن، گواهی پیامبر نیز پذیرفته نمی‌شود، پس دیگر باید به خدا پناه برد و گفت: «انا لله و انا الیه راجعون.» آری اگر ما حقوق به تاراج رفته‌ی خویش را که از دستمان گرفته‌اید بخواهیم، شما بر خلاف آیین دادرسی اسلامی، از ما گواه می‌خواهید و روشن است که در این جو و شرایط ساخته و پرداخته شما هم کسی نیست که ما را یاری کند. اما در همان حال شما به حکومت خدا و پیامبر هجوم برده و آن را از جایگاه حقیقی‌اش که فرودگاه وحی و رسالت است دور ساخته و به خانه‌های خویش می‌برید، بی‌آنکه هیچ گواه و دلیل و سندی بر کار خویش ارائه نمایید... و آنگاه این آیه‌ی شریفه را خواند که: «و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون.» و بیدادگران بزودی درخواهند یافت که به کدامین بازگشتگاه باز خواهند گشت. و به دخت فرزانه‌ی پیامبر فرمود: «فاطمه» جان! برویم تا خدایی که بهترین داوران است، میان ما و این قوم داوری نماید. [صفحه ۴۱۱]

و اینک باید طرحی دیگر افکند

بانوی فرزانه و ستم‌ستیز اسلام هنگامی که دید گروه حاکم گواهان شایسته و نمونه‌ی او را که به سود وی گواهی داده بودند با بهانه تراشی کنار گذاشت و این واقعیت را که پیامبر «فدک» را به فرمان خدا به دخت فرزانه‌اش بخشیده است، رد کرد و تلاش‌های مسالمت‌آمیز و حق‌طلبانه‌ی او به جایی نرسید تصمیم گرفت که حقوق پایمال‌شده‌ی خویش را از راه دیگری بخواهد، از این راه که «فدک» به صراحت قرآن حق ویژه‌ی پیامبر است اگر نمی‌پذیرند که آن را به فاطمه بخشیده است بناگزی باید بپذیرند که در مالکیت خود آن بزرگوار است. و پس از رحلت او از راه قانون جهانشمول «ارث» به تنها فرزندش «فاطمه» باز می‌گردد. به همین جهت بود که بانوی بانوان، تدابیر لازم را اندیشید و خود را آماده ساخت تا با پرشکوه‌ترین و گسترده‌ترین و پرشورترین بیانات خویش، پیکار فکری و عقیدتی و دینی خویش را بر ضد گروه غاصب آغاز نموده و حق خویش را از این راه بخواهد، اما آن بانوی ژرف‌نگر و اندیشمند به خوبی آگاه بود که حکومت هرگز در برابر این دلایل قطعی و آشکار او نیز سر فرود نیاورده و به حق و عدالت عمل نخواهد کرد و به بیان شاعر: اثر شمشیر آخته، اثر سازنده‌ی قلم و بیان را نابود خواهد ساخت. «و آیه‌ السیف تمحوا آیه‌ القلم.» آری این واقعیتی است روشن. هر جامعه‌ای که خودکامگی و استبداد بر آن حاکم گردید منطق و برهان در قلمرو آن، کارساز نیست. این را بانوی نمونه‌ی اسلام نیک می‌دانست اما او هدف دیگری داشت که به آن جامه عمل پوشید. دخت یگانه‌ی پیامبر بر این هدف و اندیشه بود که موضع بر حق و مظلومیت خویش را با بیدادگری گروه حاکم در دادگاه تاریخ به ثبت رساند و از هدفهای شوم و عملکرد ظالمانه‌ی آنان پرده بردارد و به همین جهت هم تصمیم گرفت به مسجد [صفحه ۴۱۲] پدرش پیامبر برود و در برابر انبوه مردم سخنان تاریخی خویش را با آن بیان رسا بیادگار نهد و بدینوسیله هدف‌های حکیمانه و اساسی خویش را تحقق بخشد.

راز مطالبه‌ی فدک

اشاره

ممکن است برخی این پندار را طرح کنند که، سالار بانوان گیتی با اینکه پارساترین بانوی جهان هستی بود و نسبت به ارزشهای مادی و رزق و برق دنیا، دلبستگی نداشت و از جلوه‌های فریبنده و زودگذر آن دست شسته و بر کنار بود، چه رازی او را بر آن داشت که دستبه این نهضت تاریخی بزند و برای بازگرداندن حقوق اینگونه به مبارزه پی‌گیر و تلاش دامنه‌دار دست یازد؟ راستی راز این همه پافشاری و پی‌گیری در طرح مسئله‌ی «فدک» و مطالبه‌ی آن و بهاء دادن آن حضرت به بازگرداندن آن زمین و نخلستان، با آن بلندی روح و شکوه معنوی و مقام والای انسانی که در «فاطمه» سراغ داریم چه می‌توانست باشد؟ بانوی گرانمایه‌ای

که دنیا و ارزشهای مادی آن از دیدگاه او و خاندانش، بی‌ارزش‌تر و خوارتر از قطعه‌ای استخوان خوگ، در دهان یک بیمار جذامی، و پست‌تر از بال مگس، و از اینها هم حقارت‌بارتر و ناچیزتر می‌نمود. چه عاملی او را به گشودن پرونده «فدک» و مطالبه‌ی آن وامی داشت؟ بانویی که براسستی سالار بانوان جهان هستی بود و آراسته به والاترین ارزشهای معنوی و انسانی چه انگیزه‌هایی او را بر آن داشته است که به این درد و رنج و مشکلات طاقت‌فرسا و شکننده تن دردهد و حقوق خویش را از تجاوزکارانی بخواهد که خود به خوبی می‌دانست که تلاش و مبارزاتش به ظاهر بی‌ثمر می‌ماند و نمی‌تواند در این میدان حق طلبانه به پیروزی ظاهری نایل آید و به حقوق خویش دست یابد و آنها را از دست غاصبان و تجاوزکاران بیرون آورد؟ راستی راز این حرکت عظیم و تاریخی و شگرف فاطمه علیهاالسلام چیست؟ [صفحه ۴۱۳] اینها چراهایی است که ممکن است در این مورد در گستره مغزها و میدان اندیشه‌ها نقش بندد و طرح گردد؟ پاسخ این چراها نخستین پاسخ این است که هدف واقعی گروه حاکم از مصادره‌ی دارایی دخت فرزانه‌ی پیامبر و منظور داشتن آن در بودجه دولت غاصب، این بود که بدینوسیله خاندان وحی و رسالت را از نظر اقتصادی و امکانات زندگی دچار ضعف و ناتوانی سازد. بر این اندیشه بود که یک جنگ اقتصادی شکننده‌ای را بر ضد امیر مومنان به راه اندازد. بر این پندار بود که امیر مومنان را از نظر اقتصادی دچار فقر و تهیدستی سازد تا مردم بر گرد او که خداوندگار ارزشهای والای معنوی و الهی بود، حلقه زنند و آن حضرت را از نظر اقتصادی و ارزشهای مادی نیز وزنه‌ای سنگین بشمار نیاید که در آن صورت با کنار هم قرار گرفتن ارزشهای معنوی و مادی، بی‌هیچ تردیدی دیگر برای آنان امکان قدرتمنداری نبود. این شیوه‌ی گروه حاکم در برابر امیر مومنان درست همان شیوه و سیاستی بود که منافقان عصر رسالت در برابر پیامبر بکار می‌گرفتند و می‌گفتند: «لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا...» [۲۵۰]. «به کسانی که کنار پیامبر گرد آمده‌اند چیزی هزینه نکنید تا از گرد او پراکنده شوند.» ۲- بعلاوه محصول سالانه زمینهای «فدک» اندک و ناچیز نبود بلکه در آمد و ثمره‌ی آن، یک قلم قابل توجهی بود تا جایی که «ابن ابی‌الحدید» بر این اندیشه است که درختان خرماي آن، بسان نخلستانهای کوفه در عصر او بوده است. علامه مجلسی به نقل از «کشف‌المحجبه» آورده است که: [صفحه ۴۱۴] در آمد سالانه‌ی «فدک» چیزی حدود بیست و چهار هزار دینار بوده و در روایت دیگری ره‌آورد سالانه‌ی آن را تا هفتاد هزار دینار نیز آورده‌اند که بنظر می‌رسد این اختلاف در آمد سالانه‌ی فدک، بخاطر اختلاف محصول در سالهای مختلف باشد و روشن می‌شود که با این حساب در آمد «فدک» و خود زمینهای آن یک قلم و رقم کارسازی بوده، از این رو چشم‌پوشی بی‌جهت از آن و وانهادنش به تاراجگران کار درستی نبوده است. ۳- افزون بر دو دلیل یاد شده برای مطالبه‌ی «فدک» از سوی بانوی بانوان، آن حضرت در ضمن مطالبه‌ی این حق مصادره‌شده‌ی خویش، در حقیقت در اندیشه‌ی مطالبه‌ی حقوق اساسی و الهی شوی گرانمایه‌اش امیر مومنان و در پی مطالبه‌ی خلافت و حکومت آن پیشوای راستین بود همان حکومت عادلانه و جهانشمولی که از جانب خدا به پدرش ارزانی شده و از سوی او به فرمان خدا به نام امیر فضیلت‌ها، رقم خورده بود. در این مورد ابن ابی‌الحدید در «شرح نهج‌البلاغه» خویش می‌نویسد: من از استاد مدرسه‌ی «غریبه» بغداد «علی بن فارقی» پرسیدم که: استاد بزرگوار! آیا فاطمه علیهاالسلام در مطالبه‌ی «فدک» راستگو بود؟ پاسخ داد: آری راست می‌گفت. پرسیدم: پس چرا «ابوبکر» با اینکه دخت سرفراز پیامبر راستگو بود و به حق و عدالت حقوق خویش را مطالبه می‌کرد، «فدک» را به او بازنگردانید؟ استاد با اینکه دانشمندی وزین و باوقار بود و کمتر شوخی می‌کرد، خنده پر معنایی کرد و سخن بسیار حکیمانه و ظریفی گفت سخن او این بود که؛ اگر «ابوبکر» آن روز در برابر ادعای فاطمه علیهاالسلام، حق مصادره‌شده‌ی او را به او بازمی‌گردانید بی‌تردید فردای آن روز می‌آمد و با صداقت و راستی و در پرتو آیات و روایات خلافت و حکومت را که از آن همسر گرانقدر او بود و با فشار و بازیهای سیاسی و زور به غارت رفته بود، آن را می‌خواست و «ابوبکر» هم ناگزیر از پذیرش سخن [صفحه ۴۱۵] درست «فاطمه» و کناره‌گیری از قدرت بود چرا که پیش از آن این واقعیت را پذیرفته بود که دخت گرانمایه پیامبر راستگو و درست‌اندیش است و جز براساس حق و عدالت سخن نمی‌گوید و راستی و درستی سخنانش نیاز به گواه و برهان ندارد.

۴- دلیل دیگر پافشاری فاطمه علیهاالسلام بر بازپس گرفتن حق خویش این بود که: حق را باید خواست و از پی آن رفت چرا که حق گرفتنی است و به خودی خود به صاحبش باز نمی‌گردد. از این رو هر کس ثروت و دارایی یا دیگر حقوق او غصب گردید بر اوست که آن را بجوید و بخواهد، گرچه بدان تمایل و نیازی نداشته باشد و روشن است که حقجویی و حق‌طلبی و مطالبه‌ی حقوق با زهد و پارسایی واقعی و مورد نظر قرآن و عترت ناسازگار نیست. چرا که سکوت در برابر غصب حقوق، زینده نیست و ظالم‌پروری است. ۵- راز دیگر حق‌طلبی فاطمه علیهاالسلام این است که: انسان گرچه ممکن است در زندگی خویش راه پارسایی و زهد را در پیش گیرد و نسبت به ارزشهای مادی دل‌بستگی چندانی نشان ندهد و بجای آنها در راه ارزشهای معنوی و سرای جاودانه اخروی تلاش کند اما با این وصف برای سامان‌بخشیدن به زندگی چند روزه‌ی دنیا و حفظ آبرو و شخصیت خویش و رسیدگی به نزدیکان و انفاق خدایسندانه نیازمند به ثروت و امکانات خویش است. شما خواننده‌ی گرامی در صفحات گذشته‌ی همین کتاب مطالعه کردید که پیامبر بزرگ اسلام که براستی پارساترین و زاهدترین انسانها بود چگونه از ثروت سرشار «خدیجه» بزرگ بانوی عرب بهره‌ور گردید و همه‌ی آن را در راه پیشرفت دین خدا و هدفهای بلند آن در جهت رشد بندگان خدا بکار گرفت. با این بیان زاهدترین و پارساترین انسانها برای پیشبرد اهداف مقدس و والای خویش نیاز به ثروت و امکانات دارند و یکی از راه‌های مطالبه‌ی «فدک» و دیگر حقوق غصب‌شده‌ی خاندان رسالت از سوی دخت سرفراز پیامبر به همین جهت بود. [صفحه ۴۱۶] ۶- راز دیگر پافشاری آن حضرت در بازگردانیدن «فدک» و حق غصب‌شده‌اش این بود که: خرد و فرزاندگی بر این واقعیت رهنمون است که انسان باید حقوق غصب‌شده‌ی خویش را از غاصب و تجاوزکار بخواهد چرا که این حق‌طلبی و پافشاری در احیای حقوق سرانجام یکی از این دو پیامد را خواهد داشت. الف: یا انسان در پی‌گیری حقوق خویش به پیروزی ظاهری دست می‌یابد و به حق خویش می‌رسد، که به خواسته‌ی خود رسیده است. ب: و یا در پیکار عادلانه و حق‌طلبانه‌ی خویش به ظاهر پیروز نشده و به حق خود نمی‌رسد اما موفق می‌شود مظلومیت خود را آشکار ساخته و ندای حق‌طلبانه و ستم‌ستیز خویش را به گوش جهان معاصر و یا عصرها و نسلها برساند. در صورت دوم گرچه او به حق خویش دست نیافته، اما به پیروزی دیگری دست یافته است. چرا که با مبارزه‌ی فکری و اجتماعی و عقیدتی و فرهنگی خویش ماسک فریب و دروغ را از چهره‌ی کریمه‌ی ظالمان و تجاوزکاران حق‌کشی کنار زده است که به دروغ و دجالگری مدعی شایستگی و درستکاری و اصلاحگری هستند و خود را نمونه دینداری و تقوا به خورد ساده‌دلان و تاریخ می‌دهند. و این گام بلندی در معرفی تبهکاران به عصرها و نسلها، و خدمتی به رشد و تعالی جامعه‌هاست. ۷- آرمانخواهان و صاحبان اندیشه و عقیده و هدف که به یک سلسله اصول پایبندند همواره از وسایل درست و گوناگونی برای جذب و جلب دلها بهره می‌جویند که از آن جمله، جذب دلها و قلبها بوسیله‌ی ثروت و امکانات مادی و نیز ارزشهای اخلاقی و انسانی و یا وعده‌های گوناگون و وسایل دیگری از اینگونه است اما برترین وسیله‌ی جذب افکار عمومی و جلب دلهای توده‌های گوناگون جامعه، دادخواهی، اظهار مظلومیت و نشان دادن چهره‌ی ظالم طرف مقابل است چرا که اندیشه‌ها و قلبها با هر ستم‌دیده‌ای احساس پیوند و همدردی نموده و بسوی او احساس مهر می‌کنند و از [صفحه ۴۱۷] پیدادگران هر که باشند، احساس بی‌زاری و نفرت می‌نمایند. و این، شیوه‌ی موفق و پیروزمندانه‌ای برای تحقق بخشیدن به اهداف آرمانخواهان و صاحبان رسالت و تعهد است، برای کسانی که می‌خواهند با آگاهی بخشی به توده‌ها افکار و اندیشه‌ها را در جهت آرمانهای خویش دگرگون سازند و افکار عمومی را بسوی خود و هدفهای بلند خویش جلب نمایند. اینها دلایل و انگیزه‌های هفتگانه‌ای بود که دخت سرفراز پیامبر را با اینکه سمبل زهد و تبلور پارسایی و نمونه‌ی معنویت و ارزشهای معنوی بود بسی مطالبه‌ی حقوق پایمال شده‌ی خویش از جمله «فدک» به حرکت درآورد و موجب شد که آن حضرت مبارزه‌ی منطقی و مسالمت‌آمیز و حق‌طلبانه‌اش در برابر خودکامگی و حق‌کشی را ادامه دهد. یادآوری می‌گردد که در این مورد اسباب و انگیزه‌های دیگری نیز هست که ما به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

تدابیر شایسته برای آغاز کار

آری بر این اساس بود که دخت فرزانه‌ی پیامبر بپاخاست و به منظور مطالبه‌ی حق خویش به مسجد پدرش روی آورد. آن بانوی تاریخساز در این مرحله برای گفتگو و مناظره سرنوشت‌ساز خویش با «ابوبکر» به خانه‌ی او نرفت تا چنین وانمود کنند که گفت و شنودی میان او و رئیس حکومت غاصب رخ داده است بلکه: ۱- در آغاز کار، مسجد پیامبر را که آن روز مناسب‌ترین نقطه برای یک حرکت حق‌طلبانه و مرکز بزرگ اسلامی و جایگاه گردآمدن مردم مسلمان بود، برگزید. ۲- و نیز همانگونه که بهترین مکان را برگزیده بود از نظر زمان برای حضور در مسجد نیز مناسب‌ترین زمان را انتخاب کرد، زمانی که مسجد پیامبر آکنده‌ی از توده‌های مردم بود [صفحه ۴۱۸] و مهاجر و انصار حضور داشتند. ۳- بانوی فرزانه‌ی اسلام به تنهایی بسوی مسجد حرکت نکرد بلکه تدبیری اندیشیده شد که گروهی از بانوان آگاه و برجسته به همراه او حرکت کردند و در حلقه‌ی آنان با شکوه و عظمت وصف‌ناپذیری که نشان از یک راهپیمایی بانوان داشت، بسوی مسجد روان شد. ۴- و دیگر اینکه پیش از ورود به مسجد، نقطه‌ای مناسب برای استقرار پاره‌ی وجود پیامبر و محبوب قلب او در نظر گرفته شد و پرده‌ای بگونه‌ای مشخص بدانجا نصب گردید تا آن حضرت که افتخار بانوان گیتی و سالار زنان آگاه و شایسته کرداری است که خود را از دید نامحرمان محفوظ می‌دارند، در آنجا بنشیند. و این تدابیر در آغاز این مرحله از مبارزه روشنگرانه، براسستی تدابیر مهم و نکات ظریف و دقیقی بود.

دانشمندترین بانوی جهان هستی

«ابوبکر» بناگزیر خود را برای شنیدن سخنان روشنگرانه‌ی سالار بانوان گیتی و دخت فرزانه‌ی فصیح‌ترین مرد عصرها و نسلها و دانشمندترین زن جهان هستی، آماده ساخت. و فاطمه علیهاالسلام سخنرانی یا خطبه‌ی منظم و دقیق و عمیق خود را که از هرگونه تزلزل و ناهماهنگی در گفتار، و از هرگونه مغالطه و بذله‌گویی و بدزبانی به دور و از آنچه با شخصیت پرشکوه و بلندمرتبه و بی‌همانندش سازگار نباشد پیراسته بود آغاز و با مهارت و توانمندی بی‌همانندی، آن را به پایان رسانید. او خطبه‌ای نورافشان در مسجد پیامبر و در برابر انبوه امت و سردمداران حکومت ایراد فرمود که براسستی معجزه‌ی جاودانه آن حضرت بشمار می‌رود و نشان خیره‌کننده و بهت‌آوری از بعد فرهنگی و معنوی و عقیدتی وصف‌ناپذیری است که بانوی بانوان از آن برخوردار و سرشار بود. [صفحه ۴۱۹] فصاحت و بلاغت، حلاوت بیان و دلنشینی منطق، توانمندی استدلال و متانت دلیل، ترتیب و تنظیم سخن و بکارگیری انواع استعاره‌ها و کنایه‌ها، فشار بر هدف و گوناگونی بحث‌ها و موضوعات، در سراسر سخنان شورانگیز و شعورآفرین فاطمه علیهاالسلام حقایقی است که قلم از وصف کامل آنها ناتوان است و باید از اندیشه‌ی پویا و هوشمندی خواننده یاری جست. آن حضرت به سلاح دلیل روشن و برهان برنده و پرتوان و قانع‌کننده‌ی مسلح بود و مردم مسلمان نیز در مسجد پیامبر گرد آمده و همه در انتظار شنیدن سخنان او بودند و به امید نتیجه‌ی آن گفت و شنود حساس و آن مناظره سرنوشت‌ساز و بی‌همانندی که تا آن روز نظیری برایش نبود، بی‌صبرانه لحظه شماری می‌کردند. فاطمه علیهاالسلام در جایگاهی که در پشت پرده برایش آماده شده بود قرار گرفت و گویی پس از رحلت غمبار پدر گرانمایه‌اش این نخستین بار بود که به مسجد او آمده بود. از این رو جای شگفت نداشت که امواج غم و اندوه کران تا کران قلب او را فراگیرد و به یاد او از ژرفای جان ناله‌ای جانسوز سردهد. واقعیت این است که این قلم را توان ان نیست که جوهره‌ی آن ناله‌ی جانسوز و میزان اثرگذاری آن بر دلها و جانهای انبوه حاضران را ترسیم کند و روشن سازد که چگونه تنها یک ناله، آری فقط یک ناله‌ی جانسوز بی‌آنکه سخنی از پی آن باشد، آنگونه عواطف و احساسات مردم را برمی‌انگیزد و همه را به گریه وامی‌دارد و سیلاب اشکها را روان می‌سازد؟ من نمی‌دانم مفهوم و معنای این ناله‌ی جانکاه چه بود و چرا موجی از اشک. آه پدید آورد و مردم را به گریه انداخت؟ آیا براسستی یک ناله‌ی جانسوز می‌تواند چشمها را گریان و سیلاب

اشکها را از جام دیدگان فرو بارانده و دلها را بسوزانند؟ اینها رازها و معماهایی است که نگارنده از گوشودن آنها احساس ناتوانی می‌کند، شاید دیگر بتوانند آنها را بگشایند و حل کنند! [صفحه ۴۲۰]

راویان و منابع این سند جاودانه

پیش از ترسیم خطبه‌ی پر محتوا و بیانات ارزشمند بانوی نمونه‌ی اسلام زینبده است روایت‌گران این خطبه پر شور و شعور آفرین و مدارک آن را از منابع شیعه و اهل سنت ترسیم نماییم تا از اهمیت بسیار آن از دیدگاه خاندان وحی و رسالت آگاه گردیم و دریابیم که این سخنرانی ارزشمند در حقیقت یک سند خدشه‌ناپذیر تاریخی و جاودانه‌ای است که از یکسو نشانگر حقانیت موضع خاندان وحی و رسالت و مظلومیت آنان است و از دگر سو فشار بی‌رحمانه و اذیت و آزار و خشونت و قساوتی را که برخی از مدعیان اسلام و مسلمانی به خاندان پیامبر روا داشته و بر آنان وارد آورده‌اند، همه را در چشم‌انداز حقیقیان قرار می‌دهد. نگارنده بر این باور نیست که بر همه‌ی منابع و مدارک این سخنرانی وصف‌ناپذیر و غنی دست یافته است بلکه بر این باور است که تنها برخی را که در دسترس او بوده و بر آنها رسیده است، همانها را آورده است. برای نمونه: ۱- «سید مرتضی» متوفای ۴۳۶ در کتاب خویش «الشافی» این خطبه را طبق اسناد خویش از «عروه» به نقل از «عایشه» آورده است. ۲- «سید بن طاووس» در کتاب «طرائف» به سند خویش آن را از «زهری» و او نیز از «عایشه» روایت می‌کند. ۳- «شیخ صدوق» به اسناد خویش، آن را از دخت فرزانه‌ی امیر مومنان «زینب» روایت می‌نماید. ۴- و نیز به طریق دیگری طبق اسناد خویش از «زید» شهید فرزند حضرت سجاد علیه‌السلام و او نیز از عمه‌ی گرانمایه‌اش «زینب»، دخت شایسته‌ی امیر مومنان و او از مام گرانقدرش «فاطمه» آورده است. [صفحه ۴۲۱] ۵- و نیز به اسناد خویش آن را از «احمد بن محمد بن جابر» و او نیز از زینب دخت گرانمایه‌ی امیر مومنان روایت می‌کند. ۶- «ابن ابی‌الحدید» در شرح خود «بر نهج‌البلاغه» خطبه‌ی فاطمه را از کتاب «السقیفه» نوشته‌ی «احمد بن عبدالعزیز جوهری» به چهار طریق بدینصورت آورده است: الف: نخست طبق اسناد خویش از ششمین امام نور حضرت صادق. ب: به اسناد خویش از پنجمین امام نور حضرت باقر. ج: به اسناد خویش از «عبدالله بن حسن بن حسن» د: و دیگر از گروهی از مردان شایسته و آگاه خاندان وحی و رسالت که از دخت ارجمند فاطمه علیها‌السلام، «زینب» روایت کرده‌اند. ۷- «علی بن عیسی اربلی» در کتاب خویش «کشف‌الغمه» آن را از کتاب «السقیفه» جوهری آورده است. ۸- «مسعودی» در «مروج‌الذهب» خویش، خطبه‌ی بانوی بانوان را یادآوری می‌کند. ۹- «طبرسی» در کتاب خویش «الاحتجاج» آن را روایت می‌کند. ۱۰- و «احمد بن ابی‌طاهر» در «بلاغات‌النساء» و نیز دیگر محدثان و مورخان و دانشمندان شیعه و سنی... که برشمردن نام همه‌ی آنها ممکن نیست و بحث را طولانی می‌سازد. با این بیان یکی از امور قطعی نزد مورخان و محدثان این است که این خطبه‌ی پر شور و آگاهی‌بخش از فاطمه علیها‌السلام است و در این مورد تردیدی نیست. «ابن ابی‌الحدید» در «شرح نهج‌البلاغه» به نقل از «سید مرتضی» آورده است که: «ابوعبدالله مرزبانی» از «علی بن هارون» و او نیز از «عبدالله بن احمد» به نقل از پدرش آورده است که گفت: من سخنان فاطمه علیها‌السلام، در برابر «ابوبکر» را که پس از مصادره‌ی «فدک» ایراد فرموده بود، برای «زیر شهید» خواندم و به او گفتم: سرورم! برخی از آنان می‌پندارند که این [صفحه ۴۲۲] خطبه‌ی شورانگیز و آگاهی‌بخش ساختگی است و از سخنان «ابی‌العیناء» که یکی از ادبا و دانشمندان عرب بود برگرفته شده است، چرا که از بلاغت و رسایی خاصی برخوردار است، نظر شما در این مورد چیست؟ او پاسخ داد: من خودم بزرگان خاندان ابوطالب را دیدم که این خطبه را از پدرانشان روایت نموده و به فرزندانشان می‌آموزند و پدرم از جدم روایت کرده و آن را به دخت سرفراز پیامبر فاطمه علیها‌السلام می‌رساند و بزرگان و دانشمندان شیعه پیش از آنکه جد «ابی‌العیناء» از مادرش متولد شود، آن را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند. «حسین بن علوان» از «عطیه عوفی» آورده است که او این سخن را از «عبدالله بن حسن بن حسن» که آن را از پدرش روایت می‌نمود، شنیده است که می‌گوید: چگونه برخی این خطبه‌ی فاطمه علیها‌السلام را نمی‌پذیرند در صورتی که آنان

سخنان عجیب‌تر از این را از «عایشه» روایت نموده‌اند که از لحظات مرگ پدرش «ابوبکر» آورده است و این انکارگران خطبه‌ی فاطمه، آنها را درست می‌پندارند. این نشانگر کینه و دشمنی آنان با خاندان وحی و رسالت است! آری خواننده‌ی عزیز! این بود برخی از اسناد و مدارک خطبه‌ی تاریخی و روشنگرانه‌ی سالار بانوان گیتی که در دسترس ما بود، شاید دیگر محققان و دانشمندان به منابع بیشتری دست یابند. اینک نکته‌ی دیگری را که بجاست یادآوری گردد، ترسیم می‌کنیم و پس از آن به یاری خدا و خواست او به اصل خطبه و شرح و تفسیر آن خواهیم پرداخت.

نکات اساسی و حساس خطبه

سالار بانوان فاطمه علیهاالسلام در سخنرانی آگاهی‌بخش و پرشور خویش از آغاز تا انجام، سبک جالب و شیوه‌ی وصف‌ناپذیری را انتخاب نمود که تنها به مطالبه‌ی حقوق غصب‌شده‌ی خویش بسنده نکرد بلکه از فرصت بدست‌آمده بهره گرفت تا چشمه‌ساران [صفحه ۴۲۳] معارف الهی را برای مردم مسلمان جاری سازد و زیباییها و برجستگیهای این آیین جاودانه‌ی آسمانی را برای آنان آشکار، و فلسفه‌ی قوانین و مقررات عادلانه آن را بیان کند. و آنگاه جو مسجد و موقعیت را برای بیان مطلوب و سخنان سرنوشت‌سازی که در نظر داشت آماده سازد. نکات اساسی و فرازهای حساس سخنرانی تاریخی و جاودانه بانوی بانوان را می‌توان در موضوعات ذیل خلاصه کرد: ۱- ستایش شایسته‌ی خدا ۲- اصل توحید و توحیدگرایی ۳- نبوت و رسالت ۴- ترسیم دورنمایی از جاهلیت ۵- تلاشهای سازنده و برنامه‌های انسانساز پیامبر ۶- روی سخن با حاضران ۷- سخنی از شکوه و ویژگیهای قرآن ۸- بیان فلسفه قوانین و مقررات اسلام ۹- ورود به اصل بحث ۱۰- نگرشی به رویدادهای دوران رسالت ۱۱- ترسیم موقعیت ویژه‌ی امیر مومنان در رویدادهای عصر رسالت ۱۲- بیان دگرگونی نامطلوب در سیستم سیاسی و کودتا بر ضد خاندان وحی و رسالت ۱۳- تنها نهادن خاندان رسالت در برابر تجاوزکاران و دست کشیدن از یاری حق و عدالت ۱۴- طرح مسئله‌ی ارث از دیدگاه قرآن و سنت و سوال پیچ کردن رئیس دولت ۱۵- باران دلیل و برهان بر حقانیت خویش و تجاوزکاران طرف مقابل [صفحه ۴۲۴] ۱۶- سرزنش و نکوهش گروه «انصار» ۱۷- تحلیل پاسخ رئیس دولت غاصب ۱۸- پاسخگویی شایسته‌ی علمی و دینی به بافته‌های غلطانداز رئیس حکومت ۱۹- معذرت‌طلبی رئیس دولت ۲۰- روی سخن به حضار ۲۱- شکایت به پیامبر خدا و اینک خطبه‌ی تاریخی و جاودانه‌ی آن حضرت را در چند بخش، با شرحی فشرده ترسیم خواهیم کرد. [صفحه ۴۲۵]

سخنان تاریخی و جاودانه‌ی آن حضرت

اشاره

خطبه‌ی جاودانه نگرشی بر خطبه‌ی تاریخی فاطمه علیهاالسلام پرتویی از فلسفه‌ی احکام حقوق پایمال‌شده‌ی خویش را می‌طلبد نگرشی بر زندگی اجتماعی عصر جاهلیت سخن از دگرگونی نامطلوب محاکمه‌ی سردمدار «سقیفه» یاری‌خواهی از انصار هشدار به مردم پاسخ ابوبکر اعتراف به برتری‌های امیر مومنان پاسخ فاطمه علیهاالسلام هماهنگی گفتار و رفتار پیامبر با قرآن دفاع ابوبکر فروریختن بنیاد باطل در برابر حق اینک روی سخن با مردم نکوهش و هشدار به حاضران جسارت و اهانت به خاندان پیامبر «ام‌سلمه» رئیس دولت غاصب را به شدت محکوم کرد [صفحه ۴۲۶]

خطبه‌ی جاودانه

اشاره

جناب «عبدالله بن حسن» به روایت از پدران گرانقدر خویش آورده است که: هنگامی که «ابوبکر» دخت سرفراز پیامبر را از «فدک» بازداشت و حقوق او را مصادره نمود و این خبر به آن حضرت رسید، پوشش خویش را بر سرافکند و خود را با چادر پوشانید و در حلقه‌ی انبوهی از شاگردان و خدامتگزاران و بانوان هاشمی در حالی که از شدت عفاف و حجاب سراپا وقار و عظمت بود و دامان لباسش روی پایش کشیده می‌شد، بسوی مسجد پیامبر حرکت نمود. او که در راه رفتن و در شکوه و وقار درست بسان پیامبر بود، به مسجد وارد شد در حالی که «ابوبکر» در میان گروهی از مهاجر و انصار و دیگر مسلمانان نشسته بود. پس از ورود او به مسجد، در نقطه‌ای خاص پرده‌ای نصب گردید و آن حضرت در پشت پرده قرار گرفت و آنگاه بی‌آنکه لب به سخن گشاید ناله‌ای جانسوز از ژرفای جان برکشید، بگونه‌ای که همه‌ی مردم به گریه افتادند و مسجد، به لرزه درآمد. از پی آن، اندکی شکیبایی پیشه ساخت تا ناله‌ها رو به آرامش نهاد و صدای گریه و شیون مردم فروکش کرد، سپس سخن تاریخی خویش را با ستایش شایسته و بایسته‌ی خدای جهان‌آفرین و نثار درود بر پیامبر خدا، آغاز نمود. مردم با شنیدن صدای جانبخش دخت فرزانه‌ی پیامبر دگرباره صدای گریه [صفحه ۴۲۷] و فریادشان فضای مسجد را آکنده ساخت و بانوی بانوان پس از آرام شدن مردم، سخنان آگاهی‌بخش و شورانگیز و جاودانه‌ی خویش را اینگونه ادامه داد: فقالت: علیها السلام: الحمد لله ما انعم و له الشکر علی ما الهم و الثناء بما قدم، من عموم نعم ابتدایها، و سبوح آلاء اسدایها، و تمام منن والایها! جم عن الاحصاء عددیها، و نای عن الجزاء امدیها، و تفاوت عن الادراک ابدیها، و ندبهم لاستزادتها بالشکر لاتصالها و استحمد الی الخلاق باجزالها، و ثنی بالندب الی امثالها. و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، کلمه جعل الاخلاص تاویلها و ضمن القلوب موصولها، و انار فی التفكير معقولها. الممتنع من الابصار رویتها، و من الالسن صفتها، و من الاوهام کیفیتها. ابتدع الاشیاء لا من شیء کان قلبها، و انشأها بلا احتذاء امثله امتثلها. کونها بقدرته و ذراها بمشیتها من غیر حاجه منه الی تکوینها، و لا فائده له فی تصویرها الا تثبیتا لحکمتها، و تنبیها علی طاعتها، و اظهارا لقدرتها، و تعبد لبریتها و اعزازا لدعوتها ثم جعل الثواب علی طاعتها و وضع العقاب علی معصیتها، ذیاده لعباده من نعمته و حیاشه لهم الی جنتها. و اشهد ان ابی محمدا عبده و رسوله، اختاره و انتجبه قبل ان اجتبله، (و سماه قبل ان اجتبله) و اصطفاه قبل ان ابتعثه، اذ الخلائق بالغیب مکنونه و بستر الاهاویل مصونه، و بنهایه العدم مقرونه. علما من الله تعالی بمائل (بمآل) الامور، و احاطه بحوادث الدهور، و معرفه بمواقع المقدور. ابتعثه الله اتماما لامره و عزمه علی امضاء حکمه و انفاذا لمقادیر حتمه. [صفحه ۴۲۸] فرای الامم فرقا فی ادیانها، عکفا علی نیرانها، و عابده لاوثانها، منکره لله مع عرفانها. فانار الله بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم ظلمها، و کشف عن القلوب بهمها و جلی عن الابصار غممها. و قام فی الناس بالهدایه و انقذهم من الغوایه و بصرهم من العمایه. و هداهم الی الدین القویم و دعاهم لی الطریق المستقیم، ثم قبضه الله الیه قبض رافه و اختیار و رغبه و ایثار، فمحمد صلی الله علیه و آله و سلم عن (من) تعب هذه الدار فی راحه، قد حف بالملائکه الابرار، و رضوان الرب الغفار، و مجاوره الملك الجبار. صلی الله علی ابی نبیه و امینه علی الوحی و صفیه و خیرته من الخلق و رضیه و السلام علیه و رحمه الله و برکاته. خدا را بر نعمت‌های بی‌کرانش ستایش نموده و بر آنچه الهام فرمود سپاس می‌گذارم و بر مواهبی که پیشاپیش ارزانی داشت، می‌ستایم. بر نعمت‌های جهانشمولی که آفرینش آنها را آغاز فرمود و بر موهبت‌های گسترده‌ای که به ما عنایت کرد و نعمت‌های گرانی که پی در پی بر ما باراند. نعمت‌هایی که شمارش آنها از شمار فراتر، و مرزهای آن از هر مزد و پاداشی پرشکوه‌تر و افزون‌تر، و آغاز و انجام آنها از قلمرو درک و دریافت ما فراتر است. بر او که بندگان را به سپاس از نعمت‌ها فراخواند تا با سپاس آنها باز هم بر نعمت‌هایشان بطور بی‌دوام بیفزاید و با گستردن خوان نعمت بی‌کران خویش، ستایش مردم را متوجه خویش ساخته و با فراخوان بسوی این نعمتها، آنها را دو چندان گردانید. و گواهی می‌دهم که جز خدای یکتا، خدایی نیست و همتا و همانند و شریکی ندارد. سخنی است که روح آن را اخلاص قرار داد و دل‌های شیفتگان به حق را به آن گره زد [صفحه ۴۲۹] و مفهوم و آثار آن را در اندیشه‌ها پرتوافکن ساخت. خدایی که دیدنش با چشم‌ها نشاید و با این زبان، بیان وصف او نه ممکن، و درک ذات پاکش برای خردها، میسر نیست. پدیده‌های هستی را بی‌آنکه پیش از آنها چیزی باشد، پدید

آورد و بی آنکه الگو و مثال و نمونه و قالبی باشد، آنها را ابداع و ایجاد فرمود. آنها را در پرتو قدرت و صف ناپذیر و اراده‌ی خویش آفرید، بی آنکه به آفرینش آنها نیازی داشته باشد، یا سوی از صورت‌بندی آنها به او بازگردد. جز اینکه می‌خواست حکمت خویش را از این راه آشکار سازد و مردم را به فرمانبرداری از خود هشیار گرداند. قدرت بی‌کرائش را از این راه به نمایش نهاد و مردم را به بندگی و پرستش خویش رهنمون گردد و دعوت نجاتبخش پیام‌آوران را عزت و قدرت بخشد. آنگاه برای فرمانبرداری از خویش، پاداش شکوهمندی مقرر کرد. و برای نافرمانی و عصیان در برابر خود، کیفری سهمگین قرار داد، تا بندگان را بدینوسیله از خشم و انتقام خود رهایی بخشد و بسوی بهشت برتر اوت و نعمت‌های بی‌شمارش سوق دهد. و گواهی می‌دهم که پدرم محمد، بنده‌ی برگزیده و فرستاده‌ی اوست. پیش از آنکه او را برای نجات و هدایت مردم بفرستد برگزید و پیش از آنکه او را بیافریند برای این مقام والا- نامزد ساخت، و پیش از اینکه او را برانگیزد به پیامبرش برگزید. در آن هنگام که بندگان در جهان غیب پنهان و در پشت پرده‌های هراس‌آور نیستی پوشیده و به آخرین مرحله‌ی نیستی نزدیک بودند. این بدان خاطر صورت گرفت که خداوند از آینده و فرجام کارها آگاه بود و به حوادث روزگار احاطه داشت و مقدرات را به خوبی می‌شناخت. او پیامبر را برانگیخت تا فرمانش را کامل سازد و حکم خویش را اجراء و مقدرات خود را نفوذ بخشد. پیامبرش پس از برانگیخته شدن، امته را دید که آیین‌های پراکنده‌ای برگزیده‌اند. گروهی در برابر آتش کرنش می‌کنند و دسته‌ای بتهایی را که خود تراشیده‌اند، [صفحه ۴۳۰] می‌پرستند و با اینکه آفریدگار خویش را در پرتو فطرت خداگرایانه‌ی خویش شناخته‌اند، به ناروا او را انکار می‌کنند. خدای پرمهر در پرتو نورافشانیهای محمد، تاریکی‌ها را برچید و روشن ساخت و ابرهای تیره و تار را از برابر اندیشه‌ها و دیدگان زدود. او به منظور هدایت بشریت پیا خاست و آنان را از گمراهی رهایی بخشید و دیدگان‌شان را بینا ساخت و به آیین استوار، رهنمون گشت و به راه راست فراخواند. سپس خدای پرمهر روح تابناک پیامبرش را با نهایت مهر و محبت و از سر رغبت و رافت بسوی خود برد. آری محمد از رنج این جهان آسود و اینک در میان فرشتگان و خشنودی پروردگار آمرزنده و در جوار قرب فرمانروای پرشکوه این جهان و آن جهان قرار دارد. درود خدا بر پدرم، همو که پیام‌آور پروردگار، امانتدار وحی، برگزیده‌ی وی از میان همه، و مورد خشنودی او بود و سالم و رحمت و بخشایش خدا و برکاتش بر او باد.

نگرشی بر خطبه‌ی تاریخی فاطمه

«الحمد لله علی ما انعم» «ستایش خدای جهان‌آفرین را بر نعمت‌های بی‌کرانی که ارزانی داشت.» ستایش بخشنده نعمت، از دیدگاه دین و خرد و راه و رسم به رسمیت شناخته‌ی انسانها، لازم است و یک ارزش محسوب می‌شود از این رو خدای بخشنده‌ی انواع نعمت‌های ظاهری همچون: حیات و زندگی، صحت و سلامت و... شایسته‌ی ستایش است. «و له الشکر علی ما الهیم» «و سپاس او را بر نعمت‌های گوناگون باطنی و درونی که الهام فرمود.» [صفحه ۴۳۱] نعمت‌هایی بسان نعمت دانش و شناخت و کشش‌هایی که به انسان و دیگر جانداران الهام گردید. «الهام بسان تلقین به مفهوم افکندن و واقعیتی در مزرعه‌ی دل و فکر و در حقیقت نوعی آموزش است. آموزشی که کسی نمی‌تواند از چگونگی آن آگاهی یابد.» «و الثناء بما قدم» «و ستایشش باد بخاطر آنچه از انواع نعمت‌ها مقدم داشته است.» خدای بزرگ نعمت‌هایی همچون: بهشت برتر اوت و زیبا و نعمت‌های پرشکوه آن و... دارد که آنها را برای سرای آخرت مقرر کرده و نعمت‌هایی دارد که آنها را برای زندگی دنیوی انسانی ارزانی داشته، و اینها را بر نعمت‌های سرای آخرت مقدم ساخته است. برخی از ویژگیهای این بخش از نعمت‌های خدا اینگونه ترسیم شده است: «من عموم نعم ابتداها» «از نعمت‌های جهانشمولی که آفرینش آنها را آغاز فرمود.» نعمت‌های فراگیری چون: آب، خاک و آتش که آفریدگار هستی آفرینش آنها را آغاز کرد. و نعمت حیات که پیش از آنها آفریده شد. و نیز نعمت‌هایی چون: جاذبه‌ی زمین، فاصله‌ی مقرر زمین با ماه و خورشید، و جوی که بر کره‌ی زمین احاطه دارد و به طبقه‌ی «ازت» یا «نیتروژنی» نامیده شده است. و نیز نعمت‌های ابتدایی دیگری

که انسان بدانها آگاهی یافته و یا هنوز نشناخته است و خداوند همه‌ی آنها را پیش از آنکه بشر درخور ارزانی شدن آنها باشد، همه را پدید آورده و آغاز فرموده است. «و سبوغ آلاء اسداها» «و نعمت‌های گسترده‌ای که آنها را ارزانی داشت» [صفحه ۴۳۲] نعمت‌هایی بسان نعمت اعضاء و جوارح، نعمت شعور و شناخت و دریافت که نعمت‌هایی همگانی هستند و به انسان و دیگر موجودات بصورت‌های گوناگونی ارزانی شده و هر پدیده‌ای به نوعی از آن بهره‌ور است. «و تمام منن والاها» «و نعمت‌های گرانی که پیاپی ارزانی داشته است.» منظور از واژه‌ی «منت» در این فراز از فاطمه علیهاالسلام، نعمت گران و بخشش شکوهمند است نه منت نهادن، که در این آیه شریفه آمده است. «و لا تمنن تستکثر» [۲۵۱]. «و چیزی مده که بیش از آن چشم داشته باشی.» و یا در این آیه شریفه که می‌فرماید: «لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی.» [۲۵۲]. بخشش‌های خویشتن را با منت نهادن و آزار رسانیدن باطل نسازید. و واژه‌ی «و آلاها» از موالات است که در اینجا به مفهوم بخشش پیاپی می‌باشد، چرا که نعمت‌های خدا پیاپی و بهم پیوسته است. «جم عن الاحصاء عددها.» «نعمتهایی که شمارش آنها از شمارش فراتر است.» چرا که هرچه بشمار آید نعمت‌های خدا آنقدر گسترده و بسیار است که از شمار فراتر است و هیچ کس را توان شمارش آنها نیست. «و نای عن الجزاء امدها.» «و مرزهای آن از هر مزد و پاداشی دورتر است.» و هیچ انسان سپاسگزار و ستایشگری نمی‌تواند از عهده‌ی سپاس نعمت‌های خدا برآید. [صفحه ۴۳۳] «و تفاوت عن الادراک ابدها.» «و آغاز و انجام آن نعمتها از قلمرو درک و دریافت فراتر است.» «و ندبهم لا ستزادتها باشکر لا تصالها.» و مردم را به سپاس از نعمتها فراخواند تا با سپاسگزاری آنان نعمت‌هایشان را بطور پیاپی و همواره افزون سازد. «و استحمد الی الخلائق باجزالها.» و با گستردن خوان نعمتهای بیکران خویش بندگان را به ستایش خود سوق داد. «و ثنی بالندب الی امثالها.» همانسان که به کارهایی که انسان با انجام آنها موجب اجر و پاداش می‌گردد و مردم را فراخواند. «و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له.» و گواهی می‌دهم که خدایی جز یکتا خدای هستی که شریک و همتایی ندارد، نیست. «کلمه جعل الاخلاص تاویلها.» کلمه‌ی شکوهمندی که اخلاص را تاویل آن قرار داد. منظور از این تعبیر این است که کلمه‌ی «لا اله الا الله» معنا و مفهوم آن به اخلاص برمی‌گردد. همانگونه که امیر مومنان می‌فرماید: کمال و اوج توحیدگرایی اخلاص به بارگاه اوست و کمال اخلاص نفی صفات از وجود بی‌همانند او می‌باشد. به همین جهت گفته شده است که منظور از اخلاص واقعی این است که خدای توانا را از نقایصی همانند جسم بودن و عرض بودن و دیگر نقصها منزّه بدانیم و کمال اخلاص او، نفی صفات زاید بر ذات از اوست، چرا که هر پدیده‌ای را صفاتی است و این صفات غیر ذات اوست، از این رو انسان غیر از دانش [صفحه ۴۳۴] خویش است و دانش او غیر از خود انسان، اما خداوند دانشش همچون دیگر صفات او عین ذات پاکش می‌باشد که در این مورد دانشمندان در کتابهای عقیدتی و کلامی بحثهای گسترده‌ای دارند. «و ضمن القلوب موصولها.» و دلها را با معنای توحید و اخلاص در توحیدگرایی همراه و همگام ساخت. این بدان معناست که خداوند قلبها را با معنای کلمه‌ی «لا اله الا الله» همراه ساخت و دلها را بر این فطرت توحیدگرایی و یکتاپرستی همگام نمود و این همان معنای توحید فطری است که آفریدگار انسان در قرآن شریف بدان تصریح می‌کند و می‌فرماید: «فطره الله الی فطر الناس علیها...» [۲۵۳]. واژه‌ی فطرت به معنای عقیده و آیین است و در اینجا منظور از آن اسلام‌گرایی و یکتاپرستی می‌باشد، همان واقعیتهایی است که انسانها براساس آن و به خاطر آن آفریده شده‌اند و پیام آیه‌ی شریفه این است که خداوند انسانها را به گونه‌ای پدید آورده و به گونه‌ای ترکیب و طراحی فرموده است که بخودی خود بر این اصل اساسی راهگشااست که آنان پدید آورنده‌ی توانا و دانا و زنده و پاینده و یکتایی دارند، آفریدگاری که به هیچ پدیده‌ای شبیه نیست و هیچ پدیده‌ای نیز به او شباهت ندارد. «و انار فی الفکر معقولها.» و معنای توحید را که انسان پس از اندیشه به آن می‌رسد، روشن ساخت. منظور از معنای «کلمه»، توحید است و بیانگر توحید نظری می‌باشد. در سطور گذشته در مورد توحید فطری بحث شد و مفهوم توحید نظری عبارت از تفکر در دلایل و براهین روشن و نگرش اندیشمندانه در نشانه‌های وجود و قدرت آفریدگار جهان، در کران تا کران هستی و دنیای شگفت‌انگیز وجود انسان است. [صفحه ۴۳۵] «الممتنع من الابصار رویته.» «خدایی که

چشم‌ها را توان دیدن او نیست.» چرا که خدا نه جسم است و نه جوهر و عرض، و چشم انسان تنها می‌تواند اجسام و اعراض را بنگرد و دریابد و روشن است که اعراض اموری، بسان رنگ و طول و عرض و نظایر اینهاست که بر جسم عارض می‌گردد و از خواص جسم است و بدان جهت که دیدن با چشم جز با انعکاس صورت جسم مورد نظر در عدسی چشم یا اتصال شعاع چشم به پدیده مورد نظر تحقق نمی‌یابد و آفریدگار هستی نیز جسم نیست از این رو در چشم انعکاس نمی‌یابد و به همین دلیل امکان ندارد که دیدگان او را درک کنند و نیز هیچ موجودی امکان آن را نخواهد یافت که خدای هستی را ببیند همانگونه که خود در قرآن شریف می‌فرماید: «لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر.» [۲۵۴]. دیدگان او را در نمی‌یابند اما او دیدگان را در می‌یابد و او لطیف و آگاه است. روشن است که این نفی امکان رویت، اختصاص به رویت ندارد بلکه تمامی حواس ظاهری همچون: حس بویایی، چشایی، شنوایی و بساوایی نیز توان درک و دریافت او را ندارند. و بسی جای تاسف است که برخی از گروه‌های مسلمان بر این پندارند که خدا دارای جسم است و این پندار تباه خویش را بوسیله‌ی دستگاه‌های فرستنده با صدای بلند اعلان می‌کنند و به صراحت فریاد می‌کشند که خدا سوار بر درازگوشی به آسمان دنیا فرود می‌آید! و این پندار خرافی از فرقه‌ای که اصول و پایه‌ها و شاخ و برگ دین و آیین خویش را بر روی شانه‌های مردی دروغ‌پرداز و فریبکار بنیاد نهاده‌اند، مطلب دور از انتظاری نیست. عنصر بی‌پروایی که روایت می‌تراشد و آن را به پیامبر و دیگران [صفحه ۴۳۶] نسبت می‌دهد تا آنجایی که درباره‌ی او آمده است که: «عمر» او را تازیانه زد و وی را بخاطر دروغساز و دروغ‌پردازی و روایت تراشی بسیارش از نقل روایت بازداشت. نگارنده خود از رادیو و از زبان برخی مدعیان دانش شنیدم که می‌گفت: پیامبر در شب سیر آسمانی‌اش پروردگار خویش را با چشم خود نظاره کرد! شگفتا از این کفر و الحاد! و عجا از این زندقه و نادانی! قرآن شریف می‌فرماید: «لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر.» «چشمها او را نمی‌بینند اما این گروه نادان می‌گویند چشمها او را می‌بینند! آیات خدا و سخنان او را از هیچ سو باطل و ناروا در آن راه ندارد رها می‌سازند و بافته‌های خرافی عنصری را می‌گیرند که اگر نگوینی دروغساز و دروغ‌پرداز است باید پذیرفت که فرد نادانی است که هم اشتباه می‌کند و هم به حق راه می‌یابد. برآستی اگر برخی از مسلمانان در قلمرو توحید که از اصول و پایه‌های دین خداست اینگونه دچار آفت جهل و نادانی گردند و یا از دریافت درست آن منحرف شوند، باید پرسید که اینان در قلمرو نبوت و رسالت، امامت و معاد، چگونه خواهند بود؟ و نیز باید اندیشید که در قلمرو فروع دین و فقه و مقررات دینی و دیگر موضوعات اسلامی و شرعی، چگونه می‌اندیشند؟ «و من الالسن صفته.» «و زبانها را توان وصف آریدگار توانای هستی نیست.» این فراز نشانگر آن است که زبانها نمی‌توانند آنگونه که شایسته است خدای را وصف کنند، همانگونه که چشمها او را نمی‌بینند. چگونه انسان می‌تواند واقعیتی را که ندیده و به آن احاطه نیافته است آن را به وصف کشد؟ [صفحه ۴۳۷] امیرمومنان می‌فرماید: «لیس لصفته حد محدود و لا نعت موجود.» [۲۵۵]. صفات و ویژگیهای خدا حد و مرز ندارد و نامحدود است چرا که صفاتش عین ذات اوست و همانگونه که دریافت و درک ذات اقدسش ممکن نیست، صفات او را نیز نمی‌توان درک کرد. «و من الالهام کیفیته.» «و نیز نیروی وهم و قدرت پندار و اندیشه‌ی انسان نمی‌تواند به چگونگی ذات خدا دست یابد و آن را درک کند.» چرا که خدا برای انسان نیروهایی آفرید که از آنها به حواس چندگانه باطنی نام می‌برند و آنها عبارتند از: نیروی ذاکره، حافظه، مفکره، واهمه و حس مشترک. نیروی «واهمه» نیروی است که انسان بدان مجهز است و به وسیله‌ی آن پدیده‌های جزئی را درک می‌کند. انسان بوسیله‌ی نیروی «واهمه» می‌تواند زن زیباچهره و کاخ سر به آسمان کشیده یا بوستان سرسبز و پرطروات و یا پدیده‌ای همانند آن را در صفحه‌ی ذهن و سازمان وجود خویش تصور کند و روشن است که هر آنچه را انسان تصور یا توهم نماید، پدیده و مخلوقی بیش نخواهد بود، اما انسان با این نیروی «واهمه» هرگز نمی‌تواند پدید آورنده‌ی هستی را آنگونه که هست در صفحه‌ی ذهن خویش تصور نماید و دریابد که ذات اقدس او چگونه است؟ چرا که خدا فراتر و برتر از هر تصور و توهم و چگونگی و پندار است و تصور چگونگی در ذات مقدس او راه ندارد. «ابتدع الاشیاء لا من شیء کان قلبها.»

«پدیده‌های آفرینش را بی‌آنکه ماده‌ای از پیش باشد پدید آورد.» [صفحه ۴۳۸] به عبارت دیگر آنها را بی‌آنکه موجود باشند آفرید. مادیرگرایان می‌گویند: اصل همه‌ی اشیاء و پدیده‌ها ماده است و امکان ندارد پدیده‌ای بدون وجود ماده پدیدار گردد. اگر از آنان سوال شود با این بیان خود ماده از چه و از کجا پدید آمد و چه قدرتی آن را پدیدار ساخت؟ آنگاه است که پاسخی جز سکوت ندارند و نمی‌توانند جواب قانع‌کننده‌ای ارائه دهند. چرا که اگر بگویند ماده از غیر ماده سرچشمه گرفته و پدید آمده است به آنان خواهیم گفت چه مانعی خواهد داشت اگر پدیده‌های دیگر نیز از قدرتی جز ماده سرچشمه گرفته و از آن قدرت بی‌کران پدید آمده باشند؟ و اگر پاسخ دهند که ماده از ماده‌ی دیگری پدید آمده است، از آنان می‌پرسیم که: آن ماده‌ی دیگر، از چه و از کجا و چگونه پدید آمده است؟ و همینگونه در ماه‌های دیگر، این سوال ما از آنان باقی است... از این رو ایمان به این حقیقت که خداوند پدیده‌های گوناگون جهان هستی را از عدم به وجود آورده است، دیدگاهی بهتر و برتر و سالم‌تر از دیگر دیدگاه‌هاست. «و انشاهای بلا احتذاء امثله امتثلا.» «و آن پدیده‌ها را بی‌آنکه از نمونه‌ی نمونه‌برداری یا از کسی پیروی کند، پدید آورد.» به عبارت دیگر خداوند پدیده‌ها را بی‌آنکه در تصور و ویژگی‌های آنها از دیگری نمونه و الگو بگیرد، همه را پدید آورد. شما خواننده‌ی عزیز به پدیده‌های صنعتی و اختراعات جدید نظاره کن، خواهی دید که مخترعان آنها از دیگر پدیده‌ها و مخترعان الهام یا الگو گرفته‌اند. برای نمونه، مخترعان هواپیما هنگامی که به پرنده‌ها و پرواز آنها نگرستند و دریافتند که آنها به هنگامه‌ی پرواز پاهای خود را به شکمشان می‌چسبانند و به هنگامه‌ی فرود باز می‌کنند و آزاد می‌سازند.. به ساختن هواپیما و اندیشه پرواز در اوج آسمانها افتادند. [صفحه ۴۳۹] و مخترعان زیر دریایی‌ها، هنگامی که ماهیان دریا را دیدند که هرگاه بخوانند به اعماق آنها فرومی‌روند و هرگاه نخواهند بر سطح آب می‌مانند و شنا می‌کنند، به اندیشه‌ی ساختن زیردریایی افتادند. و همینگونه پیشرفت صنعت و دگرگونی در صنایع و کارخانجات را اگر به دقت مورد بررسی قرار دهیم، همه بر اساس نمونه‌گیری و اقتباس به دیگری یا دیگر پدیده‌هاست. اما آفریدگار توانای هستی در آفرینش جهان و پدید آوردن پدیده‌های گوناگون از هیچ ماده و نمونه و پدیده‌ای الگو نگرفته و پیروی نکرده است. «کونها بقدرته.» «آفریدگار هستی پدیده‌ها را در پرتو قدرت کامل خویش پدید آورد.» در آفرینش موجودات نه کسی با او مشارکت و معاونت داشت و نه ابزار و آلات و ادواتی را بکار گرفت. بلکه با قدرت بی‌کران خویش جهان هستی را با همه‌ی پدیده‌هایش آفرید. «و ذارها بمشیته.» «و آنها را به خواست و اراده‌ی خویش آفرید.» این فراز بیانگر این واقعیت است که خداوند پدیده‌ها را چه از نظر شکل و ظاهر و چه از نظر چگونگی و باطن و چه از نظر شمار و دیگر خصوصیات، همه را به اراده و خواست خویش و بدون ذره‌ای فشار و اکراه و اجبار از سوی، آفریده است. در پرتو همان اراده‌ای که هرگاه اراده نماید و به پدیده‌ای فرمان دهد که باش، بی‌درنگ، پدیدار می‌گردد. «من غیر حاجه منه الی تکوینها.» «بی‌آنکه نیازی به پدید آوردن موجودات و آفرینش آنها داشته باشد، آنها را آفرید.» آری آفریدگار هستی نه نیازی بدانها داشت تا تنهایی خویش را با انس با آنها برطرف [صفحه ۴۴۰] سازد، و نه نیازی به یاری آنها داشت. چرا که او به مفهوم کامل و جامع کلمه، کامل است و نیاز در ذات والای او راه ندارد. «و لا فائده له فی تصویرها.» «و برای او سود و بهره‌ای در صورت بخشیدن به آنها نیست.» و هنگامی که نیاز به سودرسانی را در آفرینش پدیده‌ها نسبت به آفریدگارشان نفی کردیم، شایسته است که فلسفه‌ی آفرینش آنها را دریابیم چرا که هیچ کاری آن هم از آفریدگار فرزانه و حکیم بدون دلیل نخواهد بود و او از بیهوده کاری و بی‌هدفی منزّه و پاک است. «الا تثبیتا لحکمته...» «جز نشانگری و بیان فرزاندگی و حکمت خدا در آفرینش هستی...» این فراز نشانگر آن است که هدف از پدید آوردن پدیده و آفرینش آنها نمایش آشکار حکمت الهی است و خدا آن حکمت بالغه‌ای را که پدید آوردن پدیده‌ها و آفرینش جهان هستی را اقتضا می‌کرد خود می‌داند، و شاید یکی از آن حکمتها و رازها این است که او را بشناسد. «و تنبیها علی طاعته.» و آنگاه ساختن آنان به فرمانبرداری در برابر دستوراتش. به این معنا که خداوند آنها را آفرید تا فرمان خویش را آشکار ساخته و آنها را بر لزوم و وجوب فرمانبرداری از آفریدگار هستی آگاهی بخشد. چرا که خود در قرآن می‌فرماید: «و ما خلقت الجن و الانس الا

لیعبدون». [۲۵۶]. «و ما پریان و آدمیان را جز برای پرستش نیافریدیم». روشن است که فرمانبرداری از خدا و پرستش حقیقی او تنها پس از شناخت او [صفحه ۴۴۱] ممکن می‌شود و پرستش بدون شناخت و آگاهی ارزش و بهایی ندارد. همچنانکه شناخت بدون پرستش و فرمانبرداری از خدا. «و اظهارا لقدرته». «و برای اینکه اقتدار خویش را آشکار سازد». روشن است که قدرت آفریدگار هستی پیش از آفریدگار جهان هستی نیز موجود بوده است اما او اراده کرد تا با آفرینش پدیده‌ها پرتویی از آن را به نمایش نهد. به همین جهت جماد و نبات، و حیوان و انسان را آفرید و در هر کدام از اینها نشانه‌هایی روشن از قدرت بی‌همانند خویش را به ودیعت نهاد. ستارگان و کهکشانها و افلاک و آسمانها را پدید آورد تا پرتو دیگری از قدرت خویش را نشان دهد و نیز گلبولهای قرمز و سفید خون را آفرید و مورچه این حشره‌ی شگرف را پدید آورد و برای آن اعضاء و اجزاء قرار داد و نیز دیگر پدیده‌ها و موجودات گوناگون و شگفت‌انگیز جهان هستی را... کوتاه سخن اینکه در هر پدیده‌ای از پدیده‌های جهان هستی قدرت و دانش و توان بیکران و بی‌همانند خدا در ابداع و ابتکار در آفرینش پدیده‌ها، جلوه‌گر است. «و تعبدا لبریتة و اعزازا لدعوتة». و مردم را در برابر دستورات انسانساز خویش فرمانبردار سازد و دعوت و فراخوان خویش به حیات شرافتمندانه را بوسیله‌ی نعمتها، عزت و قوت بخشد. آری خدای توانا پدیده‌ها را پدید آورد تا در برابر دستوراتش فرمانبردار گردند و از ضد ارزشهایی که او نشان می‌دهد دوری گزینند و او را بپرستند چرا که پرستش، عبارت از سر فرود آوردن در برابر خدا و فرمانبرداری اوست. و نیز پدیده‌های رنگارنگ خلقت را آفرید تا دلایل و برهانهایی را که پیامبران و دیگر فراخوانان بسوی توحید و عدالت و بندگی خدا در دعوت خویش بدانها استدلال می‌کنند قوی و شکست‌ناپذیر و قانع‌کننده باشد. [صفحه ۴۴۲] «ثم جعل الثواب علی طاعته و وضع العقاب علی معصيته». و آنگاه برای فرمانبرداری از خویش برای مردم پاداش مقرر فرمود و بر نافرمانی خویش کيفر. چرا که انسان هر کاری را بر اساس یکی از این دو انگیزه و محرک انجام می‌دهد. یا بر اساس جلب منافع و تمایل به کسب سود و بدست آوردن ثمره‌ی کار خویش، و یا بخاطر ترس از خطرات و ناملايمات زندگی و به انگیزه‌ی دفع آنها. بر این اساس است که انسان بمنظور بدست آوردن سود و رفع نیاز و ترس از فقر و تهی‌دستی، دست به تجاوز می‌زند، و دانش‌پژوه بخاطر کسب دانش و بینش و فرهنگ و استخدام شدن، و به منظور فرار از آفت جهل و نادانی که مانع ترقی و صعود او به مدارج کمال است، درس می‌خواند. آری واقعیت این است که انسان تنها به انگیزه‌ی بدست آوردن پاداش مادی و معنوی، و یا بخاطر ترس از کيفر و عذاب است که مطیع و فرمانبردار می‌گردد و به همین دلیل هم خدای جهان‌آفرین برای پرستش و فرمانبرداری شایسته و بایسته‌ی خویش از سوی انسانها برای آنان پاداش و قدرشناسی و احترام مقرر فرموده است. همانگونه که برای عصیان و نافرمانی خویش و زیر پا نهادن مقررات آسمانی خود کيفر عادلانه در نظر گرفته است. اما چرا چنین کرد؟ «ذیاده لعباده من نعمته و حیاشه لهم الی جتته». خدا برای عملکرد بندگان پاداش و کيفر مقرر ساخت تا بندگان را از گناه باز دارد و آنان را بسوی کارهایی که انسان را درخور بهشت می‌سازد سوق دهد. اما چرا برای عملکرد شایسته و ناشایسته بندگان پاداش و کيفر عادلانه و هدفدار مقرر فرمود؟ برای اینکه بندگان خویش را از انجام کارهای ناپسندی که کيفر او را در پی دارد باز دارد و آنان را بسوی کارهای شایسته‌ای که بهشت و خشنودی او را از پی دارد بکشاند. [صفحه ۴۴۳] «و اشهد ان محمدا عبده و رسوله». «و گواهی می‌دهم که پدرم بنده و فرستاده‌ی اوست». دخت فرزانه‌ی پیامبر پس از بحث رسا و جالبی پیرامون توحید و توحیدگرایی به دو اصل اساسی دین، توحید و رسالت گواهی داد و آنگاه به بحث نبوت و آنچه در مدار آن مطرح است، پرداخت: ۱- نخست بندگی شایسته و بایسته پدر گرانقدرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم را ترسیم کرد. همان بندگی کامل که نهایت خضوع در برابر خدا و فرمانبرداری همه‌جانبه آن حضرت از پروردگار خویش است و منزلت والایی است که انسان در پرتو خواست و تلاش گسترده‌ی خویش بدان مفتخر می‌گردد با اینکه رسالت نعمت‌گران و مقام والایی است که برای پیامبر بی‌آنکه خود در راه آن تلاش کند، ارزانی می‌گردد. ۲- آنگاه بانوی بانوان به رسالت پدرش پیامبر خدا اشاره کرد و روشن ساخت که آن حضرت پیامبری است که از جانب خدا بسوی بندگان با آیینی

آسمانی فرستاده شده است. آری دومین ویژگی پیامبر در سخن تاریخی فاطمه علیها السلام مقام والای رسالت اوست گرچه واژه‌ی مقدس و ارجدار «رسالت» در روزگار ما بسیار بر سر زبانهاست و در هر حق و باطل و یا هر اندیشه‌ی درست یا بیمار گونه‌ای بکار می‌رود. «اختاره و انتجبه قبل ان ارسله». خدا او را پیش از فرستادنش بسوی مردم برگزید. همانگونه که از میان انبوه انسانها فرد شایسته و کامل و ممتازی را برمی‌گزینیم، خدای جهان‌آفرین نیز پیامبر خویش را از میان جهانیان برگزید، و نیز همانطور که ما از میان صدها میوه‌ی همانند و همرنگ، یک میوه را پس از روشن شدن امتیازات بسیار آن از نظر وزن، رنگ، مزه، رسیده بودن آن و... آن را بر دیگر میوه‌ها، برمی‌گزینیم، آفریدگار هستی نیز محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پیش از آنکه به رسالت برانگیزد از میان همه‌ی بندگان [صفحه ۴۴۴] برگزید و این بدان مفهوم است که آن حضرت پیش از ورود به میدان عمل و جهاد و تلاش در راه حق و عدالت و دعوت مردم بسوی خدا، شایستگی و برازندگی‌اش برای این منصب خطیر و مقام پرشکوه، در بارگاه خدا قطعی و مشخص بوده و نیازی به اصل جهانشمول آزمایش و امتحان نیز نبوده است، تا مواهب و استعدادها و توانمندی‌های پیامبر برای پذیرش این مسوولیت عظیم شکوفا گردد چرا که خدا از کفایت و لیاقت بسیار او برای بدوش کشیدن بار سنگین رسالت آگاه بود و او را شایسته ارزانی شدن این نعمت گران می‌دانست. «و سماه قبل ان اجتبله.» پیش از اینکه پدید آورد نامگذاری کرد. این فراز نشانگر این واقعیت است که خداوند پیش از آنکه پیامبر را بیافریند به نام «محمد» نامگذاری فرمود، بدان نامزدی که در مورد او گفته می‌شود. برای فرد مشخصی نامزد شده و مقرر گردیده است. با این بیان «با توجه به اینکه در مثال مناقشه نیست» خدای جهان‌آفرین در علم خویش مقرر فرموده بود که «محمد» پیام‌آور برگزیده‌ی او گردد و یا اینکه نام آن حضرت را پیش از آفریدن او برای پیام‌آورانش بیان فرموده است. «و اصطفاه قبل ان ابتعثه.» «و او را پیش از آنکه به رسالت برانگیزد، برگزید.» «اذا الخلائق بالغیب مکنونه.» خدا پیامبر را هنگامی برگزید و نامگذاری کرد و آفرید که هنوز انسانها آفریده نشده بودند و در پرده‌ی غیبت نهان و نهفته بودند. به عبارت دیگر در عالم غیب خدا موجود بودند اما در خارج و به گونه‌ای که بتوان آنها را درک کرد وجود خارجی نداشتند. «و بستر الهاویل مصنونه.» [صفحه ۴۴۵] و آنگاه که انسانها هنوز در پوشش پرده‌ی وحشت قرار داشتند. این فراز تفسیر فراز پیش است و واژه‌ی «هاویل» جمع «اهوال» است و آن هم جمع «هول» و به معنای ترس و کار مهم و سخت است و منظور از آن، وحشت تاریکیهای غیب می‌باشد. «و بنهایه العدم مقرونه.» «و به نهایت و مرز عدم نزدیک بودند.» نهایت یک چیز، مرز و پایان آن پدیده است و منظور این است که انسانها از مرحله‌ی وجود دور و در مرحله‌ی عدم بودند. «علما من الله تعالی بمائل الامور.» (آری خدا پیامبر را از همان هنگام به رسالت برگزید...) چرا که از فرجام کار و سرانجام امور آگاه بود. او پایان کار انسانها، فرجام حال و شئون آنان را می‌داند و از عواقب رسالت پیامبر و نیز از موهبت‌ها و کفایت و لیاقت او برای بدوش کشیدن بار گران رسالت بخاطر آراستگی آن حضرت به ارزشهای والای اخلاقی و ویژگیهای زیبای انسانی همواره آگاه است. به همین جهت او را از همان زمان به رسالت برگزید. روایات فراوانی از خود پیامبر گرامی رسیده است که فرمود: ان اول ما خلق الله نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم «نخستین چیزی که خدا آفرید نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود.» و نیز فرمود: ان الله خلق نوری و نور علی قبل ان یخلق آدم... خدا نور من و علی را دوازده یا بیست و چهار هزار سال پیش از آفرینش آدم، یا پیش از آفرینش آسمانها و زمین، آفرید. و نیز روایاتی از اینگونه، که در کتابهای معتبر شیعه و سنی موجود است. «واحاطه بحوادث الدهور.» [صفحه ۴۴۶] «و نیز بدان جهت که به تمام حوادث و رخدادهایی که در طول عصرها و روزگاران رخ می‌داد احاطه داشت.» «و معرفه بمواقع المقدور.» «... و بدان خاطر که موقعیت‌های زمانها و مکانها و نیز مصالح امور و شئون را که همه تحت فرمان او هستند می‌دانست.» «ابتعثه الله اتماما لامره» «خدا پیامبر را فرمان بعثت داد تا هدف از آفرینش را به اتمام رساند.» و شاید منظور در این فراز از سخن، پایان یافتن رشته‌ی رسالت و نبوت با برانگیخته‌شدن پیامبر و فرود قرآن باشد. «و عزمه علی امضاء حکمه.» و تا فرمان و خواست خویش را در مورد آفریدگان خود، بطور قطعی تنفیذ نماید. «و انفاذا لمقادیر حتمه.» «و سرنوشت‌های قطعی و غیر قابل

تغییر و تبدیل خویش در مورد مخلوق را، جامه‌ی عمل پوشاند.» و آنگاه دخت سرفراز پیامبر به ترسیم انحطاط حیات دینی و گسیختگی عقیدتی پیش از بعثت پیامبر پرداخت و فرمود: «فرای الامم فرقا فی ادیانها.» «آنگاه پیامبر خدا امتها را نگرست که به آیین‌های گوناگون گراییده‌اند.» و گروه‌های رنگارنگی چون: یهود، نصاری، مجوس، صابئی، و ملحد و زندیق و کافر بوجود آمده است. «عکفا علی نیرانها.» «و بر پرستش آتش و مراقبت آن کمر بسته‌اند.» در اینجا منظور فرقه‌ی آتش پرست است که آتش را تا مرز پرستش تقدیس می‌کردند [صفحه ۴۴۷] و آتشکده‌ها می‌ساختند و مراقب آنها بودند تا شعله‌های آن به خاموشی نگراید. «عابده لا و ثانها.» «و بت‌های دست‌ساز خویش را پرستشگرند.» واژه‌ی «اوثان» جمع «وثن» به مفهوم بت می‌باشد. در جاهلیت بتها را از سنگ یا چوب و دیگر چیزها می‌تراشیدند و می‌ساختند و در پرستشگاه‌ها به منظور پرستش قرار می‌دادند و آنگاه در برابر همان بت‌های دست‌ساز خویش کرنش می‌کردند. «منکره لله مع عرفانها.» و یکتا خدای هستی را با اینکه در پرتو فطرت خداگرایی می‌شناختند به ناروا انکار نموده، خود را به ناشناسی می‌زدند.» همانگونه که خدا در قرآن شریف در این مورد می‌فرماید: «يعرفون نعمه الله ثم ينكرونها.» [۲۵۷]. آنان از دیدگاه فطرت و خرد و وجدان خویش نعمتهای خدا و پدیدآورنده‌ی آنها را می‌شناسد اما دانسته انکار می‌کنند. چرا که می‌دانستند که هر پدیده‌ای، پدید آورنده‌ای دارد و می‌دانستند که پدیده‌های هستی همه و همه آفریده شده‌اند و کسی نبود که مدعی آفریدن ماه و خورشید و آسمان و زمین باشد، از این رو بناگزیز باید می‌پذیرفتند که جهان هستی را آفریدگاری دانا و تواناست. «فانار الله بمحمد ظلمها.» «از این رو خدا به برکت محمد و بوسیله‌ی او تاریکیهای کفر و شرک و جهل و جنایت را که بر همه جا سایه گسترده بود، نورباران ساخت.» آری دلایل و براهین روشننگری که پیامبر بر آنان می‌باراند، همه‌ی آنچه را که آتش پرستی و مبانی شرک و بت پرستی را شکل می‌داد درهم می‌نوردید. آن حضرت [صفحه ۴۴۸] همه‌ی اندیشه‌های گمراهگرانه و عقاید سست و تباه کننده را از صفحه‌ی روزگار پاک نساخت، اما بروشنی ثابت کرد که اسلام و قرآن بر حق و نجات بخشند و جز آنها هرچه هست باطل و بی‌اساس است پس باید از شرک و خرافات گسست و به وحی و رسالت و توحید و توحیدگرایی روی آورد. «و کشف عن القلوب بهمها.» و مسائل پرابهام و ناشناخته‌ی دلها و قلبها، همچون توحیدگرایی و ایمان به معاد و حشر و نشر را آشکار ساخت و زنگارها را زدود. چرا که اینها از مسائل و امور ناشناخته و پیچیده‌ی مردم بود و به برکت وجود گرانمایه‌ی پیامبر و وحی الهی، همه‌ی اینها گشوده و حل شد. «و جلی عن الابصار غممها.» «و تاریکیهای پرابهامی که دیدگان را می‌پوشانید، همه را کنار زد.» منظور از تاریکی در اینجا، انحرافات عقیدتی است که بسان پرده‌ی تاری دیدگان را پوشانده بود، به گونه‌ای که مردم عصر جاهلیت توان دریافت حقایق را در خود نمی‌دیدند. «و قام فی الناس بالهدایه.» «پیامبر به منظور ارشاد و هدایت مردم بپاخواست.» و نشانه‌های راهنمای بسوی حق و حقیقت و توحید و رسالت و معاد و زندگی پس از مرگ را، سر راه آنان نصب کرد. «و انقذهم من الغوایه.» «و آنان را از گمراهی و سرگستگی نجات بخشید.» از سرگستگی و گمراهی عقیدتی، اخلاقی، آداب و رفتار و راه و رسم زندگی که در آن می‌زیستند و می‌مردند، آنان را نجات داد. به گونه‌ای که گویی آنان در دریا غرق شده بودند و آن حضرت آنان را رهایی بخشید و از نابودی نجاتشان داد. [صفحه ۴۴۹] و بصرهم من العمایه.» «و از نابینایی، بینایشان ساخت.» واژه‌ی «اعمی» در فرهنگ واژه‌شناسان به کسی گفته می‌شود که چیزی را نمی‌بیند و بصورت کنایه و مجاز به کسی گفته می‌شود که واقعیتها را آنگونه که هست در نمی‌یابد و آنگاه که آموخت بینا می‌گردد. «و بسوی دین درست راهشیان نمود.» واژه‌ی «هدایت» معانی بسیاری دارد که یکی از آنها نشان دادن راه به کسی است که راه را نمی‌شناسد. معانی دیگر آن رسانیدن او به هدف و مقصد است. و پیامبر گرامی به هر دو نوع از هدایت قیام کرد. چرا که هم راه نجات و نیکبختی را به مردم نشان داد و هم آنان را به سعادت دنیا و آخرت نایل آورد. «و دعاهم الی الصراط المستقیم.» «و آنان را به راه راست فراخواند. به راه اسلام و قرآن که از انحراف و کجی پیراسته است.» «ثم قبضه الله الیه قبض رافه و اختیار و رغبه و ایشار.» سپس خدای جهان‌آفرین با نهایت مهر و رافت و میل و در خواست قلبی آن حضرت و بر اساس برتری سرای آخرت نسبت به دنیا، روح بلند و

پاک او را برگرفت و بسوی خود برد. آری برگرفتن روح پاک آن حضرت با کمال مهر بود، نه با خشم و غضب و به خواست و اختیار او بود، نه با اجبار و اکراه. و ممکن است منظور از «اختیار» این باشد که؛ آفریدگار هستی سرای آخرت را برای آن وجود گرانمایه برگزید و برتری داد. همانگونه که در قرآن: [صفحه ۴۵۰] «و للاحرة خیر لک من الاولى». [۲۵۸]. «و به یقین آن جهان برای تو از این جهان بهتر و نیکوتر است.» «فمحمد صلی الله علیه و آله و سلم من تعب هذه الدار فی الراحة.» «هم اینک پدر گرانمایه ام «محمد» از رنج و درد این سرای فانی آسوده است.» دیگر با مخالفت‌های گوناگون و اذیت و آزارها روبرو نیست. چرا که مرگ، آرامش‌بخش دوستان خداست و زندگی پیام‌آوران خدا نیز در این جهان یک زندگی توأم با رنج و فشار و سرشار از تلاش و جهاد در راه خداست. از این رو در این سرای فانی راحتی و آرامش ندارند. در نسخه‌ی دیگری اینگونه آمده است: «فمحمد فی راحة من تعب هذه الدار.» «قد حف بالملائكة الابرار.» «فرشتگان نیک کردار او را در میان گرفته‌اند و روح پاک و بلندش را بسوی برترین رفیق و برترین جایگاه همراهی می‌نمایند.» «و رضوان الرب الغفار.» «و خشنودی پروردگار آمرزنده او را فرا گرفته است.» همان رضوان و خشنودی که در سرای جاودانه‌ی آخرت به صورت گسترده‌تری او را در بر خواهد گرفت. چرا که دنیا تنگتر از آنست که همه‌ی آثار و نشانه‌های خشنودی خدا در آن جلوه گر شود. «و مجاورة الملك الجبار.» و در جوار پادشاه پراقتدار دنیا و آخرت آرمیده و در حفظ و حراست اوست و به پاداش شکوهار و لطف بی‌همانند او نزدیک است. [صفحه ۴۵۱] «صلی الله علی ابی، نبیه و امینه علی الوحی و صفیه.» درود خدا بر پدر گرانمایه‌ام، همو که پیام‌آور خدا و امانتدار سرفراز وحی او و برگزیده‌اش بود. «و السلام علیه و رحمة الله و برکاته.» و سلام و مهر و برکات خدا بر او باد. [صفحه ۴۵۲]

ادامه‌ی سخنان جاودانه‌ی دخت گرانمایه‌ی پیامبر

اشاره

ثم التفتت الى اهل المجلس و قالت: انتم عباد الله نصب امره و نهیه و حمله دینه و وحیه، و امانا الله علی انفسکم، و بلغاوه الی الامم. و زعیم حق له فیکم، و عهد قدمه الیکم، و بقیه استخلفها علیکم کتاب الله الناطق، و القرآن الصادق، و النور الساطع، و الضیاء الاعم، بین بصائر، منکشفه سرائره، متجلیه ظواهره، مغتبط به اشیاعه، قائد الی الرضوان اتباعه، مود الی النجاة استماعه، به تنال حجج الله المنوره، و عزائم المفسره، و محارمه المحذره، و بیناته الجالیة و براهینه الکافیة، و فضائل المندوبه و رخصه الموهوبه و شرایعه (شرائعه) المکتوبه. فجعل الله الایمان تطهیرا لکم من الشرك، و الصلاة تنزیها لکم من الکبر، و الزکاة تزکیة للنفس، و نماء فی الرزق، و الصیام تثبیتا للاخلاص، و الحج تشییدا للذین، و العدل تنسیقا للقلوب، و اطاعتنا نظاما للملئ، و امامتنا امانا من للفرقة، و الجهاد عزا للاسلام، و الصبر معونة علی استیجاب الاجر، و الامر بالمعروف مصلحة للعامة، و بر الوالدین و قایة من السخط، و صلة الارحام نماء للعدد، و القصاص حقنا للدماء و الوفاء بالنذر تعریضا: للمغفرة، و توفیه المکابیل و الموازین تغیرا للبخس، و النهی عن شرب الخمر تنزیها عن الرجس، و اجتناب القذف حجابا عن اللعنة و ترک السرقة ایجابا للعفة و حرم الله الشرك اخلاصا له بالربوبیة. «فاتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون.» [۲۵۹]. و اطیعوا الله فیما امرکم به و نهاکم عنه، فانه «انما یخشى الله من عباده العلماء» [۲۶۰]. آنگاه دخت فرزانه‌ی پیامبر رو بسوی مجلس کرد و فرمود: [صفحه ۴۵۳] هان ای بندگان خدا! شما پرچمداران امر و نهی او، حاملان دین و وحی وی، امانتداران خدا نسبت به یکدیگر و پیام‌سانانش بسوی جامعه‌ها و تمدن‌ها هستید. زمامدار حق در میان شما، و نگارنده پیمان خدا در دسترس همه‌ی شماست و آنچه پیامبر پس از خویش در میان امت به امانت نهاده، کتاب گویای خدا و قرآن راستگو و نور آشکار و پرتو پرفرغ اوست. کتابی که بینش‌ها و دلایل آن روشن، رموز و اسرار باطنی و ظرافتهای آن آشکار است، ظواهر آن جلوه‌گر و پیروان آن مورد غبطه‌ی جهانیانند. کتابی که عمل‌کنندگان به مقررات خویش را

به بهشت پرطراوت خدا فرامی‌خواند و شنوندگان پیامش را به ساحل نجات راه می‌نماید. بوسیله‌ی آن به دلایل روشن خدا می‌توان دست یافت و تفسیر و بیان مقررات و واجبات او را آموخت و به ضد ارزشها و محرمانی که از ارتکاب آنها هشدار داده است، دست یافت. دلایل روشن و جلوه‌گر او و برهان‌های کافی وی را بررسی نمود و ارزشهای شما از آلودگیهای شرک و ارتجاع قرار داد، و نماز را وسیله‌ی پاک ساختن شما از آفت غرور و خودبزرگ‌بینی. زکات را باعث تزکیه‌ی جان و افزون شدن روزیتان قرار داد و روزه را عاملی برای استواری اخلاص. طواف بر گرد خانه‌ی خدا را وسیله‌ی تقویت دین، و عدالت را مایه‌ی هماهنگی و انسجام دلها. فرمانبرداری از ما خاندان رسالت را باعث نظام دین و دولت مقرر فرمود، و امامت [صفحه ۴۵۴] و پیشوایی ما را به منظور در امان ماندن از پراکندگیها. جهاد را باعث شکست‌ناپذیری و عزت اسلام، و شکیبایی را وسیله‌ای برای جلب پاداش پرشکوه سرای آخرت. امر به معروف و فراخواندن بسوی ارزشها را مایه‌ی صلاح و شایستگی توده‌ها شناخت، و نیکی به پدر و مادر را سنگر پیشگیری از خشم خدا. پیوند با نزدیکان را وسیله‌ی افزونی شمار و اقتدار جامعه، و قصاص عادلانه و انسانی را عامل حفظ جانها. وفای به نذرها را برای در معرض آمرزش قرار گرفتن، و عادلانه و درست دادن کیل‌ها و وزن‌ها را وسیله‌ی مبارزه با کمبودها. هشدار از میخوارگی را سبب پاکیزگی از پلیدیها، و دوری گزیدن از تهمت زدن و نسبت ناروا دادن را، مانعی در برابر غلطیدن به وادی لعنت شدگان. و انهدان سرفتن را برای حفظ عفت، و تحریم شرک را برای اخلاص در بندگی پروردگار. اینک که چنین است پروای خدا را آنگونه که شایسته است پیشه سازید و بکوشید که جز مسلمان، جهان را بدرود نگویید. خدای یکتا را در آنچه فراخوانده و هشدار داده است، فرمانبرداری کنید و راه دانشوران یکتاپرست و پرواپیشه را در پیش گیرید. چرا که از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان و آگاهان واقعی از او می‌ترسند و در برابر او احساس مسوولیت می‌نمایند.

هان ای بندگان خدا

دخت فرزانه‌ی پیامبر پس از ترسیم اصل نبوت و رسالت، به نقش دگرگون‌ساز پیامبر پرداخت و رو به انبوه گردآمدگان در مسجد فرمود: ۱- «اتم عبادالله نصب امره و نهیه.» [صفحه ۴۵۵] «شمایان ای بندگان خدا، طلایه‌دار امر و نهی او هستید.» دو واژه‌ی «عباد» و «الله» جمله‌ی معترضه‌ای است که در میان مبتدا و خبر آن آمده، با این بیان پیام و معنای فراز بالا- این می‌شود که: شمایان ای بندگان خدا که مخاطب من هستید، آری شما، برای اوامر و نواهی او نصب شده و طلایه‌دار آنها هستید. چرا که شمایان بودید که به هنگامه‌ی فرود دستورات و هشدارهای خدا و نواهی او حضور داشتید از این رو خطاب خدا پیش از همه و بیش از همه به شمایان متوجه است. ۲- «و حملۀ دینه و وحیه.» «و شمایان هستید که بدوش کشنده‌ی پرچم دین و وحی او بید.» چرا که سیره و شیرهی عادلانه و انسان‌ساز پیامبر و فرمانروایی را که آن حضرت صادر می‌فرمود، شمایان می‌نگریستید و شما بدوش کشنده‌ی پرچم دین و آیات قرآن می‌باشید که فرشته‌ی وحی بر پیامبر برگزیده‌ی او می‌آورد و آن حضرت به شما می‌آموخت. ۳- «و امناء اللہ علی انفسکم.» «و امانتداران خدا بر دین او هستید تا آن را از پیامبر دریافت و به کسانی که دریافت نداشته‌اند، بیاموزید.» «و پیام‌رسانان او هستید بسوی جامعه‌ها و تمدن‌ها.» این واقعیت مورد تردید نیست که دانش و فرهنگ در طول عصرها و نسلها، از نسلی به نسل دیگر سپرده می‌شود و بدان جهت که شمایان معاصر پیامبر خدا بودید و سخنان جانبخش آن حضرت را بدون واسطه شنیده و سنت و شیوه‌ی انسان‌ساز و سعادت‌آفرین او را آموخته‌اید، اینک بر شماست که این فرهنگ و مفاهیم و روایات و سیره و روش نجات‌بخش و آزاد منشانه‌ی او را به نسلهای آینده برسانید. چرا که این رسالت سنگین در برابر اسلام و جامعه‌ی اسلامی بر دوش شما خواهد بود. [صفحه ۴۵۶] از این رو بر شماست که این رسالت و امانت را، بدون ذره‌ای کوتاهی و بازیگری اداء کنید و مقررات خدا را بی هیچ تغییر و تفسیر ناروا و تحریف و توجیه سلطه‌جویانه، همانگونه که خدا فرو فرستاده است، به دیگران برسانید و بیاموزید. چرا که شما هستید که میان پیامبر خدا و دیگر نسلهای مسلمان حلقه پیوندید. از اینرو اگر امانت خدا و پیامبر را به شایستگی و سرفرازی ادا

کردید، پادشاهی بسیاری خواهید داشت و اگر در ادای این امانت و رسانیدن این پیام حیاتی راه خیانت و بازیگری در پیش گرفتید، بدانید که هر جنایت و انحرافی که در دین خدا و بندگان او پدیدار گردد، شما میان مسوول خواهید بود. ۵- «زعم حق له فیکم، و عهد قدمه الیکم، و بقیه استخلفها علیکم». زمامدار حق، در میان جامعه شماست! و نیز پیمانی که از پیش با شما داشته، و بازمانده‌ای که برای شما باقی نهاده است. این سه جمله کوتاه را بیشتر روایت کنندگان خطبه‌ی بانوی بانوان، جزء خطبه آورده‌اند اما دارای نوعی پیچیدگی و اضطراب است. ممکن است جزء خطبه نباشد یا بخشی از آنها افتاده و بدینصورت درآمده است. دانشمندی که به شرح خطبه‌ی فاطمه علیهاالسلام پرداخته‌اند، برای این سه جمله کوتاه معانی گوناگونی آورده‌اند که همه‌ی آنها با نوعی مشکل همراه است. به هر حال ممکن است منظور این باشد که: «پیامبر خدا مسوولیتی را که بر عهده‌ی شماست با شما در مورد آن پیمان بست و بازمانده‌ی خویشتن را که جانشین راستین اوست در میان شما بر جای نهاد.» منظور از واژه‌ی «بقیه» چیزی است که انسان از آثار و لوازم خود، در میان خاندانش بر جای می‌گذارد و در اینجا نظر این است که پیامبر در میان شما حقایقی را بر جای نهاده است که برای همیشه نیازهای گوناگون جامعه را به شایستگی برطرف می‌سازد و پاسخگوی نیازهاست. [صفحه ۴۵۷] و در برخی نسخه‌ها عبارت بدینصورت آمده است: «و بقیه استخلفنا علیکم و معنا کتاب الله.» که این جمله مفهوم روایت معتبری است که میان جامعه‌های مسلمان مشهور و شناخته شده است. انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. و در اینجا بانوی بزرگ اسلام فاطمه علیهاالسلام سخن را به عظمت قرآن که یکی از دو یادگار گرانبمایه‌ی پیامبر است سوق داد و فرمود: «کتاب الله الناطق.» «کتاب پرشکوه خدا که گویاست.» درست بسان انسانی که در نهایت روشنی سخن می‌گوید و بیانگر و روشن‌کننده‌ی تمامی حقایق است. «و النور الساطع.» «و نور فروزان است.» در قرآن شریف از این کتاب آسمانی به نور تعبیر شده است. «فامنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا...» [۲۶۱]. «به خدای و پیامبرش و به نوری که فرو فرستادیم، ایمان بیاورید.» «و الضیاء اللامع.» «و شعاع نورافشان است، نه نور ناچیز و نهان.» «بینة بصائر.» «دلیل و بینش‌های آن آشکار است.» [صفحه ۴۵۸] به این معنا که توحید و توحیدگرایی، نبوت و امامت، معاد و دیگر مسائل و موضوعات، برای مردمی که دیدگاه قرآن را می‌شناسند و تناسب میان دلیل و مدلول و علت و معلول را درمی‌یابند، روشن و نمایان است. برای نمونه به آیات چندگانه‌ای که ترسیم می‌گردد گوش جان بسپارید: ۱- «لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا.» [۲۶۲]. اگر در آسمان و زمین، خدایانی جز خدای یکتا بود هر دو تباہ می‌شدند. ۲- «و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی انشاها اول مره و هو بکل خلق علیم.» [۲۶۳]. و او در حالی که آفرینش خویشتن را از یاد برده بود برای ما مثلی زد که چه کسی این استخوانهای پوسیده را زنده می‌کند؟ ای پیامبر بگو: کسی آنها را زنده می‌سازد که نخستین بار آنها را پدید آورد و او بر هر آفرینشی داناست. ۳- «و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون.» [۲۶۴]. و آدمیان و پریان را جز برای اینکه مرا بپرستند، نیافریدم. ۴- «قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا.» [۲۶۵]. ای پیامبر بگو: اگر جنیان و آدمیان دست به دست هم دهند که کتابی همانند این قرآن بیاورند نخواهند توانست. گرچه برخی از آنان پشتیبان برخی باشند. «منکشفه سرائره.» «و نهانیهای آن آشکار و نمایان است.» [صفحه ۴۵۹] در قرآن شریف آیاتی موجود است که معنا و دلالت آن روشن و آشکار است. و آیاتی نیز وجود دارد که همچون: اسرار فیزیک و شیمی، افلاک و ستارگان، ذرات جوی و خبرهای غیبی و پیشگوییها که در بردارنده‌ی معانی و مفاهیم دقیق و رازهای نهانی است که همه‌ی آنها نزد خردمندان واقعی و راسخان در علم بطور کامل و واضح روشن و آشکار است. «متجلیه ظواهره» «و ظواهر آن بطور کامل آشکار و جلوه‌گر است.» «مغبط به اشیاعه» پیروان و رهروان راه قرآن، مورد غبطه جهانیانند. آنان به مقام رفیعی پر می‌کشند و در بارگاه خدا چنان اوج می‌گیرند که جهانیان بر آنان سخت غبطه می‌خورند و آرزو می‌کنند که به مقام و منزلتی نایل آیند که پیروان قرآن رسیده‌اند. «قائد الی الرضوان اتباعه.» «و رهروان راه خویش را به بهشت و رضوان خدا رهبری می‌کند.» «مود الی النجاه استماعه.» «گوش سپردن به قرآن سرانجام باعث نجات می‌گردد.» همانگونه

که خدای جهان آفرین می‌فرماید: «و اذا قرى القرآن فاستمعوا له و انصتوا لعلکم ترحمون.» [۲۶۶]. «هرگاه قرآن خوانده شد به آن گوش فرادهید بدان امید که مورد رحمت قرار گیرید.» بویژه که شنیدن آیات قرآن به همراه تفکر و اندیشه، باعث ترس از خدا و پروای از [صفحه ۴۶۰] او و امید بستن به رحمتش می‌گردد و بر این اساس است که انسان درست می‌اندیشد و درست عمل می‌کند و در نتیجه از عذاب و کیفر خدا نجات می‌یابد. چه بسیار کفرگرایانی که بر اثر شنیدن آیات قرآن، بسوی اسلام روی آوردند و چه بسیار گناهکارانی که راه توبه و بازگشت و جبران در پیش گرفتند، چه بسیار کجروانی که به راه اعتدال گراییدند و چه بسیار افراد دو دل و دچار آفت تردید که با شنیدن آیات جانبخش قرآن، قلب و دلشان به اوج یقین پرکشید. «به تنال حجج الله المنوره.» «به برکت قرآن و بوسیله‌ی آن می‌توان به برهان‌های روشن خدا دست یافت.» چرا که واژه‌ی «حجت» آن چیزی است که انسان بوسیله‌ی آن استدلال می‌نماید، و می‌دانیم که در مسائل و موضوعات فکری و عقلی و مقررات دینی و مسائل عرفی می‌توان به قرآن شریف استدلال کرد و از آن دلیل و برهان آورد. «و عزائمه المفسره.» «و بوسیله‌ی قرآن واجباتی را که تفسیر شده‌اند می‌توان دریافت.» چه آن واجباتی که خود قرآن تفسیر فرموده است و چه آنهایی که پیامبر و امامان نور بطور روشن بیان کرده‌اند، چرا که قرآن در خانه‌ی آنان فرود آمده و اهل آن خانه به آنچه در خانه‌ی آنهاست از همگان آگاه‌ترند. آری آنان هستند که احکام عبادات و خصوصیات آنها را از وضو گرفته تا غسل، نماز، روزه، حج، جهاد و دیگر مسائل، همه و همه را آنگونه که باید تفسیر و بیان نموده‌اند. «و محارمه المحذره.» «و بوسیله‌ی قرآن محرمات خدا، که بندگان از ارتکاب آنها باز داشته شده‌اند، شناخته می‌شود.» چرا که خدا در قرآن شریف بندگان خود را از ارتکاب هر آنچه تحریم فرموده است [صفحه ۴۶۱] هشدار داده و آنان را از کیفر سهمگین و دردناک روز رستاخیز و سرای آخرت برحذر داشته است. «و بیناته الجالیه و براهینه الکافیه.» «و بوسیله‌ی قرآن دلیلهای روشن و برهانهای بسنده دریافت می‌گردد.» بینات و محکمت روشن و آشکاری که نیاز به تاویل ندارد و نیز متشابهاتی که نزد راسخان در علم روشن و آشکار است. همه‌ی اینها در پرتو آیات و بوسیله‌ی قرآن قابل درک و دریافت است. «و فضائله المندوبه.» «و دستورات استحبابی که خدا بندگان را به انجام آنها فراخوانده است، بوسیله‌ی قرآن دریافت می‌شود.» «و رخصه الموهوبه.» «و کارهای روایی که بخشیده شده‌اند...» همانگونه که یادآور شدیم در قرآن هم مقررات و احکام واجب می‌باشد و هم مقررات و احکامی که استحبابی است و نیز دستوراتی که انسان در انجام آنها آزاد است... «و شرائعه المکتوبه.» «و نیز قوانین و مقرراتی که خدا بر بندگان مقرر فرموده است.» واژه‌ی «شرايع» جمع شریعت است و مقصود از آن، مقرراتی است که خدا بر بندگانش تشریح فرموده، و در فرهنگ واژه‌شناسان به معنای گذرگاهی است که از آنجا وارد رودخانه می‌گردند. و واژه‌ی «مکتوبه» به معنای واجب آمده است. با این بیان، این فراز از سخن دخت فرزانه‌ی پیامبر این است که: «بوسیله‌ی قرآن می‌توان به مقررات واجب خدا دست یافت و بدانها عمل کرد.» [صفحه ۴۶۲]

پرتویی از فلسفه‌ی احکام

آنگاه بانوی نمونه‌ی اسلام به ترسیم پرتویی از فلسفه احکام و فواید و اسرار مقررات اسلام پرداخت، به بیان فواید و حکمتهایی که بیشتر از درمان، جنبه‌ی پیشگیری دارد و بحق گفته شده است که: پیشگیری بهتر از درمان است؛ و درستی این سخن روشن خواهد شد. به هر حال دخت فرزانه‌ی پیامبر در این مورد فرمود: «فجعل الله الايمان تطهيرا لكم من الشرك.» و در نسخه‌ی دیگری: «ففرض الله الايمان تطهيرا لكم من الشرك.» «خداوند، ایمان به خدای یکتا را به منظور پاکسازی اذهان و افکار شما از آفت شرک قرار داد.» آیات شریفه‌ی قرآن همگان را به ایمان ژرف و خالصانه به خدای یکتا فرامی‌خواند و این به منظور پاک ساختن کران تا کران وجود فرد و جامعه از پلیدیهای شرک است. شرک در حقیقت به منزله‌ی میکروب کشنده و مرگبار است و ایمان به پروردگار، نابودکننده‌ی آن. پلیدی و آلودگی است که در اذهان و افکار انسان شرک‌گرا و شرک‌زده نفوذ می‌کند و قلبها بدان آلوده می‌شود

و ایمان به خدای یکتا این آفتها و پلیدیها را می‌زداید. «و الصلاة تنزيها لكم عن الكبر.» «و نماز را برای پاکیزه ساختن شمایان از آفت خود بزرگ‌بینی و تکبر، واجب ساخت.» منظور از مقرر ساختن نماز، پیروزی بر صفت زشت خود بزرگ‌بینی و تکبر است چرا که نماز کاری است آمیخته به خضوع و خشوع و همراه رکوع و سجود در برابر یکتا [صفحه ۴۶۳] خدای هستی و بیشتر مبتلایان به بیماری خود بزرگ‌بینی در میان ترک کنندگان نمازند. «و الزكوة تزكية للنفس و نماء في الرزق.» «و زکات را به منظور تزکیه و پاکسازی جان و فراوانی رزق و روزی مقرر فرمود...» زکات را بدان دلیل زکات می‌گویند که سبب پاک شدن انسان می‌شود. قرآن در این مورد می‌فرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا.» [۲۶۷]. (ای پیامبر) از ثروت و دارایی آنها زکات بگیر تا آنان را بدان وسیله پاک و پاکیزه سازی. و نیز خدای جهان آفرین برکت و رشد و نمو را در گرو زکات قرار داد، و اوست که به زمین اجازه می‌دهد تا برکات و گنجینه‌های خویش را به بندگان او ارزانی دارد. اوست که اجازه می‌دهد تا محصولات کشاورزی فراوان گردد، پستانها آکنده از شیر شود و خیرات و نعمت‌ها فراوان و میوه‌ها چندین و چند برابر گردد. «و الصيام تثيبنا للاخلاص.» «و روزه را برای پاینده و پابرجا ساختن اخلاص» مقرر فرمود. گاه ممکن است انسان با هدف و انگیزه خودنمایی و تظاهر و ریا نماز بخواند اما نمی‌تواند به هدف ریاکاری روزه بگیرد و همه‌ی روز خویش را، گرسنه و تشنه به پایان برساند و به خاطر خودداری از ارضای کشش‌ها و تمایلات، همه‌ی سختی‌ها را به جان بخرد تا خودنمایی کند. از این رو روزه از بارزترین و آشکارترین عبادت‌هایی است که می‌تواند خالص و برای خشنودی خدا انجام پذیرد. «و الحج تشيدا للدين...» [صفحه ۴۶۴] «و حج و زیارت خانه‌ی خدا را برای استحکام بخشیدن به دین مقرر فرمود.» انجام حج و زیارت کهن‌ترین معبد توحید فواید ارزشمند معنوی بسیاری دارد که در هیچ جایگزینی تحقق نخواهد یافت. حج عبارت از گرد آمدن انبوهی از پیروان اسلام از جای جای گیتی است که در روزهای مشخص و مکانهای خاصی این اجتماع تحقق می‌یابد. این انبوه مسلمانان از شرق و غرب جهان و از کشورهای دور و نزدیک با سبک ویژه و چگونگی بی‌نظیری در آنجا گرد می‌آیند و در نتیجه مسلمان افریقایی با آسیایی آشنا می‌گردد و شرقی از حال و روز غربی آگاه می‌گردد و از این دیدارها ره‌آورد بسیاری می‌تواند نصیب امت شود. علاوه بر اینها فرد و گروه حج گزار به دنیایی از معنویت و عرفان وارد می‌گردد و ضمن خشوع و خضوع و صف‌ناپذیر در برابر خدا به توبه و بازگشت بسوی او و آرمزش‌خواهی و تصمیم به جبران و بازسازی شخصیت خویش و عملکردش توفیق می‌یابد و از ثمرات بی‌شمار معنوی دیگری نیز بهره‌ور می‌گردد. «و العدل تنسيقا للقلوب.» «و عدالت را برای پیوند قلبها، مقرر فرمود.» در نسخه‌ی دیگری آمده است که: «و العدل تنسيقا للقلوب.» واقعیت این است که نگارنده برای موهبت ارجدار «عدالت» تعریف زیباتر و جامع‌تر و دقیق‌تر از این بیان ندیده است. چرا که همانگونه که پیوند و ارتباط دانه‌های یک تسیح یا گردنبد با ریسمان حاصل می‌گردد و بدون آن، دانه‌ها از هم پاشیده و نظام و هماهنگی آنها از میان می‌رود، عدالت نیز در جامعه دارای چنین نقش و اثری است. این عدل و داد است که در بعد فردی، خانوادگی و اجتماعی، دلها را به هم پیوند می‌دهد و نظم و هماهنگی در خانه و جامعه پدید می‌آورد و مهر و صفا را، جایگزین [صفحه ۴۶۵] پراکندگی و از هم گسیختگی و درگیری و کشتار می‌سازد. عدل و داد در نگرش اسلامی تنها ویژه‌ی زمامداران و فرمانداران و قاضیان نیست، بلکه ویژه‌ی هر انسان توحید گرای است که زیر سایه‌ی عدالت حرکت کند و عدالت را پیشه‌ی خود سازد و برای بقای محبت دلها با همسر و خاندان و بستگان خویش و جامعه بر اساس عدالت رفتار نماید. «و اطاعتنا نظاما للملة.» «و فرمانبرداری ما را اساس نظام جامعه قرار داد.» و در نسخه‌ی دیگری «و اطاعتنا» آمده است. هر جامعه و تمدنی اگر بخواهد زندگی درخور شأن انسان داشته باشد، بناگزیب باید یک نظام عادلانه و شایسته‌ای برای خود برگزیند. واژه‌ی «نظام»، واژه‌ای است پرمعنا و دارای مفهوم گسترده و مصادیق بسیار. از این رو تشکیل وزارتخانه‌ها، سازماندهی ادارات و صدور دستورات و رهنمودها در میدانها و فرصتهای گوناگون و مناسب، همه و همه را «نظام» می‌گویند و روشن است که باید نظام شایسته و عادلانه و خردمندانه را تنفیذ نمود و در برابر آن سر فرود آورد. از این روست که اگر نظام حاکم بر جامعه و تمدنی، شایسته و عادلانه و انسانی باشد،

شایستگی و سازندگی در همه‌ی ابعاد و میدانها در میان مردم و در قلمرو زندگی آنان در شهر و روستا و خیابان و بیابان گسترش خواهد یافت. اما اگر نظام جامعه‌ای تباہ باشد آنگاه است که فساد و تباہی در خشکی و دریا... چهره‌ی منحوس خویش را نشان می‌دهد و همه جا را بسان سرطان فرامی‌گیرد. جامعه‌ی اسلامی که خویشتن را سرآمد و پیشتاز جامعه‌های پیشرفته و مترقی بشمار می‌آورد، باید از نظامی عادلانه و انسانی برخوردار باشد و آن را در چشم‌انداز دیگر جامعه‌ها قرار دهد، به همین جهت خدا فرمانبرداری از شایسته‌ترین بندگان خویش؛ یعنی خاندان وحی و رسالت را برای امت نظام قرار داد. به این معنا که خدا رهبری همه [صفحه ۴۶۶] جانبه و زمامداری کامل و جامع را در همه‌ی شئون و امور تنها به امامان دوازده‌گانه‌ی نور اختصاص داد نه برای هر آن کس که زمام امور جامعه را به کف گیرد یا بر اریکه‌ی قدرت تکیه زند و برای مردم نیز از دیدگاه اسلام فرمانبرداری از اهل بیت به دلیل ویژگیها و شایستگی‌هایشان واجب است و نه از دیگران. خداوند فرمانبرداری خاندان وحی و رسالت را بدان جهت نظام جامعه‌ی اسلامی قرار داد و اجرای دستورات آنان را لازم برشمرد که آنان را با مواهب بسیاری بهره‌ور ساخته و شایستگی این منزلت و موقعیت را به آنان ارزانی داشته، بگونه‌ای که آنان تمام آنچه برای جامعه سازنده و شایسته و بایسته است، آگاهند و از آنچه برایش زیانبار و انحطاط آفرین است، از آنها بطور کامل باخبر، و تمامی مصالح و مفاسد جامعه را به روشنی می‌شناسند، پیامبر خدا آنان را همسنگ قرآن قرار داد و فرمود: انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و انکم لن تضلوا ما ان تمسکتُم بهما. (هان ای مردم) من در میان شما دو نعمت گران بر جای می‌گذارم؛ کتاب خدا و خاندانم را که اهل بیت من هستند. بهوش باشید که این دو از یکدیگر جدایی‌پذیر نیستند تا در روز رستاخیز در کنار حوض بر من وارد شوند. و بدانید که شمایان تا آنگاه که به این مشعل هدایت و نجات چنگ زنید، گمراه نخواهید شد. آری خواننده‌ی عزیز در صفحات گذشته از نظرتان گذشت که دخت فرزانه‌ی پیامبر از «قرآن» شریف سخن گفت و آن را بازمانده‌ی گرانمایه‌ای معرفی فرمود که یکی از دو جانشین پیامبر در میان امت است و برخی از حقایق را در شکوه و عظمت قرآن ترسیم کرد و آنگاه به بیان پرتویی از فلسفه‌ی مقررات اسلامی پرداخت. [صفحه ۴۶۷] و پس از آنها «ثقل» دوم، یعنی خاندان رسالت را که به صراحت قرآن شریف [۲۶۸] فرمانبرداری آنان بر همگان بایسته است، آری آنان را معرفی کرد. آری به خدای سوگند اگر جامعه‌ی اسلامی و مردم مسلمان از روز نخست پس از رحلت پیامبر به خاندان گرانمایه‌ی او فرصت می‌دادند و فرمان آنان را گردن می‌نهادند، کران تا کران گیتی اینک بهشت زیبا و پرطراوت نعمتها بود و تمامی بشریت در همه‌ی عصرها و قرن‌ها در نیک‌بختی و سعادت می‌زیستند. دیگر نه تبهکاریها و کشتارها و خونریزیها در زمین و زمان چهره‌ی کریه خود را نشان می‌داد و نه داراییها و حقوق ربوده می‌شد. نه عرضها و ناموسها به باد می‌رفت و نه به کسی ستم می‌رفت، نه جهل و انحطاط و عقب‌ماندگی و پراکندگی، جامعه‌ی اسلامی را به خاک سیاه ذلت و خفت و اسارت می‌نشانده و نه فقر و حرمان و گرسنگی و بیداد در زمین جای می‌گرفت. ما سخنان بانوی فرزانه‌ی گیتی را تفسیر می‌کردیم که ناخواسته بحث به طول انجامید و با این وصف می‌دانیم که حق این بحث را آنگوه که شایسته است، ادا نکرده‌ایم. چرا که بحث از رهبری شایسته‌ی اسلامی، بحث دقیق و گسترده‌ای است که نیاز به تحقیق و بررسی جامعی دارد و باید در کتاب بزرگ و جداگانه‌ای به طرح آن پرداخت. «و امامتنا امانا للفرقة» «و امامت ما را برای ایمنی از پراکندگی‌ها مقرر فرمود.» واژه‌ی «امام» بر وزن کتاب به مفهوم پیشواست. شما خواننده‌ی عزیز امام جماعت را بنگر که چگونه مردم در اجزای نماز از رکوع گرفته تا سجده و قیام و قعود و... به او اقتدا می‌نمایند. این امام جماعت در سلسله کارهای مشخص و محدودی مقتدای کسانی است که به همراه او به نماز می‌ایستند و بر این اساس به او امام نماز یا امام جماعت گفته می‌شود. امامت راستین و پرشکوه که همان خلافت و جانشینی پیامبر است مقام [صفحه ۴۶۸] والایی است که از سوی آسمان مقرر می‌گردد. چرا که در شکوه و عظمت و در اهمیت و خطیر بودن همسنگ رسالت است. شما دوستان خدا را بنگرید که نیایشگرانه از بارگاه او می‌خواهند که آنان را به آن مقام پرفراز و آن منزلت والا مفتخر سازد. این ابراهیم خلیل است که این بشارت را از جانب خدا دریافت می‌دارد که: «انی

جاعلک للناس اماما» (و من تو را پیشوای مردم قرار دادم.) و این یعنی شخصیت والایی که در گفتار و عملکردش در سراسر زندگی مقتدا و الگوی مردم است. تدبیر امور جامعه را به دست با کفایت خویش می‌گیرد، به تنظیم شئون آنان قیام می‌کند، جنایتکاران را کیفر و تأدیب می‌نماید، فرمانداران را برمی‌گزیند و بر کسانی که درخور کیفر هستند، کیفر الهی را به اجرا می‌گذارد و با آنانی که با جامعه از در نیرنگ و دشمنی وارد گردند، پیکار می‌کند. باید یادآور شویم که منظور از «امامت» در این آیه شریفه، رسالت نیست چرا که «ابراهیم» در آن هنگام به رسالت مفتخر شده بود. از این رو باید پذیرفت که این مقام افزون بر مقام رسالت، به او ارزانی گردید. شما خواننده‌ی گرامی اگر در «انی جاعلک» دقت کنید در خواهید یافت که گزینش «امام» از جانب خداست و نه دیگران و مردم را نسزد که بر اساس خواهشهای دل و اندیشه‌های مشخص خویش برای خود «امام» انتخاب کنند. و اگر به کلمات دیگر آیه‌ی شریفه بیندیشید حقایق بسیار دیگری برایتان آشکار می‌شود. به ادامه‌ی آیه‌ی شریفه دقت بفرمایید: [صفحه ۴۶۹] قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین. [۲۶۹]. آنگاه که خدا به ابراهیم مژده داد که او را به امامت برگزیده است ابراهیم گویی شادمان شد و گفت: و از نسل من نیز کسانی را به این مقام پرشکوه برگزین. پاسخ آمد که: «لا ینال عهدی الظالمین.» «مجاهد» در این مورد آورده است که مقصود از این عهد، «امامت» می‌باشد. و از دو پیشوای نور حضرت باقر و صادق، نیز همین بیان آمده است و اینها نشانگر این واقعیت است که ستمگر نمی‌تواند امام و پیشوای مردم باشد و این نشانگر عصمت امامان دوازده‌گانه‌ی نور است. چرا که خدا مقام والای امامت یا عهد خویش را از سپردن به ستمگر و ظالم نفی فرموده است. و روشن است که فرد غیرمعصوم گاه به خویشتن ستم روا می‌دارد و گاه به دیگران. به همین جهت قرآن امامت غیر معصوم را نمی‌پذیرد. و اگر شما خواننده‌ی عزیز به آیاتی که اینک ترسیم می‌گردد بیندیشید بر شما روشن خواهد شد که مناصب آسمانی و وظایف الهی بناگزر باید از جانب خدا مشخص و معین گردد نه دیگری. و اینک آیات: ۱- یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض. [۲۷۰]. «هان ای داود ما تو را در روزی زمین خلیفه گردانیدیم. ۲- و جعلنا فی ذریتهما النبوة و الکتاب. [۲۷۱]. ما نبوت و کتاب را در نسل او قرار دادیم. ۳- و لقد آتینا موسی الکتاب و جعلنا معه اخاه هرون وزیرا. [۲۷۲]. [صفحه ۴۷۰] ما به موسی کتاب دادیم و برادرش هارون را وزیر او گردانیدیم. ۴- و جعلنا هم ائمة ینهدون بامرنا. [۲۷۳]. ما آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان خدا مردم را راه می‌نمایند. ۵- انی جاعلک للناس اماما. [۲۷۴]. من تو را پیشوای مردم می‌گردانم. ۶- و اجعلنا للمتقین اماما. [۲۷۵]. و ما را پیشوای پروا پیشگان گردان. ۷- و اجعل لی وزیرا من اهلی هارون اخی. [۲۷۶]. و برادرم هارون را از خاندانم وزیر من قرار ده. و نیز آیات بسیار دیگری که واژه‌ی «جعلنا» و «اجعلناهم» و نظایر آنها بکار رفته و نشانگر حقیقت مورد بحث است. آری دخت فرزانه‌ی پیامبر، فاطمه علیهاالسلام در سخنان خویش می‌فرماید: «و امامتنا» که منظورش امامت دوازده امام نور است. امامت شوی گرانقدرش نخستین امام راستین و برگزیده‌ی خدا و پدر امامان یازده‌گانه، تا امامت آخرین آنان، امام مهدی علیه‌السلام. «و الجهاد عزا للاسلام.» و جهاد را برای عزت و سربلندی اسلام مقرر فرمود. چرا که عزت و سرافرازی جز از راه اقتدار نشاید، و اقتدار نیز در گرو بکاربردن بجا و شایسته‌ی سلاح، رژه و مانور نظامی، نمایش توان رزمی و سلاح جنگی، جلوه‌گر ساختن قهرمانیها و دلاوریها و مانند آن، خواهد بود. [صفحه ۴۷۱] زیباترین راه نمایش قدرت و اثبات وجود و شخصیت نیز جهاد و کارزار در راه حق و عدالت است چرا که نیرو و قدرت و امکانات و فداکاری و رمز پیوند و دلبستگی جامعه‌ی اسلامی با مبدا هستی و تمامی موهبتها، در میدانهای کارزار ظهور می‌کند و در آنجاست که پیروزی بر دشمنان دین سایه می‌گسترده و دلهره و هراس مخالفان اسلام را فرامی‌گیرد. این نکته درخور تعمق بسیار است که اصولا زورمند و قوی، تنها در برابر قدرت و شوکتی برتر از خویش سر تسلیم فرود می‌آورد و بر همین اساس است که عزت و استقلال تنها برای جامعه‌ای فراهم خواهد بود که قدرتمند و توانا باشد. یعنی دارای همان چیزی که زورمندان بدان پای بندند و تنها در برابر آن خاضع می‌گردند. «و الصبر معونة علی استیجاب الاجر.» «و شکیبایی را برای درخور پاداش شایسته‌شدن قرار داد. شکیبایی در برابر امور ناخوشایند و سختی‌ها، از تهیدستی و محرومیت گرفته تا وامداری، زندان و دیگر مصائب و

مشکلات، نشانگر تسلیم شایسته و بایسته‌ی بنده در برابر خواست خداست، چنین تسلیمی در حقیقت یک ارزش والا و یک منزلت بلند است که انسان شکیبی می‌تواند بوسیله‌ی آن به پاداش شکوهار و ثواب بسیاری نایل آید. در پرتو شکیبایی، می‌تواند دستورات خدا را آنچنانکه که مقرر فرموده است، انجام داد و هم می‌توان بوسیله‌ی آن از ضدارزشها و گناهان دوری جست. «و الامر بالمعروف مصلحه للعامة». «و دعوت به ارزشها و کارهای پسندیده را برای مصلحت جامعه» مقرر فرمود. خدا دعوت به ارزشها را بر هر انسان مسوولی در قلمرو قدرت و امکاناتش همراه با شرایط ویژه‌ی مقرر فرمود و این کار خود یک جهاد واقعی است. چرا که به موجب این دستور انسانساز هر فردی از افراد جامعه‌ی اسلامی باید خویشتن را در برابر دین و آیین و جامعه خویش مسوول بنگرد نه جدا و بریده از آنان. دعوت به ارزشها یا امر [صفحه ۴۷۲] به معروف در حقیقت تفسیر علمی سخن جاودانه‌ی پیامبر است که فرمود: «کلکم راع و کلکم مسوول عن رعیتة». چرا که اسلام نه بی‌تفاوتی و بی‌برنامه‌گی را می‌پذیرد و نه کناره‌گیری و بریدگی از جامعه و مردم را باور دارد. بلکه تمامی مسلمانان را یک خانواده و همه‌ی جهان را یک خانه می‌نگرد که ایمان و عقیده آنان بهم پیوند می‌دهد. «و بر الوالدین و قایه من السخط». «و نیکی در حق پدر و مادر باعث مصونیت از خشم و غضب» خویش قرار داد. و در نسخه‌ی دیگری: «و البر بالوالدین و قایه من السخط». مفهوم این فراز این است که از آنجایی که پایداری ساختن حقوق پدر و مادر و بی‌حرمی به آنان موجب خشم خدا بر فرزند می‌گردد، بطور طبیعی نیکی به آنان باعث مصون ماندن از خشم خواهد بود. اگر به آیاتی که رعایت دقیق حرمت و حقوق پدر و مادر مورد سفارش و تاکید قرار گرفته است، نیک بنگریم درجه‌ی اهمیت این جنبه اخلاقی و انسانی مورد عنایت دخت پیامبر بر ما روشن می‌شود. برای نمونه قرآن می‌فرماید: ۱- «و وصینا الانسان بوالدیه حسنا». [۲۷۷]. به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند. و می‌فرماید: ۲- «یسألونک ماذا ینفقون قل ما انفقتم من خیر فلولوالدین». [۲۷۸]. از تو می‌پرسند که چه انفاق نمایند؟ بگو آنچه از خیر انفاق می‌کنید برای پدر و مادر... است. [صفحه ۴۷۳] و می‌فرماید: ۳- «و اعبدوا الله و لا تشرکوا به شیئا و بالوالدین احسانا». [۲۷۹]. خدای را بپرستید و چیزی را شریک او مسازید و به پدر و مادر نیکی کنید. و می‌فرماید: ۴- «قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم الا تشرکوا به شیئا و بالوالدین احسانا». [۲۸۰]. (ای پیامبر) بگو، بیاید تا آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم. (نخست) اینکه به او شرک نوزید و به پدر و مادر نیکی کنید... ۵- «و قضی ربک الا تعبدوا الا اياه و بالوالدین احسانا...». [۲۸۱]. و پروردگارت مقرر داشت که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. هرگاه تو زنده هستی هر دو یا یکی از آن دو سالخورده شد، آنان را آزرده مساز و به درستی سخن مگو و با آنان با کرامت و ملایمت، سخن بگو و با مهر و محبت بال تواضع و فروتنی در برابرشان فرود آر و بگو: پروردگارا! همانگونه که آن دو مرا در خردی و کودکی پروریدند، بر آن دو رحمت آور. ۶- و می‌فرماید: «و وصینا الانسان بوالدیه حملته امه وهنا علی وهن و فصاله فی عامین ان اشکرلی و لوالدیک...». [۲۸۲]. و به انسان در مورد پدر و مادرش سفارش کردیم. مادرش به او باردار شد و هر روز ناتوانتر می‌شد، و پس از دو سال او را از شیر بازگرفت. و سفارش نمودیم که مرا و پدر و مادرت را سپاس گوی که سرانجام تو بسوی من است. و اگر آن دو بکوشند تا چیزی را که در مورد آن دانشی نداری با من شریک سازی از آنان پیروی مکن و در دنیا با آنان به خوبی همراهی کن. [صفحه ۴۷۴] ۷- و می‌فرماید: «و وصینا الانسان بوالدیه احسانا...». [۲۸۳]. و انسان را در مورد پدر و مادرش به نیکوکاری سفارش کردیم، مادرش به دشواری به او باردار شد تا چون به سن جوانی رسد و به چهل سالگی در آید، گوید: پروردگارا! به من بیاموز تا سپاس نعمتی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای به جای آرم. کاری شایسته انجام دهم که تو را خشنود سازد و فرزندان مرا به صلاح آور. من بسوی تو بازگشتم و از تسلیم شدگانم. اینان کسانی هستند که کارهای نیکشان را می‌پذیریم و از گناهانشان درمی‌گذریم و در زمره‌ی بهشتیانند و هر وعده‌ای که به آنان داده شده راست و درست است. آری پس از نگرش بر این آیات شریفه است که پیام سخن بانوی بانوان فاطمه علیهاالسلام بر ما روشن می‌شود. به نظر نگارنده، بحث نیاز به توضیح بیشتری دارد اما به همین اندازه بسنده می‌شود. «وصله الارحام منماة للعدد». و پیوند با نزدیکان را برای

افزون شدن شمار نفوس، مقرر فرمود. و در نسخه‌ی دیگری: «وصله الارحام منسأه للعمر و منسأه للعدد.» آمده است. واقعیت این است که عملکرد انسان دارای یک سلسله آثار و ره آورد و واکنش طبیعی و تخلف‌ناپذیر است. از این رو آن کس که با نزدیکان و بستگانش بوسیله‌ی دست و زبان و یا ثروت و امکانات، صله‌ی رحم نماید بر اثر این کار عمرش طولانی و نسلش بسیار و دارایی‌اش فراوان می‌گردد و این ثمره‌ی آن عملکرد است. در مورد پیوند با ارحام روایات بسیاری رسیده است که همه‌ی حکایات از این حقیقت می‌کنند که: صله‌ی رحم ثروت را بسیار می‌کند و مرگ را به تاخیر می‌افکند همانگونه که [صفحه ۴۷۵] بریدن از ارحام و قطع رابطه با آنان باعث کوتاهی عمر و از میان رفتن مال و امکانات می‌گردد. ما در روزگار خویش بسیاری از مردم را دیده‌ایم که بخاطر صله‌ی رحم، روزگار برکات و خیرات خویش را بر آنان باراند و شمار آنان و نسلشان با اینکه می‌دانیم عوامل فزونی‌چندانی در آنها نبود رو به فزونی نهاد و اقتدار یافتند. همانگونه که در روزگار ما بسیاری را نیز می‌نگریم که بخاطر قطع رحم و گسستن ارتباط و دوستی با بستگان و نزدیکان خویش سرانجام گویی رشته‌ی عمر خود را قطع نموده و با دست خود اساس حیات و بقای خویشتن را درهم نوردیدند و پس از دچار آمدن به آفت فقر و تهیدستی و نیاز، از میان رفته‌اند. «و القصاص حقنا للدماء.» و قصاص را وسیله‌ی حفظ خونها و حراست از جانها قرار داد.» در میان تمامی قوانین کیفری که در جهان وضع و ثبت شده است هیچ قانونی بسان قصاص عادلانه و طیبانه، حیات انسانها را تضمین نمی‌کند. بر این اساس است که خدای جهان‌آفرین می‌فرماید: «و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب لعلکم تتقون.» [۲۸۴]. برای شما ای خردمندان در قصاص نوعی زندگی است. باشد که پروا پیشه سازید. شگفت‌آور است که کیفر قاتل و کشتن او عاملی برای بقاء و تضمین حیات دیگران شمرده می‌شود. چرا که فردی که بیدادگرانه تصمیم می‌گیرد تا دیگری را بکشد اگر بداند دست عدالت، انتقام خون بناحق ریخته‌شده را از او خواهد گرفت و او را به کیفر کارش قصاص خواهد نمود، آنجاست که دست به جنایت نمی‌زند. اما اگر دریافت که کیفر کشتن دیگران تازه اگر ثابت شد زندان است و خوردن و آشامیدن و شاید هم عفو [صفحه ۴۷۶] و یا تخفیف مجازات و یا رهایی بوسیله‌ی پول و رشوه و پارتی و وساطت نزد قدرتمندان، اینجاست که ارتکاب جنایت بر او سهل و ساده می‌نماید و به آسانی و بیدادگرانه و وحشیانه خون بی‌گناهان را بر زمین می‌ریزد. واقعیت این است که قوانین کیفری کفر- که اینک بر کشورهای اسلامی حاکم است اثر سازنده‌ی قصاص را باور ندارد و چنین می‌پندارد که قصاص از آنجایی که مقتول بیچاره را زندگی نمی‌بخشد، تکرار قتل است و در تکرار قتل چه سود؟! به همین جهت برای قاتل، زندان و یا اعمال شاقه در نظر می‌گیرد و با این وصف شما خواننده‌ی عزیز خود آگاهی که زندانهای بی‌شمار و گسترده دنیا آکنده از آدم‌کشان جنایتکار است و هر لحظه هم آمار آدمکشی در سراسر جهان رو به فزونی می‌رود. شگفت‌اینکه خدای جهان‌آفرین در این آیه‌ی شریفه روی سخن را بر خردمندان گیتی نموده و می‌فرماید: «یا اولی الالباب!» «هان ای خردمندان!» و آنگاه با این واژه‌ها سخن را ادامه می‌دهد که: «لعلکم تتقون.» و بدینسان خدای فرزانه و حکیم روی سخن با خردمندانی دارد که می‌فهمند و می‌دانند که قصاص عادلانه و انسانی از ریخته شدن خون انسانها و کشته شدن آنان جلوگیری می‌کند و درک می‌کنند که این شیوه‌ی کیفری بهتر و برتر از زندان و شکنجه و همانند آنهاست. اما با این وصف در جهان معاصر این قانون الهی وانهاده شده و قانون غرب بر مقررات خدا برتری یافته است که باید گفت؛ چشم مسلمانان روشن! راستی مردم چگونه امید بسته‌اند که عزت و اقتدار و استقلال به دست آورند. در حالی که نه تنها در قوانین و مقررات که در تاریخ خود نیز دنباله‌روی یهود و نصاری را برگزیده‌اند؟ تاریخ [صفحه ۴۷۷] هجری اسلامی به بوته‌ی فراموشی سپرده می‌شود و تاریخ میلادی در کشورهای اسلامی به رسمیت شناخته شده و ملتها و دولتها از آن پیروی می‌کنند. آری رشته‌ی سخن در این مورد طولانی است و نیاز به فرصت بیشتر و بحث گسترده‌تری است. علاوه بر این، ثمره برشمردن و پخش این دردها و مصیبتها چه خواهد بود؟ آیا برآستی در مقررات و قوانین وارداتی حکومتها و کشورهای اسلامی تحول مطلوبی ایجاد می‌گردد؟ من که فکر نمی‌کنم. «و الوفاء بالنذر تعریضا للمغفرة.» و در نسخه‌ی دیگری «بالنذور.» و وفای به نذر را به منظور رسیدن به آمرزش قرار داد. واژه‌ی «نذر»

در حقیقت پیمان بستن با خدا در انجام کاری شایسته است. از این رو وفای به نذر نیز وفای به پیمان خواهد بود. همانگونه که خدا در قرآن شریف می‌فرماید: «و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما.» [۲۸۵]. و هر کس به پیمانی که با خدا بسته است وفا نماید، خدا به او پاداش پرشکوهی خواهد داد. و بدینسان روشن شود که انسان از راه وفای به نذر خویش، هم به پیمان خود عمل کرده و هم خود را در قلمرو آموزش خدا قرار داده است. «و توفیة المکابیل و الموازین تغیرا للبخس.» و کامل پرداختن پیمانها و ترازوها- در داد و ستد- را برای از میان برداشتن شیوهی ظالمانه‌ی کاستن از حقوق، مقرر فرمود. در نظام اقتصادی اسلام، خدا بر فروشنده و خریدار واجب ساخته است که حقوق یکدیگر و مردم را به دقت رعایت و ادا کنند و حق هیچ کس را حتی به صورت کاستن [صفحه ۴۷۸] از آن پایمال نسازند و آن را کمتر از ارزش واقعی جلوه ندهند. با مردم بر اساس عدالت و امنیت رفتار نمایند و نه بر اساس ستم و خیانت و این رفتار و عملکرد عادلانه و رعایت حقوق مادی و معنوی در گرو این است که با پیمانها و میزانهای و معیارهایی که حقوق مادی یا معنوی مردم سنجیده می‌شود تقلب و بازی صورت نگیرد حقوق و اعتبارات و شخصیتها همانگونه که هستند، سنجیده شوند. «و النهی عن شرب الخمر تنزیها عن الرجس.» «و هشدار از نوشیدن شراب را برای پاکی و پاکیزگی از پلیدیها، قرار داد.» و در نسخه‌ی دیگری آمده است که: «و الانتهاء عن شرب الخمر.» نگارنده در بحث از آیه‌ی شریفه «تطهیر» برای واژه «رجس» معانی گوناگونی آورده و باید بخاطر داشت که میخوارگی و بدمستی همانگونه که خدا می‌فرماید، یکی از چهره‌های کریمه «رجس» و پلیدی است. «انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون.» [۲۸۶]. بی‌تردید شراب و قمار و بتها و گرو بندی با تیرها، پلیدی و کار شیطان است. پس از آنها دوری بجوید تا رستگار شوید. در رابطه با زیانها و تباهیهای میخوارگی و جنایتها و نگونساریهای برخاسته از آن، بسیاری از نویسندگان مسلمان و غیرمسلمان کتابها و مقاله‌های گوناگونی نوشته‌اند. در این مورد همین یادآوری بسنده است که با مراجعه به معانی واژه‌ی «رجس» و تعمق در آن بخش بزرگی از زیانهای جبران‌ناپذیری که این بلای اجتماعی به سلامت جسم و جان، دستگاه تعقل و رشد و ترقی جامعه‌ها و تمدنها وارد می‌آورد، بر شما خواننده‌ی پژوهشگر روشن می‌شود. [صفحه ۴۷۹] «و اجتناب القذف حجابا عن اللعنة.» «و دوری جستن از نسبت بی‌عفتی دادن به پاکدامنان را برای مصون ماندن از لعنت و دور شدن از رحمت، قرار داد.» و در نسخه‌ی دیگری: «و اجتناب قذف المحصنات» آمده است. اسلام آیینی است که به منظور حراست از شخصیت معنوی و اجتماعی و حرمت انسانها سخت در نظر دارد و خدشه‌دار ساختن آبرو و شخصیت دیگری را نوعی جنایت می‌نگرد و برای آن کیفر عادلانه دنیوی و عذاب سخت اخروی در نظر می‌گیرد و به همگان هشدار می‌دهد که از این گناه بزرگ دوری جویند. در نگرش اسلامی نسبت بی‌عفتی دادن به مردان و زنان پاکدامن کار ساده و آسانی نیست و اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد که فردی زبان خویش را رها، و با آن شخصیت مردم را پایمال و آبرو و ناموس آنان را خدشه‌دار سازد از این رو اگر فردی به دیگری که به بی‌عفتی شهرت ندارد نسبت «زنا» داد. بر اوست که با اقامه‌ی بینه و گواه این نسبت را به اثبات رساند و گرنه مقررات کیفری اسلام در مورد خود او به جرم تهمت تراشی و خدشه‌دار ساختن کرامت و حیثیت دیگری به اجرا گذاشته می‌شود. خدا در قرآن شریف در این مورد می‌فرماید: «و الذین یرمون المحصنات ثم لم یاتوا بربعة شهداء فاجلدوهم...» [۲۸۷]. و کسانی که به زنان شوهردار نسبت زنا دهند، آنگاه چهار گواه نیاورند، هشتاد تازیانه به آنها بزنید، و هیچگاه شهادتی از آنان نپذیرید، و اینانند که خود فاسقند. و نیز می‌فرماید: «ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المومنات لعنوا فی الدنیا و الاخرة و لهم عذاب عظیم.» [۲۸۸]. [صفحه ۴۸۰] بی‌گمان کسانی که به زنان پاکدامن بی‌خیر و باایمان نسبت زنا می‌دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند و عذابی سخت خواهند داشت. و درست همین جاست که سخن جاودانه‌ی دخت پیامبر روشن می‌شود که فرمود: آنکس که از نسبت دادن بی‌عفتی به پاکدامنان دوری گزیند در حقیقت از لعنت خدا مصون می‌ماند. و واژه‌ی «لعنت» نیز به مفهوم دور بودن از مهر و رحمت خداست. «و ترک السرقة ایجابا للعة.» «و وانهادن عمل نیکو هیله‌ی سرقت را، باعث بقای پاکی و امانتداری مقرر فرمود.» دست انسان تا آنگاه که پاک و امانتدار باشد از

ارزش والا و بهای بسیاری برخوردار است، اما هنگامی که به سرقت و تجاوز آلوده شد، دیگر ارزش و کرامت خویش را به کلی از دست می‌دهد. چرا که از مرزهای دین گذشته، و دیگر بهایی ندارد. ابوالعلائی معری از سید مرتضی پرسید: ید بخرمس مئین مسجد او فدیت ما بالها قطع فی ربع دینار؟ دستی که خونهای آن پانصد دینار طلاست، او را چه می‌شود که در برابر یک چهارم دینار - اگر سرقت نماید - بریده شود؟ مرحوم سید پاسخ داد: عز الامانه اغلاها، و ارضها ذل الخیانه، فافهم حکمه الباری عزت و شکوه امانت و امانتداری ارزش آن را بالا برده و گرانیقیمت و پربهایش ساخته است و نیز ذلت و خفت خیانت او را از ارزش انداخته است. پس ای خردمند! حکمت آفریدگارت را دریاب. با این بیان دزدی و خیانت، پاکی و امانت را از دست و صاحب آن سلب می‌کند و وانهادن سرقت و عمل نکوهیده‌ی خیانت، عفت و امانتداری و عظمت دست و صاحب دست را حفظ و حراست می‌کند. در «کشف الغمه» این جملات نیز آمده است: [صفحه ۴۸۱] «و التزوة عن اكل اموال الایتام و الاستیثار بفیئهم اجاره من الظلم، و العدل فی الاحکام ایناسا للرعیه.» و پاکی و دوری گزیدن از خوردن و به انحصار خویش در آوردن اموال و امکانات و غنایم یتیمان را، باعث مصون ماندن از ستم و ستمکاری، و عدالت پیشگی را باعث جوشش و دلگرمی مردم به زمامداران، قرار داده است. واژه‌ی «یتیم» در فرهنگ عرب در مورد کسی بکار می‌رود که پدر یا مادر یا یکی از آن دو را در کودکی از دست داده و ثروت آنان را به ارث برده و به دلیل کم‌سنی توان و قدرت لازم برای حراست و نگهداری آن ثروت و اداره‌ی امور خویش را ندارد و اینجاست که عناصر طمعکار و طمع‌ورز بر دارایی او چشم می‌دوزند و به حقوق او تجاوز می‌کنند. چرا که او را ناتوان به حساب می‌آورند و در او توان و اقتداری نمی‌بینند که در برابر ظالمان و طمعکاران مقاومت کند و از حقوق خویش دفاع نماید. و این تجاوزی نکوهیده و ستمی آشکار است. خدای عادل سرنوشت چنین ستمکاران و کیفر سخت آنان در سرای آخرت را اینگونه مقرر می‌دارد: «الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم ناراً و سیصلون سعیراً.» [۲۸۹]. کسانی که دارایی یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که در شکمهای خویش آتش می‌خورند و بزودی به آتش برافروخته‌ای وارد گردند. از این رو خداوند دوری جستن از خوردن و بردن دارایی یتیم را باعث مصون ماندن از دست یازیدن به ستم و بیدادی قرار می‌دهد که چنین کیفر سخت و دردناکی در پی خواهد داشت. [صفحه ۴۸۲] اما جمله: «و الاستیثار بفیئهم.» منظور از واژه‌ی «فیئ» در اینجا غنیمت، یعنی یک پنجم غنایم و ثروتی است که خدا به پیغمبرش بخشیده است. و ما در آستانه‌ی ورود به خطبه‌ی بانوی نمونه‌ی اسلام که در مورد فدک سخن گفتیم، در این مورد بحثهایی را تقدیم داشتیم. «و عدل الاحکام ایناسا للرعیه.» از دخت فرزانه‌ی پیامبر، فاطمه علیها‌السلام در مورد اصل عدل و داد، در صفحات گذشته سخنی داشتیم که بیانگر عدالت در قلمرو خانه و خانواده و جامعه و روابط اجتماعی بود. اما آن حضرت در این فراز به عدالت زمامداران جامعه و حکومتها و قدرتهای حاکم بر مردم، یعنی هیئت حاکمه که عبارت از وزیران، فرماندهان، مسوولان سازمانها، قضات و نظایر آنها می‌باشد، اشاره می‌کند و عدالت را برای آنان لازم می‌نگرد. بطور طبیعی کسانی که از مناصب حساس و مشاغل بزرگی برخوردارند، به چنین احساس یا پنداری گرفتار می‌شوند که خود برتر از دیگرانند و هاله‌ای از عظمت، آنان را فرا گرفته. به همین جهت به نوعی خودبینی گرفتار می‌شوند و خویشتن را برتر و بزرگتر از دیگران می‌نگرند. این از سوی هیئت حاکمه، از سوی دیگر توده‌های مردم هستند که در آن صورت میان خود و هیئت حاکمه احساس بیگانگی و جدایی می‌کنند، بویژه آنگاه که به هر شهروندی اجازه داده نشود که با رئیس حکومت یا مقام عالی‌رتبه‌ی دولت آزادانه روبرو شود و نیاز خویش را بازگوید یا از بیدادی که از سوی وابستگان به حکومت به او رفته است، شکایت کند. اینجاست که چنین شیوه و اسلوبی باعث جدایی حکومت و مردم می‌شود و بدبختی‌ها به بار می‌آورد. اما اگر هیئت حاکمه بر اساس عدل و داد و پاسداری واقعی از حقوق توده‌های مردم بویژه ناتوانان گام بردارند، آنجاست که روح امید نه تنها بر کالبد افسرده‌ی ستمدیدگان، که همه‌ی مردم دمیده می‌شود و آنگاه است که فرد فرد ملت به سازمانها [صفحه ۴۸۳] و دستگاه‌های حکومتی بسان فرزندان به پدر، یا دانش‌پژوه به آموزگار و یا بیمار به طبیب خویش می‌نگرد. و بدانها مهر و محبت نثار می‌کند و از آنها قدردانی می‌نماید. در چنین شرایطی است

که مردم آگاهانه و آزادانه با هیئت حاکمه انس می‌گیرند، به آنان براستی نزدیک می‌شوند و همکاری و برادری و الفت و محبت در میان آنان حاکم می‌گردد... به هر حال اگر نگارنده بر آن نبود که اسلوب کتاب را رعایت کند، در این باره که مورد علاقه و خواست مردم است، جای بحث بیشتری بود. اما بخاطر رعایت اسلوب کتاب هب همین اندازه بسنده می‌شود. و آنگاه بانوی بانوان این بخش از سخن جاودانه‌ی خویش را با تلاوت آیاتی متناسب با موضوع به پایان برد. «ف» اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون». [۲۹۰]. پس آنگونه که شایسته‌ی پروای از خداست از او پروا کنید و نمیرید جز در حالی که مسلمان باشید. «و اطیعوا الله فیما امرکم به و نهاکم عنه» فانه «انما یخشی الله من عباده العلماء». و خدای را در آنچه به شما فرمان داده است، فرمان برید و از آنچه شما را از آن باز داشته است، بازایستید. چرا که در میان بندگان خدا تنها دانشورانند که از او می‌ترسند، و درست عمل می‌کنند. [صفحه ۴۸۴]

ادامه‌ی سخنان آن حضرت

اشاره

ثم قالت: ایها الناس اعلموا انی فاطمة، و ابی محمد صلی الله علیه و آله و سلم اقول عودا و بدءا و لا اقول غلطا، و لا افعل ما افعل شططا. «لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمومنین روف رحیم». [۲۹۱]. فان تعزوه و تعرفوه تجدوه ابی دون نساءکم، و اخا ابن عمی دون رجالکم و لنعم المعزی الیه صلی الله علیه و آله و سلم. فبلغ بالرسالة صادعا بالندارة، مائلا عن مدرجة المشرکین ضاربا ثجهم، آخذا باکظامهم داعیا الی سبیل ربه بالحکمة و الموعظة الحسنه، یکسر الاصنام و ینکت الهام، حتی انهزم الجمع و ولوا الدبر، حتی تفری اللیل عن صبحه، و اسفر الحق عن محضه، و نطق زعیم الدین، و خرس شقاشق الشیاطین، و طاح و شیظ النفاق، وانحلت عقد الکفر و الشقاق و فهتم بکلمة الاخلاص و نفر نفر من البیض الخماص. و کنتم علی شفا حفرة من النار، مذقة الشارب و نزهة الطامع، و قبسة العجلان، و موطیء الاقدام، تشریون الطرق، و تقفون القدو الورق، اذلة خاسین، تخافون ان یتخطفکم الناس من حولکم. فانقذکم الله تبارک و تعالی بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم بعد اللتیا و التی، بعد ان منی بهم الرجال، و ذوبان العرب و مردة اهل الکتاب کلما اوقدوا نارا للحرب اطفأها الله، او نجم قرن للشیطان، او فغرت فاغرة من المشرکین قذف اخاه فی لهواتها، فلا ینکفیء حتی یطاصمهاها باخصمه، و یخمد لهبها بسیفه مکدودا: فی ذات الله، مجتهدا فی امر الله قریبا من رسول الله، سیدا فی اولیاء الله، مشمرانا صحبا، مجدا کادحا و انتم فی رفاهیه من [صفحه ۴۸۵] العیش، و ادعون فاکهون، آمنون تتربصون بنا للدوائر، و تتوکفون الاخبار، و تنکصون عند النزال، و تفرون من القتال. آنگاه دگر باره روی سخن را به همگان کرد و فرمود: هان ای مردم! بدانید که من فاطمه‌ام! و پدرم محمد است! آنچه می‌گویم آغاز و فرجامش یک سخن است و در آن ناهماهنگی و ضد و نقیض نخواهد بود. نه در آنچه بر زبان می‌آورم جز سخن درست و عادلانه چیز دیگری خواهد بود، و نه در عملکردم و راهی که می‌پویم خطا و اشتباهی. پیامبری از میان شما بسویتان آمد که رنجهای شما بر او گران است. به ارشاد و هدایت شما سخت عشق می‌ورزید و بر ایمان آوردگان رووف و پر مهر بود. هر گاه نسب این پیامبر گرانمایه را بجوید، خواهید دید که او پدر من است، نه پدر دیگر زنان امت، و برادر عموزاده‌ام، امیر مومنان بود، نه برادر دیگر مردان جامعه. راستی که این نسب و تبار، چه افتخارانگیز و غرور آفرین است. آن برگزیده‌ی خدا رسالت خویش را از جانب خدا آغاز نمود و در اوج شایستگی آن را به پایان برد و مردم را بروشنی هشدار داد. از راه و رسم شرک گرایان روی برتافت و بر فرق و گردن آنان شمشیر عدالت را فرود آورد و گلوهای زورمداران حق‌ستیز را فشرد تا از شرک و ارتجاع دست بردارند و به توحید و عدالت گردن گذارند. او همواره با زبان حکمت و اندرز نیکو و برهان سودمند، مردم را به راه خدا فراخواند. بتها را درهم نوردید و بر مغز سرکردگان ستم و شقاوت

کوبید، تا اتحاد شوم آنان را گست و فراریشان داد و با از هم پاشیدن سیاهی‌ها و دریدن پرده‌ی ظلمت، سپیده دم نجات و امید فرارسید و سیمای پرجاذبه‌ی حق، آشکار گردید و پیشوای دین به سخن آمد و عربده‌های شیاطین به خاموشی گرایید، خار و خس نفاق از سر راه کنار زده شد و گره‌های کفر و دشمنی گشوده شد. و آنگاه شما در حالی که گروهی اندک و فاقد امکانات بیش نبودید، در میان گروهی سپید چهره و امکانات از دست داده و شکم [صفحه ۴۸۶] به پشت چسبیده، زبان به کلمه‌ی اخلاص گشوده، و ندای یکتاپرستی سر دادید. شما در آن روزگاران در لب پرتگاه دوزخ قرار داشتید و بخاطر فقدان امکانات و اقتدار، به جرعه‌ای آب برای فردی تشنه، یا لقمه‌ای غذا برای انسان گرسنه، و یا شعله‌ای آتش برای کسی بودید که شتابان در پی آب و غذا و آتش می‌دود و زیر دست و پاها لگدمال می‌شدید. آن روزها آب نوشیدنی شما گندیده و آلوده بود، و خوراکتان برگ درختان و پوست حیوانات. خوار و ذلیل بودید و مردود و مطرود، و همواره در هراس بودید که مباد دشمنان زورمند، شما را برابند و هستی و امکانات ناچیزتان را بلعند. آری در آن شرایط دهشناک بود که خدای پرمهر شما را به برکت محمد و به دست توانمند و اندیشه‌ی تابناک او از آن همه ذلت و حقارت نجات بخشید. او با شجاعان سخت درگیر شد و با گرگهای خونخوار عرب و سرکشان حق ستیز یهودی و نصاری پنجه درافکند و همه را به شکست کشانید. هرگاه آتش جنگ را برافروختند، خدا آن را خاموش ساخت و هرگاه شاخ شیطان نمایان گشت یا اژدهایی از شرک‌گرایان دهان گشود، پدرم پیامبر برادرش امیر مومنان را در کام آنها افکند، و آنها را بدست توانمند او سرکوب ساخت. علی هرگز از این میدانهای شرف و افتخار بازمی‌گشت جز اینکه سرهای دشمنان را پایمال شهامت خود می‌ساخت و آتش آتش افروزان را به آبشار شمشیر ستم ستیزش خاموش می‌ساخت. او در هر تلاش و جهادی رنجها را به جان می‌خرد و برای خدا، خویشتن را فسرده می‌ساخت و در راه تحقق اهداف الهی با همه‌ی توان می‌کوشید. او از نظر نسب و عقده و راه و رسم و هدف، نزدیک‌ترین کس به پیامبر بود و در میان دوستان راستین خدا، سالار همگان. همواره دامن همت به کمر زده و برای خیرخواهی و نجات و نیک‌بختی جامعه [صفحه ۴۸۷] در تلاش بود، اما شماییان در آن شرایط در آسایش و راحتی کاذب خویش غوطه‌ور بودید و از خطرات در امان و از نعمتهای خدا بهره می‌گرفتید. در انتظار این بودید که چرخ روزگار گردش خویش را بر ضد ما خاندان وحی و رسالت بیاغازد و گوش به زنگ اخبار ناگواری ما بودید. به هنگام کارزار عقب می‌نشستید و در سختی‌های پیکار، فرار را بر قرار ترجیح می‌دادید.

حقوق پایمال شده‌ی خویش را می‌طلبد

تا اینجا فاطمه علیهاالسلام سخن جاودانه‌ی خویش در مورد پرتویی از فلسفه‌ی احکام و مقررات اسلامی و علل تشریح قوانین آن به پایان برد و آنگاه به طرح هدف مورد نظر خویش که مطالبه‌ی حق مصادره شده‌اش و دادخواهی از هیئت حاکمه بود و پرداخت. پیش از هر چیز آن بانوی فرزانه در آن کنفرانس اسلامی روی سخن را به مردم حاضر در مسجد نمود و آنان را هدف قرار داد. چرا که آنان بودند که با رئیس دولت دست بیعت داده بودند. به علاوه رئیس دولت یکی از دو طرف محاکمه بود و بانوی بانوان در نظر داشت که پس از سخن با مردم با او بحث نموده و او را محکوم سازد. بر این اساس و بدان جهت که آن حضرت طرف دیگر محاکمه و نماینده‌ی خاندان وحی و رسالت و فراتر از آن ملکه‌ی ارجمند اسلام بود، نخست بر اساس مقرراتی که در دادگاه‌ها و محاکمه‌ها رعایت می‌گردد به معرفی خویش پرداخت. و به دنبال آن در برابر دیدگان مهاجر و انصار که در آن روزگار، همه از چهره‌های بارز و از شخصیت‌های وزین جامعه‌ی اسلامی به حساب می‌آمدند، جریان محاکمه را با درایت و اقتدار شگرفی آغاز کرد. موضوع محاکمه نیز روشن بود و عبارت از این حقیقت بود که زمین‌هایی از سالیان پیش در اختیار بانوی نمونه‌ی سلام فاطمه بوده و آنگاه رئیس دولت دست روی آنها نهاده و بی‌هیچ مجوز شرعی آنها را مصادره نموده بود. از این رو دخت فرزانه‌ی پیامبر در [صفحه ۴۸۸] آن کنفرانس، روی سخن را به حاضران در مسجد نمود و فرمود: «ایها الناس! اعلموا انی فاطمه!» هان ای مردم! بدانید

که من «فاطمه» هستم. آن حضرت نخست نام بلند آوازه‌ی خویش را برای شنوندگان بازگفت. همان نامی که کسی نسبت بدان ناآگاه نبود و همگان بارها آن نام مقدس را با نهایت تجلیل و تعظیم و تقدیر به همراه مهر و محبت و نثار عواطف بی‌نظیر به صاحب آن، از زبان پیامبر پرشکوه اسلام شنیده بودند. «و ابی: محمد صلی الله علیه و آله و سلم» و پدرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد. دخت یگانه‌ی پیامبر این نسب پرشرافت و پرفراز را که در کران تا کران گیتی و در همه‌ی عصرها و نسلها نسبی فراتر از آن نیست، بیان می‌کند. نسبی که افتخار جهان هستی است و در تاج آفرینش و بلند آوازه‌تر از خورشید جهان افروز است. آری دخت فرزانه‌ی این شخصیت پرشکوه است که سخنرانی می‌کند. اوست که خطبه می‌خواند، اوست که به مناظره برخاسته و در برابر بیداد و حق‌کشی دادخواهی می‌نماید. او خویشان را معرفی کرد تا کسی نگوید ما او را نشناختیم، و کسی بهانه تراشی نکند که چرا حضرت نام خویش را به زبان نیاورد؟ و برای چه خود و نسب خویشان را بیان نفرمود؟ او با این معرفی صریح خویش حجت را تمام کرد و جای چون و چرایی برای هیچ کس باقی نهداد و بدان جهت که آنان را نکوهش نموده باشد، نام و نسب بلند آوازه‌ی خویش را یادآوری فرمود. [صفحه ۴۸۹] آری فاطمه علیها السلام دخت فرزانه‌ی پیامبر آمده است تا حقوق پیمال شده‌ی خویش و دارایی مصادره شده‌اش را بخواهد. «اقول عودا و بدءا» همان ای مردم! همان را که نخست بر زبان آوردم، سرانجام هم همان را بر زبان می‌آورم و به آنچه می‌گویم، ایمان دارم. و در نسخه‌ی دیگری: «عودا علی بدءا» آمده است که از نظر معنا تفاوت نمی‌کند. «و لا اقول ما اقول غلطا و لا افعال ما افعال شططا». آنچه می‌گویم اشتباه نیست، و سخنی از روی بیداد و افراط کاری و تجاوز نیز بر زبان نمی‌آورم. واژه‌ی «غلط» به مفهوم خطای در سخن است و در این راستا، هم خطای در لفظ و محتوا را می‌گیرد و هم دروغ‌بافی و فریبکاری و غلط اندازیهای گوناگون را. و آنگاه به تلاوت این آیه‌ی شریفه پرداخت. «لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمومنین روف رحیم». [۲۹۲]. بی‌تردید برای شما مردم پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید. به هدایت و نیکبختی شما حریص، و نسبت به مومنان دلسوز و مهربان است. دخت گرانمایه‌ی پیامبر این بخش از سخنان خویش را با نام و یاد همواره جاودانه‌ی پدرش، پیامبر آغاز کرد و آن را با سخن خدا و آیه‌ی شریفه درهم آمیخت که می‌فرماید: «به یقین پیامبری که از خود شما مردم است بسویتان آمد. بر او سخت گران است که شما را در گمراهی و رنج بنگرد. او در افزایش وسایل و عوامل نیکبختی و هدایت شما تا سر حد حرص می‌کوشد و به ایمان‌آوردگان امت، پرمهر و بخشایشگر است.» [صفحه ۴۹۰] «فان تعزوه و تعرفوه تجدوه ابی دون نسانکم.» «اگر بخواهید او را به کسی یا کسی را به او نسبت دهید و او را بشناسید، او را پدر من خواهید یافت، نه پدر دیگر زنان جامعه.» آری این تنها من هستم که دختر او می‌باشم و او پدر من است و دیگر زنان این امت در این نسبت بلند و پاک با من شرکت ندارند.» «و اخا ابن عمی دون رجالکم» و برادر شوی گرانمایه و پسرعموی من است و هیچ کدام از مردان جامعه‌ی شما افتخار برادری او را ندارند. روشن است که منظور از برادری، در سخن دخت پیامبر همان برادری مورد نظر قرآن است که پیامبر به دستور خدا میان پیروان قرآن ایجاد کرد و میان خود و امیر مومنان نیز پیمان برادری برقرار ساخت. پیامبر همواره در مناسبت‌های گوناگون به این برادری پرشکوه اشاره می‌کرد و بر واژه‌ی «اخی» «برادرم» در مورد امیر مومنان تکیه می‌کرد. برای نمونه: گاه می‌فرمود: «ادعوا الی اخی» برادرم را فراخوانید تا نزد من بیاید. و گاه می‌فرمود: «و این اخی؟» برادرم کجاست؟ زمانی می‌فرمود: «انت اخی» تو برادر من هستی. و زمانی دیگر یادآوری می‌فرمود که: «انه فی الدنيا و الاخرة.» او در این جهان و جهان دیگر برادر من است. امیر مومنان نیز به این برادری جاودانه بر خود می‌بالید و در نظم و نثر و گفتار و اشعار از آن به عظمت یاد می‌کرد. برای نمونه آن حضرت اینگونه سرود: [صفحه ۴۹۱] انا اخو المصطفی لا شک فی نسبی معه ربیب و سبطاه هما ولدی من برادر برگزیده‌ی خدا هستم که هیچ تردیدی در این واقعیت نیست. من با او رشد و به همراه او پرورش یافته‌ام و نواده‌های آن بزرگوار، فرزندان من هستند. و نیز اینگونه سرود: محمد النبی اخی و صنوی و حمزه سیدالشهداء عمی محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن پیامبر بزرگ خدا، برادر و پسرعموی من است. و «حمزه» آن سالار شعیدان «احد» عموی

من می‌باشد. و نیز اینگونه سرود: و من حین آخی بین من کان حاضر ادعانی و آخانی و بین من فضلی و (آن پیامبر بزرگ) همان شخصیتی است که هنگامی که میان امت پیمان برادری برقرار ساخت، خودش مرا فراخواند و میان من و خودش پیمان برادری همواره برقرار نمود و بدینوسیله برتریها و شایستگی‌های مرا روشن و آشکار فرمود. و نیز از آن حضرت است که در این مورد فرمود: «انا عبدالله و اخو رسول الله، و انا الصدق الاکبر و الفاروق الاعظم لا یقوله غیری الا کذاب.» هان! من بنده‌ی خدا هستم و برادر پیامبر. صدیق اکبر هستم و فاروق اعظم، و بجز من هر آن کس که این سخن را بر زبان آورد دروغ‌پرداز است. [۲۹۳]. «و لعن المعزی الیه صلی الله علیه و آله و سلم» «و چه کسی پاکتر و برتر از پیامبر که انسان به او منسوب شود.» چرا که او علت آفرینش جهان هستی است و به برکت وجود گرانمایه‌ی اوست که خدا به انسان و دیگر موجودات، روزی ارزانی فرموده است. [صفحه ۴۹۲] «فبلغ الرسالة صادعا بالنداره» «او رسالت خویش را ابلاغ و پیام خدا را به بهترین شکل ممکن به جهانیان رسانید و در همان حال مردم را از حساب و کتاب هشدار داد.» آری او هر آنچه را به رسانیدنش دستور یافته بود، همه را به همراه بشارت و هشدار از عذاب آخرت برای گناهکاران و ظالمان، همه را به گوشها رسانید. «مائلا عن مدرجه المشرکین» «و از شیوه‌ی انحطاط آفرین شرک‌گرایان روی برتافت.» و در نسخه‌ی دیگری: «ناکبا عن سنن مدرجه المشرکین» آمده است. «ضاربا ثجهم» و بر پیکر نیروی ویرانگر شرک ضرباتی شکننده وارد آورد. این جمله بیانگر آن است که حضرت با کافران و مشرکان جهاد نمود. «آخذا باکظامهم» و دهان آنان را از (پاوه‌سراییی و عریده‌کشی) بست. این فراز نشانگر آن است که او، بیدادگران و مشرکان را سر جایشان نشانند و نقشه‌های ویرانگرشان را نقش بر آب و کارهای نادرست آنان را نابود ساخت. «داعیا الی سبیل ربه بالحکمه و الموعظه الحسنه.» «در حالی که با حکمت و اندرز نیکو مردم را به راه پروردگارش فراخواند.» آری پیامبر مردم را نه بسوی ارزشهای دنیوی، بلکه بسوی خدا فراخواند، نه بسوی غیر او، و در دعوت انسانسازش سطح اندیشه‌ی مردم را در نظر گرفت. به این معنا که با تیپ روشنفکر و تحصیلکرده و ترقی‌خواه، با حکمتها و مطالبی که روشنگر حقیقت‌ها و زداینده‌ی شبهات باشد روبرو شد و با توده‌ی مردم با پند و اندرز و سخنان قانع‌کننده و دلگرم‌سازنده و عبرت‌آموز و زندگی‌ساز. و در رویارویی با دشمنان و بداندیشان، بهترین شیوه‌ی بحث و گفت و شنود و باراندن دلیل و برهان بر آنان را، در دعوت زندگی‌ساز خویش بکار گرفت. [صفحه ۴۹۳] «یکسر الاصنام» «او بتها را درهم می‌شکست.» همان بتهایی را که شرک‌گرایان به خدایی گرفته و بجای پرستش یکتا خدای هستی در برابر آنها کرنش می‌کردند. و در نسخه‌ی دیگری: «وینکت الهام» و یا «ینکس الهام» آمده است. که هر کدام باشد به کارزار با سردمداران شرک و بیداد و درهم نوردیدن آنان اشاره دارد. همانان که بسان «شبیبه» و «عتبه» و «ابوجهل» و... فتنه‌انگیزی می‌کردند و آتش جنگ و تجاوز را شعله‌ور می‌ساختند. و ممکن است بیانگر این حقیقت باشد که پیامبر تبه‌کاران و فتنه‌انگیزان را به خفت و رسوایی کشید. «حتی انهم الجمع و ولوا الدبر» آری کارزار و جهاد با شرک و کفر و ستم و ارتجاع سالیان بسیاری ادامه یافت، بگونه‌ای که در کشاکش آن، پیکارها رخ گشود و تزلزل و پریشانی روی داد تا سرانجام پیامبر ریشه‌های فتنه و فتنه‌انگیزان و جرثومه‌های تباهی و تبه‌کاری را درهم نوردید و اقتدار پوشالی کفرپیشگان را درهم کوبید. آنان از نظر روانی ناتوان شدند و روحیه خویش را از دست دادند و کارزار به شکست آنها انجامید و پشت به میدان، فرار را برقرار ترجیح دادند. «حتی تفری اللیل عن صبحه» «تا سرانجام تاریکیهای سیاه کفر شکافت و سپیده‌ی بامداد اسلام از افق جلوه‌گر شد.» «و اسفر الحق عن محصنه» «و پرده‌ها و ستاره‌های باطل از چهره‌ی نورانی و زیبای حق به کناری رفت و حق ناب و خالص بی‌هیچ آمیختگی به باطل، نمایان شد.» یادآوری می‌گردد که این فرازها هم به نوعی بیانگر گردآمدن نیروی حق و طرفداران حقیقت و عدالت است. [صفحه ۴۹۴] «و نطق زعیم‌الدین» «و پیشوای راستین دین خدا، در اوج آزادی و آزادگی و صراحت سخن گفت.» و در کلیه‌ی امور و شئون فرد و خانواده و جامعه رهنمود داد. «و خرسث شقاشق الشیاطین» «و میداننداری شیاطینها رو به خاموشی نهاد.» واژه‌ی «ششقه» همانگونه که در صفحات پیش گذشت، چیزی است که همانند شش، به هنگامه‌ی هیجان‌زدگی از دهان شتر بیرون می‌آید. و این فراز بیانگر آن است که سرانجام در پرتو

جهاد فکری و عقیدتی و اخلاقی و عملی پیامبر تلاشهای ارتجاعی تبهکاران و ظالمان فروکش کرد و عربده‌هایشان در گلو خفه شد. «و طاح و شیظ النفاق» «و یاران و هواداران نفاق از میان رفتند.» هم اعتبار کاذب خود را از دست دادند و هم تلاش مذبحانه‌ی آنان با شکست و خفت روبرو شد. «و انحلت عقد الکفر و الشقاق» «و گره‌های کوری که طرفداران کفر و شقاق دمیده بودند، از هم گسست.» و همه‌ی تلاشها و پیمانها و عهدنامه‌ها و قطعنامه‌هایی که در برابر اسلام بسته بودند، همه بسان کارزار «احزاب» بی‌ثمر شد. «و فهمت بکلمة الاخلاص» و شما مردم در برابر دعوت پیامبر، شعار جانبخش لا اله الا الله را به زبان آوردید و راه توحید و یکتاپرستی را در پیش گرفتید. «و فی نفر من البیض الخماص» «در میان انبوهی از سپیدرویان گرسنه و پارسا.» این فراز از سخن آن حضرت ممکن است اشاره به روزه‌داری و پارسایی مسلمانان [صفحه ۴۹۵] باشد و ممکن است این دو ویژگی سپیدرویی و پارسایی، به گروه مشخصی از مسلمانان همچون گروه برگزیده از یاران پیامبر یا خاندان پاک و پاکیزه‌ی او باشد. «و کنتم علی شفا حفرة من النار» «و شما یاران بر لبه‌ی پرتگاهی از آتش بودید.» و این بخاطر آفت کفر و شرک به خدای بزرگ بود که در جامعه‌ی شما حاکم بود.

نگرشی بر زندگی اجتماعی عصر جاهلیت

آنگاه دخت فرزانه‌ی پیامبر نگرشی اندیشمندانه به زندگی اجتماعی و سراسر آشفته و پر هرج و مرج مردم در عصر جاهلیت افکند و فرمود: «مذقة الشارب و نهضة الطامع» «شما جرعه آبی بودید برای یک تشنه.» این جمله اشاره به ضعف و ناتوانی آنان دارد. اگر تشنه‌ی از نقطه‌ای بگذرد و آبی بیابد که یا صاحب ندارد و یا مالک آن توان دفاع از حق خویش را ندارد، روشن است که آن را می‌نوشد تا عطش خویش را فرونشاند. و نیز اگر گرسنه‌ی از جایی بگذرد و غذایی بی‌صاحب یا در دسترس بیابد. در آن طمع می‌بندد و با غنیمت شمردن فرصت بدست آمده، شکمی سیر می‌کند. «و قبسة العجلان و موطیء الاقدام» و قطعه‌ی آتشی در دست انسان شتاب زده‌ی بودید که بدان سخت نیازمند است و پایمال شده و لگدکوب زورمندان. «تشربون الطرق» «از آبی می‌نوشیدید که در گودالها گرد می‌آمد.» آبی که حیوانات و درندگان بر آن وارد می‌شدند و شتران آن را آلوده می‌ساختند. با اینکه می‌دانیم انسانهای شرافتمند و پاکیزه از اینگونه آبها احساس نفرت می‌کنند [صفحه ۴۹۶] و آن را دور می‌پاشند و به نوشیدنش راضی نمی‌شوند، با این وصف آفت نادانی و تهیدستی و سرفروود آوردن در برابر ذلت و خفت آنان را بدینصورت ساخته بود. آنان از کندن چاه و جاری ساختن چشمه‌ها و یا پدید آوردن کانالها و قناتهای زیرزمینی برای تهیه آب گوارا و سالم، گویی بکلی بی‌خبر بودند. و شما خواننده عزیز دیگر از آلودگی این آبهای سطحی و بجای مانده در گودالها به انواع میکروبهای مرگبار مگ و مپرس، متاسفانه به نقل برخی از روزنامه‌ها و مجلات در دنیای کنونی هم برخی از سرزمینهای اسلامی و مسلمان‌نشین، از قافله تمدن عقب مانده، و در خفت و نکبتی اینگونه روزگار می‌گذرانند. «و تفتاتون القد و الورق» «و از گوشت خشکیده و برگ درختان تغذیه می‌کردید.» آری غذای آنان گوشت خشکیده یا پوست دباغی نشده و برگها و شکوفه‌های درختان بود. زمینهای گسترده بایر افتاده بود، نه در آنها دامداری رواج داشت و نه کشاورزی و زراعت به مفهوم درست آن. «اذلة خاسئین» «و فرومایه و رانده‌شده بودید.» واژه‌ی «خاسی» به مفهوم رانده شده‌ای است که به او اجازه بازگشت بسوی جامعه و مردم را نمی‌دهند. «تخافون ان یتخطفکم الناس من حولکم» «هماره در هراس بودید که مردم شما را از اطراف نربایند.» واقعیت این است که از هم گسیختگی امور و درهم ریختن کارها موجب می‌گردد که زندگی جامعه در هم ریزد و هرج و مرج و ناامنی و ناآرامی و دلهره، در دل‌های مردم و صحنه‌ی جامعه پدیدار گردد. زورمند به حقوق ناتوان طمع ورزد و اکثریت، اقلیت را بخورد، ثروتمند در پی برده ساختن تهیدستان برآید و کسی هم نه از مقررات بترسد [صفحه ۴۹۷] و نه از کیفر عملکرد ظالمانه خویش و نه از حکومت حساب برد. خود می‌نگریم که رویدادهای ناگواری چون آدم ربایی و سرقت و تجاوزات گوناگون آمارش در آن کشورهایی بیشتر قوس صعودی می‌پیماید که،

قانون تنها در مورد بینوایان و ناتوانان اجرا می‌شود، نه ظالمان و بیدادگران زورمند. به همین جهت هر روز خونها ریخته می‌شود و ناموسها بر باد می‌رود و ثروتها به یغما می‌رود و شخصیتها لگدمال می‌گردد... بانوی فرزانه‌ی اسلام، این آیه شریفه را با اقتباس از قرآن با سخنان خویش در ترسیم تباهی‌های جاهلیت می‌آمیزد و ادامه می‌دهد که: «فانقذکم الله بآبی محمد صلی الله علیه و آله و سلم» «و آنگاه خدا جامعه‌ی شما را بوسیله‌ی پدر گرانمایه و نجات‌بخش من محمد صلی الله علیه و آله و سلم نجات داد.» چرا که او بزرگترین پیشوای نجات و برترین اصلاحگر عصرها و نسلها بود که بندگان خدا را از آن زندگی دوزخی نجات بخشید و شهرها را از آن تباهی‌ها و نگونبختی‌ها و فجایع اصلاح کرد و دگرگونی ژرفی، در اندیشه‌ها و عقیده‌ها و جانها و خلق و خو و عادات و رسوم مردم، پدید آورد. «بعد اللتیا و التی» «و او شما را پس از رنجها و فداکاریهای بسیار به یاری خدا، نجات بخشید.» این فراز در فرهنگ عرب نوعی مثال است و مفهوم سخن این می‌شود که پیامبر خدا پس از به جان خریدن سخت‌ترین مشکلات و فشارها و رنجها موفق شد جامعه را اصلاح کند و مردم را از نگونساری‌ها برهاند. «و بعد ان منی ببهم الرجال.» «و پس از درگیری با زورمندان و دلاوران شرک و پس از رنجهایی که از آنان کشید، اهداف بلند او تحقق یافت.» [صفحه ۴۹۸] به عبارت دیگر پیامبر پس از درگیری با زورمندان و قهرمانان شجاع و جسوری که آتشیهای جنگ را شعله‌ور ساخته و با همه‌ی قدرت و امکانات و نیروهای خویش با آن حضرت کارزار نمودند موفق شد جامعه را از چنگال آنان رهایی بخشد و به عدالت و آزادی برساند. «و ذوبان العرب» «و پس از آنکه شمایان در اسارت گرگهای عرب بودید.» این فراز بیانگر این حقیقت است که پیامبر شما را پس از گرفتاریتان در چنگال گرگهای عرب نجات بخشید. واقعیت این است که انسان اگر از ارزشهای انسانی و اخلاقی و فضایل بشری برهنه شود به مرتبه‌ی حیوانات سقوط می‌کند، اگر فهم و آگاهی او از دست برود، بسان دراز گوش می‌گردد و اگر مهر و محبت و عاطفه را کنار نهد، به درندگان می‌ماند. اینجاست که اگر از چنین انسان و جامعه‌ای به گرگ تعبیر شود، چیزی جز واقعیت نیست. مردم جاهلیت که با خونریزی و آدمکشی خو گرفته بودند، چنین شرایطی داشتند. جامعه‌ی آنان بدبختانه جامعه‌ای بود که ابوسفیانها و ابوجهلها و عناصر پلیدی همانند آنها در آن، دست بالا را داشتند و هدفشان نیز، فتنه‌انگیزی و پدید آوردن آشوب و بلوا بود. البته واژه‌ی «ذوبان» ر برخی نیز به فرومایگان و راهزنان معنا کرده‌اند. آری پیامبر خدا همواره گرفتار این تبهکاران بود و از جنگ «بدر» تا «خندق» و «حنین» و دیگر میدانهای جهادش با این تبهکاران آشوبگر و آتش‌افروز روبرو بود. به گونه‌ای که اگر شما خواننده‌ی عزیز تاریخ زندگی پیامبر بویژه عصر بعثت تا رحلت را بنگری، خواهی دید که همین تبهکاران بودند که همه جا خمیرمایه‌ی فتنه و آشوب بودند و حتی در جنگهای مسلمانان با یهود نیز همین گروه خودکامه و تبهکار نقش اصلی را در آتش‌افروزی بازی می‌کردند. [صفحه ۴۹۹] «مردة اهل الکتاب» «و درگیر گردنکشان اهل کتاب» بود. و این فراز نیز اشاره به جنگهایی است که گروه یهود و نصاری همچون: «بنی‌نضیر» و «بنی‌قریظه» و «بنی‌قینقاع» و «بنی‌اصغر» در منطقه «موتة» شعله‌های آن را برافروختند. اگر برآستی یهود و نصاری از کتابهای آسمانی خویش پیروی می‌کردند، هرگز با پیامبر پیکار نمی‌کردند و بجای آن در نخستین فرصت در برابر او و آیین آسمانی‌اش سر تسلیم فرود آورده، بدست او مسلمان می‌شدند. چرا که ویژگیهای آن حضرت در کتابهای آسمانی آنان ترسیم شده بود و برای آنها آسان بود که آن ویژگیها و نشانه‌ها را بنگرند و با پیامبر بسنجند. در آن شرایط بود که می‌دیدند آن نشانه‌ها و ویژگیها بطور کامل با پیامبر انطباق می‌یافت و آنان به حق راه می‌یافتند. اما متأسفانه سرکشان و حق‌ستیزان آنان، بر اثر خودبزرگ‌بینی و حق‌ناپذیری حاضر نبودند تا در برابر حق سر فرود آوردند. به همین جهت بجای حق‌پذیری به دشمنی و لجاجت و انکار خویش پای فشردند. «کلما اوقدوا ناراً للحرب اطفاءها الله» «هرگاه آتشی برای جنگ برافروختند، خدا آن را خاموش ساخت.» آنان بر ضد پیامبر و آیین آسمانی و ایمان آوردگان به او توطئه چیدند و سپاهیان و لشکریان بسیار برای جنگ با آن حضرت گرد آوردند و گروه‌ها و قبیله‌ها را تحریک کردند اما به یاری خدا تلاشهای ارتجاعی آنان بی‌ثمر ماند و پیروزی و سرفرازی از آن پیامبر گردید. اگر برآستی تاریخ

پرافتخار پیامبر را از آغاز بعثت تا رحلت آن بزرگوار مورد تحقیق و نگرش قرار دهیم آنگاه است که بخش بزرگی از خنثی شدن نقشه‌های ظالمانه و شکست خفت‌بار بدخواهان و دشمنان او و چگونگی این شکستها روشن می‌شود. [صفحه ۵۰۰] «او نجم قرن للشیطان» یا هرگاه که برای شیطان شاخی می‌رویید، خدا آن را می‌شکست. روشن است که هنگامی که شاخ حیوان می‌شکند شاخ دیگری به جای آن سر برمی‌آورد. سخن فاطمه علیها‌السلام بیانگر این معناست که هرگاه یکی از تبهکاران به کاری شیطانی و تبهکارانه دست می‌یازید، خدای آن را به زیان خود آنان دگرگون می‌ساخت. در این فراز فاطمه علیها‌السلام بداندیشی‌ها و مخالفت‌های شرک و ارتجاع را کارهای ابلیسی بشمار آورده است که زیانبار و گمراه‌کننده‌اند. و این جمله عطف به جمله‌ی پیش است که فرمود: کَلِمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَاها اللّاه، او نجم قرن للشیطان او فغرّت فاغرةً من المشرکین. یا هرگاه ازدهایی از شرک، دهان گشود تا جامعه‌ی نو بنیاد مسلمان را بگزد یا ببلعد. «قذف اخاه فی لهواتها» آن حضرت برادرش را بر دهان آن افکند. پیامبر در برابر آن تلاش‌های دوزخی و نعره‌های ابلیسی برادری چون علی علیه‌السلام داشت و به کمک او، آن آتش‌های فتنه را خاموش می‌ساخت. آن حضرت به امیرمومنان فرمان داد تا شرارت سپاه شرک و کفر و نفاق را از او دور سازد و امیر مومنان نیز با به خطر افکندن جان گرامی خود با آن گرگ‌های درنده رویارو می‌گشت و به تنهایی با همه‌ی آنان پیکار می‌نمود و در امواج خروشان جنگ برای حق و عدالت فرومی‌رفت. با این بیان، تعبیر به جا و درستی است که می‌فرماید: پیامبر برادرش را در شرایط سخت به کام مرگ و شهادت و نیشه‌های درندگان و زیر شمشیرها و نیزه‌ها می‌افکند. «فلا ینکفیء حتی صماخها باخمصه» [صفحه ۵۰۱] و او از میدان کارزار بازمی‌گشت، تا سرهای دشمنان را می‌کوبید و فرقه‌ایشان را زیر پای شهادت خود، لگدمال می‌کرد. درست بسان یک قهرمان کشتی که چون در میدان پیکار و مسابقه در هم‌آورد خویش پیروز می‌گردد، بناگزی پست یا سر او را به زمین می‌چسباند تا روشن سازد، مسابقه را به کامل‌ترین شکل آن برده است. آری امیر مومنان قهرمان بی‌هم‌آوردی بود که ترس برایش مفهومی نداشت. چنانکه گویی غریزه‌ی حب به حیات و عشق به زندگی از وجود او برداشته شده و در جستجوی مرگ پرافتخار و شهادت در راه خداست. در دست توانمندش شمشیری بود که از آن مرگ برای تجاوزان می‌چکید، شمشیر او را بر فراز سرها و پهلوهای ظالمان در حال رکوع و سجود و دو نیم نمودن پیکرهای بیدادگران حق‌ستیز می‌نگری، او را نظاره‌خواهی نمود که در یک پلک بهم زدن می‌برد و می‌شکند و می‌درد و پیش از آنکه خون از رگ‌ها جاری شود عملیات قهرمانانه او بر ضد ستم و بیداد پایان یافته است. «و یخمد لهبها بسیفه» «و با شمشیرش زبانه‌های آتش را خاموش می‌سازد.» جرثومه‌های تباہی و ستم را از میان برمی‌دارد و خار و خسها را از سر جامعه‌ی انسانی می‌زدود و آتش جنگ را با شمشیر آسمانی و ستم‌ستیزش خاموش می‌سازد و راه را برای گسترش قلمرو دین و کلمه‌ی مقدس «لا اله الا الله» هموار می‌سازد. «مکدودا فی ذات الله» «در راه خدا خویشتن را به رنج و فشار می‌افکند.» و همه‌ی این رنج‌ها و فشارها و مشکلات را بخاطر خدا و راه تقرب به بارگاه او و در راه او به جان می‌خرید. «مجتهدا فی امر الله» «و در راه انجام فرمان خدا سخت کوش و تلاشگر بود.» واژه‌ی «مجتهد» در فرهنگ واژه‌شناسان به کسی گفته می‌شود که خویشتن را با همه‌ی [صفحه ۵۰۲] وجود به رنج و زحمت بیفکند و امیر مومنان به مفهوم حقیقی کلمه، اینگونه بود. او همه‌ی توان و امکانات خویش را برای تحقق بخشیدن به هدف‌های والای خویش که همان برتری بخشیدن به قدرت عدالت و اعلای کلمه‌ی حق بود، به کار می‌گرفت. «قربیا من رسول الله» «به پیامبر خدا در تمامی صحنه‌ها نزدیک بود.» در این فراز منظور از بانوی بانوان نه نزدیکی از نظر جا و مکان است، بلکه منظور قرب انسانی و قلبی و معنوی است که خویشاوندی و روح و جان و هدف را در برمی‌گیرد. به عبارت دیگر علی علیه‌السلام به بیان قرآن شریف که می‌فرماید: «و انفسنا و انفسکم» خود پیامبر است. با این بیان آیا خویشاوندی و قرابتی نزدیکتر از این ممکن است؟ «سیدا فی اولیاء الله» «سالاری در میان دوستان خداست.» و در نسخه‌ی دیگری «سید اولیاء الله» آمده، که منظور پیامبر گرامی است. «مشمرنا ناصحا، مجدا کادحا.» «دامن کمر را به همت می‌بست و سخت خیرخواه و پرتلاش و کوشنده بود.» فاطمه علیها‌السلام شوی گرانقدرش را بدینصورت به وصف می‌کشید که: آن حضرت گویی آستین و

دامن همت را بالا زده و با آمادگی همه‌جانبه برای پیشرفت جامعه و مصالح اسلام و نیکبختی توده‌های مسلمان و غیرمسلمان تلاش می‌کرد و بسان خیرخواهی وصف‌ناپذیر، برای امت بود و آنان را نصیحت می‌کرد. در کارش تلاش و کوشش می‌نمود و خستگی و فرسودگی در قاموس زندگی او راه نداشت و او را از ادامه‌ی تلاش باز نمی‌داشت. آری زندگی سراسر افتخار امیر مومنان همواره تلاش و کوشش بود. پیوسته تلاش و فعالیت و خدمت به اهداف بلند و بشر دوستانه‌ی دین خدا بود. موضع‌گیری‌ها [صفحه ۵۰۳] و موقعیت‌های حساس و نقش سرنوشت‌ساز او در صحنه‌های کارزار و فداکاریها و جانبازی‌های او در راه خدا از روشنایی خورشید، مشهورتر و شناخته شده‌تر است. «و انتم فی رفاهیه من العیش و ادعون فاکهون آمنون». و ای جهاد و تلاش خستگی‌ناپذیر علی علیه‌السلام در حالی بود که شمایان در رفاه و آسایش بودید و راحت و سرخوش برخوردار از امنیت و به دور از خطر. آنگاه که پیروان اسلام از خطرات به دور بودند و به خود و زندگی شخصی و آسایش سرگرم، و از امنیت و راحتی بهره‌مند و در اندیشه‌ی لذت‌جویی و رسیدن به خواست‌های خویش بودند، امیر مومنان همواره برای خدا و در راه اهداف بلند پیامبر با وحشتها و خطرات پیاپی روبرو بود. مسلمانان در «لیلۃ المیت» کجا بودند؟ همان شب پرخطری که شرک‌گرایان سرای پیامبر را به محاصره خویش درآورده و بر آن بودند که با هجوم به خانه، آن حضرت را از پای درآورند. آیا آن شب تنها علی نبود که در سرای پیامبر و در جای او خوابید و جان و جوانی خویش را در راه و هدفهای آسمانی‌اش در طبق اخلاص نهاد؟ راستی مسلمانان در جنگ «احد»، آن هنگامه‌ی سختی که پیامبر را تنها نهادند و گریختند و پیامبر به محاصره‌ی نیروی تجاوزکار شرک در آمد و همه به سوی آن حضرت یورش بردند، کجا بودند؟ آری امیر مومنان بود که در آن شرایط سخت در برابر دشمن متجاوز ایستادگی کرد و در فداکاری و مواسات، رکورد را شکست تا آنجایی که فرشته‌ی وحی میان آسمان و زمین ندای مردانگی و شهادت وصف‌ناپذیر او را همه‌جا طنین‌افکن ساخت و ندا داد که: «لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار». و همین‌گونه روزهای سرنوشت‌ساز «خندق» و «حنین» و «خیبر» و دیگر روزها... امیر مومنان در این مورد می‌فرماید: [صفحه ۵۰۴] «و لقد واسیته بنفسی فی المواطن الی تزل فیها الاقدام و تنکص فیها الابطال...» من در موقعیتهای دشواری که گامها می‌لرزید و قهرمانا عقب می‌نشستند، پیامبر را یاری رساندم. این شهادت و شجاعتی است که خدا مرا بوسیله‌ی آن گرامی داشته است. «تربصون بنا الدوائر» «در انتظار این بودند که بلاها بسوی ما فرود آمد.» و اربابه‌ی زمان و چرخ روزگار بر ضد ما به گردش افتد. برخی از همین چهره‌ها که اینک سنگ اسلام به سینه می‌زنند، آن روز خویشتن را در صفهای فشرده‌ی مسلمانان وارد ساخته و هر لحظه در انتظار رخدادهای ناگوار و رویدادهای فاجعه‌بار بودند و برای نابودی پیشوای بزرگ توحید لحظه‌شماری می‌کردند. «واژه‌ی «دوائر» در فرهنگ عرب به رخدادهای روزگار و فرجام بد و زوال نعمت و فرود آمدن بلا گفته می‌شود. «و تتوکفون الاخبار» «و گوش به زنگ اخبار و رویدادها، به زیان پیامبر و اسلام بودید. «و تنکصون عند النزال، و تفرون من القتال.» «به هنگامه‌ی کارزار عقب می‌نشستید و از جنگ فرار می‌نمودید.» مگر رویداد غمبار «احد» بخاطر فرار مسلمانان روی نداد؟ مگر روز «حنین» رسوایی به بار نیامد؟ مگر در کارزار «خیبر» نشان ننگ و عار بر پیشانی فراریان نقش نبست؟ و دیگر شما خواننده‌ی عزیز از روز خندق مگو و مپرس که چگونه آنگاه که همین مدعیان اسلام، «عمر بن عبدود» را در میدان کارزار دیدند و نعره‌ی گوش‌خراش و جنگ طلبانه‌ی او را شنیدند، چگونه دل‌هایشان آکنده از وحشت شد و ترس و دلهره سراسر [صفحه ۵۰۵] وجود آنان را فراگرفت. و خدای بزرگ بوسیله‌ی علی علیه‌السلام مومنان را از کارزار نجات داد. راستی که اگر بخواهیم رویدادهای تاریخ را در این قلمرو به نمایش نهیم، سخن طولانی می‌گردد و کتاب از اسلوب خویش خارج می‌شود. چکیده‌ی سخن اینکه این موقعیت ممتاز و نقش تاریخ‌ساز امیر مومنان در کنار اسلام و پیامبر است و آن هم موقعیت و نقش دیگران که دردمندان شهادت و شجاعتشان پس از رحلت پیامبر گرامی آشکار شد و آنگاه که میدان را خالی یافتند و شرایط و موقعیت، آنان در رسیدن به خواهشهای دل مساعدت کرد، نبوغشان هویدا گردید. [صفحه ۵۰۶]

اشاره

فلما اختار الله لنبیه صلی الله علیه و آله و سلم دار انبیاءه و ماوی اصفیائه، ظهر فیکم حسکة النفاق، و سمل جلباب الدین، و نطق کاظم الغاوین، و نبغ حامل الاقلین، و هدر فنیق المبطلین، فخطر فی عرصاتکم، و اطلع الشیطان راسه من مغرزه هاتفا بکم. فالفاکم لدعوته مستجیبین، و للغرۃ فیہ ملاحظین، ثم استنهضکم فوجدکم خفافا و احمشکم فالفاکم غضابا، فوسمتم غیر ابلکم، و اوردم غیر شربکم، هذا و العهد قریب، و الکلم رحیب، و الجرح لما یندمل، و الرسول لما یقبر، ابتدارا زعمتم خوف الفتنة. الا فی الفتنة سقطوا و ان جهنم لمحیطة بالكافرین. فهیهات منکم؟ و کیف بکم؟ و انی توفکون؟ و کتاب الله بین اظهرکم اموره ظاهرة و احکامه زاهرة و اعلامه باهرة، و زواجره لایحه، و اوامره واضحة، قد خلفتموه و راء ظهورکم ارغبه عنه تریدون؟ ام بغیره تحکمون؟ بئس للظالمین بدلا. «و من یتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخرة من الخاسرین» [۲۹۴]. ثم لم تلبثوا الا ریث (الی ریث) ان تسکن نفرتها، و یسلس قیادها، ثم اخذتم تورون و قدتها و تهیجون جمرتها، و تستجیبون لهتاف الشیطان الغوی و اطفاء انوار الدین الجلی و اخماد سنن النبی الصفی. تسرون حسوا فی ارتغاء، و تمشون لاهله و ولده فی الخمر و الضراء، و نصبر منکم علی مثل جز المدى، و خز السنان فی الحشا. و انتم الان اترعمون ان لا ارث لنا. افحکم الجاهلیة بیغون؟ و من احسن من الله حکما لقوم یوقنون؟ [۲۹۵]. افلا تعلمون؟ بلی تجلی لکم کالشمس الضاحیه انی ابنته. [صفحه ۵۰۷] ایها المسلمون! الغلب علی ارثیه. اما آنگاه که خدای پر مهر سرای پیام‌آوران و بهشت پرطراوت و معنویت خویش را برای برترین پیامبر خود برگزید و جایگاه بندگان برگزیده‌اش را منزلگاه او ساخت، بناگاه خار و خاشاک نفاق و کینه‌های درونی، در میان شما پدیدار شد و پرده‌ی دین کنار رفت، گمراهان به صدا درآمدند و گمنامان فراموش شده قامت برافراشتند و سر بلند کردند. نعره‌های بیدادگران و باطل‌گرایان در فضا پیچید و آنان در صحنه‌ی جامعه، به حرکت و جنب و جوش برخاستند. شیطان سرش را از نهانگاه خویش به درآورد و ندایتان داد، و دریغ و درد که شما را آماده‌ی پذیرش دعوت فریض یافت. آنگاه شما را دعوت به قیام بر باطل و بیداد نمود و دید سبک بار به حرکت درآمده‌اید، شعله‌ها و شراره‌های خشم و انتقام را در سینه‌های شما برافروخت و آثار خشم را در شما نمایان دید. از این رو سبب شد که شما بر غیر مرکب خویش علامت نهید و جز بر آبشخور خود درآیید و به چیزی دست دراز کنید که از آن شما نیست. این دست‌درازی و غضب خلافت در حالی بود که هنوز چیزی از رحلت بزرگ پیشوای توحید نگذشته بود و زخم کاری مصیبت ما وسیع، و جراحات ما بهبود نیافته، و پیکر پاک پیامبر به خاک سپرده نشده بود. بهانه‌ی شما این بود که از پدیدار شدن فتنه می‌ترسید اما چه فتنه‌ای سهمگین‌تر از آن که شما در آن غلطیدید و راستی را که دوزخ بر کافران احاطه دارد. چه دور است این پیش‌افتادگی از شما! راستی چه می‌کنید و به کجا برده می‌شوید؟ با اینکه قرآن در میان شماست که همه چیز آن پرتوافکن، مقررات آن درخشان، نشانه‌های بارزش آشکار و هویدا، هشدارهای آن همواره در برابر دیدگان شما و دستوراتش بسان روز روشن است، اما شما آن را پشت سر افکنده‌اید؟ آیا بر راستی از آن روی برتافته یا به غیر آن داوری می‌کنید؟ [صفحه ۵۰۸] دریغ و درد که بیدادگران بد جانشینی را برای قرآن و برنامه‌های آن برگزیدند و هر کس جز اسلام آیینی را بجوید، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود. آنگاه دخت گرانمایه‌ی پیامبر با اشاره به بلندترین گام ارتجاعی سلطه‌جویان، افزود: شما مرکب خلافت را گرفتید، اما آنقدر درنگ نکردید تا رام گردد و کشیدن مهار آن آسان شود. شما بناگاه آتش فتنه‌ها برافروختید و شعله‌های آن را دامن زدید و پرشراره‌تر ساختید و ندای شیطان اغواگر را پاسخ گفتید و برای خاموش ساختن انوار دین خدا و از میان برداشتن سنتهای انسانساز پیام‌آورش، همت گماشتید و به بهانه گرفتن کف از روی شیر، آن را تا قطره‌ی آخر خائنانه و در نهان به سر کشیدید. به ظاهر سنگ دلسوزی از دین و جامعه را به سینه زدید اما در حقیقت برای دمیدن بر کوره‌ی جاه‌طلبی خود کوشیدید و برای کنار زدن خاندان وحی و رسالت کمین کردید و ما نیز بسان کسی که تیزی شمشیر بر گلو، و نوک نیزه بر دل او

نشسته باشد، چاره‌ای جز شکیبایی ندیدیم. و شکفت این است که شما چنین وانمود می‌کنید که خدای برای ما از پدرمان میراث قرار نداده و من از پدرم پیامبر ارث نمی‌برم. آیا براستی نظام و حکومت و داوری جاهلیت را می‌خواهید؟ و برای گروهی که به مقررات خدا یقین می‌آورند، حکومت و داوری چه کسی بهتر از داوری خداست؟ آیا شما این حقایق را نمی‌دانید؟ چرا می‌دانید! آیا زبینه است که میراث پدرم به زور و فریب از من گرفته شود؟ [صفحه ۵۰۹]

سخن از دگرگونی نامطلوب

آنگاه بانوی فرزانه‌ی اسلام، سخن تاریخی خویش را به دگرگونی نامطلوب جامعه و مردم، پس از رحلت پیشوای بزرگ توحید کشید و فرمود: «فلما اختار الله لنبیه صلی الله علیه و آله و سلم دار انبیائه و ماوی اصفیائه» پس هنگامی که خدا، سرای پیامبران و جایگاه برگزیدگان خویش، «بهشت» را برای پیامبرش برگزید... براستی که این سخن چقدر زیبا و شکوفاست! و این تعبیر بلند چقدر نیکوست! فاطمه علیها السلام نفرمود: «فلما مات النبی» بلکه فرمود: «فلما اختار الله... و این همان برترین و والاترین درجات بهشت برین در آن سرای جاودانه است. آنجاست که پیامبران و برگزیدگان خدا در آنجا خواهند بود. آنجا سرای زیبا و پرطراوت آنان در بهشت است و جایگاه پرمعنویت آنان در بارگاه خدا. «ظهرت فیکم حسکه النفاق» «خار و خاشاک نفاق در مزرعه‌ی دل‌های شما آشکار شد.» و در نسخه‌ی دیگری «حسیکه» آمده است که به معنای خار است. و منظور از آن نفاق و دشمنی است که بر اساس نفاق پدیدار می‌گشت. «و سمل جلباب الدین» «و جامه‌ی دینداری و دین باوری به کهنگی گرایید.» و در نسخه‌ی دیگری «اسمل» آمده است. همانگونه که «جلباب» و «جلباب الاسلام» نیز آمده است و معنای جمله این است که پس از رحلت پیامبر، آثار کهنگی در جامعه‌ی اسلام، پس از آن همه‌ی زیبایی و طراوت و شکوه بی‌ظیری، نمودار شد. «و نطق کاظم الغاوبین» [صفحه ۵۱۰] و سکوت کننده‌ی گمراهان لب به سخن گشود. و در نسخه‌ی دیگری «فناطق کاظم و نبغ حامل» آمده است. و معنایش این است که: کسانی که پیشتر شهادت سخن گفتن نداشتند پس از رحلت پیامبر، لب به سخن گشودند. «و نبغ حامل الاقلین» «و گمنام زبونان و فرومایگان، برتر شده و ارزش یافت. و در نسخه‌ی دیگری «الاقلین» آمده است. و منظور این است که عناصر پست و بی‌ارزش نمایان شدند و در چشم‌انداز مردم قرار گرفتند. «و هدر فنیق المبطلین» «و شتر نر باطل گرایان صدای خویش را بلند کرد.» و در نسخه‌ی دیگری «فنیق الکفر» آمده است. «فخطر فی عرصاتکم» و آنگاه در میدانها و صحنه‌های گوناگون زندگی شما در اوج غرور و خودبزرگی‌بینی، به تاخت و تاز و میدانداری پرداخت. همه‌ی این فرازهای حکیمانه و پرمعنا کنایه از ظهور نفاق و آشکار شدن خواهشها و هواهای دل است. همان هوایی که در عصر پرتلاشو پیامبر در سینه‌ها نهان بود و پس از آن حضرت همان ناتوانان فرومایه، به زورمداران تبدیل گشته و میدانداری می‌کنند. «و اطلع الشیطان راسه من مغرزه هاتفا بکم» «و شیطان سرش را از نهانگاه خویش برآورد و شمایان را ندا داد.» فاطمه علیها السلام این رویدادهای غمبار و تاسف‌انگیز را نوعی پاسخگویی به ندای شیطان عنوان فرمود. پاسخگویی به ندای موجود پلیدی که سوگند یاد کرد که: [صفحه ۵۱۱] «فبعزتک لا غوینهم اجمعین - الا عبادک منهم المخلصین» [۲۹۶]. «به عزت سوگند! تمامی اینان را گمراه خواهم ساخت مگر بندگان خالص شده‌ات را.» همان شیطانی که در عصر پیامبر و روزگار اقتدار و شکوه و پیشرفت اسلام شکست خورده و سر در لاک خود نهان شده بود، پس از رحلت آن بزرگوار سرش را بسان خار پشت که پس از دفع خطرات، بیرون می‌آورد، برآورد و شمایان را ندا داد و به شکستن بیعت «غدیر» و مصادره و پایمال ساختن حقوق از صاحبان قانونی و شرعی آن، یعنی خاندان وحی و رسالت، فراخواند. و دریغ و درد که شما به آن موجود رانده شده لیبک گفتید. «الفاکم لدعوته مستجبین» و شما را پاسخگوی فراخوان خویش یافت. و در نسخه‌ی دیگری «فوجدکم لدعوته التی دعا الیها مجیبین» آمده است، که بدین معناست: آنگاه که شیطان شمایان را فراخواند چنین دریافت که فراخوانش را پذیرفته و آنگونه که او دوست می‌داشت شما را دید و پندارش در مورد شما حقیقت از کار درآمد. «و للغرۃ فیه

ملا-حظین» و برای پذیرش فریب و دجالگری او آماده‌اید.» درست بسان انسانی که هر آنچه به او گفته شود، می‌پذیرد و هر دستوری صادر می‌شود بدون تعقل آنرا گردن می‌گذارد و بدان عمل می‌کند. «ثم استنهضکم فوجدکم خفافا» [صفحه ۵۱۲] «سپس شما را به قیام فراخواند و دریافت که سبکبال و آماده به سود و در جهت وسوسه‌های او بپاخواستید.» «و احمشکم فافاکم غضابا» «و شما را به خشم انگیخت و دریافت که در جهت خواسته‌های شوم او یکپارچه خشم و غضب هستید.» و در نسخه‌ی دیگری «فوجدکم غضابا» آمده است که منظور از این فراز، بیان این واقعیت است که: شیطان پس از بالا و پایین نمودن و سبک و سنگین کردن شما دریافت که شما به دستورات او گردن نهاده و در همه حال و شرایطی فرمانبردار او هستید. «فوسمتم غیر ابلکم» «سرانجام شما غیر مرکب خویش را نشان زدید» شما کاری ناروا انجام دادید و فردی را برگزیدید که شایستگی‌گزینش را نداشت و کلید گشایش امور و زمام کارها را، به دست عنصری ناشایسته و نااهل سپردید. و رهبری جامعه را به دست کسی که کفایت و شایستگی آن را نداشت، واگذاشتید. «و اوردم غیر شربکم» «و مرکب خویش را بر آبشخور دیگران وارد آوردید.» درست بسان چوپانی که رهمی خویش را بر چشمه‌ی آبی که از آن او نیست، فرود می‌آورد. و در نسخه‌ی دیگری «و اوردموها شربا لیس لکم» آمده است. و منظور این است که شما میان خلافت و شایسته و بایسته را به ناروا و بیداد غصب کردید و کارهای ناروایی در راه غصب آن مرتکب شدید و تنظیم امور و تدبیر شئون و خلافت عادلانه را از کف با کفایت صاحبان قانونی آن، با زشت‌ترین و ظالمانه‌ترین شیوه به درآوردید. چرا که گزینش امام عادل و آسمانی از سوی خدا انجام می‌گیرد نه خلق، آن هم با [صفحه ۵۱۳] شیوه‌ی ظالمانه‌ای که شما در پیش گرفتید. «هذا و العهد قریب» و همه‌ی این تحولات شوم در حالی رخ داد که از آن پیمان شما چیزی نگذشته است. هنوز از حیات پربرکت و الهام‌بخش پیامبر چیزی فاصله نگرفته‌ایم. چرا که امکان دارد با گذشت زمان و گردش ارباب‌های روزگار، دین و آیین تغییر یابد با پیروان دین، مقررات و آداب آن را به بوته‌ی فراموشی سپارند. اما در اینجا چنین چیزی هم نبود چرا که هنوز دو هفته از رحلت پیشوای بزرگ توحید نگذشته بود که آن پیمان به صورت نامطلوبی دگرگون گردید و روند تاریخ و جامعه مسیر غمبار و انحطاط آفرین را در پیش گرفت. «و الکلم رحیب» «و زخم عمیق قلب ما بر اثر رحلت پیامبر، هنوز گسترده و باز بود.» و این فراز بیانگر گستردگی و جراحت دل و سهمگینی مصیبت و وحشت‌زا بودن رحلت پیشوای بزرگ توحید، بر خاندان وحی و رسالت و بر ایمان‌آوردگان راستین و بر اصلاحگران قرون و اعصار بود. «و الجرح لما یندمل» «و هنوز زخم کاری مصیبت رحلت پیامبر بهبود نیافته، و بهم نپیوسته بود.» «و الرسول لما یقبر» «و پیکر مطهر او هنوز به خاک سپرده نشده بود.» که نشانه‌های شوم کودتا پدیدار شد و درست در همان لحظاتی که علی علیه‌السلام آن حضرت را غسل می‌داد و کفن می‌کرد، شعله‌ها و شراره‌های کودتا آشکار گردید. شما یان بر گرد بازیگران گرد آمدید و انجام دادید، آنچه را انجام دادید. «ابتدارا زعمتم خوف الفتنة» «شتابان برای انجام این نقشه رفتید بدان پندار که از فتنه‌ها جلوگیری کنید!» [صفحه ۵۱۴] و در نسخه‌ی دیگری «بدارا» آمده است. که چنین می‌شود: شما با شتاب بسیار به انجام این کار شتافتید و چنین پنداشتید که برای پیشگیری از فتنه و آشوب حرکت می‌کنید. واژه‌ی «زعم» بدین معناست که انسان چیزی را مدعی شود که دروغ و بی‌اساس بودن آن را می‌داند و منظور این است که: شما مدعی هستید که این کودتا و خلافت‌کاریها را برای جلوگیری از آشوب و فتنه مرتکب شدید، با اینکه خود به خوبی می‌دانید که در ادعای خویش دروغگو و دروغ‌پردازید. «الا: فی الفتنة سقطوا و ان جهنم لمحیطة بالکافرین.» بهوش باشید که آنان در ژرفای فتنه در غلطیده‌اند و بی‌تردید دوزخ و آتشیهای شعله‌ور آن بر کافران فراگیر است. آری فاطمه علیها‌السلام در این فراز روشن می‌سازد که: خود شماها فتنه هستید و فتنه همان وجود و موجودیت شماست و کاری که شما کردید فتنه‌ای تبه‌کارانه است. شما حق را از صاحبان آن به ناروا ربودید تا به پندار خویش از پدیدار شدن فتنه و آشوب پیشگیری نمایید! اما بگویید که کدامین مصیبت سهمگین از دگرگون ساختن مسیر اسلام و تبدیل مقررات آن و پایمال نمودن حقوق تردیدناپذیر خاندان وحی و رسالت و رفتاری اینگونه خشونت بار و لبریز از قساوت با آنان است؟! نظر می‌رسد مناسب بود که فاطمه علیها‌السلام بجای «سقطوا» واژه‌ی

«سقطتم» را بکار می‌برد و می‌فرمود: «الا فی الفتنه سقطتم»... اما آن بانوی فرزانه آیه‌ی شریفه را یادآوری کرد که همانگونه است. «فیهیات منکم» «این کار از شما بسیار دور بود.» [صفحه ۵۱۵] واژه‌ی «یهیات» به مفهوم دوری است. گویی فاطمه علیهاالسلام این عملکرد زشت و ظالمانه را از آنان سخت دور می‌شمارد. آن هم دورش‌مردنی آمیخته با شگفتی و تعجب. آخر چگونه آنان به این سرعت به این کارها دست یازیدند؟ و کیست بتواند بر خود بیاوراند که با وجود تصریح قرآن و پیامبر در مورد خلافت، و سفارشهای بسیار آن حضرت درباره‌ی خاندانش، پس از رحلت او، این تفاله‌ها، آن جنایات سهمگین را مرتکب گردند؟ «و کیف بکم؟!» و چگونه چنین کردید؟! فاطمه علیهاالسلام از این دگرگونی نامطلوب عقیدتی و عملی تعجب می‌کند و گویی می‌پرسد: چگونه شما این کارها را انجام دادید؟ و چگونه انجام این جنایتها درخور شماست؟ «و انی توفکون؟!» و به کجا سوق داده می‌شوید؟ برآستی بیندیشید که شیطان شما را از راه و رسم نمونه و شایسته‌ای که داشتید به کجا می‌کشاند و چگونه شما را به این کار زشت و ظالمانه وامی‌دارد؟ «و کتاب الله بین اظہر کم» «در حالی که قرآن خدا در میان شماست.» و شما یان آن را دربر گرفته‌اید. و در نسخه‌ی دیگری: «و کتاب الله عزوجل بین اظہر کم واضحه دلالتله نیرة شرائعہ.» آمده است. «اموره ظاهره» «همه حقایق و مطالب آن آشکار است.» و چیزی که تردید و دو دلی پدید آورد، در قرآن شریف نیست. «واحکامه زاهره» [صفحه ۵۱۶] «و مقررات آن فروزان است.» «و اعلامه باهره» «و نشانه‌هایش از شدت روشنی خیره‌کننده است.» «و زواجره لایحه» «و هشدارهای آن که شما را از هواپرستی باز می‌دارد، همچنان روشن است.» «و اومراه واضحه» «و دستورات آن روشن است.» همان دستورات زندگی‌سازی که شما را به پیروی از ما خاندان رسالت فرمان می‌دهد و به آموختن احکام از ما فرامی‌خواند و به اطاعت از خواسته‌های ما تاکید می‌کند. «و قد خلفتموه وراء ظهور کم» «و شما اینک آن را پشت سر افکنده و بدان عمل نمی‌کنید.» راستی و اسفاه!! که شما یان این قرآن شریف را با ویژگیهایی که دارد، اینک پشت سر افکنده و بدان عمل نمی‌نمایید! «ارغبه عنہ تریدون؟» این پرسش توییخی است. چرا که انسان هنگامی که چیزی را پشت سر افکند، نشانگر آن است که بدان تمایلی ندارد و بر این اساس است که بدان پشت می‌کند و «فاطمه» می‌فرماید: گویا شما یان عمل به مقررات قرآن شریف را وانهاد و مقررات آن، که با هوای دل شما ناسازگار است. مورد پسند شما نیست و شما را خشنود نمی‌سازد «ام بغیره تحکمون» «یا به مقررات دیگری جز مقررات قرآن حکم می‌رانید؟» چرا که گویی قرآن و مقررات آن از دیدگاه شما زیننده عمل و پایبندی عملی نیست؟ «بئس للظالمین بدلا» [صفحه ۵۱۷] آنچه را به جای قرآن و مقررات آن گرفته‌اید، چه زشت است!! «ثم لم تلبثوا الا ریث ان تسکن نفرتها و یسلس قیادها» «سپس تنها به اندازه‌ای که گریز شتر خلافت آرامش یافت و کشانیدن آن طبق دلخواه و در مسیر مورد نظر آسان شد، درنگ کردید.» در اینجا فاطمه علیهاالسلام فتنه و فتنه‌انگیزی را به شتر یا یک چارپای گریزپایی که هدایت و سواری بر آن سخت و مشکل است تشبیه نموده و می‌فرماید: پس از آنکه بناحق به آن مقام والا و پرفراز خلافت بالا رفتید، تنها اندکی درنگ نمودید تا کارها به سود شما رو به راه شد و شورش و تزلزل فروکش کرد و آنگاه کارهای تخریبی را آغاز کردید. «ثم اخذتم توروں و قدتها، و تهیجون جمرتها» «سپس به افروختن آتش فتنه پرداختید و آن را شعله‌ور ساختید.» آری شما، درست همانند کسی که در آتش می‌دمد تا زبانه کشد، و یا آتش را در آتش گردان به حرکت درمی‌آورد تا شعله‌ور گردد و خشک و تر بسوزاند، فتنه‌انگیزی را آغاز نمودید. نکته‌ی مورد نظر فاطمه علیهاالسلام در این فراز از سخن تاریخی‌اش همان فجایعی است که غاصبان به بار آوردند و امکانات را از امیر مومنان سلب نمودند. به خانه‌ی آن حضرت یورش بردند و رویدادهای غمبار و دردناکی را باعث شدند که برای دخت پیامبر و شوی گرانقدر و فرزندان ارجمندش پیش آمد. از پی آن املاک او را مصادره نمودند و او را از خمس و غنیمت و دیگر حقوق خویش محروم ساختند و جنایاتی را که مورخان ثبت نموده یا نیاورده‌اند، مرتکب شدند. کوتاه سخن اینکه فاطمه علیهاالسلام به تجاوزکاران یادآوری می‌کند که: شما یان به جنایات پیاپی و گوناگونی دست یازیدید که برخی از آنها از برخی دیگر فجیع‌تر و جنایتکارانه‌تر بود. [صفحه ۵۱۸] «و تستجیبون لهتاف الشیطان الغوی» «و ندای شیطان گمراهگر را پاسخ دادید.» چرا که شیطان

حزب و گروه خویش را فراخواند تا از دوزخیان نگونسار باشند و در آتش شعله‌ور دوزخ قرار گیرند. قرآن کریم سخن شیطان را برای ما بیان می‌کند که می‌گوید: «و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی.» [۲۹۷]. و من بر شما نسلی نداشتم جز آنکه شما را فراخواندم و شما مرا پاسخ دادید. آری کارهایی که زورمندان بر ضد خاندان وحی و رسالت مرتکب شدند، پاسخگویی به فرزندان خدا و پیامبرش نبود، بلکه اجابت دعوت شیطان گمراهگری بود که آنان را وسوسه می‌کرد. و ما در گذشته نیز بیانی بدینصورت داشتیم. «و اطفاء انوارالدین الجلی» «و فروغ دین آشکار خدا را خاموش ساختید.» آری اسلام روشنی‌ها و درخشندگیهای گوناگونی دارد که مردم بوسیله‌ی آنها بسوی حق راه می‌یابند، این روشنی‌ها و نورافشانی‌ها همان مقررات و قوانین مترقی دین هستند که با برخورداری از معنویت خاص، به اسلام فروغ می‌بخشند و غاصبان و ظالمان به منظور خاموش ساختن این انوار مقدس کوشیدند. «و اخمد سنن النبی الصفی» «و سنتها و شیوه‌های پیامبر برگزیده را خاموش ساختید.» و در نسخه‌ی دیگری «اهماد» آمده است که به معنای نابود ساختن است و بیانگر این معنا که: «شمایان با جنایاتی که کردید روش پیامبر را نابود ساختید.» در این بیان سنت و روش عادلانه و انسانساز پیامبر به «نور» و روشنایی و نابود [صفحه ۵۱۹] ساختن آن به خاموش کردن نور تشبیه گردیده است. «تسرون حسوا فی ارتغاء» این جمله اشاره به مثال مشهوری است که می‌گوید: «هنگامی که شیر دوشیده و آماده می‌شود و روی آن را کف می‌گیرد، رندی وارد می‌شود و به بهانه‌ی خوردن کف آن، همه‌ی شیر را بطور نهانی می‌خورد.» و این مثال درباره‌ی کسانی زده می‌شود که در گفتار چیزی را ادعا می‌کنند که در میدان عمل جز آن را انجام می‌دهند. چنین کسانی در حقیقت شیر را سر می‌کشند اما ادعا می‌نمایند که کف شیر را خورده‌اند. اینجاست که گفته می‌شود: «فلان یسر حسوا فی ارتغاء» و او در بیان خویش بدینصورت از منظور و مقصود واقعی گروه کودتا گزارش می‌کند، چرا که آنان جز آنچه را مدعی بودند، انجام می‌دادند. آنان ادعا می‌کردند که در اندیشه‌ی پیشگیری از آشوب و فتنه‌اند، در حالی که در حقیقت در اندیشه‌ی بستن درب خانه‌ی خاندان وحی و رسالت و از میان برداشتن هستی و موجودیت اهل بیت بودند. «و تمشون لاهله و ولده فی السراء و الضراء.» «و در نهان به زیان خاندان و فرزندان او گام برمی‌دارید.» و در نسخه‌ی دیگری «فی الخمر و الضراء» آمده است. واژه‌ی «خمر» به فتح «خا» و «میم» به درخت و همانند آن که انسان را در پناه خود می‌پوشاند، گفته می‌شود و واژه‌ی «ضراء» به درخت درهم‌پیچیده و یا به زمین گود، و منظور این است که شما با فریب و دجالگری، خاندان وحی و رسالت را در نهان زیر انواع فشارها و آزارها قرار داده‌اید و در تنگنای اقتصادی گرفته و حقوق و امکانات زندگی آنها را از دستشان گرفته‌اید تا دچار فقر و تهیدستی گردند و امکاناتی برای آنان [صفحه ۵۲۰] نماند و کسی بسوی آنان روی نیاورد. اما به ظاهر دم از اسلام و پیامبر و اصلاح امور می‌زنید. «و نصبر منکم علی مثل حز المدی» ما در برابر فشارهایی که از شما بر ما وارد می‌گردد، همچون فردی که با کارد اعضاء بیکرش را قطعه قطعه می‌کنند شکیبایی می‌ورزیم. «و وخز السنان فی الحشا» «و بسان کسی که سر نیزه بر شکمش فروبرند... پایداری می‌کنیم.» آری مساله‌ی شما و عملکردتان یک مسئله‌ی ساده و آسانی نیست تا بتوان آن را نادیده گرفت، یا به بوته‌ی فراموشی سپرد، بلکه کار شما جنایتی سهمگین و فاجعه‌ای بزرگ است. «و انتم الان تزعمون ان لا ارث لنا» «و شما اینک پس از همه‌ی جنایت‌هایتان چنین وانمود می‌کنید که ما از پیامبر خدا ارث نمی‌بریم.» آری شما پس از این همه قساوت و جنایت و حق‌کشی برای توجیه کارهای ناپسند و موضع‌ظالمانه و ددمنشانه‌ی خویش و سرپوش افکندن بر روی کارهایتان به دوزخ مدعی می‌گردید که ما از پیامبر ارث نمی‌بریم. و بدینوسیله مهمترین مسائل و روشن‌ترین قانون اسلام، ارث را که در قرآن و سنت پیامبر آمده و ثابت است، انکار می‌کنید. «افحکم الجاهلیة یغون» آیا داوری و مقررات عصر جاهلیت را می‌جویند؟ و در نسخه‌ی دیگری «تبغون» آمده است. و در اینجا دخت فرزانه‌ی پیامبر به دلیل همان انس و پیوند گسست‌ناپذیر و هماره‌اش با قرآن شریف، این آیه‌ی مبارکه را با سخنان خویش درآمیخته و می‌فرماید: [صفحه ۵۲۱] در نگرش اسلامی قانون ارث یک واقعیت است و انکار آن بازگشت به شیوه‌ی جاهلی است. اینک آیا شما به این عقب‌گرد خشنود هستید که به شیوه‌ی جاهلیت و بر اساس هواهای دل خود حکومت و داوری

کنید و دختران را از بردن ارث پدری محروم سازید و آن را تنها به پسران واگذارید؟ «و من احسن من الله حکما لقوم یوقنون» (و برای کسانی که به خدا یقین می‌دارند چه داوری و حکمی نیکوتر و شایسته‌تر از داوری و حکم خداست؟) این آیه‌ی دیگری است که فاطمه علیها‌السلام آن را در لابلای سخنان خویش آورده، و بوسیله‌ی آن روشنگری می‌کند و می‌پرسد که: آیا برای مردمی که به خدای فرزانه ایمان آورده و به دین و آیین او دل بسته‌اند، قانونی شایسته‌تر و نیکوتر از حکم خدا هست؟ مگر مقررات اسلام با فرود خویش از جانب خدا مقررات جاهلیت را نابود نساخت و ارث را برای دختر و پسر قرار نداد و هر دو را انسان و بنده‌ی خدا و فرزند پدر و مادر نشناخت؟ پس آیا شما نمی‌دانید؟ «بلی تجلی لکم کالشمس الضاحیه انی ابنته» آری بر همه‌ی شما بسان خورشید چاشتگاهی در آسمان زلال، روشن است که من دخت سرفراز پیامبرم. «ایها المسلمون!» هان ای مسلمانان! ای کسانی که در این مسجد حضور دارید و سخنان مرا می‌شنوید! ای کسانی که ابوبکر را نامزد خلافت نموده‌اید! هان ای امت محمد صلی الله علیه و اله و سلم! منم من، فاطمه هستم، دختر محمد «ص» پیامبر خدا! «الغلب علی ارثیه؟» آیا شایسته است که من در میراث بردن از پدر خویش مورد تهاجم قرار گیرم و مغلوب گردم و ارثم به یغما برود؟ [صفحه ۵۲۲] و در نسخه‌ی دیگری «البتز ارث ایبه» آمده است. به این معنا که: آیا زینبده است که میراث پدرم را از من برابند؟ و «هاء» در آخر واژه‌ی «ایبه» برای وقف و سکون است. [صفحه ۵۲۳]

ادامه‌ی سخنان پرشور فاطمه

اشاره

یا ابن ابی‌قحافه! افی کتاب الله ان ترث اباک و لا ارث ابی؟ لقد جئت شیئا فریا. افعلی عمد ترکتم کتاب الله و نبذتموه وراء ظهورکم اذ یقول: «و ورث سلیمان داود». [۲۹۸]. «و قال فیما اقتص من خبر زکریا اذ قال: «فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب». [۲۹۹]. و قال: «و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله». [۳۰۰]. و قال: «یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین». [۳۰۱]. و قال: «ان ترک خیرا الوصیه للوالدین و الاقربین بالمعروف حقا علی المتقین». [۳۰۲]. و زعمتم ان لا حظوة لی و لا ارث من ابی؟ افخصکم الله بآیه اخرج ابی منها؟ ام تقولون: ان اهل ملتین لا یتوارثان؟ او لست انا و ابی من اهل مله واحده؟ ام انتم اعلم بخصوص القرآن و عمومه من ابی و ابن عمی؟ فدونکها مخطومه مرحوله، تلقاک یوم حشرک، فنعلم الحکم الله و الزعیم محمد صلی الله علیه و اله و سلم، و الموعد القیامه و عند الساعه ینخر المبطون و لا ینفعکم اذ تندمون، «و لکل نبا مستقر و سوف تعلمون». [۳۰۳]. [صفحه ۵۲۴] «من یاتیه عذاب یخزیه و یحل علیه عذاب مقیم». [۳۰۴]. ثم رمت یطرفها نحو الانصار فقالت: یا معشر (النقیبه) و اعضاء المله و حضنه الاسلام، ما هذه الغمیزه فی حقی؟ و السنه عن ظلامتی؟ اما کان رسول الله صلی الله علیه و اله ابی یقول: «المرء یحفظ فی ولده». سرعان ما احدثتم و عجلان ذاهال، و لکم طاقه بما احوال و قوه علی ما اطلب و ازاول. اتقولون: مات محمد صلی الله علیه و اله و سلم فخطب جلیل، استوسع وهنه، و استنهر فقهه، و انفتق رتقه. و اظلمت الارض لغیبه، و کسفت النجوم طمصیبه، و اکدت الامال، و خشعت الجبال، و اضیع الحریم، و ازیلت الحرمه عند مماته. فتلک و الله النازله الکبری، و المصیبه العظمی، لا مثلها نازل، و لا بائنه عاجله، اعلن بها کتاب الله جل ثناوه فی افنیتم و فی ممساکم و مصبحکم هتافا و صراخا و تلاوه و الحان، و لقبه ما حل بانبیائه و رسله حکم فصل و قضاء حتم. «و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سيجزی الله الشاکرین». [۳۰۵]. هان ای پسر ابی‌قحافه! آیا در قرآن شریف آمده است که تو از پدرت میراث می‌بری اما من نبرم؟ راستی که دروغ رسوایی آورده‌ای و بدعتی زشت در دین می‌نهی!! آیا آگاهانه کتاب پرشکوه خدا را پشت سر افکنده‌ای که می‌فرماید: «شلیمان از پدرش داود ارث برد.» و نیز در سرگذشت زکریا،

دعای او را ترسیم می‌کند که: [صفحه ۵۲۵] «پروردگارا! از جانب خویش فرزندی به من ارزانی دار که از من و خاندان یعقوب ارث برد.» و نیز می‌فرماید: خویشاوندان در ارث بردن از یکدیگر، از بیگانگان سزاوارترند. و نیز می‌فرماید: «خداوند در مورد فرزندان سفارش می‌کند که، بهره‌ی پسران دو برابر دختران است.» و نیز می‌فرماید: «اگر کسی ثروتی از خود بجای گذارد، بر اوست که برای پدر و مادر و بستگان، به گونه‌ای شایسته وصیت نماید. این بر همه‌ی پرویشگان حق است.» با این آیات ارث، آیا شما چنین می‌پندارید که من از پدرم بره‌ای ندارم و از او ارثی نمی‌برم؟ و هیچ نسبت و خویشاوندی میان من و او نیست؟! آیا خدا آیه‌ای ویژه‌ی شما فرو فرستاد که پدرم را از آن خارج ساخت؟ یا می‌گویید که پیروان دو دین از یکدیگر ارث نمی‌برند و من و پدرم یک دین و آیین نداریم؟! یا بر این پندارید که از پدر و عموزاده‌ام که دروازه‌ی دانش پیامبر است، به عام و خاص قرآن آگاه‌ترید؟ اینک که چنین است، این تو و این هم ارث من که بسان مرکبی آماده‌ی، برای بهره‌برداری است. بر آن بنشین اما بدان که در روز رستاخیز تو را دیدار خواهد کرد و ما از حقوق خویش بازخواست خواهیم نمود. در آن روز چه نیکوست که خدا داور باشد، و پیامبرش محمد دادخواه، و چه جالب وعده‌گاهی است رستاخیز، و آنگاه است که باطل‌گرایان زیان خواهند دید، اما ندامت به حال شما سودی نخواهد داشت؟ بهوش باشید که: هر چیزی قرارگاهی دارد و بزودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوارکننده بسویش خواهد آمد، و کیفر ماندگار، دامانش را خواهد گرفت. آنگاه بزرگ بانوی عصرها و نسلها، روی سخن رامتوجه گروه انصار ساخت و با صلابت و شهامتی وصف‌ناپذیر چنین فرمود: [صفحه ۵۲۶] هان ای جوانمردان! ای بازوان ملت! و ای یاران اسلام! آخر این نادیده گرفتن حق من و نشان دادن ضعف و غفلت در مورد آن چرا؟ این سستی و سهل‌انگاری در برابر ستمی که بر من رفته است، برای چه؟ آیا پدرم پیامبر نمی‌فرمود: «باید شکوه و حرمت هر کس را در مورد فرزندان رعایت کرد؟» چه زود شرایط را نامطلوب ساختید! و چه با سرعت به بیراهه گام سپردید! با اینکه شما هم نیروی کافی برای بازگرداندن حقی که من برای آن می‌کوشم، در اختیار دارید و هم توانایی برای حمایت من. راستی چه می‌اندیشید؟ آیا بر این پندارید که محمد جهان را بدرود گفت، و با رحلت او همه چیز به پایان رسید؟ و باید راه و رسم عادلانه‌اش وانهاده شود، و خاندانش مورد ستم قرار گیرند؟ راستی فاجعه‌ی رحلت او سوگی بزرگ و ضربه‌ای دردناک بر پیکر حق بود. ضربه‌ای که شکاف آن هر روز آشکارتر و گسیختگی آن بیشتر و وسعت آن افزون‌تر می‌گردد. آری! زمین از غروب خورشید وجود او تیره و تار شد، و ستارگان بی‌فروغ، امیدها به ناامیدی گرایید، و کوه‌ها متزلزل، حرمتها شکسته شد، و با رحلت او حرمتی برای کسی باقی نماند. خدای را که این حادثه‌ای سهمگین، سوگی بزرگ، ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر، و بلای جانگدازی بود که چیزی در دنیا به پای آن نمی‌رسد. اما از یاد نبرید که اگر او بسوی خدا پرکشیده است قرآن که یکی از دو یادگار او در خانه‌های شماست، بیشتر از آن خبر داده بود، و شما بامداد و شامگاه با صدای بلند و آهسته و با لحن‌های گوناگون آن را می‌خوانید و از آن می‌آموزید که پیام‌آوران گذشته نیز، با این حقیقت روبرو شدند. چرا که مرگ فرمان قطعی و تخلف‌ناپذیر خداست... [صفحه ۵۲۷] قرآن پیش از رحلت او به صراحت هشدار داد که: «و محمد جز پیامبری نیست که پیش از او نیز پیام‌آورانی آمدند و گذشتند؛ آیا اگر او جهان را بدرود گوید یا کشته شود، شما از عقیده‌ی خود برمی‌گردید؟ و هر کس از عقیده‌ی خویش بازگردد، هرگز زبانی به خدا نمی‌رساند و بزودی خداوند سپاسگزاران را پاداش خواهد داد.»

محاکمه‌ی سردمدار سقیفه

«یابن ابی قحافه!» «هان ای فرزند ابی قحافه!» در اینجا دخت فرزانه‌ی پیامبر روی سخن خویش را متوجه رئیس حکومت غاصب می‌سازد. اما به او «خلیفه‌ی» پیامبر نمی‌گوید. چرا که پیامبر او را به جانشینی خویش برنگزیده بود. و نیز او با کنیه‌اش به عنوان «هان ای ابوبکر» صدا نمی‌زند، چرا که اینگونه خطاب به او نیز نوعی تکریم است، و او با عملکرد غاصبانه درخور تکریم بانوی چون

فاطمه علیهاالسلام نیست. از این جهت او را با این تعبیر مخاطب می‌سازد که: «یابن ابی‌قحافه! «هان ای پسر ابی‌قحافه!» و دلیل این نسبت و خطاب، بزودی در شرح سخنان آن حضرت یا همسر گرانقدرش بر شما خواننده‌ی عزیز روشن خواهد شد. «افی کتاب الله ان ترث اباک و لا ارث ابی؟» آیا این در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث بری اما من ارث نمی‌برم؟ آخر تو به کدامین قانون و بر اساس کدامین کتاب می‌گویی، هنگامی که پدرت مرد از او ارث می‌بری اما من از پدرم ارث نمی‌برم؟ [صفحه ۵۲۸] براستی آیا تو بر بازداشتن من از ارث پدریم به کتاب روشن خدا تکیه داری؟ «لقد جئت شیئا فریبا» شگفت! چیز تار و زشت و ناشناخته‌ای آورده‌ای!! راستی که افتزایی سهمگین و دروغ ساخته و پرداخته‌ای، بر قرآن بسته‌ای. در بحث‌های گذشته خاطر نشان ساختیم که بزرگ بانوی اسلام چه از راه بخشش و چه از طریق ارث، مالک «فدک» و درخور این حق مسلم بود. اما پس از مصادره‌ی فدک از سوی حکومت غاصب، هنگامی که ملک خویش را از طریق نخست یعنی به عنوان بخشش پیامبر به او، مطالبه فرمود، بر خلاف آیین دادرسی از او گواه خواستند و زمانی که گواه اقامه کرد، برخلاف حق و عدالت نه تنها حق او را باز نگردانیدند، که آن جنایات هولناک را مرتکب شدند. از این رو اینک حق به یغمارفته‌ی خویش را از راه دوم یعنی ارث پدری و وراثت مطالبه می‌کند. «افعلی عمد ترکتم کتاب الله و نبذتموه وراء ظهورکم؟» آیا آگاهانه و از روی عمد کتاب خدا را پشت سر انداخته و آن را وا می‌نهدید؟ آیا این قرآن شریف نیست که در دسترس شماست؟ پس چرا عمل براساس آن را وانهاد و آن را پشت سر خویش افکنده‌اید؟ «اذ یقول: و ورث سلیمان داود». [۳۰۶]. آیا این آیه‌ی شریفه، با صراحت تمام جریان قانون ارث در میان پیامبران را ترسیم نمی‌کند؟ و آیا سلیمان، آن پیامبر بزرگ و داوود هر دو از پیامبران خدا نبودند؟ دخت فرزانه‌ی پیامبر «فاطمه» از این آیه‌ی شریفه به شایستگی دریافت داشته بود که منظور از ارث در این آیه از قرآن کریم، ارث در ثروت و مال دنیاست و این واقعیت را [صفحه ۵۲۹] هم ابوبکر و هم همه‌ی حضار مجلس سخنان فاطمه علیهاالسلام را می‌شنیدند، فهمیدند. همه دریافتند که منظور از ارث در این آیه‌ی مبارکه، ارث از مال و ثروت دنیوی است و آیه بیانگر این حقیقت است که: «سلیمان ثروت پدرش داوود را به ارث برد.» و جزاین معنا چیز دیگری از آیه دریافت نداشتند. و نیز همین پیام را از آیه گرفتند که در داستان زکریای پیامبر می‌فرماید: «فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب.» [۳۰۷]. «... پس به من از سوی خود فرزندی ارزانی دار که میراث من و میراث خاندان یعقوب باشد...» حضرت زکریا طبق این آیه‌ی شریفه از آفریدگار هستی می‌خواهد که به او فرزندی ارزانی دارد که ثروت و امکانات او را به ارث برد... آری این دیدگاه قرآن شریف در مورد ارث در میان پیامبران و مردم است اما پس از گذشت قرن‌ها، زورپرستانی که از حکومت زور دفاع می‌کردند، آمدند و برای توجیه کار زورمداران در تفسیر آیات مورد بحث گفتند که: سلیمان دانش داوود پیامبر را به ارث برد و نه مال و ثروت او را. و نیز از خود یافتند که زکریای پیامبر هنگامی که از خدا فرزندی می‌خواهد، نظرش این است که دانش او را به ارث برد نه ثروت و امکانات دنیوی و مادی او را. و بدینوسیله با اینگونه توجیه و تفسیرهای ناروا می‌خواهند بیداد کسانی را توجیه نمایند که دخت فرزانه‌ی پیامبر را از میراث پدرش محروم ساختند و بر این پندارند که غاصبان را تایید کنند. اینک جای آن دارد که ما نیز تا جایی که توان و فرصت اجازه می‌دهد پیرامون دو آیه‌ی [صفحه ۵۳۰] شریفه به بحث پردازیم. بدان امید که به نتیجه‌ای مطلوب نایل آییم. ۱- واژه‌ی «ارث» و واژه‌ی «میراث» هم در قلمرو شرع و عرف و هم در قلمرو واژه‌شناسان و فرهنگ لغت، در مورد «مال» و ثروت بکار می‌رود. از این رو هنگامی که بگوییم «حسن» و ارث «حسین» است. ظاهر عبارت نشانگر این حقیقت است که ثروت او را به ارث می‌برد نه دانش و معنویت و ارزشهای معنوی او را. مگر اینکه قرینه و یا نشان و دلیلی باشد که نشانگر معنای دوم، یعنی معنای مجازی باشد و روشن سازد که منظور ارث بردن معنوی و علمی است نه مادی و عادی و طبیعی. درست بسان این آیه‌ی شریفه که: «و اورثنا بنی‌اسرائیل الکتاب» [۳۰۸]. «و آن کتاب را به بنی‌اسرائیل به ارث دادیم...» و یا این آیه‌ی شریفه که: «ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا» [۳۰۹]. «پس کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیده بودیم به میراث دادیم...» در دو آیه‌ی که ترسیم شد قراین و نشانه‌ها به روشنی نشان می‌دهد که منظور

قرآن میراث بردن علمی و معنوی است. اما در آیه؛ «و ورث سلیمان داود» بی هیچ تردیدی منظور به ارث بردن ثروت و امکانات مادی و دنیوی است نه میراث‌بری علمی و معنوی و اخلاقی. چرا که «سلیمان» در عصر پدرش «داوود» پیامبر خدا بود و این را قرآن شریف در داستان آن کشتزاری که گوسفندان آن قوم بی شبان در آنجا می‌چریدند، بیان می‌کند که: «ففهمناها سلیمان و کلا آتینا حکما و علما». [۳۱۰]. [صفحه ۵۳۱] «و این شیوه داوری را ما به سلیمان آموختیم و همه را فرزاندگی و دانش ارزانی داشتیم.» «زمحشری» در تفسیر خویش [۳۱۱] ذیل این آیه‌ی شریفه که: «اذ عرض علیه بالعشی الصافات الجیاد» می‌نویسد: در روایت آمده است که «سلیمان» با مردم «دمشق» و منطقه «نصیبین» پیکار کرد و یکهزار اسب به غنیمت گرفت و نیز گفته شده است که این اسبها را از پدرش به ارث برد و پدرش این اسبها را از «عمالقه» به غنیمت گرفته بود و آن حضرت آنها را از پدرش به ارث برد و آنگاه به نمایش نهاد... با این بیان شما خواننده‌ی عزیز درمی‌یابی که «سلیمان» آن اسبها را از پدر خویش به ارث می‌برد و افزون بر آنها ثروت و امکانات و دارایی را که پدرش «داوود» بر جای نهاده و از دنیا رفته است، همه را به ارث می‌برد اما از همین دو آیه‌ی شریف در یافت خواهی کرد که «سلیمان» دانش و رسالت را از پدرش «داوود» به میراث نمی‌برد چرا که «سلیمان» در زمان پدرش پیامبر بود همانگونه که هارون در عصر برادرش موسی. و نیز این واقعیت روشن می‌شود که «سلیمان» از پدرش «داوود» که هر دو پیامبر بودند، مال و ثروت به میراث برد. اما در مورد دعای «زکریا» به بارگاه پروردگارش که قرآن در مورد آن می‌فرماید: «فهب لی من لدنک ولیا یرثنی» گرچه برخی از مدافعان حکومت زور اظهار نظر کرده‌اند که منظور «زکریا» گویی این بود که پروردگارا! به من فرزندی ارزانی دار که رسالت و دانش مرا به میراث برد و با این تفسیر و توجیه، در اندیشه این بوده‌اند که وراثت را از پیامبران نفی نمایند. اما خود آیه‌ی شریفه بروشنی بیانگر منظور و مقصود «زکریا» می‌باشد که می‌فرماید: [صفحه ۵۳۲] «و اجعله رب رضیا» [۳۱۲]. «و او را ای پروردگار من شایسته و پسندیده گردان! آری این فراز از آیه‌ی شریفه به خوبی روشنگر این واقعیت است که که منظور «زکریا» این نبود که به او فرزندی ارزانی شود که رسالت و نبوت و را به ارث برد. چرا که در این صورت معنای آیه به کلی ناسازگار می‌گردد و چنین می‌شود که او از پروردگارش فرزندی بخواهد که میراث‌رسالت او شود و دارای ویژگی باشد که در بارگاه خدا مورد پسند او قرار گیرد و این درخواست بیهوده‌ای است و از پیامبری فرزانه چون «زکریا» سخت بدور. چرا که اینگونه درخواست به این می‌ماند که کسی بگوید: پروردگارا! برای ما پیامبری مبعوث ساز و او را خردمند و در اخلاق و رفتار خداپسندانه ساز! روشن است که چنین درخواستی بیهوده است و همانگونه که رفت از پیامبر حکیم و بزرگواری چون زکریا بسیار ناپسند است که از پروردگار خویش فرزندی بخواهد و تقاضا کند که او رسالت وی را به میراث برد و آنگاه از خدا بخواهد که اخلاق و رفتارش را خداپسندانه سازد. چرا که رسالت خود برترین و بالاترین مقام معنوی است و پیامبر خدا آراسته‌ی به همه‌ی ارزشهای والای انسانی است و ارزشها همه در این واژه‌ی مقدس نهفته است. با این بیان منظور آیه‌ی شریفه خواستن فرزندی است و منظور از ارث بردن نیز همان میراثی در مال دنیاست. «فخر رازی» نیز بر این دیدگاه است که منظور از ارث در دو آیه‌ی شریفه، ارث‌بری در مال و ثروت است نه ارزشهای معنوی. مفسران، پیرامون دعای «زکریا» و خواست او از بارگاه خدا نکاتی دارند که ترسیم آنها به صورت فشرده به هدف بحث کمک می‌کند. [صفحه ۵۳۳] برای نمونه: ۱- «طبرسی» در مجمع‌البیان ذیل آیه‌ی شریفه می‌نویسد: و آنچه را ما آوردیم این است که «زکریا» از فرزندان عموی خویش پس از مرگ خود می‌ترسد، از این رو درخواست فرزندی شایسته می‌کند که میراث او باشد و مال او را به ارث برد. این دیدگاه ما را، آیه‌ی شریفه تایید می‌کند که می‌فرماید: «و انی خفت الموالی من وراثتی» [۳۱۳]. «من پس از مرگ خویش از خویشاوندان و نزدیکانم بیمناکم.» و تقاضای او از بارگاه خدا نیز بخاطر همین ترس و هراس است، ترس و هراس از رفتن ثروت و مالش بدست انسانهای ناشایسته از طریق ارث و نه ترس از نبوت و دانش و ارزشهای معنوی و انسانی‌اش. چرا که چنین ارث‌بری اگر ممکن بود، نباید موجب ترس «زکریا» شود بلکه باید باعث شادمانی خاطرش گردد. به علاوه او خدای دانا و حکیم را فراتر از آن می‌شناسد که کسانی را که شایستگی و برازندگی وحی و

رسالت را نداشته باشند، بر این منزلت والا- برگزیند و حکمت و دانش پیامبری را به آنان ارزانی دارد. افزون بر این دو نکته؛ مگر هدف بعثت و رسالت، رسانیدن دانش و حکمت به مردم و گسترش ارزشهای والای الهی، در جامعه نیست؟ و مگر خود آن بزرگوار با این هدف برانگیخته نشده است؟ با این بیان چگونه می‌تواند نگران باشد و بترسد که مبدا بستگانش نبوت و دانش او را به ارث برند و آن را در میان مردم و برای هدایت و نجات جامعه بسط و گسترش دهند؟ [صفحه ۵۳۴] آیا چنین اندیشه و ترسی ناسازگار با هدفهای بلند وحی و رسالت نیست؟ اگر گفته شود که این اشکال در دیدگاه دوم، که منظور از ارث در آیهی شریفه را اثربری در مال و ثروت می‌نگرد نیز وارد است چرا که در این صورت «زکریا» فردی بخیل به نظر می‌رسد که از به ارث رفتن مال خویش نگران است. در پاسخ این پندار خواهیم گفت: پناه بر خدا می‌بریم که دو دیدگاه یکسان باشند. چرا که ثروت و ارزشهای مادی و دنیوی هم به انسان با ایمان و شایسته کردار روزی می‌شود و هم به کافر و تبه‌کار. با این بیان اگر «زکریا» نگران باشد که ثروت او از طریق ارث به دست عناصر تبه‌کار و بی‌ایمان برسد، هم نگرانی‌اش بجاست و هم اندوه و ناراحتی‌اش از فرزاندگی و احساس مسوولیت او برمی‌خیزد و سخت تحسین‌برانگیز است. چرا که تقویت و یاری گناهکاران در کارهای زشت و نکوهیده، از دیدگاه دین محکوم و مردود است. از این رو اگر فردی نگرانی شایسته و بایسته‌ی «زکریا» را به بخل تعبیر نماید، قضاوت غیرمنصفانه‌ای نموده است. آری این بیان «زکریا» که می‌گوید: «وانی خفت الموالی من ورائی...» نشانگر احساس مسوولیت عمیق و نگرانی بجا و حکمت و فرزاندگی بسیار آن پیامبر بزرگ است و نشانگر این حقیقت که او از رفتار و اخلاق بازماندگان خویش می‌ترسد و با این انگیزه از بارگاه خدا فرزند شایسته کردار و خدایسندانه می‌خواست. آری از جمع‌بندی سخنان مفسران این حقیقت دریافت می‌شود که منظور از وراثت در آیهی مربوطه به «سلیمان» و «زکریا» بی‌هیچ تردیدی وراثت در مال و ثروت است. با این بیان اصل وراثت و ارث بری فرزند از پدر در میان پیامبران نیز رایج و یک واقعیت اسلامی است. قرآن در این مورد می‌فرماید: [صفحه ۵۳۵] «اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله.» [۳۱۴]. «و خویشاوندان، برخی به برخی دیگر در کتاب خدا (در مسئله‌ی ارث) سزاوارتر و نزدیکترند.» و بدینسان این آیهی شریفه عمومیت اصل اثربری در اموال را ترسیم می‌کند. و نیز می‌فرماید: «یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین.» [۳۱۵]. خدا در مورد فرزندانان به شما سفارش می‌کند که سهم پسر برابر سهم دو دختر است. در این آیه خدا به مردم فرمان می‌دهد و این حقیقت را واجب می‌سازد که دارایی خویش را پس از مرگ به فرزندان خود، بدینصورت به ارث گذارند که سهم پسر برابر سهم دو دختر باشد. و این آیهی شریفه نیز فرمان خدا به تمامی مسلمانان است. خواه انسانهای عادی باشند یا پیامبر و امام معصوم. چرا که آیهی شریفه عام است و تخصیص نخورده است که این قانون کلی، شامل فرزندان پیامبر و امام معصوم نشود. و نیز می‌فرماید: «... ان ترک خیرا الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقا علی المتقین.» [۳۱۶]. هرگاه یکی از شما را مرگ فرا رسد و ثروتی بر جای گذارد، مقرر شد که درباره‌ی پدر و مادر و خویشان خود براساس انصاف وصیت کند و این کاری است شایسته‌ی تقوایندگان. این آیهی شریفه نیز به صراحت روشن می‌سازد که هرگاه یکی از شما مسلمانان را [صفحه ۵۳۶] مرگ فرا رسد و ثروتی از خود به جای گذارد... باید طبق قانون ارث عمل شود. و این سومین آیه از قرآن شریف است که مسئله‌ی عمومیت ارث را که هیچگونه تخصیص و استثنایی در مورد پیامبران... ندارد، به روشنی ترسیم می‌کند و روشن می‌سازد که قانون ارث عمومی است و جهانشمول و همه را در بر می‌گیرد. ادامه‌ی سخن فاطمه علیهاالسلام «و زعمتم ان لا- حظوة لی و لا- ارث من ابی.» «و شما چنین پنداشتید که من از مال پدرم بهره‌ای نداشته و از او ارث نمی‌برم.» و خود خوب می‌دانید که این پندار و سخن شما، که من از دارایی پدرم ارث نبرم و میان من و پیامبر خدا نزدیکی و خویشاوندی نباشد، دروغی آشکار بیش نیست. و شما هنگامی که وراثت قطعی و شرعی و تردیدناپذیر میان من و پیامبر را انکار کردید در حقیقت هر نوع نزدیکی و پیوستگی و خویشاوندی میان من و آن حضرت را نادیده انگاشته‌اید. «افخصکم الله بآیه اخراج منها ابی؟» آیا خدا شما را به آیه‌ای مخصوص مفتخر ساخت و پدرم را از شمول آن آیه خارج نمود؟ و در نسخه‌ی دیگری «افحکم

الله بآیه» آمده است. از قرآن چنین دریافت می‌گردد که آیات بیانگر قانون ارث، عام و فراگیر است و تمامی مسلمانان در برابر آن یکسانند. آیا براستی خداوند پدرم پیامبر را در این آیات استثنا فرموده و روشن ساخته است که میان پیامبر و خانواده‌اش آیات ارث حاکم نیست و آنان خارج از شمول قانون ارث‌اند؟ ام تقولون: ان اهل ملتین لا- يتوارثان؟ یا می‌گویید: همانگونه که پیروان دو کیش، همچون کفرگرایان از توحیدگرایان ارث [صفحه ۵۳۷] نمی‌برند، ما خاندان وحی و رسالت نیز از پدرمان پیامبر ارث نمی‌بریم؟ «اولست انا و ابی من اهل مله واحده؟» آیا من و پدرم پیامبر، پیرو یک کیش و آیین نیستیم؟ آیا در توحیدگرایی و پروا پیشگی من تردید می‌کنید؟ و بر این حقیقت که من بر راه و رسم شریعت محمد هستم، یقین ندارید؟ ای وای بر این مصیبت سهمگین! راستی فاجعه‌ی بزرگی است که کار پاره‌ی وجود پیامبر خدا و یگانه دخت او، سالار بانوان گیتی در نظام ستم و بیداد به جایی میرسد که اینگونه سخن می‌گوید و با این شیوه استدلال می‌کند. براستی که «انا لله و انا الیه راجعون». «ام انتم اعلم بخصوص القرآن، و عمومه من ابی و ابن عمی؟» و یا شما از پدر و عموزاده‌ام، به عموم و خصوص قرآن شریف آگاه‌ترید؟ واقعیت این است که آیات بیانگر قانون ارث، فراگیر است و همه‌ی مسلمانان در برابر آن یکسانند. اگر این آیات در مورد پیامبر تخصیص خورده باشد بی‌هیچ تردیدی آن حضرت بر این تخصیص آگاه‌تر از همگان بود و دخت یگانه‌ی خویش را نیز بدان آگاه می‌ساخت در حالی که پیامبر نه به دخت فرزانه‌ی خویش از چنین چیزی سخن گفت و نه به دیگر پیروانش. اینک براستی آیا عاقلانه و منطقی است که بگوییم: پیامبر با آن شدت علاقه و عشق و پیوند به دخت سرفرازش فاطمه، این حقایق را از او نهان داشته و این علوم قرآنی را به او نیاموخته است؟ آیا درست است که گفته شود پیامبر تخصیص خوردن آیات ارث در مورد خود و دخت فرزانه‌اش را که حکم خداست به او بیان نفرموده است تا پس از رحلت پدر بزرگوارش، به پندار شما بر خلاف دستور قرآن شریف ارث بخواهد؟ براستی آیا این منطقی و حکیمانه است؟ [صفحه ۵۳۸] و نیز فاطمه علیها السلام می‌فرماید: آیا شما یان می‌گویید که به قرآن شریف و آیات عام و خاص آن از پدرم پیامبر که قرآن بر قلب مصفای او فرود آمده است، آگاه‌ترید؟ با اینکه از عموزاده‌ام امیر مومنان که دروازه‌ی شهر علم و دانش گسترده‌ی پیامبر خداست، دانای‌ترید؟ آری براستی اگر چنین بود که شما می‌گویید بی‌تردید شوی گرانمایه‌ام علی علیه‌السلام مرا از آن آگاه می‌ساخت و به من دستور نمی‌داد تا در مسجد غضب‌شده‌ی پدرم حضور یابم و حقوق پایمال‌شده‌ی خویش را بر اساس قانون ارث بخواهم. آری، این چهره‌های گوناگونی است که ممکن است در مسئله‌ی مورد بحث برای انسان قابل تصور باشد و همه‌ی این چهره‌ها نیز مردود است. بنابراین مسئله یک مسئله‌ی سیاسی است، نه دینی و فقهی. حقیقت کار، توطئه‌ای بی‌رحمانه و ناجوانمردانه بر ضد خاندان وحی و رسالت است و یک پیکار اقتصادی بر ضد آنان تا از نظر اقتصادی سخت ناتوان گردند. «فدونکها مخطومه مرحوله، تلقاک یوم حشرک» و اینک (هان ای پسر ابی‌قحافه) این تو و این هم شتر مهارزده و زین کرده شده، برگیر و بر آن تکیه زن، که روز رستاخیز تو را دیدار خواهد کرد. تا اینجا روی سخن فاطمه علیها السلام با تمام مسلمانان حاضر در مسجد بود و اینجا بود که دگرباره روی سخن را تنها به رئیس دولت غاصب متوجه ساخت و فرمود: «فدونکها» اینک آن را بگیر! و فدک را در بیان خویش به ماده شتری تشبیه می‌کند که هم مهار شده و در اختیار است، و هم زین گشته و آمایه‌ی سواری. واژه‌ی «رحل» برای ماده شتر بسان «زین» برای اسب است، واژه «خطام» به معنای زمام است و منظور این است که اینک بوستان آماده‌ی «فدک» را با هر آنچه در آن است بگیر. [صفحه ۵۳۹] در این فراز از سخن نوعی تهدید و هشدار است و مانند این سخن است که به عنصر تجاوزکاری به تمسخر گفته می‌شود: اینک که به حق و عدالت پایبند نیستی هرچه می‌خواهی انجام ده و آنچه می‌خواهی غارت کن، خوش و گوارایت... به همین جهت هم سخن خویش را با اشاره به روز رستاخیز ادامه داد که: «تلقاک یوم حشرک» هم فدک و هم عملکرد ظالمانه‌ات در روز رستاخیز تو را دیدار خواهند کرد. و به این حقیقت اشاره کرد که انسان در روز رستاخیز عملکرد خویش را حاضر و آماده خواهد دید. «و وجدوا ما عملوا حاضرا». [۳۱۷]... و آنگاه عملکرد خویش را در برابر خود بیابند... «فنعم الحکم الله» پس خدای چه خوب داوری است. در آن روز داور و قضاوت‌کننده بر

کارها، خدای یکتا و قهار خواهد بود و نه تو. همان خدایی که ذره‌ای ستم روا نمی‌دارد، همو که ذره‌ای از حقوق پایمال‌شده‌ی بندگان، از او پوشیده نمی‌ماند. آری او داور خواهد بود. «و الزعیم محمد صلی الله علیه و اله و سلم» و محمد نیز شایسته‌ی دادخواهی است. در آنجا آن دادخواه و وکیل مدافعی که با تو روبرو می‌شود و بر ضد تو مخاصمه می‌نماید، پدرم محمد «ص» خواهد بود. و اوست که حقوق غصب‌شده‌ی دخت یگانه‌اش را از تو خواهد خواست. «و الموعد القيامة» [صفحه ۵۴۰] و قیامت نیز خوب وعده‌گاه و قرارگاهی برای دیدار است. آن روز روزی است که قرآن از آن به روز جدایی خوب از بد، و شایسته از ناشایسته، و باایمان از متظاهر و ریاکار، تعبیر می‌کند و می‌فرماید: «ان یوم الفصل کان میقاتا». [۳۱۸]. آری، آن روز و در آنجاست که همه‌ی کسانی که در دنیا بگو مگو داشتند، در پیشگاه خدا گرد خواهند آمد و داد مظلوم از ظالم گرفته خواهد شد. «و عند الساعة یخسر المبتلون» «و در آن روز است که باطل‌گرایان زیان می‌کنند.» همانان که در دنیا با ادعاهای بی‌اساس، حقوقی را نداشتند و از آنان نبود، می‌طلبیدند و می‌بردند. آری، اینان در آنجا زیان خواهند کرد. «و لا ینفعکم اذ تدمون» «و در آن هنگامه‌ی رستاخیز، دیگر ندامت و پشیمانی به شما سود نخواهد بخشید» چرا که انسان اگر از عملکرد ظالمانه و ناهنجار خویش در دنیا پشیمان شود، با توبه و بازگشت، آن را جبران می‌سازد و دیگر به آن کار روی نمی‌آورد و این ندامت سودبخش است. اما ندامت در روز رستاخیز که دیگر نه فرصتی برای توبه است و نه عمل شایسته و بازسازی امکان‌پذیر است؟ دیگر چه سود؟ «و لکن نبا مستقر، فسوف تعلمون من یتیه عذاب یخزیه، و یحل علیه عذاب مقیم». [۳۱۹]. برای هر رخداد و خبری، زمانی معین است. پس بزودی خواهند دانست که عذاب بر چه کسی فرارسد و او را رسوا سازد و عذاب ماندنی بر چه کسی فرود خواهد آمد. و این دو آیه را که بانوی بانوان در کنار هم و در لابلای سخنانش بدانها تمسک [صفحه ۵۴۱] جست، هشداری سخت به عذاب آخرت است، همان عذابی که ماندگار و پاینده خواهد بود.

یاری‌خواهی از انصار

و آنگاه دخت فرزانه و عدالتخواه پیامبر رو به انصار کرد، رو به مردم مدینه، همانان که وقتی پیامبر از مکه بسوی آنان و شهرشان دست به هجرت زد، پیمان بستند که او را در راه خدا یاری کنند و اینک دخت یگانه‌ی پیامبر رو به آنان نمود و پس از یادآوری گذشته درخشان آنان در عصر پیامبر، از آنان خواست که او را در برابر حکومت غاصب و بیدادگر یاری کنند و فرمود: و قالت: یا معشر النقیبه! هان ای گروه نقباء و جوانمردان! هان ای مردم نجیب! و در نسخه‌ی دیگری «یا معشر الفتیة» آمده است. بدینسان فاطمه علیهاالسلام آنان را جوانمرد و با شهامت می‌خواند، بدان امید که اراده و احساسات انسانی و اسلامی آنان را بر ضد بیداد و فریب و به یاری حق و عدالت بجوشاند و به جنبش درآورد. «و اعضاء الملة» هان ای بازوان دین و جامعه! ای نگهبانان و محافظان دین خدا! شما بودید که اسلام را بسان مادری که کودک خویش را در نوزادی و خردسالی در آغوش خویش می‌پرورد، و یا بسان پرنده‌ای که از تخم خود حراست می‌کند، و آن را رشد می‌دهد، از اسلام و مقررات آن نگهداری کردید. «ما هذه الغمیزة فی حقی» این سکوت و غفلت ورزیدن درباره‌ی حق پایمال‌شده‌ی من چیست؟ [صفحه ۵۴۲] «و السنه عن ظلامتی» و این سستی و سهل‌انگاری از دادخواهی من چرا؟ واژه‌ی «سنه» به کسر سین به مفهوم چرت و سستی آغاز خواب است. و واژه‌ی «ظلامه» حقوق پایمال‌شده، بوسیله‌ی ظالم است که صاحب حق در برابر ظالم باقامتی برافراشته ایستاده و حقوق خویش را می‌خواهد. فاطمه علیهاالسلام در این فراز از سخن تاریخی خویش سکوت مرگبار «انصار» در برابر ستم حکومت را که به یاری و همراهی او بر نمی‌خیزد به «سنه» یا چرت‌زدگی که مقدمه‌ی خواب گرانی است و در آن شرایط، دستگاه شعور و دریافت انسان تعطیل می‌گردد، تعبیر می‌کند. چرا که خواب در حقیقت بسان مرگ باطن و درون انسان و تعطیل شدن دستگاه شعور و دریافت و حواس چندگانه و رکود عواطف و احساسات درونی است. «اما کان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ابی یقول: المرء یحفظ فی ولده؟» «آیا نه اینکه پدرم پیامبر خدا

بود که می‌فرمود: حرمت و شکوه هر شخصیت بزرگی در مورد فرزندانش رعایت می‌شود؟» آری کرامت و عظمت انسان به وسیله‌ی رعایت کرامت و حقوق و حرمت خاندان و فرزندانش رعایت می‌گردد و این درست است که گفته‌اند: «لاجل عین الف عین تکرم» «بخاطر یک چشم هزار چشم مورد احترام قرار گرفته و عزیز داشته می‌شود.» آیا پیامبر پدر گرانقدر من نیست؟ و آیا من دخت یگانه‌ی او نیستم؟ آیا بر شما یان لازم نیست که موقعیت مرا به احترام مقام والای پدرم گرامی دارید و نگذارید حقوق و امنیت من پایمال شود؟ و در نسخه‌ی دیگری «اما کان لرسول الله ان یحفظ فی ولده» آمده است. آیا پیامبر درخور آن ارجمندی و والایی نیست که با رعایت حرمت فرزندانش حرمت او حفظ شود؟ [صفحه ۵۴۳] «سرعان ما احدثتم» «چقدر به سرعت این شرایط زشت و ظالمانه را پدید آوردید؟! فاطمه علیها السلام از این چرخش سریع آنان که با فاصله‌ی ناچیز از رحلت پیامبر به سرعت به انحطاط روی آورده و دست به چنین تجاوز و حق‌کشی در مورد خاندان وحی و رسالت یازیدند، اظهار تعجب و شگفتی می‌کنند؟! «و عجلان ذا اهاله» «و چه با سرعت و شتاب آب از بینی و دهان این بزنجیف سرازیر گشت!» این بند از سخن به مثالی اشاره می‌کند که در فرهنگ عرب داستانی دارد و آن این است که مردی گوسفندی نحیف و ریز داشت که آب بینی‌اش فرو می‌چکید. از او سوال شد که این دیگر چیست؟ در پاسخ گفت: «سرعان ذا اهاله» منظور از واژه‌ی «اهاله» پیه یا پیه آب شده است و این کلمه هنگامی بکار می‌رود که فرد از رخدادی پیش از رخدادن آن گزارش دهد. و منظور از این جمله‌ی فاطمه علیها السلام این است که: شما یان پس از رحلت پیامبر با شتاب تمام بر ضد ما خاندان وحی و رسالت نقشه کشیدید و این توطئه را بسرعت پیاده کردید. «و لکم طاقه بما احوول» «و شما یان توان و نیروی لازم برای یاری من، در راه کسب حقوق پایمال‌شده‌ام را دارید.» «و قوه علی ما اطلب و ازاول» «و توان و امکانات آنچه من در اندیشه‌ی احیای آن هستم، در اختیار شماست.» شما از حمایت من در راه احیای حقوق پایمال‌شده‌ام ناتوان نیستید. پس بهانه‌ی شما و عذرتان برای سکوت در برابر ستم و تجاوز چیست؟ و این سستی و عدم احساس مسوولیت چرا؟ [صفحه ۵۴۴] «اتقولون مات محمد» آیا می‌گویید که محمد صلی الله علیه و اله و سلم جهان را بدرود گفت و به همراه او، دین، کرامت، و حرمت و حقوق او نیز رفت؟ آیا با رحلت او مفاهیم و ارزشهای نمونه و والای انسانی و اسلامی نیز تمام شد؟ و جو جامعه برای هر عمل ظالمانه‌ای مناسب شد؟ برآستی آیا این طرز تفکر ارتجاعی و ضداسلامی است که شما را بر ضد خاندان وحی و رسالت جسور و بی‌باک ساخته است؟ «فخطب جلیل» این فاجعه‌ای است سهمگین. آری رحلت جانسوز پیامبر رخدادی بزرگ است، چرا که رحلت قهرمانان بزرگ همواره‌ی رویدادی تکانه‌دهنده و سهمگین است و برای جامعه‌ها و تمدنها خسارتی عظیم. و در نسخه‌ی دیگری چنین آمده است: «اتزعمون مات رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ایتم دینه ها ان موته لعمری خطب جلیل.» آیا چنین می‌پندارید که پیامبر رحلت کرد آن پیشوای آسمانی رخدادی عظیم بود اما با رحلتش راه و رسم او نخواهد رفت و جاودانه خواهد ماند. آنگاه دخت یگانه‌ی پیامبر در وصف سهمگینی فاجعه‌ی غمبار رحلت پیامبر و بزرگی و تاثرانگیزی این رویداد غمبار در قلمرو دلها و جانها پرداخت و فرمود: «استوسع وهنه» «فاجعه‌ی رحلت آن حضرت و شکافی که سوگ او ایجاد کرد در نهایت گسترده‌گی است.» همانند دژی که شکاف آن گسترش یابد. و در نسخه‌ی دیگری: «استوسع وهیه» آمده است. [صفحه ۵۴۵] «استنهر فتقه» «شکاف خوردگی آن دهان گشوده و بسیار باز است.» بسان نیزه‌ای که شکاف زخم و بریدگی را در بدن انسان گسترده می‌سازد. «و انفتق رتقه» «و نقاط دوخته شده، شکافته است.» نقاطی که با وجود آن حضرت التیام یافته بود، اینک با فاجعه‌ی رحلت آن حضرت دگرباره شکافته و باز شده است. یادآوری می‌گردد که ضمائر سه‌گانه در سه واژه‌ی «وهنه»، «فتقه» و «رتقه» به «خطب» برمی‌گردد که بیانگر رحلت پیشوای بزرگ توحید است. «و اظلمت الارض لغیبه» «کران تا کران زمین با غروب خورشید وجود او در تاریکی فرورفت.» این واقعیت است که خورشید جهان‌افروز پیامبر کانون نورافشانی بود که زمین و همه‌ی پدیده‌های گوناگونی که بر روی زمین پراکنده‌اند، و نیز انسانها، از آن نور و روشنایی می‌گرفتند و با غروب غمبار وجود آن حضرت از این سرا، زمین تیره و تاریک گردید. در قرآن شریف نیز به آیات بسیاری می‌توان برخورد که از پیامبر به واژه‌ی

مقدس «نور» تعبیر می‌کند که یک نمونه‌ی آن این آیه‌ی شریفه است که: «قد جائکم من الله نور و کتاب مبین» [۳۲۰]. «... و از جانب خدا نور و کتابی روشن و آشکار بر شما فرود آمده است.» «و کسفت النجوم لمصیبه» «و ستارگان در سوگ رحلت غمبار او بی‌فروغ شدند.» [صفحه ۵۴۶] می‌دانیم که نور و روشنایی موجود که بر چهره‌ی ماه و ستارگان خودنمایی می‌کند، چیزی جز انعکاس نور خورشید بر روی ماه و ستارگان نیست. از این رو آنگاه که نور خورشید، این کانون حرارت و روشنایی رو به زوال نهد، ستارگان بی‌فروغ گردیده و به خاموشی می‌گرایند. «و اکدت الامال» «و امیدها و آرزوها به یاس و ناامیدی گرایید.» آری امیدها و آرزوهایی که به وجود گرانقدر پیامبر بسته بود، با رحلت آن حضرت به ناامیدی گرایید. و درست در چنین شرایطی است که گفته می‌شود: امیدها به ناامیدی و آرزوها به یاس گرایید. «و خشعت الجبال» «و کوه‌ها فرو ریخت.» آری کوه‌ها از شدت و سهمگینی این فاجعه به لرزه درآمد و از هم پاشید، چرا که رویدادها و حوادث سخت و هولناک در جمادات نیز اثر می‌گذارند. قرآن شریف در این مورد می‌فرماید: «لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیه الله.» [۳۲۱]. ای پیامبر! اگر این قرآن را بر کوه فرومی‌فرستادیم، از خوف خدا آن را ترسیده و شکاف‌خورده می‌نگریستی... «و اضع الحريم» «و احترام و حرمت حریم ضایع شد.» واژه‌ی «حریم» به چیزی گفته می‌شود که انسان از آن دفاع نموده و در راه آن پیکار می‌کند و در اینجا منظور از آن، عترت پاک پیامبر است. [صفحه ۵۴۷] آری پس از رحلت پیامبر، حریم آن حضرت به شدت مورد بی‌حرمتی قرار گرفت و حقوق و امنیت و احترام آن هتک شد. «و ازیلت الحرمه عند مماته» «و حرمت آن بزرگوار به هنگامه‌ی رحلت نیز نادیده گرفته شد.» «فتلک- و الله- النازلۃ الکبری و المصیبه العظمی» «و این مصیبت به خدای سوگند مصیبتی بزرگ و سهمگین‌ترین رویداد بود.» چرا که مصیبت رحلت بزرگان و شایستگان براستی بزرگ است و هرگاه شعاع نورافشانی و عظمت یکی از آنان بیشتر باشد، فاجعه‌ی رحلت او برای جامعه و مردم مصیبت‌بارتر و فاجعه‌آمیزتر است و از آنجایی که پیامبر گرامی شریف‌ترین مخلوقات و بزرگ‌ترین انسانها و پاک‌ترین پدیده‌های هستی بود، بطور طبیعی رحلت غمبار او نیز سهمگین‌ترین رخداد و بزرگ‌ترین مصیبت برای جهان و جهانیان بود. «لا- مثلها نازلۃ» «رویدادی همانند آن نخواهد بود.» آری در کران تا کران جهان هستی رویداد مصیبت‌باری بسان رحلت تکانه‌دهنده‌ی پیامبر نمی‌توان یافت، چرا که در جهان هستی بسان او وجود ندارد. «و لا بائقه عاجله» «و مصیبت جانسوزی، در این جهان به پایه‌ی آن نخواهد رسید.» چرا که تنها رویداد سهمگینی که ممکن است در این جهان از رویداد رحلت پیامبر سهمگین‌تر باشد، برپایی رستاخیز خواهد بود و بس. امیر مومنان در وصف این فاجعه‌ی بزرگ فرمود: مصیبت و فاجعه‌ای که از رحلت پیامبر بر من فرود آمد به گونه‌ای سهمگین بود که به گمان من اگر بر کوه‌های سر به آسمان ساییده و استوار، چنین سنگینی و فشاری وارد می‌شد، نمی‌توانستند زیر آن بار سنگین قامت برافراشته دارند. [صفحه ۵۴۸] من در آن شرایط می‌دیدم که مردمی از خاندانم به گونه‌ای تاب و توان از کف داده‌اند که نمی‌توانند غم و اندوه خویش را کنترل کنند و خود را نگاه دارند و بر این فاجعه‌ای که بر آنان فرود آمده است توان تحمل داشته باشند، چرا که فشار مصیبت و موج اندوه و جزع، شکیبایی‌شان را به پایان برده و دستگاه خرد و تصمیم‌گیری آنان را متزلزل ساخته و میان دستگاه دریافت و ابلاغ سخن گفتن و شنیدن آنان این مصیبت عظیم، حایل شده است. «اعلن بها کتاب الله- جل ثناوه- فی افئیتکم» «این مصیبت را کتاب خدا که در خانه‌های شما به صورت‌های گوناگون تلاوت می‌گردد، برای همه اعلان کرد. همان تلاوت آیاتی که شامگاهان و بامدادان در خانه و مسجد با صدای بلند و یا آهسته‌طین‌انداز است و از مصیبت رحلت آن حضرت خیر می‌دهد.» و در نسخه‌ی دیگری «فی قبلتکم» آمده است که منظور مسجد یا نمازخانه‌ای است که در آنجا قرآن شریف تلاوت می‌گردد. «فی ممساکم و مصبحکم» «و در نشست‌های شامگاهی و بامدادی شما...» شما پس از رحلت او بامدادان و شامگاهان آیاتی را می‌شنوید که تلاوت می‌شود و از سوگ او حکایت دارد. «هتافا و صراخا» و این گزارش از رحلت پیامبر به وسیله‌ی تلاوت آیات به صورت‌های گوناگون است. گاه با صدای رسا و گاه با صدای آهسته. «و تلاوة و الحانا» گاه با خواندن سریع و زمانی با تلاوت آرام. «و لقبله ما حل بانبیائه و رسله، حکم فصل، و قضاء حتم.» [

صفحه ۵۴۹] این فرمان قطعی و سرنوشت پاینده‌ای است که پیش از او بر همه‌ی پیامبران و فرستادگان خدا فرود آمده، قانون جهانشمول مرگ که بر همه‌ی پیامبران فرود آمد، از قوانین قطعی و تردیدناپذیری است که آفریدگار هستی بر همه‌ی موجودات زنده و انسانها مقرر فرموده است. مرگ سنت و قانون خداست که همه‌ی بندگان او از انسانهای عادی گرفته تا پیامبران را شامل می‌شود و همه سرانجام به سوی او بازخواهند گشت. و آنگاه فاطمه علیهاالسلام به این آیه‌ی شریفه استدلال کرد که: «و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین...» [۳۲۲]. «و محمد، جز فرستاده‌ای نیست که پیش از او هم پیامبرانی آمدند و درگذشتند؛ آیا اگر او جهان را بدرود گوید یا کشته شود، شما از عقیده‌ی خویش برمی‌گردید؟ هر کس از عقیده‌ی خویش بازگردد، هرگز زبانی به خدا نمی‌رساند و خداوند بزودی سپاسگزاران را پاداش خواهد داد.» فاطمه علیهاالسلام بدان جهت بر این آیه‌ی شریفه استدلال کرد تا روشن سازد که محمد برترین پیامبر خدا بود که پیش از او نیز پیام‌آوران بسیاری آمدند و رسالت خویش را ابلاغ کردند و رفتند. از این رو پدیده‌ی مرگ و رحلت نباید در مورد او شگفت‌انگیز بنظر برسد، بلکه این سنت و قانون پاینده و جهانشمول خداست و سیره و روش او با دیگر پیامبران نیز همین گونه بوده است. و نیز روشن سازد که با رحلت پیامبر این تصور باطل جان‌گیرد که پس از او شریعت و سنت او نیز پایان می‌پذیرد و شرافت و حرمت او نیز می‌توان مورد اهانت و هتک حرمت قرار داد. «افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم؟» [صفحه ۵۵۰] اگر خدا او را از این سرا به سرای باقی برگزید و جان را بدرود گفت و یا دشمنان حق‌ستیز او را به شهادت رساندند، شما مومنان باید به واپسگرایی روی آورید و پس از ایمان به کفر بازگردید؟ در آیه‌ی شریفه، ارتداد به ارتجاع و واپسگرایی معنا شده است. «و من ینقلب علی عقبیه...» «و هر کس واپسگرایی را در پیش گرفت و مرتد شد هیچ زبانی به خدا نمی‌رساند، بلکه به خودش زیان می‌رساند و خدای حق‌شناس، پاداش سپاسگزاران را خواهد داد.» [صفحه ۵۵۱]

ادامه‌ی خطبه

اشاره

ایها بنی‌قیله! اهضم تراث ابیه؟ و انتم بمرای منی و مسمع و منتدی و مجمع؟ تلبسکم الدعوه و تاملکم الخیره و انتم ذوو العدد و العده و الاداء و القوه، و عندکم السلاح و الجنه، توافیکم الدعوه فلا تجیبون، و تاتیکم الصرخه فلا تغیثون (تعینون)؟ و انتم موصوفون بالكفاح، معروفون بالخیر و الصلاح، و النخبه التي انتخبت و الخیره التي اختیرت. قاتلتم العرب، و تحملتم الكد و التعب، و ناطحتم الاعم و کافحتم البهم، لا- نبرح او تبرحون، نامرکم فتاتمرون، حتی اذا دارت بنا رحی الاسلام و در حلب الایام، و خضعت نعره الشریک، و سکنت فوره الافک، و خدمت نیران الکفر، و هدات دعوه الهرج، و استوثق (استوسق) نظام‌الدین! فانی حرتم بعد البیان؟ و استرتم بعد الاعلان؟ و نکصتم بعد الاقدام؟ و اشركتم بعد الایمان؟ «الا تقاتلون قوما نکثوا ایمانهم و هموا باخراج الرسول و هم بدوکم اول مره اتخشونهم فالله احق ان تخشوه ان کنتم مومنین.» [۳۲۳]. الاقداری ان قد اخلدتم الی الخفض، و ابعدم من هو احق بالیسط و القبض، هو خلوتم الی الدعوه و نجوتم من الضیق بالسعه، فمجاجتم ما وعیتم، و دسعتم الذی تسوغتم. «فان تکفروا انتم و من فی الارض جمیعا فان الله لغنی حمید.» [۳۲۴]. الا- قد قلت ما قلت علی معرفه بالخذله التي خامتکم و الغدره التي استشعرتها قلوبکم، و لكنها فیضه النفس، و نفضه الغیض (الغیظ) و خور القنا و بثه الصدر و تقدمه الحجه. [صفحه ۵۵۲] فدو نکموها فاحتقبوها دبره الظهر نقیبه (نقبه) الخف، باقیه العار، موسومه بغضب الله و شنار الابد، موصوله بنار الله الموقده التي تطلع علی الافئده. فبعین الله ما تفعلون «و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون.» [۳۲۵]. و انا ابنه نذیر لکم بین یدی عذاب شدید، فاعملوا «انا عاملون و انتظروا انا منتظرون!» [۳۲۶]. هان ای فرزندان اوس و خزرج! آیا من در مورد میراث پدرم مورد ستم و بیداد قرار گیرم با اینکه شما شرایط

مرا می‌نگرید و سخنان مرا می‌شنوید و دارای انجمن و توان و آمادگی فراوانی هستید؟ شما ندای دادخواهی و فراخوانی مرا دریافت می‌دارید اما پاسخ نمی‌دهید، و ناله‌ی مظلومیت من به گوش شما می‌رسد اما مرا یاری نمی‌کنید، و این در حالی است که به رزم‌آوری و پیکارگری وصف شده‌اید و به خوبی و شایستگی شهرت یافته‌اید و برگزیدگانی هستید که بوسیله‌ی پیامبر انتخاب شده‌اید. شما در راه یاری قرآن و پیامبر، با حق‌ستیزان عرب کارزار کردید و رنج جهاد را به جان خریدید. با گروه‌های گوناگونی کارزار کردید و با شجاعان، بی‌هیچ دلهره پیکار نمودید. شما همواره فرمان ما خاندان وحی و رسالت را، اطاعت می‌کردید تا بدینوسیله آسیای اسلام بر محور وجود ما به چرخش درآمد، و شیر در پستان روزگاران فزونی یافت، و نعره‌ی تجاوزکارانه‌ی شرک در گلوها بند آمد، و شعله‌های کفر به خاموشی گرایید و فراخوان به آشوب و فتنه، در نطفه خفه شد، و دین خدا در جامعه و دل‌های مردم استوار گردید. اما اینک که مرز ارزشها و ضدارزشها بوسیله‌ی پیامبر ترسیم شده است، چرا بهت‌زده مانده‌اید؟ و پس از روشن شدن حقایق، چرا آن را پوشیده می‌دارید؟ و چرا پس از بستن پیمان، اینک عهدهای خویش را می‌شکنید؟ و چرا پس از [صفحه ۵۵۳] ایمان، دگرباره راه شرک را پیش گرفتید؟ چرا با گروهی که پیمان‌های خود را شکستند و آهنگ بیرون راندن پیامبر را نمودند، کارزار نمی‌کنید؟ در حالی که آنان نخستین بار پیکار با شما را آغاز کردند. آیا از آنان می‌ترسید با اینکه سزاوارتر است از او (خدا) بترسید، اگر ایمان دارید. هان بهوش باشید! شما را چنین می‌نگرم که به تن‌آسایی خو گرفته، و شخصیت‌الایی را که برای هدایت جامعه و تدبیر امور و رفع گرفتاری‌ها از همه شایسته‌تر و پرتوان‌تر بود کنار زده، و به تنبلی و خزیدن در خلوت تن سپرده‌اید. هنگامی که گشایش در کارها یافتید از سختی انجام مسوولیت به فراخنای زندگی راحت‌طلبانه خزیدید. و سرانجام هر آنچه از ایمان و شناخت به آسانی حفظ کرده بودید، ناخواسته بیرون افکندید، و هر آنچه نوشیده بودید به اکراه بالا آوردید. اما هشدارتان باد که اگر شما و هر که در روی زمین است همگی کفر ورزید، این کارتان به خدا زیانی نمی‌رساند، چرا که خداوند بی‌نیاز از همگان و ستوده است. هان! بهوش باشید که آنچه می‌بایست، من با شناخت کامل به شما گفتم با این که خوب می‌دانم که وانهادن حق و یاری نکردن آن، اینک با پوست و گوشت شما درآمیخته، و نیرنگ و دجالگری، قلب شما را ربوده است، اما این سخن بخاطر لبریز شدن جان و بیرون افکندن خشم درونی و اندوهی است که در کران تا کران سینه و گستره‌ی قلبم موج می‌زند. آری گفتنی‌هایی که گفته شد برای اتمام حجت بود. اکنون که حق را روشن ساختم... اینک مرکب خلافت را بگیریید، اما بهوش باشید که پشتش زخم خورده، پایش شکاف برداشته، و داغ ننگ عار بر پیشانی او باقی است، و نشان از غضب خدا و رسوایی ماندگار را، با خود دارد و سرانجام نیز به آتش خشم خدا که تا اعماق دلها نفوذ می‌کند، خواهد پیوست. آنچه شما انجام می‌دهید در پیشگاه خداست و به همین زودی بیدادگران خواهند [صفحه ۵۵۴] دانست که به چه بازداشتگاه شومی باز خواهند گشت، و چه سرنوشت دردناکی در انتظار آنهاست. و من دخت همان کسی هستم که شما را از عذاب‌ی سخت، که سر راه شماست هشدار داد. پس شما هر آنچه می‌خواهید انجام دهید، ما نیز کار خویش را انجام می‌دهیم، و شما در انتظار کیفر عملکرد ظالمانه‌ی خود باشید که ما نیز در انتظار پاداش شکوهار عملکرد خویش هستیم.

هشدار به مردم

هان ای فرزند «قیله»! واژه‌ی «ایها» به مفهوم دور باد، و نیز به معنای دستور به سکوت دادن، و یا به مفهوم فزون‌خواهی در شنیدن سخن است. و فرزندان «قیله» منظور دو عشیره‌ی بزرگ «اوس» و «خزرج» می‌باشند که در مورد آنان سخن رفت. «اهضم تراث ابی؟» آیا من در مورد میراث پدرم و ارث او، مورد ستم و بیداد قرار گیرم؟ و در نسخه‌ی دیگری «ایبه» آمده است که «هاء» در اینجا برای وقف و سکون است و معنای سخن این است که: آیا در مورد ارث پدرم پیامبر، به من ستم روا دارند؟ «و انتم بمرای منی و مسمع» با اینکه شما شرایط مرا می‌نگرید و سخنانم را می‌شنوید؟ شما یان اینک در محفل و مسجدی هستید که من نیز در آن در آن

محفل هستم، شما حضور دارید. هم سخنان مرا می‌شنوید و هم شکایتم را، و هم روزگار و ستم‌دیدی‌ام را شاهدید. اما به یاری من و عقب راندن ظالمان و غاصبان بر نمی‌خیزید؟ «تلبسکم الدعوة» [صفحه ۵۵۵] ندای دادخواهی مرا می‌شنوید. «و تملکم الخبرة» و از وضعیت من آگاهید و همه چیز را می‌دانید. و در نسخه‌ی دیگری. «و تملکم الحیره» آمده است که معنای آن چنین می‌شود و در برابر این رویداد غمبار و درگیری نابرابر، حیرت‌زده ایستاده‌اید. «و انتم ذوو العدد و العدة» و شما دارای نفرت بسیار و توانایی و آمادگی فراوانید. از نظر شما اندک نیستید تا به کمبود نفرات بهانه آورید، و از یاری من و دفاع از حقوق و امنیت و آزادی من خوداری کنید. بلکه شما یاران از نظر جمعیت شمارتان بسیار است. «و الادهاء و القوه» «و دارای نیرو و وسایل دفاعی و امکانات برای یاری حق هستید.» «و عندکم السلاح و الجنة» و ساز و برگ و زره و سپر نزدتان بسیار است که در گذشته بوسیله‌ی آنها پیکار نموده و در راه خدا جهاد کرده‌اید و نیز وسایل دفاع نزد شما موجود است. «توافیکم الدعوة فلا تجیبون» شما ندای دادخواهی و فراخوان مرا دریافت می‌دارید اما پاسخ نمی‌دهید. «و تاتیکم الصرخه فلا تعینون» و ناله‌ی دادخواهی و مظلومیت من به گوش شما می‌رسد اما مرا یاری نمی‌کنید. «و انتم موصوفون بالكفاح» این در حالی است که شما به رزم‌آوری و پیکارگری وصف شده‌اید. و به جهاد در راه خدا و استقبال دشمن تجاوزکار و آمادگی برای رویارویی با آن، مشهور و معروفید. [صفحه ۵۵۶] «معروفون بالخیر و الصلاح» «و به خوبی و شایستگی و انجام کارهای پسندیده شناخته شده‌اید.» «و النخبه التي انتخبت» «و برگزیدگان شایسته‌ای بودید که بوسیله‌ی پیامبر برگزیده شده‌اید.» پیامبر از میان همه‌ی شهرها و مناطق، «مدینه» را برگزید و برای رسیدن به اهداف بلند و آرمانهای خویش به اینجا هجرت کرد. «و الخیره التي اختیرت» «و برگزیدگانی بودید که برگزیده شدید.» پیامبر شما را برای یاری خویش انتخاب کرد و به همین دلیل هم بسوی شما و شهر شما هجرت نمود. «قاتلم العرب، و تحلمتم الکد و التعب» و شما برای یاری پیامبر و برتر و بالاتر ساختن کلمه‌ی حق و آیین اسلام با عرب کارزار کردید و رنج و زحمت را به جان خریدید. چرا که در رنج‌ها و پیکارهای فراوان رنج و خستگی و گرما و سرما و زخم و شهادت را پذیرفتید و فداکاریها نمودید. «و ناطحتم الامم و کافحتم البهم» «و با گروه‌های گوناگونی کارزار کردید و با شجاعان بی هیچ ترس و تزلزل جنگیدید.» با ملت‌هایی چون یهود و نصاری و شرک‌گرایان عرب و... پیکار نمودید و در همه‌ی این مراحل هدف‌تان دفاع از پیامبر خدا بود. «لا نبرح او تبرحون، نامرکم فتاتمرون» ما همواره برنامه‌ریزی می‌نمودیم و امور را رهبری می‌کردیم و شما برنامه‌ها و دستورات را اجرا می‌کردید و گوش به فرمان ما بودید. «و حتی اذا دارت بنا رحی الاسلام» «تا سرانجام آسیای اسلام به تلاش و کوشش مشترک ما به چرخش درآمد.» [صفحه ۵۵۷] شما به فرماندهی ما کارزار کردید و یا به جان خریدن رنجها و مشکلات یک پیکار قهرمانانه و مبارزه‌ی اساسی، آنقدر این کار سترگ ادامه یافت که روند جامعه دگرگون شد و آسیای اسلام به چرخش افتاد و شئون گوناگون دین و دنیای جامعه در پرتو تلاشهای صادقانه و تدابیر شایسته‌ی ما، آنگونه که شایسته و بایسته بود نظام یافت. «و در حلب الایام» و پستان روزگاران به شیر آمد. و غنایم و خیرات بخاطر فتوحات پی در پی بسان شیری که از پستان جاری گردد به فراوانی به جریان افتاد. «و خضعت ثغرة الشرك» و عربده‌های شرک به خاموشی گرایید. گردن گردنکشان شرک‌گرایان به زیر آمد و بینی پربادشان به خاک مالیده شد. در برابر اسلام سر فرود آوردند و از درجه‌ی اعتبار ساقط شدند و به زباله‌دان تاریخ رفتند. «و سکت فوراً الافک» «و دیگ فوران دروغ و تهمت از جوشش بازماند.» «و خمدت نیران الکفر» و آتش کفر و جنگ‌هایی که کافران شعله‌ور می‌ساختند، همه رو به خاموشی گرایید. «و هدات دعوة الهرج» و فراخوان به سوی هرج و مرج و آشوب آرام گرفت، و دعوت بسوی فتنه‌انگیزی و باطل‌گرایی به سکوت گرایید و اضطراب و دلهره به آرامش پیوست. «و استوسق نظام‌الدین» و نظام دین و آیین استقرار یافت و امور و شئون آیین پس از پراکندگی به یگانگی و هماهنگی و نظام کامل پیش رفت. «فانی حرتم بعد البیان؟» [صفحه ۵۵۸] پس چگونه پس از اعلان ایمان و بیان آن، به حیرت گراییدید؟ و چرا پس از این مقدمات و روشن شدن شرایط گذشته و حال برایتان، باز هم به آفت بهت‌زدگی و حیرت گرفتار آمدید؟ «و اسررتم بعد الاعلان؟» «و پس از آن مرحله‌ی آشکار

اعلان ایمان و یاری حق، دگر باره به نهران کاری گراییدید؟» و کارهایی را که روشن و آشکار است نهران می‌کنید و یا ژست نهرانکاری می‌گیرید؟ «و نکصتم بعد الاقدام» و پس از آن پشتتازی و پیشگامی عقب‌گرد نمودید؟ و پس از اظهار اسلام و گرایش به پیامبر و قرآن به واپسگرایی روی آوردید؟ «و اشرکتکم بعد الایمان؟» و پس از ایمان به شرک روی آوردید. و با مخالفت ورزیدن با پیامبر در مورد خاندان و دستوراتش در این باره به خدا شرک ورزیدید؟ «الا تقاتلون قوما نکتوا ایمانهم و هموا باخراج الرسول و هم بدو کم اول مره اتخسونهم فالله احق ان تخشوه ان کنتم مومنین». [۳۲۷]. آیا با مردمی که سوگند خویش را شکستند و آهنگ بیرون راندن پیامبر از مدینه را نمودند و بر ضد شما دشمنی آغاز کردند، کارزار نمی‌کنید؟ آیا از آنها می‌ترسید با اینکه اگر ایمان داشته باشید سزاوارتر است که تنها از خدا بترسید. این آیهی شریفه گرچه در مورد مشرکان مکه یا گروه یهود و نصاری در مدینه فرود آمده بود، که گروه نخست می‌خواست ظالمانه پیامبر را از شهر و دیار خویش بیرون کند و یهود و نصاری نیز در مدینه پیمان خویش را گسسته و در اندیشه‌ی شوم بیرون کردن پیامبر از مدینه بودند. اما فاطمه علیها السلام با ژرف‌نگری خویش این آیهی شریفه را در میان [صفحه ۵۵۹] سخنان روشنگرانه‌ی خویش گنجانید تا آنان را به یاری و همکاری خویش در راه حق و عدالت و پیکار مسالمت‌آمیز با ظلم و استبداد تشویق کند. آن حضرت با این کار خویش هرگز نه در اندیشه‌ی آشوب و فتنه بود و نه در پی خونریزی و لشکرکشی و تشکیل حزب و گروه و رهبری آن برای پیکار سخت با حکومت غاصب، بلکه او به حال و زور مردم و جهت‌گیریها و موقعیت آنان آنگونه که می‌باید آگاه بود و نیک می‌دانست که این نقشه‌ی شوم در پشت پرده کشیده شده است به همین جهت فرمود: «الا: قد اری ان قد اخلدتم الی الخفض» «بهوش باشید که من می‌بینم که شما به راحت‌طلبی و زندگی پرزرق و برق و گسترده دل بسته‌اید.» «و ابعدم من هو احق بالسط و القبض» و بزرگمردی را که زیننده‌ترین انسانها به اداره‌ی جامعه و رهبری دین بود، از زمامداری جامعه دور ساخته‌اید. شما امیر مومنان را که شایسته‌ترین و سزاوارترین انسانها پس از پیامبر به امامت راستین و هدایت کشتی دین و دنیای جامعه و تصرف در امور و شئون بود، از صحنه‌ی زندگی اجتماعی خویش دور ساختید. «و خلوتم بالدعه» «و با راحت‌طلبی و تن‌آسایی هم آغوش گشتید.» «و نجوتم من الضیق بالسعه» و به پندار خویش از تنگنای (مقررات عادلانه) به فراخنای آن نجات یافتید. چرا که امیر مومنان نه مرد سستی و سهل‌انگاری و سازشکاری بود و نه کسی را در بخشش بر دیگری امتیاز و برتری می‌داد. و این واقعیت برای شما خوشایند نبود و تنگنا محسوب می‌شد. به همین دلیل با بریدن از آن فرزانه‌ی عصرها و نسلها و دست [صفحه ۵۶۰] بیعت سپردن به دیگری به پندار خویش از این تنگنا جستند و بسوی عنصری که فرمانبردار شماست و آنچه را شما دنیاپرستان بخواهید خواهد خواست و فرمان خواهد داد، شتافتید. «فمجتعنا ماوعیتم» «و با این کار آنچه را حفظ کرده بودید از دهان بیرون افکندید.» «و دسعتم الذی تسوعتم» «و آنچه را فرورده بودید بالا آوردید.» با این حرکت زشت و ظالمانه‌ی خویش، همه‌ی آنچه را به آسانی و لذت نوشیده بودید بالا آورید. منظور این است که شما از دین خدا بیرون رفته و ایمان و پروا را به دور افکندید. به همین جهت فاطمه علیها السلام با تلاوت این آیه‌ی مبارکه سخن خویش را ادامه می‌دهد که: «فان تکفروا انتم و من فی الارض جمیعا فان الله لغنی الحمید.» [۳۲۸]. اگر شما و همه‌ی مردم روی زمین کفر ورزید، (به خدای زیانی نخواهد رسید). چرا که خداوند درخور ستایش است و شما یان جز به خویشتن زیان نمی‌رسانید و جز با از دست دادن دین و ایمانتان به خود زیان و خسران وارد نمی‌آورید. «الا: قد قلت ما قلت علی معرفه منی بالخذله التی خامرتکم» بهوش باشید که آنچه را من بیان کردم بر اساس شناخت کامل از آن آفت سستی و بی‌تعهدی است که در وجود شما پدیدار گشته است. فاطمه علیها السلام می‌فرماید: من از جهت‌گیریهای آگاهم و هواهای دل شما را می‌شناسم و اینک که شما را مخاطب ساخته و از شما می‌خواهم که برای دادخواهی [صفحه ۵۶۱] من و یاری حق و عدالت بپاخیزید، نیک می‌دانم که شما مرا یاری نخواهید کرد و برای برآمدن خواسته‌ی به حق و عادلانه‌ی من، گامی بر نخواهید داشت. اما بیش از همه خود زیان خواهید کرد. «و الغدره التی استشعرتها قلوبکم» و آن فریب و پیمان شکنی و بی‌وفایی است که قلبهائتان آن را پوشش خویش ساخته است. «استشعر الثوب» در فرهنگ و زبان

عرب، به مفهوم پوشیدن جامه‌ی زیرین و یا پوشیدن چیزی زیر لباس و چسباندن آن به بدن است. فاطمه علیهاالسلام در این فراز از سخن تاریخی خویش می‌فرماید: من بر این واقعیت آگاهم که فریب و خیانت بر دل‌های شما چسبیده و قلبهایتان را پوشش خویش ساخته است. واژه‌ی «غدر» به مفهوم بی‌وفایی و خیانت است و منظور این است که من با شناختی که از آفت بی‌وفایی و پیمان‌شکنی موجود در دل‌های شما دارم، هرگز از شما انتظار وفاداری و تعهد دارم و می‌دانم که مرا در راه حق و عدالت یاری نخواهید کرد. «و لکنها فیضه النفس» اما اینها جوشش دل اندوهگین است. این‌ها بیان رنجها و دردهای درونی است. همانگونه که ظرف آنگاه که از آب لبریز شد، سرزیرمی‌کند، همینگونه هم دل انسان، آنگاه که از غم و اندوه مالمال گشت و حزن بر آن فشار آورد و استیلا یافت، با یک تکان فوران می‌کند و می‌جوشد و بیرون می‌ریزد. «و نفثه الغیظ...» و بیرون ریختن موج خشم است. این‌ها نشانه‌ی خشم موجود در درون گوینده است. همانگونه که جریان خون و خونریزی از زخم اندرون حکایت می‌کند. [صفحه ۵۶۲] «و خور القنا...» و نشان درد و رنجی است که نهان داشتن آن دیگر نشاید. «و بثه الصدر...» و فوران اندوه و ناراحتی سینه‌ی پر درد است. حضرت یعقوب می‌فرماید: «انما اشکو بشی و حزنی الی الله...» جز این نیست که شرح اندوه خویش را تنها به خدای می‌برم. [۳۲۹]. از این رو همان درد و رنجی که دارنده‌ی آن دیگر توان نهان داشتن و به دل کشیدن آن را ندارد، آن را آشکار می‌سازد. «و تقدمه الحجة» و ارائه حجت و پیش‌افکندن دلیل و برهان است... اینک من شمایان را روی سخن قرار داده و آنچه گفتمی بود، گفتم در حالی که نه چشم طمع به یاری شما را دارم و نه امید به حمایتتان از موضع عادلانه و حقوق پایمال‌شده‌ام. آنچه گفتم بخاطر دو اصل اساسی روانی و دینی بود که علت روانی آن بیان گردید. اما علت مذهبی و دینی این سخن تاریخی این است که با شما اتمام حجت کنم، دلیل و برهان خویش را بر شما ارائه دهم و حقایق جاری را آنگونه که رخ داده و شما را به احساس مسوولیت و انجام وظیفه الزام می‌کند، همه را با دلیل و برهان برای شما ترسیم نمایم و با صدای رسا اعلان کنم تا در روز رستاخیز عذر و بهانه‌ای نداشته باشید که در پیکار میان حق و باطل، دچار غفلت و فراموشی یا ناآگاهی شدید. من با سخنان خویش نه برای کسی جای بهانه و عذری می‌گذارم و نه برای سخنوری جای چون و چرا و سخنی. من خویشتن را با نام و نشان و حسب و نسب معرفی کردم، مسائل و حقایق مربوط به امامت راستین را برای شما روشن ساختم، ماجرای غم‌انگیز [صفحه ۵۶۳] «فدک» و پایمال شدن حق مسلم خویش را بازگفتم و در این مورد به آیات روشنگر قرآن در مورد قانون «ارث» به عنوان یک اصل جهانشمول و نیز میراث‌بردن پیامبران و فرزندان آنان به نص قرآن شریف استشهدا جستم و پس از همه‌ی اینها شما را به یاری خویش و دادخواهی از حقوق پایمال‌شده‌ام فراخواندم. اما دریغ و درد که در جامعه‌ی شما کسی که به دادخواهی‌ام پاسخ مثبت دهد و مرا در راه خدا و عدالت یاری کند، نیافتیم. «فدونکموها فاحقبقوها دبره الظهر» پس زمام مرکب خلافت را بگیرید و باربند خویش را سخت بندید، اما بهوش باشید که پشت این شتر زخم است. «نقبه الخف» و پای آن تاول زده و سوراخ است و بسوی هدف پیش نخواهد رفت. «و باقیه العار» و ننگ و عار آن (با شیوه‌ی زشت و ظالمانه‌ای که برگزیدید) تا آخرین ورق تاریخ و گذشت عصرها و نسلها برای شما پاینده است و در سرای آخرت نیز دامن شما را خواهد گرفت. «مرسومه بغضب الله و شنار الابد» «و از خشم خدا نشان خورده و به ننگ پاینده و عار ماندگار علامت زده شده است.» آری، بر ناقه‌ی این خلافت ظالمانه نشان غضب و خشم خدا خورده و علامت ننگ و عار پایان‌ناپذیر و همیشگی. «موصوله بنار الله الموقده التي تطلع علی الافئده» و دست یازنده به آن، به آتش برافروخته‌ی خدا که تا ژرفای دلها را می‌گیرد و می‌سوزاند، برافکنده خواهد شد. به آن آتشی که فروزان است و دم به دم برافروخته‌تر و شعله‌ورتر خواهد گشت و برون و درون انسان را خواهد سوزانید و به اعماق جان او نیز خواهد رسید. [صفحه ۵۶۴] «فبعین الله ما تفعلون» (هرچه می‌خواهید انجام دهید که) آنچه می‌کنید در برابر چشم خدا انجام می‌دهید. خدای عادل همه‌ی رفتار و عملکرد شما را می‌بیند و چیزی از کردار شما بر او پوشیده نمی‌ماند. به گونه‌ای که گویی همواره در محضر او هستید. «و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون.» «بزودی آنانکه ستم نمودند درخواهند یافت که به کدامین بازگشتگاه بازخواهند گشت.» خواهند دانست که به کدامین

کیفر جزا داده خواهند شد و به کدامین طبقه‌ی دوزخ و عذاب خوارکننده و دردناک آن، وارد خواهند شد. «و انا ابنة نذیر لکم بین یدی عذاب شدید.» و من دخت همان بزرگمردی هستم که شما را از عذابی سخت که پیشا روی شماست، هشدار داد. فاطمه علیهاالسلام در بیان خویش به آیه‌ی شریفه اشاره فرمود که: «یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا.» [۳۳۰]. هان ای پیامبر! ما تو را گواه و مژده دهنده و بیم‌رسان، فرستادیم و روشن ساخت که هان بدانید که من دخت یگانه‌ی همان پدرم، دخت محمد (ص). همان پیشوای بشر دوست و خیرخواهی که شما را از عذاب سختی که برای بیدادگران و تبهکاران آماده شده است، هشدار و برای نجات انسانها کوشید. «فاعملوا انا عاملون» پس شما کار خویش را انجام دهید و هر چه می‌خواهید ستم و بیداد بر ما روا دارید. ما نیز به وظیفه‌ی خویش عمل خواهیم کرد و در راه خدا شکیبایی و پایداری پیشه خواهیم ساخت. [صفحه ۵۶۵] «وانظروا انا منتظرون» شما منتظر میوه‌ی تلخ و ثمره‌ی شوم عملکرد ظالمانه‌ی خویش باشید، ما نیز به انتظار پاداش شکیبایی و پایداری و ایمان و اخلاص خویش خواهیم بود. [صفحه ۵۶۶]

پاسخ ابوبکر

اشاره

فاجبها ابوبکر عبدالله بن عثمان و قال: یابنة رسول الله! لقد کان ابوک بالمومنین عطوفا کریمًا، روفًا رحیمًا، و علی الکافرین عذابًا الیمًا و عقابًا عظیمًا، ان عزوانه وجدناه اباک دون النساء، و اخا الفکک دون الاخلاء، آثره علی کل حمیم و ساعده فی کل امر جسیم، لا یحبکم الا کل سعید، و لا یبغضکم الا کل شقی، فانتم عتره رسول الله الطیبون و الخیره المنتجبون، علی الخیر ادلتنا، و الی الجنة مسالکنا، و انت یا خیره النساء! و ابنة خیر الانبیاء، صادقه فی قولک، سابقه فی وفور عقلک، غیر مردوده عن حقک، و لا مصدوده عن صدقک، و الله ما عدوت رای رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم!!! و لا عملت الا باذنه، و ان الرائد لا یکذب اهله، و انی اشهد الله و کفی به شهیدًا، انی سمعت رسول الله یقول: «نحن معاشر الانبیاء لا نورث ذهبا و لا فضة و لا دارا و لا عقارا و انما نورث الکتاب و الحکمة، و العلم و النبوة، و ما کان لنا من طعمه فلو الی الامر بعدنا، ان یحکم فیہ بحکمه.» و قد جعلنا ما حاولته فی الکراع و السلاح، یقاتل بها المسلمون و یجاهدون الکفار و یجادلون المردة الفجار و ذلك باجماع من المسلمین! لم انفرد به وحدی و لم استبد بما کان رای فیہ عندی، و هذه حالی و مالی، هی لک و بین یدیک، لا تزوی عنک و لا تدخر دونک، و انت سیده امه ابیک، و الشجرة الطیبة لبیک، لا یدفع مالک من فضلک، و لا یوضع فی عرفک و اصلک، حکمک نافذ فیما ملکت یدای، فهل ترین ان اخالف فی ذلك اباک؟ آنگاه ابوبکر به پاسخگویی پرداخت و گفت: هان ای دخت گرانمایه‌ی پیامبر خدا! براستی که پدرت بر مردم باایمان پر عطوفت و پر کرامت و پرمهر و بخشایشگر، و بر کفر گرایان و ستمکاران، عذاب و کیفری سهمگین بود. اگر نسبت او را جستجو کنیم، [صفحه ۵۶۷] آن حضرت را پدر تو خواهیم یافت، نه دیگر بانوان. و او را برادر شوی گرانمایه‌ی تو خواهیم دید نه دیگران. آن حضرت او را بر هر دوست و نزدیکی، برتری داد و از میان همگان، او را برگزید و شوی شهبسوار تو نیز آن حضرت را در نزدیکترین و پرخطرترین کارها و قهرمانانه و پراخلاص یاری کرد. شما خاندان رسالت را دوست نمی‌دارد مگر نیکبخت واقعی، و با شما دشمنی نمی‌ورزد مگر شقاوت‌پیشه‌ی دنیا و آخرت. چرا که شما میان خاندان پاک و پاکیزه‌ی پیامبر خدا هستید و برگزیده‌ی نجیب‌ترین عصرها و نسلها. شما مردم را بسوی بهشت پرطروات خدا و راه‌های روشن او راهنمایی می‌کنید. و تو بویژه، ای برگزیده‌ی بانوی عصرها و نسلها! و دخت فرزانه‌ی برترین پیام‌آوران! بی هیچ تردیدی در گفتارت راستگویی و در نبوغ و اندیشه و خرد بسیاری، بر همگان پیشگام و پیشتازی. تو هرگز از حقوق خویش بازداشته نخواهی بود و در راستگویی‌ات، چون و چراکننده‌ای نخواهی یافت. به خدای سوگند! من گامی از دیدگاه پیامبر فراتر نخواهم گذاشت و جز به اذن او کاری نخواهم نمود

و سردمدار جامعه به مردم خویش دروغ نمی‌گوید. من اینک خدای را به گواهی می‌خوانم و او گواهی بسنده است که من از پیامبر خدا شنیدم که فرمود: «ما گروه پیام‌آوران، نه دینار و درهمی به ارث می‌گذاریم و نه خانه و مزرعه‌ای. ما تنها کتاب و حکمت و دانش و رسالت را به ارث می‌نهیم، و آنچه از مواد غذایی و امکانات اقتصادی نزد ماست، همه در اختیار زمامدار پس از ما، قرار خواهد گرفت تا در مورد آنها به هر گونه‌ای که صلاح‌اندیشی کند، حکم نماید. و ما آنچه را که اینک شما در مورد آن سخن می‌گویید و آن را می‌طلبی برای خرید ساز و برگ دفاعی، اختصاص داده‌ایم تا مردم مسلمان، بوسیله‌ی آن، کارزار نمایند و با [صفحه ۵۶۸] کفرگرایان و سرکشان بداندیش و بدکار به پیکار برخیزند. این سیاست را به همراه همه‌ی مسلمانان آغاز کردم و خود به تنهایی آن را در پیش نگرفته و بر دیدگاه خویش استبداد نمی‌ورزم. و اینک این حال و روز و این هم ثروت و دارایی من است که همه را در اختیار تو می‌گذارم. نه چیزی از شما گرفته می‌شود و نه برای کسی جز شما گنجینه و ذخیره می‌گردد. چرا که تو سالار امت پدرت هستی و درخت بارور و تناور و پاک و پاکیزه برای فرزندان. برتری و امتیازات ویژه‌ی تو را کسی انکار نخواهد کرد و اصل و فرع تو را کسی نمی‌تواند فرونهد و پست انگارد و فرمان تو در دارایی شخصی من نافذ است. آیا اینک روا می‌دانی که در این مورد برخلاف دیدگاه و عملکرد پدرت پیامبر، رفتار کنم؟

اعتراف به برتری‌های امیر مومنان

دخت فرزانه‌ی پیامبر تا اینجا آنچه را شایسته و بایسته بود، همه را به بهترین صورت و کامل‌ترین شکل و شرایط ممکن بیان فرمود و حقایق را روشن ساخت و اینک رئیس حکومت کودتاست که برای پاسخگویی، وارد میدان می‌گردد و می‌کوشد تا سخنان روشنگرانه‌ی فاطمه علیها‌السلام را به گونه‌ای پاسخ دهد. او سخن خویش را بدینصورت آغاز کرد: فاجابها ابوبکر... و قال: یا بنه رسول الله! هان ای دخت فرزانه‌ی پیامبر خدا! سبحان الله!! آیا براستی ابوبکر سالار بانوان گیتی را می‌شناسد و در همان حال در برابر او اینگونه موضعگیری می‌نماید؟! [صفحه ۵۶۹] لقد كان ابوك بالمومنين عطوفا كريما، رعوفا رحيمًا... راستی که پدرت نسبت به مردم باایمان پرعطوفت و بزرگواری و پرمهر و بخشایشگر بود و بر کافران عذابی دردناک و کیفری سهمگین. اینها همه حقایقی است روشن و مورد قبول و باور همگان، اما منظور از این سخنان چیست؟ و در پس این واژه‌ها و جملات زیبا و دلنشین چه نقشه شومی است؟ «ان عزوانه وجدناه ابك دون النساء واخا الفك دون الاخلاء». اگر در مورد پیامبر خدا نسبتی بدهیم، او پدر شماست نه پدر دیگر بانوان امت و او برادر شوی گرانمایه‌ی شماست نه برادر دیگر دوستان و همزمان. این جمله گویی پاسخ فاطمه علیها‌السلام است که در آغا خطبه‌ی خویش فرمود: «فان تعزوه و تعرفوه تجدوه ابي دون النساءكم و اخا ابن عمي دون رجالكم». آری این اعتراف به آن سخن حق است و آن فضیلت بزرگ. «آثره علی کل حمیم» «او را بر هر دوست نزدیکی برتری بخشید» و برترین دوستان و نزدیکان خویش قرار داد. «و ساعده فی کل امر جسیم». و آن حضرت نیز در هر کار بزرگ و پراهمیتی پیامبر را یاری کرد. «لا- یحبکم الا- کل سعید، و لا- یبغضکم الا کل شقی». جز نیک‌بختان روزگاران، کسی شما را دوست نمی‌دارد. و جز شقاوت‌مندان تیره‌بخت، کسی به دشمنی شما بر نمی‌خیزد. و راستی که این اعتراف شگفتی است، اگر از «ابوبکر» باشد. «فانتم عتره رسول الله الطیبون، و الخیره المنتجبون». شما خاندان پاک پیامبر خدا هستید و از نیکان و برگزیدگان بارگاه خدا. عجب عترت و خاندان پاک و برگزیده‌ای که سخن و گواهی‌اش را گوینده در مورد [صفحه ۵۷۰] یک قطعه زمین نمی‌پذیرد!! و شگفت نیکان و برگزیدگانی که سخت‌ترین آزارها و اذیتها را از همین مردمی که گوینده، خود را نماینده‌ی آنها معرفی می‌کند، بناگزیب باید تحمل کند!! «علی الخیر ادلتنا» «شما راهنمایان و رهبران ما بسوی نیکی‌ها و ارزشها هستید.» «واژه‌ی» «ادله» جمع دلیل و به معنای راهنما است. بر این باور معنای جمله این می‌شود که: شما هستید که ما مردم را بسوی نیکیها و خوبی‌ها راه می‌نمایید. و الی الجنة مسالکنا» «و شما را راه‌های نجات و نیکبختی ما بسوی بهشت هستید.» «و انت یا خیره النساء و ابنه خیر الانبیاء صادقاً فی قولک» و

شما ای بهترین بانوان و ای دخت بهترین پیام‌آوران! بویژه در گفتارت همواره راستگویی. براستی اگر تو گوینده‌ی سخن! فاطمه علیها‌السلام را راستگو می‌دانی، پس چرا حق پایمال‌شده‌ی او را به او برنمی‌گردانی؟ و چرا اموال و حقوقی را که خدا و پیامبرش برای او مقرر ساخته بودند، از او گرفتی و بوستان او را مصادره کردی؟ سابقه‌ی فی و فور عقلک، غیر مردوده‌ی عن حقه و لا مصدوده‌ی عن صدقه. تو در فزونی خرد و نبوغ عقلی گوی سبقت را از همگان بردی. کسی تو را از حقوق خویش باز نمی‌دارد و در راستی و درستی تو تردید نمی‌کند که از آن روی بتابد. باید به گوینده‌ی این سخن گفت: هان ای مرد! اگر براستی بر گفته‌هایت ایمان داری، پس چرا او را از حقوق خویش بازداشتی؟ چرا در راستی و درستی او تردید کردی؟ و چرا از راستی و درستی او روی برتافتی؟ [صفحه ۵۷۱] این چه تناقض و دوگانگی میان گفتار و کردار است؟ «و الله ما عدوت رای رسول الله» به خدای سوگند من از رای و دیدگاه پیامبر خدا تجاوز نکردم. چرا! به خدای سوگند که از رای و نظر پیامبر خدا تجاوز کردی و براساس هواهای جاه‌طلبانه‌ی خویش رفتار کردی. «و لا عملت الا باذنه» و کاری جز به اذن او انجام ندادم. نه! به خدای سوگند که به اذن او انجام ندادی! چرا که پیامبر هرگز به تو و دار و دسته‌ات اجازه نداده بود که آن هدیه‌ای را که به دخت فرزانه‌اش بخشیده بود مصادره کنی، یا او را از ارث پدری‌اش بازداشته و محروم سازی. «و ان الرائد لا یکذب اهله» و پیشوای جامعه هرگز به مردم خویش دروغ نمی‌گوید. این حرف در هر کجا درست باشد در این اینجا بی‌مورد است. «و انی اشهد الله و کفی به شهیدا» «من خدای را به گواهی می‌گیرم و او گواهی بسنده است.» راستی را که شگفت از بردباری و حلم خدا!! اینگونه با جرات و جسارت او را در دروغ و بیداد به گواهی می‌گیرند و اینسان به او جرات می‌کنند! راستی را که شگفت از حلم خدا!!! «انی سمعت رسول الله یقول: نحن معاشر الانبیاء لا نورث ذهبا و لا فضة و لا دارا و لا عقارا و انما نورث الکتاب و الحکمة و العلم و النوبة ما کان لنا من طعمه فلو الی الامر بعدنا ان یحکم فیه بحکمه.» من خدای را به گواهی می‌خوانم که خود از پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: [صفحه ۵۷۲] «ما گروه پیام‌آوران نه طلا- و نقره به ارث می‌گذاریم و نه خانه و ملک. میراث ما تنها کتاب و حکمت و دانش و رسالت است. و آنچه از امکانات مادی نزد ما موجود باشد، پس از رحلت ما در اختیار پیشوای بحق جامعه قرار می‌گیرد تا آن را براساس دیدگاه خویش مصرف کند. شگفتا از دوگانگی و تناقض! خدا می‌فرماید پیامبران ارث می‌گذارند و پیامبر خدا طبق ادعای این مرد می‌گوید؛ ارث نمی‌گذارند. کدام یک از این دو سخن درست است؟ علاوه بر این، تو رئیس دولت غاصب، هم مدعی هستی و هم شاهد و گواه بر ادعای بی‌اساس خویش، و هم داور و حاکم! آیا در سراسر گیتی چنین قانون و آیین دادرسی و چنین حکمی وجود دارد؟ براستی آیا تو از پیامبر خدا شنیده‌ای که چنین فرمود، اما دخت یگانه‌ی او آن روایت را نشنید؟ آیا پیامبر این نکته‌ی مهم را به تو خبر داد، اما به دخترش با اینکه فدک را در اختیارش قرار داده بود، خبر نداد؟ افزون بر همه‌ی اینها، پیامبر خدا کدامین کتاب را به عنوان ارث بر جای گذارد؟ قرآن شریف را؟ آیا قرآن دارایی و ملک شخصی پیامبر است تا آن را به ارث گذارد؟ آیا نبوت و رسالت به ارث گذاشتنی است؟ آیا مقام والای نبوت و رسالت هر پیامبری پس از رحلت او، به فرزندش به ارث می‌رسد؟ چه کسی نبوت و رسالت را از پیامبر خدا به ارث می‌برد؟ براستی آیا تو سررشته‌دار امور و شئون و امام راستین مردم هستی یا آن انسان والایی که خدا به او مقام ولایت را ارزانی داشت و فرمود: [صفحه ۵۷۳] «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون.» [۳۳۱]. جز این نیست که سرپرست و سررشته‌دار شما، تنها خداست و پیامبر او و مومنانی که نماز می‌خوانند و همانگونه که در رکوع هستند، انفاق می‌کنند. راستی پیشوای جامعه و سرپرست دین و امت پس از پیامبر خدا کیست؟ آیا تو هستی یا آن بزرگمردی که تو در روز غدیر به فرمان خدا و پیامبر، چون همه‌ی حاضران با او دست بیعت دادی و با او به عنوان امیر مومنان بیعت کردی و بر او سلام گفتی، کدامیک؟ تو یا علی علیه‌السلام؟ آیا براستی بر این باوری که تو این روایت ساختگی را می‌دانی و امیر مومنان که به بیان خودت نزدیکترین انسانها به پیامبر است و دروازه‌ی شهر دانش او بشمار می‌رود، از آن روایت بی‌خبر است؟ اگر براستی پیامبر خدا ارثی بر جای نمی‌گذارد، چرا حجره‌هایش که به منزله‌ی خانه‌های مسکونی آن

حضرت بود همچنان در اختیار همسرانش باقی ماند؟ چرا با اینکه آن حجره‌ها به صراحت قرآن شریف [۳۳۲] خانه‌های پیامبر و ملک شخصی آن حضرت است، مصادره نگردید؟ چرا و به چه مجوز شرعی و طبق کدام قانون دینی، همسران پیامبر تا آخرین روز زندگی خویش در آن خانه‌ها زیستند؟ و چگونه مصادره و ملی ساختن اموال پیامبر تنها دامنگیر «فدک» و حق دخت فرزانه‌ی آن حضرت، فاطمه علیهاالسلام گردید و شامل همسران او نشد؟ و قد جعلنا ما حاولته فی الکراع و السلاح یقاتل بها المسلمون.» «ما آنچه را شما می‌خواهید برای فراهم آوردن مرکبها و ساز و برگ نظامی قرار [صفحه ۵۷۴] دادیم، تا مسلمانان بوسیله‌ی آنها کارزار کنند و با بدکاران به جهاد و دفاع برخیزند.» آیا براستی مصرف نمودن و هزینه کردن اموال غصبی در راه خدا و به منظور شوکت و تقویت مسلمانان مشروع است؟ و آیا سپاه اسلام نیاز به این اموال که به ناروا و ستم مصادره شده باشد، دارد؟ «و ذلک باجماع من المسلمین» «و این کار براساس همفکری کامل مسلمانان انجام پذیرفت.» سوال این است که در این اجماع و همراهی مخالف کتاب خدا، چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟ و این چگونه همراهی و اجماعی است که خاندن وحی و رسالت آن را رد می‌کنند و موافق عملکرد آن نیستند؟ آیا اجماع بر ستم و بیداد و بر مخالفت کتاب خدا و سیره و سنت پیامبر او، می‌تواند منشا اثر باشد؟ روشن است که هرگز. حقیقت این است که نه اتفاق در کار بود و نه اجماع امت، بلکه ابوبکر بدینوسیله می‌خواست دل مسلمانان را بدست آورد تا کسی با او مخالفت نوزد و گرنه روشن و آشکار بود که تنها او مدعی شنیدن روایت «نحن معاشر الانبیاء» از پیامبر است و مسلمانان هرگز بر درستی این سخن که با قرآن شریف به صراحت مخالف است، اتفاق نظر ندارند. آری در کتاب «کشف الغمه» آمده است که: آنگاه که عثمان زمام امور جامعه را به کف گرفت «عایشه» بر او وارد شد و گفت: «اعطنی ما کان یعطینی ابی و عمر» حقوق مرا همانگونه که پدرم و عمر به من می‌دادند، تو نیز عنایت کن. عثمان پاسخ داد: «لا اجد لها موضعا فی الکتاب و لا فی السنه.» من در کتاب خدا و سنت پیامبر دلیل بر این ادعا نمی‌یابم. شاید پدرت و عمر از حقوق و اموال خویش به تو هدیه می‌کردند و من چنین کاری نخواهم کرد. عایشه گفت: آن ارثی را که از پیامبر خدا به من می‌رسد بده. [صفحه ۵۷۵] عثمان گفت: مگر شما و «مالک بن اوس نضری»، شهادت ندادید که پیامبر از خود ارث بر جای نمی‌نهد؟ و مگر با همین ادعای پوچ حقوق دخت پیامبر فاطمه علیهاالسلام را پایمال نساخیتید؟ اینک چگونه آمده‌ای و ارث پیامبر را می‌خواهی؟ راستی شگفتا که گواهی عایشه، دختر «ابوبکر» مورد پذیرش است اما گواهی «فاطمه» دخت فرزانه‌ی پیامبر پذیرفته نمی‌شود! گواهی عنصر آلوده‌ای چون «مالک بن اوس» که به پاهای خویش بول می‌کرد، پذیرفته است اما گواهی امیر مومنان که جان پیامبر و گرامی‌ترین انسانها نزد اوست، پذیرفته نیست. شما خواننده‌ی گرامی این رویدادهای عجیب و غمبار را بنگر و مطالعه کن و آنگاه خود قضاوت کن. با این جمله از سخن ابوبکر مطلب بهتر روشن می‌شود که گفت: «لم انفرد به وحدی، و لم استبد بما کان الراى فیه عندی.» این مصادره‌ی فدک تنها رای شخصی من نیست و من در رای خویش استبداد پیشه نیستم... درست می‌گوید، تنها رای خویش نبود بلکه دخترش عایشه نیز که در برابر فاطمه علیهاالسلام و همسر گرانقدرش امیر مومنان موضعگیری‌هایش روشن و به گونه‌ای خاص بود، او نیز همراهی و همفکر ابوبکر بود و او را در مصادره‌ی حقوق دخت پیامبر یاری کرد و به دلخواه پدرش گواهی داد. «هذه حالی و مالی هی لک و بین یدیک لا تزوی عنک و لا تدخر دونک.» این وضعیت من و دارایی من که همه از آن تو و در اختیار تو خواهند بود، نه از حقوق تو کاسته می‌شود و نه برای کسی جز تو اندوخته می‌گردد. راستی که چه زبان‌بازها و ریاکارها و برخوردارهای فریبنده‌ای که همه و همه پوچ [صفحه ۵۷۶] است و از حقیقت عاری. و چه بسیار از این رفتارهای بظاهر زیبا و فریبا که سیاست‌بازان روزگار برای فریب ساده‌دلان از خود نشان می‌دهند. «انت سیده امه اییک و الشجرة الطیبه لبیک.» شما سالار امت پدرت هستی و درخت پاک و تناور برای فرزندان. نه برتری تو را کسی انکار می‌کند و نه کسی اصل و فرع یا ریشه و شاخه‌ی تو را فروتر می‌پندارد و فرمان تو در دارایی و مال شخصی من پذیرفته است. این جملات گرچه بیانگر این حقیقت است اما در راه فریب و بازیهای سیاسی بکار گرفته شده‌اند. ما در بحث‌های آینده سخنی پیرامون افکار و دیدگاه‌های سیاستمداران و سیاست‌بازان خواهیم داشت و به شیوه‌های خاص

که آنان در شرایط و موقعیتهای گوناگون بکار می‌گیرند، نظری خواهیم افکند. «فهل ترین ان اخاف فی ذلک اباک؟» آیا زبینه می‌نگری که من در این مورد با سنت پدر گرانمایه‌ات، مخالفت ورزم؟ هان ای مردم! براستی که رویداد شگرفی است!! گویی «ابوبکر» از مخالفت ورزیدن با شیوه و روش پیامبر خودداری می‌کند اما سالار بانوان گیتی و پاره‌ی وجود پیامبر که خدای او را از همه‌ی پلیدی‌ها پاک و پاکیزه ساخته است، با سنت و روش پیامبر مخالفت می‌ورزد؟ راستی آیا خرد شما مردم خردمند این را می‌پذیرد؟! و آیا وجدانهای شما به این رضایت می‌دهد؟! خدایا این چه بازیگری و فریبکاری است؟ اگر مسلمانی در برابر قرآن شریف خاضع بود و در برابر کران تا کران آیات آن سر فرود آورد، با پیامبر خدا مخالفت کرده است؟ آیا ایمان و عمل به آیات ارث در مورد پیامبران و امتها، مخالفت با پیامبر است؟ و آیا تصدیق سخن دخت فرزانه‌ی پیامبر که به صراحت قرآن شریف معصوم است و یا [صفحه ۵۷۷] تصدیق سخن شوی گرانقدرش، امیر مومنان که جان گرامی پیامبر خداست، مخالفت با پیامبر محسوب می‌شود؟ راستی آنگاه که مفاهیم و ارزشها دگرگون و معیارها و مقیاسها زیر و رو، ضدا ارزشها، ارزش و ارزشها ضدا ارزش می‌گردد، چه می‌توان گفت؟! این مرد با جرئت و جسارت بسیار، سخنی مخالف قرآن و ناسازگاری با شریعت اسلامی بر پیامبر خدا می‌بندد، به دنبال آن خاندان پاک و پاکیزه‌ی آن حضرت، آن ادعا را نمی‌پذیرند و در پرتو آیات قرآن دروغ بودن سخن او را روشن می‌سازند، اما او باز هم بر ادعای پوچ خویش پافشاری می‌کند و بازیگرانه از مخالفت با دروغ ساخته و پرداخته‌ی خویش به پیامبر، پروا نمی‌کند و خود را پرواپیشه نشان می‌دهد! شما خواننده‌ی گرامی به این بزرگوار چه خواهی گفت؟! [صفحه ۵۷۸]

پاسخ فاطمه

اشاره

اینک پاسخ شایسته و بایسته‌ی فاطمه علیها السلام به این دروغها را، گوش جان می‌سپاریم. فقالت علیها السلام: سبحان الله ما کان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم عن کتاب الله صادفا، و للاحکامه مخالفا، بل کان یتبع اثره، و یقفو سوره، افتجمعون الی الغدر اعتلالا علیه بالزور، و هذه بعده وفاته شبيه بما بغی له من الغوائل فی حیاته، هذا کتاب الله حکما عدلا، و ناطقا فصلا. یقول: یرثی و یرث من آل یعقوب، و ورث سلیمان داود، فبین (عزوجل) فیما وزع علیه من الاقساط، و شرع من الفرائض و المیراث، و اباح من حظ الذکران و الاناث، ما ازاح عله المبطلين و ازال التظنی و الشبهات فی الغابین، کلا، (بل سولت لکم انفسکم امرا، فصبر جمیل، و الله المستعان علی ما تصفون.) [۳۳۳]. خدای یکتا، پاک و منزّه است. و پیامبرش، نه هرگز از کتاب خدا روی گردانید و نه با مقرراتش مخالفت ورزید، بلکه همواره راه قرآن را پیمود و لحظه به لحظه با آیات و سوره‌های آن گام سپرد. آیا شما برآنید که افزون بر نیرنگ و بیدادتان، دروغی هم به او ببندید؟ این کار شما پس از رحلت او، بسان همان دامهایی است که در زندگی، برای از میان بردن وی گسترید؟ اینک این کتاب پرشکوه خداست که میان من و شما حاکم، و سخن‌گوی قاطعی است که به حق داوری میکند. و می‌فرماید: زکریا رو به بارگاه خدا کرد که: «پروردگارا! به من فرزندی ارزانی دار تا از من و خاندان یعقوب ارث برد.» و می‌فرماید: [صفحه ۵۷۹] «سلیمان از داود ارث برد.» و نیز بهره‌ی هر کسی را در قانون ارث به روشنی بیان و نصیب هر کدام از زن و مرد را به خوبی توضیح می‌دهد، تا بهانه‌های باطل گریان را برطرف ساخته و پندارها و شبهه‌انگیزی آنها را بزاید. نه! هرگز اینگونه که شما می‌پندارید نیست، بلکه هواهای جاه‌طلبانه‌ی شما کاری زشت و ظالمانه را برای شما آراسته است. اینک صبری نیکو برای من بهتر است و بر آنچه شما وصف می‌کنید، خدا یاری دهنده است.

همانگی گفتار و رفتار پیامبر با قرآن

فاطمه علیهاالسلام فرمود: «سبحان الله!» خدای از هر عیب و نقصی منزّه است! این سخن را در مقام تعجب و شگفت‌زدگی در برابر پدیده‌ها و رویدادها و یا گفتار و کردار بسیار زشت یا زیبا، بر زبان می‌آورند. و بانوی سرفراز گیتی در برابر افترای بزرگی که به پیامبر راستگو و مورد تایید و تصدیق بسته شد، از فرط تعجب این سخن را به زبان آورد تا سهمگین بودن گناه را نشان دهد و یادآوری نماید که این دروغ به پیامبری بسته می‌شود که به صراحت قرآن، از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید و همه‌ی گفتار و عملکردش براساس وحی و حق است. «ما کان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم عن کتاب الله صادفا» پیامبر خدا هرگز از کتاب روی، بر نمی‌تافت. «و لا - لاحکامه مخالفا» و با مقررات قرآن شریف مخالفت نمی‌ورزید. او سخنی بر زبان نمی‌آورد که با قرآن ناسازگار باشد. و روایت ساخته و پرداخته‌ی «نحن معاشر الانبیاء لا نورث.» با آیاتی از قرآن شریف که بیانگر قانون وراثت در میان پیام‌آوران خداست، مخالف است. [صفحه ۵۸۰] «بل کان یتبع اثره، و یقفو سوره» این دروغ سهمگینی می‌باشد که پیامبر با قرآن و وحی الهی، ناسازگار است، هرگز! بلکه آن حضرت همواره دوشادوش قرآن و در پرتو نورافشانی‌های آن و در سایه‌ی آرام بخشش حرکت می‌کند و از سوره‌های آن یکی پس از دیگری راه پرافتخار خویش را می‌جوید و گام می‌سپرد. با این بیان چگونه ممکن است که آن وارسته‌ترین انسان هستی، سخنی بر زبان آورد که با سخن خدا مخالف و با مقررات او در تضاد باشد؟ «افتجمعون الی الغدر اعتلالا علیه بالزور» هان آیا شما یان معذرت‌خواهی براساس دروغ و تظاهر را، با فریب و نیرنگ گرد آورده‌اید؟ (شما بجای بازگشت از گناه) افزون بر فریب و نیرنگ، با دروغ و شیادی پوزش می‌خواهید؟ و بدینوسیله گناه خویش را می‌پوشانید؟ فاطمه علیهاالسلام به آنان خاطر نشان می‌سازد که شما بدبختانه با این شیوه‌ی ناپسند خود به دو جنایت دست یازیده‌اید. یکی جنایت حق‌کشی و غضب و مصادره‌ی فدک، و دیگر جنایت دروغ بستن به پیامبر برگزیده‌ی خدا. و اینک آیا در پی آن هستید که به فریب و نیرنگتان، گناه پوزش‌خواهی دروغین، آن هم بوسیله‌ی دروغ دیگر را بیفزایید؟! کار ناپسند شما بسان کار کسی است که، بی‌گناهی را از روی ستم و بیداد، از پا در آورد و آنگاه برای تبرئه‌ی خویش از جنایت کشتن فرد بی‌گناه، به دروغ مدعی گردد که قربانی جنایت، دزد بوده است. چنین جنایتکاری هم گناه آدمکشی را به دوش می‌کشد و هم گناه تهمت‌تراشی را. «و هذا بعد وفاته شبیه بما بغی له من الغوائل فی حیاة.» این نقشه‌ی شما پس از رحلت پیامبر، به رخدادهای دهشتناکی شباهت دارد که در زمان حیات آن حضرت برای او چیده شد. [صفحه ۵۸۱] دخت فرزانه‌ی پیامبر، یادآوری می‌کند که این نقشه‌ی شما چیز تازه‌ای نیست، چرا که قیام و کودتا بر ضد خاندان وحی و رسالت پس از رحلت پیامبر، به توطئه‌ها و تلاش‌های ظالمانه‌ای می‌ماند که در عصر آن بزرگوار بر ضد حضرتش انجام می‌شد. مگر نفاق‌پیشگان نمی‌خواستند، مرکب پیامبر را در «لیلۃ العقبه» بر لبه‌ی پرتگاهی از دره ژرف، رم دهند تا با سقوط مرکب بر ته دره، آن پیشوای بزرگ را از پا در آورند؟ آری آنان چنین کردند و شما خواننده‌ی عزیز شرح این توطئه را می‌توانید با مراجعه به تفسیر هفتاد و سومین آیه از سوره توبه، بخوانید... [۳۳۴]. «هذا کتاب الله حکما عدلا، و ناطقا فصلا» این کتاب خداست که داوری عادل و گوینده‌ای قاطع است که اختلاف و درگیریها را عادلانه حل و قطع می‌کند و ما آن را مرجع خویشتن قرار دادیم و برای داوری عادلانه و صحیح، موضوعی را به پیشگاه آن می‌بریم. «یقول: یرث من آل یعقوب» قرآن در سرگذشت «زکریا» می‌فرماید: به من فرزندی شایسته و بایسته ارزانی دار که از من و خاندان یعقوب میراث برد... و در داستان دو پیامبر بزرگ؛ سلیمان و داود می‌فرماید: «و ورث سلیمان داود» سلیمان از پدرش داود ارث برد. که در مورد هر دو آیه‌ی مبارکه بحث شد. اما شما مدعی هستید که پیامبر خدا فرمود: «نحن معاشر الانبیاء لا نورث.» «ما گروه پیامبران چیزی به ارث نمی‌گذاریم.» راستی چگونه پیامبر خدا با قرآن او مخالفت می‌ورزد؟ و چگونه آن حضرت از [صفحه ۵۸۲] قانون ارث در مورد پیامبران روی برمی‌تابد؟ آیا این ادعای شما باورکردنی است؟ فبین - عزوجل - فیما وزع علیه من الاقساط، و شرع من الفرائض و المیراث.» خدای جهان‌آفرین بهره و سهم هر کدام از ورثه را از دارایی بر جای مانده که باید میان آنان تقسیم و توزیع گردد، همه را بیان می‌کند و فرایض [۳۳۵] و میراث و مقرراتی را که خود تشریح کرده است به روشنی ترسیم می‌نماید. «و اباح من حظ

الذکران و الاناث ما ازاح علۀ المبطلین.» و بهره‌ی مردان و زنان را به گونه‌ای مقرر می‌دارد که بیماری باطل‌گرایان را می‌پالاید و از میان برمی‌دارد. خدای جهان‌آفرین در قرآن شریف سهم مردان و زنان را در مراتب گوناگون ورثه بسان؛ زن و شوهر، پدر و مادر و فرزندان، و نیز مراتب پس از آنها، همه را به گونه‌ای تشریح و بیان می‌کند که برای از میان برداشتن بافته‌ها و شبهه‌های باطل‌گرایان و بدعت‌سازان کافی است و راهی برای بافته‌های جدید و بدعت تراشی‌ها نمی‌ماند. «و ازال التظنی و الشبهات فی الغابین.» و برای هیچ کدام از نسلهای گذشته، موجود و آینده ابهام و تردیدافکنی باقی نمی‌گذارد. «کلا بل سولت لکم انفسکم امرا» نه، هرگز اینگونه که شما می‌پندارید و وانمود می‌کنید نیست. واقعیت برای شما روشن است و اشتباه نشده، بلکه هواهای جاه‌طلبانه و دوستی ریاست واریکه قدرت و انحصار امکانات، شما را فریفته است. از این رو برای رسیدن [صفحه ۵۸۳] به هدفهای جاه‌طلبانه‌ی خویش این روایت ساخته و پرداخته را به پیامبر نسبت می‌دهید. «فصبر جمیل و الله المستعان علی ما تصفون» از این رو ما نیز شکیبایی شایسته‌ای خواهیم کرد. و از خدا بر آنچه شما به ناروا می‌گویید و انجام می‌دهید، یاری می‌طلبیم و در برابر همه‌ی این دردها و رنجها بخاطر خدا پایداری خواهیم ورزید.

دفاع ابوبکر

اشاره

و اینک شما خواننده‌ی عزیز به سخنان ابوبکر در دفاع از سیاست خویش در مصادره‌ی فدک، گوش سپار و به دگرگونی در گفتار، نوسان در سخن، تغییر روش و اهمیت ندادن او به ضد و نقیض گویی در برابر مردم، نیز بیندیش تا بازیگری او بر شما روشن شود. فقال ابوبکر: صدق الله و صدق رسوله، و صدقت ابنته، انت معدن الحکمه، و موطن الهدی و الرحمه، و رکن الدین، و عین الحجه، لا ابعد صوابک، و لا انکر خطابک، هولاء المسلمون بینی و بینک، قلدونی ما تقلدت، و باتفاق منهم اخذت ما اخذت، غیر مکابر و لا مستبد، و لامستأثر، و هم بذلک شهود. ابوبکر در برابر باران دلائل و روشنگریهای فاطمه علیهاالسلام گفت: خدای راست گفت و پیامبر او نیز و دخت فرزانه‌اش، راست گفتند. تو ای دخت پیامبر! براستی که گنجینه‌ی حکمت و فرزاندگی، مرکز هدایت و رحمت، پایه و اساس دین و آیین، و سرچشمه‌ی دلیل و برهان هستی. من نه گفتار درست تو را به دور می‌افکنم و نه سخنان را انکار نموده و بر آن عیب می‌جویم. اینک این مردم مسلمان میان من و تو داور باشند. این قلاده‌ای که من به گردن دارم اینان به گردنم افکنده‌اند، و آنچه را گرفته‌ام، به همراه آنان گرفته‌ام. نه به آفت [صفحه ۵۸۴] خودبزرگ‌بینی و خودکامگی و استبداد گرفتارم و نه آنچه را مصادره کرده‌ام به انحصار خویش درآورده‌ام و این مردم یکسره به آنچه من می‌گویم، گواهند.

فروریختن بنیاد باطل در برابر حق

هنگامی که دخت فرزانه‌ی پیامبر آن روایت ساختگی را که ابوبکر از خود بافته و به دورغ به پیامبر بسته بود، با شجاعت و صفا ناپذیر و در پرتو دلایل قانع‌کننده و براهین قاطع و آشکار مردود اعلان کرد و ابوبکر نتوانست پاسخ او را، حتی با مارک دروغ زدن، مورد چون و چرا قرار دهد، ناگزیر با بازیگری وارد صحنه شد تا بار سنگین گناه کار خود را تنها به دوش نکشد بلکه همگان را با سیاست ظالمانه‌ی خویش موافق نشان داده و مسوولیت پایمال ساختن حقوق خاندان وحی و رسالت را بر دوش همه مردم نهاد. به همین جهت خطاب به مردم و دخت یگانه‌ی پیامبر گفت: «صدق الله و صدق رسوله و صدقت ابنته» راستی که خدا و پیامبرش و دخت سرفراز وی راست می‌گویند. این اعتراف در حقیقت تصدیق آیاتی است که جریان قانون ارث در میان پیامبران را بیان می‌کند. و نشانی از این حقیقت که ابوبکر تصدیق می‌کند که عملکرد پیامبر و سخنان او هرگز نمی‌تواند در جهت مخالف

قرآن باشد. با دقت در این جمله روشن می‌شود که ابوبکر از آن روایت ساخته و پرداخته‌ی خویش، دست شسته و سخنان روشن‌گرانه و قانع‌کننده‌ی دخت پیامبر را گواهی می‌کند. «انت معدن الحکمة، و موطن الهدی و الرحمة، و رکن الدین و عین الحجة.» تو (ای دخت سرفراز پیامبر!) معدن حکمت و فرزاندگی، مرکز و پایگاه هدایت و رحمت، پایه‌ی تزلزل‌ناپذیر دین، و سرچشمه‌ی جوشان و زلال دلیل و برهان می‌باشی. این جملات هر کدام اعتراف و اقراری شگفت است که نشان از کوتاه آمدن و فرود آمدن از موضع حمله و هجوم و عقب‌نشینی بسیار دارد. [صفحه ۵۸۵] «لا ابعد صوابک و لا انکر خطابک» گفتار تو را ذره‌ای دور از حقیقت می‌نگرم و راست می‌بینم و سخنانت را نه انکار می‌کنم و نه بر آنها خرده می‌گیرم. اینها نیز اعتراف صریح به درستی منطق و خواسته‌ی فاطمه علیهاالسلام است و اقرار به درستی تمام سخنان و موضع بر حق او. اما دریغ و درد که همه‌ی اینها ظاهرسازی و زبان‌بازی و حق‌پذیری در قلمرو زبان است، نه وجدان و عملکرد. و با این وصف روشن می‌سازد که فاطمه علیهاالسلام در خواسته‌ی خویش و مطالبه‌ی فدک راستگوست و در این مورد کسی تردید ندارد و نیز روشن می‌شود که حکومتی که راستی و درستی دختر پیامبر را بوسیله‌ی رئیس خود مورد تصدیق و تایید قرار می‌دهد، حقوق او را پایمال می‌سازد و با بازیگری از کنار آن می‌گذرد. حال چرا و چگونه؟! بحث دیگری است. «هولاء المسلمون بینی و بینک، قلدونی ما تقلدت.» اینک این مسلمانان داور میان من و شما باشند. چرا که آنچه را من به گردن گرفته‌ام همین‌ها که اینک حاضرند مسوولیت آن را به دوش من افکنده‌اند. این اعتراف روشن و صریحی از «ابوبکر» است که هرگز خلافت خویش را به نص یا گزینش از سوی پیامبر عنوان نمی‌سازد و خاطر نشان می‌کند که او را پیامبر برای رهبری دین و امت انتخاب نکرده، بلکه مسلمانان هستند که رشته‌ی خلافت را به گردن او افکنده‌اند. «و باتفاق منهم اخذت ما اخذت» «و حقوقی را که از شما مصادره کرده‌ام، به همراه همه، آن را گرفته‌ام.» شما خواننده‌ی پژوهشگر و آزاده، دگرگونی در گفتار را خوب نظاره کن! او نخست می‌گوید: «فدک» را براساس سخن پیامبر خدا که فرمود: «ما گروه پیامبران ارث نمی‌گذاریم.» مصادره کرده است، اما پس از اینکه دخت اندیشمند پیامبر ادعای [صفحه ۵۸۶] دروغین او را در پرتو باران دلیل و برهان مردود ساخت، اینک سخن را تغییر داده و همراهی دیگران را دلیل درستی کار خویش عنوان می‌سازد، که این هم دروغ است. باید از او پرسید: آن مسلمانانی که بر مصادره‌ی فدک اتفاق و اجماع کردند چه کسانی بودند؟ بنی‌هاشم؟ یا خاندان وحی و رسالت؟ بزرگان و اندیشمندان و یاران سرشناس پیامبر همچون: سلمان، مقداد، عمار، و ابوذر و بزرگمردانی اینگونه یا جاه‌طلبان و... چه کسانی؟ و کدام اتفاق و اجماع؟ جمله‌ی «و باتفاق منهم اخذت ما اخذت.» در حقیقت نظیر همان جمله و منطق پیش اوست که می‌گوید: «و ذلک باجماع من المسلمین» این کار را با همراهی و اجماع مسلمانان انجام داده است. نگارنده خاطر نشان ساخت که این قماش اجماع‌ها و اتفاق نظرها هیچ ارزش و بهایی ندارد. از این رو چنان همراهی و همکاری نمی‌تواند به پایمال ساختن حقوق تردیدناپذیر دخت پیامبر مشروعیت بخشد. «غیر مکابر و لا مستبد و لا مستأثر و هم بذلک شهود.» من نه با کسی سر ناسازگاری دارم و استبداد به رای پیشه ساخته‌ام، و نه چیزی را به خود اختصاص داده‌ام. این مردم همگی بر این سخن من گواهند.

اینک روی سخن با مردم

اشاره

هنگامی که ابوبکر عملکرد ناروای خویش را توجیه کرد و مسلمانان را بر بافته‌های خویش گواه گرفت، فاطمه علیهاالسلام بر خود لازم دید روی سخن و لبه‌ی تیز ملامت و نکوهش را متوجه حاضران ساخته و به آنان هشدار دهد. از این رو آن بانوی گرانمایه رو به انبوه حاضران کرد و بیانات کوبنده و تکاندهنده‌ی خویش را بر آنان باراند... فالتفتت فاطمة علیهاالسلام الی الناس و قالت: معاشر

الناس! المسرعة الى قيل الباطل، المغضية على الفعل القبيح الخاسر، [صفحه ۵۸۷] افلا- تندبرون ام على قلوب افعالها؟ كلا، بل ران على قلوبكم ما اساتم عن اعمالكم، فاخذ بسمعكم و ابصاركم، و لبئس ما تاولتم، و ساء ما به اشترتم، و شر ما اعتضتم، لتجدن- والله- محمله ثقیلا- و غبه و بیلا- اذا كشف لكم الغطاء و بان ما وراء الضراء، و بدالكم من ربكم ما لم تكونوا تحتسبون، و خسر هنالك المبطلون. هان ای مردم! ای کسانی که بسوی بافته‌های پوچ و بی‌اساس شتاب می‌کنید! و در برابر عملکرد زشت و زیانبار، دیده بر هم می‌نهدید، آیا در قرآن شریف نمی‌اندیشید؟ یا بر قلبهای شما یان قفل زده شده است؟ [۳۳۶]. نه، اینگونه که شما یان می‌پندارید نیست، بلکه دلیل گمراهی و ستم‌پذیریتان، آن است که عملکرد زشت و ناهنجار شما پرده‌ی ضخیمی بر قلبهایتان افکنده و گوش و چشم شما را فروپوشانده است. شما آیات قرآن و مقررات انسان‌ساز اسلام را، بد تاویل نمودید و بد راهی به او نشان دادید. و آنچه را در برابر حق گرفتید و آن را پایمال ساختید، بد چیزی بود. به خدای سوگند بار غضب فدک آن بسیار گران و فرجام این عملکرد ظالمانه را سخت زیانبار خواهید یافت. آنگاه که پرده‌ها از برابر دیدگان شما فروافتند. و از پی آن نگویندختی و روسیاهی شما آشکار گردد، و از سوی پروردگارتان کیفر سهمگینی که گمان آن را نمی‌بردید، گریباتان را بگیرد، درست آنجاست که باطل گرایان زیان خواهند دید. [صفحه ۵۸۸]

نکوهش و هشدار به حاضران

فاطمه علیها السلام آخرین سخن تکانه‌دهنده و روشنگرانه‌ی خویش را متوجه انبوه مردمی ساخت که مناظره و گفتگوی داغ و پر شور او را می‌شنیدند. و آنگاه فرمود: «معاشر الناس المسرعة الى قيل الباطل!» «هان ای گروه مردم! ای کسانی که بسوی بافته‌های پوچ و بی‌اساس شتاب گرفته‌اید!» چرا اینگونه که این مرد مدعی است آنچه را او به گردن انداخته، شما یان به گردنش افکنده‌اید؟ و بنا به ادعای او، شما یان با او دست همکاری و همدلی داده‌اید که حقوق روشن و تردیدناپذیر مرا پایمال سازید؟ «المغضية على الفعل القبيح الخاسر» و رویاروی عملکرد زشت و زیانبار او، (بسان کسی که به زمین یا دامن خویش می‌نگرد) چشم بر هم نهاده‌اید؟ این فراز از سخن تاریخی آن حضرت کنایه از سکوت و رضامندی در برابر عملکرد زشت و زیانباری است که خسران و نگویندختی را عمل کننده را به بار می‌آورد. «افلا تندبرون القرآن ام على قلوب افعالها؟» آیا آیات روشنی را که در مورد ما خاندان پیامبر فرود آمده است همه را به فراموشی سپردید؟ آیا آیات صریحی را که من در مورد جریان قانون وراثت در خاندان‌های پیامبران، تلاوت کردم درک نکردید؟ یا اینکه قلبهای شما قفل زده شده و برای دریافت سخن خدا و مقررات قرآن شریف مسدود شده است؟ کدامیک؟ «کلا، بل ران على قلوبكم ما اساتم من اعمالكم.» نه، بلکه دلیل آن، عملکرد زشت شماست که بر قلبهایتان پرده‌ای بس ضخیم افکنده است. درست همانگونه که شراب، دستگاه خرد و دریافت انسان را می‌پوشاند [صفحه ۵۸۹] و آنگاه است که شرابخوار نه چیزی می‌فهمد و نه درمی‌یابد، و همه‌ی کارها را به هم می‌ریزد. «فاخذ بسمعكم و ابصاركم» «و گوش و چشم شما را فراگرفته است.» درست بسان آفت غفلت‌زدگی که گاه بر دل چیره می‌شود و کران تا کران آن را می‌گیرد. بر گوش و چشم اثر تخدیری می‌نهد و آنگاه است که فرد دچار آمده به این آفت، نه چیزی را آنگونه که باید می‌شنود و نه می‌بیند. «و لبئس ما تاولتم» شما یان آیات قرآن و مقررات اسلام را بد تاویل و تفسیر نمودید، چرا که آنها را از روند حقیقی و مسیر واقعی خود تغییر دادید. «و ساء ما به اشترتم» و به بد چیزی اشاره نمودید و رای دادید. چرا که همراهی و همکاری در غضب حقوق و پایمال ساختن امنیت و شکستن حرمت خاندان وحی و رسالت بود. «و شر ما منه اعتضتم» «و حق را با بد چیزی عوض کردید.» شما حق و عدالت را رها ساختید و باطل و بیداد را بجای آن گرفتید. یادآوری می‌گردد که همه‌ی اینها کنایه‌ها و اشاره‌های حکیمانه‌ای است که انسانهای هوشیار و ژرف‌نگر آنها را درمی‌یابند. «لتجدن- والله- محمله ثقیلا و غبه و بیلا» به خدای سوگند بار پایمال کننده حقوق ما سخت گران است... و فرجام کار را زیانبار خواهید یافت. این فراز نیز به مسوولیت سنگین غاصبان و بار گران آنان اشاره دارد و سخن

می‌سازد که آن روز سختترین عذاب و کیفر برای آنان خواهد بود. [صفحه ۵۹۰] «اذا كشف لكم الغطاء» آنگاه که پس از مرگ و انتقال به جهان دیگر، همه‌ی پرده‌ها و ستاره‌ها از برابر دیدگانت به کناری رود. «و بان ماوراء الضراء» «و از پی آن نگونساری شما رخ گشاید.» و چیزی که در آن سختی‌ها و بدبختی‌هاست، آشکار گردد. آری آنگاه از سوی پروردگارتان کیفری به شما فرارسد که گمانش را نبرده بودید. و آنجاست که باطل‌گرایان زیان خواهند دید. آری «فاطمه» دانشمندترین و فرزانه‌ترین بانوی جهان هستی اینگونه سخنرانی روشنگرانه و جاودانه‌ی خویش را با آیات مناسب با بحث خویش، درهم آمیخت و خیرخواهانه و دلسوزانه کوشید تا آن را از لبه‌ی پرتگاه، نجات دهد. آری او آنگونه که شایسته بود، در برابر همگان اتمام حجت کرد و به مسوولیت و رسالت سنگینی که در آن شرایط سخت و بحرانی احساس می‌نمود، بگونه‌ای وصف‌ناپذیر عمل کرد، و درد و رنج بسیار و جانکاه خویش را از تغییر روند جامعه و تايخ بوسیله‌ی غاصبان، و در اوج دلسوزی و نگرانی برای اسلام و مسلمانان و تمامی عصرها و نسلها، برای ثبت در تاریخ، بیان فرمود. و آنگاه رو به آرامگاه پاک و منور پدر گرانمایه‌اش، پیامبر خدا نمود و فرمود: قد کان بعدک انباء و هنبثه لو کنت شاهدا لم تکت الخطب انا فقدناک فقد الارض وابلها و اختل قومک فاشهدهم و قد نکبوا... ۱- جان پدر! پس از تو رویدادها و فتنه‌های بسیاری پدیدار گشت که اگر وجود گرانمایه‌ی تو در کنار ما بود این مصائب و رنجها رخ نمی‌داد. ۲- ما بسان زمین تشنه‌ای که از نعمت باران حیات بخش محروم می‌گردد، از نعمت [صفحه ۵۹۱] گران وجود تو محروم شدیم و شیرازه‌ی امت تو، ای پدر گرانمایه از هم گسیخت. تو خود نظاره کن که چگونه آنان از راه حق و عدالت انحراف جستند. ۳- هر خاندانی که در بارگاه خدا مقام و موقعیت نزدیک و والایی دارد، در نظرگاه دیگران نیز بزرگ و محترم بشمار می‌رود. ۴- اما هنگامی که شما جهان را بدرود گفتی و خاک میان من و تو جدایی افکندی، مردنمایانی چند، کینه‌های درونی خویش را بر ضد ما آشکار ساختند. ۵- آری آنگاه که وجود گرانمایه‌ی تو از دست رفت، مردنمایانی بر ما رو ترش کردند و خشونت در پیش گرفتند و با شکستن حرمت ما، میراث و حقوق ما را به یغما بردند. ۶- جان پدر! تو ماه شب چهارده و فروغی نورافشان برای جهانیان بودی، و از جانب خدای پیروزمند نوشته‌ها بر شما فرود می‌آمد. ۷- به برکت وجود تو، فرشته‌ی وحی با آیات نورانی قرآن، ما را شادمان و مانوس می‌ساخت اما دریغ و درد که با رحلت تو تمامی خیرها و برکتها پوشیده شد. ۸- جان پدر! ای کاش پیش از آنکه شما جهان را بدرود گویی و ریگها میان ما و شما فاصله افکندی، پایان عمر ما در این سرا فرارسیده بود. ۹- راستی که ما خاندان وحی و رسالت به مصیبتی غمبار گرفتار آمدیم که هیچ مصیبت‌زده و اندوه‌دیده‌ای - نه از جهان عرب و نه دیگر جامعه‌ها و ملتها- بدان گرفتار نیامده است! [۳۳۷]. ۱۰- کسانی که بنیانگذار و سردسته ستم بر ما خاندان پیامبر بودند، در روز رستاخیز خواهند دانست که به کجا باز می‌گردند. ۱۱- جان پدر! ما تا آخرین لحظات زندگی در سوک تو خواهیم گریست و تا آنگاه که چشمها باقی است از جوشش اشک بر شما باز نخواهد ایستاد. [صفحه ۵۹۲] ۱۲- ما در حالی که برگزیده‌ی بندگان خدا و دارای خلق و خوی شایسته و حسب و نسب پاک و پاکیزه بودیم، به غم پایان‌ناپذیر سوگ تو گرفتار آمدیم. ۱۳- جان پدر! شما در قلمرو علم و ارزشهای والا، از همه‌ی بندگان خدا بهتر و برتری و در قلمرو گفتار و به هنگام صدق و کذب، راستگوترین آنان به شمار می‌روی. ۱۴- فرشته‌ی وحی، که به برکت وجود گرانمایه‌ات به دیدار ما می‌آمد، اینک با رحلت تو از ما نهان گشته و هر خیر و برکتی پوشیده شده است. ۱۵- اینک جهان با آن همه گستردگی بر من تنگ گشته و ستم و اهانت به دو فرزندت، مرا افسرده و اندوه‌زده ساخته است. در «کشف‌الغمه» و برخی دیگر از کتابها آمده است که: ثم عطف علی قبر رسول‌الله... سپس آن بانوی گرانمایه رو به جانب مرقد پاک پیامبر خدا کرد و اشعار «هند» دختر «اثاثه» را خواند... قد کان بعدک انباء... و برخی نیز این اشعار از آن «هند» دختر «ابان بن عبدالمطلب» عنوان ساخته‌اند. به هر حال دخت فرزانه‌ی پیامبر پس از سخنرانی روشنگرانه‌ی خویش خود را روی مرقد منور پدرش، پیامبر افکند و اشعاری را که از نظر شما خواننده‌ی عزیز گذشت با سوز و شور خواند و به روایت «کشف‌الغمه» طوفانی از اشک و آه و ناله از زن و مرد دیده شد، که تا آن روز دیده نشده بود. هنگامی که فاطمه از حق‌پذیری

ابوبکر و بازپس‌گیری حقوق پایمال‌شده‌ی خویش نومید شد به خانه بازگشت در حالی که این جملات را بر لب داشت: «اللهم انهما ظلما بنت نبيك حقها، فاشدد و طاتك عليهما» بار خدایا! این دو به دخت پیامبرت ستم روا داشته و حق تردیدناپذیر او را پایمال [صفحه ۵۹۳] ساختند. پس تو ای خدای دادگر! کیفیت را بر آنان سخت فرود آر... [۳۳۸]. در «صحیح بخاری»، کتاب «خمس» آمده است که: دخت پیامبر بر ابوبکر خشم گرفت و از او دوری گزید و همچنان رابطه‌اش با او تیره بود تا جهان را بدرود گفت. و نیز در همین کتاب آمده است که: ابوبکر از بازگرداندن حقوق فاطمه علیها‌السلام سر باز زد و آن حضرت پس از دیدن حق‌ستیزی و لجاجت از او دوری گزید و دیگر تا آخر عمر با او سخن نگفت. این حقیقت تلخ را منابع ذیل نیز آورده‌اند: ۱- صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب: النبی لا نورث ۲- سنن بیهقی، ج ۶، ص ۳۳۰-۳ مسند احمد، ج ۱، ص ۴۶- طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۱۸ و منابع بسیاری که آوردن همه‌ی آنها بحث را طولانی خواهد ساخت.

جسارت و اهانت به خاندان پیامبر

ابن ابی‌الحدید در شرح خود در نهج‌البلاغه می‌نگارد: هنگامی که «ابوبکر» سخنانی فاطمه علیها‌السلام را شنید و از بروز اختلاف نظر و چون و چرا آگاهی یافت و در دلش هراس افتاد که مبادا روند اوضاع به زیان او دگرگون شود و از دفاعیه‌اش نتیجه‌ای برعکس خواسته‌ی دلش بگیرد، از این رو بر فراز منبر رفت و گفت: ایها الناس! ما هذه لرعة الی کل قاله؟ این کانت هذه الامانی فی عهد رسول الله؟ الا! من سمع فلیقل و من شهد فلیتکم... هان ای مردم! این چه کاری است که به هر سخنی گوش می‌سپارید و بدان دل [صفحه ۵۹۴] می‌دهید؟ این آرزوها و خواسته‌ها در عصر پیامبر کجا بود؟ بهوش باشید! هر کس این تقاضا را شنیده یا دیده است، بیاید و بازگوید. آن بانویی که سخنانی کرد و این تقاضا را نمود، ماده روباهی است که گواه او دمش می‌باشد و با هر آشوب و فتنه‌ای همراه است. گواه او همان کسی است که می‌گوید: فتنه و هرج و مرج را پس از کهنگی و فرسودگی‌اش بازگردانید و بر آن است که جنگ برای زمامداری را از نو زنده کند، و در این راه از ناتوانان و بانوان کمک می‌گیرد، بسان «ام‌طحال» که محبوب‌ترین خاندان و نزدیکانش در نظر او گناه و گناه‌ورزی بود. مردم بهوش باشید! اگر بخواهم می‌گویم و اگر آنچه را می‌خواهم بر زبان آوردم، همه چیز را روشن و آشکار می‌سازم. اما اگر از من دست بدارند و کاری به کارم نداشته باشند، ساکت خواهم بود. آنگاه رو به «انصار» نمود و گفت: هان ای گروه «انصار» واقعیت این است که سخنان کم‌خردان شما به من رسیده است. شما یان زبینه‌ترین و بهترین‌های عصر پیامبر بودید. چرا که آن حضرت بر شما مردم وارد شد و شما بودید که با آغوشی باز و چهره‌ای شاد از او استقبال نموده و او را در شرایط سخت در شهر خویش پناه دادید و کمر همت به یاری او بستید. اینک نیز به هوش باشید که من دست و زبان خویشان را به زیان فرد و گروهی که درخور نکوهش نباشد، نمی‌گشایم. و از پی این سخنان تهدیدآمیز و این جسارت‌ها و اهانت‌های تکانه‌نده، از منبر پیامبر به زیر آمد. «ابن ابی‌الحدید» پس از آوردن جسارت‌های «ابوبکر» می‌نویسد: من این سخنان اهانت‌بار را بر «ابویحیی بصیری» خواندم و از او پرسیدم: روی سخن ابوبکر و این کنایه‌ها و جسارت‌ها متوجه چه کسی بود؟ او پاسخ داد: سخنان او کنایه و تعرض نبود بلکه همه‌اش صریح و روشن بود. [صفحه ۵۹۵] گفتم اگر صراحت داشت از شما نمی‌پرسیدم. او خندید و گفت: منظور او در این جملات تعرض و اهانت به علی علیه‌السلام بود. پرسیدم: راستی همه‌ی این سخنان متوجه «علی» بود؟ پاسخ داد: آری پسر من موضوع، موضوع ریاست و قدرت اوست، شوخی بردار نیست! پرسیدم: پس در این گیر و دار «انصار» چه گفتند؟ و میان عدالت و بیداد کدامین را برگزیدند؟ پاسخ داد: آنان ندای حق‌طلبانه‌ی علی علیه‌السلام را پاسخ گفتند و به نفع موضع عادلانه‌ی آن حضرت شعار دادند. از این رو «ابوبکر» از ترس پریشان شدن و دگرگون‌گشتن کار به زیان هدفهای جاه‌طلبانه‌اش، به آنان هشدار داد و آنها را از هرگونه اقدام جدی و عملی بازداشت. «ابن ابی‌الحدید» می‌افزاید: سپس از «ابویحیی بصیری» در مورد معنای واژه‌های خطبه‌ی کوتاه «ابوبکر» چند سوال طرح کردم که او

گفت: واژه «رعه» بدون تشدید به مفهوم گوش دادن و گوش سپردن به سخنان دیگری است. و واژه «قاله» به مفهوم گفتار و سخن است. واژه «ثعاله» نام روباه است. بسان «ذواله» که نام گرگ است. و دو واژه «شهیده ذنبه» بدین معناست که گوینده‌ی این سخن و مدعی این ادعا، بر خواسته‌ی خویش گواهی جز برخی از اعضای بدن خود را ندارد. و اصل این سخن در ادبیات عرب بدین گونه آمده است که: روباهی بر آن بود که با بازیگری و فریبکاری شیری را بر ضد یک گرگ برانگیزد و آن را نابود سازد. به همین جهت به شیر گفت: این گرگ گوسفندی را که من برای پذیرایی از شما، فراهم آورده بودم، ظالمانه دزدید و خورد. شیر پرسید: بر این ادعا گواهی هم داری؟ روباه گفت: آری و در همان حال دمش را که آلوده به خون بود بالا آورد و نشان داد. [صفحه ۵۹۶] و شیر نیز که گوسفند را نیافت، ادعای روباه با گواهی دمش پذیرفت و گرگ را نابود ساخت. واژه‌ی «مرب» از ماده‌ی «ارب» به مفهوم همراه است. دو واژه‌ی «کروها جذعۀ» بدین معناست که؛ آن جریان را به وضعیت آغازین آن که فتنه و آشوب و هرج و مرج است برگردانید. و «امطحال» نیز زن آلوده‌ای بود که در عصر جاهلیت ضرب‌المثل بود و هر کس را می‌خواستند بکوبند و به زمین بزنند می‌گفتند از «امطحال» پست‌تر است. واقعیت این است که در برابر این واژه‌ها و جملاتی که ابوبکر در مورد خاندان وحی و رسالت و شایسته‌ترین کسانی که خداوند هرگونه پلیدی و لغزش را از آنان به دور و آنان را پاک و پاکیزه ساخته بکار برده چیزی نمی‌گوییم و او را در مورد یک دنیا ادب در گفتار و بکارگیری واژه‌ها و تعبیرهای ناگفتنی نیز نکوهش نمی‌کنیم، اما با اندوهی عمیق و درد و رنجی جانکاه می‌گوییم: ای پیامبر خدا! چشم شما روشن باد! که در برابر انبوه مردم در مورد دخت محبوب و گرانمایه‌ات و درباره‌ی برادران امیر مومنان چنین می‌گویند. و این واژه‌ها و جملات زشت و بی‌ادبانه را بر فراز منبر و در مسجد و کنار مرقد منورت به زبان می‌آورند!! راستی که چشم شما ای پدر گرانقدر فاطمه علیهاالسلام روشن و نورانی و بر شما بشارت باد! این است کرامت و شکوه و احترام خاندانت نزد «ابوبکر» و همدستان و امثال او!

امسلمه رئیس دولت غاصب را به شدت محکوم کرد

«شیخ جمال‌الدین» در کتاب خویش «الدرالنظیم» آورده است که: پس از سخنرانی روشنگرانه‌ی فاطمه علیهاالسلام در مسجد پیامبر و جسارت و اهانت ابوبکر به خاندان وحی و رسالت و دخت پیامبر، هنگامی که «امسلمه» از جریان آگاه شد، سخت بر آشفت و گفت: [صفحه ۵۹۷] المثل فاطمه بنت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه و آله و سلم یقال هذا القول؟! هی و اللة الحوراء بین الانس... آیا درباره‌ی شخصیت والایی چون فاطمه علیهاالسلام چنین سخنی می‌گویند؟! به خدای سوگند که او حوریه‌ای در میان انسانهاست و نفسی است برای جان که در دامان پرواپیشگان پرورش یافته و بر روی دستهای فرشتگان دست به دست گشته و در دامان بانوان پاکیزه کردار رشد نموده و بهترین شخصیت و منش را بدست آورده و به برترین تربیتها و والاترین ارزشها نایل آمده است. آیا شمایان برآستی چنین می‌پندارید که پیامبر خدا میراث خویشتن را بر او تحریم کرده، اما به خود آن حضرت اعلان نکرده است؟ یا اینکه قرآن شریف می‌فرماید: «وانذر عشیرتک الاقربین» یا اینکه بر این پندارید که پیامبر مطلب را به او اعلان کرده و پیام را رسانده و هشدارش را داده است، اما او با فرمان پدر گرانقدرش پیامبر مخالفت می‌ورزد؟ کدامیک؟ مگر نمی‌دانید که این بانوی فرزانه، بهترین بانوی عصرها و نسلها، و مام پرفضیلت دو سالار جوانان بهشت و نظیر و همتای «مریم» است، که با بعثت پدر گرانقدرش رسالت پروردگارش به کمال رسید و پایان یافت. به خدای سوگند پیامبر او را از سرما و گرما مراقبت می‌کرد. دست راستش را زیر سر او و دست چپش را پوشش او می‌ساخت. هان! آهسته‌تر که پیامبر در برابر دیدگان شماست و رفتار ظالمانه‌ی شما را می‌نگرد. وای بر شما! آخر شما بسوی او باز می‌گردید و بزودی خواهید دانست که کیفر کردارتن چگونه خواهد بود؟ «جمال‌الدین شامی» پس از آوردن این سخن از «امسلمه» آن بانوی آزاده و ستم‌ستیز می‌افزاید: [صفحه ۵۹۸] بخاطر این حقگویی و موضع شجاعانه در برابر انحراف و استبداد بود که «امسلمه» از حقوق سالانه‌ی خویش محروم گشت و به دستور حکومت غاصب،

آن سال چیزی از حقوقش را به او نپرداختند. [صفحه ۵۹۹]

با همتای گرانمایه‌اش

اشاره

بازگشت به خانه امیر مومنان در انتظار فاطمه علیها السلام شکایت به امیر مومنان هان ای آزادزن! [صفحه ۶۰۰]

بازگشت به خانه

اشاره

آنگاه دخت فرانه‌ی پیامبر به خانه‌ی خویش بازگشت. در حالی که امیر مومنان در انتظار آمدنش بود و طلوع خورشید جهان‌افروز جمالش را در سرای خویش لحظه‌شماری می‌کرد. هنگامی که به سرای خود وارد شد، رو به امیر مومنان نمود و فرمود: «یابن ابی‌طالب! اشتملت شمله الجنین، و قعدت حجرة الظنین، نقضت قادمه الاجدل، فخانک ریش الاعزل، هذا ابن قحافه یبتزنی نحلۃ ابی، و بلغۃ ابنی، لقد اجهر فی خصامی، و الفیته الالد فی کلامی، حتی حبستنی قیلۃ نصرها، و المهاجرۃ وصلها، و غضت الجماعۃ دونی طرفها، فلا دافع و لا مانع، خرجت کاظمۃ، و عدت راغمۃ، اضرعت خدک یوم اضعت حدک، افترست الذئاب و افترشت التراب، ما کففت قائلًا و لا اغنیت باطلا و خیارلی، لیتنی مت قبل هیتنی، و دون ذلتی عذیری الله منک عادی و منک حامیا، ویلای فی کل شارق، مات العمد و وهن العضد، شکوای الی ابی، و عدوای الی ربی، اللهم انت اشد قوه و حولا، و احد باسا و تنکیلا. فقال امیر مومنان علیه‌السلام: لاویل علیک، الویل لثائک، نهنی عن وجدک یا بنۃ الصفوه، و بقیۃ النبوه، فما وینت عن دینی، و لا اخطات مقدوری، فان کنت تریدین البلغه فرزقک مضمون، [صفحه ۶۰۱] و کفیلک مامون، و ما اعدلک خیر مما قطع عنک، فاحتسبی الله. فقالت: حسبی الله، و امسکت.» هان ای فرزند گرانمایه‌ی ابوطالب! این چه رازی است که بسان جنین، که در پرده‌های چندگانه قرار دارد، پرده‌نشینی را برگزیده! و در سرای اتهام زمین گیر شده‌ای؟ تو همواره شاه‌پره‌های بازهای شکاری را در هم می‌شکستی، اما اینک چه حکمی است که پره‌های مرغکهای ناتوان به تو خیانت ورزیده، و تو شکیبایی و نرمش قهرمانانه پیشه ساخته‌ای؟ هان ای بزرگمرد! این پسر ابی‌قحافه است که بخشش و هدیه‌ی پدرم پیامبر، و منبع مخارج زندگی دو پسر را زورمندانه به یغما برده، و بی‌پرده و آشکارا با من به دشمنی و کینه‌توزی برخاسته است، و او را در سخنانی که در برابر من گفت بدترین و کینه‌توزترین دشمنان خود یافتم. او کار را به جایی رسانده است که اینک دو گروه «اوس» و «خزرج»، دست از یاری من شسته و از موضع عادلانه‌ام حمایت نمی‌کنند. گروه مهاجر نیز زیر انواع فشارها از ما بریده، و مردم نیز از ما که یاری حق و عدالت است، چشم پوشیده‌اند. اینک نه کسی از حقوق ما دفاع می‌کند، و نه کسی همگام با ما در برابر ستم و دجالگری ایستادگی می‌نماید. من به هنگام حرکت از خانه، خشم خویش را که از ستم اینان برانگیخته بود، فروبرده، و دردها و رنجها را تحمل کردم، و اینک پس از رویارویی منطقی و عقیدتی با آنان بی‌آنکه به نتیجه برسم و حقوق خویش را بازستانم، ستم‌دیده به خانه بازگشتم. هان ای ابرمرد! همان روزی که از سر احساس مسولیت و حکمت در برابر فتنه اینان شمشیر خویش را در نیام نهادی، همان روز خود را خانه‌نشین ساختی. جوانمرد! تو شیرمردی بودی که در میدانهای پیکار، گرگهای خونخوار را می‌دریدی [صفحه ۶۰۲] و اینک چگونه بر خاک آرمیده‌ای؟ آیا تو در شرایطی هستی که نمی‌توانی گوینده بداندیش را از حقوق ما دفع کنی، و باطل و بیداد را براندازی؟ اینک من دیگر توان و امکان دفاع از حقوق خویش را ندارم. کاش پیش از این ستم‌دیدگی و محاصره و اسارت خاندانم و طغیانگری اینان، جهان را بدرود گفته بودم. علی جان! از اینکه اینک با شما اینگونه سخن گفتم از بارگاه خدا عذر خواهم. از این

پس وای بر من هر بامدادی که خورشید در آن طلوع کند. خدایا! تکیه‌گاه ما جهان را بدرود گفت و با رحلت او بازویم سست و ناتوان گردید. من شکایت خویش را از این بیدادگران ظاهر‌ساز را، به پدرم خواهم برد. و از پروردگرم داد خویش را از اینان خواهم خواست. بار خدایا! تویی تو، که از همگان تواناتر و پراقتدارتری! تویی تو، که عذاب و کیفرت از همه سخت‌تر و سهمگین‌تر است! من از تو دادخواهی خواهم کرد. آنگاه امیر مومنان فرمود: «هان ای آزادزن! وای بر تو نیست. بلکه وای و هزاران وای بر دشمن بیدادگر توست. هان ای دختر پیامبر برگزیده! و ای بازمانده‌ی رسالت و نبوت! خویشان را از موج اندوه و خشم بازدار و شکیبایی پیشه ساز. من در انجام مسوولیت دینی و انسانی خویش سست نشده و در حد توان و امکانم از دیدگاه دین کوتاه نیامده‌ام. اگر انگیزه‌ات از حق‌طلبی و مطالبه حقوق خویش، تامین زندگی فرزندان می‌باشد، خود نیک می‌دانی که روزی‌رسان خداست و این تضمین شده است. و کفیل و ضامن این کار خدایی است که وعده‌اش تخلف‌ناپذیر است. و او در برابر آنچه از تو [صفحه ۶۰۳] بریده‌اند و برده‌اند، بهتر از آن را برایت فراهم ساخته است. از این رو برای خشنودی خدا اینک که وظیفه‌ی بزرگ و رسالت سترگ خویش را به انجام رساندی شکیبایی پیشه ساز و به خدا واگذار. دخت فرزانه‌ی پیامبر نیز فرمود: «به دیده منت، خدای مرا بسنده است، به او وامی گذارم.» و دیگر مهر سکوت بر لب نهاد و چیزی نفرمود.

امیر مومنان در انتظار فاطمه

امیر مومنان در انتظار سالار بانوان بود. در انتظار بازگشت همو که هم‌رمز و هم‌سنگر قهرمانش در جهاد و شریک و همتایش در دردها و رنجها و آرزوها بود. در انتظار آن بانوی سرفراز لحظه‌شماری می‌کرد تا از میدان جهاد فکری و عقیدتی و اجتماعی، از مسجد پدر گرانمایه‌اش پیامبر، و از آن کنفرانس سرنوشت‌سازی که در بزرگترین و پرشکوه‌ترین مرکز اسلامی در آن روز و در آن شرایط بحرانی شکل گرفته بود، به خانه بازگردد. و سرانجام او به خانه بازگشت اما بار گران دردها و رنجهای جهاد سترگ و بی‌امانش در کران تا کران وجود او اثر نهاده بود. با این وصف او را چه باک؟ مگر نه اینکه همه‌ی اینها به حساب خداست؟ و مگر نه اینکه سراسر زندگی پرافتخار آن حضرت از آغازین روزها تا شهادت جانسوزش، همه و همه جهاد در راه خدا بود؟ آری دخت فرزانه‌ی پیامبر، پیروز و سربلند به خانه بازگشت و دشمن تجاوزکار را به رسوایی و شکست کشید. گرچه به ظاهر به حق پایمال شده‌ی خویش نرسیده و از سوی حکومت غاصب به او ستم رفته و اعصابش خسته شده و با قلبی شکسته و اندوهگین به خانه بازگشته است. آری او پیروز و سربلند بازگشت. چرا که ندای حق طلبانه‌ی خویش را با شهامت درایتی وصف‌ناپذیر، به عصرها و نسلها اعلان کرد، و سند مظلومیت و ستم‌دیدی [صفحه ۶۰۴] خویش را در تاریخ به ثبت رساند و با باران دلیل و برهان روشن ساخت که حق انکارناپذیرش را به ستم‌مصادره کرده‌اند. و دولت غاصب را بخاطر گناه آشکار و سیاست تجاوزکارانه‌ای که بر ضد خاندان وحی و رسالت در پیش گرفته بود، برای همیشه محکوم ساخت. او پیروز و سربلند بازگشت، چرا که اسلام و مفاهیم بلند و انسانساز آن را آنگونه که زینده بود معرفی کرد. آن حضرت از ابعاد و مسائل سیاسی و زیربنایی اسلام سخن گفت. او از توحید و توحیدگرایی، از نبوت و رسالت، از امامت اهل‌بیت، از علل و فلسفه‌ی مقررات و قوانین دین، سخن گفت. و هر آنچه می‌باید در این قلمرو دامنه‌دار و میدانهای گسترده مطرح می‌گشت، همه را اندیشمندانه و با ژرف‌نگری وصف‌ناپذیری مطرح کرد. آری دخت فرزانه‌ی پیامبر به خانه‌ی خویش رسید در حالی که آخرین مرحله از جهاد سترگ و خالصانه‌اش باقی مانده بود. به خانه‌اش بازگشت تا پرده‌ی دیگری از حقیقت را برای جهان و جهانیان به نمایش نهد و این بار برای نشان دادن پرده‌ی دیگری از حقیقت، اسلوب جالب گفتگو و مناظره با شوی گرانقدرش امیر مومنان را برگزید. او این بار اسلوبی را انتخاب کرد که به ظاهر به کله‌گزاری شباهت داشت اما در حقیقت، هم چکیده‌ی رویدادهای ارتجاعی پس از رحلت پیامبر و موقعیت حکومت غاصب را نشان داد، و هم موقعیت مردم مسلمان را که بر اثر جوسازی و ایجاد اختناق و ترویج خشونت، آفت سرگردانی و ترس و بی‌هدفی و

غفلت، بر آنان سایه گسترده بود. موقعیت مردمی که از یک سو وجدانشان آنان را زیر ضربات شلاق ندامت و نکوهش گرفته و احساس درد جانکاه، سیلاب اشک از دیدگانش جاری ساخته بود، [صفحه ۶۰۵] اما از سوی دیگر ترس از استبداد حاکم آنان را به خاموشی و سکوت مرگبار نموده و در لاک خود فروبرده بود. مردمی که رویدادهای عجیبی را می‌دیدند و چیزهای غریبی را می‌شنیدند. از یک سو رئیس دولت پوشالی را می‌دیدند که مدعی نمایندگی صاحب شریعت است و جانشینی او را یدک می‌کشد، و از دگر سو دخت محبوب و فرزانه‌ی پیامبر، فاطمه علیهاالسلام را می‌دیدند که ناله‌ی جانسوزش از ستم حکومت به آسمان برخاسته و سخنان روشنگرش حکایت از ستمدیدی و پایمال‌شدن حقوق خاندان وحی و رسالت دارد و بر سردمداران حکومت خشم گرفته است.

شکایت به امیر مومنان

آری فاطمه علیهاالسلام در این شرایط به خانه بازگشت تا موقعیت و جایگاه همتای شکوهمندش را در برابر روند اوضاع به همگان نشان دهد و شرایط خاص اجتماعی و دینی آن حضرت را روشن سازد. به همین جهت رو به امیر مومنان فرمود: «یا بن ابی‌طالب!» ای فرزند رشید ابی‌طالب! گاه برخی سخنوران یا دیگر پژوهشگرانی که با این سخن بانوی بانوان روبرو می‌گردند چنین می‌پندارند که آن حضرت با این شیوه رویارویی با امیر مومنان، بر آن بوده است که همتای گرانقدرش را مورد بی‌احترامی قرار دهد. چرا که به نظر آنان می‌بایست او را با عناوینی چون: «یا بن العم» یا «ابالحسن!» یا «علی!» و نظیر این عناوین مناسب مخاطب می‌ساخت و این شیوه‌ی برخورد را، نیز برخاسته‌ی از تاثیر آن بزرگوار در برابر رخدادهای غمبار و حق‌کشیهای آشکار پس از رحلت پیامبر، پنداشته‌اند. اما نگارنده بر این اندیشه است که هرگز این پندارها واقعیت ندارد. [صفحه ۶۰۶] راستی مگر در این شیوه‌ی آغاز سخن چه کمبود و کاستی است که آن را بی‌حرمتی پنداریم؟ و مگر این نسبت پرافتخار چه عیب و عاری دارد که برای آن توجیه و تاویل بتراشیم؟ مگر علی علیه‌السلام فرزند قهرمان ابوطالب نبود؟ و مگر ابوطالب بزرگمرد حجاز، رئیس مکه، یار و پشتیبان خستگی‌ناپذیر و پراخلاص پیامبر، افتخار تاریخ، سالار قریش و سرور بنی‌هاشم در روزگار خویش نبود؟ چرا، «ابوطالب» همان بزرگمرد شجاعی بود که شرک‌گرایان از او حساب می‌بردند. همان قهرمان بلندآوازه‌ای بود که پیامبر در سایه‌ی حمایت او مردم را به توحید و تقوا فرامی‌خواند. ابوطالب مرد غیرت، نمونه جوانمردی و شهامت، قهرمان عواطف و احساسات پاک انسانی بود. با این بیان چه مشکل و مانعی در کار خواهد بود که به فرزند بزرگوار و پرشکوه او خطاب شود که: هان ای فرزند رشید ابوطالب! آیا معنای حقیقی این سخن چنین نیست که: هان ای فرزند شکوه و سیادت! ای فرزند شرف و بزرگواری! ای فرزند قهرمانی و دلاوری! ای فرزند غیرت و خویشتن‌داری! ای فرزند فضیلت و همه‌ی ارزشهای انسانی! آیا چنین نیست؟ واقعیت این است که چرا... و فاطمه علیهاالسلام، آن نمونه‌ی دانش و درایت با جمله‌ی «یا بن ابی‌طالب!» گویی بر این اندیشه بود که اراده‌ی شکست‌ناپذیر او را برانگیزد و آن کانون جوانمردی و غیرت را به قیام فراخواند. [صفحه ۶۰۷] بر آن بود تا نسب پرشرافت و پرفرعت او را یادآور شود و به همگان خاطر نشان سازد که او فرزند چنین پدر گرانمایه‌ای است. گویی بر آن بود که به امیر مومنان بگوید؛ هان ای فرزند شهامت! پدر شجاع و غیرتمندت، پدرم پیامبر را در سخت‌ترین شرایط رسالتش یاری کرد و همواره بسان مدافعی جان بر کف برای دفاع از او در برابر هر شرارت و خطری پایداری می‌ورزید، اینک چه شده است که تو ای فرزند شرافت، از حقوق پایمال‌شده‌ی من دفاع نمی‌کنی و روی چه مصالحی یاری خویش را از من دریغ می‌داری؟ آنگاه سوابق درخشان قهرمانیها و موقعیتهای شکوهار او را خاطر نشان می‌سازد و دلاوری‌های وصف‌ناپذیر او در صحنه‌های جهاد و مبارزه و در کنار پیامبر و در هم شکستن شیران جبهه‌ی شرک و خرد ساختن قهرمانان کفر بوسیله‌ی او را، یادآور می‌گردد و از پی آن مقایسه‌ای اندیشمندانه میان گذشته و حال او به عمل می‌آورد و می‌فرماید: «اشتملت شمله الجنین» هان ای قهرمان قهرمانان! چه شده است که بسان جنین که در پرده‌ی جفت

محاصره شده و توان کار از او گرفته شده است، پرده‌نشین گشته‌ای؟ «و قعدت حجرة الظنن» و بسان بی‌گناهی که بر او اتهام بسته‌اند، (به منظور فرار از مردم و از ترس رویارویی با آنان) خانه‌نشین گردیده‌ای. «نقضت قادمة الاجدل» تو ای بزرگمرد! در گذشته‌ی درخشانت شاهپره‌های بازهای شکاری و شاهین‌ها را (که در پرندگان به منزله‌ی ستون فقرات آنهاست) در هم می‌شکستی. «فخانک ریش الاعزل» و اینک چگونه پره‌های مرغان ناتوان نیز به تو خیانت روا داشته است؟ اکنون تو را از نظر سلاح و توان به گونه‌ای تضعیف ساخته‌اند که عناصر فرومایه [صفحه ۶۰۸] و بی‌نام و نشانی که نه در کاروان به حساب می‌آمدند و نه در میان مردم، به حقوق تو دست تجاوز دراز کرده‌اند. گویی فاطمه علیهاالسلام خود نیز از سکوت حکیمانه و شکیبایی هدفدار امیر مومنان در رابطه‌ی با تاخت و تاز دنیاداران و دنیاطلبان و پانخاستن آن حضرت برای بدست آوردن حقوق خویش تعجب می‌کند. و در نسخه‌ی دیگری «خاتک» آمده است که به مفهوم فرود آمدن و یورش بردن است. آنگاه بانوی بانوان انگشت روی مسائل اساسی و حقایق اصلی می‌نهد و به روشنگری بیشتری می‌پردازد و می‌فرماید: «هذا ابن ابی قحافه» از نظر مفهوم و محتوا درست در نقطه‌ی مقابل، «ابن ابی طالب» است. چرا که همه می‌دانستند که «عبدالله بن جذعان» در شهر «طائف» مهمانخانه‌ای داشت و «ابوقحافه» در آنجا میهماندار بود. کارش این بود که ظرفهای غذا را آماده می‌ساخت و از آشپزخانه به سالن غذاخوری می‌آورد و پس از کشیده شدن غذا، به دستور صاحب رستوران مردم را برای غذا دعوت می‌کرد. «بیترنی نحلّه و بلغه ابنی» که هدیه و بخشش پدرم پیامبر و مخارج زندگی دو فرزند ارجمندم «حسن و حسین» را با ستم و بیداد به یغما برد. «لقد اجهر فی خصامی» او با من بطور آشکار به دشمنی و کینه‌توزی برخاسته و در بحث و گفتگو از مرز دلیل و برهان و تفهیم و تفاهم تجاوز نموده و به مرحله‌ی کینه‌توزی و دشمنی رسیده است. از این رو، نه دلیل و برهان را می‌پذیرد و نه تفاهم کنار آمدن او ممکن است، چرا که او قانون جهانشمول اثربری میان پدر و فرزندان را انکار کرده است. «و الفیته الالد فی کلامی» [صفحه ۶۰۹] و من او را در گفتگویی که در مسجد با من داشت، بدترین دشمن خاندان وحی و رسالت یافتم. چرا که او با ساختن و پرداختن روایتی که با قرآن در تضاد است، بر پدرم پیامبر دروغ بسته است. و افزون بر این گناه بزرگ، در بیدادگری‌اش در حق من خودش هم مدعی است و هم گواه و هم در همان حال خویشتن را داور و قاضی جا می‌زند و روایت ساخته و پرداخته‌ی خویش را دلیل و برهان مصادره‌ی بوستان و تجاوز به حقوق و امنیت و آزادی من قرار می‌دهد. «حتی حبستنی قیلة نصرها» کار جوسازی و زورمداری را به جایی رسانده‌اند که فرزندان «قیله»، یعنی دو گروه بزرگ «اوس» و «خزرج» نیز دست از یاری من کشیده‌اند. بانوی بانوان در این جمله نشان می‌دهد که «انصار» و یاران «مدنی» پیامبر پس از آن همه یاری‌رسانی و فداکاری در راه وحی و رسالت، اینک در جو مسموم و استبدادزده‌ای که پدید آمده است، دست از یاری من شسته‌اند. چرا که؛ «الناس علی دین ملوکهم» مردم بر دین و آیین و راه و رسم سردمداران خویش عمل می‌کنند. «و المهاجرة وصلها» و گروه بزرگ «مهاجر» نیز پیوند خویش را از ما گسسته و از یاری ما دست کشیده‌اند. لازم به یادآوری است که به کار گرفتن واژه‌ی «وصل» در برابر واژه‌ی «هجر» زیبایی و ظرافت ویژه‌ای به سخن می‌بخشد. «و غضت الجماعة دونی طرفها» و مردم نیز در برابر این ستم و بیداد که در حق ما می‌رود چشم روی هم نهاده و ما را در راه حق و عدالت یاری نکردند. و راستی که این رویدادی مصیبت بار و ستمی بزرگ است!! منظور فاطمه علیهاالسلام این است که مردم حاضر در مسجد نیز بجای یاری حق و کمک به ستم‌دیده و هشدار به ظالم، از ما روی برتافته و راه سردمداران و سرکرده‌های [صفحه ۶۱۰] خویش را در پیش گرفتند چنانکه گویی مرا نمی‌شناسند. «فلا دافع و لا مانع» اینکه شرایط ناهنجاری ساخته‌اند که نه کسی از حقوق ما دفاع می‌کند و نه با ما در مبارزه با بیداد و تجاوز همصدا و هم‌آوا می‌گردد تا تجاوزکاران را از تجاوزشان بازدارد. و در نسخه‌ی دیگری «و لا شافع» آمده است. «خرجت کاظمه، وعدت راغمه» از خانه به سوی مسجد حرکت کردم در حالی که خشم و اندوه خویش را بصورت جرعه‌ها فروبرده بودم و اینک به خانه آمده‌ام در حالی که پس از آن همه جهاد و تلاش همچنان بیدادگران را میداندار می‌نگرم و توان و امکانات لازم برای بازگرداندن آنان به حق و عدالت را در دسترس نمی‌بینم. «اضرعت خدک یوم اضعت حدک»

تو ای بزرگمرد! از همان روزی که سکوت حکیمانه و شکیبایی پر معنا را در پیش گرفتی، آنان بر تو جرات یافتند و پندار به ذلت کشاندند را در سر پروراندند. دخت فرزانه‌ی پیامبر گویی سکوت شکوه‌بار امیر مومنان در برابر آن رویدادهای ارتجاعی را نوعی ذلت ارزیابی می‌کند و چنین وانمود می‌نماید که سکوت حکیمانه و خویش‌داری شهسوار اسلام و بکارنگرفتن اقتدار و شجاعت از سوی اوست که دشمن زبون را جسارت داده است. «افترست الذئاب و افترشت التراب» این فراز تفسیر و تبیین فراز پیش است و بیانگر این سخن که: هان ای شیرمرد! تو در گذشته‌ی پرافتخارت گرگهای خونخوار را از دم شمشیر ستم‌سوزت می‌گذرانیدی و می‌دریدی، اینک چگونه بر زمین آرمیده‌ای. فاطمه علیها‌السلام شگفتی خویش را از شهامت دیروز شهسوار اسلام و نرمش و سکوت قهرمانانه‌ی امروز او اظهار می‌دارد، چرا که شیرمرد یکه‌تازی که تا دیروز قهرمانان [صفحه ۶۱۱] درنده‌خوی شرک و بیداد را در هم می‌نوردید و اشرار آنان را به خاک ذلت و حقارت می‌نشانید، اینک چگونه کارش به جایی رسیده است که برای نشستن و خوابیدن خویش فرش و بساطی ندارد و بر خاک پاک می‌نشیند. لازم به یادآوری است که این جمله نشانگر شدت تنگنا و سختی، بخاطر به یغما رفتن حقوق و امکانات زندگی است. و در برخی نسخه‌ها؛ «افترست الذئاب» و «افترستک الذباب» آمده است. تو گرگهای درنده و خونخوار را در هم می‌نوردی اما چگونه اینک جوی ساخته‌اند که تو هدف مگسان شده‌ای و آنها بر تو جرات یافته‌اند؟ «ما کففت قائلًا- و لا- اغنیت باطلًا» دو فعل در جمله‌ی بالا- ممکن است مخاطب یا متکلم معنی شود. در صورت نخست مفهوم سخن چنین می‌شود: هان ای بزرگمرد! تو سمبل شهامت و خداوندگار اقتدار و شجاعت در شرایطی هستی که؛ «نه گوینده‌ای را از من بازداشتی و نه باطل و بیدادی را.» و در صورت دوم چنین معنا می‌دهد: (من در جو سیاهی که پدید آورده‌اند با آن همه دلیل و برهان و موضع حق و عادلانه‌ی خویش) نه توانستم گوینده‌ای را از ناحق گویی‌اش بازدارم و نه باطل‌گرایی را از راه باطل و بیدادش. «و لا خیارلی» و اینک در شرایطی گرفتار آمده‌ام که توان و امکان بازگرداندن حقوق به یغمارفته‌ی خویش را در دسترس نمی‌بینم و یا اینکه من در پیکار با بیدادگران و مقاومت در برابر آنان بیش از این مسوولیت و اختیار ندارم. چرا که یک بانوی مسلمانم و یک زن مسلمان توان و امکانات و حدود اختیارش محدود است و بیش از این به انتخاب تو بستگی دارد. [صفحه ۶۱۲] «لیتنی مت قبل هینتی و دون ذلتی» ای کاش پیش از این رویدادهای غمبار... و میداننداری غاصبانه و ظالمانه جهان را بدرود گفته بودم. حقیقت این است که دخت سرفراز پیامبر حق داشت آرزوی مرگ کند تا آن همه بیداد و اهانت را از سوی پدرش پیامبر نبیند. از سوی کسانی که پدرش جامعه آنان را به برکت وحی و رسالت و تلاش سترگ خویش پی‌ریخت و ساخت، به آنان عزت و استقلال ارزانی داشت و از لبه‌ی پرنگاه‌های سقوط و نابودی نجاتشان بخشید. آری برترین بانوی گیتی حق داشت پیش از آنکه هدف بیداد و اهانت چنین گروه بیدادگرو حق‌ناشناسی که به کرامت ایمان نداشتند قرار گیرد، و شاهد شکسته‌شدن حرمت‌ها و جسارت‌ها به قداست‌ها و پایمال شدن حقوق و ارزشها گردد، آرزوی مرگ کند و یا مرگ خویش را از پروردگارش بخواهد. «عذیری الله منک عادیا و منک محامیا» در مورد این فراز دیدگاه‌ها متفاوت است که دو دیدگاه بهتر به نظر می‌رسد: ۱- خدای پر مهر بدان جهت که من در گرفتارم با تو تندی نمودم عذرم را بپذیرد و از تو بخواهد که عذرم را بپذیری. ۲- شما عذرم را بپذیر چرا که عذر من در این گرفتار این است که تو در یاری من و حمایت از حقوق من، روی مصالح و حکمتهایی کوتاه آمدی... و نیز احتمالات دیگری آمده است که نیازی به ترسیم آنها نیست. چرا که دور از حقیقت به نظر می‌رسند. «ویلای فی کل شارق» واژه‌ی «ویلای» به مفهوم، وای بر من می‌باشد. واژه‌ی «عرب» به هنگامه‌ی مصیبت و سختی بسیار بر زبان جاری می‌شود و نشانگر شدت درد و رنج و وخامت حال و روز گوینده است. [صفحه ۶۱۳] دخت یگانه‌ی پیامبر از فشار حکومت کودتا و دجالگری فریبکاران چنان زندگی برایش سخت می‌شود که می‌گوید: وای بر من در هر بامدادی که خورشید از افق سر برمی‌آورد. و در برخی نسخه‌ها؛ «ویلای فی کل شارق ویلای فی کل غارب» آمده است، که مفهوم آن چنین است: وای بر من در هر بامداد و شامگاه و در هر طلوع و غروب خورشید بخاطر این مصیبتی که بر خاندان وحی و رسالت فرود آمد. «مات العمد و وهن

العُضد» تکیه‌گاه استوار و تزلزل‌ناپذیر ما جهان را بدرود گفت و با رحلت او بازوی اقتدار ما سست شد. آری آن بزرگ پیشوایی که در کارها به وجود استوار او تکیه می‌کردیم، از دست رفت و با رحلت جانسوز او بازوی پراقتدار ما و امیر مومنان تضعیف شد. و در نسخه‌ی دیگری؛ «ذل العُضد» آمده است. «شکوای الی ابی» من شکایت خویش را بسوی پدرم پیامبر خواهم برد. چرا که جز پدرم کسی نیست تا از بیدادی که در حق من رفت، بر او شکایت برم. «و عدوای الی ربی» و از خدای عادل داد خویش را می‌خواهم تا او داد مرا از این بیدادگران بستاند. «اللهم انت اشد قوه و حولا» بار خدایا! تو در قدرت و توان بی‌ظیری و از همه‌ی قدرتها تواناتری و تمامی قدرتها و تواناییها از تو سرچشمه می‌گیرد. از این رو در مقام دفاع و حمایت از من و دفع شرارت از همگان نیرومندتری. «و احد باسا و تنکیلا» [صفحه ۶۱۴] و کيفر و عذاب تو از همه سخت‌تر است، پس داد ما را از آن بیدادگران بستان و آنان را به کيفر دردناکت گرفتار ساز. با این دو فراز جانبخش از نیایش خالصانه به بارگاه خدا، سخن بانوی سرفراز گیتی در مورد رویدادهای تاسف‌بار پس از رحلت پیامبر و موضعگیری دولت غاصب و واکنش مردم در برابر آن، به پایان رسید.

هان ای آزادزن!

امیر مومنان نیز با همه‌ی وجود به شکایتها و گلایه‌ها، دردها و رنجها و سخنان اندیشمندانه‌ی او، که از دلی شعله‌ور و سوزان و قلبی دردمند و اندوه‌زده زبانه می‌کشید، گوش جان سپرد. و اینک هنگامه‌ی آن فرامی‌رسد که به سخنان حکیمانه‌ی بانوی بانوان پاسخ گوید و موضع خویش را در برابر رویدادهای وخامت‌باری که دل دخت فرزانه‌ی پیامبر را به درد آورده و او را نگران دین و دفتر و قرآن و عترت و آینده‌ی جامعه ساخته است ترسیم کند. آن حضرت از اینجا آغاز کرد: «لاویل علیک...» هان ای دخت فرزانه‌ی پیامبر! ای آزاد زن! وای بر تو نیست! و این پاسخ جمله‌ای است که فاطمه علیها‌السلام فرمود: وای بر من! امیر مومنان می‌فرماید: نه، هرگز وای بر تو نیست و هرگز زبینه‌ی تو هم نخواهد شد. «الویل لثائک» بلکه «وای»، شایسته و برازنده‌ی دشمن کینه‌توز تو است. [صفحه ۶۱۵] زبینه‌ی آنانی است که تو را به خشم آورده و دل پرمهرت را که کانون عشق به خداست شکسته و تو را آزرده و در نتیجه در این جهان و جهان دیگر به زبانی جبران‌ناپذیر گرفتار شدند. «نهنی عن وجدک یابنه الصفو» خشم و اندوه را از خود دور ساز، ای دخت سرفراز پیامبر برگزیده! «و بقیة النبوة» و ای بازمانده‌ی گرانمایه‌ی پیامبر! تو پاره‌ی وجود پیامبر خدایی، او از امت اذیتها و آزارها تحمل کرد. همانسان که فرمود: «ما اوذی نبی بمثل ما اوذیت» هیچ پیامبری همانند من مورد اذیت و آزار قرار نگرفت. تو ای آزاد زن! بخشی از این وجود گرانمایه‌ی هستی، پس مصیبتها و سختی‌ها شکبیا باش! آنگاه امیر مومنان موضع و مسوولیت دینی و انسانی خویش را در برابر آن رویدادهای تاسف‌بار بدینصورت ترسیم فرمود: «فما و نیت عن دینی» «من در پیمایش راه و رسم آسمانی خویش سست نشده‌ام و از بدوش کشیدن بار سنگین مسوولیت خویش ناتوان نیستم. من کاری نکرده‌ام که درخور چون و چرا باشد. چرا که به شکیبایی و سکوت فرمان یافته‌ام. پیامبر خدا به من فرمود: اگر یارانی همدل و همراه برای رویارویی با رویدادهای پس از رحلت نیافتی سیاست سکوت پرمعنا و شکیبایی را پیشه ساز. و می‌دانم که غضب «فدک» و «عوالی»، از غضب جانشینی پیامبر و به کف گرفتن ظالمانه‌ی قدرت و امکانات جامعه از سوی این گروه، سهمگین‌تر نیست. [صفحه ۶۱۶] «و لا-اخطات مقدوری» «و در آنچه در توان و امکانات من بود کوتاهی نکرده‌ام». گویی امیر مومنان در این جمله و جملات پیشین، با بهانه‌ی مخاطب ساختن دخت فرزانه‌ی پیامبر، به عصرها و نسلها روشن می‌سازد که چرا دست به شمشیر شهادت نبرده و عذر او چه بود که دست از یاری «فاطمه» کشیده است. لازم به یادآوری است که منظور از واژه‌ی «مقدور» توانایی شرعی و دینی است و نه عقلی. چرا که این دو با هم متفاوتند. به عنوان مثال: بیماری که استفاده از آب برای وضو یا غسل برایش ضرر دارد از دیدگاه شرعی برای غسل و وضو ناتوان است، اما از دیدگاه عقلی برایش ممکن است. آری امیر مومنان بزرگ قهرمان بی‌ظیری بود که قدرت قیام در برابر استبداد را از نظر عقلی داشت و می‌توانست شمشیر ستم‌سوز خویش را از نیام برکشد و بر بیدادگران و

غاصبان یورش برد و سردمداران فتنه را که شمارشان به ده نفر نمی‌رسید، نابود ساخته و بر «فدک» و دیگر حقوق‌خاندان وحی و رسالت دست یابد و زمام امور و شئون دین و دنیای مردم را به کف با کفایت خویش بگیرد آری این برای او میسر بود. مگر همو نبود که در جنگ «بدر» بیش از سی و پنج تن از شجاعان و بی‌باکان جهان عرب را به خاک هلاکت افکند؟ با اینکه می‌دانیم هیئت حاکمه‌ی وقت از کسانی که در «بدر» برای پیکار با پیامبر آمده بودند شجاع‌تر و کارتر نبودند. آری امیر مومنان از دیدگاه عقل و خرد قدرت و توان قیام داشت اما از نظر قدرت شرعی، جریان به گونه‌ای دیگر است. در این مورد باید گفت: اگر امیر مومنان بر ضد این گروه دنیا‌دار و جاه‌طلب پیامی‌خاست و برای نابودی آنان دست به شمشیر عدالت می‌برد، آنگاه بود که فتنه‌ها و مصیبت‌ها رخ می‌گشود و آشفتگی‌های داخلی پدید می‌آمد. بویژه که آن روز عناصر و جریان‌اتی نیز بودند که نسبت به خود اسلام و قرآن کینه در دل داشته [صفحه ۶۱۷] و در پی فرصتی مناسب لحظه‌شماری می‌کردند تا این نظام آسمانی و دین جدید را که پایه‌های آن بر شالوده‌هایش استقرار و استحکام نیافته بود، مورد یورش قرار دهند و این نهال جوان را که هنوز فرصت می‌طلبید تا تناور و ریشه‌دار گردد، از بن برکنند. باید به این واقعیت اجتماعی و سیاسی سفارش پیامبر گرامی نیز افزوده شود که با درایت دوراندیشی ویژه‌اش، امیر مومنان را به سیاست سکوت پرمعنا و شکیبایی شکوهار فراخوانده بود و این نیز واقعیت دیگری بود که از نظر شرعی راه قیام تند و اتخاذ سیاست جهاد مسلحانه را بر آن حضرت می‌بست. با این بیان و با توجه به آنچه ترسیم شد، راه صحیح و انتخاب واقع‌گرایانه همان بود که امیر مومنان برگزید. بهتر همان بود که آن حضرت «فدک» و درآمد آن را فدا سازد و در برابر گروه جاه‌طلب و غاصب، سیاست سکوت پرمعنا را پیشه ساخته و اسلام را از خطر نابودی و فتنه‌های داخلی پاس دارد. «فان كنت تريدن البلغة» اگر هدف از مطالبه‌ی فدک و زمینهای به غارت رفته، تامین حقوق معیشت و امور اقتصادی خود و فرزندان ارجمندت می‌باشد. «فرزقک مضمون» خود نیک می‌دانی که روزی شما تضمین و امور شما تامین شده است. چرا ضمانت‌کننده‌ی روزی تو و هر موجود جاننداری همان آفریدگار توانای هستی است، و او روزی همه را تامین می‌کند. «و کفیلک مامون» «و تضمین‌کننده و بسنده‌ی امور معیشتی و اقتصادی تو سخت درخور اطمینان است.» و او آفریدگار توانایی است که در وعده‌های خویش هرگز تخلف نمی‌ورزد. «و ما اعد لک افضل مما قطع عنک» [صفحه ۶۱۸] و پاداش شکوهاری که در سرای آخرت برایت فراهم ساخته بهتر و برتر از ارزشهای مادی و حقوقی است که از تو به غارت رفته است. آری پاداش شکوهار آخرت، عظمت روز رستاخیز، درجات والایی که تو در برابر این مصیبت‌ها و مظلومیت‌ها و رنج‌ها بدست خواهی آورد، با هر پاداش و بهره‌ی دنیوی قابل مقایسه نخواهد بود. بر این باور برای خشنودی خدا شکیبایی پیشه ساز و همه را به حساب او بگذار. و بانوی بانوان نیز فرمان امام راستین و اطاعت هم‌تای گرانمایه‌ی خویش را جان خرید و فرمود: «حسبی الله و امسکت» خدا بر دادخواهی من بسنده است و من در همه‌ی کارها به او اعتماد می‌کنم و آنگاه مهر سکوت پرمعنا به لب نهاد و چیزی نگفت. [صفحه ۶۱۹]

با زنان مهاجر و انصار

اشاره

۱- سخنی ژرف و روشنگرانه ۲- عیادت زنان از دخت فرزانه‌ی پیامبر ۳- طرح مسایل اساسی و بیان حقایق راز این حق‌کشی آیا اینگونه نیست؟ کشتار خالد بن ولید رهبری از هم گسیخته ادامه تفسیر سخنان فاطمه علیهاالسلام از میان صدها فاجعه نکته‌ای روشنگر تجاوز به فرودگاه وحی و رسالت شگفت از این آینده‌نگری!! با بهانه‌جویان و عذرترشان ۴- منابع این خطبه‌ی تاریخی و انسانساز ۵- اتمام حجت بر دو گروه مهاجر و انصار حرکت هدفدار و خداپسندانه دیگر با تو سخن نخواهم گفت [صفحه ۶۲۰]

سخنی ژرف و روشنگرانه

«سويد بن غفله» آورده است که: هنگامی که دخت فرزانه‌ی پیامبر بر اثر صدمات وارده بر بستر بیماری افتاد و هر روز به شهادت خویش نزدیکتر می‌شد، درست در آخرین روزهای زندگی‌اش بود که انبوهی از زنان مهاجر و انصار به منظور عیادت آن حضرت به خانه‌اش شتافتند و پس از اینکه بر گرد بسترش حلقه زدند گفتند، «کیف اصیبت من علتک یا بنه رسول‌الله؟» هان ای دخت گرانمایه‌ی پیامبر با رنج و بیماری‌ات چه می‌کنی؟ آن حضرت آنگونه که شایسته بود ستایش خدای را بجا آورد و بر پدر گرانقدرش درود نثار کرد و فرمود: اصیبت - والله - عائفه لدنیا کن، قالیة لرجالکن، لفظتهم بعد ان عجمتهم و شناتهم بعد ان سیرتهم، فقبحا لفلول الحد، و اللع بعد الحد، و قرع الصفاء، و صدع القنأه، و خطل الاراء، و زلل الالهواء، و بس ما قدمت لهم انفسهم. ان سخط الله علیهم و فی العذاب هم خالدون، لا جرم لقد قلدتهم ربقتها، و حملتهم اوقتها، و شننت علیهم عارها، فجدا و عقرا للقوم الظالمین. و یحهم! انی زعزعوها عن رواسی الرساله، و قواعد النبوة و الدلاله، و مهبط [صفحه ۶۲۱] الروح الامین، و الطین بامور الدنیا و الدین. الا: ذلک هو الخسران المبین، و ما الذی نقموا من ابی الحسن؟ نقموا منه والله نکیر سیفه، و قله مبالاته بحتفه، و شده و طاته و نکال وقعته، و تمره فی ذات الله عزوجل، والله لو تکافوا عن زمام نبذه رسول الله الیه لا عتلقه. و لسا بهم سیرا سجحا، لا یکلم خشاشه، و لا یتتع راکبه، و اوردهم منهلا، صافیا رویا فضفاضا تطفح ضفتاه، و لا یترق جانباه، و لاصدرهم بطانا، و نصح لهم سرا و اعلانا، و لم یکن یحلی من الغنی بطائل، و لا یحظی من الدنیا بنائل، غیر ری الناهل و شبعه الکافل، و لبان لهم الزاهد من الراغب، و الصادق من الکاذب. «و لو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض و لکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون». [۳۳۹]. «و الذین ظلموا من هولاء سیصیبهم سیئات ما کسبوا و ما هم بمعجزین». [۳۴۰]. الا لهم و استمع، و ما عشت اراک الدهر عجبا، و ان تعجب فعجب قولهم: لیت شعری؟ الی ای سناد استندوا؟ و علی ای عماد اعتمدوا؟ و بایه عروه تمسکوا؟ و علی ایه ذریه اقدموا و احتنکوا؟! «لبس المولی و لبس العشیر». [۳۴۱] «و بس للظالمین بدلا». [۳۴۲]. استبدلوا - والله - الذنابا بالقوادم، و العجز بالکاهل، فرغما لمعاطس قوم یحسبون انهم یحسنون صنعا، «الا انهم هم المفسدون و لکن لا یشعرون». [۳۴۳]. «و یحهم!! «افمن یراه الی الحق احق ان یتبع امن لا یراه الی ان یراه؟» [۳۴۴]. [صفحه ۶۲۲] اما لعمری! لقد لقت، فنظره ریشما تنتج، ثم احتلبوا ملا القعب دما عیضا و ذعافا مییدا، «هنالک یخسر المبطلون، و یعرف التالون غب ما اسس الاولون. ثم طیبوا عن دنیاکم انفسا، و اطمانوا للفتنه جاشا، و ابشروا بسیف صارم، و سطوه معتد غاشم، و هرج شامل، و استبداد من الظالمین، یدع فیئکم زهیدا، و جمعکم حصیدا، فیا حسره لکم، و انی بکم؟ و قد عمیت علیکم؟ «انلزمکموها و انتم لها کارهون» [۳۴۵]. قال سويد بن غفله: فاعادت النساء قولها علی رجالهن فجاء الیهما قوم من وجوه المهاجرین و الانصار معتذرین، و قالوا: یا سیده النساء! لو کان ابوالحسن ذکر لنا هذا الامر من قبل ان نبرم العهد، و نحکم العقد لما عدلنا عنه الی غیره. فقالت: الیکم عنی فلا عذر بعد تعذیرکم، و لا امر بعد تقصیرکم. به خدای سوگند! در حالی شامگاه را به بامداد آورم که از دنیای ظالمانه‌ی شما بیزارم، به مردنمایان شما بخاطر عملکردشان خشمگین، و از آنها متنفرم. آنان را در فراز و نشیبها آزمودم و به دور افکندم و امتحان نمودم و از آنها خشمگین شدم. راستی چه زشت است کندی شمشیرها در برابر ستم و بیداد، و چه بد است به شوخی گرفتن سرنوشت دین و جامعه پس از تلاش و جدیت در راه آنها، و چه ناگوار است سر بر سنگ سخت زدن و بی‌حاصل نمودن، و آنگاه شکاف برداشتن نیزه‌ها و تسلیم شدن در برابر بیداد، و چه دردناک است تباهی عقیده، و انحراف اندیشه و تزلزل اراده‌ها. و چه بد چیزی برای خود از پیش فرستادند که خدا بر آنان خشم گرفت و در عذاب [صفحه ۶۲۳] او ماندگار خواهند بود. آری من شرایط را چنین نامطلوب و ظالمانه نگریستم و مسوولیت آن را به گردن خودشان افکندم، و بار گران گناه آن را بر دوش آنان نهادم، و ره‌آورد شوم و عار و ننگ آن را بر عهده‌ی خودشان قرار دادم. پس بینی آنان بریده و زخم خورده باد و هماره از رحمت خدا دور باشند. وای بر آنان! آخر چگونه جانشینی پیامبر را از کوه‌های استوار رسالت و از بنیان‌های تزلزل‌ناپذیر نبوت و فرودگاه وحی و جبرئیل و آگاهان در شئون دین و دنیای جامعه، دور ساختند؟! بهوش باشید که این زیانی آشکار و جبران‌ناپذیر است. راستی آنان

چه ایراد و انتقادی بر امیر مومنان داشتند؟ به خدای سوگند! آنان بر شمشیر عدالت او عیب می‌گرفتند، و به شهادت وصف‌ناپذیر و جسارت وی در برابر مرگ در سخت‌ترین میدان‌های پیکار. و به قدرت بی‌همانند او در میدان کارزار، و به خشم مقدس او در راه خدا و ضربات قهرمانانه‌اش بر دشمن، که گمراهان را می‌گرفت و از پای درمی‌آورد و آنان را درس عبرت برای دیگران می‌ساخت. به خدای سوگند! اگر مردان شما شهادت یاری به حق را از خود نشان می‌دادند و نمی‌گذاشتند خلافت و زمامداری از مسیر خود انحراف جوید و از دست امیر مومنان که پیامبر زمام آن را به او سپرده بود بیرون رود، و تنظیم امور و تدبیر شئون را در دست با کفایت او می‌سپردند، آنگاه می‌دیدند که هرگاه مردم از راه حق انحراف می‌جستند، آنان را در پرتو نور به راه می‌آورد و با مهر به سر منزل مقصود سیر می‌داد، سیری که نه آزاردهنده بود و نه مرکب و راکب را آزرده و فرسوده می‌ساخت. و سرانجام این کاروان را به سرچشمه‌ای زلال و گوارا رهبری می‌کرد و در کنار چشمه‌ای فرود می‌آورد که آب صاف و گوارا از آن می‌جوشید، چشمه‌ای لبریز از آب زلال و صاف که هرگز ناصافی نمی‌پذیرفت... [صفحه ۶۲۴] و آنگاه آنان را از این آبشخور پاک و گوارا سیراب و با نشاط بازمی‌گردانید و آنجا بود که مردم او را در نهان و آشکار خیرخواه خود می‌نگریستند. اگر او زمام امور جامعه را به کف می‌گرفت، هرگز از دنیا بهره‌ای نمی‌گرفت و از آن جز به منظور سیراب ساختن تشنگان و سیر کردن گرسنگان، چیزی بر نمی‌داشت و برای خود جز اندکی به اندازه‌ی نیاز و رفع گرسنگی و تشنگی و انجام خدمت، بهره‌ای قرار نمی‌داد. و آنگاه بود که دنیاپرست از پارسا، و راست‌کردار و راستگو از دروغ‌پرداز برای همیشه بازشناخته می‌شد. راستی قرآن چه زیبا هشدار می‌دهد که: «و اگر مردم شهرها ایمان آورده و پروا پیشه ساخته بودند، بی‌تردید برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم. ولی آنان آیات ما را دروغ انگاشتند، پس ما نیز به کیفر دستاوردهان گریبان آنان را گرفتیم.» [۳۴۶]. و زنگ خطر را به صدا درمی‌آورد که: «و کسانی که ستم کردند بزودی ره‌آورد بد آنچه مرتکب شده‌اند، بدانان خواهد رسید و آنها هرگز درمانده‌کننده‌ی ما نیستند.» [۳۴۷]. اینک بیابید و (بافته‌های دروغین تشنگان قدرت را) بشنوید و راستی که هرچه زندگی کنید روزگار به شما شگفتیها نشان خواهد داد. اگر می‌خواهی تعجب کنی از سخنان جاه‌طلبان تعجب کن و بافته‌های آنان را بشنو!... ای کاش می‌دانستم که آنان در این انحراف بزرگشان به کدامین سند استناد جستند؟ و به کدامین پشتوانه اعتماد نمودند؟ و به کدامین ریسمان استوار چنگ زدند؟ و بر کدامین نسل پاک و ذریه‌ی پاکیزه جرئت و استیلا جستند؟ [صفحه ۶۲۵] راستی چه بد سرپرست و یاوری برای خود برگزیدند و چه بد جایگزینی انتخاب کردند؟ اینان پیشتازان را رها کردند و به سراغ دنباله‌ها رفتند، و بجای شاهپرها برای پرواز، روی پره‌های کوچک نشستند و شانه را با دم عوض کردند. بینی گروهی که راه ستم را برمی‌گزینند و در همان حال می‌پندارند که کار خوبی انجام می‌دهند، به خاک مذلت مالیده باد. بهوش باشید که آنان تبهکارند اما خود در نمی‌یابند. «وای بر آنان! آیا کسی که بسوی حق راه می‌نماید، زینده پیروی است یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آنکه خود هدایت شود؟ شما را چه شده است، چگونه داوری می‌کنید؟» [۳۴۸]. بدانید! به جان خودم سوگند! که ناقه‌ی خلافت باردار شده و نطفه‌ی شوم این تباهی و تبهکاری بسته شده است. از این رو در انتظار باشید تا این نوزاد شوم را بدنیا آورد و میکروب تباهی خویش را در کران تا کران پیکر جامعه پراکند. آنگاه است که از پستان خلافت به جای شیر، کاسه‌های لبریز از خون و سم کشنده بدوشید. و آنجاست که باطل‌گرایان گرفتار زبانی جبران‌ناپذیر خواهند شد. و دنباله روان بی‌مطالعه، فرجام کاری را که سردمداران پایه‌گذار آن بودند، در خواهند یافت و آثار شوم آن به نسلهای آینده نیز خواهد رسید. اینک بروید و به دنیای خود خوش باشید اما برای آزمون و فتنه‌ی دهشتناکی که در پیش دارید آماده شوید. شما را به شمشیرهای برنده و آخته، به سلطه‌ی تجاوزکارانی بیدادگر و خونخوار، به هرج و مرج فراگیر و استبدادی دیرپا از ظالمان بشارت باد! [صفحه ۶۲۶] به استبدادی که بنام دین و خدا، ثروت‌های شما را به باد می‌دهد و مردم را با شمشیر خود کامگی درو می‌نماید! دریغ و افسوس بر شما! کارتان به کجا خواهد انجامید! و چگونه امید نجات دارید در حالی که حقایق بر شما نهان مانده و از پشت پرده بی‌خبرید؟ آیا ممکن است من شما را در حالی که خود خوش ندارید و نمی‌خواهید به

سرچشمه‌ی زلال و جانبخش عدالت و آزادی رهنمون کردم و به پذیرش حق مجبور سازم؟ «سوید» که بیانات روشنگرانه‌ی فاطمه را آورده است، می‌افزاید: زنان مهاجر و انصار پس از شنیدن سخنان فاطمه، پس از بازگشت به خانه، چکیده و پیام آن را به مردان خویش بازگفتند و آنگاه بود که گروهی از سران مهاجر و انصار به خانه امیر مومنان شتافتند و عذرخواهانه گفتند: هان ای سالار بانوان! اگر امیر مومنان این حقیقت را پیش از آنکه ما با ابوبکر بیعت کنیم برای ما بیان می‌کرد هرگز جز آن حضرت را بر نمی‌گزیدیم. اما اینک دیگر کار از کار گذشته است و ما دست بیعت به ابوبکر داده‌ایم. دخت یگانه‌ی پیامبر فرمود: بروید و از برابر دیدگانم دور شوید. شگفتا پس از اینکه گناه بزرگی را دست یازیده‌اید، اینک با دروغ و بهانه‌جویی، عذرخواهی می‌کنید، بروید که عذری از شما پذیرفته نیست.

عیادت زنان از دخت فرزانه‌ی پیامبر

واقعیت این است که دلیل واقعی و انگیزه‌ی اصلی شتافتن زنان مهاجر و انصار به عیادت بانوی بانوان، فاطمه علیهاالسلام بطور دقیق برای ما روشن نیست. آیا آنان به اشاره و خواست مردانشان به دیدار حضرت شتافتند؟ و اگر چنین بود چه کسی مردان را بر این اندیشه فراخواند که زنان خویش را به خانه‌ی دخت گرانمایه‌ی پیامبر گسیل دارند؟ با اینکه خود زنان پس از فرونشستن گرد و غبار دجالگری‌های حکومت غاصب، [صفحه ۶۲۷] از واقعیت جریان آگاهی یافتند و به کوتاهی و گناه خویش در برابر دخت سرفراز پیامبر و تنها نهادن او در مبارزه‌اش با استبداد و ارتجاع پی بردند و این رشد و آگاهی در میان زنان مهاجر و انصار فراگیر شد و کار به اینجا رسید که هرچه زودتر به عنوان عیادت به حضور بانوی بانوان بشتابند تا هم وجدانهای خویش را که آنان را زیر شلاق نکوهش گرفته بود، راضی سازند و هم بدین وسیله رنج و آزرده‌گی شدید روحی فاطمه علیهاالسلام را که از رهگذر رویدادهای ظالمانه‌ی پس از رحلت پیامبر و پایمال شدن حق و عدالت بر آن وجود گرانمایه وارد آمده است، سر و صورت بخشند؟ و یا اینکه علل و انگیزه‌های سیاسی و نقشه‌های پشت پرده، آنان را به این دیدار ناگزیر می‌ساخت تا به هر صورت ممکن شرایط و جوی را که بر اثر روشنگریها و مبارزات قهرمانانه‌ی آن حضرت به زیان استبداد پدید آمده بود بگونه‌ای تلطیف بخشیده و روابط گسسته میان دخت فرزانه‌ی پیامبر را با حکومت غاصب و ظالم که مدعی جانشینی پیامبر است، به نوعی سر و سامان دهند. بویژه که شیوه‌ی مبارزه‌ی منفی و قطع رابطه‌ی فاطمه علیهاالسلام پس از آن مبارزات صریح و روشنگرانه، و در پیش گرفتن سیاست عدم حضور در اجتماعات آنان نه تنها برای حکومت زیانبار بود که به عامل موثری برای بیداری و هشیاری مردم تبدیل شده بود. بویژه که امیر مومنان در مراحل پیشین مبارزه، آن گرانمایه‌ی عصرها و نسلها را برای اتمام حجت به در خانه‌های مهاجر و انصار برد و آن حضرت برای احقاق حقوق خود و جامعه‌ی نوین‌یاد اسلامی از آنان یاری خواست و آنها را به مقاومت منطقی و عادلانه در برابر استبداد و ارتجاع فراخواند اما نه تنها از آنان تعاون به خیر و عدالت مشاهده نکرد بلکه ناظر بی‌تفاوتی و عدم احساس مسوولیت آنان در برابر دعوت حق‌طلبانه‌ی خویش گردید. در بخشهای گذشته، نتیجه‌ی گفتگوی آن حضرت با «معاذ بن جبل»، و نیز موضعگیری شجاعانه‌ی فرزندش - در برابر پاسخ منفی پدرش به دعوت حق‌طلبانه‌ی دخت فرزانه‌ی پیامبر را - نگرستی. [صفحه ۶۲۸] به هر حال نه انگیزه‌ی حقیقی شتافتن زنان مهاجر و انصار به خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام و عیادت آن حضرت در بستر شهادت بطور دقیق برای ما روشن است و نه شمار آنان. اما از سخنان آتشین بانوی بانوان چنین دریافت می‌گردد که شمار آنان قابل توجه بود. به همین جهت دخت سرفراز پیامبر فرصت را غنیمت شمرد و از حضور انبوه زنان مهاجر و انصار با درایت و صف‌ناپذیری بهره جست تا بدینوسیله انگشت روی مسائل اساسی و نکات محوری بنهد و ضمن بیان گفتنی‌ها، عملکرد زشت و ناهنجاری را که برخی از مسلمانان در برابر خاندان پاک و پاکیزه‌ی وحی و رسالت، بدان دست یازیدند همه را برای آگاهی عصرها و نسلها در تاریخ به ثبت برساند. چرا که انبوه زنان عیادت‌کننده بیش از نیمی از زنان جامعه‌ی آن روز اسلامی بودند و روشن است که هر کدام با مردی از مسلمانان

خواه به عنوان همسر با پدر یا برادر یا فرزند پیوند داشت و طبیعی است که شنیده‌ها و بافته‌های خویش، بویژه از دخت گرانمایه‌ی پیامبر را برای آنان را بازمی‌گفت. از این رو برای آن حضرت ممکن بود که به تلاش و جهاد عقیدتی و فکری دیگری بویژه در بعد نشر و پخش مواضع حق طلبانه و عادلانه‌ی خویش در جامعه دست زند و با دعوت همگان بسوی حق و عدالت و هشدار از خطر سهمگین استبداد و ارتجاع، موج جدیدی پدید آورد. با این بیان چرا سالار بانوان در این گردهمایی زنان مهاجر و انصار سکوت پیشه کند؟ و برای چه شکایت و انتقاد خویش از آن گروه افراطی و تجاوزکار را بازنگوید؟ آری زنان مهاجر و انصار که گرداگرد بستر او حلقه زده بودند حال او را پرسیدند و گفتند: «کیف اصیحت من علتک یا ابنه رسول الله» هان ای دختر گرانمایه‌ی پیامبر با رنج و بیماری خویش چه می‌کنی؟ رسم روزگار چنین است که عیادت کننده هنگامی که در کنار بیمار قرار گرفت از صحت و سلامت و حال و روز او می‌پرسد و بیمار نیز حال و روز خویش را از نظر [صفحه ۶۲۹] صحت و بیماری، آنگونه که احساس می‌کند بازمی‌گوید. زنان مدینه از بیماری «فاطمه» پرسیدند اما آن بانوی اندیشمند از تخفیف رنج و بیماری و یا سلامت و صحت جسمی خویش پاسخ نگفت، بلکه در پاسخ آنان به بیان دردها و رنجهای درونی و مصائب خویش پرداخت، چرا که بحث از اینها را که برخاسته از تحول نامطلوب اجتماعی و رخدادهای فاجعه‌بار پس از رحلت پیامبر بود، لازم‌تر از سخن گفتن در مورد وضعیت جسمی خویش ارزیابی می‌نمود. بویژه که همین رویدادهای تاسف‌بار بود که آن حضرت را به بستر بیماری کشانده و سلامت و شادابی جوانی و بهاران زندگی را از آن وجود گرانمایه سلب کرده بود. بر این باور سخن از علت و عامل، به از پرداختن به معلول خواهد بود. به همین جهت دخت فرزانه‌ی پیامبر آنگونه که شایسته‌ی حال و مقام بود به پاسخ پرسش زنان پرداخت و با اینکه بر اثر صدمات وارده در بستر بیماری بود، سخنرانی پر محتوا و شگرفی با رعایت عالی‌ترین اصول فصاحت و بلاغت و ظریف‌ترین ادب و هنر و ریزه‌کاری‌های دقیق علمی و دینی و روانی - در بالاترین سطح ممکن - ایراد فرمود. بگونه‌ای که شما خواننده‌ی پژوهشگر با تعمق در آن دچار شگفتی خواهی شد. اینک این شما و این هم شرحی کوتاه بر بیانات برترین بانوی جهان هستی.

طرح مسایل اساسی و بیان حقایق

اشاره

آری دخت یگانه‌ی پیامبر در آغاز سخن به نفرت و بیزاری خویش از زندگی و از زیستن در جامعه‌ای اشاره می‌کند که گویی به ارزشهای والای انسانی و اسلامی ایمان ندارد و برای صیانت از آنها بهایی نمی‌دهد. «اصیحت - والله - عائفة لدنیا کن، قالیه لرجالکن» واقعیت این است که نه تنها دور از انتظار نبود که بسیار بجا هم بود و آن فرزانه‌ی عصرها و نسلها مراتب خشم و بیزاری خویش را از مردنمایان «مدینه» آشکار سازد. [صفحه ۶۳۰] از همانان که موضع‌گیریهایشان در برابر مبارزات حق طلبانه و خداپسندانه‌ی فاطمه علیهاالسلام ناشایسته و ضدانسانی بود. در بحثهای گذشته ترسیم شد که آنان بجای همدردی و همدلی با خاندان وحی و رسالت، ناراحتی خویش را از سوگواری فاطمه علیهاالسلام بر پدر گرانقدرش را، به گوش آن حضرت رساندند. و هنگامی هم که آن بانوی ستم‌ستیز و عدالت‌خواه در مبارزه خویش با ستم و ارتجاع از آنان یاری خواست به ندای دادخواهی و یاری‌طلبی‌اش پاسخ مثبت نداده و در برابر استبداد به سود اهداف مقدس او قامت برنیفراشتند. «لفظتهم بعد عجمتهم» آنان را (بسان لقمه‌ای غذا یا دانه‌ای میوه که پس از جویدن و دریافت طعم و مزه‌ی نفرت‌انگیز آن به دور می‌افکنند)، پس از ارزیابی و شناخت بی‌تعهدی‌شان و عدم پایبندی به ارزشهای والای انسانی و اسلامی، به دور افکندم. «و شناتهم بعد ان سبرتهم» و پس از آزمایش ایمان و کارایی آنان نسبت به رفتارشان، خشمناک شدم و بخاطر کردار نامردمی و غیرمسوولانه‌ی آنان، از آنها سرد و آزرده‌خار گشتم. «فقبحا لظول الحد» فاطمه علیهاالسلام آنان را به شمشیری کند که دیگر برشی ندارد، تشبیه می‌کند و بدینسان موضع ناهنجار

آنان را ترسیم می‌کند که او را در برابرستم و ارتجاع تنها گذاشتند و دست از یاری او شستند و گویی سکوت خفت‌بار آنان در برابر ستم و بیدادی- که پس از رحلت پیامبر بر دخت فرزانه‌ی او رفت و این نامردان دنیا طلب دم برنیاوردند و حرکتی نکردند- را زیر باران نکوهش می‌گیرد. «واللعب بعد الجد» نکته‌ی مورد نظر فقدان احساس مسوولیت آنان در برابر حق و عدالت پس از یک [صفحه ۶۳۱] مرحله از تلاش و فداکاری در راه آن است، چرا که اینان مردمی بودند که در یاری اسلام و پیامبرش سخت کوشیدند و فداکاری‌ها کردند. اما دریغ و درد که پس از رحلت پیشوای بزرگ توحید به دره ژرف بی‌تعهدی درغلطیده و به بازیهای سیاسی گرفتار آمدند. «و قرع الصفاء» و بدینسان به ذلت و فرمانبرداری بی‌قید و شرط در برابر کسانی که بر آنان حکم برانند، تن سپردند. «و صدع القناه» و در نسخه‌ی دیگری «خورالقناه» آمده است. و این اشاره نیز به نیزه‌ای دارد که بر اثر شکاف خوردگی و فرسودگی، دیگر نباید از آن انتظار صدمه‌ی کاری وارد آمدن به دشمن خیره سر را داشت. چرا که نیزه آنگاه کارا خواهد بود که سالم و برنده باشد و بتوان بوسیله‌ی آن دشمنی تجاوزکار را از پا درآورد. در غیر این صورت نباید از آن انتظار کارایی داشت. «و خطل الاراء» و در نسخه‌ی دیگری «افون الراى» آمده است. و این، اشاره به انحراف و تباه‌آفرینی دیدگاههای آنان دارد. آنان پس از رحلت پیامبر نسبت به خاندان گرانمایه‌ی او راه بی‌تفاوتی را در پیش گرفتند و آنان را در برابر امواج فتنه‌ها و کینه‌توزیها و بیدادگریهای دشمنان تنها گذاشتند در حالی که انتظار بجا و بایسته این بود که آنان را در مبارزه‌ی با ستم و استبداد با همه‌ی توان یاری کنند و با آنان همدل و همراه باشند، نه اینکه بازیهای سیاسی غاصبان و کودتاگران را به آسانی بپذیرند و به استبدادی تن سپارند که با خاندان پیامبر سر کینه‌توزی و دشمنی داشت «و زلل الاهواء» راستی که این هواها و هواپرستی‌ها و تمایلات منحرفانه که با سرنوشت جامعه‌ی [صفحه ۶۳۲] اسلامی در طول عصرها و نسلها بازی کرد، چقدر زشت و ظالمانه بود!! و این لغزشهایی که از این خودکامگی‌ها و خودپرستی‌ها و این هواهای گمراهگر و گمراه‌کننده پدید آمد تا کجا ویرانگر و انحطاط‌آفرین بود و چه بهایی از جامعه‌ی اسلامی و خانواده‌ی بشری گرفت. «و بئس ما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله عليهم و فی العذاب هم خالدون.» و (راستی) چه زشت است آنچه برای خویشان از پیش فرستادند که در نتیجه خدا بر آنان خشم گرفت و پیوسته در عذاب خواهند بود. این جملات بخشی از هشتمین آیه از سوره‌ی مبارکه‌ی مائده است که دو آیه‌ی پیش از آن می‌فرماید: «لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود و عیسی ابن مریم ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون، کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون، تری کثیرا منهم یتولون الذین کفروا لبئس ما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله عليهم و فی العذاب هم خالدون.» [۳۴۹]. «از میان فرزندان اسرائیل، آنان که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند. این کیفر شدید بخاطر آن بود که عصیان ورزیده و از فرمان خدا تجاوز می‌نمودند و از کار زشتی که بدان دست می‌یازیدند یکدیگر را باز نمی‌داشتند. راستی که چه بد بود آنچه انجام می‌دادند. بسیاری از آنان را می‌نگری که با کسانی که کفر ورزیده‌اند دوستی برقرار می‌سازند. راستی چه زشت است آنچه برای خویشان از پیش فرستادند که در نتیجه خدا بر آنان خشم گرفته و پیوسته در عذاب خواهند ماند.» دخت گرانمایه‌ی پیامبر به دلیل مناسبت دو جریان یهود و گروه تجاوزکاری که حرمت و حقوق خاندان وحی و رسالت را مورد یورش قرار دادند و کسانی که تجاوزکاران را [صفحه ۶۳۳] هشدار نداده و نهی از منکر نکردند، این آیات شریفه را در لابلای بیانات خویش می‌گنجانند و بدینسان تناسب و نزدیکی میان آنان و اینان را به روشنی ترسیم می‌نماید که چگونه در شرایط حساس پس از رحلت پیامبر، دست از یاری حق و عدالت برداشتند. و با این بی‌تعهدی خویش فاجعه آفریدند. «لا جرم لقد قلدتهم ربقتها» «و چون چنین دیدم بناگزیر مسوولیت آن را به گردنشان افکندم.» فاطمه علیهاالسلام مسوولیت در برابر عصرها و نسلهای آینده را بر گردن کسانی افکند که در مسجد حضور داشتند. چرا که آن بانوی شجاع و ستم‌ستیز برای مبارزه‌ی با انحراف و ارتجاع در مسجد و بزرگترین مرکز اسلام حضور یافت و گفتی‌ها را گفت و حجت را بر همگان تمام کرد و از گروه پرنفوذ مهاجر و انصار، برای مهار تجاوزکاران کمک خواست و بدینسان مسوولیت شرعی یاری‌رسانی به حق و عدالت به گردن آنان افکنده شد. و پس از آن

هنگامی که آنان دخت فرزانه‌ی پیامبر را یاری نکردند و ندای حق طلبانه‌اش را بی‌پاسخ نهادند، آنان مسوولند و باید بار گران این عدم احساس مسولیت و یاری نکردن به حق و عدالت را در پیشگاه خدا و تاریخ چندین و چند برابر به دوش کشند. «و حملتهم اوقتها» و بار گران گناه و شومی آن را بر دوش آنان نهادم. «و شنتت علیهم عارها» و ننگ و عار هماره‌ی آن را بر سر و روی آنان ریختم. و در نسخه‌ی دیگری «سنتت» آمده است. هنگامی که گفته شود «شنتت الماء علی التراب» بدین معناست که: آب را بصورت پراکنده بر روی زمین و یا بر خاک پاشیدم. و اگر نسخه‌ی دوم را فرض کنیم معنای جمله این می‌شود که آب را بصورت پیوسته و بدون پراکندگی به زمین ریختم. «فجدعا و عقرا و سحقا للقوم الضالین» [صفحه ۶۳۴] بریده باد دست و گوش و لبهای گروه ستمکار. و در یک نسخه «فجدعا و رغما» و در نسخه‌ی دیگری «فجدعا عقرا و بعدا» آمده است. این واژه‌ها هر کدام نوعی نفرین بر دار و دسته‌ای است که ستم و حق‌کشی را در مورد خاندان پیامبر بنیاد نهادند و بر آنها ستم کردند. و واژه‌ی «ظلم» به مفهوم قرار دادن چیزی در جایی جز جایگاه شایسته و بایسته‌ی آن است، و این ستم و بیداد درجات و مراحل دارد. گاه ظلم و ستم در حق مورچه است و پایمال ساختن حق آن حشره، و گاه ستم و بیداد در حق امت اسلام و ظلم بر عصرها و نسلها، و گاه بیداد در حق دوستان و بندگان برگزیده‌ی خداست. بندگان که به چنان مقام شایسته و بایسته‌ای اوج گرفته‌اند که خشنودی خدا در گرو خشنودی آنان و خشم او در گرو خشم آنان است. واقعیت این است که ستمکاران درخور چنین نفرین‌هایی هستند و معنای این نفرین‌ها این است که خداوند دستها و گوشها و لبهای آنان را قطع و پیکرشان را قطعه قطعه سازد. «ویحهم!» واژه‌ی «ویح» برای نشان دادن تعجب بکار می‌رود و در اینجا با اضافه به «هم» بدین معناست که؛ «ای وای بر آنان!» «انی زحزوها عن رواسی الرسالة؟» در نسخه‌ی دیگری «زعزعوها» آمده است. دخت یگانه‌ی پیامبر از گزینش زشت و ناهنجار آنان شگفت‌زده می‌شود. از این موضوع که چگونه آنان خلافت پیامبر را از جایگاه استوار و شالوده تزلزل‌ناپذیر آن که بسان کوه‌ها برای کنترل حرکت منظم زمین هستند و زمین را با نقش نگاه‌دارنده‌ی و نظام‌بخش خویش، از حرکت تند و اضطراب و تزلزل باز می‌دارند، آنان این خلافت با [صفحه ۶۳۵] این نقش و برکت را به جای دیگری که فاقد این نقش سازنده و نظام‌بخش است بردند. «و قواعد النبوة» واژه‌ی «قواعد» جمع «قاعده» در اینجا به مفهوم پایه و شالوده برای ساختمان است. همانگونه که اگر یک ساختمان عظیم و شالوده‌ای استوار بنیاد نگردد سرانجام فرومی‌ریزد، خلافت عادلانه و انسانی پیامبر نیز همینگونه است. آن هم اگر با بازیگری و فریب در غیر جایگاه استوار و شایسته‌ی خویش انتقال یابد، از نظر محتوا فروریخته و نظام آن از هم فرومی‌پاشد و پایه‌هایش متزلزل می‌گردد. «و مهبط الروح الامین» فرشته‌ی امین وحی در خانه‌ی مبارک پیامبر و خاندان و دخت فرزانه‌ی او فرود می‌آید و خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام فرودگاه فرشته‌ی وحی بود. «والطین بامور الدنیا و الدین» آنان جانشینی پیامبر را از خاندان او و بطور مشخص از امیر مومنان بجای دیگر بردند و کسانی را کنار زدند که هم حاذق‌ترین و کاراترین انسانها در امور دنیا و اداره‌ی شایسته و بایسته‌ی جامعه بودند و هم با کفایت‌ترین و با درایت‌ترین انسانها در شئون دین و مقررات الهی و... «الا ذلک هو الخسران المبین» آری بخدای سوگند که این زیان آشکاری بود زیان جبران‌ناپذیری که جامعه و امت در همه‌ی میدان‌های زندگی فردی و خانوادگی، اجتماعی و اقتصادی، بهداشتی و سیاسی، سازندگی و آبادانی، دینی و فرهنگی این جهان و آن جهان بدان دچار شد و تمامی این خسارت سهمگین آنگاه دامنگیر امت گردید که حکومت و زمام اداره‌ی امور و تدبیر شئون جامعه را ظالمانه از خاندان رسالت گرفتند و عناصری در جایگاه والای رهبری اسلامی دخالت نمودند که وجودشان با اسلام حقیقی ناسازگار بود. چرا که اسلام واقعیتی بود و آنان چیزی دیگر [صفحه ۶۳۶] عناصری قدرت را قبضه کردند که به زمین ریختن خون مردم بی‌گناه برایشان ساده‌تر از ریختن آب بر زمین بود و بازی با مقررات الهی و قوانین اسلامی بسان بازی با توپ یا دیگر بازیها و سرگرمیها، بشمار می‌آمد. واقعیت این است که نگوئساریها، و بدبختی‌هایی که جامعه‌ی اسلامی در گذر زمان و طول تاریخ از این غضب حقوق خاندان پیامبر و کنار زدن امیر مومنان دامنگیرش گردید بگونه‌ای دردناک است که پوست بدن را می‌لرزاند و دلها را به درد می‌آورد. و همه‌ی این

رویدادهای انحطاط‌آفرین و تاسف‌بار بدان جهت روی داد که رهبری و تدبیر امور جامعه را عناصری به کف گرفتند که نه از اندیشه و خرد شایسته‌ای بهره‌ور بودند و نه از ایمان و عمل بایسته‌ای. ما در این نوشتار فرصتی برای نمایش فجایع و قتل عام‌ها و کشتارهای دردناکی که برخی از زمامداران مسلمان‌نما و مدعی اسلام در طول تاریخ بدانها دست یازیدند، نداریم. کراهی زمین با پوسته‌ی خویش گورهای دسته جمعی بسیاری را که هزاران انسان را در خود جای داده‌اند، پوشانده است. اینان مردمی هستند که بی هیچ گناهی قربانی جاه‌طلبی‌ها و هوسهای جنون‌آمیز این خودکامگان سیاه‌کار گشته و فدای قدرت و ریاست و لذت‌جویی آنان شده‌اند. و شما خواننده‌ی گرامی دیگر از سرکوب و بیداد و محرومیت و گرسنگی و بدبختی و فلاکتی که بر بندگان خدا و شهرها و روستاها، بخاطر شقاوت و جنایت این خودکامگان سایه‌ی شوم خویش را گسترده است هرچه می‌خواهی بگو که گفتنی‌ها بسیار و دردناک است. آری این همان زیان آشکار و خسارت جبران‌ناپذیر است که از آغازین روزهای غضب خلافت امیر مومنان و سپردن امور و شئون جامعه به دست عناصری جز خاندان وحی و رسالت آغاز گردید و ریسمانش تا امروز و تا آمدن آن نجات‌بخش بزرگ و راستین عصرها و نسلها کشیده خواهد شد. «و ما الذی نقموا من ابی‌الحسن؟» [صفحه ۶۳۷] اینان که دست به این کار زدند چه اشکال و ایرادی در اندیشه والا و ایمان و عملکرد شایسته و درایت و فرزاندگی امیر مومنان سراغ داشتند که زمام امور جامعه را از او ربوده و دیگری را در این مورد بر او مقدم داشتند؟ آیا کمبودی در دانش بی‌کران او یافتند؟ یا جهالتی در فتوا و بیان احکام خدا؟ آیا در اخلاق والایی او چیز ناپسندی دیدند؟ یا در حسب و نسب بلند او عیب و عاری؟ آیا در دین‌باوری و دین‌داری آن حضرت ضعف و نارسایی مشاهده کردند؟ یا عدم کارآیی و توانایی در مدیریت وصف‌ناپذیرش؟ آیا در راه حق و عدالت ترسی از او نظاره کردند؟ یا در نسب رفیع او نقطه‌ی فرودی؟ آیا کمبودی در شرف و شکوه او نگریستند؟ یا بخل و تنگ‌نظری در امور اقتصادی‌اش؟ آیا نقص و عیبی در شایستگی‌ها و توانمندی‌ها و کارایی‌هایش یافتند؟ یا ضعف و نارسایی در دیگر میدانها و صحنه‌ها در ابعاد زندگی‌اش؟ کدامیک؟ آخر چرا و به چه دلیل و با کدامین منطق چنین کردند؟ همگان خوب می‌دانند که نه تنها اشکال و ایرادی بر امیر مومنان وارد نیست که آن حضرت داناترین و والاترین انسانها و دروازه‌ی شهر دانش پیامبر و بهترین و برترین داوران در حل و فصل امور و بیان مقررات الهی است. او شبیه‌ترین انسانها به پیامبری است که قرآن شریف او را خداوندگار اخلاق شکوہبار و بزرگ، وصف می‌کند. او فرزند رشید بزرگمرد دشتهای حجاز جناب «ابوطالب» نخستین مومن قریش و عابدترین و خداپرست‌ترین این امت است. [صفحه ۶۳۸] او شجاع‌ترین شجاعان و پردل‌ترین آنان است و از همه بیشتر با کفر و شرک و نفاق در راه خدا جهاد نموده است و در اوج قله‌ی شرافت و شکوه قرار دارد. او سخاوتمندترین انسانهاست و از هر بخشاینده‌ای بیشتر و کریمانه‌تر دارایی خویش را در راه خدا می‌بخشد. با این بیان و این امتیازات شگرف و بی‌نظیر در وجود امیر مومنان، پس چرا و به چه دلیل و به کدامین منطق جانشینی پیامبر که حق آسمانی او بود از وی سلب شد و به عناصری که فاقد این ویژگیها بودند، واگذار گردید؟

راز این حق‌کشی

بانوی فرزانه‌ی اسلام بر این سوال اساسی خود پاسخ می‌دهد و می‌فرماید: «نقموا منه - والله - نکیرا سیفه» راز حقیقی این حق‌کشی این بود که شمشیر عدالت امیر مومنان برای ظالمان و تبهکاران آخته و برنده بود و بخاطر همین امتیاز بزرگ بر او خرده گرفته و از وی عیبجویی نمودند. چرا که آن شیر مرد صحنه‌ها در میدانهای پیکار، گذشتگان حق‌ستیز و شرک‌گرای همین‌ها را از پای درآورده و سردمداران آنها را در هم شکسته و سر راه حق برداشته بود. و به همین جهت هم اینان از شمشیر عدالت او که جانهای پلید و حق‌ستیز را می‌ربود و نابود می‌ساخت، خاطره‌ی خوشی نداشتند. «و قلّه مبالاته بحتفه» اینان بدان جهت از امیر مومنان ناخشنود بودند که در راه خدا و برای نجات انسانها، به مرگ‌اعتنایی نداشت. واقعیت این است که انسان مجاهدی که به صحنه‌های پیکار

گام می‌نهد، باید نسبت به مرگ بی‌اعتنا باشد. چرا که همانگونه که او دشمن را به خاک هلاکت می‌افکند، خود نیز ممکن است به شهادت در راه خدا مفتخر گردد. امیر مومنان سالار مجاهدان راه خدا بود و با این اندیشه و باور به میدان جهاد گام می‌نهاد. [صفحه ۶۳۹] او می‌فرمود: «والله لایبالی ابن ابی طالب وقع علی الموت ام وقع الموت علیه.» «به خدای سوگند فرزند ابوطالب باکی ندارد که در راه خدا خویشتن را به کام مرگ درافکند یا اینکه مرگ پرافتخار او را دریابد.» «و شده و طاته و نکال وقعت» هنگامی که گفته شود؛ «فلا ن مبارز در پیکارش سختگیر است.» منظور از این بیان این است که او در میدان جنگ، هم از قدرت رزمی و بازوان پرتوانی برخوردار است و هم از آگاهیهای نظامی و فنون رزمی و شناخت موقعیتهای حساس. و هنگامی که گفته می‌شود؛ «او ضرباتش بر فرق دشمن شکننده است.» منظور این است که چنان با دشمن می‌رزمد که دیگران را بر هراس می‌افکند و به میدان آمده را درس عبرت تماشاگران می‌سازد. با این بیان امیر مومنان هم از توان رزمی و قدرت جسمی و روحی وصف ناپذیری بهره‌ور بود و هم در آگاهی و شناخت موقعیت‌ها و تاکتیکهای جنگی، بی‌نظیر. افزون بر آن، ضربات کوبنده‌ی آن حضرت به دشمن آنچنان صدمه‌ی شدیدی وارد می‌آورد که برای دیگر حق‌ستیزان جبهه‌ی شرک و ارتجاع ترس و دلهره بر جای می‌نهاد و برای دیگران عبرت. «و ترمه فی ذات الله عز و جل» واژه‌ی «نمر» به مفهوم شدت خشم است و بیانگر این مطلب است که آن حضرت آنگاه که بخاطر پایمال شدن ارزشها و شرارت دشمن به خشم می‌آمد و دست به شمشیر عدالت می‌برد، دیگر از جان خویش پروا نداشت و برای او تفاوت نمی‌کرد که دشمن از نظر شمار کم باشد یا زیاد. در آن شرایط نه قدرتی می‌توانست او را در میدان جهاد بازگرداند و نه چیزی [صفحه ۶۴۰] می‌توانست میان او و هدف الهی‌اش فاصله افکند و نه مانعی می‌توانست او را از راه توحیدی‌اش باز دارد. به هر حال به عنصر شجاع و پرشهامتی که بی‌اعتنایی به خطر و بدون ترس از مرگ جهاد می‌کند و با همه‌ی شجاعت و خشم مقدسش در برابر تجاوز قامت برافراشته می‌دارد، به چنین قهرمانی گفته می‌شود «نمر»، یعنی بسان پلنگی خشمگین، بی‌هیچ ترس و هراسی خود را به دریای مشکلات و دشمن می‌افکند و با شدت خشم پیکار می‌کند. چکیده‌ی این فراز از سخن فاطمه علیها‌السلام این است که: راز انحراف مردم سست عنصر و دنیاپرست از راه و رسم امیر مومنان چیزی جز غرضهای شخصی و بیماریهای روحی و درونی نبود که در دل‌های آنان ریشه دوانیده بود. و علت آن هم شدت عدالت و عدالت‌خواهی و ستم‌ستیزی آن حضرت بود. چرا که آن حضرت در جنگ «بدر» و «احد» و «حنین» و «خندق» و دیگر میدانها، شمار بسیاری از سردمداران شرک و سرکرده‌های کفر و چهره‌های شناخته شده‌ی جاهلیت نظیر؛ عتبه، شیبه، ولید، عمر بن عبدود، و عقبه و... را به خاک هلاکت افکند بود و بیشتر تیره‌های عرب کینه و دشمنی آن حضرت را تنها بخاطر شمشیر ستم سوزش بر دل گرفته بودند. تا آنجایی که پس از گزینش اسلام و ایمان به خدا نیز این رسوبات کینه و عداوت در ژرفای جانها بصورت نهان باقی ماند و ریشه دوانید. افزون بر آنچه آمد، پیروزیهای شکوهمندی که امیر مومنان در همه‌ی میدانهای زندگی در پرتو ایمان عمیق و تلاش و اخلاص وصف ناپذیر خویش بدست آورد و پیشرفت چشم‌گیر و خیره‌کننده‌ای که در ابعاد گوناگون حیات نصیب آن حضرت گردید و او را به پرفرازترین قله‌ی ارزشهای والای اخلاقی و انسانی اوج بخشید، همه و همه چیزهایی بود که بطور طبیعی حس حسادت را در دل‌های کسانی که در هیچ بعدی توان همپایی با او را نداشتند، برانگیخت و این بیماری حسادت آنان را به کینه‌توزی و دشمنی با الگوی فضیلت و کمال سوق داد. [صفحه ۶۴۱] برای نمونه آیاتی که پیرامون شخصیت والای او فرود آمد، و نیز روایاتی که از پیامبر، تنها در ترسیم عظمت او صادر گردید و همچنین موقعیتهای درخشانی که تنها او بدانها مفتخر گشت و سرانجام ویژگیهایی که او را از همه‌ی جهانیان ممتاز ساخت، همه‌ی اینها در دل‌های بیمار، بدترین اثر را نهاد. این رسوبات جاهلی و اثرات ویرانگر آن که در ژرفای قلبهای حسادت‌ورز و بیمارگونه ریشه دوانیده بود تا رحلت غمبار پیامبر و فراهم آمدن موقعیت مناسب و رفع موانع، بسان آتشی سوزان در زیر پوششی از خاکستر نهفته ماند و از درون به رشد سرطانی خویش پرداخت و پس از رحلت پیشوای بزرگ توحید و آماده‌شدن جو مساعد برای تلاشهای تخریبی و ارتجاعی بود که خاکسترها کنار رفت و آتشی سوزان پدیدار شد و در اندک زمانی

شعله‌های سرکش آتش آن حسادت‌ها و کینه تیزی‌ها و حقارت‌ها و تنگ‌نظری‌ها زبانه کشید و به سوزانیدن ارزش‌ها و قداست‌ها و آموزگاران راستین آنها پرداخت.

آیا اینگونه نیست؟

اشاره

شما خواننده‌ی حقجو را به خدای سوگند می‌دهم به نکات ذیل، خوب بنگر و بیندیش و خود داوری کن که اینگونه نیست؟ ۱- فراموش نکرده‌ای که در بخش‌های گذشته‌ی همین کتاب، این واقعیت ترسیم گردید که گروهی از یاران پیامبر، یکی پس از دیگری به خواستگاری دخت فرزانه‌ی پیامبر، فاطمه علیهاالسلام شتافتند اما پیامبر به آنان پاسخ منفی داد. در صورتی که پس از همه‌ی آنان به مجرد اینکه امیر مومنان از آن دخت بهشت خواستگاری کرد، پیامبر با آغوش باز و چهره‌ی گشاده و شایسته‌ترین صورت ممکن از او و خواسته‌اش استقبال فرمود و به او پاسخ مثبت داد. آیا این پیروزی بزرگ و موقعیت شایان و بی‌نظیر از چیزهایی نیست که آفت ویرانگر حسادت را در دل‌های بیمار برانگیزد؟ [صفحه ۶۴۲] ۲- پیشوای بزرگ توحید به ابوبکر فرمان داد تا سوره‌ی مبارکه‌ی «برائت» را که تازه فرود آمده بود برگردد و به سوی «مکه»، کهن‌ترین معبد توحید بشتابد و آن را بر مردم آن شهر تلاوت کند، و او نیز از مدینه رو به مکه نهاد. اما در این شرایط بود که فرشته‌ی وحی فرود آمد و پیام آورد که: «ان ربک یامرک ان تبلیغ هذه السوره بنفسک، او یبلغها رجل منک.» «پروردگارت تو را فرمان می‌دهد که این سوره را، یا باید خودت به مردم برسانی و برای آنان تلاوت کنی و یا بزرگمردی نظیر خودت و نه دیگری.» از این رو پیامبر به امیر مومنان دستور داد که به سرعت بسوی مکه حرکت کند و رساندن پیام خدا و تلاوت سوره‌ی «برائت» برای مردم را خود به عهده بگیرد و در همان حال به ابوبکر دستور بازگشت به مدینه را داد. آیا این پیروزی شکوهمبار امیر مومنان از همان چیزهایی نیست که آفت ویرانگر حسد را در قلب‌های بیمارگونه برمی‌انگیزد؟ ۳- و همینگونه بگیر و با مطالعه‌ی ژرف تاریخ پرافتخار زندگی امیر مومنان پیش برو، آنگاه خواهی دید که نظیر این شگرفیها و موقعیتهای شکوهمبار در زندگی او بسیار است. خواهی دید که آن حضرت بود که در همه‌ی میدانهای علم و عمل، ایمان و تقوا و شکوه معنوی و آراستگی به ارزشهای اخلاقی و انسانی در پهنه‌ی حیات، بر همگان پیش گرفته و بر همه‌ی عصرها و نسلها پیشاهنگ و پیشتاز است. فرشته‌ی وحی بارانی از آیات قرآن را در حق‌شناسی از قهرمانی‌ها، و به منظور نشان دادن ره‌آورد زندگی سراسر افتخار و عملکرد شایسته و سرنوشت‌ساز آن حضرت و در ترسیم پذیرفته شدن انفاق‌ها و بخششهای ظالمانه و انساندوستانه‌ی او و در راه ستایش از کارهای بزرگی که آن بزرگمرد تاریخ بشر انجام داد به فرمان خدا، بر قلب پاک پیامبر باراند و پیروان اسلام این آیات الهی را در بامدادان و شامگاهان و ساعات شب و روز با شادمانی و شور و شوق و برخی نیز ناخواسته و ناخشنود تلاوت می‌کنند و شکوه [صفحه ۶۴۳] وصف‌ناپذیر معنوی او را از زبان وحی و کتاب خدا می‌شنوند و می‌نگرند... آیا این عظمت بی‌همانند امیر مومنان در قرآن شریف، از چیزهایی نیست که آفت حسادت را در دل‌های بیمار برمی‌انگیزد؟ ۴- از شگفتیهای روزگار در مورد امیر مومنان یکی هم این است که: آن حضرت تنها به فرمان پیشوای بزرگ توحید به دریای جنگ و جهاد فرومی‌رفت و در بحرانی‌ترین شرایط به منظور حفاظت از وجود گرانمایه‌ی پیامبر که تجسم و تبلور اسلام بود و دین خدا به وجود آن حضرت پایدار بود جانفشانی می‌نمود. اما این چه رازی است که برخی از مردم آن قهرمان بی‌هماورد را که والاترین سرباز اردوگاه توحید بود، ناخوش می‌داشتند و پیامبر گرامی را که سالار این اردوگاه و جامعه بود، ناخوش نمی‌داشتند؟ مرحوم علامه در «بحار» از «ابوزید نحوی» آورده است که: از «خلیل بن احمد» پرسیدم که عالی جناب! چرا مردم پس از رحلت پیامبر، امیر مومنان را ترک کردند با اینکه به پیوند نزدیک آن حضرت با پیامبر آگاه بودند و به موقعیت والای او در میان امت، دانا بودند و خوب

می‌دانستند که چه رنج عظیم و تلاش خستگی‌ناپذیری در راه پیشرفت و جاودانگی اسلام می‌کشید؟ او پاسخ داد: دوست عزیز! نمی‌دانی چرا؟ گفتم: نه گفت: بدان جهت که فروغ فروزان خورشید وجود او، روشنایی آنان را سخت تحت الشعاع قرار داده بود. و بدان سبب که آن حضرت از هر چشمه‌ی جوشان و آبشخور پاک و حیات‌بخشی، زلال‌ترین بخش آن را برمی‌گزید، و بدان دلیل که مردم به همانندهای خویش گرایش بیشتری دارند تا به برجستگان و چهره‌های والا- آیا به این دلایل چندگانه مردم از امیر مومنان دوری گزیدند. آیا سخن شاعر را نشنیده‌ای که: [صفحه ۶۴۴] کبوتر با کبوتر باز با باز کند همجنس با همجنس پرواز و یا می‌گوید: دارنده‌ی هر شکل و قیافه‌ای، با همانند خود الفت می‌یابد. آیا ندیدی که فیل با فیل انس می‌گیرد؟ و نیز از شاعر دیگری است که: گوینده‌ای می‌گفت: چرا شما دو تن از یکدیگر دوری گزیدید؟ من در پاسخ او سخن منصفانه‌ای بر زبان آوردم و گفتم: او هم‌شکل و هم‌قیافه‌ی من نبود. به همین دلیل از او دوری گزیدم. چرا که مردم با همانندهای خویش الفت و پیوند برقرار می‌سازند. فرزند «عمر» به امیر مومنان گفت: چگونه قریش تو را دوست بدارند با اینکه در پیکار «بدر» و «احد» هفتاد تن از سردمداران آنان را که بر خدا بندگی نمی‌کردند و در اوج خودپرستی و خودبزرگ‌بینی بودند، همه را به خاک فلاکت افکندی؟ آن حضرت فرمود: پیکار سرنوشت‌ساز «بدر» دوستداران راستین و بااخلاص ما را اندک ساخت و راه سازش با مردم حق‌ناپذیر را محدود کرد. به هر حال روشن است که در این امور هیچگونه عیب و اشکالی نیست که مردم با بهانه ساختن اینها، مرد مردان و بزرگ بزرگان را خوش نداشته باشند. و مفهوم سخن فاطمه علیهاالسلام نیز در فراز «نقموا منه والله نکیر سیفه» از این گونه است که این شاعر می‌گوید: در آن شایستگان و قهرمانان هیچ عیب و نقصی نبود، جز اینکه شمشیرهای آخته و ستم‌سوزشان... منظور این است که آنان امیر مومنان را تنها بخاطر آراستگی به ارزشهای والای اخلاقی و عملکرد شایسته و خدمات بزرگ به اسلام و قرآن و پیامبر و به دلیل شجاعت و فداکاری و جهاد خستگی‌ناپذیر و قهرمانیهای بی‌همانندش، مورد عیب‌جویی و بی‌مهری قرار دادند و همه انسانهای باانصاف و آگاه نیک می‌دانند که این ویژگیها هرگز [صفحه ۶۴۵] عیب و نقص به حساب نمی‌آید تا قهرمان آراسته به این ویژگیها سرزنش گردد. آری مطلب مهم مورد بحث، شایسته‌ی شرح بیشتری است اما متأسفانه نگارنده بخاطر رعایت اسلوب کتاب ناگزیر از رعایت اختصار است و بدان امید می‌باشد که در فرصت یا نوشته‌ی دیگری در این مورد بحث بیشتری را تقدیم دارد. «والله لو تکافوا عن زمام نبذه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الیه لا عتلقه» فاطمه علیهاالسلام جامعه را به کاروان تشبیه می‌نماید و خلافت عادلانه یا رهبری اسلامی را به زمام آن، و وجود گرانمایه‌ی امیر مومنان را به سالار کاروان و دلیل راه که پیشاپیش کاروان حرکت می‌کند و زمام آن را به کف با کفایت خویش می‌گیرد و آن را در مسیر نیکبختی و نجات رهبری می‌کند. بانوی نمونه‌ی اسلام این نکته‌ی ظریف را فراموش نساخت که این مقام خطیر و موقعیت رفیع را پیامبر به فرمان خدا به امیر مومنان وا گذاشت. «نبذه رسول الله الیه» و این کار بزرگ را هنگامی انجام داد که در میان انبوه مردم بی‌باخت و با رساترین ندای خویش فرمود: هان ای مردم! هر کس مرا سرپرست و زمامدار خویش می‌نگرد، علی سرپرست و سالار اوست. «من کنت مولاه فعلی مولاه» دخت فرزانه‌ی پیامب پس از بیان حقایقی که از نظر تان گذشت، اینک این بخش از سخن خویش را با سوگند به نام مقدس «الله» آغاز می‌کند و روشن می‌سازد که مسئله تا آنجایی مهم و سرنوشت‌ساز است که جا دارد شخصیت والایی چون او بخاطر نشان دادن درجه‌ی اهمیت آن سوگند یاد نماید. «لو تکافوا الا عتلقه» اگر برآستی جاه‌طلبان از دست درازی به خلافت دست برمی‌داشتند و اگر برخی [صفحه ۶۴۶] از آن مردم برخی دیگر را هشدار می‌دادند بگونه‌ای که اگر جاه‌طلب و تشنه‌ی قدرتی می‌خواست دست بسوی آن دراز کند، دیگران به او هشدار می‌دادند، زمام امور جامعه را امیر مومنان آنگونه که شایسته و بایسته بود به کف با کفایت خویش می‌گرفت. و بشریت را در شاهراه نجات و نیکبختی به بهترین و برترین صورت ممکن هدایت و رهبری می‌فرمود. آنگاه بانوی بانوان به ترسیم نتایج درخشان و ره‌آورد شکوهمبار رهبری فرزانه و خردمندانه‌ای می‌پردازد که اگر میدان و فرصت تحقق به آن داده می‌شد، فواید و بهره‌های فراوان و خیرات و برکات وصف‌ناپذیر آن در ابعاد گوناگون حیات، کران تا کران جامعه و

همه‌ی قرون و اعصار را در بر می‌گرفت. آری اینها را می‌شمارد و می‌فرماید: «ثم لسا ر بهم سیرا سجحا» «آنان را با نرمش و درایت و ملایمت به سر منزل مقصود سیر می‌داد.» او در رهبری خویش برای این کاروان و این جامعه سیری آرام و آسان را برمی‌گزید و آسایش خاطر و آرامش همگان را تامین می‌کرد. چرا که وقتی مرکب را به ضرب زور و اجبار به حرکت آورند، بناگزی سوار نیز از حرکت ناخواسته و اجباری مرکب آزرده می‌شود و از اضطراب و بی‌نظمی آن اعصابش در هم می‌ریزد. افزون بر سوار، خود مرکب نیز در صورت سرکشی و چموشی باید هر لحظه زمام و مهارش کشیده شود و بر او فشار آید. به همین جهت آن هم دچار ناراحتی می‌گردد. چرا که مهارش که در دو سوراخ بینی مرکب قرار دارد، چه بسا با کشیده شدن پیایی بوسیله‌ی سوار، بینی حیوان را مجروح سازد و در نتیجه هم سوار دستخوش اذیت و اضطراب و ناراحتی گردد و هم مرکب. اما دخت گرانمایه‌ی پیامبر می‌فرماید: «لا یکلم خشاشه و لا یتتع راکبه» اگر زمام مرکب خلافت را به لایق‌ترین انسانها می‌سپردند، نه مرکب ناتوان و مجروح می‌شد و نه راکب خسته و افسرده، و مسافران و سرنشینان و کاروانیان نیز از هر رنج [صفحه ۶۴۷] و زحمتی در امان بودند و در اوج امنیت و سلامت بسوی هدف می‌شتافتند. واژه‌ی «خشاش» به مفهوم بند یا چوبی است که به عنوان مهار در بینی مرکب قرار می‌گیرد. و در نسخه‌ی دیگری: «و لا- یکل سائره و لا- یمل راکبه» آمده است، که همان معنا را می‌رساند. «و لاورد هم منهلا غیرا فضفاضا» و جامعه و کاروان را به سرچشمه‌ی آب زلال و گوارا وارد می‌ساخت. چرا که دلیل و راهنمایی که پیشاپیش کاروان راه را می‌گشاید. بناگزی باید کاروانیان را در موقعیتها و توقفگاه‌های شایسته و مناسبی همچون سواحل رودخانه‌ها یا کنار چشمه‌ساران برای استراحت فرود آورد، تا آنان هم نیاز خویش را از آب گوارا و زندگی‌ساز برگیرند و هم چهارپایان خویش را سیراب سازند. بانوی نمونه‌ی اسلام این حقیقت را ترسیم می‌کند که اگر جاه‌طلبان تشنه‌ی قدرت می‌گذاشتند تا امیر مومنان این جامعه و این کاروان را رهبری کند، بطور یقین آن را به سرچشمه‌های آب زلال و گوارا و حیاتبخش و پایان‌ناپذیری رهنمون می‌گشت که نه دچار فقر و کمبود امکانات زندگی و ارزشهای انسانی می‌شدند و نه دچار تنگنا و کمبود جا و مکان برای یک حیات شرافتمندانه. «تطفح ضفتاه، و لا- یترق جانباه» «او کاروانیان را به کنار چشمه‌سار و جویباری می‌برد که از آب لبریز بود و هرگز صافی و زلالی آن رنگ نمی‌باخت.» یک نهر هنگامی که لبریز از آب باشد از دو طرف آن سرزیر می‌کند و آنگاه که آب زیادی بصورت جوشان جریان یابد، همواره زلال و تمیز می‌ماند و با گل و لای و لجن و عفن آلوده نخواهد شد. آری آبهایی که در اطراف نهرها و در کنار جویبارها و حتی دریاها موجود است، [صفحه ۶۴۸] همانگونه که بسیاری از ما مشاهده کرده‌ایم، آلوده به گل و لای است و غیرقابل نوشیدن. اما آب زلال و گوارایی که از چشمه می‌جوشد و در نهر بزرگی جریان می‌یابد و از بسیاری آن از دو سوی جوی سرریز می‌کند، قابل بهره‌برداری است. چرا که از ویژگیهای چنین آبی، بسیاری و گسترده‌گی و لبریز بودن نهر و زلال و صافی و نظافت و مطابق با موازین بهداشتی بودن و از آلودگی به گل و لای به دور بودن و به یک کلام همه‌ی ویژگیهای یک آب سالم را داشتن است. و همه‌ی این نکات ظریف و ارزنده در سخن بانوی بانوان بیانگر این واقعیت است که؛ اگر زمام امور جامعه به دست باکفایت امیر مومنان می‌بود، کران تا کران زندگی مردم را سعادت و نیکبختی فرامی‌گرفت و خوبی‌ها و برکت‌ها بر همه‌ی زمین و زمان سایه می‌گسترده و عدالت و آزادی بر کوهی زمین و بر زندگی جامعه‌ها و تمدنها حاکم می‌گشت و نعمت سلامت و بهداشت همگانی تامین می‌شد و رفاه، بهروزی و آرامش و اطمینان و آزادی و امنیت به مفهوم حقیقی آن همه جا را می‌گرفت و نیکبختی این جهان و نعمتهای آن جهان، نصیب همه‌ی انسانها می‌شد. «و لا صدرهم بطانا» و آنان را پس از سراب شدن و بهره‌وری کامل بازمی‌گرداند. روشن است که ثمره‌ی ورود به چنین سرچشمه‌ی جوشان و گوارایی آن است که کاروانیان سیراب و سرخوش و با بهره‌وری کامل از آن آب گوارا و نعمتهای دیگر از آنجا خارج خواهند شد، به گونه‌ای از آنجا بازخواهند گشت که نه دیگر گرسنگی و تشنگی و محرومیت خواهد بود و نه تهیدستی و بینوایی. «و نصح لهم سرا و اعلانا» و در آشکار و نهان خیرخواه فرد و جامعه بود و در این راه تلاش می‌کرد. واژه‌ی «نصح» به مفهوم خیرخواهی و دوری از فریبکاری و تقلب است و منظور بانوی بانوان

این است که اگر حق مسلم امیر مومنان پایمال نمی‌شد و زمام امور در دست او [صفحه ۶۴۹] بود، در همه‌ی فرصتها و شرایط و در آشکار و نهان برای نیکبختی و رفاه و تعالی جامعه می‌کوشید و وجود گرانبهایش در هدایت و رهبری جامعه سراسر خیر و برکت و صلاح و سعادت برای مردم بود، بی‌آنکه چیزی از ارزشهای مادی برای خویش بجوید. «و لم یکن یحلی من الغنی بطائل، و لا یحظی من الدنیا بنائل، غیر ری الناهل و شعبه الكافل.» و هرگز بهره‌ی بسیاری از ارزشهای مادی برای خویش نمی‌جست و نمی‌خواست و از دارایی و ثروت دنیا جز به اندازه‌ی آبی که عطش تشنه‌ای را فرونشاند یا اندک غذایی که گرسنگی گرسنه را برطرف سازد، چیزی برای خود بر نمی‌داشت. و بدینسان بانوی گرانبهای جهان هستی موقعیت و دیدگاه همتای گرانقدر زندگی‌اش، امیر مومنان را در رابطه با حکومت و زمامداری از دیدگاه اسلام و سیره‌ی عملی او را ترسیم می‌کند.

پیش از تفسیر این فراز

اشاره

نگارنده پیش از تفسیر این فراز از سخن تاریخی و جاودانه‌ی فاطمه علیها‌السلام خود را ناگزیر از طرح نکاتی می‌نگرد تا بتواند بیانات روحبخش آن حضرت را روشتر تفسیر نماید. ۱- این نکته را نباید فراموش کرد که در این جهان همواره افرادی وجود داشته و دارند که شیفته‌ی قدرت و زمامداری و حکومت بر جامعه‌ها هستند. دوست دارند بر مردم حکومت برانند و همانگونه که دلخواه آنهاست و می‌خواهند عمل کنند. اینها بدان جهت شیفته‌ی قدرت و حکومت هستند که آن را وسیله‌ای برای رسیدن به آرزوها و اهداف شخصی خویش می‌دانند چرا که در پرتو این قدرت و فرمانفرمایی می‌توانند به انواع و اقسام نعمتها و امکانات دست یابند و بهترین زندگی و پرشکوه‌ترین دنیا را برای خویش فراهم آورند، آری گروهی اینگونه به زمامداری و حکومت می‌نگرند و بدان عشق می‌ورزند. [صفحه ۶۵۰] ۲- اما در همین جهان انسانهای برجسته و وارسته‌ای نیز که البته شمارشان بسیار اندک است- وجود داشته و دارند که ریاست و زمامداری را دوست می‌دارند اما نه به عنوان هدف و به انگیزه‌ی جاه‌طلبی و زورپرستی، بلکه برای خدمت به بشریت و اصلاح و سازندگی جامعه‌ها و فراهم آوردن نیکبختی و نجات و خیر و برکت برای توده‌ها، تا شاید مردم بتوانند در سایه‌ی مدیریت و زمامداری آنان، در امنیت و آسایش خاطر زندگی کنند و ابعاد گوناگون حیات مردم به رفاه و آسایش و خوبی و رستگاری و فراوانی نعمتها آمیخته باشد. این گروه از انسانها که براستی دوستان خدا هستند در زندگی خویش و ژرفای جانشان هیچ‌گونه کمبود شخصیت یا عقده‌ی حقارتی احساس نمی‌کنند تا بدینوسیله بخواهند کمبودهای خویش را برطرف ساخته یا عیب و نقص خود را با این دبدبه‌ها و کبکبه‌های میان‌تهی و زودگذر بپوشانند، بلکه به عکس آنان کمال و تعالی حقیقی را در پرتو ایمان به خدا و آراستگی به ارزشهای اخلاقی و انسانی در کران تا کران وجود خویش احساس می‌کنند و نیک می‌دانند که آنان بی‌نیاز هستند و مردم نیازمند به درایت و ژرف‌نگری و ایمان و اخلاص آنانند. جامعه به وجود گرانبهای و تاریخساز آنها نیاز دارد تا به شایستگی اداره شود و روشن است که اگر این‌گونه شخصیت‌های شایسته و توانمند اداره‌ی امور جامعه را به دست با کفایت خویش گیرند مردم از نعمت رفاه و آزادی و نیکبختی بهره‌ور می‌گردند و آن شایستگان هم جامعه را اصلاح می‌نمایند و هم امکانات شایسته و بایسته‌ی یک زندگی شرافتمندانه را در همه‌ی ابعاد برای خود و خانواده و جامعه تامین خواهند کرد. اینان هنگامی که تدبیر امور و تنظیم شئون جامعه را به کف با کفایت خویش می‌گیرند، نه در اندیشه سود و بهره‌وری شخصی هستند و نه به خود اجازه می‌دهد که با دارایی و امکانات محرومان و تهیدستان غرق در نعمتها گردند و یا شالوده کاخهای سر به آسمان کشیده‌ی خویش را بر استخوانهای توده‌های محروم و پایمال شده بنیاد [صفحه ۶۵۱] نهند، چرا که این انسانهای خدا ساخته و

برجسته، روانی سرفراز و جانی ذلت‌ناپذیر و روحی بزرگ و تابناک دارند که از سقوط به این ورطه‌ی هولناک و این سطح بسیار پست و پایین سخت ابا می‌کنند و هرگز به آنان اجازه نمی‌دهد که اسیر و برده‌ی هوا و هوس و جاه و مقام و زر و زور و تزویر گردند. اینک پس از بیان دو نکته‌ی ظریفی که ترسیم شد و با دقت بیشتر به سخن جاودانه‌ی «فاطمه» علیها‌السلام پیرامون موقعیت و دیدگاه والای همتای گرانقدرش نسبت به زمامداری و حکومت روشن می‌شود که می‌فرماید: «و لم یکن یحلی من الغنی بطائل» اگر امیر مومنان زمام امور جامعه را به کف باکفایت خویش می‌گرفت، نه از ثروت مردم برای خویش بهره‌فراوانی می‌گرفت و نه از خزانه‌ی ملت سود شخصی می‌برد و ثروتی می‌اندوخت. «و لا یحظی من الدنیا بنائل» و از ثروت‌های این جهان جز به اندازه‌ی رفع تشنگی و گرسنگی خود و خانواده‌اش بهره‌ای نمی‌گرفت. و شما خواننده‌ی پژوهشگر این فراز از سخن بانوی بانوان جهان هستی را به خاطر خویش بسیار و آنگاه به زندگی سراسر زرق و برق زمامداران و شاهان بنگر. آنگاه است که خواهی دید که آنان در مجهزترین و پرزرق و برق‌ترین کاخها مسکن گزیده و فاخرترین لباسها را می‌پوشند، لذیذترین غذاها را می‌خورند و بهترین و لوکس‌ترین اتومبیلها و هواپیماها را سوار می‌شوند، اقامتگاه‌های خویش را با گرانتی‌ترین وسائل زندگی آراسته می‌سازند و به بهترین و برترین صورت ممکن از نظر رفاه و امکانات گوناگون، زندگی می‌کنند. و شما دوست خواننده دیگر از انبوه ثروت‌های بادآورده و روی هم انباشته شده‌ای که این حضرات برای روزهای مبادا اندوخته می‌سازند، چیزی مگو و مپرس که از اسرار است!! [صفحه ۶۵۲] و خودت نیک می‌دانی که تمامی اینها از مال مردم و از اموال و امکانات دولت و ملت غارت شده است. آری سالار بانوان، فاطمه علیها‌السلام همتای گرانمایه‌ی خویش امیر مومنان را آنگونه که ترسیم شد، معرفی می‌کند و شگفتا که هم تاریخ درست و راستین، سخنان دخت سرفراز پیامبر در مورد امیر مومنان را با همه‌ی وجود گواهی می‌کند و هم رویدادهای تاریخی آن را مورد تایید قرار می‌دهند. برای نمونه: تاریخ نشانگر این واقعیت است که امیر مومنان اندکی کمتر از پنج سال زمام امور جامعه را به کف با کفایت خویش گرفت و در همه‌ی این مدت زندگی‌اش صد در صد همانگونه بود که دخت سرفراز پیامبر وصف کرد. آن پیشوای راستین اسلام به یکی از کارگزارانش در ضمن نامه‌ای مرقوم داشت: «الآن و ان امامکم قد اکتفی من دنیا بطمریه، و من طعمه بقرصیه، الا- و انکم لا- تقدرن علی ذلک، ولکن اعینونی بورع و اجتهاد، و عفة و سداد فوالله ما کنزت من دنیاکم تبراً، و لا ادخرت من غنائمها و فراء، و لا اعددت لبالی ثوبی طمراً، و لا حزت من ارضها شبراً، و لا اخذت منه الا کقوت اتان دبره، و لهی فی عینی اوهی و اهون من عفصه مقره. بلی! کانت فی ادینا فدک من کل ما اظلته السماء، فشح علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرین، و نعم الحکم الله و ما اصنع بفدک...» بهوش باش که امام شما از دنیا و ارزشهای آن به همین دو جامه‌ی فرسوده، و از غذاهای آن به دو قرص نان بسنده کرده است. هان! شما توانایی آن را ندارید که اینگونه ساده و مردمی زندگی کنید. اما باید مرا با ورع و پرهیزکاری، تلاش و کوشش خستگی‌ناپذیر، عفت و پاکی و پیمودن راه درست و خداپسندانه یاری دهید. [صفحه ۶۵۳] به خدای سوگند! من نه از دنیای شما طلا و نقره‌ای اندوخته‌ام و نه از بهره‌ها و ثروت‌های آن مالی پس‌انداز کرده‌ام، نه برای این لباس فرسوده‌ام بدلی فراهم ساخته‌ام و نه از زمین این دنیا و کشور پهناوری که امور آن را تدبیر می‌کنم، یک وجب در اختیار خویش گرفته‌ام. آری از میان آنچه آسمان نیلگون بر آن سایه افکنده است، تنها «فدک» در دست ما بوده که در مورد آن نیز گروهی بخل و حسادت ورزیدند و گروه دیگری- که ما باشیم- آن را سخاوتمندانه و کریمانه رها کردند و آن نیز از دست ما رفت. اما چه غم که بهترین داور خداست و او در مورد مصادره‌کنندگان و صاحبان حق داوری خواهد کرد.

یک پرسش

در اینجا پرسشی است که ناگزیر باید بدان پاسخ داد و آن این است که: اگر براستی امیر مومنان دارای این ویژگیها و صفات

ارزشمند و تعالی دهنده‌ای بود که دخت گرانمایه‌ی پیامبر برمی‌شمارد و او را به وصف می‌کشد، پس چرا هنگامی که زمام امور جامعه را به کف با کفایت خویش می‌گیرد و به تنظیم شئون و تدبیر امور مردم می‌پردازد، در دوران حکومت او ناامنی‌ها و جنگ‌های خونبار داخلی و مشکلات و مصیبتها، یکی پس از دیگری رخ می‌دهد و کشتارهایی گسترده جامعه را فرامی‌گیرد؟

پاسخ این «چرا؟»

پاسخ این چرا این است که: بی‌تردید جامعه‌ی اسلامی در زمان پیامبر در همه‌ی ابعاد، جامعه‌ی شایسته و درستی بود اما عناصری که پس از رحلت آن پیشوای آسمانی به مدت ربع قرن بر امت مسلمان فرمانروایی کردند دگرگونیهای نامطلوب و نادرستی در دین و دنیا و اندیشه و عقیده و رفتار جامعه پدید آوردند که گفتنی نیست. [صفحه ۶۵۴] اگر برآستی با تعمق و انصاف به زندگی سردمدارانی که پس از رحلت پیامبر زمام امور جامعه را به کف گرفتند، بیفکنیم خواهیم دید که در این دوره‌ی بیست و پنج ساله چه حجم وحشتناکی از فرمانهای ظالمانه و فتوهای دل‌بخواه و قوانین و مقررات ساختگی و مخالف با اسلام حقیقی، از آنان صادر شده است. این فرمانها و فتواها از تغییر وضو گرفته تا اذان، از شمار رکعت‌های نماز تا چگونگی آن، از عمل عبادی حج گرفته تا جهاد و تشکیل خانواده و انحلال آن، از مسائل اقتصادی و اجتماعی گرفته تا سیاسی و اداری... همه جا بطور دل‌بخواه و به انگیزه‌ی جاه‌طلبانه صادر گردید، بگونه‌ای که اگر نگارنده بخواهد نمونه بیاورد سخن طولانی می‌شود. به همین جهت تنها به ترسیم یک نمونه بسنده می‌شود و شما خواننده نکته‌سنج می‌توانی از همین نمونه بسیاری چیزها را دریابی!

کشتار خالد بن ولید

«خالد بن ولید» با سپاه خویش به دستور حکومت خودکامه، بسوی برخی از گروههای مسلمان رفت. در سر راه خویش میان یک گروه از امت، مردی به نام «مالک بن نویره» می‌زیست که در حضور پیامبر و با رهنمود آن حضرت اسلام آورده و پیامبر گواهی فرموده بود که او از بندگان شایسته‌ی خدا و اهل بهشت خواهد بود و «عمر بن خطاب» نیز اسلام و ایمان او را گواهی نموده بود. اما همین «خالد بن ولید» آن بنده‌ی خدا را بی‌هیچ جرم و گناهی، جز اینکه همسرش زیباترین زن قبیله بود و این فرمانده‌ی رذالت‌پیشه‌ی خلیفه، به او طمع بسته و هیچ راهی برای کام گرفتن رذیلانه از آن زن با شرف جز کشتن همسر بیچاره‌ی او نمی‌یافت، او را سر برید و در همان شب جنایت نیز به آن بانوی مسلمان تجاوز کرد و روی خود و دولت غاصبی را که نماینده‌اش بود سیاه‌تر کرد. هنگامی که به مدینه بازگشت به اتفاق همه‌ی مورخان از سوی رئیس دولت وقت [صفحه ۶۵۵] نه کیفری برای او در نظر گرفته شد، و نه حتی مورد توبیخ و نکوهش قرار گرفت با اینکه همگان می‌دانند که از دیدگاه اسلام ازدواج با بانویی که در حال عده می‌باشد، حرام است و اگر کسی مرتکب چنین کاری شود در حقیقت مرتکب فحشا شده است. شما خواننده‌ی عزیز که این رویداد فاجعه‌بار را در بیشتر کتابهای تاریخ می‌توانی بیابی، آیا می‌دانی که همین جنایت هولناک تا کجا و چه اندازه باعث ریخته شدن خونهای بناحق و شکستن حرمتها و تجاوز به نوامیس و دست یازیدن به جنایات و بازی با کرامت و حیثیت مردم و سرنوشت آنان شد؟ و تا کجا دیدگاه جامعه را نسبت به دین و دولتی که مدعی جانشینی پیامبر بود و اسلام را یدک می‌کشید، دگرگون ساخت؟ و نیز در بخشهای گذشته‌ی همین کتاب موضع این گروه تجاوزکار و تشنه‌ی قدرت، در برابر دخت یگانه و عزیز پیامبر و نیز در برابر همتای گرانمایه‌اش امیر مومنان و دو فرزند ارجمندش حسن و حسین برای شما خواننده‌ی حقجو ترسیم شد.

رهبری از هم گسیخته

آری حقیقت این است که اسلام و رهبری اسلامی و زمام امور جامعه، هنگامی که به دست توانمند امیر مومنان رسید که دیگر هم رشته‌ی پیوند و ریسمان استوارش بریده بود و هم ابعاد و جوانب آن در هم کوبیده شده و هم آن خوشنامی و بلندآوازی و جذبه‌اش به بدنامی و دافعه و حق‌کشی و بربریت آلوده شده بود. و با این وصف هنگامی که امیر مومنان پیاخاست تا این تباهی را براندازد و آثار آنها را با سازندگی و اصلاحگری در همه‌ی ابعاد بزدايد و اسلام را به شاهراه حقیقی خویش بازگردانیده و لباس قداست و زیبایی و جذبه‌اش را دگرباره بر اندامش بپوشاند، درست در این شرایط بود که جاه‌طلبان و طمع‌ورزان به قدرت و امکانات و امتیازخواهان حق‌ستیز، بر ضد او قیام کردند و شمشیرهای ستم خویش را بر روی آن تبلور عدالت [صفحه ۶۵۶] و آزادی کشیدند و آنگاه بود که آتش جنگهای خانمانسوز داخلی شعله‌ور گردید و کشتارها پیش آمد که ما اندکی از آن رویدادهای فاجعه‌بار را در جلد اول تا سوم شرح نهج‌البلاغه آورده‌ایم که با مراجعه به آنها حقایق بر شما خواننده‌ی عزیز روشن خواهد شد.

ادامه تفسیر سخنان فاطمه

اشاره

به هر حال بانوی بانوان در ادامه‌ی سخنان خویش فرمود: «و لبان لهم الزاهد من الراغب» فاطمه علیهاالسلام همچنان شخصیت والای همتای زندگی‌اش، امیر مومنان سخن می‌گوید و خاطر نشان می‌سازد که اگر زمام رهبری پس از رحلت پیامب به کف باکفایت آن حضرت قرار می‌گرفت از ارزشهای مادی این جهان برای خویش به اندکی قناعت می‌ورزید. به همان اندازه که گرسنگی و تشنگی خویش و خاندانش را فرونشانند و به دین و دنیای جامعه خدمت کند و آنگاه در این شرایط بود که برای عصرها و نسلها روشن می‌شد که پارسا و زاهد حقیقی که ذره‌ای به ثروت و امکانات جامعه چشم طمع نمی‌دوزد کیست؟ و دنیاطلب و دنیاخواه که ثروت و امکانات مردم را بسان شتری که بر کشتزار سرسبز و پرتراوتی بزند و تمامی گیاهان تازه را به معده‌ی خویش سرازیر کند، کدام است؟ و بدینسان پارسا و دنیاپرست از یکدیگر بازشناخته می‌شد. «و الصادق من الکاذب» و نیز راستگویی که در گفتار و عملکرد خویش راستی را برگزیده است از دروغپردازی که در لاف و گراف‌گوییها و کارهای راه نادرستی و فریبکاری را پیشه ساخته است، برای مردم حقجو شناخته می‌شد. [صفحه ۶۵۷] و آنگاه این بخش از سخنان جاودانه‌ی خویش را با تلاوت این آیه‌ی شریفه به پایان برد که: «و لو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض و لکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون.» [۳۵۰]. اگر مردم شهرها ایمان آورده و پروای خدا پیشه ساخته بودند و به یقین ما برکاتی از آسمانها و زمین بر روی آنان می‌گشودیم، اما آنان تکذیب کردند و ما نیز (گریبان) آنان را به (کیفر) دستاوردها گرفتیم. و راستی که این آیه‌ی شریفه چقدر با آن مجلس و مردم تناسب داشته و این تمسک به آیه و تشبیه در سخن تاریخی فاطمه علیهاالسلام چقدر زیبا می‌نماید و حقیقت را روشن می‌سازد! دخت فرزانه‌ی پیامبر این حقیقت را روشن می‌سازد که اگر براستی مردم مسلمان پیام خدا و سخن پیامبرش را در گزینش امیر مومنان به خلافت گردن می‌نهادند، بی‌هیچ تردیدی جهان برای آنان روح و ریحان و بسان بهشت پرتراوت و جاودانه می‌گشت و زندگی جامعه‌ها و تمدن‌ها به شایستگی‌ها و ارزشهای والای معنوی و نعمتهای گوناگون زندگی آراسته می‌شد. اما دریغ و درد که آنان راه مخالفت را در پیش گرفتند و دیگری را بجای آن بزرگمرد برگزیده‌ی خدا و پیامبر نهادند و با عصیان خویش دانسته و آگاهانه پیامبر را در عمل تکذیب کردند. از این رو باید بزودی شاهد بدبختی‌ها و

تیره‌روزی‌هایی باشند که بر سر آنان فرود خواهد بارید و شاید برای ترسیم این واقعیت بود که دخت یگانه‌ی پیامبر در ادامه‌ی سخن خویش این آیه‌ی شریفه را آورده که: «والذین ظلموا من هولاء سیصیبهم سیئات ما کسبوا و ما هم بمعجزین.» [۳۵۱]. [صفحه ۶۵۸] و کسانی از این گروه که ستم کردند، بزودی ثمره‌ی شوم آنچه مرتکب شده‌اند به آنان خواهد رسید و آنان هرگز درمانده‌کننده (خدای توانا) نخواهند بود. در آینده‌ی نزدیک در مورد بدبختی‌ها و فجایع و مصیبت‌های تاسف‌باری که از رهگذر غضب خلافت و پذیرش رهبری و زمامداری کسانی جز خاندان وحی و رسالت بر سر جامعه فروبارید، بیشتر بحث خواهیم کرد. «الا: هلم واستمع» و در نسخه‌ی دیگری: «هلمن و استمعن» آمده‌است. که بنا به عبارت نخستین سخن بانوی سرفراز گیتی جهانشمول است و خطاب به همگان و اگر فراز دوم را ملا-ک قرار دهیم، خطاب به زنان عیادت‌کننده‌ای است که می‌فرماید: «اینک بیاید و بشنوید...» و ما عشت اراک‌الدهر عجا» «و به هر اندازه در این سرا زندگی کنی دنیا شگفتی‌های تازه‌ای به تو نشان خواهد داد.» شگفتیهایی که هرگز به ذهن خطور نمی‌کند و به خاطر نمی‌گذرد. «و ان تعجب فعجب قولهم» «اگر بر آنی که شگفت‌زده شوی از گفتار اینان تعجب کن که چه می‌گویند.» این جمله فرازی از جمله‌ی شریفه‌است که اینگونه می‌باشد: «و ان تعجب فعجب قولهم ءاذا کنا ترابا اثنا لفی خلق جدید.» [۳۵۲]. «اگر عجب داری عجب از سخن آنان است که (می‌گویند) آیا هنگامی که خاک شدیم براستی در آفرینش جدیدی خواهیم بود؟» فاطمه علیها‌السلام این فراز از آیه‌ی قرآن را اقتباس فرموده و با سخنان روحبخش خویش [صفحه ۶۵۹] آمیخته‌است و پیامش این می‌باشد که مردم از رویدادهایی شگفت‌زده می‌شوند، در حالی که بسیاری از آنها جای شگفتی ندارند. اما در جامعه‌ای که ما زندگی می‌کنیم رخدادهای عجیبی رخ می‌دهد که براستی درخور تعجب است چرا که این امور و رخدادها نه با مقررات دین خدا هماهنگ است و نه خرد سالم و وجدان آزاد و شعور انسانی. رخدادهایی که با هیچ ملاک و معیار درستی هماهنگ نیست و تحت هیچ قاعده و قانونی نمی‌گنجد. برای نمونه: لیت شعری الی ای سناد استندوا؟ و علی ای عماد اعتمدوا؟ و بایه عروه تمسکوا؟ و علی ایه ذریه اقدموا و احتکوا؟ واقعیت این است که مردم به پیامبر خدا گراییده و به آن حضرت اعتماد نموده و فرمان او را گردن نهادند و بر گفتار صادقانه‌ی او گوش جان سپردند و دستورات او را اطاعت نمودند چرا که او فرستاده‌ی بزرگ خدا بود و با جهان برتر پیوند داشت و تمامی ویژگیها و شایستگی‌هایی که باعث فرمانبرداری و ارادت و اطاعت مردم از او می‌شد همه و همه بصورت فراوانی در وجود گرانمایه‌ی آن حضرت و گفتار و عملکرد و اخلاق و سیره‌اش موج می‌زد و طبیعی بود که مردم آگاه و سعادت‌خواه آن حضرت را بر خویشتن مقدم بدانند و جای شگفتی هم در این فرمانبرداری مردم از او نیست. اما براستی جای شگفتی بسیار است که برخی از مردم پس از رحلت غمبار پیامبر به چنان انحطاط فکری در غلطیدند که زمام امور جامعه و دین و دنیای خویش را به دست عناصری سپردند که در آنان هیچگونه شایستگی و بایستگی و ویژگیهای این کار بزرگ به چشم نمی‌خورد! آخر مردمی که به پیامبر ایمان آورده و بر آن حضرت اعتماد کرده و به آن [صفحه ۶۶۰] شایسته‌ترین انسان تمسک جستند و او را مقتدای خویش شناختند پس از این اوج و رشد چگونه می‌توانند خویشتن را قانع و وجدان خود را راضی سازند که به زمامداری و پیشوایی عناصری تن در دهند که به فاصله‌ی زمین تا آسمان و نور تا ظلمت و سیاهی تا سفیدی و مشرق تا مغرب با هم فاصله دارند؟ بدینسان دخت گرانمایه‌ی پیامبر از انحطاط ناگهانی و یکباره‌ی آنان پس از رحلت پیامبر اظهار شگفتی می‌کند و به همراه آن حضرت همه‌ی خردمندان گیتی و صاحبان وجدانهای زنده و روانهای برخوردار از اعتدال و توازن و جانهای حق‌پذیر نیز از چنین انتخابات ساختگی که با همه‌ی مقیاسها و معیارها و میزانها در تضاد بود، شگفت‌زده می‌شوند! «و بایه عروه تمسکوا؟» در جامعه‌ی اسلامی و میان مسلمانان ثابت است که این سخن جاودانه از پیامبر خداست که فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی، و انکم لن تضلوا ما ان تمسکم بهما.» و پیام این سخن جاودانه هم روشن است که پیامبر به جامعه‌ی اسلامی فرمان می‌دهد که به کتاب خدا و خاندان گرانمایه‌ی او تمسک جویند و هر دو مشعل فروزان را فراره خویش قرار دهند. اینک شما خواننده‌ی حقجو بنگر که این گروه به کدامین ریسمان چنگ زده و بدان دست گرفتند و چسبیدند؟ «و علی آیه

ذریه اقدموا و احتکوا؟» آیا براستی اینان می‌دانند که فاطمه علیهاالسلام کیست؟ و آیا می‌دانند که جایگاه والای این نسل پاک و پرشرافت و ارجمندی که بی هیچ تردیدی شریف‌ترین خاندان عصرها و نسلهای بشری بر روی زمین خدا می‌باشد، کجاست؟ [صفحه ۶۶۱] و آیا می‌دانند که منزلت و مقام این خانواده چیست؟ براستی آیا اینان می‌دانند که در برابر خاندان وحی و رسالت چه کرده‌اند؟ آن خاندان گرانمایه‌ای که خدا همگان را به دوستی آنان فرمان داد و فرمود: «قل لا-اسالکم علیہ اجرا الا-المودۃ فی القربی». [۳۵۳]. آن خاندان گرانقدری که خدا فرمانبرداری از آنان را بر هر انسان باایمانی واجب ساخت و فرمود: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم». [۳۵۴] کسانی که نقش والا و نجات‌دهنده‌ی آنان درست بسان کشتی نوح است که هر کس بر آن نشست نجات یافت و هر آن کس که از روی آن برتافت، به ورطه‌ی هولناک گمراهی و نگونساری و نابودی درغلطید. کسانی که هر کس آنان را دوست بدارد تو گویی خدای را دوست داشته و هر کس آنان را بیازارد، خدای را آزرده است و هر کس کینه‌ی آنان را در دل داشته باشد با خدا کینه‌توزی کرده‌است. و به خدای یکتا که جز او خدایی نیست سوگند باد که آنان خاندان پیامبر و نسل پاک او را اذیت کردند و به آن شایسته‌ترین خاندان، ستم و بیداد روا داشتند و آنان را با بدرفتاری خویش به خشم آوردند و بر حقوق و آزادی آنان تجاوز کردند و حرمتشان را شکستند و با این سیاست بیدادگرانه مردم را بر اذیت و آزار آن خاندان والا، جرات و جسارت بخشیدند و خداست که میان بندگانش داوری خواهد کرد. اینک باید پرسید که این تجاوزکاران به دستور کدامین دین و آیین و طبق کدامین شریعت و قانون و به کدامین مجوز شرعی این شیوه‌ی ظالمانه را در برابر خاندان وحی پیامبر اتخاذ کردند؟ [صفحه ۶۶۲] ما که نمی‌دانیم شاید آن گروه تجاوزکاری که به چنین جنایاتی دست یازیدند، بهانه‌هایی بسازند و دستاویزهایی بتراشند که با تمسک بدانها بتوان اینگونه هتک حرمتها کرد، و آبروها و کرامتها را ریخت و اینگونه شقاوتها را مرتکب شد. «لبس المولی و لبس العشیر» فاطمه علیهاالسلام این فراز را از قرآن شریف اقتباس فرموده‌است که می‌فرماید: «یدعوا لمن ضره اقرب من نفعه لبس المولی و لبس العشیر». [۳۵۵]. کسی را می‌خواند که زیانش از سودش نزدیکتر است. وه که چه بد سرپرستی و چه بد دوست و دمسازی!! و بدینسان هشدار می‌دهد که آن کسی را که برای زمامداری برگزیده‌اید بد سرپرست و زشت همدم و همراهی است و بد دوستی است که برای زندگی برگزیده‌اید. «و بس للظالمین بدلا» این فراز نیز از قرآن اقتباس شده است که می‌فرماید: «و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربه افتخذونه، و ذریته اولیاء من دونی و هم لکم عدو لبس للظالمین بدلا». [۳۵۶]. «استبدلوا-والله- الذنابا، بالقوادم و العجز بالکاهل». آنان پیشگامان ما را رها ساخته و به سراغ دنباله‌ها رفتند و شان را با دم معاوضه کردند. از جمله دانشهایی که بر دیگر علوم بشری نوعی برجستگی و پیشگامی دارد، دانش جامعه‌شناسی است. این رشته‌ی مهم علمی از راز پیشرفت‌ها و صعود جامعه‌ها، یا انحطاط و سقوط آنها بحث می‌کند. عوامل ناتوانی ملتها یا علل اقتدار آنها را بازمی‌گوید، از صلاح و شایستگی یا تباهی و فساد آنها و نیز ثمره‌ی این صلاح و فساد پرده برمی‌دارد. [صفحه ۶۶۳] این دانش اجتماعی بر آن است که از مهم‌ترین وسایل و موثرترین عواملی که در سوق دادن جامعه‌ها و تمدن‌ها بسوی شایستگی و ناشایستگی و صلاح و فساد، نقش سرنوشت‌سازی دارد و فرجام پیروزمندانه یا ذلت‌بار مردم را رقم می‌زند، دو تشکیلات مهم جامعه و دو گروه گرداننده‌ی این تشکیلات‌اند؛ یکی تشکیلات سیاسی و هیئت حاکمه و دولت مردان و دیگر تشکیلات مذهبی و دانشوران دینی. به همین دلیل هم پیامبر خدا فرمود: «طائفتان من امتی اذا صلحتا صلح الناس، و اذا فسدتا فسد الناس: العلماء و الامراء». دو گروه در میان امت من هستند که با صلاح و شایستگی آنان جامعه و مردم راه شایستگی و صلاح در پیش خواهند گرفت و با فساد و تباهی آنان همه به تباهی در خواهند غلطید. و آن دو گروه عبارتند از دانشوران دینی و زمامداران جامعه. و می‌دانیم که در آن روزگار تیره و تاری که حقوق خاندان وحی و رسالت پایمال گردید و ندای حق‌طلبی و ستم‌ستیزی فاطمه علیهاالسلام جهان را پر کرد، دو تشکیلات سیاسی و مذهبی یکی بودند و در کنار هم. فردی که خویشتن را جانشین پیامبر می‌شمرد و هم ریاست دولت را در دست داشت و هم ریاست مذهبی را یدک می‌کشید، هم ناخدای کشتی سیاست

بود و هم سکاندار کشتی دین و مذهب، تدبیر امور و تنظیم شئون هر دو تشکیلات را در دست داشت. ما در روزگار خویش یا در گذرگاه قرون و اعصار، ملت‌های متمدن و با فرهنگ و پیشرفته‌ای را می‌یابیم که به‌اوج قله‌ی کمال و تعالی پرکشیده و در تمامی میدانهای زندگی به پیشرفت تحسین‌برانگیز و خیره‌کننده‌ای نایل آمدند و با تعمق درمی‌یابیم که راز مهم این پیشرفت و ترقی آنان زمامداران مترقی آنهاست که راه‌های پیشرفت و وسایل آن را برای آنان فراهم آوردند و با آموزشهای شایسته و بایسته‌ی خویش جامعه را پروراندند و نیرو بخشیدند و با رهبری و درایت و تشویق و تقدیر، آنان را به کار و تلاش و ابتکار و ترقی، شجاعت و جسارت بخشیدند. [صفحه ۶۶۴] و نیز ملت‌های عقب افتاده و از هم گسیخته‌ای را در چشم‌انداز خویش می‌یابیم که آفت جهل و فقر، بیماری و ذلت، نگونساری و سستی، برهنگی و جنایت و دیگر ضدارزشها، سایه‌ی شوم خویش را بر سر آنان افکنده است و هنگامی که تعمق می‌کنیم و می‌بینیم این جامعه‌ها نیز در حقیقت قربانی بی‌هدفی و بی‌کفایتی و عدم احساس مسوولیت سردمداران و رهبران تبهکار و بی‌لیاقت خویش‌اند. چرا که مردم بر راه و رسم زمامداران جامعه‌ی خویش‌اند. «الناس علی دین ملوکهم» به هر حال بانوی بانوان در ادامه‌ی سخنان تاریخی خویش سخن را به راز صعود و سقوط جامعه‌ها و تمدن‌ها سوق داد و فرمود: «استبدلوا- والله- الذنابا بالقوادم» می‌دانیم تشبیه در سخنوری نقش شگرف و اثرگذاری عجیبی در دلها دارد و روح و پیام و مفهوم سخن گوینده را بطور روشن در دسترس اندیشه شنونده قرار می‌دهد و دریافت آن را آسان می‌سازد. به همین جهت دخت گرانمایه‌ی پیامبر جامعه‌اسلامی را به یک پرنده، و رهبری آن را به بالهای آن پرنده تشبیه می‌کند که این پرنده، جز به کمک دو بال خویش نمی‌تواند به پرواز درآید و می‌دانیم که بال پرنده از پره‌های بزرگ و دهگانه‌ای تشکیل شده‌است که در فرهنگ عرب به آنها «قوادم» می‌گویند و در پوشش این پره‌های دهگانه‌ی بزرگ ده پر کوچک قرار دارد که به آنها «خوافی» می‌گویند و در دم پرنده نیز پرهایی است که «ذنب» نام دارد. پره‌های «قوادم» در حقیقت وسیله‌ی اصلی و مهم پرواز پرنده‌اند و هیچ پرنده‌ای جز به کمک آنها نمی‌تواند در سینه‌ی آسمان پرکشد. چرا که «قوادم» نقش موتورهای پر قدرت را دارند که در زیر بالهای یک هواپیما قرار دارد و به او امکان می‌دهد تا از زمین برخیزد و بسوی آسمان پرکشد و در فضا به پرواز درآید. [صفحه ۶۶۵] با این بیان هنگامی که آن پره‌های دهگانه‌ی پر قدرت پرنده‌ای بریده شود با پره‌های کوچک یا پره‌های ریزی که در دم او تعبیه شده‌است نمی‌تواند به پرواز درآید. چرا که آن دو رشته پره‌های کوچک نمی‌توانند پیکر آن پرنده را از زمین بلند کرده و به آن پرنده قدرت پرواز دهند. «و العجز بالكاهل» واژه‌ی «عجز» به مفهوم دنباله و پایان هر چیزی است و واژه‌ی «کاهل» به میان دو کتف انسان می‌گویند. با این بیان «کاهل» پر قدرت‌ترین نقطه برای جابجایی بار سنگین در پیکر انسان و به عکس آن «عجز» ناتوان‌ترین نقطه‌ی بدن برای این کار است. منظور دخت فرزانه‌ی پیامبر از این دو مثال و دو تشبیه خردمندانه این است که: این مردم نگویند پس از رحلت پیامبر رهبری و هدایت جامعه و تدبیر امور و تنظیم شئون امت را- که کاری بس بزرگ و موقعیتی سخت‌خطیر و حساس است- این کار سرنوشت ساز را به کسی سپرده‌اند که نه لیاقت و کفایت آن را دارد و نه به خاطر فقدان توانایی و ویژگی‌های لازم می‌تواند چنین مسوولیت خطیری را بعهده گیرد، چرا که خصوصیات لازم برای تدبیر شایسته‌ی امور و شئون و به کف گرفتن زمام امور جامعه، دانش گسترده و خرد سرشار و مدیریت شایسته و آزادگی و عدالت است که در سردمداران غاصب نیست و آن شایستگان و وارستگان را که دارای کفایت و لیاقت و دانش و خرد و مدیریت و دیگر ویژگیهای لازم برای اداره‌ی شایسته و خداپسندانه‌ی جامعه هستند نیز این تجاوزکاران کنار زده و قدرت و امکانات مادی را از آنان گرفته‌اند. از این رو چقدر سخن تاریخی فاطمه علیهاالسلام دقیق و بجاست که فرمود: این مردم نگویند پیشگامان و شایستگان را وانهاده و به سراغ دنباله‌ها و دنباله‌چهاره‌ها رفته‌اند و کار شاهپره‌های نیرومند و بزرگ را از پره‌های ریز دم پرنده می‌خواهند. [صفحه ۶۶۶] آری اینان در روز جاودانه غدیر به فرمان خدا و پیامبر در کمال آزادی و امنیت با امیر مومنان دست بیعت دادند اما پس از رحلت پیامبر عهد خویش را شکستند و بیعت را به بوته‌ی فراموشی سپردند و ناجوانمردانه به سراغ دیگری رفتند و به او که هرگز در دانش و خرد و ایمان و

عمل و درایت و مدیریت و شرافت و فضیلت و گذشته‌ی درخشان و دیگر ارزشهای انسانی و امتیازات اخلاقی، هرگز با آن حضرت قابل مقایسه نبود، دست بیعت سپردند. «فرغما لمعاطس قوم یحسبون انهم یحسنون صنعا.» پس به خاک مالیده باد بینی گروهی که می‌پندارند کار نیک انجام می‌دهند در حالی که تباهی به بار می‌آورند. بدینسان فاطمه علیهاالسلام خواری و ذلت را درخور اینان می‌داند و برایشان می‌خواند و از خدا می‌خواهد که به کیفر طبیعی ارتجاع طلبی و حق‌کشی آنان، بینی‌هایشان را به خاک بمالد چرا که آنان به مردم سست عنصری تبدیل شده‌اند که می‌پندارند با این گرایش ارتجاعی در اندیشه و عمل، هنوز راه‌یافتگانند و در راه و رسمی که در پیش گرفته‌اند اصلاح‌گرند نه تبه‌کار. اما اینک بهوش باشید که اینان همان تبه‌کارانند ولی خود نمی‌فهمند. «الا انهم هم المفسدون و لکن لا- یشعرون.» آیا فرد یا گروهی که از راه درست و عادلانه انحراف جسته است خود درمی‌یابد که در مسیر انحطاط گام سپرده است یا اینکه عکس حقیقت را می‌نگرد و می‌پندارد که راه یافته است و در مسیر اعتدال و راه درست پیش می‌رود و تنها خود بر راه حق است و جز او همگان بر راه انحراف و باطل‌اند؟ و آنگاه است که با این پندار نه منطقی و برهانی در او اثر می‌گذارد و نه دلیل و سخن درستی برای او سودبخش خواهد بود. [صفحه ۶۶۷] به هر حال بانوی بانوان این دو فراز از سخن خویش را از قرآن شریف اقتباس نمود که: «قل هل ننبئکم بالآخرین اعمالا الذین ضل سعیم فی الحیاء الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا.» [۳۵۷]. و نیز می‌فرماید: «و اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون، الا انهم هم المفسدون و لکن لا یشعرون.» [۳۵۸]. دخت گرانمایه‌ی پیامبر آنگاه آیه‌ی دیگری را به تناسب موضوع در سخن تاریخی و هشداردهنده‌ی خویش می‌گنجاند و می‌فرماید: «ویحهم! افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون.» [۳۵۹]. این آیه شریفه به بحث مهم هدایت اشاره می‌کند و بیانگر مقایسه‌ای روشن میان آن انسان‌والایی است که به حق و عدالت رهنمون می‌گردد و مردم را به راه راست و سعادت‌مندانه ارشاد می‌کند با آن عنصر گمراهی که اگر از سوی دیگران هدایت نشود نه خود راه یافته است و نه راه راست را می‌شناسد. اینک از این دو تن و یا دو گروه کدامیک به پیروی زینده‌ترند و کدامیشان درخور رهبری امت می‌باشند؟ دخت اندیشمند پیامبر در این مقایسه این واقعیت را بیان می‌کند که: هان ای مردم! شما نیک می‌دانید که امیر مومنان انسان کامل و برجسته‌ای است که از نظر دانش و فضیلت و خرد و دیگر مواهب فکری و اخلاقی و انسانی - پس از پیامبر خدا - بی‌نظیر است و اوست که با چنین ویژگیهایی از همگان به پیشوایی امت و الگوی خدا بی‌نظیر است و اوست که با چنین ویژگیهایی از همگان به پیشوایی امت و الگوی [صفحه ۶۶۸] عملی قرار گرفتن زینده‌تر است. چرا که او تمام ویژگیهای لازم برای رهبری شایسته‌ی جامعه را در اوج وصف‌ناپذیری داراست و دیگر مدعیان نه در دانش و خرد با او قابل مقایسه‌اند و نه در کارایی و مدیریت و نه دیگر امتیازات و ویژگیهای رهبری. و جالب است که تاریخ هر دو جانب مطلب را ثبت و به یادگار نهاده است. هم کمال و جمال و ویژگیها و شخصیت وصف‌ناپذیر امیر مومنان را و هم ناتوانی و عدم کارایی و ضعف مدعیان غاصب در ابعاد دانش و بینش و عمل را. آری تاریخ هر دو نکته را ترسیم کرده است. «اما لعمری! لقد لقت» دانش پزشکی نشانگر این واقعیت است که بسیاری از بیماریهای سخت و درمان‌ناپذیری که انسانها بدان گرفتار می‌گردند در آغاز کار از نفوذ یک میکروب به خون شروع می‌شود. آنگاه این میکروب مرگبار در شرایط مساعد شروع به تکثیر و رشد نموده و با گذشت زمان تمامی خون را آلوده می‌سازد و با اثرگذاری مرگبار خود گلبولهای سفید و قرمز، عفونت و آلودگی را در کران تا کران سازمان تن انسان می‌گستراند. و در این مرحله است که بدبختی و درد و رنج و مصیبت به بار می‌آورد. بیماریهای کشنده‌ای چون مالاریا، وبا، سرطان و... سراسر بدن را درمی‌نوردد و بیمار را از پای درمی‌آورد. اندیشمندترین بانوی جهان هستی در فراز بلندی از سخن خویش می‌فرماید: «اما: لعمری! لقد لقت» هان بهوش باشید! به جان خودم سوگند باد که نطفه‌ی فتنه و تباهی در جامعه‌ی اسلامی بسته شده و میکروب مرگبار فساد و نگونسازی در پیکر امت نفوذ کرده است و اینک در راه باطل و بیداد خویش پیوسته گسترش می‌یابد. «فنظرت ریثما تنتج» از این رو انتظار برید که میکروبهای مرگبار کران تا کران پیکر جامعه را درنوردد چرا [صفحه ۶۶۹] که شما پس از رهبری

شایسته و بایسته‌ی پیامبر که جامعه را بسوی والایی‌ها و سرفرازیها رهبری می‌کرد، به رهبری کسی تن دادید که بطور کامل عکس رهبری پیشین و ناسازگار با راه و رسم آن است. و نیز به جای فرمانبرداری از خدا و پیامبر و پایبند بودن به بیعت خویش با امیر مومنان کسی را بدان جایگاه رفیع، بالا بردید که نه ویژگیهای آن را دارد نه توانایی‌اش را. و نیز بدان جهت در انتظار فتنه‌ها باشید که پس از آنکه مقررات پرطراوت و معتدل اسلامی جامعه را بصورت شایسته‌ای اداره کرد و بسوی نیکبختی و کرامت پیش برد، اینک آن مقررات زندگی ساز، بدست شما جایش را به بافته‌هایی می‌سپارد که از هوا و هوس و افکار و آراء شخصی عناصر افراطی سرچشمه می‌گیرد و اینگونه، مفاهیم و ارزشها دگرگون می‌گردد و معیارها و مقیاسها زیر و رو می‌شود. «ثم احتبلوا ملاء القعب دما گردد آنجاست که ممکن است بجای شیر از پستانهای آن خون سرازیر گردد. دخت فرزانه‌ی پیامبر در ادامه‌ی هشدارهای تاریخی خویش این واقعیت را روشن می‌سازد که یک حکومت و تشکیلات اجتماعی شایسته و عادلانه باید به مردم خویش بهره‌ها دهد و برکات و خیرات به بار آورد و نیکبختی و رفاه و آزادی و عدالت به ارمغان آورد و این در صورتی ممکن است که زمام امور این تشکیلات و این جامعه در کف باکفایت انسانی آراسته به ارزشها و پیراسته‌ی از هواها و جاه‌طلبی‌ها و بیدادگری‌ها باشد اما دریغ و درد که اینک در جامعه‌ی اسلامی بخاطر فتنه دهشتناکی که بنیاد نهاده شد از این پس کشتارها و قتل عام‌ها به بار خواهد آورد. چرا که اسلام این آیین انسانساز و جامعه‌پرداز الهی که دین امنیت و زندگی شرافتمندانه و آسایش و سلامت است، و مردم را به اوج عزت و کرامت رهنمون گشت، بناگاه مفاهیم بلند و ارزشهای والای آن نزد [صفحه ۶۷۰] این گروه حق‌ستیز و تجاوزکار دگرگون گردید و در نتیجه همان دین حیات و آزادی و امنیت و سلامت و عدالت و نیکبختی، اینک با این نگرش و عملکرد دستگاه خلافت، واژگونه و بصورت دین نابودی و هلاکت و مذهب مرگ و ویرانگری چهره خواهد گشود. و اینک شما خواننده‌ی عزیز به منظور اطمینان کامل به پیش بینی‌های دقیق و اندیشمندانه‌ی خت فرزانه‌ی پیامبر به تاریخ پرفراز و نشیب اسلام نظاره کن که چگونه همین افراط کاران و بیدادپیشگان چهره‌ی زیبا و پرتلالو آن را پس از رحلت پیامبر زشت و تیره و تار نموده و آوازه‌ی بلند و نوید بخشش را به بدنامی و خشونت و بربریت تبدیل ساختند. اگر به تاریخ اسلام بنگری، جویهایی از خون خواهی دید که از پیکر مسلمانها جاری ساخته و از کشته‌های آنان پشته‌ها پدید آورده‌اند. برای نمونه: تاریخ‌نگاران آورده‌اند که «عثمان» در دوران زمامداری خویش بجای اینکه الگو و سرمشق عمل به مقررات برخاسته از قرآن و سنت باشد به کارهای مخالف کتاب خدا و سیره و سنت پیامبرش دست یازید و آنگاه که مسلمانان آزاده و آگاه او را مورد نقد و نکوهش قرار دادند نه تنها از سیاست ظالمانه‌ی خویش بازنگشت، که در برابر سخن حق و خیرخواهانه به زورمداری و خشونت روی آورد و برای بستن دهان حقگویان راه گمراهانه‌ی زدن و اهانت کردن و تبعید و تهدید را برگزید. و این عملکرد ناهنجار و مخالف با سیره و روش بشردوستانه‌ی اسلام و آورنده‌اش، هیجان عمومی و خیزش و انقلاب بر ضد او و رژیم‌اش را به بار آورد. عایشه نیز با استفاده از این فرصت مردم را ضد او تحریک کرد و «طلحه» و «زبیر» نیز در این راه با او همسو شدند تا سرانجام «عثمان» به دست مردم به جان آمده، از پای درآمد. [صفحه ۶۷۱] از پی این ماجرا همانهایی که مردم را بر ضد او تحریک نموده و تا کشتن او پیش رفتند، با تغییر موضع خویش و با بهانه‌ی خونخواهی عثمان به میدان آمدند و در حالی که خلیفه در مدینه کشته شده بود این گروه بازیگر به شهر بصره رفتند و آنجا که فراتر از یک هزار کیلومتر با مدینه فاصله داشت به بهانه خونخواهی عثمان آتش جنگ داخلی را شعله‌ور ساختند و جان بیش از بیست و پنج هزار تن را گرفتند!! از پی آنان دجال فریبکار اموی، معاویه با دستاویز ساختن خون «عثمان» به میدان آمد و با شرارت او و دار و دسته‌اش، بناگزیر آتش جنگ دیگری در منطقه‌ی «سوریه» و نزدیک شهر حلب شعله‌ور گردید که به جنگ «صفین» شهرت یافت و با بر جای نهادن نود هزار قربانی به پایان رسید. پس از این فتنه‌ی بزرگ اموی، رویداد تاسف‌بار «نهروان» پیش آمد و چهار هزار کشته بر جای نهاد. سپس یکی از سرکرده‌های سفاک سپاه اموی بنام «بسر بن ارطاه» با سپاه شوم خود از شام بسوی

«مدینه» و «مکه» و «یمن» که مرکز دوستاناران اهل بیت بشمار می‌رفت، حرکت کرد و در سر راه خویش خونها ریخت و از کشته‌ها پشته ساخته و جنایت‌های وحشتناکی را مرتکب شد تا جایی که در «یمن» و دیگر نقاط قلمرو اسلامی چیزی حدود سی هزار نفر از دوستاناران امیر مومنان را از دم شمشیر شقاوت خویش گذراند. و اینک شما دوست خواننده قلم و کاغذ به دست بگیر و تنها تلفات انسانی جامعه‌ی اسلامی را تا اینجا محاسبه کن و ببین آمارش به کجا می‌رسد؛ جنگ بصره ۲۵۰۰۰ نفر جنگ صفین ۹۰۰۰۰ نفر جنگ نهروان ۴۰۰۰ نفر قتل عامهای «بسر» ۳۰۰۰۰ نفر اینجاست که تنها تلفات انسانی جامعه‌ی اسلامی تا این مقطع از تاریخ سر از این شمار وحشتناک درمی‌آورد و دیگر از شمار زخمی‌ها و معلول و مصدوم‌ها می‌پرس، از بیوه‌های [صفحه ۶۷۲] برجای مانده و یتیمان بی‌سرپرست و دیگر ره‌آورد ویرانگر و تاسف‌انگیز آن مگو و می‌پرس، دیگر از اشکهای جاری، چشمان گریان، قلبهای شعله‌ور و سوز و گدازها و ناله و اندوه جانکاهی که کران تا کران زندگی این جامعه و مردم را به جهنم سوزانی تبدیل ساخت، سخن مگو. و این را هم بخاطر داشته باش که تمامی این شقاوتها و جنایتها تنها در مدت چهار سال، آری چهار سال به بار آمد. اما آیا رنجها و بدبختی‌ها در همین نقطه پایان یافت؟ هرگز، بلکه از پی اینها نیز رنجها و دردها و کشتارها و قتل عامهایی رخ داد که با شنیدن هر کدام از آنها کران تا کران وجود انسان به لرزه درمی‌آید و به تناسب بحث برخی از آنها را در صفحات آینده منعکس خواهیم ساخت. آری بانوی بانوان فاطمه علیهاالسلام همواره از سر خیرخواهی و آینده‌نگری دقیق خویش، هشدارها می‌داد، و این فجایع و جنایت‌های زشت و تکانه‌دهنده‌ای که بر سر راه امت اسلام و در کمین آن بود، همگان را آگاه می‌ساخت. این آینده‌نگری و هشدار، خبر دادن از غیب و نهان نیست، بلکه آگاهی بخشی از ثمره‌ی شوم عملکرد و فرجام زشت راهی بود که آن تجاوزکاران پس از رحلت پیامبر در پیش گرفته بودند. چرا که طیب آگاه و حاذق هنگامی که انسان بی‌قید و بندی را بنگرد که در خوردن و نوشیدن تنفس خویش، اصول بهداشتی را رعایت نمی‌کند و اشیاء و مواد زیانبار را بکار می‌گیرد و مصرف می‌نماید، اینجاست که با توجه به این شیوه‌ی زندگی غلط، وی را از سرنوشت تیره و تاری که در انتظار اوست بر حذر می‌دارد و از گرفتار آمدن در دام بیماریهای مرگبار که ره‌آورد شوم عدم رعایت اصول بهداشتی از سوی اوست، به وی هشدار می‌دهد. این هشدارها و آینده‌نگری‌ها سخنی از جهان غیب و پیام از آن نیست بلکه پیش‌بینی دقیق و پیشگیری حساب شده است، که از اصول علمی سرچشمه می‌گیرد و فاطمه علیهاالسلام نیز براساس دانش اجتماعی و علم جامعه‌شناسی و آگاهی عمیق و ژرف [صفحه ۶۷۳] از راز صعودها و سقوطها و تحولات مثبت و منفی جامعه‌ها و تمدنها، وضعیت جامعه عصر خویش را پس از رحلت پیامبر نظاره می‌کند و می‌بیند که این جامعه‌ها با جایگزین ساختن رهبری ناشایسته بجای شایسته‌ترین رهبری، راه انحطاط را در پیش گرفته است و آنگاه است که از آینده وحشتناک آن خبر می‌دهد و فرجام دردناک سقوط و انحطاط و ذلتی را که این جامعه بخاطر این رهبری و زمامداری بدان گرفتار خواهد آمد، آن را برایشان ترسیم می‌کند و می‌فرماید: «ثم احتلبوا ملا القعب دما عیطا» و در نسخه‌ی دیگری: «طلاع القعب» آمده است. آنگاه به جای جامهای شیر گوارا، کاسه‌های لبریز از خون تازه، بدوشید. واژه‌ی «قعب» به معنای قرح و جام بزرگ گسترده‌ای می‌باشد که لبریز از خون است. و منظور در این بیان سیل خونهایی است که در آینده از این مردم و از این جامعه بخاطر این گامهای ارتجاعی و شوم بر زمین ریخته خواهد شد. «و ذعافا مقمرا مبیدا» و نیز جامهایی از سم کشنده و مرگبار را. آری آنان به جای شیر شفافبخش و مفید- با این عملکرد زشت خویش- خون خواهد دوشید و سم زیان‌آور و مرگبار. روح پیام آن حضرت این است که ره‌آورد شوم این گامهای ارتجاعی و پایمال ساختن مقررات الهی، مصیبتها و بدبختی‌هایی خواهد بود که بر سر همه‌ی مردم و کران تا کران جامعه باریدن خواهد کرد و کسی از فرجام سیاه آن در امان نخواهد ماند. «هنالك یخسر المبطلون» و آنگاه است که باطل‌گرایان و کسانی که کور و کر برای آنان سینه چاک می‌کنند و شعار می‌دهند، گرفتار زیان عملکرد خود شده و زیان وحشتناک کارشان بر ملا خواهد شد. [صفحه ۶۷۴] «و يعرف التالون غب ما اسسه الاولون.» و آیندگان و دنباله‌روان چشم و گوش بسته و تعصب‌ورز حکومت زور، عاقبت شوم کاری را که سردمداران و بنیانگذاران آنان شالوده‌اش را ریختند، خواهند شناخت. «ثم

طیبوا عن دنیاکم انفسا» از این پس بروید و به دنیای حقیر خود دل خوش کنید. هنگامی که گفته می‌شود؛ «طب نفسا» به این معناست که اینک از دلهره و ناراحتی خاطر آسوده باشد، و این سخن درست بسان همان سخنی است که به یک عنصر بیدادگر گفته می‌شود که: چشمت روشن، یا مژده‌ات باد و یا نظیر همین کلمات و جملاتی که گوینده با گفتن اینها درست معنای مخالف آن را در نظر دارد و بدینوسیله به ظالم هشدار می‌دهد. «واطمانوا للفتنة جاشا» از فتنه‌ای که در کمین شماست دلهایتان آرام گیرد و خود را برای آن مهیا سازید. و در این فراز نیز درست مخالف معنای آن در نظر است. چرا که قلب انسان نه با فتنه آرام می‌گیرد و نه با شنیدن خبر پدیدار شدن آن، و تنها در پرتو امنیت و سلامت است که دل به آرامش می‌رسد. «و ابشروا بسیف صارم و سطوة معتد غاشم» و شما را به شمشیرهای برنده و سلطه‌ی خوشونتبار تجاوزگران خونخوار و بیدادگر مژده باد. و این فراز از سخن، از این آیه‌ی شریفه اقتباس و برگرفته شده است که می‌فرماید: «فبشرهم بعذاب الیم» پس آنان را به عذابی دردناک بشارت ده. آری این جمله از سخنان تاریخی بانوی بانوان نیز پیام و روحی عکس ظاهر دارد. «و هرج شامل» [صفحه ۶۷۵] و در نسخه‌ی دیگری «و هرج دائم شامل» آمده است. و به هرج و مرجی گسترده و فراگیر بشارتتان باد. واژه‌ی «هرج» به مفهوم فتنه و غوغا و شورش و بهم‌ریختگی و از هم گسیختگی امور و نظام زندگی جامعه است. «و استبداد من الظالمین» و به حکومت و تاخت و تاز استبدادگران و ظالمان. واژه‌ی استبداد به معنای دیکتاتوری و خودکامگی است، به مفهوم تاخت و تاز بر خلاف مقیاسها و معیارها و موازین قانونی است. عملکرد و شیوه‌ای است که نه در چهارچوب هیچ ضابطه و قوانین علانیه‌ی بشری است و نه در قلمرو مقررات عادلانه و انسانساز دین خدا. «یدع فیئکم زهیدا و جمعکم حصیدا» «به حکومتی که دارایی شما را بر باد می‌دهد و مردمتان را درو می‌کند.» و در نسخه‌ی دیگری «و زرعکم حصیدا» آمده است. آری استبداد که اینک صدای سهمگین گامهایش به گوش می‌رسد و در این چند فراز از سخن بانوی بانوان تعبیرهای گوناگونی چون شمشیر برنده، سلطه‌ی تجاوزگران خونخوار، هرج و مرج، و نظامی خودکامه و دیکتاتور بدان اشاره رفت، از این پس غنائم و ثروتها و حقوق شما را مرتب می‌کاهد و بر باد می‌دهد و در آنها طبق هوای دل خویش عمل می‌کند و همه را به انحصار خویش و دار و دسته‌اش درمی‌آورد و به شما نگویند جز بهره‌ی ناچیز و اندکی نخواهد رسید، و هم مردم جامعه‌ی شما را با شمشیرهای آخته‌ی ستم - که خود آن را تیز می‌کنید - درو خواهد کرد. گفتنی است که تمامی سخنان فاطمه علیها السلام خبر دقیق و تردیدناپذیر از آینده‌ی تیره و تاری است که در کمین جامعه‌ی اسلامی است که پیش‌بینی از بدبختی‌ها و رنجها و فجایع غمبار و تلخی است که بر آنها فرود خواهد آمد و نگویند ساریهایی است که بر آن جامعه و مردم فروخواهند بارید. [صفحه ۶۷۶] و شگفتا که تمامی آنچه آن بانوی فرزانه و خیرخواه و ژرف‌نگر پیش‌بینی فرمود و بر ضد آنها قامت برافراشت و هشدار داد، همه یکی پس از دیگری رخ داد و جامعه‌ی اسلامی به فاجعه‌ها و قتل‌عامها و نگویند ساریه‌ها گرفتار آمد که کسی نمی‌توانست آن را تصور کند، به خدای سوگند که آن غاصبان و جاه‌طلبان و آن مردم بی‌تفاوت صفحات درخشان تاریخ اسلام را سیاه و زشت ساختند و آوازه‌ی نیک و چهره‌ی زیبای آن را به بدنامی و بربریت کشاندند که ما اینک تنها به عنوان شاهد بر گفتار خویش به نمونه‌هایی نظر می‌افکنیم.

از میان صدها فاجعه

در صفحات گذشته برخی از قتل‌عامها و کشتارهایی که برپاکنندگان جنگ «جمل» و آتش افروزان جنگ «صفین» و «نهروانیان» تیره‌بخت و برخی از مزدوران «معاویه» بدانها دست یازیدند، ترسیم گردید. اینک شما خواننده‌ی عزیز به نمونه‌های دیگری گوش فرادار و بنگر. با این یادآوری که اگر بخواهیم تمامی چهره‌های ستم و فشار، سرکوب و زورمداری، سنگدلی و خودکامگی، مصادره‌ی ثروت و پایمال ساختن حقوق مردم، ریختن خون بی‌گناهان بدست زمامداران بیدادگر و نظامهای ستم و شقاوت را که در رهگذر زمان بر جامعه‌ی اسلامی رفت، همه را ترسیم نماییم برآستی بحث بسیار گسترده و طولانی خواهد شد و تحقیق و بررسی

همه‌جانبه در مورد این فجایع و بیدادها نیاز به فرصت بسیار و دایره‌المعارف بزرگی دارد. به همین جهت نگارنده با رعایت اسلوب کتاب و به تناسب بیانات تاریخی و پیش‌بینی دقیق و علمی دخت فرزانه‌ی پیامبر از بدبختی و انحطاط قریب‌الوقوعی که از رهگذر تحول منفی بویژه در سیستم سیاسی و رهبری جامعه، سر راه مردم کمین کرده بود، از میان صدها فاجعه‌ای که تنها بر سر مردم مدینه باریدن کرد به یک نمونه‌ی دردناک نظر می‌افکنیم. نمونه‌ی تکانه‌دهنده‌ای که از شنیدنش کران تا کران وجود انسان می‌لرزد و موجب نفرت و انزجار از ژرفای جان زبانه می‌کشد. [صفحه ۶۷۷] اما پیش از بیان این رویداد دردناک مقدمه‌ی کوتاهی ترسیم می‌گردد تا بدینوسیله ثمره‌ی شوم واپسگرایی غاصبان خلافت و تغییر سیستم رهبری اسلامی از روند صحیح و پایه‌های درست و منطقی آن، به خوبی روشن گردد.

نکته‌ای روشنگر

این سخن درستی است که بگوییم: همه‌ی سردمداران ستم و رهبران بیدادگری که در جهان اسلام، به ضرب شمشیر و زور عریان و نیمه‌عریان به اریکه‌ی قدرت نشسته و زمام امور جامعه را به کف گرفته و بر گردن انسانها سوار شدند، در حقیقت ایمان و عمل به اسلام و مقرراتی که پیامبر مهر و آزادی، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای بشریت آورده بود، رد کرده و همه را به کناری نهاده‌اند. چرا که عملکرد و سبک رهبری آنان نه با قرآن شریف سازگار است و نه با سیره و روش پیامبر، نه براساس منطق و خرد و قانون بشری بر مردم حکومت کردند و نه براساس عدالت و دادگری برخاسته از روح مفاهیم و تعالیم اسلامی واقعی، بلکه آن تبهکاران براساس هوسها و هواهای جاه‌طلبانه و برداشتهای فردی و شخصی خویش که بدانها مارک اسلام می‌زدند و به انگیزه‌ی پاسخگویی به حرص و آز و فزونخواهی و هواپرستی خویش بر جان و مال مردم حکم می‌راندند. از این رو نه زندگی و بود و نبود مردم برای آنان مهم بود و نه به کرامت و شرافت و حقوق و آزادی مردم بها می‌دادند. از این رو این زمامداران فریبکار هیچ مسئله‌ای نبود که مردم در آسایش و رفاه زندگی کنند یا از گرسنگی و تهیدستی جان دهند، تنها چیزی که برای این قدرت‌پرستان روزگار و مهره‌های ریز و درشت آن حکومتها مهم بود، این حقیقت تلخ بود که چگونه قدرت انحصاری و کبکبه و دبدبه سردمدار خودکامه خویش را حراست کرده، کوره‌ی شهوات او را گرم، و تمایلات نفسانی و عیاشی و بدمستی‌هایش را گرچه به قیمت جاری ساختن سیل خون از مردم مسلمان و بی‌گناه و بینوا تا جایی که می‌توانند تامین نمایند. [صفحه ۶۷۸] با این بیان ارزش مردم مسلمان و حرمت اسلامی و مقررات آن- در برابر هواهای ابلیسی و حیوانی سردمداران خودکامه و بیدادپیشه و خونریزی که اگر برآستی ایمان به خدا و روز واپیشن داشتند، بی‌هیچ تردیدی رابطه‌ی آنان با دین خدا و بندگانش صد در صد جز این می‌بود که از سردمداران جور می‌نگریم چه خواهد بود؟ و شاید شما ای خواننده‌ی گرامی چنین بیندیشی و بینداری که در سخن نگارنده و نوشته‌اش مبالغه یا تندروی بکار رفته است. اما اگر بر تاریخ سیاه اموی و عباسی و کشتارها و قتل‌عامهایی که بدست پلید آنان پدید آمده‌است، آگاهی گسترده‌تری بیابی آنگاه است که نه تنها نوشته‌ی مرا گواهی خواهی کرد، بلکه آن را کمترین چیز از فجایع و جنایات وحشتناکی خواهی دید که در رهگذر قرون و اعصار بر جامعه‌ی اسلامی رفته است. چرا که آنان را برای جامعه‌ای که زیر برق شمشیرها و ضربات مرگبار شلاقهای آنان می‌زیست بصورت جهنم سوزان و عذاب دردناکی درآوردند. اینک این شما و این هم یک نمونه از آن جنایات تکانه‌دهنده.

تجاوز به فرودگاه وحی و رسالت

دیکتاتور خودکامه‌ی اموی «یزید» یکی از جلاخان خون‌آشام خویش به نام «مسلم بن عقبه» را که از بیدادگران جهان عرب و از

شیطان‌های رانده‌شده‌ی بارگاه خدا بود، به سرکردگی سی هزار تن از سپاهیان پلید اموی [۳۶۰] به سوی مدینه گسیل داشت و به او سفارش کرد که: «هان ای «مسلم بن عقبه»! اذا ظهرت علی اهل المدینه فابحها ثلاثا، و کل ما فیما من مال او دابۀ او سلاح او طعام فهو للجن». [صفحه ۶۷۹] «هنگامی که بر مردم مدینه تاختی و بر آنان چیره شدی، تا سه روز هر آنچه هست مباح ساز و تمامی دارایی و حیوانات و ساز و برگ نظامی و مواد غذایی آن شهر را از آن سپاهیان خویش بدان.» این سپاه پلید بسوی مدینه حرکت کرد و مردم مدینه نیز با دریافت فرمان شوم یزید و نزدیک شدن سپاه تجاوزکارش بسوی مدینه، برای دفاع از جان و مال و شهر و ناموس خویش به خارج شهر آمدند و دو نیروی مهاجم و مدافع در منطقه‌ی «حره» با هم روبرو گردیدند و نبردی سهمگین آغاز شد. با شدت یافتن آن جنگ نابرابر، صدها تن از مردم مدینه و فرزندان مهاجر و انصار قتل عام شدند و باقی‌مانده‌ی مدافعان به شهر روی آوردند و سپاه شوم اموی نیز همچنان آنان را تا مدینه دنبال کرد. مردم از شدت شقاوت دشمن به حرم مطهر پیامبر پناه بردند اما سپاه شام با شکستن حرمت مرقد منور نبوی، پناهندگان به آنجا را قتل عام کرد. به گونه‌ای که خون با قبر منور پیامبر برابر شد. پس از کشتار ددمنشانه اعلامیه‌ی سرکرده‌ی سپاه شوم اموی با صدای رسا به آن مسخ‌شدگان خوانده شد که: «هذه المدینه قد ابحتها لکم!!» هان ای سپاه من! این شهر مدینه است که هر آنچه و هر آن کس در آن است، همه را بر شما مباح ساخته‌ام!! شما خواننده‌ی گرامی فکر می‌کنی که یک سپاه فاتح و پیروزی که فرماندهی آن به همگان آزادی بی‌قید و شرط بدهد و تمامی مسوولیتها و قید و بندها را از سر آنان بردارد و بصورت لجام گسیخته رهایشان کند، چه رسوایی به بار خواهند آورد؟ آری سپاه لجام گسیخته‌ی «یزید» به غارت اموال و شکستن حرمت زنان مسلمان پرداخت و کار رسوایی به جای رسید که تنها بیش از سیصد دوشیزه‌ی بی‌پناه مورد [صفحه ۶۸۰] تجاوز آن ددمنشان قرار گرفتند، فراتر از یک هزار نوزاد، در آن سال در مدینه بدینا آمد که پدر جنایتکارشان شناخته نشد. نگارنده با پوزش از شما خواننده‌ی گرامی، یادآوری می‌کند که کار وحشی‌گری و پلیدی به جایی رسید که عنصر پلیدی در مسجد نبوی به بانوی مسلمانی که فریاد بی‌پناهی‌اش به آسمان بلند بود، تجاوز کرد. افزون بر این تجاوز و ددمنشی، در کوچه‌ها و مسجد نبوی، سپاهیان شوم اموی مسلحانه وارد خانه‌های مردم شدند و هر آنچه یافتند به غارت بردند. شماری از آنان به خانه‌ی «ابوسعید خدری» که از یاران بنام پیامبر بود یورش بردند و آن سالخورده را که در آن روزگار سیاه، هم نیروی جوانی را از دست داده و پیر شده بود و هم قدرت بینایی را از کف داده بود نگریستند که بر روی خاک نشسته و در خانه‌اش هیچ فرش و اثاثیه‌ای به چشم نمی‌خورد، چرا که پیش از آنان شمار دیگری از تجاوزکاران خانه‌ی او را غارت کرده و هر چه بود با خود برده بودند. اینان وقتی همه جا را گشتند و چیزی نیافتند گویی نخواستند بدون ارتکاب جنایت خانه‌ی او را ترک کنند. به همین جهت بسوی آن کهنسال نابینا رفتند و با شقاوتی عجیب به کندن موی ریش و ابروهای آن پرداختند. آن نابینا زیر شکنجه‌ی ددمنشانه‌ی آنان مرتب فریاد می‌کشید که: «هان مگر مرا نمی‌شناسید؟ من «ابوسعید خدری»، یار و هم‌نشین پیامبر شما هستم.» اما آن روسیاهان بدون هیچ توجه به نام مقدس پیامبر به جنایت خویش ادامه دادند و کار شقاوت را تا جایی رساندند که شماری کبوتر نیز که در خانه‌ی ابوسعید بود از دست آنان در امان نماند و همه را کشتند و به چاه ریختند، و آنگاه خانه را ترک کردند. و نیز یکی از همین سپاه شوم اموی وارد خانه‌ای شد که پیش از او غارت شده بود. در آنجا تنها بانویی را دید که برخاک نشسته و کودک شیرخوار خود را شیر می‌دهد. آن عنصر سنگدل پای کودک را گرفت و پس از بیرون کشیدن از آغوش مادرش، آن بینوا را [صفحه ۶۸۱] به گونه‌ای بر دیوار کوبید که مغزش در برابر دیدگان مادرش بر روی زمین پخش شد. تازه پس از این شقاوتهای تکانه‌هنده، سرکرده‌ی سپاه شوم اموی بازماندگان مردم مدینه را گردآورد و از آنان سند و مدرک گرفت که برای همیشه برده‌ی زرخرید «یزید» خواهند بود و آنگاه سپاه شوم اموی در حالی که شهر مدینه را ترک کرد که انبوهی پیکرها به خاک افتاده، هزاران کودک یتیم و زن شوهر از دست داده‌ای که غذایشان گریه، آبشان سیلاب اشک و زیراندازشان خاک و ثروت و دارایی‌شان رنجها و دردها و گریه‌ها و شیون‌های پایان‌ناپذیر بود، پشت سر خویش نهاد و رفت. این سپاه شقاوت بسوی مکه روی آورد تا کعبه را به

آتش کشد و مردم را در آن خانه‌ی حرمت یافته، قتل عام کند. بدان امید که بر «عبدالله بن زبیر» که به خانه‌ی خدا- که هر کس بدان وارد شود در امان است- پناهنده شده بود، دست یافته و او را نابود سازد. و شما خواننده‌ی عزیز دیگر از فجایع تکاندنده‌ای که یکی پس از دیگری بطور پی‌پی بر مردم باریدن کرد مگو و مپرس. و نیز از شقاوتها و جنایتهایی که «حجاج» در عراق بدانها دست یازید دم مزن، چرا که این جنایت‌ها به گونه‌ای دهشتناک است که شنیدن آنها، کودک شیرخوار را در گاهواره پیر می‌سازد و ترس و دلهره و تهوع و استفراغ خواننده‌ی این پرونده سیاه و رسوا را برمی‌انگیزد. بوی تعفن این شقاوتها و جنایتها تا آن جایی بالا گرفت که «عمر بن عبدالعزیز» در مورد آن عنصر پلید گفت: «اگر تمامی جامعه‌ها و ملت‌ها، عناصر پلید و زشتکار خود را از کران تا کران گرد آوردند و ما «حجاج» را پیش بیاوریم، بطور قطع «حجاج» در شقاوت و جنایت گوی سبقت خواهد ربود و نخستین جنایتکار و پلید شماره‌ی اول عنصرها و نسلها خواهد شد.» [صفحه ۶۸۲] و «عاصم» یکی از قاریان و پژوهشگران قرآن نیز در این مورد گفت: «هیچ کاری را خدای دانا تحریم نکرده بود مگر اینکه «حجاج» بدان دست یازید.»

شگفت از این آینده‌نگری!!

آنچه از نظر شما خواننده‌ی گرامی گذشت، نمونه‌هایی اندک و ناچیز از رویدادهای تلخ و دهشتناکی بود که در گذر تاریخ روی داد و در دوره‌های کمتر از یک قرن بر سر جامعه فروبارید. پس از بررسی و مطالعه‌ی این فجایع هولناک و نفرت‌انگیزی که زندگی را برای انسان تلخ و دردناک می‌سازد، آنگاه است که درستی، آینده‌نگری و هوشیاری دخت فرزانه‌ی پیامبر بر ما آشکار می‌گردد، و روشن می‌شود که چرا آن حضرت آن مردم را از تبدیل رهبری خاندان وحی و رسالت به حکومت و رهبری ساخته و پرداخته‌ی «سقیفه» برحذر می‌داشت. آری هنگامی درستی سخنان هشداردهنده‌ی فاطمه علیهاالسلام بیشتر و بهتر برای ما آشکار می‌گردد که این رویدادهای تلخ و فاجعه‌بار را که بر جامعه‌ی اسلامی رفت، همه را کنار این هشدارهای سراسر خیرخواهانه، اندیشمندانه و شجاعانه‌ی بانوی بانوان قرار دهیم که فرمود: «و ابشروا بسیف صارم، و سطوة معتد غاشم، و هرج شامل، و استبداد من الظالمین یدع فیکم زهیدا، و جمعکم حصیدا.» «هان ای مردم! شما را به شمشیرهای برنده، به سلطه‌ی تجاوزکاران بیدادپیشه و خونخوار، به هرج و مرجی فراگیر، و حکومت خودکامه از سوی بیدادگران- که ثروتهایتان را بر باد می‌دهد و جامعه‌تان را درو می‌کند- مژده باد.» [صفحه ۶۸۳] آری با دقت در این فرازها و نگرش بر آن فجایع است که شکوه و عظمت و استواری سخنان آن حضرت بیشتر و بهتر آشکار می‌گردد. و سرانجام بانوی بانوان سخنان آتشین و هشدارهای دلسوزانه‌ی خویش را با این جملات به پایان برد که: «فیا حسرة لکم» ای دریغ بر شما! این واژه از قرآن شریف اقتباس شده است که می‌فرماید: «یا حسرة علی العباد ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزءون.» [۳۶۱]. ای دریغ بر این بندگان که هیچ پیامبری بسوی آنان نیامد جز اینکه بی‌خردانه او را به باد استهزا گرفتند. و بدینسان دلسوزانه و طیبانه به آنان خاطر نشان می‌سازد که: ای دریغ بر شما می‌دانید بر آن همه خیر و برکت، هدایت و نیکبختی، امنیت و آزادی و پاداش شکوهمبار این جهان و آن جهان، که با این واپسگرایی‌تان آنها را از دست می‌دهید چه حسرت عمیق و ندامت پایان‌ناپذیری گریبانگیرتان خواهد شد؟ «و انی بکم» و نمی‌دانم سرانجام شما مردم تیره‌بخت که از شاهراه هدایت و نجات انحراف جسته و در کوره‌راه‌های نابودی و خسران در غلطیده‌اید به کجا خواهد انجامید؟ «و قد عمیت علیکم» و این بدان جهت است که بخاطر نیندیشیدن‌تان به فرجام کارها و تصمیم‌گیری‌ها، واقعیتها بر شما مخفی مانده و از شما پوشیده شده است. «انلز مکموها و انتم لها کارهون» [صفحه ۶۸۴] آیا در حالی که پذیرش حق و عدالت خوشایند شما نیست، ما می‌توانیم شما را بدان مجبور سازیم؟ این فراز را بانوی سرفراز گیتی، از قرآن شریف برگرفته است که نوح پیامبر به قوم سرکش خود می‌فرماید: «قال یا قوم ارایتم ان کنت علی بینة من ربی و آتانی رحمۃ من عنده فعمیت علیکم انلز مکموها و انتم لها کارهون.» [۳۶۲]. آیا برآستی از من می‌خواهید که شما را بر شناخت عمیق و اساسی حق و عمل به آن بی‌آنکه شور و عشق حق‌شناسی داشته باشید،

وادارم؟ چنین کاری برای من میسر نیست و خدا این وظیفه را برای ما نشناخته است. آنچه بر من لازم است، این حقیقت می‌باشد که شمایان را در پرتو دلیل و برهان، به راه نجات و نیکبختی رهنمون کردم و هرگز از وظایف من این نیست که شما را به شناخت حق و عمل بدان مجبور سازم. و اینجا بود که دخت فرزانه‌ی پیامبر رسته‌ی سخن تاریخی خویش را با زنان مدینه را به پایان برد و آنان سراپا سوز و گداز و در اوج شرمندگی و واماندگی برخاستند و رفتند.

با بهانه‌جویان و عذرتراشان

راوی روایت «سويد بن غفله» پس از آوردن سخنان جانسوز فاطمه علیهاالسلام می‌گوید: زنان مهاجر و انصار به خانه‌های خویش بازگشتند و بیانات تاریخساز آن حضرت را به مردان خویش بازگفتند. آنگاه بود که گروهی از مهاجر و انصار در پوشش ندامت و پشیمانی به منظور عذرخواهی از جنایاتی که رخ داده بود به سرای دختر پیامبر آمدند. از نکات تاسف‌انگیز در این مورد این است که این جریان در همین نقطه در پرده‌ی [صفحه ۶۸۵] ابهام می‌ماند و در تاریخ زندگی دخت فرزانه‌ی پیامبر، نه نام و نشان زنان عیادت کننده آمده است و نه مردان مهاجر و انصاری که پس از عیادت زنان به خانه‌ی آن حضرت شتافتند. اما از جمع‌بندی رویدادها چنین دریافت می‌گردد که زنان عیادت کننده نه از بازیهای سیاسی و بازیگران آگاهی چندانی داشتند و نه از موضع حقارت‌بار و ظالمانه‌ی همسرانشان در برابر آن طوفان و گردبادی که در آن مقطع تاریخی سرنوشت جامعه‌ی آن روز و نسلهای آینده مسلمان و حتی خانواده‌ی بشری را از مسیر نجات و نیکبختی تغییر جهت داد. گویی آنان تنها به منظور دیدار دخت فرزانه‌ی پیامبر آمده بودند که آن حضرت سخنان تاریخی خویش را برای آنان ایراد فرمود و جام خشم مقدس و تکانه‌نده‌ی خویش را با آن بیانات پرشور و پرمحتوا بر سر مردان آنان فروریخت و آنان نیز پس از شنیدن سخنان آن حضرت درست بسان خواب‌آلودگانی که بیدار شده باشند و یا همچون غفلت‌زدگانی که هشیاریشان بازگشته باشد، با شناخت حقایق و آگاهی بر رویدادهای غمبار و دهشتناک آن روزها، راه خانه‌ی خویش را در پیش گرفتند. تنها خدا می‌داند که پس از این آگاهی بخشی و روشننگری فاطمه علیهاالسلام و بیداری و هشیاری زنان مدینه، میان آنان و مردنمایانشان چه بگو مگوهای روی داده و چه فریادها و شیون‌ها و درگیری‌ها پس از بازگشت آنان به خانه‌های خویش اتفاق افتاده و کار به جایی رسیده است که شوهرهایشان ناگزیر از حرکت بسوی خانه‌ی دخت پیامبر شده‌اند تا عذر تقصیر آوردند و بر گذشته‌ی خویش اشک حسرت و ندامت بریزند.

اما چگونه؟

اما راستی آنان رفتند تا از چه چیزی عذرخواهی کنند؟ از این گناه بزرگ که در خانه‌های خویش خزیدند و دست یاری و پشتیبانی از خاندان وحی و رسالت برداشتند؟ [صفحه ۶۸۶] گویی این تیره‌بختان چیزی از حقایق را نمی‌دانند و رویدادهای فاجعه‌باری را که در جهت انحطاط جامعه و نابودی دین خدا رخ داده است، نمی‌شناسند!! در روز غدیر که تنها هفتاد روز پیش از حلت پیامبر بود، گویی هرگز اینان نبودند که با امیر مومنان دست بیعت دادند و به فرمان خدا و پیامبرش تعهد سپردند که تدبیر امور و تنظیم شئون دین و دنیای جامعه را پس از پیامبر به کف باکفایت آن حضرت سپارند! گویی هرگز سخنان روشنگرانه و حق‌طلبانه و ستم‌ستیز فاطمه علیهاالسلام در مسجد پدرش پیامبر و مناظره‌ی آن حضرت با رئیس دولت غاصب و مهاجرین و انصار به گوش آنان نخورده است! گویی هرگز ناله‌ی دردمندانه برترین بانوی جهان هستی را در آستانه‌ی درب خانه‌اش که مورد یورش دژخیمان دولت غاصب قرار گرفت، نشنیده‌اند!! و گویی هرگز در مدینه حضور نداشتند و بطور کلی چیزی از رویدادهای غمبار را نمی‌دانند! گویی هم اکنون حقیقت را در یافته و واقعیت را شناخته‌اند که با عذرهای پوچ و حقارت‌بار و پوزش‌های سرد و خنک خویش به خانه‌ی بانوی سرفراز گیتی شتافته و از او عذرخواهی می‌کنند!! به هر حال آن مردنمایان به خانه‌ی دخت فرزانه‌ی پیامبر آمدند و گفتند: «یا

سیده‌النساء لو كان ابوالحسن ذكر لنا هذا الامر من قبل ان نبرم العهد و نحكم العقد لما عدلنا عنه الی غیره.» «هان ای سالار بانوان گیتی! به خدای سوگند اگر امیر مومنان پیش از آنکه ما پیمان بندیدیم و به دیگری دست بیعت بسپاریم، آنچه را شما فرموده‌اید، ما در میان می‌نهاد، هرگز او را رها نساخته و بسوی دیگری نمی‌رفتیم و با دیگری به عنوان خلافت بیعت نمی‌کردیم.» شما خواننده‌ی گرامی یک بار دیگر این بهانه‌های پوچ و عذرتراشی‌های کودکانه و بی‌مقدار را از نظر بگذران و منصفانه بگو که اینها با کدامین معیار عقلی و فکری و دینی سازگار است؟ [صفحه ۶۸۷] نگارنده نمی‌داند که امیر مومنان وظیفه داشت کدامین حقیقت ناگفته را بر این بهانه‌جویان بیان کند؟ و کدامین واقعیت را بخاطر خطیر آنان بیاورد؟ آیا خدای جهان‌آفرین به آنان فرمود که: «انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوٰه و یوتون الزکوٰه و هم راکعون؟» [۳۶۳]. آیا براستی اینان نشنیدند که پیامبر گرامی در روز جاودانه‌ی غدیر بارساترین ندای خویش فرمود که: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله.» هان ای مردم! هر کس مرا سرپرست و مقتدای خویش می‌نگرد، باید بداند که از این پس «علی» نیز سرپرست و مقتدای اوست. و آنگاه نیایشگرانه فرمود: «بار خدایا! هر آن کس که او را دوست بدارد تو دوستش بدار و هر آن کس که او را دشمن بدارد تو او را دشمن دار، هر کس او را یاری کند، یاریش کن هر کس از یاری او دست کشد تو نیز از یاری چنین کسی دست بردار.» و آیا اینان آیات بسیاری را که پیرامون شخصیت والای امیر مومنان فرود آمده و روایات فراوانی را که خود از زبان مبارک پیامبر در مورد شکوه و عظمت و امامت و ولایت راستین آن حضرت صادر شده، و به صراحت و روشنی حق جویان و درستکاران را مشعل فراراه است نشنیده و ندیده بودند؟ با این بیان امیر مومنان می‌بایست چه نکته‌ی جدیدی را برای آنان بیان می‌فرمود؟ آیا براستی نکته‌ای پوشیده مانده بود یا نامعلوم می‌نمود تا نیازی به بیان و یادآوری [صفحه ۶۸۸] باشد؟ یا آن حضرت آنان را از حقیقت نامعلوم آگاه سازد؟ از همه‌ی اینها که بگذریم باید پرسید که آیا امیر مومنان همان روزی که بدست تجاوزکاران حاکم دستگیر گردید و او را از خانه‌ی خویش به مسجد پیامبر بردند تا از او بیعت بگیرند، آیا همان جا با باران دلیل و برهان و مناظره‌ها و بحث‌های گوناگون حقایق را روشن ساخت؟ آیا این حضرات آن سخنان روشنگر امیر مومنان را نشنیده و بدانها آگاهی نیافته و آنان را دریافته بودند؟ به علاوه شما خواننده‌ی گرامی به چگونگی عذرخواهی آنان و بهانه‌جوییهای سخیف‌شان نظاره کن که می‌گویند: اگر امیر مومنان پیش از آنکه ما پیمانی برقرار سازیم و با دیگری بیعت کنیم، این حقایق را با ما در میان می‌نهاد، بطور قطع با او بیعت می‌نمودیم و دست بیعت به دست دیگری می‌نهادیم. سبحان‌الله! آیا شما یان با امیر مومنان عهد نبسته بودید؟! آیا در روز غدیر با آن حضرت پیمان استوار در مورد رهبریش به فرمان خدا و پیامبر برقرار نساخته و دست بیعت به عنوان سرپرست جامعه‌ی اسلامی پس از پیامبر، به دست او نداید؟ آیا آن روز خدا و پیامبر او را به باد استهزا گرفته بودید و بازی می‌کردید؟ شگفتا که از دیدگاه شما شکستن آن عهد و زیر پانهادن آن پیمانی که به دستور خدا و پیامبرش آن را بستید و استوار ساختید، رواست اما اینک پیمان و بیعت ظالمانه و ناروا که انجام آن، تفسیر و مفهومی جز پایمال‌ساختن پیمان آسمانی غدیر را ندارد، از دیدگانتان پسندیده نیست و به غلط می‌پندارید که تعاون به گناه و تجاوز لازم است. آری آنان به خانه‌ی دخت پیامبر به بهانه‌ی عذرخواهی شتافتند اما اینگونه و به این [صفحه ۶۸۹] بهانه‌های پوچ و بی‌محتوا و بافته‌های میان تهی عذرخواهی کردند. به همین جهت «فاطمه» علیها‌السلام نیز دست رد بر سینه‌ی آن بازیگران زد و آنان را از خانه‌ی خویش راند و خروشید که: «الیکم عنی فلا عذر بعد تعذیرکم» از اینجا دور شوید و از این پس با من سخن مگویید که هیچ عذری پس از آن تقصیرتان ندارید و یقین داشته باشید که در همه‌ی این رخدادهای ظالمانه و انحطاط‌آفرین مسوول هستید... و باید در بارگاه خدا پاسخگوی این فجایع باشید. واژه‌ی «تعذیر» به مفهوم کوتاه آمدن در عذرخواهی است و واژه‌ی «معذر» به معنای کسی است که می‌پندارد در کاری معذور است و عذر قابل قبولی دارد در حالی که در حقیقت اینگونه نیست. قرآن شریف می‌فرماید: «و جاء المعذرون من الاعراب لیوذن لهم» [۳۶۴]. شاید به منظور این باشد که پس از آن کوتاه آمدن در برابر باطل و بیداد و دست کشیدن از یاری حق و عدالت دیگر

هیچگونه عذر و بهانه‌ای از شما پذیرفته نیست. چرا که بهانه‌های شما چیزی از حقیقت به همراه ندارد. «و لا امر بعد تقصیرکم» و ما خاندان وحی و رسالت نیز پس از آن عهدشکنی و گناه و زبونی شما در دفاع از حق و عدالت و تنها نهادن ما در برابر ارتجاع و استبداد، دیگر با شما یان کاری نداریم. و بدینگونه بانوی بانوان پس از بیان حقایق و نشانگری پوچی و ساختگی بودن بهانه‌ها و عذرخواهی‌های آن مردنمایان دنیادار و دنیاطلب، آنان را از خانه‌ی خویش راند و ریاکاری و بازیگری آنان را به عصرها و نسلها نشان داد. [صفحه ۶۹۰]

منابع این خطبه‌ی تاریخی و انسانساز

خواننده‌ی گرامی! جای بسی افتخار است که بخشی از ساعتهای زندگی را به همراه شما، در آستانه‌ی سخنان جانبخش و انسانساز دخت فرزانه‌ی پیامبر و اندیشمندترین بانوی جهان هستی که آنها را در مسجد منور پیامبر و در خانه‌ی فرهنگ پرور خویش و در بستر بیماری بیان فرموده بود، گذرانندیم. و بی‌تردید در این نگرش حقایق فراوان و واقعیت‌های بسیاری که در کران تا کران سخنان ارزشمند و روشنگرانه‌ی آن حضرت موج می‌زد، برای شما دوست عزیز روشن و آشکار گردید. نگارنده در بخشهای گذشته‌ی کتاب برخی از منابع و مدارک سخنان ارجدار آن حضرت را که در مسجد پیامبر روشنگری فرمود، آورد. اینک نیز بر آن است که برخی از انبوه منابع و مدارک این خطبه‌ی جانسوز و تاریخی را که دخت یگانه‌ی پیامبر بر زنان مهاجر و انصار در بستر بیماری و در آستانه‌ی شهادت ایراد فرمود، ترسیم نماید. ده نمونه از این منابع و مدارک عبارتند از: ۱- «معانی الاخبار»، جناب صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ) که سند این خطبه تاریخی را به «فاطمه» دختر سالار شهیدان حضرت حسین می‌رساند. ۲- و نیز همین عالم و محقق بزرگوار به سند خویش این خطبه را از عمر فرزند امیر مومنان می‌آورد که او از پدر گرانمایه‌اش علی علیه‌السلام آورده است. ۳- مرحوم «طبرسی» در «احتجاج» خویش این خطبه را همانگونه که از نظر تان گذشت آورده است. ۴- مرحوم شیخ طوسی در «امالی» خویش آن را به سند خود از ابن عباس آورده است. [صفحه ۶۹۱] ۵- مرحوم «طبری» در «دلائل الامامه» این خطبه را به سند خویش از چهارمین امام نور حضرت سجاد علیه‌السلام آورده است. ۶- مولف «بلاغات النساء» به سند خویش از «عطیه العوفی» این خطبه را آورده است. ۷- «ابن ابی‌الحدید» نیز در شرح خویش بر «نهج‌البلاغه امیر مومنان» آن را از جوهری آورده است. ۹- «عمر رضا کحاله» در کتاب خویش «اعلام النساء» ج ۴، ص ۱۲۳، این خطبه تاریخی را آورده است. ۱۰- و مرحوم علامه نیز در بحارالانوار، ج ۴۳ آن را ترسیم کرده است.

اتمام حجت بر دو گروه مهاجر و انصار

اشاره

به نظر می‌رسد می‌باید این بخش از بحث ما، پیش از سخنان تاریخی دخت فرزانه‌ی پیامبر به زنان مهاجر و انصار، ترسیم می‌گشت، اما بدان جهت که دو سخن جاودانه‌ی بانوی بانوان پشت سر هم و در کنار یکدیگر قرار گیرد بدینصورت تنظیم گردید.

حرکت هدفدار و خداپسندانه

واقعیت این است که امیر مومنان براساس طرح و برنامه‌ی حکیمانه‌ی حرکت می‌کرد، براساس طرحی که هم بطور کامل با خرد و منطق صحیح و فرزاندگی هماهنگ بود و هم در چهارچوب دین خدا و هماهنگ با مقررات آسمانی او. از این رهگذر است که آن پیشوای فرزانه از فرصتهای طلایی و درست، بهترین و شایسته‌ترین بهره‌ها را می‌گرفت تا در درجه‌ی نخست حقوق پایمال‌شده‌ی

خویش را [صفحه ۶۹۲] بر همه‌ی حقیویان و آزادمنشان گیتی ثابت کند و در گام بلند دوم بر آن جامعه بحران‌زده و اتمام حجت نموده و خیرخواهانه و طبیعانه به مردم هشدار دهد و انحطاط و سقوطی را که بخاطر واپسگرایی و تحول نامطلوب پس از رحلت پیامبر، سر راه آنهاست، به آنان نشان دهد و افزون بر این دو هدف انسانی و والا، این حقایق را در تاریخ به ثبت رساند تا عصرها و نسلهایی که از آن پس تا روز رستاخیز خواهد آمد آنچه را روی داده است بنگرند و حق و عدالت و پیشاهنگان و پیشوایان آنان را از سردمداران باطل و بیداد بازشناسند. امیر مومنان با آگاهی بر این واقعیت که مردم به فراخوان خیرخواهانه و سخنان منطقی و دلسوزانه او پاسخ مثبت نخواهند داد، باز هم بر خود لازم می‌دید که حجت را بر جامعه تمام کند و برای مردم روشن سازد که جانشینی پیامبر گرامی حق قطعی و خدشه‌ناپذیر اوست و آن را خدا و پیامبر برای آن حضرت مقرر داشته‌اند و او موظف است در صورت توان و همکاری جامعه سکانداری دین و دنیای مردم را به کف با کفایت خویش گیرد و به تدبیر امور و تنظیم شئون جامعه و ادامه‌ی راه و رسم پیامبر قیام کند. و نیز لازم می‌دید که بر مردم روشن سازد که بوستان «فدک» حق مسلم دخت فرزانه‌ی پیامبر است و بر اساس سیاست‌بازی و بیدادگری مصادره شده است. با این بیان امیر مومنان جانشین راستین پیامبر گرامی است، خواه مرد حق را بپذیرند و جامعه در برابر آن وجود گرانبهای و نجات‌بخش سر فرود آورد یا اینکه مردم از در حق‌ناپذیری در آیند و جامعه امامت آسمانی و الهی او را گردن نهد و خویشان را از آن مشعل فروزان نجات، محروم سازد. و نیز روشن است که بوستانهای «فدک» حق خدشه‌ناپذیر دخت فرزانه‌ی پیامبر خدا بود، خواه حق او را پاس داشته و به او واگذارند یا با دجالگری و فریبکاری مصادره‌اش کنند. [صفحه ۶۹۳] و نیز واقعیت این است که فاطمه علیهاالسلام دخت یگانه‌ی پیامبر بود و در آن جامعه شخصیت شناخته شده و موقعیت ممتاز و جایگاه رفیعی داشت. با این بیان بسیار بجاست که چنین شخصیت برجسته و والایی، رنج و زحمت طاقت‌فرسای یاری همتای گرانقدر خویش امیر مومنان در راه اثبات حق و عدالت را، به جان بخرد و همه جا دوشادوش آن حضرت این جهاد سترگ فکری و دینی را پیش برد تا آن حضرت، حق خدشه‌ناپذیر خویش و وی را از دستگاه استبداد بخواهد. و نیز جای تعجب نخواهد بود که این بانوی فرزانه به همراه شوی گرانقدر و دو فرزند ارجمندش - که سالار جوانان بهشت‌اند - حرکت نماید تا ضمن دیدار با یاران پدرش پیامبر و گفتگوی با آنان برای یاری حق و رویارویی با بیداد از آنان دادخواهی نماید تا دیگر حجت بر همگان تمام شود و مردم در برابر خدا و تاریخ دلیل و برهانی بر انحطاط و سقوطی که در پیش بود و همگی زمینه آن را فراهم آورده بودند، نداشته باشند. و هرگز مدعی نشوند که دچار ناآگاهی یا آفت غفلت شدیم، و امیر مومنان که سبیل حقیقت و تبلور دین بود چرا به سراغ ما نیامد تا حقایق را بر ما یادآوری نموده و ما را از خطرات سهمگینی که سر راه بود آگاه سازد تا بدینوسیله ما حقیقت را از باطل و بیداد بازشناسیم و انتخاب کنیم؟ به همین جهت امیر مومنان در جهت روشنگری و مبارزه‌ی فکری و جهاد عقیدتی و اتمام حجت بر همگان، همتا و همسنگر خستگی‌ناپذیر خویش فاطمه علیهاالسلام را - که بر اثر بیداد استبداد و یورش به خانه‌اش سخت صدمه دیده و توان حرکت نداشت - بر مرکب می‌نشانند و فراتر از چهل روز بر بامداد آن گرانبهای عصرها و نسلها را به همراه دو فرزند ارجمندش به در خانه‌ی مهاجر و انصار می‌برد تا خطر سهمگینی را که در راه بود به آنان تفهیم کند و همه را برای نجات دین و کیان جامعه به مقاومت خداپسندانه فراخواند. دخت فرزانه‌ی پیامبر به هنگام رویارویی با مهاجر و انصار می‌فرمود: [صفحه ۶۹۴] «یا معشر المهاجرین و الانصار، انصروا الله و ابنه نیکم، و قد بايعتم رسول الله يوم بايعتموه ان تمنعوه و ذريته مما تمنعون منه انفسكم و ذراريكم.» هان ای گروه مهاجر و انصار! دین خدا و اهداف بلند و الهی دخت پیامبرتان را یاری کنید. شمایان در آن روزی که با پیامبر خدا دست بیعت دادید بر این اساس بیعت نمودید که همانگونه که از حقوق و هستی و خاندان خویش دفاع می‌کنید، از حقوق و کرامت آن حضرت و خاندان او نیز جانانه دفاع کنید. پس اینک بپاخیزید و به بیعت و پیمانی که با پیامبر خدا بسته‌اید وفا کنید و از حقوق و کرامت و راه و رسم و خاندان او در برابر تجاوز و تهاجم نیروی ارتجاع دفاع کنید. اما دریغ و درد که نه کسی فراخوان آن برترین بانوی جهان هستی را پاسخ مثبت داد و نه کسی به یاری‌اش قامت برافراشت.

دیگر با تو سخن نخواهم گفت

پس از اتمام حجت با سران مهاجر و انصار سرانجام به در خانه‌ی «معاذ بن جبل» رسید و به او فرمود: «یا معاذ بن جبل! انی قد جئتک مستنصره و قد بايعت رسول الله علی ان تنصره و ذریته و تمنعه مما تمنع منه نفسک و ذریته و ان ابابکر قد غصبنی علی فدک و اخرج و کیلی منها» هان ای «معاذ»!... من در اینجا آمده‌ام تا در برابر ستم و بیدادی که بر دین و دفتر و خاندان وحی و رسالت می‌رود تو را به یاری خویش فراخوانم و از تو کمک بطلبم، شما با پیامبر بیعت نموده‌ای که از حقوق و کرامت او و خاندان و نسل پاک و سرفرازش، بسان فرزندان و خاندان و حقوق خویش دفاع نموده و ستم و ناراحتی را از آنان برطرف کنی، اینک خود خوب می‌دانی که «ابوبکر» علاوه بر غصب خلافت، «فدک» را که حقوق خدشه‌ناپذیر من است، مصادره کرده و کار گزار مرا از آنجا بیرون رانده است... [صفحه ۶۹۵] «معاذ» میان سخنان آن حضرت دوید و گفت: آیا جز من دیگران نیز هستند که به یاری شما برخیزند؟ دخت فرزانه‌ی پیامبر فرمود: نه، در برابر دادخواهی خویش پاسخ مثبت و مساعدی نیافتم. «معاذ» گفت: پس با یاری من چه کاری ساخته است؟ و بدینسان او نیز پاسخ منفی داد و بانوی بانوان در حالی خانه‌ی او را ترک کرد که می‌فرمود: به خدای سوگند دیگر تا بر پیامبر خدا وارد نشوم، با تو سخن نخواهم گفت. درست در این لحظات بود که فرزند «معاذ» به در خانه رسید و از پدرش پرسید، دخت گرانمایه‌ی پیامبر با شما چه سخنی داشت؟ «معاذ» گفت: آمده بود تا بر ضد ستم و بیداد «ابوبکر» از من کمک بخواهد. چرا که او بوستانش را به ناروا مصادره کرده است. پسرش گفت: شما چه پاسخی به آن حضرت دادی؟ معاذ گفت: روشن است، از ما کاری ساخته نیست، همین پاسخ من بود. پسرش گفت: با این بیان به یاری او برنخاستی؟ گفت: آری پسرش پرسید: ایشان پس از پاسخ منفی شما چیزی نفرمود؟ معاذ گفت: چرا فرمود: «دیگر تا روز رستاخیز و به هنگامه‌ی دیدار پیامبر، با من سخن نخواهد گفت.» پسرش نیز گفت: پدر برو، که من نیز با تو سخن نخواهم گفت تا بر پیامبر خدا وارد شوم. نویسنده‌ی کتاب «الامامه و السیاسة» در این مورد از جمله می‌نویسد: امیر مومنان در آن شرایط بحرانی شبی دخت فرزانه‌ی پیامبر را بر مرکب نشانده [صفحه ۶۹۶] و در خانه‌ها و انجمن انصار برد و آن حضرت ضمن روشنگری، آنان را به یاری خویش فراخواند و از آنان بر ضد ستم و بیداد دادخواهی کرد. اما آنان در برابر موضع بر حق دخت سرفراز پیامبر می‌گفتند: با ابوبکر دست بیعت داده‌اند و کار از کار گذشته است و بهانه می‌آوردند که اگر شوی گرانقدرت امیر مومنان پیش از آنان نزد ما می‌آمد و از ما بیعت می‌خواست هرگز از او دست برنداشته و با دیگری دست بیعت نمی‌دادیم. و امیر مومنان در برابر این بهانه‌های رسوا می‌فرمود: آیا من می‌توانستم پیکر مطهر پیامبر را رها ساخته و پیش از به خاکسپاری آن بدن مطهر، به دنبال خلافت بروم و با جاه‌طلبان تشنه‌ی قدرت به کشمکش پردازم؟ و فاطمه علیهاالسلام فرمود: آری حقیقت این است که امیر مومنان در این مورد آنچه شایسته و بایسته بود، انجام داد اما گروهی تجاوزکار نقشه‌هایی ریختند که تنها خدا از آنان حساب خواهد کشید و بس... [۳۶۵]. [صفحه ۶۹۷]

باران اشک روشنگرانه و هدفدار

اشاره

۱- در بیت الاحزان بدترین چهره‌ی ستم ۲- فاطمه در بستر شهادت ۳- علل بیماری و شهادت بانوی بانوان ۴- عیادت آن دو از دخت گانمایه‌ی پیامبر عیادت به گونه‌ای دیگر نگرشی بر این بازیگری یک سخن گفتنی دیگر در این مورد ۵- عیادت ام سلمه ۶- عیادت عایشه دختر طلحه ۷- عباس و اندیشه‌ی عیادت «فاطمه» علیهاالسلام [صفحه ۶۹۸]

در بیت الاحزان

اشاره

نگارنده نمی‌داند که گریه‌های جانسوز و روشنگرانه و پرمعنای فاطمه علیهاالسلام چه اثری در جانهای بیمارگونه‌ی آن مردم دنیاپرست و سست عنصر نهاد که در خویشان احساس ناآرامی و اضطراب نمودند؟ و نمی‌داند گریه‌ی بانویی که در خانه‌ی خویش نشسته است و در سوگ پدر گرانمایه‌ی خویش و تجاوز به مرزهای دین و آیین می‌گرید، چگونه آسایش خاطر و راحتی را از آن شخصیت‌های بی‌همانند می‌تواند سلب کند و خاطر خطیر آنان را آزرده سازد؟! اما هر چه بود گویی چنین شد. به همین جهت گروهی از سالخورده‌گان مدینه گرد آمدند و بسوی امیر مومنان شتافتند و گفتند: ای امیر مومنان! واقعیت این است که دخت فرزانه‌ی پیامبر شب و روز را سوگوار و گریان است و گریه‌های جانسوز آن حضرت، هم استراحت و خواب شبانه را از ما ربوده است و هم آرامش انجام کارهای روزانه را، و اینک به حضورت شرفیاب شده‌ایم تا از آن بانوی سرفراز بخواهید که یا شب را به سوگواری بگذراند و یا روز را تا ما هم فرصتی برای آسایش و آرامش و کار روزانه بیایم و با اعصاب آرام زندگی کنیم!! امیر مومنان به آنان پاسخ مساعد داد و از پی آن بسوی بانوی بانوان آمد که نه گریه بر پدر و رویدادهای تکاندهنده‌ی پس از رحلت امانش می‌داد و نه تسلیت در او اثر سودبخشی داشت. [صفحه ۶۹۹] هنگامی که آن حضرت امیر مومنان را نگریست بتدریج آرام شد و امیر مومنان به او فرمود: هان ای دخت گرانمایه‌ی پیامبر! حقیقت این است که سالخورده‌گان «مدینه» بسوی من آمده و از من خواسته‌اند که از شما تقاضا نمایم یا روزها را در فراغ خورشید رسالت و در سوگ او گریه کنید و یا شبها را، (کدامیک را برمی‌گزینی) پاسخ داد: یا اباالحسن! زندگی و درنگ من در میان این مردم بسیار کم خواهد بود و بزودی به سرای دیگر خواهم شتافت به هین جهت به خدای سوگند نه شبها از گریه در سوگ پدر آرام خواهم گرفت نه روزها، تا به پیامبر خدا پیوندم. امیر مومنان فرمود: دخت سرفراز پیامبر آنچه می‌خواهی همان را انجام بده. آری واقعیت این است که مردان سالخورده‌ی مدینه، نه حق عظیم پیامبر بر بشریت را می‌شناختند و نه از موقعیت پرشکوه و بی‌همانند او آگاه بودند. اگر برآستی آنان از مقام والای پیامبر آگاه بودند نه تنها چنین پیشنهادی نمی‌کردند که با دخت یگانه‌ی آن حضرت نیز همکاری و همدلی نموده و او را در گریه‌های جانسوز و باران اشک بر پرشرافت‌ترین و عزیزترین انسانی که جهان را بدرود گفته بود، یاری و همراهی می‌کردند. ای کاش اگر آنان دخت گرانمایه‌ی پیامبر را در سوگ جانسوز پدر و نثار اشک بر آن حضرت یاری و همراهی نمی‌کردند، به همین کار خویش بسنده نموده و دیگر به اشاره‌ی سیاست‌بازان، تلاش نمی‌کردند تا با جوسازی‌ها و بهانه‌تراشی‌های گوناگون فاطمه علیهاالسلام را نیز آرام ساخته و به هر دری نمی‌زدند تا گریه‌های جانسوز و روشنگرانه و دارای پیام او- در آن فاجعه‌ی سهمگین را- متوقف سازند. اما آنان معذورند چرا که خود این کارها را نمی‌کردند بلکه دست سیاست بود که انجام این نقشه‌های زشت و مخرب را بر آنان تحمیل می‌کرد و از آنان می‌خواست که دخت محبوب پیامبر را از گریه بر سالار پیام‌آوران خدا بازداشته و از سوگواری بر او جلوگیری نمایند. با این بیان فاطمه علیهاالسلام نیز حق داشت که از گریه بر آن فاجعه‌ی سهمگین و آن مصیبت [صفحه ۷۰۰] بزرگ دست نکشد تا بدینوسیله از اهداف شوم آن تجاوزکاران که تنها خدا بر نقشه‌های ظالمانه و فریبکارانه‌ی آنان آگاه بود، جلوگیری کند. به همین جهت امیر مومنان خانه‌ای در کنار شهر مدینه و دور از بهانه‌جویان برای دخت فرزانه‌ی پیامبر ساخت و آن حضرت هر بامداد که خورشید از افق مشرق سربرمی‌آورد دست دو کودک ارجمند خویش حسن و حسین را می‌گرفت و با دیدگان اشکبار بسوی آن خانه که در کنار «بقیع» بود و در گذر تاریخ «بیت‌الاحزان» [۳۶۶] نامیده شد، حرکت می‌کرد و تا غروب آفتاب اشک می‌ریخت و سوگواری می‌نمود و آنگاه امیر مومنان بدانجا می‌رفت و او را با دو نور دیده‌اش به خانه بازمی‌گردانید...

بدترین چهره‌ی ستم

آری امیر مومنان، این حجره را کنار شهر مدینه برای بانوی بانوان ساخت تا در آنجا برای پدر گرانمایه و اهداف پایمال‌شده‌ی او

سوگواری کند تا آن مردنمایانی که از صدای گریه‌ی آن حضرت به رنج افتاده بودند! از آن پس وجدان و اعصابشان آرام گیرد و دیگر شبها بی‌آنکه از صدای گریه‌های جانسوز دخت رنج‌دیده‌ی پیامبر دچار رنج و آزار شوند، در بسترهای خویش با خاطری آسوده به خواب عمیق فرو روند. و از همین دیدگاه است که شاعران و مرثیه‌سرایان به این مصیبت بزرگ که بدترین چهره‌ی ستم و بیداد درباره‌ی دخت محبوب پیامبر است، اشاره می‌کنند و شعر می‌سرایند. برای نمونه: ۱- یکی از آنان در این مورد از جمله می‌سراید: [صفحه ۷۰۱] منعوا البتول عن النياحة اذ غدت تبکی اباها لیلها و نهارها... آنان دخت سرفراز پیامبر را از سوگواری و گریه بر پدر گرانمایه‌اش باز داشتند چرا که آنگاه که به یاد او گریه و سوگواری را آغاز می‌کرد، شب و روز می‌گریست. به او گفتند: دیگر آرام گیر که باعث اذیت و آزار ما شده‌ای!! آخر چگونه آن بانوی گرانمایه می‌تواند قرار و آرام داشته باشد در حالی که مصیبت پدر و حق‌کشی غاصبان، قرار و شکیب را از او گرفته است؟! ۲- و دیگری در بیان این مصیبت از جمله می‌سراید: و گروهی از دار و دسته‌ی همان تجاوزکاران به اشاره‌ی آنان به دخت فرزانه‌ی پیامبر گفتند: با ادامه‌ی سوگواری بر پیامبر و گریه‌ها و ناله‌هایت باعث اذیت و آزار ما شده‌ای. ۳- و نیز یکی از دانشمندان ما که «سید رضا هندی» نام دارد در عالم خواب دوازدهمین امام نور حضرت مهدی علیه‌السلام را دید و آن حضرت با اشاره به همین مصیبت به او فرمود: اترانی اتخذت لاوعلاها بعد بیت‌الاحزان بیت سرور؟ تو می‌پنداری که من پس از «بیت‌الاحزان» مام گرانمایه‌ام فاطمه علیها‌السلام، خانه شادی و شادمانی ساخته‌ام؟ نه! به شکوه و مقام‌والای مادرم چنین نخواهد شد.

فاطمه در بستر شهادت

و اینک که چنین است دریغ و درد بر بیدادی که در حق او رفت. دریغ بر جوانی شکوہبارش، دریغ بر دردهای جانکاهش. دریغ بر قلب شعله‌ور و پرتهابش در سوگ پدر، دریغ بر خاطر شکسته و آزرده‌اش، دریغ بر او که در اوج جوانی و طراوت و شکوفایی بر بستر افتاد و بیماری و ناتوانی برخاسته از آن صدمات و یورش‌های ناجوانمردانه و شرارت جلادان به خانه‌اش، [صفحه ۷۰۲] نشاط و توان و شادمانی و قدرت را از او گرفت و بر آن چهره‌ی زیبا و نورافشان چیره شد. چرا که آن گرانمایه‌ی عصرها و نسلها نه دیگر امیدی به دارو و درمان داشت و نه بر ماندن در این سرای زودگذر و تیره و تاریک اندیشید. چرا که برای پرواز بسوی ملکوت و شهادت در راه خدا لحظه‌شماری می‌کرد و در انتظار نجات و رهایی از دنیایی بود که ظالمان و تجاوزکاران، زیستن در آن را سخت و طاقت‌فرسا ساخته بودند. در آرزوی این بود که به پدر گرانمایه و مقتدای محبوب و بزرگوارش پیامبر خدا پیوندد. و در این آرزو بود که خورشید جهان‌افروز و جودش به افق مغرب نزدیک شود. بدینسان شمع روشنگر وجود گرانقدر دخت پیامبر رو به خاموشی نهاد. چرا که دنیا با همه‌ی گستردگی‌اش بر او تنگ گشته و بر او سخت گرفته بود. او از یک سو به همتای بی‌نظیر زندگی‌اش امیر مومنان نظاره می‌کرد که پس از آن همه فداکاری و نقش تاریخساز، انک با شرارت دنیاطلبان خانه‌نشین گردیده و همه‌ی امکانات از او سلب گشته و حق آسمانی‌اش غصب شده است و از دگر سو به خویشتن می‌نگریست و می‌دید که حق خدشه‌ناپذیرش پایمال شده، و بوستان و املا-کش مصادره گشته و دارایی‌اش غصب شده است. او در برابر این زورمداری و حق‌کشی دولت غاصب، از مردم یاری خواست و در جامعه به دادخواهی و شکایت از ستم برخاست اما نه کسی به فریاد یاری خواهی‌اش پاخ مثبت داد و نه کسی به کمک او شتافت. چرا که بجای آن او را از گریه بر پدر گرانقدرش، پیامبر که برترین پرشرافت‌ترین پدران گیتی بود، باز داشتند و دنیا را بر او تنگ نمودند. به همین جهت در بستر بیماری و شهادت خویش به بیان حضرت باقر علیه‌السلام، هماره دست نیایش به بارگاه خدا برمی‌داشت و می‌گفت: [صفحه ۷۰۳] «یا حی یا قیوم برحمتک استغیث فاعثنی، اللهم زحزحنی عن النار و ادخلنی الجنة و الحقنی بابی محمد». هان ای خدای زنده و زندگی‌بخش! ای خدای پاینده و برپادارنده‌ی نظام هستی! من به مهر و رحمت تو پناه آورده‌ام، مرا پناه ده و دریاب، بار خدایا! همانگونه که وعده فرموده‌ای مرا از

آتش دور ساز و در بهشت پرطراوت و شکوه‌بارت در آور و به پدر گرانمایه‌ام، محمد صلی‌الله‌علیه و آله و سلم پیوندم ده. و هنگامی که امیر مومنان به آن بانوی بهشت می‌فرمود: «عافاک الله و ابقاک» خدای تو را شفا بخشد و عمری طولانی‌ات ارزانی دارد. می‌گفت: یا اباالحسن ما اسرع للحاق برسول‌الله. «علی جان! لحظات پیوستن به پیامبر خدا نزدیک شده است و من بزودی به او خواهم پیوست. چهارمین امام نور حضرت سجاد، از پدر گرانمایه‌اش آورده است که: هنگامی که «فاطمه» دخت گرانمایه‌ی پیامبر بر اثر شدت صدمات وارده بر او در یورش به خانه‌اش در بستر افتاد، به امیر مومنان وصیت کرد که روند بیماری او را محرمانه بدارد و کسی را از شرایط او آگاه نسازد، امیر مومنان نیز چنین کرد و خودش پرستاری از دخت پیامبر را در بستر بیماری به عهده گرفت و از همه‌ی نزدیکان تنها «اسماء» بود که آن حضرت را در این کار یاری می‌کرد و به همراه امیر مومنان علی‌علیه‌السلام از بانوی بانوان پرستاری می‌نمود و او نیز وضعیت بیماری دخت پیامبر را پوشیده می‌داشت. [۳۶۷]. بنظر نگارنده از این روایت آزرده‌گی خاطر و درد و رنج گران دخت محبوب پیامبر از جامعه‌ی واپسگرا به خوبی دریافت می‌گردد، از آن جامعه‌ای که شما خواننده‌ی گرامی [صفحه ۷۰۴] در بخشهای گذشته‌ی این کتاب، موقعیت و موضعگیری‌اش را در برابر دخت سرفراز پیامبر به خوبی شناختی، از آن جامعه‌ای که انحطاط‌پذیری و همکاریش با ستم و فریب، چه فاجعه‌ای به بار آورد و همین گرایش جاهلی و کردار ناشایست آن بود که در دخت عدالتخواه و ستم‌ستیز پیامبر سخت اثر نهاده و بسان زخمی عمیق و دردناک در جان او کاری افتاد. زخمی که یا درمان‌ناپذیر است و اجازه‌ی بهبودی به بیمار نمی‌دهد و یا صعب‌العلاج است و مداوای آن روزگاری بطول می‌انجامد. و اینگونه است که انسان دردمند از این جامعه سخت آزرده می‌شود و از آن کناره می‌گیرد و پس از آن که مدت‌ها با چنین جامعه و مردمی انس و الفت داشته و برای نجات و نیکبختی آنان تلاش نموده است، اینک به جایی می‌رسد که نه دوست دارد آنان را ملاقات کند و نه با آنان سخن گوید. هر انسان اندیشمندی که از نزدیکان و دوستان و یا جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کند ستم و سنگدلی دیده باشد این حالت خاص را به خوبی در خویشتن می‌یابد و درست در این شرایط است که حتی از دیدن آنان احساس رنج و ناراحتی می‌کند تا چه رسد به گفتگو و نشست و برخاست با آن بیدادگران و سنگدلان و گاه کار به جایی می‌رسد که انسان آزاده و اندیشمند از زندگی در چنین جامعه و با چنین مردمی خسته می‌شود و مرگ سعادت‌مندان را بر آن ترجیح می‌دهد تا از زندگی با چنین بیدادگران سنگدل و ناجوانمردی، نجات یابد. از همین رهگذر است که دخت فرزانه‌ی پیامبر چنان از آنان برید که همتا و شوی گرانقدر خویش را برای پرستاری خود انتخاب کرد و هیچ کس هم از چگونگی پرستاری امیر مومنان و رسیدگی و مهرش به دخت سرفراز پیامبر در بستر بیماری آگاه نیست. کسی نمی‌داند که آیا آن حضرت غذای را که برای بیماری گرانقدرش مناسب باشد نیز بدست خویش درست می‌کرد یا تنها به کارهای خانه می‌رسید و تهیه‌ی غذای مناسب را به دیگری وامی‌گذاشت؟ [صفحه ۷۰۵] به هر حال «اسماء» از بانوی شایسته کرداری است که این افتخار را داشت که در پرستاری از آموزگار بزرگ فضیلتها فاطمه علیها‌السلام با امیر مومنان همکاری کند و بنظر می‌رسد دلیل‌گزینه‌ی این زن باایمان و هوشمند برای این کار مهم از سوی فاطمه علاوه بر رابطه‌ی آموزگاری و شاگردی، دوستی و محبت عمیق و گسست‌ناپذیری بود که میان آن دو حاکم بود تا آنجایی که بانوی نامبرده، خویش را از خاندان بنی‌هاشم به حساب می‌آورد، بویژه که تا شهادت جعفر طیار بانوی خانه‌ی او بود و از بانوان بنی‌هاشم محسوب می‌گشت. نامبرده بانویی برخوردار از عواطف انسانی بود و به وفا و ارزشهای بشری ایمان داشت و حقوق دیگران را رعایت می‌کرد و به ارزشها و مفاهیم والای انسانی و اسلامی سخت پای‌بند بود. از تاریخ این حقیقت دریافت می‌گردد که این زن باایمان، افزون بر هوش سرشار و خرد فراوان و آراستگی به اخلاق شایسته، خوش‌برخورد و خوش‌معاشرت بود و بانوی بانوان نیز به همان اندازه که او به پیامبر و خاندانش عشق می‌ورزید، او را مورد مهر و محبت قرار می‌داد. هنگامی که «جعفر طیار» در پیکار «موت» به افتخار شهادت نایل آمد و آن خبر جانسوز به پیامبر رسید، سیلاب اشک از دیدگان فروبارید و همه‌ی یاران نیز گریستند. این خبر جانسوز به درون خانه‌ی پیامبر رسید و بانوان هاشمی نیز گریه سر دادند و همگی برای او سوگواری کردند. خود

پیامبر بسوی خانه‌ی جعفر حرکت کرد تا همسر قهرمان او «اسماء» و فرزندان را دل‌داری دهد. هنگامی که به خانه‌ی آنان وارد شد فرزندان «جعفر» را فراخواند و بی آنکه چیزی بگوید، دست مهر بر سر و روی آنان کشید و آنها را بویید و بر سینه چسباند. «اسماء» از رفتار پیامبر چنین دریافت که رویدادی سهمگین رخ داده است. به همین جهت گفت: ای پیامبر خدا! آیا از «جعفر» خبری دریافت داشته‌اید؟ پیامبر سخت گریست و فرمود: دخترم! «جعفر» را به حساب خدا بگذار چرا که او [صفحه ۷۰۶] در راه اهداف و آرمانهای الهی به شهادت رسیده است. اینجا بود که اسماء گریه کرد و از پرده‌ی دل ناله سر داد. پیامبر پس از دل‌داری آنان، به خانه‌ی دخت فرزانه‌اش «فاطمه» بازگشت و به او دستور داد تا غذایی برای خانواده‌ی «جعفر» آماده سازد، چرا که آنان به سوگ نشسته‌اند. و «فاطمه» نیز با دست مبارک خویش نان فراوانی آماده ساخت و آنها را به همراه مقداری خرما به خانه‌ی «جعفر» فرستاد. از شگفتی‌ها در این مورد این است که پیامبر تهیه‌ی غذا برای خانواده‌ی «جعفر» را نه به همسران خویش واگذار کرد و نه به دیگر بانوان هاشمی، و تنها دخت فرزانه‌اش را برای این کار برگزید. چرا که گویی می‌خواست پاداش فراوان این خدمت نصیب او گردد یا اینکه پیامبر گرمی روابط بسیار دوستانه و سوابق درخشان و خدمات فراوان «اسماء» را نسبت به خاندانش به یاد آورد و او را بدان مفتخر ساخت که دخت فرزانه‌اش بدست خویش برای آنان غذا فراهم سازد. در بحثهای گذشته خاطر نشان گردید که بانو «اسماء» به هنگامه‌ی رحلت بزرگ بانوی جهان عرب «خدیجه» بر بالین او بود، و نیز همو بود که در پیوند مقدس خانوادگی میان دخت فرزانه‌ی پیامبر و امیر مومنان حضور داشت و با جدیت و پشتکار، تدابیر مقدماتی و کارهای لازم را سامان می‌داد و نیز به هنگامه‌ی طلوع خورشید جهان‌افروز وجود سومین امام نور حضرت حسین، نقش کمک‌رسانی به فاطمه علیهاالسلام را به همراه دیگر زنان ایفا نمود. این بانوی هوشمند و باایمان پس از شهادت شوی دلاورش «جعفر»، با ابوبکر ازدواج کرد اما هرگز از دوستی و مهرش نسبت به دخت فرزانه‌ی پیامبر و خاندان او نه تنها سر مویی کاسته نشد، بلکه این مهر و ارادت و دوستی و رفت و آمد همچنان ادامه یافت تا آنجایی که در مهر به خاندان رسالت شهره‌ی آفاق گردید. پس از غضب خلافت و مصادره‌ی فدک و شکستن حرمت خاندان وحی و رسالت و نیز جنگ سردی که میان خاندان پیامبر از یک سو و میان استبداد حاکم به ریاست [صفحه ۷۰۷] و نمایندگی ابوبکر، از سوی دیگر ادامه داشت، با اینکه این بانوی بافضیلت در خانه‌ی «خلیفه» غاصب و همراه او بود نه تنها هیچگاه تحت تاثیر عواطف و احساسات خانوادگی و فامیلی قرار نگرفت و از ارادت و محبت به فاطمه علیهاالسلام و فرزندان دست برنداشت، بلکه به عکس بسان یک بانوی آزاده‌ای در برابر استبداد حاکم قامت برافراشت و با آن به مبارزه‌ای شگرف دست یازید که هنوز هم شگفتی‌های موضع‌گیری و مقاومت و عملکردش برای هر پژوهشگری تازه‌گی دارد. با این وصف و با این موضع روشن و خداپسندانه‌ی «اسماء» در ارادت به خاندان پیامبر و در دفاع منطقی از آنان چگونه «ابوبکر» به او اجازه می‌داد تا به منظور خدمت به فاطمه علیهاالسلام و فرزندان به خانه‌ی امیر مومنان برود، و چگونه به او دستور قطع رابطه و گسستن علاقه و ارادت با خاندان رسالت را نمی‌داد، و او را در آن شرایط برای این رابطه‌اش زیر فشار نمی‌نهاد، خود بحث دیگر و راز ناشناخته‌ای است که دلیل آن روشن نیست. به هر حال دخت یگانه‌ی پیامبر، با این بانوی فداکار انس گرفته و به نشست و برخاست با او علاقه پیدا کرده و با معاشرت با وی احساس آرامش می‌نمود و رنجها و دردهای خویش را با او در میان می‌نهاد و او را بسان خواهری پرمهر و بسان محبوب‌ترین و نزدیک‌ترین زن نسبت به خویش به حساب می‌آورد. از همین رهگذر است که یکی از روزهای پایانی زندگی پرافتخارش ضمن گفتگو با او به وی فرمود: «اسماء! سخنی با تو دارم، آماده‌ی بشنوی و چاره‌اندیشی کنی؟ هنگامی که پاسخ مثبت شنید، فرمود: «اسماء! چه کنم که از پیکرم استخوانی بیش نمانده و پوست بدنم از شدت لاغری به استخوانها چسبیده است؛ و در «تهذیب» از ششمین امام نور آمده است که فرمود: آیا می‌توانی برایم مرکبی فراهم آوری که پس از اینکه جهان را بدرود گفتم، بدن مرا بپوشاند؟ [صفحه ۷۰۸] او پاسخ داد: بانوی من! در هجرت به «حبشه» وسیله‌ی خاصی را دیدم که از چوب می‌ساختند و مردگان خویش را در درون آن بسوی آرامگاه حمل می‌کردند، اگر اجازه می‌دهید نمونه‌ای از آن را بسازم تا اگر

مورد پسند شما قرار گرفت از آن شما باشد. (بدان امید که خداوند عمری به بلندای آفتاب به شما ارزانی دارد.) پس از اظهار تمایل فاطمه علیها‌السلام، «اسماء» تختی را خواست و آن را بصورت برگردان قرار داد، آنگاه پایه‌های خاصی برای آن تراشید، سپس با پوشش آن بوسیله‌ی پارچه‌ای مخصوص، مرکب مورد نظر را ساخت و فاطمه آن را پسندید و فرمود: برای من چیزی همانند این بساز تا پس از اینکه جهان را بدرود گفتم، پیکرم در درون این مرکب چوبین، بسوی آرامگاهم حرکت داده شود. پیکر مرا پس از مرگ ببوشان که خدای تو را از آتش دوزخ ببوشاند. و بنا به روایتی که در کتاب «استیعاب» آمده است، فرمود: چه وسیله‌ی خوب و زیبایی ساخته‌ای، چرا که در درون آن پیکر زن یا مرد بازشناخته نمی‌شود. و نیز آورده‌اند که آن حضرت با دیدن مرکب چوبین که اسماء ساخته بود، تبسم کرد در حالی که پس از رحلت پیامبر تا آن روز کسی او را شادمان ندیده بود.

علل بیماری و شهادت بانوی بانوان

با وجود سفارش آن حضرت به نهان داشتن شرایط جسمی و وضعیت روحی‌اش پس از آن رویدادهای تلخ، و با وجود راز داری امیر مومنان، سرانجام خبر بیماری بانوی بانوان در مدینه منتشر گردید و همگان از شرایط آن حضرت آگاه شدند. لازم به یادآوری است که فاطمه علیها‌السلام از بیماری سختی شکایت نداشت که غیرقابل مداوا برسد، بلکه آنچه او را سخت رنج می‌داد و پیکرش را آب می‌کرد، امواج دردها و مصیبت‌ها و رنج‌هایی بود که هر روز بر آن افزوده می‌شد و این فشارها بود که بر رنج و بیماری برخاسته از صدمات وارده در یورش به خانه‌اش، کمک می‌کرد تا بانوی سرفراز گیتی را به بستر شهادت بکشاند. [صفحه ۷۰۹] در کنار اینها فشار سوگ پدر و گریه بسیار بر آن حضرت نیز از عواملی بود که باعث شدت بیماری و زوال شادابی و طراوت از خورشید جهان‌افروز وجود او می‌شد و باید ستم و خشونت و مواضع ناجوانمردانه‌ی برخی از مسلمان‌نماها و نیز تحول ارتجاعی در سیستم سیاسی و دگرگونی کارها و تغییر اوضاع و شرایط به سود ارتجاع و جاهلیت را نیز از عواملی برشمرد که فشار دردها و رنج‌ها را هر لحظه بیشتر می‌ساخت و خورشید وجود اندیشمندترین و آزاده‌ترین بانوی جهان هستی را بسوی افق مغرب پیش می‌برد. در بخش‌ها گذشته‌ی همین کتاب خاطر نشان گردید که فاطمه در یورش دژخیمان دولت غاصب به خانه‌اش به گونه‌ای میان در و دیوار فشرده شد که علاوه بر وارد آمدن صدمات سخت بر وجود گرانبهایش، جنین وی نیز سقط گردید و تازیان‌های بیدادی که بر پیکر مطهرش فرود آمد، بدنش را مجروح و خون‌آلود ساخت و آثار عمیقی در آن نازنین بدن بر جای نهاد. و نیز ضربات شدید دیگری بر او وارد آمد که جسم و جان و روح ملکوتی‌اش را به شدت آزد. آری همه‌ی این امور و رویدادهای دردناک دست به دست هم دادند و آن حضرت را به بستر بیماری کشانده و از انجام کارهای خویش بازداشتند.

عیادت آن دو از دخت گرانبهای پیامبر

اشاره

گزارش رنجش شدید دخت محبوب پیامبر از حکومت غاصب، همه جا پخش شد و به همه‌ی گوش‌ها رسید و در نتیجه کسانی که استبداد حاکم را یاری رسانده و تمامی مفاهیم و ارزش‌های والای انسانی را دور افکنده و همه‌ی آیاتی را که در مورد خاندان وحی و رسالت فرود آمده بود، فراموش ساخته و از همه‌ی روایات روشن‌گر و صریحی که آنها را از دو لب مبارک پیامبر در شکوه و عظمت «فاطمه» و شوی گرانقدر و دو فرزند ارجمندش شنیده و به خاطر داشتند، روی برتافته بودند، آری اینان سخت بر خود لرزیدند و شنیدن خبر رنجش و آزدگی شدید فرزانه‌ی پیامبر از حکومت بر آنان [صفحه ۷۱۰] بسی گران آمد. بتدریج مردم بر حقایق امور آگاه شدند و تازه دریافتند که در یاری رساندن به رژیم‌هایی که نه سردمداران آن در برابر دخت یگانه‌ی پیامبر موضع

شایسته و خداپسندانه‌ای دارند و نه خاندان وحی و رسالت چنین رژیم و حکومتی را به رسمیت می‌شناسند، دچار چه اشتباه و حشمت‌ناکی شده‌اند و سردمداران استبداد نیز به خود آمدند که سیاست خشونت‌بار و عملکرد زشت و ظالمانه‌ی آنان زمینه‌ی خشم و ناراحتی ملی را فراهم ساخته است. از این رو استبداد حکم بر آن شد تا بر عملکرد زشت خویش پرده و پوشش براهند و به هر صورت ممکن گذشته را جبران سازد. به همین جهت بود که سردمداران دولت غاصب تصمیم گرفتند، با دخت فرزانه‌ی پیامبر به عنوان عیادت دیدار کنند و در چهارچوب همین ملاقات و عیادت رضایت خاطر او را فراهم آورند تنها در این صورت است که همه چیز خاتمه یافته و تمامی مصائب و فجایع به بوته‌ی فراموشی سپرده می‌شود. آری آنان اینگونه اندیشیدند و تدبیر نمودند. و ما نیز در روزگار خویش بسیاری از همین قماش جنایتکاران را دیده‌ایم که بر بندگان شایسته کردار خدا اهانتها و تحقیرها و انواع ستم و بیداد و شکنجه را روا می‌دارند، آنگاه در آخر کار بسوی قربانی ستم و بیداد خویش رفته و در نهان از او پوزش می‌طلبند و شایدانه می‌پندارند که با این بازیگری، عملکرد زشت و رسوای خویش را شسته و با این پوزش طلبی‌های پنهانی آثار و پیامد جنایت خویش را از میان برداشته‌اند. اما غافل از اینکه سالار بانوان این شیوه‌های بازیگرانه را خوب می‌شناسد و از همه‌ی نقشه‌های آنان آگاه است. اینک این شما و این هم واقعیت مورد بحث. [صفحه ۷۱۱] دو کتاب «الامامة و السياسة» [۳۶۸] و «اعلام النساء» [۳۶۹] چنین آورده‌اند: «عمر» به «ابوبکر» گفت: اینک بیا تا دست در دست هم به خانه‌ی «فاطمه» (دخت یگانه‌ی پیامبر) برویم چرا که ما با عملکرد خویش او را به خشم آورده‌ایم. و از پی این سخن هر دو به در خانه‌ی آن حضرت شتافته و از او اجازه‌ی ورود خواستند اما آن بزرگوار به آنان اجازه نداد. نزد امیر مومنان رفتند و از او خواستند تا آنان را نزد دختر پیامبر ببرد و آن حضرت چنین کرد. هنگامی که در برابر بانوی سرفراز گیتی نشستند، او روی خویش را از آنان بسوی دیوار برگردانید، آن دو برای آغاز سخن سلام کردند اما پاسخ آنان را نداد. «ابوبکر» رو به آن حضرت گفت: ای محبوب پیامبر! به خدای سوگند که نزدیکی و خویشاوندی به پیامبر در نظر من از خویشاوندی و نزدیکی به خودم محبوب‌تر است و در نتیجه خویشاوندان و نزدیکان پیامبر را بیشتر از نزدیکان خود دوست می‌دارم و تو ای سالار زنان گیتی! حتی از دخترم عایشه برایم محبوب‌تر و گرامی‌تر هستی و در مورد خود پیامبر چنانم که آرزو داشتم آن روزی که پدر والای شما جهان را بدرود گفت، من مرده بودم و پس از رحلت او در این سرای فانی نبودم. با این بیان آیا شما فکر می‌کنی که من حقوق تو و موقعیت عظیم معنویات را فراموش می‌کنم؟ هرگز! چنین نیست بلکه هم حق تو را به رسمیت می‌شناسم و هم برتری و شرافت شکوه‌بارت را، و هرگز شما را از حق خدشه‌ناپذیرت باز نخواهم داشت. واقعیت این است که از پدر گرانقدرت شنیدم که می‌فرمود: ما گروه پیامبران با رحلت خویش چیزی به ارث نمی‌گذاریم و آنچه باقی بماند صدقه خواهد بود!! دخت یگانه‌ی پیامبر فرمود: آیا روایتی را از پیامبر گرامی برایتان بخوانم که بدانید و عمل کنید؟ [صفحه ۷۱۲] پاسخ دادند: آری فرمود: شما دو تن را به خدای سوگند می‌دهم که آیا این بیان پیامبر را نشنیدید که می‌فرمود: «رضا فاطمه من رضای، و سخط فاطمه من سخطی، فمن احب فاطمة ابنتی فقد احبنی و من ارضی فاطمة فقد ارضانی، و من اسخط «فاطمه» فقد اسخطنی؟» «خشنودی «فاطمه» خشنودی من است و خشم او خشم من. هر آن کس که «فاطمه» را دوست بدارد، بی‌تردید مرا دوست داشته و هر که «فاطمه» را خشنود سازد، مرا خشنود ساخته است و هر کس «فاطمه» را به خشم آورد مرا خشمگین ساخته است.» آیا این روایت را از پیامبر نشنیدید؟ آن دو گفتند: چرا دخت گرانمایه‌ی پیامبر فرمود: اینک من خدای عادل و فرشتگان او را به گواهی می‌گیرم که شما دو تن با سیاست تجاوزکارانه و شکستن مرزهای دین خدا مرا به خشم آوردید و خشنودی خاطر مرا فراهم نساختید، به گونه‌ای که به هنگام دیدار با پیامبر از شما دو نفر به او شکایت خواهم برد. «ابوبکر» گفت: من از خشم خدا و خشم تو ای «فاطمه»! به خدای پناه می‌برم و آنگاه با صدای بلند به گریه افتاد و به گونه‌ای گریست که چیزی نمانده بود که بمیرد و در همان حال فاطمه علیهاالسلام می‌فرمود: به خدای سوگند که در هر نمازی که به بارگاه او به جا آورم بر تو نفرین نثار خواهم کرد... و ابوبکر گریه کنان از خانه‌ی دخت فرزانه‌ی پیامبر خارج شد. پس از خروج از خانه‌ی امیر مومنان گروهی از طرفدارانش گرد او حلقه

زدند و او به آنان گفت: «هان ای مردم! هر کدام از شما شب را در کنار همسرش به آرامش می‌خوابد و با خانواده و فرزندانش روزگار را به شادمانی می‌گذارند، اما مرا با انبوه گرفتاری‌هایم [صفحه ۷۱۳] دست به گریبان رها ساخته‌اید. هان! بدانید که من بیعت شماییان را نمی‌خواهم، بیعت خودتان را بازپس بگیرید.» و بدینسان نقشه‌ی شوم آنان با برخورد امواج آگاهی و درایت و آینده‌نگری دخت فرزانه‌ی پیامبر نقش بر آب شد.

عیادت به گونه‌ای دیگر

در این مورد در «علل الشرایع» آمده است که: هنگامی که دخت محبوب پیامبر به بستر بیماری و شهادت افتاد، «ابوبکر» و «عمر» به ظاهر به بهانه‌ی عیادت آن حضرت به در خانه‌ی امیر مومنان آمدند و اجازه‌ی ورود خواستند اما فاطمه علیها‌السلام به آن دو اجازه‌ی ورود نداد. ابوبکر با دیدن این شرایط به خدا پیمان بست که تا آنگاه که فاطمه به او اجازه‌ی دیدار ندهد و او نتواند خاطر خطیر دخت فرزانه‌ی پیامبر را فراهم آورد، هرگز زیر سقفی نخوابد. از این رو شبها را در زیر آسمان و مکانی که سقف نداشت استراحت می‌کرد. «عمر» برای نجات او نزد امیر مومنان آمد و گفت: حقیقت این است که ما جز این مرتبه، چند مرتبه‌ی دیگر به منظور دیدار دختر پیامبر آمده‌ایم، اما هر بار ما را رانده و اجازه‌ی ملاقات نداده است تا بتوانیم به گونه‌ای خاطر خطیر او را از آنچه پس از رحلت پیامبر روی داده است فراهم آوریم. اینک نزد شما آمده‌ایم تا اگر صلاح می‌دانید برای ما اجازه‌ی دیدار بگیرید. امیر مومنان آنان را پذیرفت و به حضور دختر پیامبر رفت و گفت: هان ای دخت محبوب پیامبر خدا! تو از این دو تن بیدادها و حق‌کشی‌ها دیده‌ای و اینک چند بار است که به منظور ملاقات شما آمده‌اند و شما به حق آنان را نپذیرفته‌ای اما اکنون این دو تن از من تقاضا کرده‌اند برایشان اجازه‌ی دیدار بگیرم، آیا اجازه می‌دهید؟ فاطمه پاسخ داد: به خدای سوگند! نه به آنان اجازه‌ی دیدار می‌دهم و نه حاضریم [صفحه ۷۱۴] با آنان سخنی بگویم تا پدر گرانمایه‌ام را دیدار نموده و شکایت این دو را به او ببرم و به او بگویم که این دو چگونه به من ستم روا داشتند و چه حق‌کشی‌ها و شرارتها که نکردند! علی علیه‌السلام فرمود: «فاطمه» جان موضع شما بر حق و عادلانه است، شما درست تصمیم گرفته‌اید، اما من به این دو روی مساعدت نشان داده‌ام که برایشان اجازه‌ی دیدار بگیرم. دخت اندیشمند پیامبر فرمود: اگر چنین است شما نیز به وظیفه‌ی خویش عمل کن. چرا که خانه، خانه‌ی توست و بانوان مسلمان از همسران خویش پیروی می‌کنند، و من نیز در هیچ موردی مخالف دیدگاه شما عمل نخواهم کرد، بنابراین هر کس را دوست می‌داری اجازه‌ی ورود به خانه‌ات بده. امیر مومنان از خانه خارج شد و به آنان اجازه ورود داد. هنگامی که وارد شدند و چشمانشان به دخت فرزانه‌ی پیامبر افتاد، به او سلام کردند اما آن حضرت پاسخ نداد و از آن دو روی برگردانید. آنان دگرباره کوشیدند تا روبروی حضرت قرار گیرند و چندین بار این کار تکرار شد اما موفق به کسب خشنودی دختر پیامبر نشدند. آنگاه همانگونه که در بستر بیماری و شهادت خفته بود، فرمود: علی جان! این پارچه را بر روی من بیفکن و به بانوانی که در اطراف بسترش بودند، دستور داد چهره‌ی نورافشانش را از آن دو برگردانند. زنان به دستور آن حضرت عمل کردند، اما آن دو باز به گونه‌ای نشستند که روبروی او قرار گیرند. در این هنگام «ابوبکر» گفت: ای دختر گرانمایه‌ی پیامبر! ما آمده‌ایم تا خشنودی خاطر خطیر شما را فراهم آوریم و خشم و ناراحتی و ناخشنودی شما را بخاطر آنچه روی داده است بزداییم. بنابراین از شما تقاضا می‌کنیم که از عملکرد ظالمانه‌ی ما بگذری و از [صفحه ۷۱۵] حق‌کشی‌هایی که پس از رحلت پیامبر پیش آمده و بیدادی که بر شما رفته است، همه را در پرتو بزرگواری خویش نادیده بگیری. فاطمه علیها‌السلام فرمود: من با شما دو تن بطور مستقیم و بدون واسطه سخن نخواهم گفت تا پدر گرانمایه‌ام پیامبر را دیدار نموده و شکایت شما را به او ببرم و به او بگویم که پس از رحلتش چه بیدادی در حق من روا داشتید. آنگاه رو به امیر مومنان کرد و فرمود: علی جان! من سوگند خورده‌ام و بطور مستقیم با آنان گفتگو نخواهم کرد تا اینکه حقیقتی را که از پیامبر خدا شنیده‌اند از آنان جویا شوم. اگر برآستی پاسخ درست دادند و راست گفتند: آنگاه نظرم را

در موردشان خواهم گفت و در مورد خواسته‌ی آنان تصمیم خواهم گرفت. آن دو گفتند: بگو، به خدای سوگند که درست پاسخ خواهیم داد. ما در مورد پرسش تو ای دخت یگانه‌ی پیامبر، جز به راستی سخن نخواهیم گفت. فاطمه فرمود: شما را به خدای سوگند می‌دهم که آیا بخاطر می‌آورید که پیامبر بخاطر کاری فوری، شبانگاهی شما را خواست و در آن نشست بود که فرمود: فاطمه بضعة منی و انا منها، من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله، و من آذاها بعد موتی کان کمن آذاها فی حیاتی، و من آذاها فی حیاتی کان کمن آذاها بعد موتی؟ «فاطمه پاره‌ی وجود من است و من از او هستم. هر کس او را بیازارد در حقیقت مرا آزرده است و هر کس مرا بیازارد خدای را آزرده است. هر کس پس از رحلت من او را بیازارد بسان کسی است که در حیات من او را آزرده است و هر کس او را در زمان حیات من بیازارد بسان کسی است که او را پس از رحلت من آزرده است.» آیا شما دو تن این روایت را نشنیده‌اید؟ پاسخ دادند: چرا به خدای سوگند. فاطمه علیهاالسلام فرمود: «الحمد لله» ستایش از آن خداست. [صفحه ۷۱۶] و آنگاه نیایشگرانه گفت: بار خدایا! من تو را به گواهی می‌گیرم، و ای حاضران! ای بندگان خدا! شما را نیز به شهادت می‌طلبم که این دو تن، هم در زمان زندگی و هم در آستانه‌ی مرگم مرا آزرده‌اند و افزود که: به خدای سوگند! با آن دو، سخنی نخواهم گفت تا پروردگرم را دیدار کنم و شکایت خویش را از ستم و بیداد آنان به او برم و بگویم که آن دو چه حق کشی‌ها و شرارتها در حق من روا داشتند. «ابوبکر» با شنیدن سخنان بانوی بانوان به خود نفرین کرد و گفت: ای کاش مادرم مرا به دنیا نیاورده بود!! اما «عمر» بر او برآشف و گفت: «شگفت» از مردمی که تو را به زمامداری خویش خوانده‌اند!! چرا که تو برآستی پیر خرفتی هستی که خرد خویش را از دست داده‌ای!! به همین جهت به خاطر خشم زنی بی‌تابی می‌کنی و از خشنودی او شادمان می‌گرددی. آخر این مردم چگونه تو را با این حال و روز به فرمانروایی خویش انتخاب کرده‌اند؟ تو را چه به خشم او؟ و از خشم یک زن چه ساخته است؟» و آنگاه برخاستند و رفتند. مرحوم محدث قمی در این مورد آورده است که: پس از بیرون رفتن آن دو از خانه، دخت فرزانه‌ی پیامبر به امیر مومنان گفت: آیا خواسته‌ات را در این مورد برآوردم؟ علی علیه‌السلام فرمود: آری آن حضرت گفت: اینک شما خواسته‌ی مرا خواهی پذیرفت؟ امیر مومنان فرمود: خواسته‌ات را بگو به جان پذیرایم. فرمود: علی جان! از تو می‌خواهم تدبیری بیندیشی که پس از مرگم آن دو نتوانند بر پیکرم نماز بخوانند و یا در کنار مزارم حضور یابند و بدینوسیله ساده‌دلان را بفریبند. [۳۷۰]. [صفحه ۷۱۷]

نگرشی بر این بازیگری

به نظر نگارنده این عالی‌جناب پس از شنیدن سخنان دخت فرزانه‌ی پیامبر با توجه به این واقعیت که چاره‌ی کار در دست خودش بود، نه نیازی به پوزش‌خواهی ظاهری داشت و نه گریه سردادنی که به تعبیر «ابن قتیبه دنیوری» تا چند قدمی مرگ پیش رود، نه لازم بود مرگ خویش را از خدا بخواهد و نه فغان و ناله سر دهد. چرا که او برای او به عنوان رئیس دولت غاصب به سادگی ممکن بود که اگر راست می‌گوید و از عملکرد ظالمانه‌ی خویش پشیمان است حقوق مصادره‌شده‌ی دخت فرزانه‌ی پیامبر را به او بازگرداند و دست بیداد و تجاوز خویش را از بوستان و زمین او کوتاه کند و آنگاه از عملکرد زشت و ظالمانه‌ی خویش پوزش بخواهد و به بارگاه خدا توبه آورد. اما حقایق تاریخی و روند اوضاع نشانگر این است که «خلیفه» برآستی در اندیشه‌ی ادای حقوق و کسب خشنودی دختر پیامبر نبود بلکه بر آن بود که با وجود پافشاری بر موضع ظالمانه و سیاست تجاوزکارانه‌ی خویش با بازیگری و رندی، دخت فرزانه‌ی پیامبر را از خود راضی و خشنود سازد. و نگارنده تصور نمی‌کند که هیچ انسان آزاده یا مسلمان عدالتخواه یا هیچ قانون و جامعه‌ی متمدنی به این دجالگری‌ها تن دهد و فکر نمی‌کنم که هیچ مذهب و شریعت یا وجدان و منطقی جز منطق زور و خشونت و شقاوت و خودکامگی، چنین چیزی بگوید و بر این باور عمیق هستم که فاطمه علیهاالسلام، آن برترین بانوی جهان هستی، روحی تواناتر و تسلیم‌ناپذیر از آن در کالبد داشت که در برابر این منطق ابلهانه‌ی استبداد حاکم سر فرود آورد

و یا بازی این ظاهرسازیه‌ها و دجالگریها را بخورد!!

یک سخن گفتنی دیگر در این مورد

در این بحث سخن دیگری باقی می‌ماند که باید بصورت یک پرسش و پاسخ ترسیم گردد. [صفحه ۷۱۸] ممکن است این سوال در ذهن شما خواننده‌ی عزیز نقش بندد که انگیزه‌ی این نرمش و سر فرود آوردن «ابوبکر» در آستانه‌ی خاندان وحی و رسالت، و انگیزه‌ی استواری و پافشاری فاطمه علیهاالسلام بر موضع آزادمنشانه و عادلانه‌ی خویش چه بود؟ جناب «جاحظ» در «رسائل» [۳۷۱] خویش پاسخ این پرسش را داده و ما به ترسیم همان پاسخ بسنده می‌کنیم. او می‌گوید: اگر پرسند که چگونه ممکن است خلیفه به دخت یگانه‌ی پیامبر ستم و بیداد روا دارد در حالی که هرچه فاطمه در برابر او بیشتر خشم می‌گرفت و بر حقوق خویش پای می‌فشرد، او مهر و نرمش بیشتری از خود نشان می‌داد تا آنجایی که فاطمه علیهاالسلام خطاب به او فرمود: «والله لا اکلمک ابدا» به خدای سوگند! هرگز و تا همیشه با تو سخن نخواهم گفت. «ابوبکر» در پاسخ می‌گفت: به خدای سوگند! هرگز از تو نخواهم برید و رشته‌ی محبت شما خاندان را نخواهم گسست. و نیز آنگاه که دخت گانمایه‌ی پیامبر می‌فرمود: «به خدای سوگند که تو را نفرین خواهم کرد!» او در پاسخ می‌گفت: به خدای سوگند که من تو را ای دخت گانمایه‌ی پیامبر دعا خواهم نمود. و نیز این جملات تند را در مقر حکومت خویش و در برابر انبوهی از مهاجر و انصار، آن هم با توجه به این نکته که مقام خلافت نیاز به دبدبه و کبکبه و صولت و اقتدار دارد، می‌شنود و با این وصف از دخت گرانمایه‌ی پیامبر پوزش می‌خواهد و از او تجلیل و تقدیر به عمل آورد و واژه‌ها و جملاتی را بر زبان می‌آورد که همگی بیانگر شکوه و معنویت و عظمت فاطمه علیهاالسلام است و می‌گوید: تهیدستی هیچ کس مانند تو بر من گران نیست، و ثروت و بی‌نیازی هیچ کس از تو [صفحه ۷۱۹] نزد من محبوب‌تر و پسندیده‌تر نیست. اما چه کنم که خود از پیامبر شنیدم که می‌فرمود: ما گروه پیامبران از خود ارثی بر جای نمی‌گذاریم، آنچه از ما بماند صدقه است و باید در راه خدا هزینه شود؟! پاسخ این پرسش پاسخ این پرسش، این است که: به زبان آوردن این واژه‌های دلپذیر و این جملات بظاهر خیرخواهانه و بزرگوارانه، آن هم از چهره‌های سیاست، نه دلیل بر ظالم نبودن آنان و پاک بودن از استبداد و خودکامگی است، و نه نشانگر این واقعیت که آنان از بیدادگری بدورند. چرا که گاه دجالگری عناصر خودکامه و بیدادپیشه بویژه هنگامی که در شیطنت کارا و در دشمنی و کینه‌توزی تجربه داشته باشند، به نقطه‌ای می‌رسد که در یک لحظه، هم منطق ستمدیده را با مهارت بسیاری از خود نشان می‌دهند و هم خضوع و تواضع عدالت پیشه را، هم به دشمنی به گونه‌ای اظهار ارادت و علاقه می‌کند که گویی با محبوب‌ترین‌های خویش سخن می‌گوید و با همه‌ی وجود خیرخواه اوست، و هم به سبکی نمایش می‌دهد که خشم و غضب او بسان خشم انسانی است که از موضع حق خشم می‌گیرد. به عبارت دیگر در عالم سیاست، این ژست‌ها و اینگونه بافته‌های میان‌تهی بسیار است و جز انسان‌های ساده‌اندیش و کودکان یا کسانی که در آتش تعصب می‌سوزند، کسی آنها را جدی نمی‌گیرد. [صفحه ۷۲۰]

عیادت ام‌سلمه

این بانوی بزرگ به دلیل ایمان استوار و اخلاق شایسته و عملکرد خداپسندانه‌اش در زمان پیامبر و پس از رحلت آن بزرگوار، از بهترین زنان پیامبر شمرده شده است. او نه با زبانش پیامبر خدا را آزرده و نه با عملکرد نادرست خویش، و با دیگر همسران پیامبر بر ضد آن حضرت در توطئه‌ای همدست گردید، همانگونه که برخی به گونه‌ای رفتار کردند که فرشته‌ی وحی فرود آمد و این آیه‌ی شریفه را آورد: «یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک». آری او به گونه‌ای رفتار کرد که همراهی و معاشرت و عملکردش در برابر پیامبر و در حیات او شایسته بود، و پس از رحلت آن بزرگوار نیز موضعگیری‌هایش در برابر خاندان

وحی و رسالت شرافتمندانه و تحسین برانگیز جلوه کرد. او در تحمل رنج‌ها و ایستادگی در برابر رویدادهای تلخ بحرانشا و تندبادهای ویرانگری که پس از رحلت پیامبر بر ضد این خاندان پاک وزیدن گرفت، نه تنها از راه و رسم سراسر افتخار آنان انحراف نجست بلکه بسان مدافعی سرسخت و حمایت‌کننده‌ای جدی و یابوری فداکار در کنار آنان ماند و در همه‌ی دردها و رنجها آنان را همراهی کرد. هنگامی که دخت یگانه‌ی پیامبر بر اثر آن صدمات، در بستر بیماری قرار گرفت «ام‌سلمه» به عیادت او شتافت و ضمن عرض سلام گفت: «کیف اصیحت عن لیلتك [۳۷۲] یا بنت رسول‌الله؟» دخت گرامی پیامبر! با این اندوه و رنجها، شب را چگونه به سحر آوردی؟ آن حضرت فرمود: [صفحه ۷۲۱] اصیحت بین کمد و کرب، فقد النبی و ظلم الوصی. هتک - والله - حجاب ما اصیحت امامته مقتضیه، علی غیر ما شرع الله فی التنزیل، و سنه‌ا النبی فی التاویل، و لکنها احقاد بدریه، و ترات احدیه کانت علیها قلوب انفاق متمکنه... [۳۷۳]. ام‌سلمه! شب تیره را با اندوه شدید و غم جانکاه به سحر آوردم در حالی که خورشید رسالت رفته و جانشین راستین او زیر فشار بیداد شب‌پرستان است. به خدای سوگند شکوه و عظمت آزادمردی مورد هجوم ظالمانه قرار گرفت که حق امامت او را برخلاف فرمان خدا در قرآن و برخلاف سفارش پیامبر در تاویل آیات آن، بیدادگرانه و لجوجانه غصب کردند و به دیگران سپردند. این رفتار زشت و سیاست شوم بی‌گمان از کینه‌های جنگ «بدر» و «احد» در دل نفاق‌پیشگان و اندیشه‌ی فتنه‌انگیزان باقی مانده است. آنان تا کنون امکان و جرات آشکار ساختن دشمنی خویش با علی را نداشتند و اینک احساس می‌کنند که فرصت یافته‌اند. شایسته‌ی یادآوری است که بانو «ام‌سلمه» از میان زنان پیامبر تنها بانویی است که به قصد عیادت و دیدار دخت گرانمایه‌ی او به حضورش شتافت و دیگران چنین ایمان و شهامتی از خود نشان نداده و در پیکار حق و باطل بسوی جبهه‌ی حق و عدالت نرفتند. راستی چرا از زنان پیامبر جز آن بانوی باایمان و آگاه، کسی به دیدار دخت گرانمایه‌اش نرفت؟ و با اینکه او دخت یگانه‌ی پیامبر بود و همه‌ی آن دردها و رنج‌ها را برای صیانت از دین و دفتر به جان می‌خرید و با جاه‌طلبان واپسگرا مبارزه می‌نمود، چرا دیگر زنان پیامبر در تحمل این رنجها و فشارها، با او همراهی و همگامی نشان ندادند؟! [صفحه ۷۲۲] و امتیاز دیگر «ام‌سلمه» بر دیگران این بود که فاطمه علیهاالسلام او را از شایستگان شمرد و به امیر مومنان وصیت کرد که وی را در جریان شهادت و خاکسپاری‌اش قرار دهند.

عیادت عایشه، دختر طلحه

«عایشه»، دختر «طلحه» نیز از چهره‌های آگاه و حق‌شناسی است که در واپسین روزهای زندگی بانوی بانوان، به دیدار آن حضرت شتافت و هنگامی که او را اندوهگین و اشکبار دید، گفت: بابی انت و امی؟ مالذی بیکیک؟ پدر و مادرم فدایت باد! چه چیز تو را اندوه‌زده و گریان ساخته است؟ دخت فرزانه‌ی پیامبر فرمود: عایشه! آیا از رویداد تلخ و فاجعه‌باری می‌پرسی که گزارش تکان‌دهنده‌ی آن همه جا پراکنده شده و بالهای پرندگان بر اثر آن فروریخته و رهروان بخاطر آن از راه بازمانده‌اند؟! این رویداد غمباری بود که خدا آن را به آسمان بالا برد و من در زمین به اندوه و آزمایش آن گرفتار آمدم. واقعیت این است که «ابوبکر» و «عمر» پاداش پیشتازی و پیشگامی امیر مومنان در میدان‌های دانش و ایمان و عمل و جهاد قهرمانانه را به وی دادند تا آنجایی که توانستند، کینه و دشمنی او را در دل نهان داشتند و از آشکار ساختن آن جلوگیری نمودند، اما هنگامی که نورافشانی دین کم‌سو شد و پیامبر امین، جهان را بدرود گفت، آن دو به سرعت آن کینه‌های کور را آشکار ساخته و به شدت در کوره‌ی بداندیشی و تجاوز دمیدند و فدک را مصادره کردند... ای وای چه کسی مالک فدک شد!! حقیقت این است که «فدک» بخشش پروردگار بلندمرتبه به آن شایسته‌ترین مناجات‌کننده و نیایشگر با او، پیامبر بود. و آن حضرت آن را به من بخشید تا تامین‌کننده‌ی هزینه‌ی زندگی فرزندان او و نسل من باشد. و این بخشش با علم خدا و به گواهی امین وحی او انجام پذیرفت. [صفحه ۷۲۳] از این رو اگر آن دو تجاوزکار وسیله‌ی تامین هزینه‌ی زندگی فرزندان مرا بردند و مرا از این درآمد ناچیز بازداشتند، من آن را در روز رستاخیز

مایه‌ی تقرب به خدا قرار داده و به حسات او خواهم آورد و خورندگان و برندگان تجاوزکار «فدک»، آن را به زبانه‌های شعله‌ور و سوزان آتش سهمگین دوزخ، خواهند یافت.

عباس و اندیشه‌ی عبادت فاطمه

رفته رفته رنج و بیماری سالار بانوان به شدت گرایید و شرایط او، رو به وخامت نهاد. در همین گیر و دار بود که «عباس بن عبدالمطلب» عموی پیامبر در اندیشه‌ی دیدار از یادگار گرانمایه‌ی پیامبر به در خانه‌ی امیر مومنان آمد اما به او گفتند که موقعیت دخت فرزانه‌ی پیامبر خطیر و حال او بحرانی است به گونه‌ای که اینک ملاقات او ممکن نیست. از این رو عباس به خانه‌ی خویش بازگشت و بوسیله‌ی پیام‌رسانی، به امیر مومنان پیام فرستاد که: فرزند رشید برادرم! علی جان!... خدای گواه است که از دریافت گزارش شدت یافتن رنج و بیماری «فاطمه»- دخت محبوب پیامبر خدا و نور دیده‌ی او و خویشتن - چه کوهی از غم و اندوه بر جانم نشسته است و چگونه توان و اعصاب مرا در هم نوردیده است. تصور می‌کنم که او نخستین کس از ما باشد که به پیامبر خدا خواهد پیوست. نخستین کسی که پیامبر او را برگزیده و سخت گرمی داشته و او را به بارگاه پروردگارش نزدیک‌تر ساخته است. فدایت گردم! اگر برآستی شرایط او همانگونه است که من ارزیابی می‌کنم و او جهان را بدرود خواهد گفت، پس اجازه بده تا مهاجر و انصار را گرد آوریم، تا همگان هم به پاداش پرشکوه تشییع پیکر پاک آن حضرت نایل آیند و هم با تجلیل و تکریم او، شکوه و عظمت دین خدا نشان داده شود. امیر مومنان به پیام‌رسان او فرمود: شما به عموم سلام برسان و بگو: ما مهر و محبت و پیام خیرخواهانه‌ی تو را به یاد [صفحه ۷۲۴] خواهیم داشت و دیدگاه تو را نیز که دیدگاهی خیرخواهانه و شایسته است، ارج می‌نهم اما بدان جهت که دخت فرزانه‌ی پیامبر پس از رحلت پدرش همواره مورد ستم و بیداد قرار گرفته و افزون بر پایمال شدن حق خدشه‌ناپذیرش، از میراث پدری‌اش نیز باز داشته شده و بدون دلیل وصیت پیامبر را در مورد او رعایت نکردند و حرمت خدا و پیامبرش را در مورد آن حضرت شکستند، و از آنجایی که خدای دادگر برای داوری بسنده است و اوست که از بیدادگران انتقام خواهد گرفت، من از شما می‌خواهم که از خواسته‌ات چشم‌پوشی و اجازه بدهی من در این مورد طبق وصیت خودش رفتار کنم، چرا که دخت محبوب پیامبر به من وصیت کرده که این موضوع را پوشیده بدارم. هنگامی که پیام‌رسان، پیام امیر مومنان را به «عباس» رسانید، او گفت: باران مهر و رحمت خدا بر برادرزاده‌ام همواره بیبارد که او همیشه مورد مهر خداست و دیدگاه او خدشه‌ناپذیر است. چرا که برای خاندان عبدالمطلب جز پیامبر خدا، فرزندی مبارک‌تر از علی علیه‌السلام زاده نشده است. او در میدان کرامت و والایی‌ها از همگان پیشتازتر و در میدان فضیلت‌ها و دانش‌ها از همه داناتر، و در برابر رویدادهای ناگوار و فشارها از همگان شجاع‌تر و در جهاد با دشمنان خدا و یاری‌رسانی به دین خدا و پیروز ساختن آن از تمامی انسانها پرتوان‌تر است و نخستین کسی است که به پیامبر خدا ایمان آورد. از این رو او کاری را انجام می‌دهد که خداپسندانه باشد. [صفحه ۷۲۵]

در آستانه‌ی شهادت

اشاره

۱- در آخرین روز درست در همین هنگام بود وصیت‌های او ۲- حنوط بهشت ۳- و دیگر فاطمه جهان را بدرود گفت دریغ و درد
 ۴- پس از شهادت در آن لحظات جانسوز عمل به وصیت یک یادآوری بی‌نظیرترین لحظه‌ی تاریخ و اینک نماز... چرا امیر مومنان؟ ۵- آرامگاه ناشناخته گامی دیگر در جهت تدبیر حکیمانه‌ی او در آن شب غمبار ای دریغ و درد شکایت به پیامبر خدا ۶-
 تلاش‌های مذبوحانه و بی‌ثمر هشدار جدی امیر مومنان ۷- امیر مومنان در سوگ فاطمه علیهاالسلام ۸- تاریخ شهادت بانوی بانوان [

در آخرین روز

اشاره

به هر حال فاطمه علیهاالسلام آن روز که آخرین روز زندگی سراسر افتخارش در این جهان بود، بر بستر ساده‌ی خویش آرمیده بود و فشار ضعف و رنج بیماری از هر سو وجود نازنین را فرا گرفته و از قامت برافراشته‌ی او جز استخوانهایش، همه آب شده و به ظاهر چیزی باقی نمانده بود. سالار بانوان ساعتی از ساعات آن روز را خوابید و گویی در همان لحظات آرامش بود که در رویایی ملکوتی خواب پدر گرانقدرش پیامبر را دید. نمی‌دانم، خدا می‌داند، شاید این نخستین و آخرین باری بود که دخت فرزانه‌ی پیامبر، پدرش را در خواب می‌دید... آری در همان عالم رویا پدر گرانمایه‌اش را در کاخی پرشکوه از در سفید زیارت کرد. هنگامی که چشم نازنین پیامبر بر جمال جهان‌افروز دخت فرزانه‌اش افتاد، ندا داد که: «هللی الی بنیة، فانی مشتاق!» دخت محبوبم «فاطمه» جان! بسوی من بیا که من در شور و شوق دیدار توام. «فقلت: والله انی لاشد شوقا منک الی لقائک» فاطمه پاسخ داد: پدر جان به خدای سوگند که من به دیدار شما شور و شوق بیشتری دارم. [صفحه ۷۲۷] پیامبر گرامی فرمود: «انت اللیلة عندی!!» فاطمه جان مژدهات باد که امشب نزد من خواهی بود. دخت محبوب پیامبر از خواب سبک خویش بیدار و برای سفر به جهان دیگر آماده شد. چرا که در عالم رویا از پدر راستگو و درست‌کردار و تصدیق‌شده خویش شنیده است و این سخن را نیز از او به یاد دارد که می‌فرمود: «من رأنی فقد رأنی» هر کس مرا ببیند بی‌تردید مرا دیده است. چرا که کسی نمی‌تواند در چهره‌ی نورافشان پیامبر تجلی کند، و آن حضرت خبر جانسوز رحلت خویش را شنیده بود از این رو جایی برای تردید در درستی خبر شهادت نبود. او دیدگان خویش را گشود و از آن لحظه دیگر نشاط و طراوت به کران تا کران وجود او بازگشت، به گونه‌ای که گویی در واپسین لحظات درخشش مشعل زندگی خود قرار گرفته است. از این رو بپاخاست تا برای حرکت بسوی جهان ابدی تدابیر لازم را ببیند و این ساعت‌های آخرین زندگی خویش در این جهان را غنیمت شمارد. تنها خدا از میزان اشتیاق قلبی و جولان فکری آن بانوی گرانمایه در آن لحظات حساس آگاه بود. او در آن شرایط وصف‌ناپذیر از یک سو از این حقیقت شادمان بود که بزودی آخرین لحظات فرامی‌رسد و با شهادت در راه حق، از فشار غم و اندوه آسوده خاطر گشته و به پدر والایش پیامبر و به رفیق اعلی و درجات والا در قرارگاه صدق و نزد فرمانروای پراقتدار هستی خواهد پیوست و بشارت پدرش پیامبر که به او فرمود: تو نخستین فرد از خاندانم هستی که به من خواهی پیوست، تحقق خواهد پذیرفت اما از سوی دیگر قلب مصفا و پرمهرش شعله‌ور گشته بود. چرا که می‌دانست باید بزودی شوی پرشکوه و همتای گرانمایه‌اش امیر مومنان را در این روزگار سخت و در آن جو بیداد بدون یار و یاور ی جز خدای یکتا، غریب و تنها بگذارد. [صفحه ۷۲۸] آخر آن بانوی گرانمایه در رویدادهای وحشتناک و غمبار پس از رحلت پیامبر بهترین حمایت‌کننده و مدافع شوی دلیرش امیر مومنان بود و اینک در این اندیشه بود که پس از شهادت او چه کسی می‌تواند جای او را بگیرد و همان نقش تاریخساز و حیاتی را برای آن حضرت ایفا کند؟ از موضوعاتی که در واپسین ساعت‌های زندگی بیش از هر موضوعی برای او دردآور بود و بر قلب مقدس او فشار زیادتری وارد می‌ساخت، این بود که اینک لحظات جدایی می‌رسد و او می‌بایست کودکان خردسال خویش را ترک گوید، کودکان خردسالی که بسان جوجه‌های پرنده‌ای بودند که هنوز پر و بال آنها نروئیده و قدرت پرواز ندارند. ما در بحث‌های گذشته خاطر نشان ساختیم که یکی از نام‌های مقدس این مام پرفضیلت «حانیه» بود. چرا که آن مام گرانمایه در مهر و محبت و دلسوزی و عشق به فرزندان در میان تمامی مادران گیتی بی‌نظیر بود. و اینک چنین مام پرمهر و آینده‌نگر و دلسوزی آماده‌ی سفر به جهان ابدی بود و می‌خواست پاره‌های جگر خویش را هدف تیرهای ستم این روزگار

خیانت پیشه‌ای سازد که نه به بزرگ رحم می‌کند و نه به کوچک، نه به فروتر احترام می‌ورزد و نه به پرشرافت‌تر و بالاتر. فشار این درد جانکاه بویژه بدان دلیل بیشتر بود که فاطمه علیهاالسلام بارها از پدر گرانمایه‌اش شنیده بود که: خاندان وحی و رسالت پس از رحلت او تضعیف خواهند شد و انواع رنجها و بیدادها و مصائب گوناگون را خواهند دید، همانگونه که خودش پس از رحلت پدر گرانمایه‌اش بخشی از آنها را شاهد و ناظر بود و خدای می‌داند که این افکار و اندیشه‌ها چگونه به قلب شکسته و دردمند آن دخت سرفراز بهشت یورش می‌برد. اما به هر حال او از همه بهتر می‌دانست که غم و اندوه، بیهوده و بی‌ثمر است. ناگزیر [صفحه ۷۲۹] باید حقایق تلخ و دردناک را پذیرفت و در برابر فرمان خدا و تقدیر او تسلیم بود و باید از فرصت کوتاهی که بسان ابری سریع از آسمان زندگی انسان می‌گذرد، بهره گرفت.

درست در این هنگام بود

با این اندیشه بود که دخت سرفراز پیامبر به خود حرکت داد و از بستر بیماری برخاست و خود را حالت نشسته و ایستاده و تکیه به دیوار، به نقطه‌ی مورد نظر رسانید در آنجا آب آماده بود، لباسهای فرزندانش را برداشت و با دستهای لرزان خویش به شستشوی آنها پرداخت، آنگاه کودکان خردسال خویش را فراخواند و با آب زلال و گلی خاص به نظافت و شستشوی آنان پرداخت... شما خواننده‌ی گرامی لحظه‌ای توقف کن تا بر این بانوی گرانقدری که آخرین لحظات زندگی‌اش فرامی‌رسد گریه کنیم، بر او که دست مهر بر سر و تن کودکان خردسال خویش می‌کشد و گویی در همان حال با آنان وداع می‌کند. کسی چه می‌داند شاید در همان لحظات آهسته آهسته می‌گریست و باران اشک از جام دیدگانش که از فشار رنجها به گودی نشسته بود، فرو می‌بارید و این باران اشکها بر چهره‌ی گرفته می‌ریخت تا آثار افسردگی و پژمردگی را از آن خورشید ابر گرفته، بشوید. درست در این هنگام بود که امیر مومنان وارد منزل شد و همسر بسیار عزیز خویش را نگریست که از بستر بیمای برخاسته و به تدبیر امور خانه و تنظیم شئون آن پرداخته است. علی علیه‌السلام با نگرش بر آن بانوی گرانمایه که با آن شرایط جسمی به انجام کارهای خسته‌کننده‌ای پرداخته است که در هنگامه‌ی صحت و سلامت آنها را انجام می‌داد، بر او رقت برد. از این رو شگفت‌زده از آن حضرت پرسید که چرا در این شرایط بستر را ترک نموده و به تدبیر شئون خانه پرداخته است؟ و او نیز در پاسخ شوی ارجمندش از آخرین روز زندگی‌اش خبر داد و خاطر نشان [صفحه ۷۳۰] ساخت که برای تنظیم امور بهداشتی و نظافت و شستشوی لباسهای فرزندان عزیزش برخاسته است چرا که آنان بزودی مادر پرمهر خویش را از دست داده و به فراق جانسوز او گرفتار خواهند شد. امیر مومنان از منبع و منشأ این پیشگویی قاطعانه پرسید. و آن حضرت از خواب خویش که پدرش پیامبر را دیده بود... سخن گفت و بدینسان خود خبر شهادت خویش را به گونه‌ای داد که در این مورد تردید باقی نگذاشت.

وصیتهای او

آری روح بلند و پرمعنویت دخت گرانمایه‌ی پیامبر در آستانه‌ی پرواز بسوی ملکوت بود و آخرین ساعتهای زندگی‌اش بسرعت سپری می‌گشت. دیگر هنگامه‌ی آن فرارسیده بود که رازهای نهفته در ژرفای جان خویش را برای همتای گرانقدر زندگی‌اش آشکار ساخته و آنچه را در طول این مدت در دل انباشته و از امیر فضیلتها نهان ساخته است، همه را باز گوید تا به هر قیمتی ممکن باشد، انجام شود. چرا که وصیت او بسیار مهم و سرنوشت‌ساز بود و می‌بایست بدون ذره‌ای سهل‌انگاری و انعطاف جامه‌ی عمل پوشد. با این اندیشه، هنگامی که تدبیر امور خانه و فرزندان ارجمندش را به پایان برد، به بستر خویش باز گشت و آنگاه بود که با دنیایی ادب و شکوه به امیر مومنان گفت: عموزاده‌ی ارجمندم! من امروز جهان را بدرود خواهم گفت و یقین دارم که تنها ساعتی بیش از توقف من در این سرا باقی نمانده و پس از آن به پدر والای خویش خواهم پیوست از این رو آنچه می‌گویم، وصیت من بر

شماست. امیر مومنان فرمود: هان ای دخت گرانمایه‌ی پیامبر خدای تو را سلامت ارزانی دارد! آنچه دوست داری بگو! و آنگاه بر بالین فاطمه نشست و همه را از حجره‌ای که آن حضرت بستری بود، بیرون فرستاد تا همسر ارجمندش رازهای دل خویش را بگوید. [صفحه ۷۳۱] فاطمه علیهاالسلام فرمود: «یا بن العم! ما عهدتني كاذبه و لا خائنه، و لا خالفتك منذ عاشرتني.» عموزاده‌ی گرانقدرم! بی‌تردید مرا در زندگی خویش انسانی راستگو و درست‌کردار و امانت‌پیشه یافته، و ذره‌ای از این روش پسندیده بدور ندیده‌ای (آیا چنین بوده است؟) امیر مومنان فرمود: معاذ الله!! انت اعلم بالله، و ابر و اتقی و اکرم، و اشد خوفا من الله من ان او يخك بمخالفتي. و قد عز علي مفارقتك و فقدك. الا انه امر لا بد منه. و الله لقد جددت علي مصيئه رسول الله، و قد عظمت وفاتك و فقدك فان الله و انا اليه راجعون. پناه بر خدا، به خدای سوگند که تو ای دخت گرانمایه‌ی پیامبر! داناتر و پروا‌پیشه‌تر و گرامی‌تر و خداترس‌تر از آن هستی که من وجود گرانمایه‌ات را جز آنچه گفתי بنگرم و یا بخاطر ناسازگاری با خود مورد نقد و سرزنش قرار دهم. فاطمه عزیز! دوری و جدایی تو بسی بر من گران است اما چه می‌توان کرد؟ این قانون آفرینش است و از آن گریزی نیست. به خدای سوگند که با شهادت جانسوزت مصیبت سهمگین رحلت پیامبر خدا را بر من تجدید می‌کنی. حقیقت این است که فراق و فقدان تو در این شرایط، از رحلت پیامبر نیز بر من گران‌تر و سهمگین‌تر خواهد بود. بنابراین باید به خدای پر مهر پناه برد و از این مصیبت بزرگ و فاجعه‌بار و دردناک و اندوه‌بار، به خدای پناه برد که: «انا لله و انا اليه راجعون» این مصیبتی است که از آن نمی‌توان آسودگی و آرامش دل یافت و سوگ بزرگی است که جایگزین نخواهد داشت. و آنگاه این دو انسان والا و این شایسته‌ترین مرد و زن عصرها و نسله‌ها ساعتی دست در دست هم از فراق گریستند، سپس امیر مومنان سر مقدس دخت فرزانه‌ی پیامبر را به سینه‌ی خویش چسباند و فرمود: [صفحه ۷۳۲] (بانوی گرانمایه‌ام! مادر شایسته‌ی کود کانم!) هر وصیتی داری، بگو و یقین داشته باش که «علی» مرد وفاست و آنچه را فرمان دهی به انجام می‌رساند و خواسته‌ی تو را بر خواسته‌ی خویش گرچه دشوار باشد برمی‌گزیند. فاطمه علیهاالسلام فرمود: خدای پر مهر به شما ای بزرگمرد! بهترین و پرشکوه‌ترین پاداش‌ها را ارزانی دارد. و آنگاه گفت: علی جان! نخستین وصیت من این است که پس از من با دختر خواهرم «امامه» پیمان زندگی مشترک ببند، چرا که او بر فرزندان خردسال من بسان مادرشان پر مهر است و شما بناگزیر برای اداره‌ی خانه‌ات نیاز به همسر خواهی داشت. ثم قالت: اوصيك ان لا يشهد احد جنازتي من هولاء الذين ظلموني، فانهم عدوي و عدو رسول الله، و لا تترك ان يصلی علی احد منهم و لا من اتباعهم، و ادفنی فی اللیل اذا هدات العیون و نامت الابصار. [۳۷۴]. آنگاه فرمود: وصیت دیگرم بر شما این است که مباد کسی از این تجاوزکاران که به من ستم و بیداد روا داشتند، در تشییع پیکر من حاضر شوند. چرا که آنان دشمنان کینه‌توز من و پیامبر خدا هستند. و مباد اجازه دهی یکی از آنان با پیروانشان بر من نماز گذارد. سفارش من این است که مرا شبانگاه، آن هنگامی که چشمها به آرامش روی هم قرار گرفته و به خواب رفته‌اند، به خاک سپار.

وصیت به صورت دیگر

از دخت فرزانه‌ی پیامبر وصیت دیگری نیز رسیده است که بدینصورت است: قالت یا بن العم!... [صفحه ۷۳۳] عموزاده‌ی گرانقدرم! هنگامی که من جهان را بدرود گفتم، مرا از زیر پوشش یا پیراهن غسل ده. چرا که بدن من پاک و پاکیزه است و با حنوط باقی مانده از پیامبر خدا پیکرم را حنوط نما، و خود و نزدیک‌ترین کسانم بر من نماز بگذارید و مرا بطور نهانی در تاریکی شب به خاک سپار... و آرامگاهم را با خاک تیره به گونه‌ای ببوشان که مخفی بماند. مبادا اجازه دهی یکی از کسانی که آن بیدادها را در حق من روا داشتند، در تشییع پیکرم حاضر گردند... و پس از وصیتی دیگر در مورد فرزندانش به زمزمه‌ی این اشعار پرداخت: ابکنی ان بکیت یا خیر هادی و اسبل الدمع فهو یوم الفراق یا قرین البتول اوصیک بالنسل فقد اصبح حلیف اشتیاق ابکنی و ابک لیلیتی، و لا تنس قتل العدی بطف العراق هان ای بهترین هدایت‌گر و راهنما! اگر خواستی گریه کنی، بر من گریه کن و سیلاب

اشک از دیدگان فروریز که اینک روز فراق و جدایی است. ای همتا و همدم گرانقدر «بتول» تو را به فرزندانم سفارش می‌کنم چرا که اینان جز تو شور و شوق کسانی را در دل داشتند که دیگر در کنار آنها نخواهند بود. اینک بر من گریه کن و بر کودکان من که در سوگ مادر می‌نشینند، و آن شهید به خون خفته‌ای را، که در «نینوا» بدست اشرار مدعی اسلام به شهادت خواهد رسید فراموش مکن. از امام باقر آورده‌اند که: دخت گرانمایه‌ی پیامبر هنگامی که خواست وصیت کند، به امیر مومنان گفت: پدرم پیامبر خدا در آستانه‌ی رحلت، به من خبر داد که من نخستین فرد از خاندانش هستم که جهان را بدرود گفته و به آن حضرت خواهم پیوست. و اینک هنگامه‌ی آن فرارسیده است. از این رو در برابر خواست خدا شکیبایی پیشه ساز و به خواست و داوری او خشنود باش. [۳۷۵]. [صفحه ۷۳۴] و از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند که: دخت فرزانه‌ی پیامبر در آستانه‌ی شهادت و لحظات فراق گریه کرد. امیر مومنان فرمود: دخت گرانمایه‌ی پیامبر چرا گریه می‌کنی؟ پاسخ داد: بر بیدادی که پس از من بر شما روا خواهند داشت. فرمود: گریه نکن که رویارویی با این رویدادها و بیدادها در راه خدا برای من آسان است. [۳۷۶]. و در روایت دیگری آورده‌اند که آن حضرت در آستانه‌ی شهادت به امیر مومنان گفت: علی جان! با شما سخنی دارم! فرمود: بگو ای دخت گرانمایه‌ی پیامبر. گفت: تو را به خدا و حرمت پیامبرش سوگند که مباد «ابوبکر» و «عمر» بر پیکر من نماز گذارند. [۳۷۷]. و در روایت دیگری آورده‌اند که فرمود: اگر اجازه دهی آن دو بر من نماز گذارند، شکایت تو را نیز بسان شکایت آن دو به پدرم پیامبر خواهم کرد. [۳۷۸]. آنچه ترسیم شد، برخی از وصیتهای دخت گرانمایه‌ی پیامبر بود که هم میزان درد و رنج آن بانوی فرزانه از جامعه‌ی خویش را نشان می‌دهد و هم میزان خشم و غضب او از قساوت پیشگان حاکم را. آن بانوی دوراندیش بر آن بود که با این وصیت دقیق و حساب شده‌اش، نام بلند آوازه‌ی خویش را در سرلوحه‌ی نام ستمدیدگان و محرومان و مظلومان تاریخ به ثبت برساند تا بدینوسیله نقشه‌ی شوم اهریمنان را نقش بر آب کند و خطرات سهمگینی که دین و دفتر را تهدید می‌کرد دفع نماید. [صفحه ۷۳۵]

بر آن بود تا نام بلند خویش را برای خدا و نجات بشریت سمبل مظلومیت و نمونه‌ی محرومیت سازد، بر آن بود که تشیع غریبانه‌ی پیکر پاکش را بسان تابلویی بر سینه‌ی تاریخ تعصب کند تا به روشنی خشم و غضب مقدس او از استبداد حاکم و همه‌ی کسانی را نشان دهد که آن نظام اهریمنی را سر کار آورند و آن را تایید و تقویت و یاری نمودند یا به رسمیت شناختند. و نیز بر آن بود تا وصیتهای سنجیده و روشن‌نگرش، بیانگر و اعلان‌کننده‌ی خشم قهرمانانه‌ی او بر ضد تمامی کسانی باشد که در برابر رویدادهای فاجعه‌بار پس از رحلت پیامبر، نسبت به دخت فرزانه و خاندان گرانمایه‌ی او، موضع ظالمانه و منفی گرفتند و دست از یاری حق و عدالت برداشتند و در لاک منافع شخصی و هواهای جاه‌طلبانه‌ی خویش خزیدند. آری او وصیت کرد که پیکر پاکش را شبانه غسل دهند شبانه بر او کفن بپوشانند، شبانه و غریبانه بر او نماز گذارند و در تریکی شب بطور نهانی و در نقطه‌ای نامعلوم به خاکش سپارند، وصیت کرد که جز شماری چند از شایستگان و وارستگانی که وجدان خویش را به انحراف از حق نیالوده و صفحه‌ی روشن صحیفه‌ی جانشان را به سیاهی شقاوت و دنیاپرستی و گمراهی نکشیده‌اند، هیچ کس دیگری در مراسم تشیع پیکر پاکش حاضر نگردد. تنها کسانی را اجازه‌ی حضور داد که موضع شایسته و دلیرانه و خدایپسندانه‌ی آنان در رخدادهای سهمگین و هستی‌سوز پس از رحلت پیامبر روشن و در جهت اهداف و آرمانهای الهی بود، و هیچ یک از ستمکاران و دم و دمبالچه‌های آنان را اجازه‌ی حضور و فرصت فریبکاری و دجالگری به نفع ستم و بیداد را نداد. [صفحه ۷۳۶]

حنوط بهشت

اشاره

بی‌تردید بانوی سرفراز گیتی، وصیتهای دیگری نیز به شوی ارجمندش داشت که جنبه‌ی شخصی دارد، گرچه همه‌ی آنها آموزنده

است. برای نمونه آن حضرت به همتای گرانقدرش وصیت کرد که گاه و بیگاه بر کنار آرامگاه او حاضر شود و در فرصتهای گوناگون در کنار مزار او آیاتی از قرآن شریف را تلاوت کند... و آنگاه از «اسماء» یکی از شاگردان و دوستان باوفای خویش، حنوط بهشت را که فرشته‌ی وحی برای پدرش آورده بود، خواست و او نیز به دستور بانویش آن را آورد و در کنار سر او نهاد.

حنوط چیست؟

واژه‌ی «حنوط» عبادت از سدر و کافور است. از امیر مومنان آورده‌اند که در این مورد از جمله فرمود: پیامبر گرامی اندکی پیش از رحلت خویش مرا فراخواند و در حالی که من و دخت ارجمندش «فاطمه» در حضورش بودیم خطاب به ما دو تن فرمود: «علی جان! «فاطمه» جان! این حنوط بهشتی است که فرشته‌ی وحی برای من از بهشت آورده است. او با نثار درودی گرم بر شما، می‌گوید بخشی از آن را برای پیامبر و بقیه‌ی آن را برای خود بردارید.» فاطمه گفت: پدر جان! به دیده منت، یک سوم این حنوط از آن شما باشد و بقیه‌ی آن نزد امیر مومنان بماند. پیامبر از شنیدن این سخن گریه کرد و دخت فرزانه‌ی خویش را به سینه چسبانید و فرمود: ای درود خدا بر دخت رستگار شده، خردمند، راه‌یافته و الهام شده‌ام! آنگاه به امیر مومنان فرمود: شما در مورد باقی‌مانده‌ی حنوط چه نظری دارید؟ [صفحه ۷۳۷] پاسخ داد: نیمی از آن برای دخت گرانمایه‌ی پیامبر و نیم دیگرش برای هر کس که شما در نظر بگیرید. پیامبر فرمود: نصف دیگر آن نیز از آن شما خواهد بود. سپس فاطمه علیهاالسلام بانویی از کارگزاران خویش، به نام «سلمی»- همسر ابی‌رافع را فراخواند و به او دستور داد، مقداری آب برای آن حضرت آماده سازد. در روایت دیگری آمده است که فرمود: آب را بریز تا شستشو نمایم و آنگاه لباسهای جدید خویش را خواست و پس از انجام بهترین غسل و پوشیدن آن جامه، فرمود: بسترم را در وسط اطاق بگستران. نگارنده راز اینکار را که دخت فرزانه‌ی پیامبر در آخرین لحظات زندگی و در آستانه‌ی شهادت جانسوز خویش، پیکر مطهر خود را شستشو داد و جامه‌ی جدیدی به تن کرد، نمی‌داند. این تنها خداست که به راز سینه‌ها آگاه است، اما شاید بر آن بود که آثار آن زخمها و جراحاتی را که هنوز در بازو و پهلو داشت بشوید و بزداید. آن زخمها و جراحاتی که در یورش جلادان استبداد به خانه‌اش میان در و دیوار بر او وارد آمده بود... و شاید به همین جهت هم آن جامه به چرک و خون آغشته را از تن درآورد و جامه‌ی تازه‌ای پوشید. آری شاید آن یادگار محبوب پیامبر بر آن بود که آثار زخمها و جراحات را از کسانی که در مراسم غسل و کفن کردن او حضور خواهند یافت، نهان دارد. برخی نیز بر این اندیشه‌اند که آن حضرت در آستانه‌ی پرواز بسوی ملکوت این غسل را به عنوان بدل از غسل «میت» و بجای آن انجام داد. آنگاه وصیت نمود که پس از اینکه جهان را بدرود گفت، پیکر مطهرش را غسل ندهند. بنظر نگارنده، این سخن سست و بی‌پایه، از محدثان عجیب است. و آنان را نشاید که چنین دروغ و افسانه‌ای را به نام اندیشمندترین و دین‌شناس‌ترین بانوی گیتی [صفحه ۷۳۸] بیاورند، آن هم با توجه به این نکته که خود نیک می‌دانند که غسل میت باید پس از مرگ انسان به انجام رسد نه پیش از مرگ. آری تنها یک مورد اجازه داده شده است و آن هم غسل میت دادن به کسی است که براساس حق و عدالت به مرگ محکوم شده است که این مطلب درستی است، اما ربطی به بحث ما ندارد. افزون بر بی‌اساسی بودن روایت، فقها و کارشناسان فقه اسلامی در این مورد که آیا مرد می‌تواند همسر خویش را غسل دهد یا نه، به عمل امیر مومنان که پیکر مطهر فاطمه علیهاالسلام را غسل داد، استدلال کرده‌اند و این موضوع روشن‌تر از خورشید و شناخته‌شده‌تر و بلندآوازه‌تر از روز است. با این بیان پندار برخی از محدثان که این روایت بی‌اساس را آورده‌اند، هیچ ارزش علمی و دینی ندارد.

و دیگر فاطمه جهان را بدرود گفت

به دستور دخت فرزانه‌ی پیامبر، بسترش را در وسط اطاق افکندند و او پس از تدبیر امور خانه و آماده ساختن غذا برای کودکان عزیزش رو به قبله در بستر خویش آرامید و دست نازنین خویش را زیر صورت نورافشانش نهاد و در اندیشه فرورفت. برخی نیز آورده‌اند که آن حضرت دو دخت ارجمند خویش «زینب» و «ام‌کلثوم» را به منزل برخی از بانوان «بنی‌هاشم» فرستاد تا نظاره‌گر فراق و لحظات پرکشیدن روح ملکوتی‌ی مام پرمهر خویش نباشند. و روشن است که این تدبیر به انگیزه‌ی مهر و محبت به آنان بود تا با نظاره بر مرگ مادر و پیکر سرد او صدمه‌ی بیشتری نبینند و سوگ مادر در آنها اثر کمتری بر جای گذارد. [صفحه ۷۳۹]

دریغ و درد

از برخی روایات نیز چنین دریافت می‌گردد که امیر مومنان به همراه دو فرزند ارجمندش حسن و حسین در واپسین ساعت توقف بانوی بانوان در این جهان، در منزل نبودند و گویی برای کاری خاص یا بخاطر شرایطی ویژه بیرون رفته بودند. به هر حال آن دو فرزند گرانمایه‌ی فاطمه علیهاالسلام در آن لحظات آخرین زندگی مام پرفضیلت و پرمهرشان در کنار بسترش نبودند... و تنها «اسماء» در خدمت حضرتش بود و بنا به دلالت برخی روایات «فضه» نیز که از شاگردان و کارگزاران خانه او بود در کنارش حضور داشت. لحظات آخرین فرارسید و از پی آن، شرایط پرواز روح ملکوتی برترین بانوی جهان هستی فراهم آمد. پرده‌های مادی یکسره کنار رفت و سالار بانوان نگاهی متفکرانه و عمیق به اطراف خویش افکند و فرمود: السلام علی جبرئیل! السلام علی رسول‌الله! اللهم مع رسولک! اللهم فی رضوانک و جوارک و دارک دارالسلام. درود بر فرشته‌ی وحی! سلام بر پیامبر رحمت و عدالت! بار خدایا! مرا به همراه پیامبر گرانمایه‌ات برانگیز و غرق در مهر و خشودیت ساز و در جوار رحمت و خانه‌ی مهر و منزلگاه سلامت و امنیت و آرامش خویش پناه ده. آنگاه نیایشگرانه فرمود: اترون ماری؟ آیا آنچه را من می‌نگرم شما نیز می‌بینید؟ [صفحه ۷۴۰] پرسیدند: مگر شما چه می‌بینید؟ فرمود: «هذه مواكب اهل السموات وهذا جبرئیل وهذا رسول الله يقول: يا بنیه اقدمی، فما امامک خیر لک...» اینها انبوه انبوه از فرشتگان آسمان هستند و این نیز فرشته‌ی وحی است و آن هم پدر گرانمایه‌ام پیامبر که می‌فرماید: دخت سرفرازم نزد ما بشتاب که آنچه نزد ما داری برای تو از دنیا و تمامی ارزشهای دنیوی بهتر و پسندیده‌تر است. لحظاتی چشمان پرفروغ و حق‌نگر خویش را روی هم نهاد... و آنگاه گشود و فرمود: سلام بر تو ای دریافت‌دارنده‌ی جانها به فرمان خدا، هرچه زودتر روح مرا از این تن خاکی و زمینی برگیر اما آزرده‌ام مساز. سپس فرمود: «الیک ربی لا الی النار» «بسوی تو روانم ای پروردگار پرمهر نه بسوی آتش». سپس پلک دیدگان را روی هم نهاد، دستها و پاهای خویش را دراز کرد و دریغ و درد که ریحانه‌ی پیامبر جهان را بدرود گفت. «اسماء» گریبان پاره کرد و خود را بر روی پیکر مطهر بانوی بانوان افکند و او را بوسه‌باران ساخت و گفت: بانوی من! فاطمه جان! هنگامی که بر پدر گرانقدرت وارد شدی، سلام گرم و خالصانه‌ی «اسماء» را بر آن وجود مقدس برسان. و در همین شرایط غمبار بود که دو فرزند ارجمندش حسن و حسین وارد خانه شدند و مام پرمهر خویش را نگریستند که رو به سوی قبله و با شرایط خاصی گویی خفته است. [صفحه ۷۴۱] گفتند: «اسماء» مام پرمهر ما هیچگاه در این ساعت‌های روز نمی‌خوایید، چرا خفته است؟ پاسخ داد: ای فرزندان دل‌بند پیامبر! مادرتان نخوایید است... بلکه... جهان را بدرود گفته است. با شنیدن خبر این فاجعه‌ی هولناک حضرت حسن علیه‌السلام خود را بر پیکر مطهر مادر افکند و پاهای او را بوسه‌باران ساخت و گفت: «یا اماه کلمینی قبل ان تفارق روحی بدنی». جان مادر! پیش از آنکه جان از این کالبد خاکی بیرون رود با من سخن بگو. و همین‌گونه حضرت حسین علیه‌السلام پاهای مادر را می‌بویید و می‌گفت: «یا اماه! انا ابنک الحسین!! کلمینی قبل ان يتصدع قلبی فاموت». مام گرانمایه‌ام! من فرزند تو حسین هستم، مادر عزیز! پیش از آنکه قلبم بازایستد و از فشار اندوه شکافته شود و جهان را بدرود گویم، با من سخن بگو. «اسماء» به آنان گفت، عزیزانم! هان ای فرزندان گرانمایه‌ی پیامبر. به سراغ پدرتان بروید و از مادرتان به او گزارش دهید... حسن و حسین از خانه خارج شدند و هنگامی که به مسجد پیامبر نزدیک شدند تا پدر را در

جریان بگذارند، دیگر گریه امانشان نداد و صدای ناله‌ی آنان طنین افکند. گروهی از صحابه گرد آنان را گرفتند و دلیل گریه‌ی آنان را پرسیدند که گفتند: «او لیس قدمات امنای فاطمه!» آخر امام پرمهر ما «فاطمه» جهان را بدرود گفته است! امیر مومنان با شنیدن این خبر سهمگین به حالی افتاد که بر چهره‌ی مبارک به زمین خورد و فرمود: «بمن العزاء یا بنت محمد؟» [صفحه ۷۴۲] «پس از این سوگ بزرگ و جبران‌ناپذیر، این دل را به چه کسی آرامش و تسلی بخشم ای دخت سرفراز محمد؟» و آنگاه به زحمت برخاست و دست دو فرزند خویش را بر گرفت و رو به سوی خانه آمد. در این مورد آورده‌اند که: امیر مومنان به همراه حسن و حسین وارد خانه شد و «اسماء» را نگریست که بر بالین دخت گرانمایه‌ی پیامبر نشسته و با چشمانی گریان زمزمه می‌کند. هنگامی که چشم آن بزرگوار بر پیکر بی‌جان فاطمه افتاد، از شدت اندوه دست برد و عمامه از سر و عبا از دوش بر گرفت و بر زمین افکند و در سوگ همتا و همسنگر بی‌ظنیرش سخت به گریه افتاد. آنگاه پرده از چهره‌ی نورافشان دخت پیامبر بر گرفت، در کنارش نوشته‌ای یافت که چنین بود: یا علی انا فاطمه بنت محمد... حنطی و غسلنی و کفنی باللیل و صل علی، و ادفنی باللیل و لا تعلم احدًا... [۳۷۹]. علی جان! من فاطمه، دخت پیامبرم! خدای یکتا مرا به همسری تو مفتخر ساخت تا در این جهان و جهان دیگر به همراه تو و برای تو باشم. تو از هر کس دیگر به من پرمهرتر و سزاوارتری. از این رو از تو می‌خواهم که مرا در دل شب غسل دهی و حنوط نمایی و کفن کنی و بر من نماز گذاری و مرا به خاک سپاری و هیچ یک از این بداندیشان را در جریان مگذاری. تو را به خدا می‌سپارم، درود و سلام گرم مرا به فرزندانم تا روز رستاخیز برسان. [صفحه ۷۴۳]

پس از شهادت

اشاره

کران تا کران مدینه را گریه‌های جانسوز فراگرفت و مردم بسان روز رحلت تکاندهنده و غمبار پیامبر، حیرت‌زده و سرگردان خویشتن را گم کرده و یکپارچه به شیون و ناله برخاستند. زنان شهر همگی در سرای فاطمه علیهاالسلام گرد آمدند و دیدند که بانوی بانوان در اطاق خویش خفته است و در گرد بسترش کودکان ارجمندش که در سوگ مادر جوان خویش نشسته‌اند، می‌سوزند و می‌گدازند... از دیدن آن منظره‌ی جانسوز و جگرخراش، زنان مدینه چنان ناله‌ای از پرده‌ی دل زدند که شهر به لرزه درآمد و شیون کنان گفتند: یا سیدتاه! یا بنت رسول‌الله!... هان ای سالار زنان!... ای مقتدا و الگوی شایسته کرداران و آگاهان! ای دخت فرزانه‌ی پیامبر!... و از پی آن مردم مدینه شتابان راه خانه‌ی علی علیه‌السلام را در پیش گرفتند و فشرده‌گی جمعیت چنان بود که بسان یال اسب وصف شده است. همه بر گرد امیر مومنان و دو فرزند ارجمندش حسن و حسین گرد آمدند و با ناله‌های جانسوز آنان در سوگ «فاطمه» همگی ناله سر دادند... دخت ارجمند فاطمه «ام کلثوم» می‌گریست و می‌گفت: یا ابته یا رسول‌الله! الان حقا فقدانک فقدا لا لقاء بعده ابدًا. پدر گرانمایه‌ی ای پیامبر خدا! راستی که گویی اکنون در سوگ تو نشسته‌ایم و تازه تو را از دست داده‌ایم، آن هم از دست دادنی که تا روز رستاخیز دیگر دیداری نخواهد بود. «عایشه» نیز از راه رسید و کوشید تا راهی برای ورود به داخل خانه بیابد اما «اسماء» [صفحه ۷۴۴] به دلایلی از ورود او جلوگیری کرد. او به پدرش شکایت برد که گویی «اسماء» میان او و دخت پیامبر فاصله افکنده و نیز افزود که او برای فاطمه علیهاالسلام هودج عروس ساخته است. «ابوبکر» تا آستانه‌ی در پیش آمد و گفت: هان ای «اسماء»! چرا اجازه نمی‌دهی زنان پیامبر به خانه‌ی دخترش وارد شوند و چرا برای «فاطمه» هودج عروس ساخته‌ای؟ «اسماء» پاسخ داد: واقعیت این است که خود دخت گرانمایه‌ی پیامبر به من دستور داده است که کسی بر پیکر او حاضر نشود. و در مورد آنچه شما آن را هودج عروس می‌نامید، باید خاطر نشان سازم که چنین نیست، بلکه آن را در زمان خود دخت پیامبر برایش ساخته‌ام و خودش ساخته است که پیکر مطهرش در میان آن بسوی آرامگاهش برده شود. «ابوبکر» با شنیدن سخنان

آن زن با ایمان و شجاع گفت: آنچه را فاطمه علیها السلام دستور داده است، انجام ده... و آنگاه از در خانه دور شد. ابوبکر و عمر رو به امیر مومنان نمودند و ضمن عرض تسلیت به آن حضرت یادآوری کردند که در نماز بر پیکر دخت پیامبر نباید بر آنان پیشی گیرد. اما امیر مومنان به آن دو پاسخ نداد. و عمر به ابوبکر گفت: علی از شدت غم و اندوه توان پاسخگویی ندارد. [۳۸۰]. مردم «مدینه» در انتظار حرکت دادن پیکر پاک «فاطمه» بسوی آرامگاهش بودند که «ابوذر» به دستور امیر مومنان ندا داد که هان ای مردم! به خانه‌های خویش بازگردید چرا که تشییع پیکر مطهر دخت محبوب پیامبر در این شامگاه میسر نیست کار به تاخیر افتاده است. ابوبکر به عمر گفت: آنان در این اندیشه‌اند که پیکر پاک دختر پیامبر را مخفیانه [صفحه ۷۴۵] به خاک بسپارند تا ما در تشییع جنازه حضور نداشته باشیم. [۳۸۱]. و بدینسان مردم گریان و نالان پراکنده شدند و پنداشتند که برنامه به بامداد فردا واگذار گردید. چرا که فاطمه علیها السلام پس از نماز عصر یا کمی بعد از آن جهان را بدرود گفت. [۳۸۲].

عمل به وصیت

پاسی از شب گذشته و سر و صداها رو به آرامش نهاده و دیدگان به خواب رفته بود که امیر مومنان به منظور به انجام رساندن وصیتهای برترین بانوی جهان هستی، بپاخواست و آن نازنین بدن را که باران مصیبتها و بیدادها ذوبش ساخته و به صورت هلال یا ماه یک شبه درآورده بود، بسوی آرامگاهش حرکت داد. آری آن پیکر مطهر را حرکت داد تا طبق مقررات اسلامی آن را برای خاکسپاری آماده سازد.

در آن لحظات جانسوز

به همین جهت آن پیکر مطهر را بر جایگاهی که باید غسل دهد قرار داد و طبق وصیت آن بانوی فرزانه، لباسش را بیرون نیاورد چرا که نیازی به بیرون آوردن لباس از آن نازنین بدن نبود که آفریدگارش آن را از هر پلیدی، پاک و پاکیزه آفریده و خواسته بود. آنگاه همانگونه که پیکر مطهر پیامبر را با ریختن آب بر آن غسل داده بود، غسل داد و به ریختن آب بسنده کرد. در این لحظات جانسوز «اسما بنت عمیس» همان بانوی باوفا و شایسته کرداری که ارادت خلل ناپذیرش به خاندان وحی و رسالت در آن جو آشفته و مسموم نیز همچنان استوار و ثابت قدم مانده بود، حضور داشت و او بود که آب را به دست امیر مومنان [صفحه ۷۴۶] می داد تا بر پیکر مطهر فاطمه بریزد و آن نازنین بدن را غسل دهد. حضرت حسین علیه السلام در این مورد می فرماید: پدر گرانمایه ام امیر مومنان پیکر مادرم را چندین بار غسل داد و سرانجام با آبی که مقداری کافور بدان مخلوط ساخته بود، غسل را به پایان برد و آنگاه آن پیکر پاک و پاکیزه را با پارچه‌ای سراسری به گونه‌ای که آن پوشش سراسری زیر کفن قرار گیرد، پوشانید و در همان حال بود که نیایشگرانه می فرمود: «اللهم انھا امتک، و ابنه رسولک و صفیک، و خیرتک من خلقک اللهم لقنها حجتها، و اعظم برهانها، و اعل درجتها، و اجمع بینها و بین ابیها محمد صلی الله علیه و اله و سلم.» بار خدایا! این بنده‌ی شایسته‌ی توست و دختر سرفراز پیامبر برگزیده‌ی تو و دخت بهترین آفریدگانت می باشد. خداوندا! دلیل روشن او را همواره بر زبانش جاری و برهانش را استوار و درجات والای او را برتر و بالاتر ساز و او و پدر گرانقدرش محمد «ص» را در بهشت پرتراوت و زیبایی با هم گرد آور و همنشین قرار ده. پس از پایان یافتن مراسم غسل، آن پیکر مطهر را برداشت و در درون کفن قرار داد، آنگاه آن نازنین بدن را با پارچه‌ای که آب بدن مطهر پیامبر را با آن گرفته بود، خشک کرد و پس از حنوط آن، با حنوط بهشتی، آن را در هفت قطعه پارچه کفن کرد. چرا؟ چرا امیر مومنان خود به غسل دادن به آن نازنین بدن پرداخت و آن را به بانوان واگذار نکرد؟ بنظر نگارنده آن حضرت به دو دلیل مهم خودش این کار را به انجام رسانید: ۱- نخست بدان جهت خود اقدام کرد که می خواست، خواسته‌ی همتای بی نظیر و محبوب زندگی خویش، فاطمه علیها السلام را برآورده و به وصیت آن حضرت عمل نماید. [صفحه ۷۴۷] ۲. و

دیگر بدان دلیل که می‌خواست با این کار عصمت و طهارت و قداست او را بر همگان روشن تر سازد تا همگان بدانند که دخت فرزانه‌ی پیامبر همانگونه که از قرآن شریف و روایات دریافت می‌گردد، از همه‌ی پلیدی‌های ظاهری و باطنی یکسره پاک و منزّه است، همانگونه که از اشتباهات و آفتهای دیگر. چرا که غسل دادن میت دلایل گوناگونی دارد، از جمله اینکه او را پاک و پاکیزه می‌سازد، اما طبق روایات صریح و روشن می‌دانیم که بندگان معصوم و برگزیده‌ی خدا، پاک و پاکیزه‌اند و انسانهای گناهکار و غیرمعصوم نمی‌توانند آنان را غسل دهند و بیکر هر انسان برگزیده و معصومی را باید معصوم دیگری غسل دهد و او را کفن کند و بر پیکرش نماز بخواند و به خاکش سپارد. و در بحث از نامهای مقدس فاطمه علیهاالسلام به تناسب واژه‌ی «صدیقه» که یکی از نامهای مبارک اوست، روایتی از نظر شما خواننده‌ی عزیز گذشت که حضرت صادق فرمود: «صدیقه» را جز صدیق دیگر نمی‌تواند غسل دهد. با این بیان یکی از هدفهای روشنگرانه‌ی وصیت درس آموز فاطمه علیهاالسلام در آن شرایط بحرانی و عمل بدان، تاکید مجدد بر مقام «عصمت» دخت فرزانه‌ی پیامبر و توجه دادن توده‌ی مردم به این ویژگی آن حضرت، در همه‌ی ابعاد و مناسبتها بود. خود امیر مومنان این حقیقت را با صراحت بیان می‌کند و می‌فرماید: «فغسلتها فی قمیصها... فوالله لقد كانت میمونه طاهره مطهره...» من پیکر مطهر دخت گرانمایه‌ی پیامبر را در لباسش غسل دادم و لباس او را بیرون نیاوردم. چرا که به خدای سوگند که او مبارک و پاک و پاکیزه بود...

یک یادآوری

لازم به یادآوری است که در این مورد روایاتی چند نیز آمده است که شمار آنها اندک است و از جمله‌ی آنها روایتی است که «دولابی» و برخی همانند او آورده‌اند که پیام [صفحه ۷۴۸] غیرقابل قبولی دارد و می‌گوید: فاطمه علیهاالسلام پیش از شهادت خویش غسل میت نمود و به همین جهت وصیت کرد که او را پس از اینکه جهان را بدرود گفت، غسل ندهند و بر این اساس او را بدون آنکه غسل دهند به خاک سپردند. برخی از دانشمندان گذشته‌ی ما نیز برای رفع این اشتباه و تصحیح آن خاطر نشان ساخته‌اند که شاید این کار از ویژگیهای دخت فرزانه‌ی پیامبر باشد نه هیچ کس دیگر. اما بنظر نگارنده موضوعات و مسایلی نظیر این موضوع مهم را با این پندارها و شایدها نمی‌توان ثابت کرد، بویژه که انبوهی از روایات صحیح و معتبر بیانگر این حقیقت است که امیر مومنان در اجرای وصیت آن حضرت پیکر مطهرش را غسل داد. و باید این نکته افزوده شود که غسل دادن مسلمانی که جهان را بدرود گفته است، یک واجب شرعی است.

بی‌نظیرترین لحظه‌ی تاریخ

به هر حال پس از پایان یافتن غسل و کفن نمودن پیکر مطهر فاطمه علیهاالسلام امیر مومنان فرزندان گرانمایه‌ی آن حضرت را نگریست که ایستاده‌اند و به مام شایسته کردار و پر مهر خویش که اینک لباس آخرت پیچیده شده است نظاره می‌کنند. راستی که آن لحظه‌ی غمبار و وصف‌ناپذیر از بی‌نظیرترین لحظات تاریخ در زندگی این خاندان برگزیده و بلندآوازه است. لحظه‌ای که قلم از ترسیم آن ناتوان است و لحظه‌ای است که شور و شوقی آمیخته به اندوه کران تا کران جان و گستره‌ی قلب را فرامی‌گیرد، چرا که لحظه‌ی فراق و آخرین لحظه‌ی جدایی است. دریای موج و بی‌کران عواطف آن والاترین و پرمهرترین پدر روزگاران، بر فرزندان دل شکسته و داغدارش موجی دیگر برداشت، از این رو گره کفن را نبست بلکه با صدایی جانسوز که از شدت اندوه بریده بریده شنیده می‌شد، ندا داد که: «یا حسن! یا حسین! یا زینب! یا ام کلثوم!... هلموا و تزودوا من امکم فهذا الفراق و اللقاء فی الجنة!!» [صفحه ۷۴۹] حسن جانم! حسین جانم! زینب قهرمانم! دخت ارجمندم، ام کلثوم! بیایید و با مام گرانقدرتان خداحافظی کنید و از او توشه‌ای برگیرید که اینک لحظات جدایی است و دیگر دیدار در بهشت پرتراوت و زیبای خدای خواهد بود. کودکان دلسوخته‌ی

فاطمه، که برای چنین لحظه‌ای تاب و قرار از کف داده بودند و بی‌تابانه در انتظار بودند که به آنان اجازه‌ی وداع با آن حوری‌ی انسان‌نما داده شود تا شاید بتوانند دردها و صداها و اشکهای انباشته و محبوس خویش را بیرون بریزند، با ندای پدر بسرعت بسوی مادر دویدند و بسان پروانه‌ای که روی شمع می‌افند، خویشتن را بر روی آن نازنین بدن پاک و پاکیزه افکندند. ای دریغ بر اندوه جانسوز و پایان‌ناپذیر ما از رحلت جانسوز نیای گرانقدرمان محمد صلی الله علیه و اله و سلم و شهادت مام ارجمندمان فاطمه! هان ای مادر گرانمایه‌ی حسن! و ای مام ارجمند حسین! به هنگام دیدارت به نیای گرانقدرمان محمد صلی الله علیه و اله و سلم سلام ما را به او برسان و بگو: حسن و حسین‌ات پس از تو در این جهان یتیم شده‌اند. آنان با توجه به شرایط بحرانی حاکم، با صدای آهسته و کنترل‌شده می‌گریستند و کفن مام پرمهر خویش را با باران اشکها می‌شستند و با سوز و گداز و ناله‌های جانسوز خشک می‌کردند. راستی منظره‌ای بس حزن‌انگیز و دردآلود و بسیار رقت‌بار بود، چرا که قلبها شعله‌ور بود و آتش احساسات زبانه می‌کشید، عواطف پاک فوران می‌کرد و امواج غم و اندوه از هر سو برانگیخته بود. [صفحه ۷۵۰] در این لحظات وصف‌ناپذیر بود که رویدادی شگفت روی داد، رویدادی که قلم را توان ترسیم و تحلیل آن نیست، رویدادی که از قوانین طبیعی فراتر و بالاتر است و از ماورای آنها سرچشمه می‌گیرد، رویدادی که در نوع خود شگفت‌انگیز است چرا که چیزی فراتر از قوانین طبیعی را جلوه‌گر می‌ساخت. امیرمومنان که خود در آن لحظات جانفرسا و بیادماندنی همراه و همدل فرزندان داغ‌دیده‌ی فاطمه علیها‌السلام بود و در اندوه او با آنان می‌سوخت و می‌گداخت، در این مورد می‌فرماید: «اشهد الله انها حنت و انت اخرجت یدیهما من الکفن و ضمتهما الی صدرها ملیا». «خدای را به گواهی می‌گیرم که در آن حال دخت فرزانه‌ی پیامبر از درون کفن ناله و آهی جانسوز سر داد و یکباره دستهای مبارکش را از کفن برآورد و با شوری وصف‌ناپذیر دو فرزند ارجمند خویش، حسن و حسین را به سینه پرمهر خویش فشرد.» آری خواننده‌ی عزیز! این صحیح است که زندگی ظاهری بانوی بانوان در این سرای زودگذر به پایان رسیده و روح تابناک و بی‌قرارش، پیکر مطهرش را وداع گفته بود اما نباید فراموش ساخت که دستگاه‌های گوناگون احساسات و دریافت او از کار نیافتاده و همچنان پرتلاش و جدی ناظر بر رویدادها بود و انس و علاقه‌ی روح به بدن همچنان پابرجا بود و بر این باور هیچ دور از امکان نیست که روح پراقتدار و تابناک او در شرایط خاص و فراز و نشیبهای ویژه و براساس ضوابط مشخصی به خواست خدا در جسم تصرف نماید و به دستهای مبارک خویش فرمان دهد که کودکان ارجمندش را به سینه بچسباند. به هر حال این منظره‌ی تکانه‌دهنده و حزن‌انگیز، موج‌انده آسمانیان را که در آن شرایط سخت، دیدگانشان به آن نقطه از گیتی یعنی خانه‌ی علی علیه‌السلام خیره شده بود. [صفحه ۷۵۱] برانگیخت، از این رو نباید شگفت‌انگیز باشد که صدای شیون فرشتگان با دیدن آن منظره‌ی غمبار و تکانه‌دهنده در آسمان و زمین طنین افکند، به گونه‌ای که خاندان وحی و رسالت ناله‌ی آنها را بشنوند و آنها نیز با خاندان داغدار پیامبر هم ناله شوند. و نیز مانعی نخواهد بود که امیر مومنان صدای جانگداز یکی از آنها را به گوش بشنود که ندا می‌دهد: «یا علی! ارفعهما فلقد ابکیا ملائکة السموات و قد اشتاق الحیب الی حبیبه». علی جان! آن دو فرزند ارجمند «فاطمه» را از روی پیکر مطهر مادرشان بلند کن که فرشتگان آسمانها را به گریه افکندند و راستی که خدای پرمهر و بنده‌نواز از دوستدار «فاطمه» است و اینک دوست در شور و شوق دوست است. و اینجا بود که امیر مومنان با قلبی شعله‌ور و با دیدگانی غرق در اشک، گام به پیش نهاد تا دو کودک ارجمندش را از روی سینه‌ی مام پرمهرشان برگیرد.

و اینک نماز..

و بدینسان مراسم کفن و حنوط آن پیکر پاک به پایان رسید و از پی آن هنگامه‌ی خواندن نماز بر دخت فرزانه‌ی بهشت فرارسید تا پس از آن به خاک سپرده شود. کسانی که مقرر شده بود در مراسم تشییع بانوی بانوان حضور یابند، در آن شب غمبار گرد آمدند و نماز را به امامت نخستین امام راستین نور بر آن فرزانه‌ی عصرها و نسلها خواندند. اینان کسانی بودند که در رویدادهای شوم پس

از رحلت پیامبر، نه با دجالگران قدرت پرست، در ستم و بیدادشان بر دخت فرزانه‌ی پیامبر دست داشتند و نه با سکوت ذلت‌بار و ظالم‌پرور خویش جناح ارتجاع‌طلب را یاری کرده بودند و نه موضع‌گیریشان بسان فرصت‌طلبان و معامله‌گرانی بود که با بی‌تفاوتی و بی‌خیالی خویش به گونه‌ای با رویدادها برخورد می‌کنند که گویی نه وجدان و اندیشه و هدفی دارند و نه مسوولیت و وظیفه‌ای. [صفحه ۷۵۲] آری آن شایستگان در واپسین ساعتهای آن شب تیره و تار نگران و ترسان، در خانه‌ی امیر مومنان گرد آمدند چرا که برنامه این بود که تشییع و خاکسپاری آن فرزانه‌ی عصرها و نسلها با استفاده از تاریکی شب و با رعایت سکوت و آرامش کامل و بطور مخفیانه برگزار گردد، و همه‌ی این تدابیر نیز در جهت انجام شایسته و بایسته‌ی وصیت روشنگرانه و حکیمانه و هدفدار آن حضرت اندیشیده شده بود. بر این اساس بود که شخصیت‌های شایسته‌ای چون: سلمان، عمار، ابوذر، مقداد، حذیفه، عبدالله بن مسعود، عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، عقیل، زبیر، بریده، و تنی چند از چهره‌های هاشمی در مراسم تشییع حضور یافتند و همین‌ها، آری همین‌ها پیکر فاطمه علیهاالسلام دخت یگانه‌ی پیامبر و یادگار گرانمایه‌ی او در میان امت‌اش را غریبانه و مظلومانه و ناشناس بسوی نقطه‌ای که اینک برای ما ناشناخته است، حرکت دادند. و در نتیجه آن شخصیت بلندآوازه و پرشکوه تاریخ بشر با آن موقعیت رفیع و مقام والا و شخصیت نمونه و بی‌همانندش بر اثر فشار ارتجاع حاکم بسان بانویی گمنام و ناشناخته و بینوا، که گویی نه در مدینه کسی او را می‌شناسد و نه یار و یآوری دارد، شبانه و مخفیانه به خاک سپرده شد. آری همین شخصیت‌هایی که نامشان آمد در تشییع پیکر پاک دخت محبوب پیامبر حضور داشتند. پس از گرد آمدن یاران، امیر مومنان برای نماز بر سالار بانوان پیشاپیش آنان ایستاد و حسن و حسین در کنارش. و پیش از نماز به بارگاه خدا نیایش کرد که: بار خدایا! من از دخت محبوب پیامبرت خشنود هستم. (تو نیز خشنود باش). بار خدایا! او روزهایی را در وحشت و تنهایی گذراند، پس تو به مهرت مایه‌ی انس او باش. بار خدایا! بیدادگران و رهروان راه آنها از او بریدند، پس تو با وی پیوند نما. بار خدایا! او مور ستم و بیداد قرار گرفت، پس تو بسود او داوری کن چرا که تو بهترین داورانی. [صفحه ۷۵۳] آنگاه دو رکعت نماز خواند و دستهای خویش را به آسمان گشود و ندا داد که: بار خدایا! این دخت محبوب پیامبرت، «فاطمه» است. همو که خودت او را از تاریکیها بسوی نور و روشنایی رهنمون گشتی. و درست در همین لحظات بود که زمین به گستره‌ی یک میل در یک میل نورباران گردید.

چرا امیر مومنان؟

امیر مومنان بر آن حضرت نماز گذارد چرا که او «صدیقه» و «معصومه» بود. بر این باور می‌باید امام معصوم بر او نماز گذارد. می‌دانیم که نماز میت در حقیقت جلب مهر و لطف خدا بر کسی است که جهان را بدرود گفته است اما این فلسفه‌ی نماز میت برای انسانهای عادی و غیرمعصوم است، و در معصوم خواندن نماز میت، دعا برای رفعت مقام و منزلت والای اوست و این تنها از وظایف معصوم دیگری است که باید بدان قیام نماید. این از دیدگاه مذهب که باید به وصیت فاطمه علیهاالسلام عمل شود. اما از دیدگاه خرد و منطق باید به این واقعیت اندیشید که دخت فرزانه‌ی پیامبر با آن شکوه معنوی و مقام والای انسانی خویش، به خانه‌ی رئیس حکومت وقت رفت تا حق پایمال‌شده‌ی خویش را در پرتو منطق و استدلال و آیات و روایات بازپس گیرد، اما شما خواننده‌ی پژوهشگر فراموش نساخته‌اید که موضعگیری رئیس دولت کودتا با آن حضرت چگونه حق‌ناپذیر بود؟ آنگاه در مسجد پدر گرانقدرش، پیامبر و در برابر انبوه مهاجر و انصار حضور یافت و آن سخنرانی پرشور و روشنگرانه را در دفاع از حق و عدالت ایراد کرد اما سوکمندانه نه از کسانی که در مسجد حضور داشتند، کسی به یاری حق بپاخواست و نه از رئیس دولت [صفحه ۷۵۴] کودتا هیچ نشانی از حق‌پذیری و یاری به حق دریافت کرد. و نیز در بخشهای پیشین از نظر شما خواننده‌ی گرامی گذشت که امیر مومنان آن بانوی حق‌طلب و ستم‌ستیز را به خانه‌ی مهاجر و انصار همراهی کرد تا آنان را برای یاری‌رسانی به آن زاده‌ی ستم دیده برانگیزد اما دریغ و درد که از آنان واکنشی جز بی‌وفایی و جفاکاری ندید و پیش از آن هم فاجعه‌ی غم‌انگیز یورش به فرودگاه

وحی و رسالت رخ داد و سوگمندانۀ آثار غمباری در بدن مطهر دخت فرزانه‌ی پیامبر بر جای نهاد که همچنان تا شهادت او ادامه یافت. واقعیت این است که موضع‌گیری ناهنجار مسلمانان در برابر دخت فرزانه‌ی پیامبر و رویدادهای تاسف‌انگیز پس از رحلت نیز، اثر عمیقی در روح بلند آن حضرت بر جای نهاد. چرا که آن مواضع ناهنجار و برخاسته‌ی از ناآگاهی و دنیاپرستی از سویی اهانتی صریح و ستمی عریان و تجاوزی آشکار به آن گرانبه‌ی عصرها و نسله‌ها به شمار می‌رفت و از دگر سو، هم شکوه و کرامت او را از میان می‌برد و هم مقام والایش را خدشه‌دار می‌سازد. و این رویدادهای تاسف‌بار چیزهایی نبود که به بوته‌ی فراموشی سپرده شد یا از میان برود، از این رو بناگزی می‌باید فاطمه علیهاالسلام آنگونه که تنها از درایت و شهامت او انتظار می‌رود تجاوزکاران را بخاطر زشتی کردارشان تنبیه کند و حقایق تلخ و وحشتناکی را که می‌خواهند با دجالگری و ریاکاری پوشیده دارند، برای آگاهی عصرها و نسله‌ها در تاریخ به ثبت برساند و این کار در آن شرایط تنها از راه محکوم ساختن سیاست زشت و ظالمانه‌ی آنان و نشان دادن انزجار عمیق از عملکردشان ممکن بود. به همین دلیل بود که بندهایی از وصیت روشنگرانه و تاریخ‌ساز آن بانوی آزاده نشانگر این حقیقت بود که او پس از غروب خورشید جهان‌افروز وجود پدرش از آن بیدادگران سخت ناخشنود و خشمگین زیست و این خشم و ناراحتی از سیاست تجاوزکارانه‌ی حاکم، تا شهادت آن حضرت ادامه داشت و تا روز رستاخیز نیز ادامه خواهد یافت. [صفحه ۷۵۵] بر این اساس است که آن بانوی پر معنویت و ژرف‌نگر، با تدبیری بسیار هوشمندانه اجازه نمی‌دهد که آن گروه بیدادگر در مراسم نماز و تشییع پیکر پاک و خاکسپاریش حضور یابند و اجازه نمی‌دهد که بنیان ستم بر خاندان وحی و رسالت کنار آرامگاه منورش حاضر گردند و مزارش شناخته شود.

آرامگاه ناشناخته

اشاره

از نظر شما خواننده‌ی گرامی گذشت که فاطمه علیهاالسلام ضمن وصیت به امیر مومنان، از جمله از آن حضرت خواست که او را شبانه به خاک سپارد و آرامگاهش تا روز رستاخیز ناشناخته بماند. این تدبیر حکیمانه و ستم‌ستیز و روشنگرانه بدین جهت اندیشیده شد که افکار و اندیشه‌های همه‌ی مسلمانان حق‌جو و آزاده بویژه طواف‌کنندگان برگرد خانه‌ی کعبه و زائران حرم پیامبر و عاشقان امامان نور در بقیع را به بیدادی که بر اسلام و خاندان پیامبر و نسله‌های آینده رفت، جلب کنند تا آنان پس از ورود به مدینه و پس از زیارت قبر پیامبر از قبر دخترش فاطمه پرسند اما هرچه از آرامگاه او پرسند و بجویند نه اثری از آن بدست آورند و نه خبری. و بدینسان با رویدادهای تلخ و انحطاط‌آفرینی که جاه‌طلبان پس از رحلت پیامبر پیش آوردند، آشنا شوند.

گامی دیگر در جهت تدبیر حکیمانه‌ی او

آری به همین دلیل است که قبر مطهر آن حضرت از آن روز تا کنون بخاطر دیدگاه‌های متفاوت مورخان و محدثان برای مسلمانان ناشناخته است. برخی روایات به صراحت بیانگر آن است که دخت فرزانه‌ی پیامبر را در بقیع به خاک سپردند و برخی دیگر نشانگر آن است که در اطاق خویش به خاک سپرده شد. و آنگاه بر اثر توسعه‌ی مسجد پیامبر قبر مطهر دخت محبوبش نیز در مسجد قرار گرفت. [صفحه ۷۵۶] اگر دیدگاه دوم درست باشد، باید پذیرفت که آن صورت قبرهایی را که امیر مومنان در شب خاکسپاری همتای گرانقدرش در بقیع ساخت، گامی دیگر در جهت تدبیر حکیمانه و مبارزه‌ی خستگی‌ناپذیر فاطمه علیهاالسلام در جهت ناشناخته ماندن آرامگاهش بود، و بدان جهت بود که بازیگران را به اشتباه افکند و نظر آنان را از آرامگاه حقیقی دخت فرزانه‌ی پیامبر به نقطه‌ی دیگری متوجه سازد. و اگر برآستی آن حضرت در بقیع هم به خاک سپرده شده باشد باز هم هدف او تامین است و

قبر مطهرش تاکنون ناشناخته و مخفی مانده است.

در آن شب غمبار

به هر حال در آن شب غمبار قبری برای آن زهره‌ی زهراء، آن خورشید جهان‌افروز و آن لولو نورافشان، آماده شد و چهار تن از مردان هاشمی که امیر مومنان، «عباس» عموی پیامبر، «فضل» فرزند «عباس»، و فرد چهارمی بودند. گام به پیش نهاده و با قلبی سوزان و جانی لبریز از اندوه جانکاه آن پیکر مقدس را که از فشار روزگار آب شده بود، بسوی قبر بردند. امیر مومنان وارد قبر همتای بی نظیر خود شد، چرا که او به انجام رسانده‌ی وصیت و تدبیرگر امور دخت فرزانه‌ی پیامبر و سزاوارترین مردم به او بود آن حضرت با دلی از اندوه پیکر در هم شکسته‌ی پاره‌ی وجود پیامبر را گرفت و در آرامگاه ابدی‌اش خوباند و آن چهره‌ی نورافشانی را که در هم‌راهی زندگی شامگاهان و بامدادان و دیگر اوقات و فرصتها، برای سجده‌گذاران در برابر خدا به خاک نهاده شده بود، دگرباره بر خاک نهاد. آن چهره‌ی پرفروغی را که پیامبر هر شامگاه پیش از آنکه به بستر برود بوسه‌باران می‌ساخت... آری علی با دلی سوزان و غمی جانکاه آن چهره‌ی ملکوتی را بر خاک نهاد، امانت گرانبهای خویش را بر خاک سپرد و فرمود: [صفحه ۷۵۷] «یا ارض استودعک و دیعتی، هذه بنت رسول الله». هان ای زمین! ای تربت پاک و مقدس «فاطمه» اینک امانت گرانبهای خویش را به تو می‌سپارم. بدان! که این دخت فرزانه‌ی پیامبر است... و از ششمین امام نور آورده‌اند که امیر مومنان هنگامی که پیکر پاک مادرم فاطمه را در آرامگاهش نهاد، فرمود: بسم الله الرحمن الرحیم، بسم الله و بالله و علی مله رسول الله محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم. و آنگاه به پیکر مقدس «فاطمه» رو کرد و فرمود: سلمتک ایتها الصدیقه الی من هو اولی بک منی، و رضیت لک ما رضی الله تعالی لک. [۳۸۳]. «هان ای صدیقه» ام! ای بانوی بی‌همتا و شایسته کردارم! اینک تو را به کسی می‌سپارم که از من به تو نزدیکتر و شایسته‌تر است و بر آنچه خدای پر مهر برای تو بخواهد و بپسندد، از اعماق جان راضی هستم. و آنگاه این آیه‌ی شریفه را زمزمه کرد که: «منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تاره اخری...» [۳۸۴]. «ما شمایان را از خاک آفریدیم و در آن بازمی‌گردانیم. و دگرباره (به هنگامه‌ی برپایی رستاخیز) شما را از آن بیرون خواهیم آورد». حقیقت این است که نه هیچ خرد و اندیشه‌ی والایی توان آن دارد که حالت امیر مومنان را در آن لحظات سخت و وصف‌ناپذیر درک کند و میزان امواج حزن و اندوه عمیق و جانکاهی را که بر قلب مقدس او فشار می‌آورد و دریابد و نه هیچ قلم می‌تواند آن شرایط غمبار را به تصویر کشد. [صفحه ۷۵۸] آری او زهره‌ی زهراء و امانت گرانبهای خویش را به خاک سپرد و خشته‌ها را چید، از قبر بیرون آمد و همراهان دلسوخته و اندوه‌زده‌ای که ناظر وداع امیر مومنان با پیکر مقدس دلیرترین یار و یاور و پرشهامت‌ترین همراز و همسنگر خویش بودند، پیش آمدند تا با دلی پردرد خاک تیره را بر پیکر مطهر آن در گرانمایه‌ی رسالت بیفشانند...

ای دریغ و درد

آری او را به خاک سپردند، همو را که شبیه‌ترین انسان از نظر سیما و سیرت و منطوق و رفتار به پیامبر گرامی بود. همو را که نخستین شهید خاندان سرفراز محمد «ص» بود. همو که مجموعه‌ای از موهبتها و فضیلتها و ارزشهای والای انسانی بود. آری ای دریغ و درد که آن حوریه‌ی انسان‌نما را در آن شب غمبار در دل خاک نهاد ساختند. امیر مومنان قبر مطهر همتای گرانقدر و مام پرفضیلت فرزندان را با شکیبایی وصف‌ناپذیری و قوت قلب شگرفی صاف و هموار کرد، گویی در آن لحظات سخت و شکننده زخم کاری قلبش گرم بود به همین جهت هم، درد را احساس نمی‌کرد. همانگونه که انسان به هنگام فرود آمدن ضربه‌ای یا زخمی بر پیکرش، در لحظات فرود درد چندانی احساس نمی‌کند بلکه پس از گذشت لحظات نخستین است که درد و رنج آن زخم کاری بر او فشار می‌آورد و او را به ناله و فریاد وامی‌دارد. آری تا لحظاتی پیش پیکر دخت سرفراز پیامبر در برابر دیدگان امیر مومنان بود

چه آنگاه که او را غسل می‌داد و زمزمه می‌کرد و چه آنگاه که بر قامت برافراشته‌اش کفن می‌برید، یا بر او نماز می‌گزارد و یا در دل خاک به امانت می‌سپرد. در همه‌ی این مراحل فاطمه در برابر علی علیه‌السلام مجسم بود و او با پیکر پاک وی بسان خودش سخن می‌گفت و دردهای جانکاه دل را می‌گشود اما اینک با چیدن خشتها [صفحه ۷۵۹] و افشاندن شدن خاک بر آن در گرانمایه‌ی رسالت، دیگر خورشید وجود فاطمه علیها‌السلام غروب کرد و از برابر دیدگان علی نهان شد و اینجا بود که آن قهرمان بی‌همورد فشار امواج درد و رنج و طوفان غم و اندوه را در گستره‌ی قلب خویش دریافت و درد در سخت‌ترین صورت ممکن خویش، بر او فشار آورد. راستی که آن لحظات سخت، از آن شب غمبار، برای امیر مومنان بسیار دردناک و حزن‌انگیز بود. و راستی که آن سوگ بزرگ و آن مصیبت جبران‌ناپذیری قلب پرتوان آن حضرت را سخت زیر فشار شکننده‌ی خویش گرفته بود، چرا که «فاطمه» اش، همسر گرانمایه‌اش، بانوی بی‌نظیر خانه‌اش، مام بی‌همتای فرزندانش را از دست داده بود. در سوگ بانوی شهیدی نشسته بود که حقوقش پایمال شده و بر او ستم و بیدادی وحشیانه رفته و بر اثر همان ستم و شقاوت تجاوز کاران، جهان را بدرود گفته و نخستین قربانی خاندان رسالت در رویارویی با ستم و بیداد داخلی بود. چرا که امیر مومنان با مرگ جانسوز «فاطمه» هم‌تا و شریک بی‌نظیر زندگی‌اش را از دست داده و در سوگ محبوب‌ترین انسانها در نظر خود و پیامبر نشسته بود. چرا که سالار بانوان را در بهار جوانی و نخستین مرحله‌ی حیات و دوران شکوفایی و تراوت زندگی‌اش از کف داده بود. چرا که در سوگ بانوی نشسته بود که در قلمرو دین و دنیا و این جهان و آن جهان با او هماهنگ و همسنگ بود. چرا که یار قهرمانی را از دست داده بود که در سخت‌ترین شرایط و مصائب زندگی و تلخی‌های آن بسان کوهی سر به آسمان ساییده، با نهایت اقتدار او را همراهی می‌کرد. آری او حوری‌ای انسان‌نما را اینک در دل خاک سپرده بود که در میان همه‌ی زنان عصرها و نسلها، نظیر و مانندی نداشت. و روشن بود که آن حضرت پس از فاطمه علیها‌السلام در کران تا کران گیتی زنی بسان او از نظر پاکی و قداست، دانش و بینش، کمال شرافت و ارزشهای والای اخلاقی [صفحه ۷۶۰] و انسانی... هرگز نمی‌توانست بیابد و هرگز برایش ممکن نبود که پس از دخت فرزانه‌ی پیامبر روح باعظمت خویش را با بانوی دیگری قرار و آرام بخشد. و نیز آنچه فاجعه‌ی سوگ فاطمه را سهمگین‌تر و اندوه امیر مومنان را افزون‌تر و ابعاد درد و رنج آن حضرت را وسعت بیشتری می‌بخشید این بود که همسر گرانمایه‌اش به او وصیت کرده بود که مراسم تشییع پیکر پاکش شبانه و مخفیانه انجام پذیرد و آرامگاهش نیز ناشناخته و بدون هیچ نشان و اثری مخفی باشد.

شکایت به پیامبر خدا

به همین جهت هنگامی که دست مبارک خویش را تکان داد تا خاکهای قبر را بیفشاند یکباره بیش از گذشته امواج غم و اندوه بر او روی آورد و تاب و توان را از آن قهرمان بی‌همورد گرفت، باران اشک از دیدگان فروباراند و رو به تربت پاک پیامبر خدا آورد و اینگونه ناله‌ی جانسوز از پرده دل سر داد: السلام علیک یا رسول‌الله عنی، السلام علیک عن ابنتک و زائرتک، و البائتة فی الثری ببقعتک، و المختار لها الله سرعة اللحاق بک، قل یا رسول‌الله عن صفیتک صبری، و عفی عن سیده نساء العالمین تجلیدی، الا ان فی التاسی لی بستتک فی فرقتک موضع تعز، فلقد وسدتک فی ملحوده قبرک، بعد ان فاضت نفسک بین نحری و صدری، و غمضتک بیدی، و تولیت امرک بنفسی، بلی و فی کتاب الله لی انعم القبول، انا لله و انا الیه راجعون. قد استرجعت الودیعة و اخذت الرهینة، و اختلست الزهراء، فما اقبیح الخضراء و الغبراء، یا رسول‌الله!! اما حزنی فسرمد، و اما لیلی فمسهد، و هم لا یبرح من قلبی، او یختار الله لی دارک التی انت فیها مقیم، کمد مقیح، و هم مهیج، سرعان ما فرق الله بیننا، و الی رسول‌الله اشکو، و ستنبوک ابنتک، بتضافر امتک علی، و علی هضمها حقها، فاحفها السؤال، و استخبرها الحال... [صفحه ۷۶۱] درود گرم و خالصانه‌ام، ای پیامبر خدا! و درود دخت گرانمایه و زیارت‌کننده‌ات «فاطمه»، بر شما باد. همو که در آرامگاه و در کنار تربت در خاک تیره آرمیده، و

خدایش زود رسیدن او به شما را برایش برگزیده است. هان ای پیامبر خدا! شکیبایی‌ام از فراق دخت برگزیده‌ات به کاستی رفت، و خویشتن‌داری‌ام در سوگ سالار سرفراز بانوان گیتی، از دست رفت. در این غم بزرگ، جز با تاسی به راه و رسم شما که در مصیبت‌ها گریه می‌کردی و شیبایی می‌ورزیدی، چه می‌توان کرد؟ راستی که غم فراق دخت گرانمایه‌ات جانکاه است، اما با توجه به تاثر عمیق من در سوگ شما اینک جای شکیبایی و خویشتن‌داری برایم هست. چرا که من با اندوهی وصف‌ناپذیر با دست خویشتن تو را در آرامگاهت فرود آوردم، آن هم پس از آنکه روح مقدس و ملکوتی‌ات آنگاه که سر مبارکت میان گلو و سینه‌ام بود، بسوی دوست پرکشید و با دست خویشتن چشمان حق‌بین تو را بستم و مراسم غسل و کفن و به خاک سپاریت را خود بر گزار کردم. آری این از سنت‌های خداست و جز پذیرش آن گریزی نیست. «انا لله و انا الیه راجعون» (هان ای پیامبر خدا) اینک امانت بازگردانده شد و گروگان دریافت گردید. و زهرای عزیز، از ستم و بیداد حاکم برگرفته شد و آسود. ای پیامبر مهر! از این پس چقدر آسمان نیلگون و زمین تیره و تار در برابر دیدگانم زشت و ناهنجار جلوه می‌کند. ای پیامبر خدا! دیگر اندوه من همیشگی و پایان‌ناپذیر خواهد بود، و شبهایم در بی‌خوابی و بی‌قراری. [صفحه ۷۶۲] و دیگر این غم و اندوه جانکاه از گستره‌ی قلبم بیرون نخواهد رفت تا خدا همان سرای شکوهِباری را که تو در آن رحل اقامت افکنده‌ای برایم برگزیند. دیگر در کران تا کران جان اندوهی جانکاه دارم و دل را خون کند و غمی گران سایه‌افکننده است که هر لحظه در جوشش و هیجان است. راستی که خدای پرمهر چه زود میان ما جدایی افکند و من از غم این فراق! به خدا شکایت می‌برم. ای پیامبر خدا! به زودی دخت فرزانه‌ات به شما گزارش خواهد کرد که چگونه ستمکاران امت بر ضد من همداستان شدند. و بر پایمال ساختن و خوردن حق او همدست گردیدند. شما ای پیامبر خدا! حقایق را از او جو یا شو و از او بخواه، و سرگذشت دین و دفتر و اوضاع و احوال را از او پرس چه بسیار دردهایی در دل داشت که سینه‌اش بسان دیگ جوشان، می‌جوشید اما در اینجا راهی برای بازگفتن و پخش آنها نیافت. و آنها را به زودی بر شما پدر گرانمایه‌اش خواهد گفت و خدای میان او و این بیدادگران دآوری خواهد کرد. که او برترین داوران و بهترین حاکمان است. اینک سلام گرم و هم‌راهی من بر شما دو تن باد، ای پیامبر خدا! سلام و درود کسی که خداحافظی می‌کند، نه سلام و درود کسی که دلتنگ و خشمگین است. چرا که اگر از اینجا و از کنار تربت «فاطمه» ام بروم نه از سر دلتنگی است، و اگر همین جا بمانم نه به انگیزه‌ی بدگمانی به آن چیزهایی است که خدا به شکیبایان وعده فرموده است. آه! آه! اما راستی که غم و اندوه هرچه گران باشد باز هم شکیبایی مبارک‌تر و زیباتر است. [صفحه ۷۶۳] و اگر بیم چیرگی دشمنان تجاوزکار بر ما نبود، در کنار تربت عطر آگین تو، ای دخت سرفراز پیامبر! رحل اقامت می‌افکندم. و بسان به اعتکاف نشستگان ماندن در کنار تو را برمی‌گزیدم. و همانند مادران جوان مرده در این مصیبت سهمگین می‌گریستم. هان ای پیامبر خدا! اینک دخت فرزانه و محبوبت از ستم و بیداد در محضر خدا شبانه و مخفیانه به خاک سپرده شد، و حقوقش با زورمداری و خشونت ربوده شد، از میراث پدری‌اش بطور آشکار بازداشته شد، با اینکه از رحلت شما، ای پیامبر برگزیده‌ی خدا! چیزی نگذشته است و نام و یاد جاودانه‌ی شما طراوت و تازگی دارد. اینک ای پیامبر خدا! من تنها بسوی خدا شکایت می‌برم و زیباترین و موثرترین آرامش دل در اقتدای به سیره و عملکرد شماست (که هم‌راه درس پایداری و شکیبایی می‌دادی). پس درود بی‌شمار و مهر و برکات بی‌کران خدا بر دخت فرزانه‌ات «فاطمه» و بر تو باد [۳۸۵].

و نیز آورده‌اند که امیر مومنان پس از به خاکسپاری دخت گرانمایه‌ی پیامبر هنگامی که به خانه بازگشت قلب مبارکش لبریز از اندوه شد و در خانه‌ای که دیگر فاطمه در آن نبود سخت احساس وحشت و تنهایی کرد و اینگونه به زمزمه پرداخت و شراره‌ی دل را به آسمان رها ساخت... [صفحه ۷۶۴] اری علل الدنيا علی کثیره و صاحبها حتی الممات علیل لكل اجتماع من خلیلین فرقه و کل الذی دون الفراق قلیل و ان افتقادی فاطما بعد احمد دلیل علی ان لا یدوم خلیل [۳۸۶]. خود می‌نگرم که رنج و ناگواری‌های دنیا بر من هجوم آورده‌اند و کسی که این همه رنج و ناراحتی او را احاطه کند، هم‌راه بیمار خواهد بود. میان دو دوست پرمهر سرانجام فراق و جدایی است. و هر چیز دیگر که جز جدایی دوست باشد، تحمل آن سهل و آسان است. و این واقعیت دردناک که من پس

از پیامبر مهر دخت فرزانه‌اش فاطمه را از دست دادم، برترین دلیل بر این حقیقت است که در این جهان دوست و دوستی جاودانه نیست. و از ششمین امام نور آورده‌اند که فرمود: پس از شهادت مام گرانقدرم فاطمه علیهاالسلام، امیر مومنان هر روز کنار تربت او می‌رفت و در یکی از روزها خود را بر روی آرامگاه محبوب خویش انداخت و چنین سرود: مالی مررت علی القبور مسلما قبر الحیب فلم یرد جوابی [۳۸۷]. مرا چه سود که بر کنار قبرها بگذرم و بر قبر محبوب خویش سلام دهم اما او جواب مرا ندهد.

تلاشهای مذبحخانه و بی‌ثمر

اشاره

آن شب غمبار به پایان رسید و هنگامی که بامداد از افق پدیدار شد مردم برای شرکت در تشییع پیکر پاک فاطمه علیهاالسلام رو به خانه‌ی امیر مومنان آوردند، اما با این خبر روبرو شدند که دخت محبوب پیامبر شبانه به خاک سپرده شده است. [صفحه ۷۶۵] امیر مومنان در بقیع ترسیمی از هفت قبر یا بیشتر از آنها را پدید آورد تا تربت پاک او ناشناخته بماند. مردم با دریافت این خبر بسوی بقیع که از همان روز تاکنون قبرستان مردم مدینه بود روی آوردند و با حضور در آنجا به جستجوی آرامگاه دخت فرزانه‌ی پیامبر پرداختند، اما کار بر آنان مشکل شد و تربت فاطمه علیهاالسلام را از قبرهایی که ترسیم شده بود نشناختند. از این رو صدای ضجه و ناله‌ی مردم به آسمان برخاست. همه به نکوهش یکدیگر پرداختند که؛ پیامبر گرامی به هنگام رحلت خویش تنها یک دختر که یادگار و امانت گرانهای او بود در میان شما باقی نهاد آنگاه شما به گونه‌ای عمل می‌کنید که او مرگ خویش را از خدا می‌خواهد و جهان را بدرود می‌گوید و به خاک سپرده می‌شود و شما یان نه در مراسم نماز و به خاک سپارایش حاضر می‌گردید و نه تربت پاک او را می‌شناسید و می‌دانید کجاست؟! در آنجا مقداد به ابوبکر برخورد و ضمن گفتگو در این مورد به او گفت: ما شب گذشته پیکر پاک دخت یگانه‌ی پیامبر را به خاک سپردیم. عمر با شنیدن این خبر گفت: هان ای «ابوبکر»! آیا دیروز به تو هشداد ندادم که اینان در اندیشه‌ی به خاکسپاری نهانی دختر پیامبرند؟ مقداد گفت: این کار به خاطر آن بود که آن حضرت از شما سخت خشمگین بود و ضمن وصیت به این کار، سفارش کرد که تدبیری اندیشیده شود که شما دو تن بر او نماز نگزارید «عمر» بر آشفت و با یورش بر او، چهره و سر او را آماج تازیانه‌ی خود ساخت که مردم گرد آمدند و او را نجات دادند اما «مقداد» شهامت‌مندان در برابر زورمندان و مردمی که گرد آمده بودند ایستاد، و فریاد برآورد که: دخت سرفراز پیامبر در حالی به شهادت رسید که بر اثر ضربات بیداد و شلاق‌های ستمی که شما بر او زدید پیکرش خون‌آلود و خون از کمر و دنده‌اش جاری بود. [صفحه ۷۶۶] او نظاره‌گر بیدادی بود که شما در حق امیر مومنان روا داشتید و شما که با آن دو گرانمایه‌ی جهان هستی آنگونه ددمنشانه رفتار کردید، جای شگفتی ندارد که اینک مرا به جرم بازگویی وصیت روشنگرانه‌ی فاطمه به باد کتک بگیرید. [۳۸۸]. «عباس» عموی پیامبر نیز ضمن بازگویی وصیت فاطمه به آن دو گفت: مقداد درست می‌گوید. آن بانوی بهشت وصیت کرده بود که شما دو نفر بر او نماز نگذارید؛ «عمر» نهره کشید که: هان ای فرزندان هاشم! مباد که حسد دیرین خویش در مورد ما را وانهد!! عقیل رو به عمر کرد و خروشید که: به خدای سوگند که شما حسدورزترین و کینه‌توزترین مردم نسبت به پیامبر و خاندان او هستید. دیروز دخت یگانه‌ی او را با سنگدلی و شقاوت بهت‌آوری کتک زدید و او در حالی جهان را بدرود گفت که پیکرش بر اثر ضربات بیداد شما خون‌آلود بود و از شما سردمداران این ستم و بیداد سخت ناخشنود. [۳۸۹]. سردمداران استبداد در برابر تدبیر حکیمانه‌ی فاطمه علیهاالسلام سخت غافلگیر شده بودند، خیره‌سرانه گفتند بروید: چند تن از بانوان مدینه را بیاورید تا این قبرها بشکافند و پیکر مطهر دخت پیامبر را بیرون بیاورند تا بر او نماز بخوانیم و بدانیم که قبر مطهرش کجاست تا از این پس به زیارت قبرش بیاییم. آنان کوشیدند تا با این نقشه‌ی شوم تدبیر حکیمانه ستم‌سوز و روشنگرانه‌ی فاطمه علیهاالسلام را که با وصیت خویش اندیشیده بود بی‌اثر

ساخته و ثمره‌ی تلاشها و زحمات طاقت‌فرسای امیر مومنان در راه محرمانه نگاه داشتن تربت آن حضرت و محروم ساختن برخی دنیاداران و دنیاطلبان از درک پاداش پرشکوه نماز بر پیکر «فاطمه» را از میان بردارند. اگر جز این بود از نبش قبر به منظور نماز بر پیکر فاطمه علیهاالسلام چه می‌جستند؟ [صفحه ۷۶۷] آیا براستی آنان چنین می‌پنداشتند که امیر مومنان، دخت فرزانه‌ی پیامبر را بدون نماز بر پیکر مطهرش به خاک سپرده است؟ آیا این پندار خردمندانه است؟ افزون بر بی‌اساس بودن این پندار، کدامین دین و آیین اجازه‌ی نبش قبر فردی را می‌دهد که ولی شرعی‌اش بنا به وصیت صریح و روشن او، بهترین و کامل‌ترین نماز را بر پیکر وی خوانده است؟ نگارنده بر این باور است که آنچه آن گروه تجاوزکار را بر این گزافکاری و شکستن آداب و مقررات دینی و در هم کوبیدن معنویات و ارزشها، جرات می‌داد این فاجعه‌ی غمبار بود که آنان با دجالگری بسیار امیر مومنان را در جامعه‌ی پس از رحلت پیامبر تضعیف نموده بودند و افزون بر آن گویی آنان شمشیر ستم‌ستیز آن حضرت و دلاوری‌هایش در میدانهای جهاد و شجاعت و صف‌ناپذیرش را که مورد آسمانیان و زمینیان بود، اینک از یاد برده و یا خود را به فراموشی زده بودند و به همین جهت هم به خود جرات چنین شقاوت و جسارتی را می‌دادند. اما این درست است که امیر مومنان شمشیر عدالت خویش را در رویدادهای دردناکی که پس از رحلت پیامبر گرامی پیش آمد- براساس مصالحی دقیق- از نیام برنکشید و بخاطر یکپارچگی جامعه‌ی نوپای اسلامی و پراکنده شدن مردم از محور دین و آیین، شکیبایی قهرمانانه پیشه ساخت و از حق خویش گذشت اما این بدان معنا نخواهد بود که اگر آن قهرمان بی‌هماورد همه‌ی میدانها، در برابر هر رخدادی سکوت کرد، در رویارویی با هر فاجعه‌ی بزرگ و مصیبت سهمگینی شکیبایی پیشه خواهد ساخت! به عبارت روشن‌تر اگر امیر مومنان در محورهای مشخص و هنگامه‌های خاصی از سوی پیامبر به شکیبایی سفارش شده بود، این بدان مفهوم نخواهد بود هر اهانت و شقاوتی را نیز باید با کرامت تحمل نموده و در برابر آن سکوت کریمانه پیشه سازد. [صفحه ۷۶۸]

هشدار جدی امیر مومنان

به هر حال خبر توطئه‌ی شوم و تکاندنده‌ای که استبداد حاکم در پی اجرای آن بود به امیر مومنان رسید و آن آزادمرد عصرها و نسلها دیگر سکوت و شکیبایی را روا ندانست. به همین جهت لباس زردی را که لباس رزم او بحساب می‌آمد، به منظور هشدار دادن به تجاوزکاران بر تن کرد... و شمشیر بلندآوازه‌اش «ذوالفقار» را از نیام بر کشید و در حالی که چشمان حق‌بین و نافذش بر اثر خشم به دشمنان حق و عدالت سرخ می‌نمود و رگهای گردنش از خون غیرت انباشته بود، بسوی «بقیع» حرکت کرد. جاسوسان دستگاه غاصب حرکت قهرمانانه‌ی علی بسوی بقیع، و خشم مقدس آن حضرت، و پوشیدن لباس ویژه‌ی رزم بوسیله‌ی او را، با سرعت به توطئه‌گران گزارش گزارش کردند و درست در این لحظات نداگری ندا داد که هان ای مردم! بهوش که امیر مومنان اینک به بقیع می‌رسد، بنگرید که چگونه آمده است و به خدای توانا سوگند یاد می‌کند که اگر از قبرهای چند گانه‌ای که او ترسیم کرده است، سنگی جابجا شود، تا آخرین نفر از تجاوزکاران و توطئه‌گران را از دم شمشیر ستم‌ستیزش خواهد گذراند. کسانی که علی علیه‌السلام را می‌شناختند، هشدار او را بسیار جدی گرفتند و دیدگاه وی را مورد تصدیق قرار دادند، چرا که می‌دانستند که گرامی مرد عصرها و نسلها راستگو و راستی‌پیشه است. و گفتارش پشتوانه‌ی عمل در پی دارد و بر انجام گفتارش تواناست. به همین جهت همه‌ی آنها جز یک تن، عقب‌نشینی کردند. تنها «عمر» بود که هشدار امیر مومنان را جدی نگرفت و ضمن بی‌اهمیت جلوه دادن آن هشدار، گفت: هان ای ابوالحسن! چه می‌گویی؟ به خدای سوگند ما قبرها را می‌شکافیم تا پیکر مطهر «فاطمه» دخت پیامبرمان را بیابیم و بر او نماز بگذاریم. اینجا بود که مرد مردان گام به پیشنهاد و یقه‌ی لباس آن مردک جسور را گرفت و او را به زمین کوبید و خروشید که: [صفحه ۷۶۹] یابن السوداء! اما حقی ترکتة مخافة ان یرتد الناس عن دینهم، و اما قبر فاطمه علیهاالسلام فالذی نفس علی بیده، لئن رمت و اصحابک شیئا من ذلک لاسقین الارض من دمائکم!! هان ای بی‌ریشه و تبار! اگر دیدی که از حق

پایمال‌شده‌ی خویش با کرامت گذشتم، بدان جهت بود که از دل‌زدگی و گریز مردم از دین بخاطر زشت و ظالمانه شما ترسیدم، نه بخاطر ترس از شما مردنمایان. اما در مورد قبر مطهر فاطمه چنین نخواهد شد به خدایی که جان علی در کف قدرت اوست سوگند! اگر تو و یاران تجاوز کارت بخواهید دست به آن بزنید و آن را نبش کنید، زمین را از خون پلیدتان سیراب خواهم ساخت. «ابوبکر» پیش آمد و گفت: یا اباالحسن! تو را به حرمت و شکوه پیامبر و عزت و اقتدار خداوند عرش سوگند که در این مورد به کاری که ناخوشایند تو باشد دست نخواهیم یازید. و امیر مومنان او را رها کرد و مردم نیز رفتند و دیگر کسی هوس نبش قبر و پیاده کردن نقشه‌ی شوم استبداد را به سر راه نداد. [۳۹۰]. و بدینسان وصیت روشنگرانه و ستم‌ستیز دخت فرزانه‌ی پیامبر در پرتو شمشیر عدالت شوی گرانمایه‌اش به انجام رسید و تا همیشه باقی ماند.

امیر مومنان در سوگ فاطمه

اگر راه و رسم جامعه‌ها و تمدن‌ها و عواطف و احساسات پاک انسانی به سوگواری بر مردگان و شهیدان حکم می‌کند و همگان چنین کاری را بسنده می‌شمارند، بی‌هیچ تردید دخت فرزانه‌ی پیامبر بیش از هر شخصیت برجسته و انسان وارسته‌ای درخور [صفحه ۷۷۰] چنین سوگواری و تجلیل و ستایشی است. همانگونه که درخور این حق بزرگ است که هم در دوران حیات و هم پس از شهادت جانسوزش مورد تقدیر و ستایش و تکریم قرار گیرد و از شکوه و عظمت و معنویت او تجلیل بعمل آید. راستی که او شایسته‌ی آن است که مردم آزاده و با فرهنگ در شهادت جانسوزش، به عزای عمومی بنشینند. در غم از دست دادن او سخت غمزده و اندوهگین گردند. بر او سیلاب اشک روان سازند و ناله‌های جانکاه سر دهند و راه و رسم افتخارآفرین او را بشناسند و آن را در همه‌ی ابعاد زندگی بپویند. واقعیت این است که سوگواری بر مردگان و شهیدان بیانگر عواطف انسانها و نشانگر اظهار درد و رنج بخاطر فقدان آنها و ترسیم‌کننده‌ی تاسف و تاثر مردم بر فردی است که جهان را بدرود گفته و سرانجام نشانگر میزان تاثیر مرگ او در بازماندگان و مصیبت‌زدگان است. با توجه به این حقایق و نکات ظریف است که امیر مومنان باید آنگونه که شایسته و بایسته است در سوگ همسر گرانمایه‌اش سوگواری کند و با سوز و گداز و ناله بر او، دردها و غمهای درونی خویش در آن فاجعه‌ی تکانه‌دهنده و دردناک را، از دل بیرون بپراکند، چرا که آن حضرت بیش از هر کس دیگر به عمق فاجعه‌ی شهادت فاطمه علیهاالسلام آگاه است، و اوست که آنگونه که شایسته و بایسته است به مرزهای گسترده‌ی شخصیت الهی و معنوی و علمی و اجتماعی همسر والا و همتای محبوب زندگی‌اش آگاه است و قدر و منزلت و وصف‌ناپذیر او را می‌داند، به همین جهت هم اثرگذاری شهادت جانسوز فاطمه علیهاالسلام در او از هر کس دیگری عمیق‌تر و تکانه‌دهنده‌تر است. از این رو جای هیچ شگفتی ندارد که امواج غم و اندوه او موج برداشته و اینگونه فوران کند و خطاب به همتای عزیز و محبوب خویش اینگونه بسراید: نفسی علی زفراتها محبوسه یا لیتها خرجت مع الزفرات لا خیر بعدک فی الحیاء و انما ابکی مخافه ان تطول حیاتی... [صفحه ۷۷۱] فاطمه جان! جان من، با آه و ناله‌اش زندانی است، ای کاش که این جان به همراه آه و ناله‌ها از این کالبد پر می‌کشید و بیرون می‌آمد. پس از تو (ای دخت سرفراز پیامبر) هیچ خیری در این زندگی نیست و من تنها بر این گریانم که مبادا زندگی‌ام پس از تو بطول انجامد. و نیز اینگونه بسراید: اری علل الدنیا علی کثیره و صاحبها حتی الممات علیل... اینک امواج رنج و ناراحتی‌های این جهان را می‌نگرم که مرا احاطه کرده‌اند و روشن است که دارنده‌ی این همه درد و رنج تا لحظات بدرود گفتن این جهان در رنج و بیماری خواهد بود. همسر پرمهر و آزاده‌ام را به یاد می‌آورم و شب تیره را به بامداد روشن می‌رسانم. تو گویی که من چنین تعهد سپرده‌ام که همه‌ی رنجهای گذشته‌ام را بخاطر آورم. آری میان هر دو دوست صمیمی، سرانجام فراق و جدایی خواهد بود، و هر چیز دیگری جز فراق و جدایی اندک و آسان است. و این غم بزرگ که من پس از پیامبر مهر «احمد»، «فاطمه» ام را از دست داده و در سوگ او نشسته‌ام، خود دلیل آن است که دوست و دوستی در این جهان، جاودانه نخواهد بود. و نیز اینگونه زمزمه کند: فراقک

اعظم الاشیاء عندی و فقدك فاطم ادهی الثكول... فاطمه جان! دوری و جدایی تو در نظر من سهمگین‌ترین چیزهاست. و از دست دادن شخصیت شکوهباری چون تو ای دخت پیامبر! سخت‌ترین فراق‌ها و از دست دادن دوستان است. از این پس بر دوست پرمهر و پرصدیقی که در بهترین راه گام سپرد، با حسرت خواهم گریست و با اندوه بسیاری سوگواری خواهم نمود. [صفحه ۷۷۲] هان ای چشم! باران اشک ببار و مرا یاری کن چرا که غم و اندوهم همیشگی است و همواره بر دوست پرمهرم خواهم گریست. و اینگونه اندوه درونی را رها می‌کند: حبیب لیس يعدله حبیب و ما لسواه قلبی نصیب حبیب غاب عن عینی و جسمی و عن قلبی لا یغیب چه دوستی! دوستی که بسان و هموزن او نخواهد بود و در گستره‌ی قلب من برای کسی جز او بهره‌ای نیست. دوست گرانمایه‌ای که از برابر دیدگان و دسترس من ناپدید شد، اما هرگز از افق قلب من، این دوست سرفراز و پرمهر غروب نخواهد کرد. و اینگونه با روح بلند و تابناک او زمزمه می‌کند: مالی وقف علی القبور مسلما قبر الحبيب فلم یرد جوابی احیب مالک لا ترد جوابنا انسیت بعدی خلّة الاحباب [۳۹۱]. خدایا مرا چه شده است که بر کنار قبرها بایستم؟ مرا چه سود که به قبر منور دوست پرمهر سلام و درود نثار کنم، اما پاسخ خویشتن را از او نشنوم؟ محبوب دل من! چرا جواب مرا نمی‌دهی؟ آیا براستی پس از من راه و رسم دوستان را به بوته فراموشی سپردی؟ یکی از نویسندگان در این مورد آورده است که: پس از شهادت دخت گرانمایه‌ی پیامبر، امیر مومنان از مردم دوری گزید. به گونه‌ای که جز برای نماز و زیارت مزار پیامبر بیرون نمی‌آمد و همواره در خانه بود. «عمار» آورده است که روزی به خانه‌ی سالارم، امیر مومنان رفته و پس از اجازه‌ی ورود، [صفحه ۷۷۳] وارد خانه‌ی آن حضرت شدم اما دیدم آن وجود گرانمایه با قلبی آکنده از اندوه و مصیبت زانوی غم بغل کرده است و دو نور دیده‌اش، حسن و حسین در سمت راست و چپ آن پدر پرمهر نشست‌اند و او به حسین که خردسال‌تر است می‌نگرد و باران اشک فرود می‌بارد. آن منظره به گونه‌ای غمبار و جگرسوز بود که باران اشک امانم نداد و ساعتی به سختی گریستم. هنگامی که گریه‌ام فروکش کرد و سوز دل آرامش یافت، گفتم: سرورم اجازه سخن می‌دهید؟! فرمود: بگو عمار چه می‌گویی؟ گفتم: سالار من! شما مردم را در رخدادهای مصیبت‌بار به شکیبایی فرامی‌خوانید، پس این اندوه طولانی و عمیق چرا؟ امیر مومنان روی به من کرد و فرمود: عمار! شکیبایی و آرامش در سوگ شخصیت گرانمایه‌ای که من در سوگ او نشست‌ام، سخت گران است. حقیقت این است که من با از دست دادن همسنگر و یاوروری چون فاطمه‌ام، گویی تازه پیامبر خدا را از دست داده و به سوگ او نشست‌ام. چرا که وجود گرانمایه‌ی او مایه‌ی شکیبایی و آرامش خاطر من بود. او بود که وقتی لب به سخن می‌گشود، گوش جان را از صدای دلنواز پیامبر لبریز می‌ساخت. و من تنها با شهادت او و گرفتار آمدن در فراقش، رحلت و جدایی پیامبر را احساس کردم. عمار! گران‌تر و سهمگین‌تر از شهادت آن محبوب خدا و پیامبر، برایم این بود که وقتی او را برای مراسم غسل در جایگاه غسل نهادم، دیدم یکی از استخوانهای پهلویش بر اثر ستم و بیداد مهاجمان شکسته و پهلویش از ضربات تازیانه‌ی شقاوت پیشگان کیود گشته است اما آن یار فرزانه و پرمهر اینها را از من پوشیده داشته تا مباد اندوه جانکاهم بیشتر شود. [صفحه ۷۷۴] عمار! دیدگانم بر چهره‌ی حسن و حسین او نمی‌افتد جز اینکه گریه راه گلویم را می‌بندد و بر دخت ارجمندش زینب نظاره نمی‌کنم که در سوگ مادر گریان است، جز اینکه بر او رقت می‌برم و قلبم شعله‌ور می‌گردد و گریه امانم نمی‌دهد [۳۹۲].

تاریخ شهادت بانوی بانوان

اشاره

اگر مورخان در تاریخ شهادت بانوی بانوان یا در سالهای زندگی پرافتخارش، دیدگاه‌های متفاوتی داشته باشند شگفت‌انگیز نیست همانگونه که در مورد تاریخ ولادت آن حضرت و طلوع خورشید جهان‌افروزش که آیا پیش از بعثت بوده است یا پس از آن، و نیز

درباره‌ی میزان عمرش پس از رحلت پیامبر دستخوش اختلاف نظر شده‌اند. برای نمونه ۱- «یعقوبی» بر این اندیشه است که: بانوی بانوان پس از رحلت پدر گرانمایه‌اش تنها به مدت یک ماه یا اندکی بیشتر در این جهان زیست، و این کمترین میزانی است که در این مورد آمده است. ۲- و دیدگاه دیگری بیانگر آن است که آن حضرت پس از رحلت پدرش پیامبر حدود چهل روز در این جهان زندگی کرد. ۳- دیدگاه سوم نشانگر آن است که آن حضرت هفتاد و پنج روز پس از پیامبر در این سرای فانی و زودگذر زندگی کرد. ۴- و دیدگاه چهارمی این مدت را نود و پنج روز قلمداد می‌کند. ۵- و دیدگاه‌های دیگری که درخور توجه نیستند، شش تا هشت ماه نیز گفته‌اند. [صفحه ۷۷۵]

در روایات

در این مورد از امامان نور روایاتی رسیده است که همواره بیش از دیدگاه مورخان و سیره‌نویسان مورد اعتماد و اعتبار بوده است و آن روایات در این مورد دارای این پیام هستند. ۱- در «دلائل الامامه» از ششمین امام نور آمده است که: دخت فرزانه‌ی پیامبر در روز سه‌شنبه سوم جمادی‌الثانی به سال یازدهم هجری جهان را بدرود گفت. ۲- در «بحارالانوار» از «جابر بن عبدالله انصاری» آمده است که: در رحلت پیشوای بزرگ توحید، دخت گرانمایه‌اش فاطمه، هیجده بهار و هفت ماه از زندگی را پشت سر نهاده بود. ۳- و نیز از پنجمین امام نور آمده است که: بانوی بانوان به هنگام شهادت هیجده سال و هفتاد و پنج روز در این جهان زندگی کرده بود و همین دیدگاه را کلینی در کتاب کافی نیز آورده است. به هر حال این واقعیت روشن را نمی‌توان انکار کرد که هر سال ده‌ها هزار مجلس سوگواری به مناسبت شهادت جانسوز فاطمه علیهاالسلام در کران تا کران جهان اسلام بویژه در مناطقی که دوستداران خاندان وحی و رسالت و رهروان راه آنان زندگی می‌کنند، در مساجد و خانه‌ها و دیگر مراکز برپا می‌شود و به احترام سالروز شهادت برترین بانوی جهان هستی انواع و اقسام غذاها و خوردنی‌ها، سخاوتمندانه انفاق می‌گردد و در این روزهای حزن و اندوه که به نام مبارک فاطمه علیهاالسلام «ایام فاطمیه» مشهور است سخنوران و دانشمندان بر فراز منبرها از ویژگیهای اخلاقی و ارزشهای والای انسانی، از زندگی سراسر افتخار و لبریز از فضیلت‌ها و شایستگی‌ها و موهبت‌ها و درخشندگی‌های [صفحه ۷۷۶] او سخن می‌گویند و پایان‌بخش سخنان خویش را نیز ذکر مصیبت آن حضرت قرار داده و بر ستم و بیدادی که بر او رفت اشاره می‌کنند و گوشه‌ای از دردها و رنجهایی را بیان می‌کنند که آن فرزانه‌ی عصرها و نسلها برای حراست از دین و دفتر و در راه مبارزه‌ی اساسی با ارتجاع و استبداد به جان خرید. [صفحه ۷۷۷]

موقوفات و صدقات او

اشاره

۱- موقوفات و صدقات جاریه این بوستانها از کجا؟ ۲- شکوه فاطمه در روز رستاخیز نگرشی بر روایات در این مورد ۳- فاطمه علیهاالسلام و شفاعت با شما خواننده‌ی گرمی قرآن و شفاعت شفاعت در این جهان ۴- توسل به فاطمه برای تقرب به خدا ۵- زیارت فاطمه علیهاالسلام ۶- خیل سرایندگان در رثای فاطمه و دیگر پایان بحث و... [صفحه ۷۷۸]

موقوفات و صدقات جاریه

اشاره

دخت فرزانه‌ی پیامبر دارای هفت بوستان بودند که همه‌ی آنها را در راه تقرب بیشتر به خدا و پیوند با نزدیکان و بستگان که مورد

سفارش و خشنودی اوست، به فرزندان عبدالمطلب و هاشم وقف کرد و نظارت و سرپرستی آنها را به ترتیب به امیر مومنان، حضرت مجتبی، و امام حسین، واگذار نمود و مقرر فرمود که پس از این سه بزرگوار بزرگترین فرزند امام حسین، این کار را به عهده گیرد و پس از او نیز به همان ترتیب فرزند بزرگ از این تبار مسوولیت را به انجام رساند. لازم به یادآوری است که وقف‌نامه‌ی آن بانوی فرزانه نزد فرزند گرانمایه‌اش، پنجمین امام نور حضرت باقر موجود بوده است که در کتاب «کافی» بدینصورت آمده است: بسم الله الرحمن الرحیم این وصیتی است که «فاطمه» دخت «محمد» پیامبر خدا در مورد بوستانهای هفتگانه‌ی خویش می‌نماید. این بوستانها عبارتند از: ۱- «عواف» ۲- «ذلال» [صفحه ۷۷۹] ۳- «برقه» ۴- «مبیت» ۵- «حسنی» ۶- «صافیه» ۷- «ام‌ابراهیم» و سرپرستی و تدبیر امور آنها را به امیر مومنان و پس از آن بزرگوار به ترتیب به گرامی‌فرزندم حسن و آنگاه به حسین و پس از او به بزرگترین فرزند او می‌سپارم تا در راه خدا پسندانه‌ای از آنها بهره‌گیری شود. در این مورد «مقداد» و «زبیر» را نیز گواه می‌گیرم این وصیت را امیر مومنان به خواست من می‌نگارد. [۳۹۳].

این بوستانها از کجا؟

چگونه این بوستانهای هفتگانه به سالار بانوان رسید و آنها را از کجا آورد؟ در این مورد «سهمودی» در «تاریخ مدینه» آورده است که: یکی از دانشمندان یهود «بنی‌نصیر» پس از شناخت اسلام و پیامبر به راه و رسم او گرایید و آنگاه در پیکار «احد»، جان را در راه دوست نثار کرد. او پیش از شهادت خویش این بوستانهای هفتگانه را که از آن او بود طبق وصیتی روشن به پیامبر گرامی واگذار کرد و پیامبر گرامی نیز در سال هفتم هجرت، آنها را به دخت فرزانه‌اش بخشید و تنها هنگامی که میهمان به او می‌رسید یا نیازی در این مورد پیش می‌آمد، از محصول آنها به اندازه‌ی رفع نیاز بهره‌می‌گرفت و بقیه از آن دخت فرزانه‌اش بود. سالار بانوان بر وقف بوستانهای هفتگانه‌ی خویش از دارایی شخصی خود [صفحه ۷۸۰] به هر کدام از همسران پیامبر نیز دوازده «اوقیه» وجه نقد طبق وصیت خویش واگذار کرد و هر کدام از زنان بنی‌هاشم و «امامه» دختر خواهرش را نیز همانگونه مورد مهر و بخشایش خویش قرار داد. [۳۹۴].

شکوه فاطمه در روز رستاخیز

اشاره

اگر برخی از مدعیان اسلام حریم حرمت سالار بانوان را در زندگی‌اش رعایت نکردند و با قساوت بسیار انواع رنجها و نارحتی‌ها را به او چشاندند و در برابر موضع حق طلبانه و عدالت خواهانه‌اش به تجاوز و سرکوب و خشونت و زورمداری بی‌رحمانه دست یازیدند، در حقیقت نه حرمت آن دخت بهشت را پاس داشتند و نه شکوه و عظمت پدر گرانمایه‌اش را. نه حرمت آیات قرآن، نظیر آیه‌ی «تطهیر»، «مباهله»، «مودت» و سوره‌ی «هل‌اتی» را که در ترسیم شخصیت والای او و شوی گرانقدرش امیر مومنان و فرزندان ارجمندش دو سالار جوانان بهشت فرود آمده بود رعایت کردند و نه وصیت پدر گرانقدرش در مورد او را که فرمود: «حرمت و شکوه هر شخصیتی با رعایت میزان حرمت و عظمت فرزندان‌ش ارزیابی می‌گردد.» و نیز این سخن پیامبر را که فرمود: «فاطمه بضعة منی، من آذاها فقد آذانی.» «فاطمه پاره‌ی وجود من است، هر کس او را بیازارد مرا آزرده است.» و نظیر این سخنان سرنوشت‌سازی را که پیامبر گرامی در مورد شخصیت والای دخت یگانه‌اش بیان فرمود تا امت، وجود ارزشمند او را بشناسد و حرمت او را پاس دارند. [صفحه ۷۸۱] آری دریغ و درد که آنان همه‌ی آیات و روایات را در مورد آن حضرت به فراموشی سپردند و در نتیجه هنگامی که دخت عدالتخواه پیامبر در برابر دجالگریهای دولت غاصب به آنان روی آورد و از آنان برای مبارزه‌ی با بیداد و تجاوز

و دفاع از دین و دفتر و حقوق و آینده‌ی جامعه، یاری خواست، وی را تنها نهادند و در برابر خواسته‌ی عادلانه و انسانی و خداپسندانه‌ی او، نه واکنش مثبتی نشان دادند و نه با او همدل و هم‌سخن شدند. با همه‌ی اینها خدای پر مهر مقام والای دخت فرزانه‌ی پیامبر را پاس داشت و در مورد او چیزی فروگذار نکرد، چرا که در کتاب ستوده شده‌اش قرآن شریف، یاد او را گرمی داشته و موقعیت والای او را به گونه‌ای اوج بخشیده است که هیچ بانویی از بانوان برگزیده‌ی جهان هستی را آنگونه اوج نبخشیده است. آری خدای پر مهر فاطمه را به عنوان سالار بانوان عصرها و نسلها برگزید. افزون بر همه‌ی این والایی‌ها و موقعیت ممتاز دخت محبوب پیامبر در این جهان، بزودی خدای پر مهر، شکوه و عظمت و صف‌ناپذیر او را در سرای دیگر و در روز رستاخیز بر جهانیان آشکار خواهد ساخت. در آن روزی که بیدادگران با روی سیاه محشور خواهند گشت، آن روزی که ستمکاران دو دست خویشان را به دندان خواهند گزید، آن روزی که خدای عادل همه‌ی فرعون‌های خودکامه‌ی جامعه‌ها و امته‌ها را در حالی که آن سیه روزان در حسیض ذلت و حقارت‌اند، و اندوه و هراس و وحشت آن روز سهمگین آنان را از خود بیخود ساخته و هر یک زشتکاری‌ها و رسوایی‌ها و عملکرد ننگبار خویش را به یاد می‌آورند گرد خواهند آورد. و پرونده‌ی آکنده از جنایات و هتک حرمتها و بیدادگری‌های آنان در مورد دوستان خدا، و به راه انداختن سیلاب خون از شایستگان و به باد دادن خونها و به ذلت کشیدن خوبان و نیکان را بر همگان خواهد خواند. [صفحه ۷۸۲] در آن روزی که شخصیت دروغین زورمندان خودکامه و دبدبه و تقدس و شکوه ساختگی آنان ذوب شده و بسان دود و بخار محو می‌گردد، امکانات آنان نابود می‌شود و قدرت‌نمایی و مانور از آنها سلب می‌گردد. آری آن روز است که شکوه و عظمت و صف‌ناپذیر و مقام والا و موقعیت پرفراز دخت پاک و پاکیزه و درست اندیش و شایسته کردار پیامبر، در بارگاه خدا آشکار خواهد شد. راستی که آن روز چه روز بزرگ، شگفت‌انگیز، دهشتناک و بهت‌آوری خواهد بود!! در آن روز وصف‌ناپذیر، پیام‌آوران خدا از دل زمین و از آرامگاه‌هایشان برانگیخته شده و بسوی میعادگاه ابدی محشر رهسپار خواهند گشت. تمامی انسانها با هر دین و آیین و رنگ و چهره و ره‌آورد و عملکردی برانگیخته خواهند شد. همه‌ی امته‌ها و جامعه‌ها و تمدنها هر کدام با قانون و راه و رسم خویش خواهند آمد. و کوتاه سخن اینکه؛ به بیان قرآن، جهانیان یکسره از آغاز آفرینش انسان تا فرجام تاریخ در آنجا حضور بهم خواهند رسانید. «و حشرنا هم فلم نغادر منهم احدا». [۳۹۵]. «و ما همه را برای حساب گرد خواهیم آورد و یک تن را نیز رها نخواهیم ساخت.» آن روز حتی جنینی که سقط شده است به خواست خدا در چهره‌ی انسان کامل برانگیخته می‌شود. در آن روز سهمگین، بیشتر مردم عریانند و همگان پابرهنه. همگی بر صحرای محشر گرد می‌آیند و هفتاد هزار صف فشرده و طولانی که از دورترین نقطه‌ی مشرق تا دورترین نقطه‌ی مغرب امتداد خواهند یافت، تشکیل می‌گردد. [صفحه ۷۸۳] آری در آن روز وصف‌ناپذیر است که شخصیت شکوهار حضرت زهراء علیهاالسلام در برابر دیدگان نگران و وحشت‌زده‌ی اهل محشر آنگونه که زینده است، جلوه خواهد نمود.

نگرشی بر روایات در این مورد

در این مورد روایات انبوهی را بسیاری از دانشمندان اهل سنت در کتابهای خویش آورده‌اند، که باید آن دسته از روایاتی را نیز که دوستداران خاندان وحی و رسالت از امامان نور روایت کرده‌اند، بر آنها افزود. اما چون ترسیم تمامی آنها بحث را بسیار گسترده می‌سازد، اینک به برخی از آنها نظر می‌افکنیم و می‌گذریم: ۱- حاکم نیشابوری در «مستدرک صحیحین» به اسناد خویش از امیر مومنان آورده است که می‌فرماید: «اذا كان يوم القيامة نادی مناد من وراء الحجاب: يا اهل الجمع غضوا ابصاركم عن فاطمة بنت محمد صلى الله عليه و آله و سلم حتى تمر.» [۳۹۶]. از پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: «هنگامی که رستاخیز برپا می‌گردد، یکباره نداگری از ورای حجاب ندا می‌دهد که: هان ای گردآمدگان در صحرای محشر! دیدگانتان را برهم نهید تا «فاطمه» دخت سرفراز پیامبر بگذرد. ۲- همین روایت را «ابن اثیر» [۳۹۷] و «گنجی شافعی» [۳۹۸] و «ذهبی» [۳۹۹] و «همدانی» [۴۰۰] با اندک اضافه‌ای از

امیر مومنان به نقل از پیامبر گرامی، آورده‌اند که می‌فرماید: «هنگامی که روز رستاخیز فرارسد، ندا کننده‌ای از اعماق عرش ندا می‌دهد که: هان ای مردمی که در روز رستاخیز گرد آمده‌اید! دیدگان خویش را فروبندید تا دخت فرزانه‌ی محمد، فاطمه با جامه‌ی رنگین شده به خون حسین علیه‌السلام از اینجا بگذرد. [صفحه ۷۸۴] آنگاه بانوی بانوان، پایه‌ی عرش را می‌گیرد و می‌گوید: بار خدایا! تویی فرمانروای عادل و پراقتدار، اینک میان من و کسانی که فرزندم را به شهادت رساندند، داوری فرما.» و آنگاه پیامبر افزود که: به پروردگار کعبه سوگند! که خدا براساس سنت من در مورد شکایت دخترم «فاطمه» داوری خواهد فرمود. پس از آن به بارگاه خدا روی می‌آورد که: «بار خدایا! شفاعت مرا در مورد کسانی که در سوگ «حسین» خالصانه سوگواری نمودند و گریه کردند، بپذیر.» و خدای پرمهر به او اجازه می‌دهد تا همه‌ی سوگواران و گریه‌کنندگان حقیقی برای «حسین» را شفاعت کند. افزون بر کسانی که نامشان آمد، انبوهی دیگر از دانشمندان اهل سنت همچون: ۱- «زرنیدی» در «نظم دررالسّمطین» ۲- «متقی هندی» در «کنز العمال، ج ۱۳، ص ۹۳» ۳- «هیثمی» در «مجمع الزوائد»، ج ۶، ص ۲۱۲» ۴- «ابن صباغ» در «الفصول المهمه، ص ۲۳۷» ۵- «ابن ابی‌الحدید» در «شرح نهج البلاغه» ۶- «ابن حجر» در «لسان‌المیزان، ج ۳، ص ۲۳۷» ۷- «سیوطی» در «الخصائص، ج ۲، ص ۲۶۵» ۸- «کنانی مصری» در «تنزیه الشریعه المرفوعه» ۹- «نهبانی» در «الفتح الکبیر» و «جواهر البحار» ۱۰- «شافعی» در «المناقب» ۱۱- «ملا علی قادری» در «جمع الوسائل» ۱۲- «قندوزی» در «ینابیع الموده» ۱۳- «شبروی» در «الاتحاف بحب الاشراف» [صفحه ۷۸۵] ۱۴- و «شبلنجی» در «نورالابصار» این روایت را آورده‌اند. ۳- «و نیز «ابی‌نعیم» [۴۰۱] و «ابن حجر هیثمی» [۴۰۲] و دیگران این روایت را از «ابی‌هریره» آورده‌اند. و نیز «خوارزمی» [۴۰۳] در این مورد از «ابویوب انصاری» می‌افزاید که: پیامبر خدا فرمود: «در روز رستاخیز ندا دهنده‌ای از اعماق عرش ندا می‌دهد که هان ای گردآمدگان! سرهای خویش را به زیر افکنید و دیدگان برهم نهید تا دخت سرفراز «محمد» از صراط بگذرد.» آنگاه پیامبر می‌افزاید که: «پس از آن ندا، دخترم «فاطمه» به همراه هفتاد هزار فرشته‌ای که بسان برق می‌درخشند، از صراط عبور می‌کند.» این روایت را «قرمانی» در «اخبارالدول»، و «طبری» در «ذخائرالعقبی»، و «ابن صباغ مالکی» در «الفصول المهمه»، و «صفوری» در «نزهة‌المجالس» و... آورده‌اند. و نیز این روایت از «ابن عمر» و «ابی‌سعید خدری» نیز روایت شده است. ۴- و نیز بسیاری از دانشمندان اهل سنت از پیامبر خدا آورده‌اند که فرمود: «دخترم «فاطمه» در روز رستاخیز سوار بر شتر «عضباء» یا «قصوی» (که مرکب ویژه‌ی پیامبر است) وارد صحرای محشر می‌گردد.» [صفحه ۷۸۶]

فاطمه و شفاعت

اشاره

روایات بسیاری در منابع مورد قبول شیعه و اهل سنت موجود است که همه‌ی آنها به شفاعت دخت فرزانه‌ی پیامبر در روز رستاخیز تصریح می‌کند. که برای نمونه به برخی نظر می‌افکنیم. ۱- از «جابر بن عبدالله انصاری» آورده‌اند که: به پنجمین امام نور حضرت باقر گفتم: فدایت کردم! تقاضا می‌کنم روایتی در شکوه و عظمت مام گرانمایه‌ات فاطمه علیها‌السلام برایم بفرمایید که هرگاه آن را برای دوستداران شما خاندان وحی و رسالت بازگفتم، شادمان شوندم. حضرت باقر روایتی به نقل از پدران گرانمایه‌اش آورد که پیامبر خدا فرمود: هنگامی که روز رستاخیز فرامی‌رسد برای پیام‌آوران خدا منبرهایی از نور برپا می‌گردد که در آن میان منبر من برترین منبرها خواهد بود. سپس خدای پرمهر می‌فرماید: هان ای پیامبر برگزیده‌ام! سخن بگو! و من سخنرانی تازه‌ای خواهم کرد که حتی پیامبران و سفیران خدا نیز همانند آن را نشنیده باشند. سپس منبرهایی برای جانشینان پیامبران برپا می‌شود و در میان آنها منبری برای جانشین راست من «علی» نصب می‌گردد که از همه‌ی منبرها پرفرازتر است. آنگاه خدا به او دستور سخن می‌هد و او خطبه‌ای

می‌خواند که هیچ یک از جانشینان پیامبران خدا تا آن روز خطبه‌ای همانند آن را نشنیده‌اند. سپس برای فرزندان پیامبران، منبرهایی از نور برپا می‌شود و در آن میان برای دو فرزند ارجمند و دو گل بوستان زندگی من حسن و حسین، منبری برپا می‌شود و از آنان خواسته می‌شود سخن بگویند و آن دو نیز هر کدام بیانی خواهند داشت که هیچ یک از فرزندان پیامبران نشنیده‌اند. [صفحه ۷۸۷]

از پی آنان نداکننده‌ای که جز فرشته‌ی وحی نیست، ندا می‌دهد که: «فاطمه» دخت محبوب پیامبر کجاست؟ سپس «فاطمه» بر پای می‌ایستد... از بارگاه خدا ندا می‌رسد که: هان ای گردآمدگان در صحرای محشر! اینک کرامت و شکوه از آن چه کسی است؟ پیامبر و امیر مومنان و دو فرزند ارجمندشان پاسخ می‌دهند: از آن خدای یکتا. خدای می‌فرماید: ای گردآمدگان در صحرای محشر! اینک من شکوه و عظمت را برای پیامبر برگزیده‌ام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین این برگزیده‌ترین بندگانم قرار دادم. هان ای گردآمدگان در صحرای محشر! سرها را به زیر افکنید و دیدگان را برهم نهید که این «فاطمه» دخت محبوب پیامبرم می‌باشد که بسوی بهشت پرتراوت و زیبا می‌خرامد. آنگاه فرشته‌ی وحی مرکبی از مرکبهای بهشت را که دو سوی آن از انواع زیور و دیباج آراسته و مهارش از لولو تازه و زین آن از مرجان است می‌آورد و آن مرکب در برابر «فاطمه» زانو می‌زند و آن حضرت بر او می‌نشیند. سپس خدای پرمهر یکصد هزار فرشته در سمت راست و یکصد هزار فرشته در سمت چپ آن گسیل می‌دارد و یکصد هزار فرشته را موظف می‌سازد که دخت پیامبر را بر روی بالهای خویش سوار کنند و حرکت دهند تا او را با این شکوه به بهشت برسانند. هنگامی که به درب بهشت می‌رسد، می‌ایستد و به پشت سر خویش می‌نگرد. ندا می‌رسد که هان ای دخت پیامبر محبوب من! چرا وارد بهشت نمی‌شوید؟... پاسخ می‌دهد: پروردگارا! دوست دارم مهر و کرامت شما بر من، در چنین روزی [صفحه ۷۸۸]

بهرتر و روشن‌تر از همیشه جلوه کند و منزلت و مقام من در بارگاه تو برای همگان شناخته شود. ندا می‌رسد: هان ای دخت حبیب من! بازگرد و پشت سر خویش نظاره کن، هر کس در گستره‌ی قلبش مهر تو یا یکی از فرزندان شایسته‌ی تو است بگیر و او را وارد بهشت ساز. آنگاه امام باقر علیه‌السلام فرمود: هان ای «جابر» به خدای سوگند که مادرم «فاطمه» آن روز رهروان و دوستداران خویش را بسان پرنده‌ای که دانه‌های سالم و خوب را از میان دانه‌های فاسد و بد برمی‌چیند، در یک لحظه برمی‌گزیند و پس از آن تمامی دوستدارانش به همراه او بسوی بهشت خدا روان می‌شوند. هنگامی که بر درب بهشت می‌رسند بر دل‌های آنان الهام می‌گردد که بایستند و دل به خدا بسپارند... چنین می‌کنند. در این هنگام است که از جانب خدا ندا می‌رسد که: هان ای دوستان من! چرا ایستاده‌اید! مگر نه اینکه «فاطمه» دخت حبیب من شما را شفاعت کرده است؟ پاسخ می‌دهند: بار خدایا! دوست داریم در این روز بزرگ قدر و بهای بندگی خدا و ارادت به خاندان رسالت را بنگریم و ارزش ما شناخته شود. ندا می‌رسد: دوستان من! پشت سر خویش را بازگردید و بنگرید که چه کسی شما را در برابر ارادت و محبت شما به دخت فرزانه‌ی پیامبر، دوست می‌داشت؟ بنگرید که چه کسی به شما بخاطر دوست داشتن «فاطمه»، اطعام و اکرام می‌کرد؟ چه کسی شما را بخاطر عشق معنوی به او، لباس می‌پوشانید؟ چه کسی شما را بخاطر ارادت قلبی به او، آب گوارا می‌نوشانید؟ و چه کسی غیبت غیبت‌کننده را بخاطر داشتن مهر «فاطمه» از شما رد می‌کرد و از [صفحه ۷۸۹] ما دفاع می‌نمود... آری دست همه‌ی اینان را بگیرید و به همراه خود وارد بهشت سازید. [۴۰۴]. ۲- در همین مورد از «ابن عباس» آورده‌اند که می‌گوید: از امیر مومنان شنیدم که می‌فرمود: «پیامبر خدا روزی نزد دخت فرزانه‌اش فاطمه آمد و او را اندوهگین دید، از او پرسید: «ما حزنک یا بنیة؟» دخترم! چه چیز تو را اندوه‌زده ساخته است؟ پاسخ داد: «یا ابة ذکرت المحشر، و وقوف الناس عراء یوم القیامة!» پدر جان! روز تکاندهنده‌ی محشر را به یاد آوردم که مردم در آن روز برهنه برانگیخته خواهند شد. پیامبر فرمود: «یا بنیه انه لیوم عظیم و لکن اخبرنی جبرئیل عن الله...» آری دخت فرزانه‌ام راستی روز سهمگینی است، اما فرشته‌ی وحی از جانب خدا برایم پیام آورد که: نخستین کسی که زمین شکافته شده و از دل خاک برمی‌خیزد، من خواهم بود و از پس آن شوی گرانمایه‌ات امیر مومنان. آنگاه خدا فرشته‌ی وحی را هفتاد هزار فرشته بسوی آرامگاه تو گسیل می‌دارد و بر فراز آرامگاهت هفت قبه نور زده می‌شود. سپس «اسرافیل» با سه جامه‌ی نور بر کنار آرامگاهت می‌رسد و بر

بالای سرت ایستاده و تو را با نهایت احترام ندا می‌دهد که: «ای دخت گرانمایه‌ی محمد برخیز که روز برانگیخته شدن توست.» و شما در نهایت امنیت و آرامش و در پوشش کامل برمی‌خیزی، «اسرافیل» آن جامه‌های بهشتی را به تو تقدیم می‌دارد و تو آنها را می‌پوشی. از پی آن فرشته‌ی دیگری به نام «روفائیل» مرکبی از نور که زمام آن از لولو تازه است و بر آن هودجی از طلاست آن [صفحه ۷۹۰] را برای شما می‌آورد و تو در شکوهی وصف‌ناپذیر، بر آن مرکب نشسته و همان فرشته‌ی رحمت زمام آن را در دست می‌گیری و پیشاپیش تو هفتاد هزار فرشته‌اند که در دستهایشان پرچم‌های تسبیح و ستایش خداست. با حرکت بسوی صحرای محشر، هفتاد هزار حوریه به استقبال تو می‌شتابند و با نظاره بر تو، شادمانی می‌کنند. در دست هر کدام از آنها وسیله‌ی خوشبوکننده‌ای از نور است که از آنها بوی خوش «عود» بی‌آنکه آتشی باشد فضا را عطرآگین می‌سازد و بر سرشان تاج‌هایی از گوهر ناب است که با زبرجد سبز آزرین یافته‌اند. [۴۰۵]. ۳- از پنجمین امام نور آورده‌اند که فرمود: از «جابر بن عبد الله انصاری» شنیدم که می‌گفت، پیامبر گرامی می‌فرمود: «هنگامی که روز رستاخیز فرامی‌رسد دخت یگانه‌ام «فاطمه» بر مرکبی از مرکبهای بهشتی نشسته و به صحرای محشر روی می‌آورد... در آن هنگام است که در طرف راست او هفتاد هزار فرشته و در سمت چپ وی نیز به همین شمار از فرشتگان خدا او را همراهی می‌کنند. فرشته‌ی وحی زمام مرکب او را گرفته و با رساترین ندای خویش ندا می‌دهد که: هان (ای گردآمدگان در صحرای محشر)! چشم برهم نهید تا دخت گرانمایه‌ی محمد بگذرد. و آن روز است که تمامی پیامبران و سفیران خدا، صدیقان و راستی‌پیشگان و شهیدان به احترام او و در برابر ندای فرشته‌ی وحی، دیدگان خویش را برهم می‌نهند تا آن بانوی بی‌همتا بگذرد. ... در این شرایط حساس ندا می‌رسد که: هان ای بنده‌ی محبوب من! و ای فرزند بنده‌ی محبوب و پیامبر برگزیده‌ی من! از من بخواه تا هر آنچه خواستی، ارزانی‌ات گردد و در مورد هر کس که می‌خواهی شفاعت نما، که شفاعت پذیرفته است. [صفحه ۷۹۱] آنگاه ندا می‌رسد که: به اقتدار و شکوه سوگند! که از هیچ ستم و ستمکاری نخواهم گذشت. فاطمه علیهاالسلام رو به بارگاه خدا می‌گوید: خداوند! نسل من، دوستداران و رهروان راه من، و دوستداران و پیروان نسل شایسته‌ی کردارم، آنها را مورد عنایت خویش قرار ده. آنگاه است که از بارگاه خدا ندا می‌رسد که: کجایند فرزندان و رهروان راه «فاطمه» و دوستداران و پیروان نسل پاک و سرفراز او؟ اینجاست که آنان در حالی که فرشتگان رحمت آنها را در برگرفته‌اند، می‌آیند و فاطمه علیهاالسلام پیشاپیش آنان همگی را تا بهشت پرتراوت و زیبای خدا رهنمون می‌گردد. [۴۰۶]. ۴- و از پیامبر گرامی در مورد آیه‌ی شریفه‌ی «لا یحزنهم الفزع الاکبر» آورده‌اند که فرمود: در روز رستاخیز دخت ارجمندم «فاطمه» به بهشت پرتراوت و زیبای خدا وارد می‌شود و در پرتو شکوه او نسل سرفراز و شیعیان راستین او نیز وارد می‌گردند و نیز کسی که شیعه‌ی آن حضرت نیست اما دوستدار واقعی نسل او و شیعیان حقیقی اوست و به آنان برای خشنودی خدا خدمات بزرگی انجام داده است؛ و این تاویل آیه است که می‌فرماید: دلهره‌ی بزرگ روز رستاخیز آنان را اندوهگین نمی‌سازد. [۴۰۷]. و نیز اینان هستند که قرآن می‌فرماید: و آنان در میان آنچه از نعمتهای بهشت دل‌هایشان بخواهند ماندگارند. [۴۰۸]. [صفحه ۷۹۲]

با شما خواننده‌ی گرامی

پس از ترسیم برخی از این روایات درست و معتبر و صریح در شکوه معنوی فاطمه علیهاالسلام و شفاعت او، که از نظر تان گذشت، اینک با نگارنده باش و با بهت و حیرت بسیار به برخی پندارها و بدعتها و بافته‌های بی‌اساس و فریبنده بنگر که چگونه با آیات قرآن و روایات رسیده از پیامبر، که اصل شفاعت دوستان ویژه‌ی خدا را طرح می‌کند، به مبارزه و مخالفت برخاسته‌اند، و در افراط کاری خویش، تا جایی پیش رفته‌اند که حتی شفاعت پیامبر گرامی را نیز انکار نموده و نفی می‌کنند. این کج‌اندیشان می‌پندارند با این شیوه‌ی منحط خویش از یکتاپرستی و توحیدگرایی دفاع می‌کنند، چنانکه گویی اصل شفاعت که یک اصل قرآنی و اسلامی است، با توحیدگرایی و یکتاپرستی ناسازگار، و یا پذیرش آن بسان دعوت به شرک و ارتجاع است.

قرآن و شفاعت

اینک در این فرصت کوتاه تنها به برخی از آیات قرآن در این مورد نظر می‌افکنیم تا روشن شود که «شفاعت» یک اصل قرآنی و اسلامی است و نمی‌توان در آن تردید رو داشت. ۱- قرآن شریف در این مورد می‌فرماید: «من ذا الذی یشفع عنده الا باذن». [۴۰۹]. چه کسی جز به اذن او در نزد وی شفاعت می‌کند؟ ... ۲- و می‌فرماید: [صفحه ۷۹۳] «و لا یشفعون الا لمن ارتضى». [۴۱۰]. جز کسانی که خدا از آنان خشنود باشد، شفاعت نخواهند کرد... ۳- و می‌فرماید: «ما من شفیع الا باذن». [۴۱۱]. جز به اجازه و اذن او شفاعت کننده‌ای نخواهد بود. ۴- و می‌فرماید: «لا یملکون الشفاعة الا من اتخذ عند الرحمن عهدا». [۴۱۲]. جز آنکه با خدای پرمهر پیمانی بسته باشد، همه و همه از شفاعت بی‌بهره‌اند. ۵- و می‌فرماید: «یومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن». [۴۱۳]. در آن روز شفاعت سود نمی‌دهد مگر اینکه خدای پرمهر اجازه دهد. ۶- و می‌فرماید: «و لا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له». [۴۱۴]. شفاعت نزد خدا سود نمی‌دهد مگر دربارهی کسی که او اجازه دهد. ۷- و می‌فرماید: «لا تغنی شفاعتهم شیئا الا من بعد ان یاذن لمن یشاء». [۴۱۵]. و چه بسیار فرشتگان در آسمانهایند که شفاعت آنها سود نمی‌دهد مگر پس از آن که خدا برای هر کس که خود می‌خواهد اجازه دهد و خشنود باشد. آری خواننده‌ی عزیز، اینها نمونه‌های روشن از آیات قرآن است که به روشنی [صفحه ۷۹۴] به درستی شفاعت به اذن خدا، صراحت دارد و شفاعت را برای شفاعت کنندگان اثبات می‌کند. هان ای مردم مسلمان! براستی آیا این آیات قرآن برای اثبات این واقعیت که شفاعت نمودن دوستان خاص خدا یک اصل قرآنی است، بسنده نیست؟

شفاعت در این جهان

آیاتی که ترسیم گردید نشانگر درستی شفاعت در سرای آخرت به اذن خدا و اجازه‌ی اوست و همانگونه که شما خواننده‌ی عزیز نگرستی به شفاعت نمودن دوستان خاص خدا تصریح می‌کند، اما آیا آنان در این جهان نیز می‌توانند شفاعت کنند یا نه ساکت است برای روشن شدن این بخش از بحث باید به آیات دیگری نظر افکنیم که این موضوع را به روشنی بیان می‌کند و ثابت می‌نماید که آنان در این سرا نیز از جانب خدا به این مقام مفتخر شده‌اند که به آنان حق شفاعت، دعا برای دیگران، طلب آمرزش و بخشایش از خدا ارزانی شده است که برخی از این آیات به عنوان حسن ختام بحث، ترسیم می‌گردد. ۱- برای نمونه قرآن شریف در این مورد می‌فرماید: «و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاوک فاستغفرو الله و استغفرو لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما». [۴۱۶]. و اگر هنگامی که مرتکب گناه شدند، نزد تو آمده بودند و از خدا آمرزش خواسته بودند و پیامبر برایشان آمرزش خواسته بود، به یقین خدا را توبه‌پذیر و پرمهر می‌یافتند. این آیه شریفه به روشنی بیانگر این واقعیت است که گناهکاران از آنگاه که با ندامت و توبه و پشیمانی به پیشگاه پیامبر خدا بروند و برای آمرزش خواهی از بارگاه خدا به او [صفحه ۷۹۵] توسل جویند و پیامبر برای آمرزش آنان اقدام کند و از خدا بخواهد، آنگاه است که خدا را توبه‌پذیر و پرمهر خواهند یافت و مورد بخشایش خدا قرار خواهند گرفت. اینک سخن این است که اگر براستی شفاعت خواهی از پیامبر شرک‌گرایی و شریک تراشیدن برای خدا است، در این صورت هرگز نمی‌باید چنین کسانی خدا را توبه‌پذیر و پرمهر بباند چرا که خدای فرزانه طبق وعده‌اش در قرآن هر آن کس را که به او شرک ورزد هرگز مورد بخشایش قرار نخواهد داد. و نیز در ترسیم سرگذشت فرزندان «یعقوب» می‌فرماید: «یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین». [۴۱۷]. گفتند: هان ای پدر! برای گناهان ما آمرزش بخواه که ما خطاکاریم. و آنگاه پاسخ پیامبری چون «یعقوب» در این مورد تفکرانگیز است که فرمود: «سوف استغفر لکم ربی» [۴۱۸]. «به زودی برای شما از بارگاه پروردگارم آمرزش خواهم خواست». این آیات نشانگر درخواست صریح فرزندان یعقوب از آن حضرت است که برای آنان طلب آمرزش کند. چرا که آنان خطاکارند و او نیز پاسخ می‌دهد که به زودی چنین خواهد کرد. ۳- و می‌فرماید: «... و استغفر لذنبک و للمومنین

و المومنات. [۴۱۹]. برای گناه خود و برای گناه مردان و زنان باایمان آمرزش بخواه... ۴- و می‌فرماید: «و صل علیهم ان صلاتک سکن لهم». [۴۲۰]. برای آنان دعا کن، چرا که دعای تو مایه‌ی آرامش آنهاست. [صفحه ۷۹۶] ۵- و می‌فرماید: «من یشفع شفاعة حسنة یکن له نصیب منها». [۴۲۱]. هر کس در کار شایسته‌ای شفاعت کند، از آن برای او بهره‌ای خواهد بود... واقعیت این است که این بحث، هم توضیح بیشتری را می‌طلبد و هم فرصت و مجال گسترده‌تری را، اما در کتاب حاضر بیش از این نمی‌توان به این بحث پرداخت. امید که خدای فرصت و توفیق دیگری ارزانی دارد.

توسل به فاطمه برای تقرب به خدا

خدا در قرآن شریف می‌فرماید: «اولئک الذین یدعون بیتیغون الی ربهم الوسیلة». [۴۲۲]. آنان کسانی هستند که خودشان (برای تقرب) به پروردگارشان وسیله می‌جویند... ۱- «حاکم حسکانی حنفی» در مورد آیه‌ی شریفه از «عکرمه» آورده است که گفت: «هم النبی و علی فاطمة و الحسن و الحسین». [۴۲۳] منظور از این خداجویان یکتاپرست عبارتند از: پیامبر گرامی، امیر مومنان، فاطمه، دخت گرانمایه‌ی پیامبر و دو ریحانه‌ی بوستان او حسن و حسین. ۲- و نیز از پیامبر گرامی آورده است که فرمود: خدای جهان‌آفرین هنگامی که جهان را آفرید، انوار مقدس «محمد» و «علی» و «فاطمه» و «حسن» و «حسین» را به او نمایاند، آنگاه به او وحی فرمود که: «اینان پنج شخصیت شایسته و وارسته‌ای هستند که من پنج نام از نام‌های خویش را برای آنان برگزفتم... از این رو: [صفحه ۷۹۷] من «محمود» هستم و این بنده‌ی برگزیده‌ام «محمد»، من «عالی» هستم و این بنده‌ی گرانمایه‌ام «علی»، من «فاطر» هستم و این دخت شایسته‌ی پیامبرم «فاطمه»، من «احسان» هستم و این بنده‌ی شایسته‌ام «حسن»، من «محسن» هستم و این بنده‌ی گرانقدرم «حسین» است... هان ای آدم! از این رو اگر خواسته‌ای از من داشتی به این پنج وجود گرانمایه توسل جو. آنگاه پیامبر افزود: «نحن سفینه النجاة، من حاد عنا هلك، فمن کانت له الی الله حجة فلیسال بنا اهل البیت...» [۴۲۴]. ما خاندان رسالت کشتی نجات هستیم، هر کس به ما نزدیک شود از ننگونساری دنیا و آخرت نجات خواهد یافت و هر کس از ما دوری جوید و سر ناسازگاری داشته باشد، نابود می‌گردد. از این رو هر کس خواسته‌ای از بارگاه خدا دارد باید به ما خاندان وحی و رسالت توسل جوید و بوسیله‌ی ما بخواهد... ۳- و نیز آورده‌اند که فاطمه علیهاالسلام فرمود: و خدایی را خالصانه ستایش کنید که بخاطر شکوه و عظمت‌اش تمامی کسانی که در آسمان و زمین هستند، برای تقرب به بارگاه او وسیله می‌جویند، و ما خاندان وحی و رسالت در میان آفریدگان او، وسیله‌ی تقرب به بارگاه او، بندگان خاص و محرم اسرار و مظهر قداست او، و دلیل روشن و آشکارش در نمان بودن او از بندگان، و میراثبر پیام‌آورانش هستیم. ۴- از حضرت عسکری آورده‌اند که فرمود: «نحن حجة الله علی الخلق، و فاطمة حجة علینا». [۴۲۵]. [صفحه ۷۹۸] ما حجت خدا بر مردم هستیم و فاطمه دخت گرانمایه‌ی پیامبر حجت او بر ما. ۵- و نیز از پنجمین امام نور آورده‌اند که دچار بیماری و تب شدید گردید و برای شفای خویش به فاطمه علیهاالسلام توسل جست تا آن حضرت شفای فرزند گرانمایه‌اش را از بارگاه خدا بخواهد. آن حضرت بر بستر بیماری به گونه‌ای با صدای رسا مام گرانمایه‌اش فاطمه را صدا می‌زد که صدای مبارکش در خانه شنیده می‌شد و می‌فرمود: «یا فاطمه بنت محمد!» [۴۲۶]. ۶- و نیز از امور تجربه شده برای برآمدن خواسته‌ها از بارگاه خدا، این دعاست که باید ۵۳۰ مرتبه با اخلاص خوانده شود تا با توسل به فاطمه علیهاالسلام، خداوند خواسته‌ها را برآورد. «اللهم صل علی فاطمة و ابیها و بعلها و بنیها عدد ما احاط به علمک».

زیارت فاطمه

۱- از جابر بن عبدالله انصاری آورده‌اند که: پیامبر خدا می‌فرمود: «... و من زار فاطمه فکانما زارنی». [۴۲۷]. و هر کس فاطمه را زیارت کند، چنان است که گویی مرا زیارت کرده است. ۲- یزید بن عبدالملک [۴۲۸] از پدر بزرگش آورده است که: به محضر

مبارک دخت بی‌همتای پیامبر وارد شدم و او پیش از من سلام گفت و از دلیل رفتن پرسید، پاسخ دادم: برای ثواب و پاداش و برکت به خانه‌ی خاندان وحی و رسالت رفته‌ام. [صفحه ۷۹۹] فرمود: پدرم پیامبر مرا آگاهی بخشید که: «من سلم علیه و علی ثلاثة ایام، اوجب الله له الجنة». [۴۲۹]. هر کس بر آن وجود گرانمایه و بر من سه روز درود گوید، خداوند بهشت را بر او واجب می‌سازد. پرسیدم: در زمان حیات ظاهری شما و پیامبر؟ فرمود: هم در زمان ظاهری ما در این جهان، و هم پس از رحلت به سرای آخرت. ۳- از امیر مومنان آورده‌اند که فاطمه فرمود: «قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا فاطمه من صلی علیک غفر الله له، و الحقه بی حیث کنت من الجنة». [۴۳۰]. پیامبر گرامی به من فرمود: فاطمه جان! هر کس بر اساس آگاهی و اخلاص و برای خشنودی خدا بر تو درود فرستد، خداوند او را مورد بخشایش خویش قرار داده و در بهشت پرتراوت و زیبا، در همسایگی من او را جای خواهد داد. ۴- و مرحوم سید بن طاووس ضمن آوردن این زیارتنامه برای بانوی بانوان روایت کرده است که: «... من زارها بهذه الزیارة و استغفر الله غفر الله له و ادخله الجنة». هر کس فاطمه علیهاالسلام را با این جملات عارفانه و حق‌شناسانه زیارت کند و به بارگاه خدا توبه آورد و طلب آمرزش کند، خدای پرمهر او را مورد آمرزش قرار داده و وارد بهشت می‌سازد. زیارتنامه‌ی مورد نظر این است: «السلام علیک یا سیده نساءالعالمین، [صفحه ۸۰۰] السلام علیک یا والدۀ الحجاج علی الناس اجمعین، السلام علیک ایته‌ا المظلومة الممنوعة حقها». ثم قال: «اللهم صل علی امتک و ابنه نیک و زوجۀ وصی نیک، صلاة تزلفها فوق زلفی عبادک المکرمین من اهل السماوات والارضین». [۴۳۱]. و برای آن حضرت چند زیارتنامه‌ی دیگر از حضرت جواد و دیگر امامان نور آمده است که در کتابهای دعا و زیارات ترسیم شده است.

خیل سرایندگان در رثای فاطمه

اشاره

واقعیت این است که شکوه و عظمت فاطمه علیهاالسلام و فضیلتها و امتیازات آن حضرت از یک سو، و از دگر سو امواج مصیبت و فشار و سرکوب و بیدادی که پس از رحلت پیامبر بخاطر دفاع از دین و دفتر و حقوق امت بر آن حضرت وارد آمد، به تنهایی کافی بود که امواج عواطف و احساسات و صف‌ناپذیر انسانی و مذهبی را بسود اهداف بلند و آرمانهای والای او برانگیزد و دلها و جانها را کانون مهر و محبت آن فرزانه‌ی عصرها و نسلها سازد. از این رو هیچ جای شگفتی ندارد که خیل سرایندگان و شاعران از روزگاران پیش تاکنون انبوهی از مدیحه‌ها و سروده‌ها و اشعار جالب و پرمحتوای خویش را، به زبانهای گوناگون به ترسیم شخصیت والا و ویژگیهای ارزشمند اخلاقی و انسانی و معنوی او اختصاص دهند و بدینوسیله شناخت و محبت و ارادت خویش را به آن بزرگ بانوی جهان هستی و دخت محبوب پیامبر به نمایش گذارند. آری خیل شاعران و مدیحه‌سرایان هنگامی که وجدانهایشان تکان خورده و ذوقها و استعدادهایشان شکوفا می‌گردد و عواطف و احساساتشان می‌جوشد و روان [صفحه ۸۰۱] می‌گردد و درست در بهترین شرایط و فرصت روحی و ذهنی خویش قرار می‌گیرند، آنگاه است که بهترین سروده‌های خویش را در ستایش شخصیت والای فاطمه می‌سرایند و دردناک‌ترین و حزن‌انگیزترین مرثیه‌ها را در سوگ آن حضرت تنظیم می‌نمایند. آخر کدامین شاعر هدفدار و آگاه است که دردها و رنجهای جانسوز و تکاندهنده‌ی فاطمه علیهاالسلام را در راه حق و عدالت دریابد و در همان حال امواج عواطف و احساساتش به جنبش و جوشش برنخیزد؟ و کدامین انسان آگاه است که موهبت‌ها و امتیازات و ویژگیهای موجود در کران تا کران زندگی و رفتار و گفتار بانوی بانوان را درک کند و آنگاه یافته‌های خویش را با زبان لطیف و رقیق شعر در چشم‌انداز دیگران نگذارد؟ چرا تنها از کسی چنین خمودی و عقب‌ماندگی و تعصب ساخته است که شعورش به یخ‌زدگی و جمود گراییده و یا دستگاه دریات فکری‌اش از کار افتاده و احساسات و عواطف انسانی‌اش را کد شده

باشد. در غیر این صورت از هیچ شاعر فرزانه و دانشمند و هدفداری سکوت در برابر آن همه شکوه و عظمت، آن امتیازات و والایی‌ها و تحمل آن همه درد و رنج برای آزادی و آزادگی و عدالت... نشاید. چرا که ارزشها و زیبایی‌های معنوی زندگی نورافشان دخت فرزانه‌ی پیامبر، گستره‌ی قلب هر انسان آزاده و دارنده‌ی هر جان پاک و حقیقی را شیفته و شیدای خویش می‌سازد و درست از این خاستگاه است که شاعران و سرایندگان آگاه و هدفدار در برابر شکوه و عظمت فاطمه علیهاالسلام موضعگیری تحسین برانگیز و درخور ستایشی دارند. بویژه شاعران و سرایندگان که در این یکی چند قرن اخیر در قالب شعر و به زبان سروده در برابر مقام والای معنوی و انسانی آن حضرت سر تعظیم فرود آورده و شعر و مدیحه سروده‌اند. اینان- که خدای پاداش شکوهمندی ارزانی‌شان دارد،- برآستی شکوفاترین و پرمحتواترین آیات و نشانه‌های دوستی و ارادت را با زیباترین و لطیف‌ترین تعابیر [صفحه ۸۰۲] به ثبت رسانده و آنها در قالب دلنشین و حزن‌انگیز سروده و مدیحه و مرثیه ریخته‌اند. راستی که آنان را همین پاداش شکوهمبار بسنده است که پاداششان همان بهشت پرتراوت و زیبایی باشد که خدا به پروا پیشگان وعده فرموده است و شما خواننده‌ی پژوهشگر در صورتی که بخواهی و بدانها مراجعه کنی، می‌توانی ادبیات بلندمرتبه، زیباترین و مترقی‌ترین تعبیرها و برترین سطح اندیشه را در هر بیت از این سروده‌ها و قصیده‌ها بیابی، تو گویی که هر بیت از این قصیده‌ها خود قصیده‌ی دلنشین و جانبخش و پرمحتوایی است. و اینک بجاست که به پاره‌ای از دسته گل‌های مهر و عشق خاندان وحی و رسالت بویژه دخت فرزانه‌ی پیامبر فاطمه علیهاالسلام که شاعران و سرایندگان، آنها را در دفتر جاودانه‌ی تاریخ به ثبت رسانده و برای عصرها و نسلها به یادگار نهاده‌اند نظر بیفکنیم. برای نمونه: الف- مرحوم «شیخ کاظم ازری» که خدای او را غرق در مهر و لطف خویش سازد در قصیده‌ی زیبا و تحسین برانگیزش در این مورد اینگونه می‌سراید: نقضوا عهد احمد فی اخیه و اذا اقوا البتول ما اشجاها یوم جائت الی عدی و تیم و من الوجد ما اطال بکها فذنت و اشتکت الی الله شکوی و الرواسی تهتر من شکواها... ۱- آنان پیمان پیامبر را در مورد برادر گرانمایه‌اش گسستند و به دخت فرزانه‌اش «بتول» درد و رنجی که دل هر انسان آزاده‌ای را به درد می‌آورد، چشانندند. ۲- آن روزی که آن حضرت بسوی ابوبکر و عمر آمد، بر او ستم و بیدادی رفته بود که گریه‌اش را طولانی می‌ساخت. ۳- به آنان نزدیک شد، اما بخاطر حق‌ستیزی آنان به خدا شکایتی جانسوز کرد، شکایتی که از آن، کوه‌های سر به آسمان ساییده به لرزه آمدند. [صفحه ۸۰۳] ۴- من نمی‌دانم آنگاه که آن گروه تجاوزکار آن حضرت را در حالی که در خانه‌اش بود و چادر بر سر نداشت، تهدید کردند و ترساندند، برآستی در اندیشه‌ی دشمنی با پدر گرانمایه‌اش بودند یا شوی ارجمندش؟ ۵- آن بانوی اندیشمند و دلسوز، آن گروه بیدادگر را به کامل‌ترین و شایسته‌ترین شیوه‌ی ممکن اندرز داد، تو گویی این پیامبر گرامی است که دگرباره لب به سخن گشوده و مردم را پند و اندرز می‌دهد. ۶- اینها کتابهای آسمانی است، از اینها پرسید یا آنها را بنگرید و مطالعه کنید تا دریابید که همه‌ی آنها در مورد قانون ارث سخن می‌گویند. ۷- و بیانگر این واقعیت هستند که توصیه و سفارش خدا در مورد قانون «ارث» یک اصل جهانشمول و همگانی است و نشانگر این حقیقت که ارث از آن نزدیکان است. ۸- آنگاه که او سخنان جانبخش خویش را بسان بارانی بر کویر دلها باراند، قلبها به آرامش گرایید و چیزی نمانده بود که کینه‌ها و دشمنی‌ها از گستره‌ی دلها زدوده شود. ۹- آن فرزانه‌ی عصرها و نسلها خروشید که: هان ای مردم! در مورد ما و حقوق و امنیت ما و اقتدای بر ما بهوش باشید، چرا که میوه‌های جانبخش بوستان خدای بزرگیم. ۱۰- برای ما از گنجینه‌ها و خزائن غیب بهره‌های شکوهمباری است و آنان که راه یافته‌اند از آن بهره‌های معنوی ما بهره گرفته‌اند. ۱۱- هان ای مردم! کدامین دخت پیامبری است که پدرش او را از میراثش محروم ساخته است که دخت پیامبر ما دومین نفر باشد؟ ۱۲- راستی چگونه این پیرمرد مرا از حق خویش باز می‌دارد و ارثم را به تاراج می‌برد، آن هم بوسیله‌ی روایات دروغینی که خود بهم بافته است! ۱۳- راستی چگونه سالار ما پیامبر، این نکته را به ما سفارش نفرموده، اما همین نکته را بی‌آنکه ما را در جریان بگذارد، به «ابوبکر» سفارش فرموده است؟ [صفحه ۸۰۴] ۱۴- آیا آن بزرگوار ما را درخور هدایت و راه‌یابی ندید، اما «ابوبکر» را شایسته‌ی هدایت دید و هدایتش کرد؟ ۱۵- یا اینکه ما را در میان امت

گمراه ساخت، آن هم پس از آنکه می‌دانست به خطا خواهیم رفت؟ ۱۶- اینک در مورد دو بیدادگری که حقوق ما را پایمال ساختند و حرمت پیامبر را بی‌آنکه ذره‌ای رعایت کنند، شکستند و ضایع ساختند، خودتان انصاف دهید و داوری کنید. ب- و بزرگمرد فقه و فلسفه، آیت‌الله شیخ محمد حسین اصفهانی که مهر و بخشایش خدا بر او باد در ستایش و در سوگ دخت محبوب پیامبر فاطمه علیهاالسلام اینگونه سروده است: جوهره القدس من الکنز الخفی بدت فابدت عالیات الاحرف و قد تجلی من سماء العظمه فی عالم الاسماء اسمی کلمه بل هی ام الکلمات المحکمه فی غیب ذاتها، فکانت مبهمه مائمه العقول الغر، بل (ام‌اینها) و هو علّه العلل روح النبی فی عظیم المنزله و فی الکفاء من لا کفوله... ۱- گوهری پاک و پرقداست از گنجینه‌ی نهان آشکار گردید و با خود نشانه‌های قدرت خدای توانا را آشکار ساخت. ۲- و برآستی که با ظهور فاطمه علیهاالسلام شکوه و عظمت الهی در عالم نامها، برترین واژه و نشان خدا جلوه گر شد. ۳- نه، بلکه او اصل و اساس کلمات محکم خداست که در غیب ذات خویش ناشناخته بود. [صفحه ۸۰۵] ۴- او امام پرفضیلت پیشوایان اندیشه و خرد برجسته و درخشنده، بلکه فراتر از آن امام پدرش پیامبری بود که خود راز اصلی آفرینش است. ۵- او روح بزرگ پیامبر در شکوه و والایی، و در زندگی همشأن و همتای ابرمردی بود که همتایی ندارد. ۶- او در اوج لطافت و ظرافت نمایان شد، در ظرافتی فراتر از آن که دیده شود. ۷- در برترین و شایسته‌ترین شرایط پدیدار گشت، چرا که او در حقیقت چکیده‌ی همه‌ی روزگاران بود. ۸- او در اوج کمال جلوه کرد، و در دنیایی از زیبایی و کمال پرتوافکن ساخت. ۹- او در جهان ما حوریه‌ای است در سیمای انسان و در اوج صعود محور خردها و امام امامان نور است. ۱۰- وجود گرانمایه‌ی او و جوب را به بهترین شکل در امکان به نمایش می‌نهد. ۱۲- در قلمرو دایره‌ی وجود و کران تا کران هستی برتر از وجود گرانمایه‌ی «طاهره» نشاید. ۱۳- از هر رسم و نامی مصون و محفوظ بوده و در کتابهای آسمانی نام گرانمایه‌اش به رمز نوشته شده است. ۱۴- راستی‌پیشه و راستگویی که بسان او نیست و حقایق و واقعیات را بسان دری گرانمایه در اوج صداقت و راستی از دهان خویش می‌باراند. ۱۵- به آن وجود نورافشان و با طلوع او بود که رمز ظهور حق در جهان آشکار گردید. ۱۶- او «بتول»، (پاک و پاکیزه) و «عذرا» بود، درست بسان «مریم» پاک، اما از آن هم برتر بود نه با او یکسان. ۱۷- چرا که او سالار بانوان عصرها و نسلها و «مریم» «کبری» است. این حقیقتی روشن است و بر آگاهان پوشیده نیست. [صفحه ۸۰۶] ۱۸- هان ای پیامبر خدا! و ای پدر گرانمایه‌ی «عقول عشره» بشارت باد بر این پاره‌ی تن پاک و پاکیزه‌ات. ۱۹- به او که رگ حیات جهان هستی و مایه‌ی طراوت و خرمی فردوس در باغهای بهشت پرتراوت و زیباست. ۲۰- چهره‌ی درخشان او مشعل هدایت است، و شکوه و زیبایی کران تا کران وجود او از همین پیشانی درخشانش شناخته می‌شود. ۲۱- در زندگی پربرکت و در چهره نورافشان او و در چشم دوستان خاص خدا، دو چشمه‌ی جوشان آب حیات موج می‌زند. ۲۲- هان ای چکیده‌ی آفرینش! ای پیامبر بزرگ و برگزیده! ای پیامبر جوانمردی و شکوه و بزرگی! بر چنین دخت فرزانه‌ای باز هم بشارت باد. ۲۳- به او که امام شکوهار کتاب، دخت محبوب وحی، تدبیرگر خانه‌ی علم و دانشگاه راستین تفسیر و تاویل قرآن بود. ۲۴- دریایی مواج و بی‌کرانه‌ی بخشش، نقطه‌ی بهم پیوستن دو دریای رسالت و امامت، قلب طپنده‌ی هدایت، و قلب دو جهان بود. ۲۵- دخت یگانه‌ی پیامبر، نخستین و شریف‌ترین آفریده‌ی خدا بود و دومین شخصیت عالم وجود، یعنی پس از امیر مومنان نسخه‌ی تک بود. ۲۶- او مرکز پنج نور مقدس بود و محور وجود گرانمایه‌ی نه امام بلندمرتبه و والا. ۲۷- بخاطر شکوهارترین و موهبت‌های ارزنده‌ای که به تو ارزانی شده است، دنیا دنیا تبریک و تهنیت بر تو باد ای سالار انسانیت. ۲۸- طاووس بوستان انس با روحی که از ارواح قدس بر او دمیده شده بود، بسوی تو پر کشید. ۲۹- از بهشت نامها و وصف‌ها و پاکی که فراتر از ستایش و ثناگویی است. [صفحه ۸۰۷] ۳۰- همو که ارواح پاک از بوی خوش او آرامش یافت و جانها از نسیم دل‌انگیز وی به جنبش درآمدند. ۳۱- در همه‌ی جهان هستی هر انسان آگاهی در پرتو وجود او و بوسیله‌ی او به خود آمده و جهان بسان شبه‌هایی بود که در او روح دمیده شد. ۳۲- زمین و هر آنکه در آن زندگی می‌کند به برکت او، زنده شد و بازگشت فردا و فرجام کارها نیز بسوی خدای او و بنده‌ی بگزیده‌ای است که خشنودی‌اش خشنودی خداست. ۳۳- آه و اندوه من بر

اوست که چرا منزلت و مقام او را نادیده انگاشتند تا آنگاه که خورشید جهان‌افروز جمالش رخ بر نقاب خاک کشید! ۳۴- غصه و اندوه روزگار را بقدری چشید و جرعه جرعه نوشید که از مرز بیان و توان گفتار و واژه‌ها فراتر است. ۳۵- ارادت به او و دوستی‌اش از ویژگی‌های عالی انسان است و بر محور همین محبت است که روزگاران گذشته و چرخ اربابه‌ی زمان گردیده است. ۳۶- آن گرانمایه‌ی عصرها و نسلها از پلیدی و ناپاکی، پاک و پاکیزه آفریده شد و راستی که چه مقام والا و منزلت پرفرازی را دارا بود. ۳۷- در دنیایی که دنیای زرق و برق‌های نکوهیده است، او همتی والا و اراده‌ای پولادین داشت. ۳۸- او در افق شکوه و عظمت، درخشانده و نورافشان است و خورشید از نورافشانی جمال دل‌آرای او نور می‌گیرد. ۳۹- نه، فراتر از آن، او فروزشگاه همه‌ی روشنایی‌ها و نورافشانی‌هاست و فروزشگاه خورشید جهان‌افروز و جایگاه طلوع ماه‌هاست. ۴۰- او از آفریدگار هستی و از پستان وحی، شیر گوارا نوشیده و پیمان استوار و گسست‌ناپذیری با قرآن بسته است. [صفحه ۸۰۸] ۴۱- از لغزشهای هوا و هوس بیمه شده و از هر نشان خطا و اشتباه نیر مصون و محفوظ است. ۴۲- او سمبل پوشش و حیا می‌باشد و پوشش آن حضرت نشانگر غیب آفریدگار پدیده‌هاست. ۴۳- به آنچه تدبیر و تقدیر آفریدگار هستی فرمان دهد، خشنود است و بر آن تقدیر و فرمانی خشنود است که فضای باز و گسترده نیز برای پذیرش آنها تنگ و نارساست. ۴۴- از هر نشان و قید و بند ناپسند و نادرستی پاک و پاکیزه است. چرا که از همه‌ی حدود بی‌نیاز است. ۴۵- هان «فاطمه» جان! ای دخت سرفراز پیامبر! هان ای قلبه‌گاه جانها و خردها! و ای کعبه‌ی شهود و وصال! ۴۶- ای آنکه چه منی به قدم او مشرف شد و ای آنکه به برکتش نهایت آرزوها و آرمانها به تحقق می‌پیوندد. ۴۷- ای آنکه پدر گرانمایه‌اش باب رحمت و بخشایش و پناهگاه هر دردمند و گرفتار و رنجیده‌ای است. ۴۸- در برابر آستانه و درب خانه‌ی «فاطمه» «حطیم» بهشت با آن قداست و عظمت چیست؟ و به فروغ نور او آتش شعله‌ور دوزخ به خاموشی می‌گراید؟ ۴۹- خانه‌ی او کعبه‌ی آسمانهاست و خاک آستانش بوسه‌گاه ثریا. ۵۰- خانه‌ی رفیع او سرچشمه‌ی شکوه و عظمت است تا جایی که کعبه بر گرد آن طواف می‌کند. ۵۱- حجاب او بسان حجاب خداست، جرعه آتشی که نور دیدگان را می‌رباید و خیره می‌کند. [صفحه ۸۰۹] ۵۲- در حجاب و پوشش او نشان و آیتی از قدرت بی‌کران خداست پس آنگاه که از فروزشگاه قبه‌های او نور و روشنایی تلالو کند چگونه خواهد بود؟ ۵۳- هان ای گوهر عصمت! ای در گرانمایه‌ی ولایت راستینی که از صدف فرزاندگی و عنایت طلوع کردی! ۵۴- ای که نور ستاره‌ی درخشان آسمان از پرتو در درخشان اوست! ۵۵- و خورشید پرشکوه آسمانها در برابر نور و فروغ او بسان ستاره‌ی کم‌نور است و چگونه چنین نباشد که شخصیت بی‌کرانه و پرشکوه «فاطمه» را مرز و کرانه‌ای نیست. ۵۶- جانهای بالا در پرتو آن در نورانی، روشنایی و درخشندگی یافت. ۵۷- هان ای درخت بارور و تناوری که سر به آسمان ساییده و پرفرازترین قله‌های روزگار را پر کرده است! نه، نه، فراتر از آسمان گیتی، بلکه شاخه‌های پاک و پاکیزه و عطرآگین آن اوج گرفته و از سدره‌المنتهی نیز گذشته است. ۵۸- هان ای درخت تناوری که شاخ و برگش در مراتب وجود پایین آمده به گونه‌ای که خردها در مورد آن حیران و بهت‌زده است! ۵۹- به نزدیکترین مقام قرب، نزدیک شده، دیگر در تقرب به خدا تعبیری برتر و بهتر از این مجوی. ۶۰- هان ای درخت تناور «طور»! و کجا در برابر درخت بلندمرتبه و ریشه‌دار و پر بار وجود گرانمایه‌ات ای دخت سرفراز پیامبر! این مقایسه، حق مطلب را بیان می‌کند. ۶۱- و حقیقت این است که: «سدره‌المنتهی» و «شجره‌ی زیتونه» برداشتی و نمودی از آن درخت تناور و مبارک وجود گرانمایه‌ی اوست. ۶۲- درخت پاک و باروری که میوه‌های درخشنده آن پرتوهایی از ذات آفریدگار توانای هستی و جلوه‌هایی از نامها و صفات اویند. ۶۳- سرآغاز زندگی در آغاز آفرینش‌اند و پایان‌بخش فرجامها در سرانجام کار. [صفحه ۸۱۰] ۶۴- میوه‌های دل‌انگیز آن درخت تناور در صفحات کتاب آفرینش و آیات روشن و روشنگر قرآن جلوه دارند. ۶۵- میوه‌های آن درخت تناور، رویشگاه دانش و بینش و شناخت و آگاهی‌اند که از بهشت پرتراوت ذات حق چیده شده‌اند. ۶۶- هان ای پیامبر نور! ای سالار جهان هستی در جهان نهان و آشکار! درود و تهنیت بر تو باد. ۶۷- بخاطر دخت فرزانه‌ای که از نظر مقام و شکوه بی‌نظیر است و چگونه نظیری برای او می‌توان یافت در حالی که در تجلی حق

تکرار نشاید. ۶۸- سبیل توحید و توحیدگرایی هرگز دوگانگی نخواهد پذیرفت. از این رو چگونه برای او همتا و همانندی خواهد بود؟ ۶۹- او (فاطمه) جایگاه پیوند دو قوس صعود و نزول است، بنابراین بسان او دیگر هرگز نمی‌توان پیدا کرد. ۷۰- در شکوه و عظمت قدیمش یگانه است و در نیکوترین ارزیابی یکتاست. ۷۱- و هر مصیبت و رنجی بر او باریدن کرد، کلید آغازش از رویداد و جریان در خانه بود. ۷۲- چرا که یورش به خانه‌ی او سخت حزن‌انگیز است، بویژه جنایات تکانه‌دهنده‌ای که دستهای خیانت و تجاوز مرتکب آن شدند. ۷۳- برآستی آیا باید دشمنان تجاوزکار بر فرودگاه هدایت، جایگاه فرود وحی و مرکز دایره‌ی وجود یورش برند؟ ۷۴- آیا باید درب خانه‌ی او به آتش کشیده شود؟ درب خانه‌ای که آیه‌ی نور بر مرکز نورافشانی آن می‌درخشد؟ ۷۵- آیا باید در خانه‌ی او که خانه‌ی مهر و بخشایش است و برترین دربها از درهای نجات امت است به آتش کشیده شود؟ [صفحه ۸۱۱] ۷۶- نه، بلکه درب خانه‌ی «فاطمه» باب خانه‌ی خداست که در آنجا پرتویی از عظمت خدا تجلی کرده است. ۷۷- با آتش کشیدن درب خانه‌ی «فاطمه» چیزی جز ننگ ابدی به جان نخریدند و بی‌تردید به کیفر این جنایت وحشتناک، به عذاب دردناک دوزخ گرفتار خواهند شد. ۷۸- آن گروه ددمنشی که به خانه‌ی «فاطمه» یورش بردند و آن را به آتش کشیدند، چقدر به آفت نادانی گرفتار آمدند. چرا که آتش هرگز نمی‌تواند نور خدا را که از خانه‌ی او پرتوافکن است خاموش سازد. ۷۹- و بی‌گمان پهلوی فشرده و درهم شکسته‌ی بانوی بانوان، جز به شمشیر شکست‌ناپذیر و پراقتدار (آخرین فرزند قهرمان و اصلاحگرش) بهبودی نخواهد یافت. ۸۰- چرا که در هم کوبیدن و خرد نمودن آن پهلوی پاک و پاکیزه، فاجعه‌ای بود که نظیری برای آن نمی‌توان یافت. ۸۱- و از جوشش و فوران خون از دو سینه‌ی مبارک «فاطمه» میان در و دیوار می‌توان به عمق جنایتی که آن تجاوزکاران جاه‌طلب در حق او دست یازیدند پی برد. ۸۲- و با زدن سیلی بر چهره‌ی نورافشان او سخت دست به جنایت و تجاوز زدند که ای کاش دست تجاوز و طغیان برای همیشه بریده و سست باد. ۸۳- با نواختن آن سیلی، چشم مبارک «فاطمه» سرخ و خون‌رنگ شد و از آن پس دیگر چشم‌های با معرفت بر این ستم و بیدادی که بر او رفت، گریان خواهد بود. ۸۴- سرخی چشم مبارک او جز با درخشش شمشیرها در آن روزی که پرچم نجات و رهایی آخرین فرزندش برافراشته می‌شود، بهبودی نخواهد یافت. ۸۵- و تازیانه‌ای که جنایتکاران بر پیکر پاک او زدند، صدایش در گوش روزگاران طنین افکند و راستی که چقدر حزن‌انگیز است؟! ۸۶- و اثری که در بازوی او بسان دستبند بر جای ماند، بهترین دلیل بر شقاوت آن بیدادگران بود. [صفحه ۸۱۲] ۸۷- و از کبودی شانه‌ی او فضا تیره و تار گردید. ای کاش خدا امیر مومنان را در این مصیبت بزرگ یاری کند! ۸۸- و فرود آمدن غلاف شمشیر ستم بر دو پهلوی آن حضرت، آنچه نمی‌باید بر سر او آورد. ۸۹- و دیگر نمی‌دانم خبر میخ درب خانه را، برو و از سینه‌ی مبارک او که گنجینه‌ی رازها و اسرار بود بپرس! ۹۰- و در مورد فرزند گرانقدر او که بر اثر فشار درب و دیوار به شهادت رسید، دل‌خون می‌گردد. و آیا آنان که دست به چنین گناه سهمگینی یازیدند می‌توانند این جنایت آشکار را بیوشانند؟ ۹۱- و در و دیوار و خون، گواهان راستگویی هستند به آنچه در اینجا و بر اثر یورش ددمنشانه‌ی تجاوزکاران انجام شد. ۹۲- آن عنصر جنایتکار، بر آن برترین مادر و فرزندی که در دل داشت جنایتی مرتکب شد که از ناله‌ی او کوه‌های استوار متلاشی شدند. ۹۳- آیا برآستی به انگیزه‌ی جاه‌طلبی و قدرت پرستی و ریاست باید با دخت سرفراز پیامبر اینگونه رفتار شود؟ راستی که رویدادی شگفت‌انگیز است!! ۹۴- آیا انسان رنج‌دیده و مصیبت زده و مجروح را باید از ترس رسوا شدن ظالم، از گریه‌اش بازداشت؟ ۵۹- به خدای سوگند! سزاوار است که آن بانوی نمونه، تا زمین و زمان برقرار و آسمان برافراشته و نظام هستی در گردش است، خون گریه کند. ۹۶- باید خون گریه کند که سایه‌ی عزت‌بخش و افتخار‌آفرین پدر بلندمرتبه‌اش را از دست دادن و بدان جهت که حق او را پایمال ساختند و یار و همتای بی‌هماندش را بیدادگرانه گرفتار ساختند. ۹۷- آیا برآستی بخشش پیامبر به «صدیقه‌ی طاهره» و میراث آن حضرت از پدرش شریف‌ترین مخلوق جهان هستی، مباح می‌شود؟ [صفحه ۸۱۳] ۹۸- چگونه گفتار درست و عادلانه‌ی او به ضرب دروغ و زورمداری رد می‌شود و تجاوزکاران دروغ‌پرداز نمی‌فهمند که با چنین کاری آیه‌ی شریفه «تطهیر» را انکار می‌کنند. ۹۹- آیا

براستی دین از یک عرب صحرا گرفته شود و نص قرآن شریف بدور افکنده می‌شود. ۱۰۰- آری آن بیدادگران، حقوق و دارایی او را از دستش گرفتند و مصادره کردند و با این شقاوت به جنایت وصف‌ناپذیری دست یازیدند. ۱۰۱- نفرین بر آنان که برخلاف راه و روش پیامبر و قرآن از او بینه و گواه خواستند. ۱۰۲- و نیز نپذیرفتن شهادت گواهان از سوی زورمداران بزرگترین گواه این مطلب است که آنها در اندیشه‌ی توطئه بودند. ۱۰۳- آنان در اندیشه‌ی حفظ مرزهای دین و کشور نبودند، بلکه در این نقشه بودند که در خانه‌ی «فاطمه» و «علی مرتضی» را ببندند و بشریت را محروم سازند. ۱۰۴- آنان در برابر حق و عدالت ایستادند و در خانه‌ی امیر مومنان را با ستم و بیداد بستند، چنانکه گویی خویشان را از کیفر دردناک خدا در امان می‌دیدند. ۱۰۵- آیا پاره‌ی وجود پیامبر پاک و برگزیده که در بارگاه خدا مقامی پرشکوه دارد باید شبانه به خاک سپرده شود؟ ۱۰۶- او تنها بخاطر شدت آزرده‌گی و رنجش از بیدادگران، این تدبیر روشنگرانه را اندیشید که شبانه و مخفیانه به خاک سپرده شود. ۱۰۷- هیچ کس هرچه شنیده باشد این را نشنیده است که انسان والا و بلندمرتبه‌ای، هم شکوه و عظمت و قدرش در میان مردم ناشناخته بماند، و هم پس از شهادت او آرامگاهش. ۱۰۸- راستی که وای بر آنان از خشم خدای دادگر، از ستم و بیدادی که در حق ریحانه‌ی پیامبر روا داشتند. [صفحه ۸۱۴] ج- و نیز یکی از شاعران و سرایندگان هدفدار در مورد دخت فرزانه‌ی پیامبر اینگونه سروده است: ان قیل حواء قلت: فاطم فخرها او قیل مریم قلت: فاطم افضل افهل لحواء والد کمحمد؟ ام هل مثل فاطم اشبل کل لها الولادة حاله منها عقول ذوی البصائر تذهل... ۱- اگر گفته شود حواء مام انسانیت، خواهم گفت: «فاطمه» افتخار اوست. و اگر گفته شود «مریم» پاک، خواهم گفت: «فاطمه» از او برتر و بالاتر است. ۲- آیا «حواء» پدری گرانقدر بسان محمد داشت؟ و آیا «مریم» شیرمردان و شیربچه‌هایی بسان «فاطمه» دنیا آورد؟ ۳- هر یک از این دو به هنگام ولادت یافتن فرزندشان، شرایط سختی دارند که خرد از سر خردمندان می‌پرد. ۴- این «مریم» است که به هنگام ولادت یافتن فرزندش، به درخت خرما پناه می‌برد و خرما فرومی‌ریزد و از آن خرمای تازه می‌خورد. ۵- و بی‌آنکه احساس ترس و دلهره نماید «عیسی» را بدنی می‌آورد. و چگونه بترسد و بهراسد در حالی که در پناه خداست و خدای پراقتدار نگهبان اوست؟ ۶- اما دخت فرزانه‌ی پیامبر «فاطمه» بر اثر یورش دژخیمان به تخته‌ی در و دیوار پناه می‌برد و بر اثر فشار ددمنشانه‌ی دژخیمان فشرده می‌شود و کودک گرانمایه‌اش را سقط می‌کند. ۷- آری خود آن بانوی گرانمایه بر اثر آسیبی که بر او وارد آمد، به زمین افتاد و در همان حالی که گردش را گروهی فرومایه و بی‌ریشه و تبار گرفته بودند، کودک ارجمندش را سقط کرد. [صفحه ۸۱۵] ۸- یکی از دژخیمان به او کتک می‌زد و دیگری او را هل می‌داد، سومی او را برمی‌گردانید و چهارمی لگد می‌زد. ۹- و پیشاروی او شیر شیران روزگار بود که به بندی کشیده شده بود که «فنفذ» آن عنصر برده صفت آورد. راستی آیا فاجعه و مشکلی پیچیده‌تر از این می‌توان یافت؟ ۱۰- بزودی دخت سرفراز پیامبر در روز رستاخیز خواهد آمد، با شکایت به خدای آسمانها، از پرده‌ی دل ناله سر خواهد داد. ۱۱- کودک شهید خویش را روی دست خواهد گرفت و ناله‌ی خویش را بلند خواهد کرد که با شکایت او به بارگاه خدا، آسمان به لرزه خواهد آمد. ۱۲- او خواهد گفت: پروردگارا! میراثم و حق شوی گرانمایه‌ام را به ناحق بردند و همه‌ی فرزندانم را به شهادت رساندند. ۱۳- دو فرزند دل‌بندم، یکی بوسیله‌ی سم خیانت قلب پاکش متلاشی شد و دیگری به خون پاک خویش غلطید و با خون شسته شد. د- و این هم قصیده و سروده‌ی جالبی است که یکی از بزرگان «مکه» در مورد شخصیت والای دخت یگانه‌ی پیامبر سروده است که ما بندهایی از آن را بصورت گلچین در اینجا می‌آوریم. و ات فاطم تطالب بالارث من المصطفی فما وراثها لیت شعری لم خولفت سنن القرآن فیها؟ والله قد اعلاها... ۱- فاطمه علیهاالسلام آمد و ارثی را که از پدرش پیامبر به او می‌رسید مطالبه کرد، اما دریغ و درد که ارثش را به او ندادند. ۲- ای کاش درمی‌یافتم چرا آنان در مورد آن حضرت با مقررات قرآن مخالفت ورزیدند، با اینکه می‌دانستند که خدای یکتا او را مقامی والا ارزانی داشته است؟ [صفحه ۸۱۶] ۳- آیا برآستی آیه‌ی شریفه «ارث» درباره‌ی آن حضرت نسخ گشته، یا آن دو نفر با آیات ارث پس از فرود آمدن و لزوم عمل بدانها، با آیات مخالفت ورزیدند؟ ۴- و یا می‌پنداری که آیه‌ی شریفه‌ی «مودت» در مورد دخت

فرزانه‌ی پیامبر و ارادت و مهر به او نیامده است؟ ۵- آنگاه آن دو تن گفتند: آیه‌ی قرآن در مورد ارث صحیح است، اما پدرت پیامبر چنین فرمود... و روشن است که این دروغ‌بافی دستاویزی بیش نبود که آن دو به انگیزه‌ی کینه‌جویی آن را یافتند. ۶- گفتند: برای پیامبران مقرر شده است که چیزی از خود به ارث نگذارند و با دخت فرزانه‌ی پیامبر پرخاشگری کردند و بر سرش فریاد زدند. ۷- اگر براستی پیامبر هدایت چنین چیزی فرموده بود، دخترش از آن بی‌خبر بود؟ ۸- آیا پاره‌ی وجود پیامبر با گفتار پدر گرانمایه‌اش مخالفت ورزید؟ حاشا، حاشا، از سالار ما «فاطمه»، حاشا... ۹- اگر او از پیامبر چنین گفتاری نشنیده بود، از روی بی‌خردی و گمراهی می‌آمد و ارث خویش را می‌خواست؟ ۱۰- در حالی که او پروا بیشه‌ترین و عفیف‌ترین و پاک‌ترین مردم عصرها و نسلها بود. ۱۱- یا شما سازنده‌ی این روایت می‌گویید که پیامبر سخنی برخلاف قرآن شریف گفته است؟ براستی وای بر آن روایت و کسی که اینگونه از پیامبر روایت بیاورد! ۱۲- بی‌پایگی بافته‌های تجاوزکاران را از سوره‌ی «نمل» و «مریم» پیش از سوره‌ی «طه» بپرس. ۱۳- چرا که آن دو سوره برای کسانی که در پی آگاهی و شناخت حق‌اند، از میراث یحیی و سلیمان، از پدرشان سخن دارد. [صفحه ۸۱۷] ۱۴- سپس بانوی بانوان آنان را نفرین کرد و از حق‌کشی آنان به خدای شکایت برد و دیدگانش لبریز از اشک گردید. ۱۵- آنگاه فرمود: اگر قانون ارث را در مورد من نمی‌پذیرید خود می‌دانید که ۱۶- بوستان فدک بخشش و هدیه‌ی پدرم پیامبر بر من بود، آن را به من باز گردانید. اما آنان چنین نکردند و حق او را ندادند. ۱۷- بناگزی گواهانی بر راستی و درستی سخن خویش آورده، اما آنان با بهانه‌جویی گفتند: شوی و دو فرزندش را گواه آورده است. ۱۸- تجاوزکاران گواهی دو فرزند گرانمایه‌ی پیامبر هدایت را روا ندانستند و نپذیرفتند، چرا که با دخت فرزانه‌ی او دشمنی ورزیدند. ۱۹- در نظر آن تیره‌بختان، گویی نه امیر مومنان راستگو است و نه «فاطمه» و نه دو فرزندش. ۲۰- بدینگونه پس از پدر گرانمایه‌اش بارها خشم و اندوه و ناراحتی را بر او نوشانیدند و چه بد غصه‌ها را به او نوشاندند. ۲۱- کاش می‌دانستم اگر براستی آنان پیمان پیامبر را رعایت می‌کردند چه زبانی به آنان می‌رسید؟ ۲۲- اگر آنان دخت گرانمایه‌ی او را گرامی داشته بودند چنان بود که گویی خود پیامبر، آن مژده‌رسان و هشداردهنده‌ی آسمانی را گرامی داشته بودند. ۲۳- و زینده و شایسته‌ی آن بود که بوستان فدک را که حق خدشه‌ناپذیر او بود، به او وامی‌گذاشتند و نه اینکه آن را از او ظالمانه بستانند. ۲۴- آیا شما بر این پندارید که اگر آنان حق فاطمه علیهاالسلام را به او سپرده بودند، مردم مسلمان آنان را نکوهش می‌نمودند؟ ۲۵- یا در زیر این آسمان نیلگون دخت پیامبر راستگو و سخنور و امانت‌پیشه‌ای جز او سراغ داشتند؟ [صفحه ۸۱۸] ۲۶- آخر «فاطمه» دخت فرزانه‌ی که بود؟ مادر کدام فرزندان ارجمند بود؟ همتای بی‌همانند چه کسی بود؟ وای بر آن کسانی که ستم و بیداد را در مورد او بنیانگذاری کردند. ۲۷- فرشتگان رحمت و بخشایش الهی جان پاک او را با مهر و محبت وصف‌ناپذیری به بارگاه دوست همراهی کردند. ۲۸- با این عظمت و شکوه «فاطمه»، آیا بیدادگران پاداش احترام به حق او را ناچیز می‌شمردند؟ یا اینکه به انگیزه‌ی کینه نسبت به پدرش گفتار وی را نمی‌پذیرفتند؟ ۲۹- یا اینکه بدان جهت در حق‌کشی خویش اصرار ورزیدند که فاطمه علیهاالسلام وصیت فرمود که آن دو در مراسم خاکسپاری‌اش حضور نیابند و محروم شدند؟ ۳۰- و با سیاست ظالمانه‌ای که آن دو پیش گرفتند، نه پیامبر هدایت پیروی گردید و نه دخت فرزانه‌اش گرامی داشته شد و نه حرمت حسن و حسین با آن همه سفارش پیامبر رعایت گردید!!

و دیگر پایان بحث ..

خواننده‌ی گرامی! بخشی از عمر و بهره‌ای از زمان را با شما دوست عزیز در آستانه‌ی سالار بانوان، فاطمه علیهاالسلام، دخت سرفراز پیامبر سپری کردیم و فرازهایی از زندگی پربار و درس‌آموز آن گرانمایه‌ی عصرها و نسلها را ترسیم نمودیم. نباید این واقعیت را از یاد برد که ما جز فرازهایی بلند از بیوگرافی و زندگی پرافتخار و سراسر آموزنده‌ی او را بصورت گلچین و برگزیده به قلم نیاوردیم، چرا که اگر بر آن بودیم که همه‌ی آنچه تاریخ پیرامون شخصیت والای او ثبت نموده و آنچه را مجموعه‌های حدیثی و روایی در

مورد او آورده‌اند، همه را گرد آوریم، بی‌تردید این کتاب چندین و چند برابر می‌شود. [صفحه ۸۱۹] به همین جهت یادآوری می‌گردد که ما تنها به مطالب و موضوعاتی که قبول آنها بر خواننده آسان و هضم آن بر خردها و خردمندان پیچیده نیست، بسنده کردیم تا مبادا از سوی تهمت تراشان به گزافه‌گویی و غلو و افراط متهم گردیم. و با همه‌ی اینها، نگارنده با همه‌ی وجود، پذیرای هر نقد علمی و ادبی و تاریخی است و از هم اکنون در این مورد سپاسگزار است. و آخرین سخن اینکه ستایش از آن پروردگار جهانیان است. سید محمد کاظم قزوینی کربلای معلی - عراق ۱۳۹۳ ه ق قم حوزه‌ی علمیه - علی رضا کرمی فریدنی پاییز ۱۳۷۵

پاورقی

[۱] الجنة العاصمه، ص ۱۴۹. [۲] مقتل خوارزمی، ج ۱ ص ۶۰. [۳] بحار، ج ۴۳، ص ۲۱۸. [۴] متن کامل خطبه در همین کتاب آمده است. [۵] دلائل الامامه ص ۵۶. [۶] مناقب ابن شهر اشوب، ج ۳ ص ۱۲۸. [۷] تفسیر فرات، ص ۱۵۳. [۸] دلائل الامامه، ص ۲۸. [۹] امالی شیخ طوسی، ج ۲ ص ۶۱. [۱۰] اصول کافی، ج ۱ ص ۴۵۸. [۱۱] بحار، ج ۴۳ ص ۵۶. [۱۲] کامل بهایی، ص ۳۱۳. [۱۳] امالی شیخ طوسی، ج ۱ ص ۳۰۰. [۱۴] تفسیر اطیب البیان، ج ۱۳ ص ۲۳۵. [۱۵] غیب شیخ طوسی، ص ۱۷۳. [۱۶] نظیر: «الامام المهدي من المهد الى الظهور»، که ترجمه‌ی آن با عنوان «امام مهدی از ولادت تا ظهور» به چاپ سپرده شده، و «فاجعة الطف» که به نام «عاشورا غمبارترن روز تاریخ» منتشر شده است. [۱۷] سوره ۹۶، آیه ۴. [۱۸] سوره ۶۸، آیه ۲. [۱۹] نهج الفصاحه، ص ۶۴۸. [۲۰] در نگارش بیوگرافی مرحوم آیت‌الله قزوینی از کتاب: «آیه‌الله سید محمد کاظم قزوینی مرد علم و اجتهاد» استفاده شده است. [۲۱] الغدير، ج ۳، ص ۱۰ [۲۲] تاریخ الخطیب بغدادی، ج ۵، ص ۸۶. [۲۳] الصواعق المحرقة، ص ۹۶ اسعاف الراغبین، ص ۱۷۳. [۲۴] نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۲۲. [۲۵] مستدرک الصحيحین، ج ۳، ص ۱۶۹. [۲۶] ذخائر العقبی. [۲۷] عقد الفرید، ج ۲ ص ۳. [۲۸] الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۶۹. [۲۹] حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۸۴. [۳۰] تذکره الخواص، ص ۱۰۴. [۳۱] سوره ۹، آیه ۱۹. [۳۲] سوره ۲، آیه ۲۰۳. [۳۳] تاریخ خطیب بغدادی، ج ۱۱ ص ۱۷۱. [۳۴] کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۳. [۳۵] مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶. [۳۶] نورالابصار، ص ۴۹ الفصول المهمة، ص ۱۵۰. [۳۷] مسند احمد، ج ۴، ص ۳۲۸ خصائص نسائی، ص ۳۵. [۳۸] خصائص نسائی، ص ۳۵ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۲ و ۲۹. [۳۹] مسند احمد، ج ۴، ص ۳۲۳ الصواعق، ص ۱۱۳. [۴۰] ذخائر العقبی، ص ۶۲. [۴۱] الرياض النظره، ج ۲، ص ۱۶۱. [۴۲] مجمع الزوائد ج ۹، ص ۱۱۳ مواقف الایجی، ج ۳، ص ۲۷۶. [۴۳] تاریخ خطیب بغدادی، ج ۴، ص ۳۹۲. [۴۴] کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۹. [۴۵] تاریخ خطیب بغدادی، ج ۳، ص ۱۹۲ کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۹. [۴۶] تاریخ خطیب بغدادی، ج ۳، ص ۱۲. [۴۷] نورالابصار، ص ۸۰. [۴۸] سیره حلبی، ج ۳، ص ۳۹۱. [۴۹] تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۶۰. [۵۰] مسند احمد، ج ۵، ص ۲۰۴. [۵۱] مسند احمد، ج ۵، ص ۳۶۵. [۵۲] خصائص نسائی، ص ۸. [۵۳] مناقب خوارزمی، ص ۷۶ و ۸۷. [۵۴] الصواعق المجرعه، ص ۷۳. [۵۵] مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۴. [۵۶] مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۵. [۵۷] جامع ترمذی، ج ۲، ص ۲۲۷. [۵۸] کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۳ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۵. [۵۹] مواقف الایجی، ص ۸. [۶۰] امالی طوس، ج ۲، ص ۸۲. [۶۱] برداشت از بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۶ [۶۲] بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۷۸. [۶۳] از جمله: «خوارزمی» در مقتل الحسین، ص ۶۳ و ۶۸ «ذهبی» در میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۶ «عسقلانی» در لسان المیزان، ج ۴، ص ۳۶ و تلخیص المستدرک، ج ۳، ص ۱۵۶. [۶۴] امالی صدوق، ج ۷، ص ۳۷۷. [۶۵] علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۳ [۶۶] الکافی، ج ۱، ص ۴۴۲، باب مولد النبی، حدیث ۱۳. [۶۷] نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۲۷. [۶۸] الروض الفائق، ص ۲۱۴ [۶۹] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹. [۷۰] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲. [۷۱] سوره ۳، آیه ۳۶. [۷۲] سوره ۱۹، آیه ۷ و ۸. [۷۳] سوره ۱۹، آیه ۷. [۷۴] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۰. [۷۵] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۸. [۷۶] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۴، ذخائر العقبی، ص ۲۶، چاپ قاهره، ینابیع الموده، ص ۱۹۴. [۷۷] بحارالانوار، ج ۴۳. [۷۸] ینابیع الموده، ص ۳۹۷، چاپ استامبول. [۷۹] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵. [۸۰] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۶۵. [۸۱] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۶۵. [۸۲] وسایل

الشیعة، ج ۷، باب احکام الاولاد. [۸۳] سوره ی ۷، آیه ۱۷۴. [۸۴] نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۲۳. [۸۵] لسان المیزان، ج ۳، ص ۳۴۶.

[۸۶] تاج العروس. [۸۷] سوره ی ۵۵، آیه ۱۹. [۸۸] سوره ۴، آیه ۶۹. [۸۹] سوره ۱۹، آیه ۳۹. [۹۰] سوره ۱۹، ۵۶. [۹۱] سوره ۵، آیه ۷۵. [۹۲] سوره ۶۶، آیه ۱۷. [۹۳] الرياض النضرة، ج ۲، ص ۲۰۲. [۹۴] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۲۹. [۹۵] سوره ۶، آیه ۸۵. [۹۶] سوره ۶، آیه ۲۹. [۹۷] سوره ۶، آیه ۸۵. [۹۸] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۱۲. [۹۹] تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۳۱۶. [۱۰۰] المناقب، ص ۲۲۹. [۱۰۱] سوره ۳۳، آیه ۳۷. [۱۰۲] سوره ۳۳، آیه ۳۳. [۱۰۳] تاریخ بغداد، ج ۱۰. [۱۰۴] تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۱۹۳. [۱۰۵] تفسیر کبیر، ج ۲، ص ۷۰۰. [۱۰۶] اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۲. [۱۰۷] تذکره الائمه، ص ۲۳۳. [۱۰۸] اسباب النزول، ذیل آیه ی شریفه. [۱۰۹] الفصول المهمه، ص ۷. [۱۱۰] الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸، الخائص الکبری، ج ۲، ص ۲۶۴، الاتقان، ج ۲، ص ۲۰۰. [۱۱۱] ذخائر العقبی، ص ۲۱ [۱۱۲] الفتوحات المکیه، باب ۲۹ [۱۱۳] بحار الانوار، ج ۴۳. [۱۱۴] وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۱۲۸. [۱۱۵] عوالم العلوم، ج ۱۱. [۱۱۶] سوره ۹۱، آیه ۹. [۱۱۷] سوره ۱۸، آیه ۷۴. [۱۱۸] سوره ۱۹، آیه ۱۹. [۱۱۹] سوره ۲، آیه ۲۳۲. [۱۲۰] لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۷۵. [۱۲۱] سوره فجر، آیه ۲۶. [۱۲۲] سوره ۳، آیه ۴۱. [۱۲۳] سوره ۱۹، آیه ۲۰. [۱۲۴] سوره ۱۱، آیه ۷۰-۷۳. [۱۲۵] سوره ۲۸، آیه ۷. [۱۲۶] شرح جامع صغیر، ج ۲، ص ۲۷۰. [۱۲۷] کافی، ج ۱، ص ۱۸۲. [۱۲۸] کافی، ج ۱، ص ۲۳۸. [۱۲۹] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۵، کافی، ج ۱، ص ۲۴۱. [۱۳۰] کافی، ج ۲، ص ۲۴۰. [۱۳۱] سوره ۴۱، آیه ۱۰. [۱۳۲] سوره ۵، آیه ۱۱۱. [۱۳۳] سوره ۸، آیه ۱۲. [۱۳۴] سوره ۱۶: آیه ۶۸ [۱۳۵] سوره ۲۸، آیه ۶. [۱۳۶] سوره ۲۰، آیه ۳۹. [۱۳۷] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷. [۱۳۸] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۷۳. [۱۳۹] مجمع البیان، ذیل آیات سوره مریم. [۱۴۰] سوره ۲، آیه ۲۲۲. [۱۴۱] ینابیع الموده، ص ۲۶۰. [۱۴۲] تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۳۱. [۱۴۳] تاریخ الکبیر، ج ۱، ص ۲۹۱. [۱۴۴] نزهة المجالس، ص ۲۲۷. [۱۴۵] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۳. [۱۴۶] سوره ۵۵، آیه ۳۵. [۱۴۷] طبق برخی روایاتی؛ این بانوی نامدار در بهشت در عقد پیامبر خواهد بود. به همین جهت پیامبر تعبیر به «ضرائک» فرمود. بحار الانوار ج ۱۹، ص ۲۴ به نقل از «من لا یحضره الفقیه». [۱۴۸] الکنی واللقاب. [۱۴۹] در این کاروان نور، علاوه بر «فاطمه» دخت گرانمایه ی پیامبر، «فاطمه بنت اسد» مادر امیر مومنان و «فاطمه»، دخت «زبیر بن عبدالمطلب» نیز حضور داشتند و به همین جهت به کاروان «فاطمه» ها شهرت یافت. [۱۵۰] بحار الانوار، ج ۴۳ [۱۵۱] بحار الانوار، ج ۴۳ [۱۵۲] سوره ۲۴، آیه ۳۶. [۱۵۳] تفسیر برهان، ص ۱۳۹. [۱۵۴] کشف الغمه. [۱۵۵] الکافی، ج ۵، باب الدخول علی النساء، حدیث ۵. [۱۵۶] بحار الانوار، ج ۴۳. [۱۵۷] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۱ به نقل از تفسیر عیاشی. [۱۵۸] بنات النبی ص ۱۶۷ [۱۵۹] بحار الانوار، ج ۴۴. [۱۶۰] بحار الانوار، ج ۴۳. [۱۶۱] امام حسین از ولادت تا شهادت. [۱۶۲] سوره ۴۰، آیه ۲۲. [۱۶۳] کفایة الطالب، ص ۳۱. [۱۶۴] الصواعق المحرقة، ص ۱۰۱. [۱۶۵] الغدیر، ج ۳. [۱۶۶] سوره ۳، آیه ۶۰. [۱۶۷] ینابیع الموده، ص ۲۴۴. [۱۶۸] سوره ۲۴، آیه ۳۵. [۱۶۹] بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۰. [۱۷۰] المناقب ابن مغزلی شافعی، ص ۳۶۴. [۱۷۱] مقتل الحسین خوارزمی حنفی، ص ۶۶. [۱۷۲] مقتل خوارزمی، ص ۶۶. [۱۷۳] مستدرک الصحیحین «حاکم نیشابوری شافعی»، ج ۳، ص ۱۶۵. [۱۷۴] ذخائر العقبی، ص ۳۶. [۱۷۵] ینابیع الموده، ص ۲۶۰. [۱۷۶] بحار النوار، کتاب الاطعمه و الاشربه، باب السفرجل. [۱۷۷] فرائد السمطین، ج ۲، ص ۶۸. [۱۷۸] فرائد السمطین، ج ۲، ص ۶۶. [۱۷۹] بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۵۷. [۱۸۰] دلائل الامامه، ص ۲. [۱۸۱] مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۹۳ الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۵۰ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۰ الاعتقاد حافظ بیهقی، ص ۱۶۵ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۹۲ اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۳۷. [۱۸۲] مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۹۳ الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۵۰ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۰ الاعتقاد حافظ بیهقی، ص ۱۶۵ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۹۲ اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۳۷. [۱۸۳] الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۵۰ معالم التنزیل «حافظ بغوی شافعی» ج ۱، ص ۲۹۱ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۷. [۱۸۴] طبقات ابن سعد، ج ۲ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۲ انساب الاشراف، ص ۵۵۲ الخصائص سیوطی، ص ۳۴ الاعتقاد «حافظ بیهقی»، ص ۱۲۵ ذخائر العقبی، ص ۳۹ التذکره، ص ۳۱۹. [۱۸۵] صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۳ [۱۸۶] مسند احمد، ج ۶، ص ۲۸۲. [۱۸۷] صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۱.

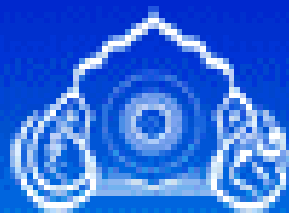
[۱۸۸] الاغانی، ج ۸، ص ۳۰۷ [۱۸۹] سوره ۳۳، آیه ۵۷. [۱۹۰] سوره ۹، آیه ۶۲. [۱۹۱] بحارالانوار، ج ۴۳. [۱۹۲] سوره ۵۱، آیه ۱۹-۲۰. [۱۹۳] شواهد التنزیل «حسکانی حنفی»، ج ۲، ص ۱۹۴. [۱۹۴] بحارالانوار، ج ۴۳. [۱۹۵] بحارالانوار، ج ۴۲. [۱۹۶] ربیع البرار، ص ۱۹۵ [۱۹۷] من لا- یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۶۴. [۱۹۸] بحارالانوار، ج ۹۸. [۱۹۹] بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۳۶۵. [۲۰۰] بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۳۶۵. [۲۰۱] مصباح‌المتجهد، ص ۲۶۶. [۲۰۲] جمال‌الاسبوع، ص ۱۳۲. [۲۰۳] بحارالانوار، ج ۴۳. [۲۰۴] بحار، ج ۴۳. [۲۰۵] مکارم‌الاخلاق، ص ۳۲۸. [۲۰۶] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۶۴. [۲۰۷] مجمع‌البیان، ج ۸ بحارالانوار، ج ۴۳. [۲۰۸] بحارالانوار، ج ۵۸. [۲۰۹] شواهد‌التنزیل «حسکانی حنفی»، ج ۱، ص ۵۸. [۲۱۰] بحارالانوار، کتاب‌العلم از تفسیر حضرت عسکری. [۲۱۱] بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۸۴. [۲۱۲] بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۸۴. [۲۱۳] ینابیع‌الموده، ص ۴۰. [۲۱۴] امالی طوس، ج ۱، ص ۳۱۸. [۲۱۵] مستدرک‌الوسائل، کتاب‌الصوم. [۲۱۶] دلائل‌الامامه، ص ۵، معانی‌الاجبار، ص ۳۹۹. [۲۱۷] کشف‌الغمه، ج ۱، ص ۵۵۴. [۲۱۸] کشف‌الغمه، ج ۱، ص ۵۵۳. [۲۱۹] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۲۸. [۲۲۰] حلیه‌الاولیاء، ج ۲، ص ۴۰. [۲۲۱] سوره ۴۰، آیه ۶۰. [۲۲۲] مهج‌الدعوات، ص ۱۳۹. [۲۲۳] مهج‌الدعوات، ص ۱۴۱. [۲۲۴] کشف‌الغمه، ج ۱، ص ۵۵۳. [۲۲۵] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۶. [۲۲۶] سوره ۳۶، آیه ۱۲. [۲۲۷] صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۵. [۲۲۸] المنتقی، ص ۱۷۸. [۲۲۹] الامام علی بن ابی‌طالب، ص ۲۲۵. [۲۳۰] عقد‌الفرید، ج ۲، ص ۲۵۰. تاریخ ابوالفداء، ج ۱، ص ۱۵۶. اعلام‌النساء، ج ۳، ص ۱۲۰۷. [۲۳۱] تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۸. الامامه و السیاسة، ج ۱، ص ۱۳. شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۳۴. [۲۳۲] الامامه و السیاسة، ج ۱، ص ۱۹. [۲۳۳] شرح قصیده محمد حافظ ابراهیم، ص ۳۸. [۲۳۴] ملل و نحل شهرستانی، ص ۸۳. [۲۳۵] انساب‌الاشراف، ج ۱، ص ۴۰۴. الوافی بالوفیات، ج ۵، ص ۳۷۴. لسان‌المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸. میزان‌الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹. [۲۳۶] احتجاج طبرسی، ص ۱۳۷. [۲۳۷] و چقدر شگفت‌انگیز است که دیکتاتور فریبکار اموی «معاویه»، امیر مومنان را بخاطر این مظلومیت جانسوز و شکیبایی خیر خواهانه و دوران‌دیشانه و این ماجرای غمبار به باد سرزنش می‌گیرد و به آن حضرت می‌نویسد... تو همان مردی هستی که بسان شتری که چوب به بینی‌اش کنند و به زور کشند، تو را برای بیعت بردند... و آن گرانمایه‌ی عصرها و نسلها در پاسخ آن عنصر خودکامه می‌نویسد: ... به خدای سوگند که تو در اندیشه‌ی سرزنش من بودی اما نزد خردمندان ستایش‌ام کردی و خواستی به کرامت و آبروی من خدشه وارد آوری اما خودت را رسوا ساختی؟ انسان توحید‌گرا هنگامی که در دین خود تردید نداشته باشد و در اوج یقین باشد اگر بخاطر آن یقین و ایمان ژرف و تزلزل‌ناپذیر خویش، مورد ستم قرار گیرد و بر او خرده‌ای نمی‌توان گرفت... نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۲۸. [۲۳۸] بحارالانوار، به نقل از اختصاص. [۲۳۹] الامامه و السیاسة، ص ۱۱. [۲۴۰] سوره ۷، آیه ۱۵. [۲۴۱] تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۷. [۲۴۲] احتجاج طبرسی و تاریخ یعقوبی. [۲۴۳] بیت‌الاحزان، ص ۸۷. [۲۴۴] سوره ۳۰، آیه ۳۸. [۲۴۵] سوره ۵۹، آیه ۶. [۲۴۶] نهج‌البلاغه، نامه ۴۵. [۲۴۷] سیره حلبی، ج ۳، ص ۳۹۱. [۲۴۸] الشافی، ص ۲۳۶. تلخیص‌الشافی، ص ۴۸. لسان‌المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸. میزان‌الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹. [۲۴۹] وفاة‌الصدیقه الزهراء، ص ۷۸. [۲۵۰] سوره ۶۳، آیه ۷. [۲۵۱] سوره ۲، آیه ۷۶. [۲۵۲] سوره ۲، آیه ۲۶۴. [۲۵۳] سوره ۳۰، آیه ۳۰. [۲۵۴] سوره ۶، آیه ۱۰۳. [۲۵۵] نهج‌البلاغه، خ ۱. [۲۵۶] سوره ۵۱، آیه ۵۶. [۲۵۷] سوره ۱۶، آیه ۸۵. [۲۵۸] سوره ۹۳، آیه ۴. [۲۵۹] سوره ۳، آیه ۱۰۲. [۲۶۰] سوره ۳۵، آیه ۲۸. [۲۶۱] سوره ۶۴، آیه ۸. [۲۶۲] سوره ۲۱، آیه ۲۲. [۲۶۳] سوره ۳۶، آیه ۷۸. [۲۶۴] سوره ۷، آیه ۲۰۴. [۲۶۵] سوره ۱۷، آیه ۸۸. [۲۶۶] سوره ۷، آیه ۲۰۴. [۲۶۷] سوره ۹، آیه ۱۰۳. [۲۶۸] سوره ۴، آیه ۵۹. [۲۶۹] سوره ۲، آیه ۱۲۴. [۲۷۰] سوره ۳۸، آیه ۲۶. [۲۷۱] سوره ۵۷، آیه ۲۶. [۲۷۲] سوره ۲۵، آیه ۳۵. [۲۷۳] سوره ۲۱، آیه ۷۳. [۲۷۴] سوره ۲، آیه ۱۲۴. [۲۷۵] سوره ۲۵، آیه ۷۵. [۲۷۶] سوره ۲۰، آیه ۲۹. [۲۷۷] سوره ۲۹، آیه ۸. [۲۷۸] سوره ۲، آیه ۲۱۵. [۲۷۹] سوره ۴، آیه ۳۶. [۲۸۰] سوره ۶، آیه ۱۵۱. [۲۸۱] سوره ۱۷، آیه ۲۳-۲۴. [۲۸۲] سوره ۳۱، آیه ۱۴-۱۵. [۲۸۳] سوره ۴۶، آیه ۱۵-۱۶. [۲۸۴] سوره ۲، آیه ۱۷۹. [۲۸۵] سوره ۴۸، آیه ۱۰. [۲۸۶] سوره ۵، آیه ۹۰. [۲۸۷] سوره ۲۴، آیه ۴ و ۵. [۲۸۸] سوره ۲۴، آیه ۲۳. [۲۸۹] سوره ۴، آیه ۱۰. [۲۹۰] سوره ۳، آیه ۱۰۲. [۲۹۱] سوره توبه، آیه ۱۲۹. [۲۹۲]

سوره ۹، آیه ۱۲۸. [۲۹۳] برای آگاهی بیشتر در این مورد به کتاب «علی من المهد الی اللحد» رجوع شود. [۲۹۴] سوره ۳، آیه ۸۵. [۲۹۵] سوره ۵، آیه ۵۰. [۲۹۶] سوره ۳۸، آیه ۸۲ و ۸۳. [۲۹۷] سوره ۱۴، آیه ۲۲. [۲۹۸] سوره نمل، آیه ۱۶. [۲۹۹] سوره مریم، آیه ۵ و ۶. [۳۰۰] سوره انفال، آیه ۷۵. [۳۰۱] سوره نساء، آیه ۱۱. [۳۰۲] سوره ۲، آیه ۱۸۰. [۳۰۳] سوره انعام، آیه ۶۷. [۳۰۴] سوره هود، آیه ۳۹. [۳۰۵] سوره آل‌عمران، آیه ۱۴۴. [۳۰۶] سوره ۲۷، آیه ۴۴. [۳۰۷] سوره ۱۹، آیه ۵ و ۶. [۳۰۸] سوره ۴۰، آیه ۵۳. [۳۰۹] سوره ۵۳، آیه ۳۲. [۳۱۰] سوره ۲۱، آیه ۷۹. [۳۱۱] الکشاف، ج ۲۳ [۳۱۲] سوره ۱۹، آیه ۶. [۳۱۳] سوره ۱۹، آیه ۶. [۳۱۴] سوره ۸، آیه ۷۵. [۳۱۵] سوره ۴، آیه ۱۱. [۳۱۶] سوره ۲، آیه ۱۸۰. [۳۱۷] سوره ۱۸، آیه ۴۹. [۳۱۸] سوره ۷۸، آیه ۱۸. [۳۱۹] سوره ۱۱، آیه ۳۹. [۳۲۰] سوره ۵، آیه ۱۵. [۳۲۱] سوره ۵۱، آیه ۲۱. [۳۲۲] سوره ۳، آیه ۱۴۴. [۳۲۳] سوره توبه، آیه ۱۳. [۳۲۴] سوره ابراهیم، آیه ۸. [۳۲۵] سوره شعراء، آیه ۲۲۷. [۳۲۶] سوره هود، آیه ۱۲۱ و ۱۲۲. [۳۲۷] سوره ۹، آیه ۱۳. [۳۲۸] سوره ۱۴، آیه ۸. [۳۲۹] سوره ۱۲، آیه ۸۶. [۳۳۰] سوره ۴۸، آیه ۸. [۳۳۱] سوره ۵، آیه ۵۵. [۳۳۲] سوره ۳۳، آیه ۵۳. [۳۳۳] سوره ۱۲، آیه ۱۸. [۳۳۴] سوره ۹، آیه ۷۳. [۳۳۵] واژه‌ی «فارئض» در فقه و کتابهای فقهی آمده و به مفهوم سهمیه‌هایی چون ۱/۲ و ۱/۳ و ۱/۴ و ۱/۶ و ۸/۱ می‌باشد که برای ورثه مقرر شده است. [۳۳۶] سوره ۴۷، آیه ۲۴. [۳۳۷] بقیه‌ی اشعار، در «ناسخ التواریخ» افزوده شده است. [۳۳۸] وفاء الصدیقه الزهراء للمقرم، ص ۷۸. [۳۳۹] سوره ۷، آیه ۹۴. [۳۴۰] سوره ۳۹، آیه ۵۲. [۳۴۱] سوره ۲۲، آیه ۱۳. [۳۴۲] سوره ۱۸، آیه ۵۰. [۳۴۳] سوره ۲، آیه ۱۲. [۳۴۴] سوره ۱۰، آیه ۳۵. [۳۴۵] سوره ۱۱، آیه ۲۸. [۳۴۶] سوره ۷، آیه ۹۶. [۳۴۷] سوره ۳۹، آیه ۵۱. [۳۴۸] سوره ۱۰، آیه ۳۵. [۳۴۹] سوره ۵، آیه ۷۸-۸۰. [۳۵۰] سوره ۷، آیه ۹۶. [۳۵۱] سوره ۳۹، آیه ۵۱. [۳۵۲] سوره ۱۳، آیه ۵. [۳۵۳] سوره ۴۲، آیه ۲۳. [۳۵۴] سوره ۴، آیه ۵۹. [۳۵۵] سوره ۲۲، آیه ۱۳. [۳۵۶] سوره ۱۸، آیه ۵۰. [۳۵۷] سوره ۱۸، آیه ۱۰۴. [۳۵۸] سوره ۲، آیه ۱۱-۱۲. [۳۵۹] سوره ۱۰، آیه ۳۵. [۳۶۰] الامامة و السیاسة، ج ۲، ص ۷. [۳۶۱] سوره ۳۶، آیه ۳۰. [۳۶۲] سوره ۱۱، آیه ۲۸. [۳۶۳] سوره ۵، آیه ۵۵. [۳۶۴] سوره ۹، آیه ۹۰. [۳۶۵] الامامة و السیاسة، ص ۱۹. [۳۶۶] «سمهودی» در مورد «بیت‌الاحزان» می‌نویسد: «غزالی» استحباب خواندن نماز در مسجد فاطمه علیها السلام در «بقیع» را یادآور می‌گردد و دیگر دانشمندان برآنند که آن مسجد در گذر تاریخ به «بیت‌الاحزان» معروف گردید. چرا که آن حضرت دوران سوگواری بر پدرش پیامبر را در آنجا اقامت گزید. تاریخ مدینه، ج ۲، ص ۹۵ [۳۶۷] بحارالانوار، ج ۴۳. [۳۶۸] الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۴ [۳۶۹] اعلام‌النساء، ج ۳، ص ۱۳۱۴ [۳۷۰] بیت‌الاحزان، ص ۱۴۵. [۳۷۱] رسائل، ص ۳۰۰ [۳۷۲] و در نسخه‌ی دیگری (علتک) آمده است. [۳۷۳] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۰۵. [۳۷۴] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۱-۱۹۲. [۳۷۵] بیت‌الاحزان، ص ۱۴۲. [۳۷۶] بحارالانوار، ج ۴۳. [۳۷۷] بیت‌الاحزان، ص ۴۳. [۳۷۸] کامل بهایی، ص ۳۱۳. [۳۷۹] بحارالانوار، ج ۴۳. بیت‌الاحزان، ص ۱۵۲. [۳۸۰] کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۱۱. [۳۸۱] کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۱۱. [۳۸۲] بحارالانوار، ج ۴۳. [۳۸۳] بیت‌الاحزان، ص ۱۵۶. [۳۸۴] سوره ۲۰، آیه ۵۵. [۳۸۵] سخنان جانسوز و روشنگرانه‌ی امیر مومنان در کنار تربت فاطمه علیها السلام در کتابهای ذیل آمده است: کافی امالی شیخ طوسی مجالس مفید نهج‌البلاغه... [۳۸۶] الفصول المهمة، ص ۱۴۸. [۳۸۷] الفصول المهمة، ص ۱۴۸. [۳۸۸] کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۱۲. [۳۸۹] کامل بهایی ج ۱، ص ۳۱۳. [۳۹۰] بحارالانوار، ج ۴۳. [۳۹۱] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۶. [۳۹۲] الانوارالعلویه، ص ۳۰۶. [۳۹۳] تاریخ مدینه، ج ۲، ص ۱۵۲. [۳۹۴] دلائل الامامة. [۳۹۵] سوره ۱۸، آیه ۴۷. [۳۹۶] مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۳. [۳۹۷] اسدالغابه، ج ۵، ص ۵۲۳ [۳۹۸] کفایة الطالب، ص ۲۱۳ [۳۹۹] میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۸ [۴۰۰] مودة القربی، ص ۱۰۴ [۴۰۱] دلائل النبوة [۴۰۲] الصواعق المحرقة [۴۰۳] مقتل الحسین [۴۰۴] بحارالانوار، ج ۸، ص ۵۱. [۴۰۵] بحارالانوار، ج ۴۳. [۴۰۶] بحارالانوار، ج ۴۳. [۴۰۷] سوره ۲۱، آیه ۱۰۳. [۴۰۸] سوره ۲۱، آیه ۱۰۲. [۴۰۹] سوره ۲، آیه ۲۵۵. [۴۱۰] سوره ۲۱، آیه ۲۸. [۴۱۱] سوره ۱۰، آیه ۲۸. [۴۱۲] سوره ۱۹، آیه ۸۷. [۴۱۳] سوره ۲۰، آیه ۱۰۹. [۴۱۴] سوره ۳۴، آیه ۲۳. [۴۱۵] سوره ۵۳، آیه ۲۶. [۴۱۶] سوره ۴، آیه ۶۴. [۴۱۷] سوره ۱۲، آیه ۹۷. [۴۱۸] سوره ۱۲، آیه ۹۸. [۴۱۹] سوره ۴۷، آیه ۱۹. [۴۲۰] سوره

۹، آیه ۱۰۳. [۴۲۱] سوره ۴، آیه ۸۵. [۴۲۲] سوره ۱۷، آیه ۵۷. [۴۲۳] شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۴۲ [۴۲۴] فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۶. [۴۲۵] اطیب البیان. [۴۲۶] بحار الانوار، ج ۴۶. [۴۲۷] بشاره المطفی. [۴۲۸] منظور «نوفلی» است نه یزید بن عبدالملک مروانی. چرا که او و پدرش به خاطر دشمنی با حق و عدالت به دستور پیامبر از مدینه تبعید شده بودند و تا زمان عثمان در آنجا نبودند. [۴۲۹] التهذیب. [۴۳۰] کشف الغمه. [۴۳۱] الاقبال سید بن طاووس.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۵۲۰۲۶۰۱۰۸۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل:



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

